بسم الله الرحمن الرحيم

اخلاق دینی

یا

فضائل فراموش شده

در مناسبات اقتصادی

ویرایش چهارم

محمد عبدالصمدی

سرشناسه: عبدالصمدی، محمد، ۱۳۲۵ - گردآورنده
عنوان و نام پدیدآور: اخلاق دینی یا فضایل فراموش شده در مناسبات اقتصادی / محمد عبدالصمدی
وضعیت ویراست: ویراست ۴
مشخصات نشر: تهران: آرمان رشد، ۱۳۹۵
مشخصات ظاهری: ۸۰۲ ص
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۶۹۳-۰۸-۶
وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا
یادداشت: نمایه
موضوع: اخلاق کسب و کار (Business ethics)
موضوع: اخلاق کسب و کار - جنبه‌های مذهبی - اسلام (Business ethics – Religious aspects - Islam)
موضوع: اقتصاد - جنبه‌های اخلاقی (Economics – Moral and ethical aspects)
رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۵ ۳الف۲ع/HF۵۳۸۷
رده‌بندی دیویی: ۱۷۴/۴
شماره کتابشناسی ملی: ۴۵۹۲۸۵۳

اخلاق دینی یا فضایل فراموش شده در مناسبات اقتصادی

گردآورنده: محمد عبدالصمدی

ویراستار: فرخ علی‌حسین
صفحه‌آرا: میلاد میلانی
طراح جلد: حسن معینی
نظارت و اجرا: امیر نوید

نوبت چاپ: دوم- ویرایش چهارم
سال چاپ: ۱۳۹۶
ویرایش اول: ۱۳۹۱؛ **دوم:** ۱۳۹۲؛ **سوم:** ۱۳۹۳
شمارگان: ۲۰۰۰

تهران، خ انقلاب، بین خ دانشگاه و خ ابوریحان، پلاک ۱۱۸۲، طبقه ۱۰
www.armanroshd.com info@armanroshd.com
۶۶۴۸۶۰۱۳

آرمان رشد

قیمت: هدیه

تقاضا

خواننده گرامی:

نظر به این که احتمال تجدید چاپ این کتاب برای نوبت پنجم به بعد نیز می رود، لذا تقاضا دارم چنانچه نظری در مورد حذف، اصلاح و یا اضافه نمودن مطالبی در ارتباط با موضوع کتاب دارید ما را از آن آگاه فرمایید تا به یاری خداوند نظر شما همانطور که در چاپ های گذشته و این چاپ تأثیرگذار بوده است اعمال گردد.

با سپاسگزاری از زحماتتان، دعای خیر خود را تقدیم شما می نمایم.

با تشکر

محمد عبدالصمدی

خرداد ۱۳۹۶ - رمضان ۱۴۳۸

Abdossamadi-m@yahoo.com

فهرست

مقدمه	پیش‌گفتار، چندمفهوم، همت بلنددار	۹
فصل اول	کلیات،تعریف اقتصاد، اخلاق، توضیح چند واژه اخلاقی،	
	سه رکن دین، اخلاق در ملل دیگر،اخلاق حلال مشکلات،	
	تجارت یا مکاسب، فقه، فقیه، اجتهاد	۲۳
فصل دوم	دستورات دینی ،احکام فقهی ،اراده خداوند، قواعد،	
	منطق واصول فقه، شرایط فقیه، احکام شرعی	۱۲۱
فصل سوم	شرح مختصری از برخی قواعد فقهی	۱۷۳
فصل چهارم	شرح مختصری از برخی کتب فقهی، کتب اربعه،	
	کتب صحاح سِته، تاریخ، کسب‌های حرام	۱۹۹
فصل پنجم	امر به معروف و نهی از منکر، جهاد، فتوا، حکم، تعزیر، قصاص	۲۳۱
فصل ششم	درآمدهای دولت اسلامی، انفال، مالکیت	۲۴۷
فصل هفتم	زکات، خمس، جزیه، خراج	۲۶۱
فصل هشتم	دادوستد یا تجارت قسمت اول: اهمیت کار، راه‌های کسب	
	درآمد، طبقه بندی حرمت اشیاء، فضایل فراموش شده	۲۹۷
فصل نهم	دادوستد یا تجارت قسمت دوم: تعریف تجارت، مستحبات	
	و اهمیت تجارت، تعریف عقد بیع و شرایط آن،	
	اختیارات فسخ معامله، ربا، نقد، نسیه، سلف	۴۰۹
فصل دهم	اجاره، مزارعه، جعاله، مشارکت، مضاربه، ودیعه،	
	عاریه و احکام تصرف هر فرد در ملک و احیاء موات	۵۶۳
فصل یازدهم	بدهی، وام، رهن، ورشکستگی، ضمانت، صلح، وکالت	۶۳۳

فصل دوازدهم	هبه، صدقه، انفاق، وقف و وصیت	۶۹۳
فصل سیزدهم	قسمتهایی از کتابهای نکاح، قَسم، نذر و عهد، کفارات، ارث، قضاء، حد و تعزیر	۷۲۹
فصل چهاردهم	فهرست الفبایی شامل اعلام، ماخذ، عنوان‌ها	۷۷۱

مقدمه

پیش‌گفتار

بخش اول سخن دل ۱۱

بخش دوم چند مفهوم در این نوشته ۱۵

الف—مفهوم اخلاق..... ۱۵

ب—مفهوم دین ۱۶

ج – مفهوم کسب و کار..... ۱۶

د – نوآوری با بزرگان است ۱۷

سهم هر کدام از ما در نوآوری ۱۷

کار برای دانشجویان حوزه‌ها ۱۸

ه - بیان آیات و احادیث ۱۸

بخش سوم همت بلنددار ۲۰

برو چیزی نمی‌شوی !!

خدا رحمت کند پدر و مادر کسی را که یک قدم جلو بگذارد.

چرا سید جمال الدین اسدآبادی چنین گفت؟!

اسلام به ذات پاک خود ندارد عیبی

بسم الله الرحمن الرحیم

پیش‌گفتار

بخش اول - سخن دل

عده‌ای از دوستان که شاهد بودند فردی عادی می‌خواهد در زمینه‌ی مسائل شرعی کسب وکار مطالبی را گردآوری کند، با تعجب یادآوری می‌کردند این کار را تا امروز علما و مدرسین حوزه‌های علوم دینی انجام می‌داده‌اند به همین دلیل بعضی مرا منع کرده و بعضی اظهار نظر نکردند اما برخی با شنیدن دلایل و پاسخ‌ها مرا به این کار تشویق نمودند.

اما پاسخ‌ها:

۱. بیش از پنجاه سال است در مشاغل گوناگون با مردم سروکار و ارتباط تنگاتنگ دارم، از شاگردی مغازه‌ی اقوام در سن ده دوازده سالگی گرفته تا کارگری در کارخانه و کارمندی در بخش خصوصی و شروع به کار شخصی با فروشندگی و تجارت و صنعت و سپس کار در ارگان‌ها و سازمان‌های دولتی چه در حوزه فرهنگی، چه بازرگانی، چه تولید و صنعت. در تمام این مدت سعی کرده‌ام مسائل شرعی و قانونی مربوطه را بشناسم و به آن‌ها عمل کنم. انشاء الله چنین شده باشد.

۲. دلیل دیگری که مرا به گردآوری مسائل مربوط به روابط مالی افراد ترغیب کرد،این بود که مانند بسیاری دیگر از افراد جامعه، مایل بودم فرزندانم از مسیر شرع و دستورات رسیده از اولیاء خدا خارج نشوند، ولی متأسفانه از منابع مربوطه یا من بی‌اطلاع هستم یا بسیار تخصصی و پیچیده و پراکنده است که آگاهی از آنها به سختی و با صرف وقت بسیار امکان‌پذیر می‌گردد. به همین

دلیل تصمیم گرفتم هر آن‌چه را تاکنون یاد گرفته و اندوخته‌ام برای آنان در یک جزوه جمع آوری کنم، شاید بتوانند پاسخ قسمتی از سئوال‌های خود را در آن بیابند.

۳. اگر در جلسات دوستانه به سخنان جوانان توجه کنید متوجه می‌شوید آنان پرسش‌های زیادی دارند که لازم است پاسخ آن‌ها داده شود، در این جزوه، پاسخ بعضی از چراها و پرسش‌های شرعی آنان دربارۀ مسائل مالی جمع‌آوری شده است.

۴. در جمع دوستان و آشنایان گاهی این سئوال مطرح می‌شود که بزرگان دین چه خدماتی کرده‌اند؟! این پرسش و پرسش‌هایی از این دست نشان می‌دهد که بسیاری از افراد از زحمات آنان برای حفظ دین و دستورات الهی آگاهی چندانی ندارند. در این نوشته به گوشه‌هایی از زحمات و خدمات صادقانه و دلسوزانه آنان اشاره شده تا جوانترها آگاهی یابند برای پا برجا ماندن این دین و آئین، چه فداکاری‌ها و جانفشانی‌های زیادی انجام شده تا امروز بتوانیم به‌طور قطع بگوییم خداوند چه دستوراتی را توسط اولیاء خود برای سعادت بشر ارسال فرموده است.

۵. آن‌چه در خلال نوشته‌ها و گفته‌ها دریافتم این بود که تنها با طرح مسائل و گفتن آن‌چه در رساله‌های عملیه آمده مشکل جامعه حل نمی‌شود. اجرای قانون خوب به دست مجریان بد یا نادان، نه تنها مفید نیست که مشکل‌ساز هم هست. به‌همین سبب به این نتیجه رسیدم که همان‌گونه که بزرگان دین و ائمه اطهار علیهم‌السلام و پیامبرگرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله و حتی خداوندمنان در قرآن‌کریم قبل از طرح مسائل حلال و حرام و تنظیم روابط معمول، داستان‌های اخلاقی، و گفتار و نصایح پندآموز را جهت بیدار کردن وجدان انسان‌ها مطرح کرده‌اند، ما هم باید این کار را بکنیم. یعنی **اخلاق باید پایه و اساس کار باشد** و پس از آن احکام را برای کسانی که اخلاق را رعایت می‌کنند بیان کنیم تا با به کار بستن آن زندگی شایسته‌تری داشته باشیم. اگر چه **این نوشته تماماً از فرمایشات بزرگان و کتاب‌های اخلاق و رساله‌های عملیه جمع‌آوری شده** اما نوشته‌ای متفاوت و نو است.

۶. می‌دانیم اکثر جوانانی که امروز وارد تجارت و تولید و یا ادارات می‌شوند دارای تحصیلات دانشگاهی و صاحب نظر هستند و مایل هستند دلایل احکام و مسایل را بدانند. به بیان دیگر، گویندگان احکام و مسائل شرعی دراین دوران کارشان مشکل‌تر از گذشتگان است، و با سئوال «**به چه دلیل**»؟!! بیشتر مواجه می‌شوند. به همین سبب مصمم شدم جهت آگاهی جوانان، دلیل

بعضی از پاسخ‌ها را، بعد از طریقه استنباط احکام از دستورات رسیده در هر قسمت با بیان احادیث از ائمه‌اطهار و همچنین آیات قرآن‌کریم تکمیل کنم. البته فهم احادیث بسیار تخصصی و فنی است و کار هر کس نیست با این حال این روش باعث می‌شود تا جوانان متوجه شوند مجتهدان و فقهای بزرگوار چه زحمات زیادی را متحمل می‌شوند تا حکمی را صادر کنند. و از طرف دیگر اگر افرادی مایل باشندمی‌توانند با پی‌گیری دروس‌حوزه و استفاده از قواعد فقهی و استنباط احکام از قرآن و احادیث که حداقل ۱۰ سال طول می‌کشد، شخصاً پاسخ سئوالات مربوط به کار خود را پیدا کرده و آن‌ها را بکار ببندند، به‌خاطر داشته‌باشیم پیامبرگرامی ﷺ اسلام و امامان بزرگوار بارها اهمیت یادگیری مسائل کسب‌وکار را یادآوری کرده‌اند تا از خطا مصون بمانیم، از جمله:

حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرمایند:

«**کسی که کسب‌وکار کند بدون دانستن مسائل آن، ممکن است کارش به ربا آلوده شود**».(نهج البلاغه حکمت ۴۴۷)

۷- با وجود تمام گرفتاری‌های مردم در این دنیای پرهیاهو، افراد بسیاری هستند که سعی دارند تمام اقدامات خود را قانونی و طبق موازین شرع انجام دهند، این نوع نوشته‌ها به ما کمک می‌کند تا بتوانیم در مذاکرات و قراردادهای خود با قاطعیت از حقوق قانونی و شرعی خود دفاع کنیم.

۸- چنان‌چه جوانان حوصله کنند و در اموری که مربوط به رشتهٔ کاری آنان است مطالعه‌ای داشته باشند می‌توانند با دانستن مسائل شرعی که در کشور ما اکثراً قانونی است، بهترین راه و روش ارتباط و مذاکره و در نهایت عقد قرارداد در امور تجاری و صنعت و غیره را پیدا کرده و از صحت عملیات تجاری خود اطمینان کامل حاصل کنند.

۹- امثال این نوشته کتاب آموزشی نیست که توصیه شود آن را مطالعه کنید و به خاطر بسپارید، بلکه مانند کتاب‌های قانون چنان‌چه سئوالی برای شما مطرح است باید به آن مراجعه نمائید، به خصوص این نوشته که در بعضی از قسمت‌ها از موضوع هم خارج شده، مثلاً در باب امر به معروف، و یا داستان‌هائی که در لابه‌لای نوشته‌ها بیان شده، بنابراین پیشنهاد می‌شود کتاب را در دسترس خود قرار دهید و **در زمان نیاز به پاسخ مسئله‌ای اول به فهرست آخر کتاب مراجعه نمائید**، و بعد از مطالعه نظر بزرگان در صورت لزوم به منابع بیشتری مراجعه فرمایید.

به‌این دلایل بود که به خود اجازه دادم آنچه را می‌دانم و یا در دسترس دارم در یک نوشته گردآورم تا فرزندان و نیز دوستانم بتوانند از آن استفاده کنند. چه بسا بزرگان و اندیشمندان و نیز دوستان با ذوق و سلیقه‌ام، خود ضمن اصلاح اشتباهات این جزوه، نوشته‌های ارزشمندتری که پیچیدگی کتاب‌های قدیمی را نداشته و برای جوانترها جذاب باشد تدوین کنند و در اختیار مردم قرار دهند.

هم‌چنان‌که اخیراً (سال ۱۳۹۵) دفتر آیت الله وحید خراسانی کتابی را به نام **احکام مکاسب** طبق فتوای ایشان در چهار رنگ با تصویرهای مناسب در هر قسمت چاپ و منتشر نموده است.

بخش دوم – چند مفهوم در این نوشته

الف – مفهوم اخلاق

آن‌چه که در برداشت اول از واژه‌ی«**اخلاق**» به ذهن خطور می‌کند خوش اخلاق بودن است، اگر کسی شوخی کند، بخندد، شاد باشد، یا حداکثر رفتار مناسبی با مردم داشته باشد می‌گوییم او اخلاق دارد، در حالی که این یکی از مصادیق حسن اخلاق است.

حضرت امام صادق علیه‌السلام می‌فرمایند«**حد حسن خلق** این است که نرمخو و مهربان باشی و گفتارت پاکیزه و مؤدبانه باشد و با برادرت با خوش‌رویی برخورد کنی.» (منتخب میزان الحکمه ۱۹۴۴)

بسیار ساده می‌توان ده‌ها حدیث پیدا کرد که ما را به داشتن حُسن خلق تشویق نموده است. اما **اخلاق** شامل تمامی رفتار یا کردار، گفتار و پندار ما است، و رفتارجمعی ما اخلاق جامعه است. این اخلاق جمعی ماست که باعث می‌شود یک جامعه را مترقی، متمدن، خوب و سالم بدانند، و جامعه‌ی دیگر را برعکس آن به حساب آورند. اگر پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرمایند «**من مبعوث شدم تا مکارم اخلاق را کامل کنم**» (نهج الفصاحه ۹۴۴)، مکارم اخلاق نهایت اخلاق است و افرادی که حسن خلق دارند ممکن است به آن برسند (۶-۳-۱ حسن اخلاق و مکارم اخلاق).

ب- مفهوم دین

دین در لغت به معنای راه و روش، طاعت، جزا، کیش، شریعت، مذهب و غیره آمده است.

دین در اصطلاح با معانی متعدد و مفصلی به کار رفته است از جمله شامل مجموعه باورهای مذهبی (جهان‌بینی) و نیز بایدها و نبایدها (ایدئولوژی) هر گروه می‌گردد، در آموزه‌های دینی به جهان‌بینی یا باورهای قطعی مذهبی اصول دین می‌گویند و به ایدئولوژی یا بایدها و نبایدهای دینی فروع دین گفته می‌شود.

اصول ادیان توحیدی خصوصاً اسلام ثابت و ابطال‌ناپذیر است. و در ادیان الهی طریقه نیایش و ستایش خداوند و روش اداره‌ی زندگی فردی و اجتماعی انسان‌ها با الهام از فرمایشات انبیاء و اولیای خداوند تدوین می‌گردد.

در این نوشته مقصود از دین بیان دستوراتی است که خداوند به وسیله پیامبر اکرم ﷺ آن‌ها را مطرح و ائمه طاهرین علیهم‌السلام آن‌ها را شرح داده‌اند.

اگر دستوری را ما شرعی می‌نامیم، مقصودمان **نظرات بزرگان دین و علمای شیعه است،** که از قرآن کریم و روایات رسیده و از شیوه زندگی پیامبر اکرم ﷺ و ائمه اطهار علیهم‌السلام استنباط شده است. بدون اظهار نظری راجع به استنباط بزرگان سایر ادیان و یا مذاهب.

ج - مفهوم کسب‌وکار

مقصود از کسب‌وکار، صرفاً مغازه‌داری یا فروش عمده یا تجارت نیست، بلکه مقصودم روابط مالی بین آحاد جامعه است که شامل تمام افراد جامعه می‌شود، به بیان دیگر شما هرگز جامعه‌ای را پیدا نمی‌کنید که افراد آن باهم روابط مالی نداشته باشند. در اصطلاح جامعه‌شناسی کوچک‌ترین واحد جامعه، خانواده است که شامل پدر، مادر و فرزندان می‌شود، افراد همین جامعه بسیار کوچک نیز روابط مالی فراوانی با هم دارند که در قوانین مدنی جامعه مطرح شده است. بعد از این جامعه کوچک، شما وارد زندگی شهری و مسائل آن می‌شوید. در دوران ما بیشتر مردم به صورت کارگر، یعنی کار کردن برای دیگری و یا کارمند یعنی کار کردن برای حکومت مشغول امرار معاش هستند. تعدادی هم در تولید و گروهی هم در توزیع، یا به امر تجارت مشغول هستند. به بیان دیگر **کسب و کار** مطرح شده در این نوشته **شامل تمام شغل‌هایی است که افراد از طریق آن درآمد به دست می‌آورند.**

د - نوآوری با بزرگان است!!

در این جزوه نوآوری فقهی نشده است، نیامده‌ایم مسائل جدیدی را باپاسخ‌های آن طرح کنیم و یا پاسخ جدیدی به پرسش‌های گذشته بدهیم، بلکه قسمتی از آن‌چه را که فقها و مجتهدین به استناد گفته‌های معصومین علیهم‌السلام از هزار و چهارصد سال قبل تا به امروز بیان نموده‌اند جمع‌آوری کرده‌ایم و بعضی از مسائلی که امروزه نیازی به آن احساس نمی‌شود مانند مسائل مربوط به برده‌داری را حذف کرده‌ایم و البته معتقد هستیم نوآوری کار اهل‌فن و بزرگان دین است.

این جزوه یک پیام هم برای بزرگان و علمای دین دارد: همین‌طور که من توانسته‌ام مسائل عادی را از کتاب‌ها و سایر منابع به دست آورم دیگران هم می‌توانند. چه خوب است بزرگان ما مانند اسلاف خود، به جای نوشتن رساله‌های جدید با نوشتن حاشیه بر نظرات بزرگان قبل از خود مردم را در جریان تحقیقات و نظرات جدیدی که به آن رسیده‌اند قرار دهند، البته مشروط به این که ما سئوال کنیم!! فراموش نشود جامعه بدون سئوال جامعه مرده است در حالی که در جامعه‌ای که بحث و گفتگو، نقد و بررسی وجود دارد شاهد رشد علمی آن جامعه هستیم، هم چنان‌که در سه‌چهار قرن اول اسلام شاهد چنین رشدی در جامعه اسلامی بوده‌ایم.

اگر شما رساله‌های موجود را مطالعه کنید آنقدر به هم نزدیک است، که تصور می‌کنید از روی هم کپی شده، در حالی که اینطور نیست و هر کدام از فقها و مجتهدین زحمت زیادی کشیده‌اند، بدون این که فرصت نوآوری پیدا کرده باشند، در حالی که نوآوری در مسائل، نیاز جامعه است و به‌وسیله بزرگان و علمای دین شیوه تدوین رساله‌ها باید جدید شود و حلال و حرام خدا در مسائل‌جدید توسط آنان مشخص شود تا بعضی از نظریه پردازان به علت عدم آگاهی از مسائل‌شرعی بعضی از معاملات را که در اسلام جزو عقود اسلامی است ربا نپندارند و ازطرف دیگر برخی از افراد هر دادوستدی را معامله نپندارند، درحالی که شبهه ربا در آن است.

سهم هر کدام از ما در نوآوری!!

سئوال این است آیا ما نقش خود را در نوآوری ایفا کرده‌ایم؟ به بیان دیگر ما می‌توانیم در نوآوری مؤثر باشیم. اگر سئوال بفرمایید چگونه؟ می‌گویم، با طرح سئوالات جدید. هر یک از ما می‌توانیم به‌سهم خود درنوآوری مشارکت کنیم تا بزرگان دین نسبت به تهیه‌ی پاسخ اقدام نمایند. بنابراین شما سعی بفرمایید مسایل جدیدی را که مورد نیاز جامعه است با مجتهدان مطرح کنید.

البته شما می‌توانید از طریق: ۱- دفاتر مراجع در شهر خود ۲- مرکز ملی پاسخ‌گویی به سئوالات شرعی ۳ – نهادهای نمایندگی مراجع در دانشگاه‌ها ۴ – سایت‌های کامپیوتری، سئوالات خود را با آنان در میان بگذارید.

کار برای دانشجویان حوزه‌ها

در روزگار ما مسائل جدیدی در روابط بین‌المللی بین خریداران و فروشندگان به وجود آمده است و قراردادهای بسیار پیچیده و مفصلی هم تدوین شده است که لازم است مدرسین و دانشجویان حوزه‌ها آن‌ها را بررسی کنند و صحت آن‌ها را مورد تأیید قرار دهند و این امکان ندارد مگر آن‌که دانشجویان حوزه‌ها با متمرکز کردن تحقیقات و پایان نامه‌های خود روی آن‌ها نسبت به بررسی و تجزیه و تحلیل مسائل جدید اقدام و سپس با اضافه کردن فتاوای فقها و مجتهدین آن‌ها را تکمیل کنند، تا علاوه بر نشان دادن پویایی فقه، باعث آرامش و اطمینان خاطر افرادی شوند که می‌خواهند براساس دستورات دین معاملات خویش را انجام دهند.

ه - بیان آیات و احادیث

در مورد هر موضوعی به تعدادی از آیات و احادیث مربوط به آن موضوع اشاره شده است تا خوانندگان متوجه شوند براساس چه مدرکی بزرگان پاسخ داده‌اند.

برای افرادی که می‌خواهند با پی‌گیری موضوع و استفاده از منابع، جواب سئوالات خود را پیدا کنند، فهرست برخی از علومی را که علما و مجتهدین آن‌ها را تدریس می‌کنند و با دانستن آن‌ها می‌توان پاسخ شرعی خود را پیدا کرد در این کتاب آورده شده است. توجه داشته باشیم که مهم‌ترین موضوع در پاسخ به سئوالات شرعی این است که، کسی حق ندارد حلالی را حرام و یا حرامی را حلال کند مگر دلیل کافی به استناد آیات و روایات داشته باشد.

حرام‌هایی که شرع فرموده بسیار محدود و در عین حال بسیار اساسی است. زمانی که **کتاب تبصره‌ی علامه حلی**(ره) را با هم مرور می‌کنیم به کارهای حرام که می‌رسیم از **کتاب مکاسب محرمه شیخ انصاری**(ره) که آن‌ها را بسیار مفصل‌تر آورده است بهره می‌گیریم. زیرا غیر از کارهای حرام که باید از انجام آنها خودداری کنیم و کارهای واجب که باید انجام

دهیم، انجام اکثر امور که مکروه، مباح یا مستحب هستند در اختیار خود ما است و این اختیار یکی از ملاک‌های اساسی صحت معاملات می‌تواند باشد. و یا زمانی که به مسایل کسب و کار رسیده‌ایم از **کتاب انیس التجار ملا مهدی نراقی**(ره) بهره گرفته‌ایم.

در بعضی قسمت‌ها با اضافه کردن «**توضیح این که**»، سایر نظراتی را که شنیده‌ام مطرح کرده‌ام. اگر کسانی بخواهند براساس آن شنیده‌ها عملی را انجام دهند حتماً باید از صحت آن مطمئن شوند و با نوشتن «**نکته**» خواسته‌ام توجه خواننده را بیشتر نسبت به موضوع مطرح جلب نمایم.

بخش سوم – همت بلند دار

نکته‌ی در خور تأمل به خصوص برای جوانان این است که «همت بلنددار که مردان روزگار از همت بلند به جائی رسیده‌اند» یعنی هم باید بخواهیم و هم باید معتقد باشیم که می‌توانیم به دستورات درست دسترسی پیدا کنیم، مشروط به این که هدف را کوچک نگیریم. داستانی است که می‌گویند:

برو چیزی نمی‌شوی !!

یکی از بزرگان (ظاهراً شیخ انصاری یا ابوعلی سینا) از شاگرد خود سئوال می‌کند می‌خواهی به کجا برسی؟ الگوی تو کیست؟ به کدام درجه و مقام چشم دوخته‌ای؟ هدف تو کجاست ؟ و ...

او در پاسخ می‌گوید: می‌خواهم به درجه‌ای برسم که شما رسیده‌اید!! شیخ می‌گوید؛ پس چیزی نمی‌شوی!! من می‌خواستم امام معصوم علیه‌السلام بشوم، این شدم، تو که می‌خواهی مثل من شوی، به جائی نخواهی رسید.

چه خوب است در هر کجا یا در هر وضعیت و موقعیتی که هستیم هدفی را مد نظر قرار دهیم که بلندتر و بالاتر از جایگاه فعلی ما باشد، بدانید، حتی اگر به آن نتوانید برسید، به آن نزدیک خواهید شد!

مصلحان بزرگ همواره ما را به پیشرفت تشویق کرده‌اند حتی در بیان پیشوایان دین داریم: کسانی که دو روزشان یکی باشد مغبون هستند، بنابراین باید سعی کنیم با افزایش اطلاعات و معلومات خود یک قدم جلو برویم.

خدا رحمت کند پدر و مادر کسی را که یک قدم جلو بگذارد !!

مشهور است یکی از وعاظ و سخنوران به نام شیخ جعفر شوشتری (ره) که در تهران جمعیت زیادی پای منبر ایشان حضور می‌یافتند در یکی از مناسبت‌ها، زمانی که روی منبر قرار گرفت تا سخن‌رانی کند، جمعیت بیش از گنجایش محل حضور داشتند. یکی از حضار با صدای رسا گفت: خدا پدر و مادر کسانی را که یک قدم جلو بروند رحمت کند. جمعیت برخاست تا جا برای بقیه افراد باز شود، وقتی جمعیت آرام شد و واعظ شهیر شروع به صحبت کرد، گفت: آمده بودم که در مدت یک ساعت همین جمله را بگویم. حرف دیگری ندارم، بیاییم به همین یک جمله برادرمان عمل کنیم و در همه امور یک قدم از جایی که هستیم جلوتر برویم تا روز به روز به درجات بالاتری برسیم و از مشکلات ما کاسته شود و بدانیم خداوند ما را یاری خواهد کرد. این را گفت و از منبر پائین آمد.(این داستان را درباره ابوسعید ابوالخیرعارف بزرگ قرن پنجم هم نقل کرده‌اند.)

چرا سید جمال الدین اسدآبادی چنین گفت ؟

جمله مشهوری است از سید جمال الدین اسدآبادی که می‌گوید: به اروپا رفتم مسلمانی ندیدم ولی اسلام را دیدم و در کشورهای اسلامی مسلمان دیدم ولی از اسلام خبری نبود !!

اگر در مورد اسلام و دستورات و قوانین آن فرصت تحقیق و بررسی و حتی مقایسه با سایر قوانین بشری را داشته باشید، خواهید دید بهترین قوانینی که می‌تواند راهنمای بشر و باعث آرامش اجتماع شود، در اسلام داریم ولی چرا جوامع اسلامی تا این حد عقب مانده و گرفتار هستند؟!! آیا جز این است که یکی از علل عمده آن عدم اجرای دستورات اسلام است؟!!

اسلام به ذات پاک خود ندارد عیبی

از قول یکی از مستشرقین اروپایی نقل می‌کنند که گفته است، اروپا از زمانی که دین را کنار گذارده راه ترقی را پیمود، و مسلمانان از زمانی که دین خود را کنار گذاردند از پیشرفت و ترقی بازماندند، که سخن به جایی است اگر به تاریخ جهان و اسلام و پیشرفتهای علمی در میان مردم اروپا و امت اسلام نظر کنید در می‌یابید که در قرن‌های اول ظهور اسلام ملت مسلمان سردمدار علم و ترقی جامعه بشری بودند و اکنون ...

سئوال این است ما چند درصد به دستورات اسلام عمل می‌کنیم و یا ما از نظر رتبه‌بندی چندمین کشوری هستیم که به اسلام عمل می‌کنیم ... سخن در این‌باره بسیار است بیائیم اعتراف کنیم:

اسلام به ذات پاک خود ندارد عیبی هر عیب که هست در مسلمانی ما است

پس بیاییم به دستورات اسلام عمل کنیم تا هم در دنیا آبرومند زندگی کنیم و نمره بالاتری بگیریم و هم در جهان باقی در پیشگاه عدل الهی سربلند باشیم، خداوند توفیقتان دهد.

فصل اول کلیات

۱-۱بخش اول :

روابط و مناسبات افراد ۲۷
تمدن، مکتب، فرهنگ ۲۸
توسعه‌ی تمدن، مکتب و فرهنگ

۱-۲بخش دوم :

تقسیم جهان از نظر اقتصادی ۳۰
تعریف اقتصاد ۳۱
تئوری جدید اقتصادی ۳۲
انحصارات، هزینه سربار، رقابت کامل، نظریه آقای گی‌ریف،
دلیل اعتماد تاجران گذشته نسبت به هم، جنس اعتماد بین مردم، ثروت تکنولوژیک،
ثروت غیرتکنولوژیک، کشورهای توسعه‌نیافته، کشورهای توسعه یافته
اقتصاد اسلامی..... ۳۵
عدم هماهنگی در جامعه ۳۶

۱-۳بخش سوم :

۱ -اخلاق، تعریف اخلاق ۳۸
۲ -علم اخلاق ۴۰
موضوع علم اخلاق، فلسفه اخلاق، تقسیم‌بندی تعاریف اخلاقی

۳ –تقسیم‌بندی اخلاق ۴۱

۱. اخلاق نظری و عملی،

اخلاق در روابط کاری، اخلاق معنوی

۲. اخلاق فطری و قراردادی

۳. اخلاق توصیفی و دستوری

۴. اخلاق فردی و اخلاق اجتماعی

حوزه اخلاق، اخلاق فردی، اخلاق اجتماعی

۵. منبع اخلاق

۴ –اخلاق دینی، اخلاق عرفی، اخلاق حرفه‌ای، ۴۵

آن چه خود شاهد بودم، راه اصلاح جامعه،

۵ –اخلاق و قانون ۴۸

۶ –اخلاق و فقه.....۵۰

استفاده از چند حدیث در اخلاق، **مکارم اخلاق:** یقین، قناعت،

صبر، شکر، بردباری، خوش اخلاقی، بخشندگی، غیرت، شجاعت، جوانمردی

۷ –اخلاق و فضایل اخلاقی ۶۱

در اعتقادات، در رفتارهای اجتماعی، در رفتارها و معاملات، در عبادات، در رفتارهای شخصی و در صفات شخصی

۸ –توضیح برخی از فضایل.....۶۴

یقین

توکل، منشاء توکل، مراحل توکل، آیات، احادیث، مفهوم توکل.....۶۶

سکوت، یک درس در سکوت ۶۸

سیر و سلوک، چهار مرحله آن ۶۹

شهوت، ۷۰

غضب، ۷۰

عرفان.....۷۱
زهد، زاهد، تقوی ۷۲
ذکر – دیوار بایست ۷۲
غبطه، حسرت و حسادت ۷۵
صفات خوب در آیات و روایات ۷۵
مسیر پیدا کردن فضائل،
تزکیه نفس، نفس اماره، لوامه، ملهمه و مطمئنه ۷۷

۴-۱بخش چهارم :

برداشت غلط از دستورات دین ممنوع ۷۹
سه رکن یا سه پایه اصلی دین،عقاید، احکام، اخلاق، ۸۰
دو صد گفته چون نیم کردار نیست، ظالم نباشیم، اخلاق را چگونه درس دهیم.
اخلاق حکومتی، اخلاق در مناسبات اقتصادی، سفارش به دولت‌مردان،
قوانین یا دستورات دینی و اخلاقی ۸۶
رابطه علم و اخلاق، رابطه قانون و اخلاق ۸۶
پست مدرن ۸۸
اومانیسم، سکولاریسم، پوزیتیویسم، راسیونالیسم، علت ظهور پست
مدرن، اسلام و پست مدرن
رابطه ثروت و اخلاق ۹۰
تعریف بِرند

۵-۱بخش پنجم :

اخلاق در ملل دیگر.....۹۲
کسب اطلاعات از راه غیر معمول؛ سود پول؛خاطرهٔ خانم مترجم؛چگونه
دروغ بگویم؟؛جزای دروغ‌گو نخریدن است؛همکاری با دولت؛اسراف
ممنوع؛هر کس در مقابل وجدان خود مسئول است، جبران می‌کنیم؛
داستان شیخ رجبعلی خیاط. کمک به جای جریمه، یک جمله از گاندی؛

۶-۱بخش ششم :

اخلاق حلال مشکلات ۱۰۰
ایمان و عمل صالح نجات بخش ماست ۱۰۰

آیات، چیزی از خود به دین اسلام اضافه نکنیم، حلال خدا را حرام نکنید، روزی ما در اختیار خداست، رزق یا روزی، تقسیم بندی رزق عمل صالح، کار خوب چیست، اعتدال بالاترین فضیلت، زندگی متعادل، اوقات خود را چهار قسمت کنید.

۷-۱بخش هفتم :

راه‌های کسب درآمد ۱۱۰

اگر خود استنباط کنیم بهتر است، اجتهاد،مجتهد، مجتهد متجزی، اجتهاد بر ما واجب است، مذاهب اهل سنت، توضیح چند لغت، سنی، شیعه، ناصبی، رافضی، تکفیری، سلفی، صاحب نظر شوید، فقه، حالات فقه،فقه سنتی، فقه پویا، فقه گویا، تعریف اصول فقه، تعریف احکام فقهی، تعریف قواعد فقهی، موضوع فقه، فقیه،معرفی فقیه، یک درس از استاد شهیدمطهری

فصل اول

کلیات

۱-۱ بخش اول

روابط و مناسبات افراد؛

روابط افراد را با هم و نیز با جامعه در دسته‌بندی‌های مختلفی قرار داده‌اند، از جمله:

روابط بین دولت‌ها با هم،

روابط افراد با دولت‌ها،

روابط بین افراد با هم،

رابطه فرد با خویشتن خود.

هر کدام از این روابط ممکن است شامل یکی از مسائل زیر باشد:

مسائل سیاسی، که مسئله تسلط، حاکمیت، ریاست، صلح و جنگ بین طرفین در آن مطرح است.

مسائل اقتصادی، که روابط مالی و نیز وضع معیشت و زندگی افراد در آن مشخص می‌شود.

مسائل اجتماعی، که شامل اخلاق جامعه و رفتار انسان‌ها با یکدیگر و نیز انتظار آن‌ها از جامعه و جامعه از آن‌هاست.

مسائل خصوصی، که اخلاق فردی و رفتار افراد و دیدگاه‌های آنان نسبت به خود و خانواده را مشخص می‌کند و جهان بینی هر فرد در آن آشکار می‌شود.

مجموعه این روابط و مسائل است که یک جامعه را متمدن یا عقب افتاده معرفی می‌کند، بنابراین برای اینکه ماهیت یک حکومت یا روابط اجتماعی گروهی که در کنار هم زندگی می‌کنند را ارزیابی کنیم باید کلیه روابط و مسائل مربوط به آن جامعه را مدنظر قرار دهیم. بد نیست در همین جا از سه واژه **تمدن، مکتب و فرهنگ** تعریف ساده‌ای ارائه دهیم:

تمدن، شیوه زندگی، فرهنگ، هنر و ارزش‌های یک جامعه را در طول زمان‌های گذشته مشخص می‌کند .

مکتب، سیستم فکری جامعه است که شامل اعتقادات فلسفی، نظریات اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و حتی زندگی فردی یک مجموعه است، از جمله قوانین اقتصادی حاکم بر هر جامعه، مبتنی بر مبانی ارزشی و مکتبی است که مورد قبول آن جامعه است.

فرهنگ، علم، دانش، ادب، تربیت و روش زندگی و روابط افراد جامعه با یکدیگراست. برای مثال در فرهنگ یک جامعه مشاهده می‌کنید می‌نویسند «لطفاً مقابل در پارک نکنید. متشکرم» در فرهنگ دیگر می‌نویسند «پارک نکنید، در صورت پارک چهار چرخ پنجر می‌شود!!».

توجه به این **نکته** لازم است که فرهنگ جامعه تأثیر پذیرفته از سیستم حکومتی جامعه است، که حتی در زمان‌های مختلف تغییر می‌کند، در جامعه‌ای که حکومت از مردم طلبکار است و اطلاعیه‌های خود را برای شهروندان با اخطار شروع می‌کند معلوم است که مردم هم اگر اشتباه پارک کنند باید پنجر شوند، ولی دولت‌هایی که اطلاعیه‌های خود را با احترام به شهروندان و تقاضا از آنان شروع می‌کنند، روابط مردم هم با کلمه لطفاً شروع و با تشکر تمام می‌شود.

توسعه‌ی تمدن، مکتب و فرهنگ

برای توسعه‌ی تمدن یک قوم در میان اقوام دیگر، و یا توسعه‌ی یک مکتب در مقابل مکاتب دیگر، و یا توسعه‌ی یک فرهنگ در برابر فرهنگ‌های دیگر، باید توسعه‌ی اقتصادی را که زیر ساخت همه این‌ها است، مد نظر داشت و آن را جدی گرفت. بدون قدرت اقتصادی امکان بهره‌بردن از چنین توسعه‌ای نیست. کشورهایی که توانسته‌اند به توسعه اقتصادی دست یابند یا قدرت اقتصادی بالایی دارند، به راحتی توانسته‌اند در میان اقوام دیگر نظرات خود را اجرا کنند.

اگر ما به توسعه‌ی مکتب و فرهنگ خود علاقه داریم، باید به توسعه‌ی اقتصادی توجه کنیم و توسعه اقتصادی در جامعه کوچک خانواده با تعامل و همکاری بین افراد آن و در جوامع بزرگتر با تعامل و همکاری با سایر ملل امکان‌پذیر است.

ناگفته نماند در زمان حضور پیامبر اکرم ﷺ در صدر اسلام، مردم سرزمین حجاز توانستند بدون توجه به توسعه اقتصادی، مکتب خود را رواج دهند البته این دوران بسیار سخت و کوتاه و محدود بود که همیشه چنین امکانی وجود ندارد.

۲-۱بخش دوم

تقسیم جهان از نظر اقتصادی

تأثیر مسائل اقتصادی در همه‌ی بخش‌های سیاسی و اخلاقی جامعه کاملاً مشهود است؛ به بیان دیگر نمی‌توان مسایل سیاسی را جدا از مسایل اقتصادی بررسی کرد. هم‌چنان‌که مسایل خصوصی و اخلاقی افراد جامعه رابطه مستقیم با معیشت یا مسایل اقتصادی آنان دارد، همان‌طور که شاهد هستیم، در تقسیم‌بندی کشورها نمی‌گویند: کشورهای خداشناس و خدانشناس یا کشورهای با سابقه تاریخی و بدون سابقه تاریخی، بلکه آنها را براساس سیستم اقتصادی که دارند به دو بلوک غرب (سرمایه‌داری) و شرق (سوسیالیسم) تقسیم نموده بودند، اگر چه افرادی خودساخته و والامقام در کشورهای فقیر وجود دارند که با وجود این که در نهایت فقر و تنگدستی هستند اما بهترین اخلاق و فرهنگ را دارند اما واقعیت این است که این افراد خاص، اگر چه مورد احترام تمامی جوامع بشری هستند اما هرگز اکثریت مردم از روش زندگی آنان الگو نگرفته و از آنان تبعیت نکرده‌اند. بلکه اقتصاد سرمایه‌داری بر جهان مسلط شده است در عین حال گروه‌های مذهبی و یا مکاتب دیگر برای خود نظراتی دارند که با توجه به حوزه‌ی نفوذ خود نسبت به اجرای نظرات خود پا فشاری می‌کنند.

مهم‌ترین مکتبی که خود را از دو بلوک غرب و شرق جدا می‌داند و داعیه یک خط‌مشی مستقل دارد، مکتب اسلام است، که متأسفانه دانشمندان و نظریه پردازان فریفته مال دنیا و حاکمان از خدا بی‌خبرنتوانستند تعالیم اسلام را در کشورهای اسلامی و سایر مللی که مسلمان نیستند گسترش دهند.

در حال حاضر کشورهای مسلمان هر کدام با توجه به مذهبی که انتخاب کرده‌اند، شیعه یا سنی، تا حدودی نسبت به برخی احکام اقتصادی طبق دستور مذهب خود عمل می‌کنند، و چون کلیات دستورات اسلام در قرآن مطرح گردیده، و در کلیات اختلاف چندانی با هم ندارند، لذا در یک مسیر حرکت می‌کنند.

تعریف اقتصاد

اقتصاد در لغت به معنای میانه‌روی، عدم اسراف، صرفه‌جویی، و استفاده بهینه و حداکثری از حداقل امکانات است. انسان مقتصد کسی است که صحیح خرج می‌کند، نه کم و نه زیاد.

در این نوشته مقصود از اقتصاد کلیه‌ی روابط مالی است که دولت‌ها با هم، افراد با دولت‌ها، افراد با هم دارند و نیز شامل اقدامات مالی فرد نسبت به خودش می‌شود. در یک اقتصاد کامل همه‌ی این روابط مدنظر قرار می‌گیرد و برای آن‌ها راه‌کارهایی دیده می‌شود تا جامعه را به مسیر تعیین شده هدایت نماید، زیرا مسائل اقتصادی بیشترین تأثیر را بر ارتباطات حاکم بر جامعه دارد و ما شاهد هستیم

اولاً، در حوزه‌ی اقتصادی، هر مکتبی از مسائل اخلاقی مورد قبول خود حمایت می‌کند و از آن‌چه غیر اخلاقی می‌داند حمایت نمی‌کند.

ثانیاً، مناسبات اقتصادی هر جامعه در روابط دولت‌ها با یکدیگر تاثیر مستقیم دارد.

ثالثاً، افراد جامعه نیز از سیستم اقتصادی آن مکتب مستقیماً بهره‌مند هستند و ...

به بیان دیگر در هر مکتب اقتصادی مسائل زیر مطرح و مشخص شده است:

۱ – مسئله مقدار ثروت افراد،

۲ – مسئله‌ی فقر و فقرا و چگونگی معیشت آنان،

۳ – روابط فرد با افراد خانواده خود،

۴ – نحوه‌ی روابط تجاری افراد با هم،

۵ – مناسبات کار و سرمایه، یا کارگر و کارفرما،

۶ – شیوه‌ی تولید و سهم مالکیت مربوط به عوامل و منابع آن،

۷ – چگونگی مالکیت افراد و نسبت آن با حکومت،

۸ – مسئله‌ی نظارت دولت بر دارایی‌ها و درآمدها،

۹ – چگونگی مدیریت ثروت‌ها یا اموال عمومی جامعه،

۱۰ ـ نگاه دولت و حاکمان جامعه نسبت به نوع و حدود روابط‌افراد با یکدیگر،

مسائل اقتصادی آنقدر در جامعه اهمیت دارد که تأثیر آن بر اعتقادات افراد جامعه در بیانات پیشوایان دین امده است. لذا مشهور است که فرموده‌اند «**مَن لا مَعاشَ لَه، لا مَعادَ لَه**» و از آن می‌توان چنین برداشت نمود: «**کسی که وضع اقتصادی سالمی ندارد، آینده‌ی نامعلومی در انتظارش است**» در کلام دیگری داریم، زمانی که فقر از یک در وارد زندگی می‌شود، دین از در دیگر خارج می‌شود. خلاصه مسائل اقتصادی در زندگی دینی تأثیرگذار است.

تئوری جدید اقتصادی

من به تازگی موضوع زیر را شنیده‌ام، شاید شما دقیق‌تر و کامل‌تر آن را قبلاً شنیده باشید، اما برای عده‌ای که آن را نشنیده‌اند بیان می‌کنم:

معادله یا قانون عرضه و تقاضا که در اقتصاد کلاسیک مهم‌ترین و شاید تنها عامل تعیین کننده قیمت کالای عرضه شده بود، امروزه با ارائه تئوری‌های جدید دیگر تنها عامل تعیین کننده قیمت نیست بلکه مسائل دیگری را در تعیین قیمت مؤثر می‌دانند که باید به آن توجه نمود، از جمله **تاثیر اخلاق در اقتصاد و تجارت و روابط مالی** است.

قبل از این که تئوری جدید را با هم پی‌گیری کنیم لازم می‌دانم توضیح دهم تئوری عرضه و تقاضا در فلسفه‌ی شناخت انسان جایگاه مهمی‌نداشته است، زیرا شاهد هستیم اشخاص با توجه به فلسفه‌ی زندگی خود قیمتی را برای کالای خویش تقاضا می‌کنند که هرگز مناسبتی با قیمت تمام شده و یا قیمت بازار ندارد، بلکه به دلایل و اهداف بلند مدت و یا کوتاه مدت انسانی یا ضد انسانی این تصمیم را می‌گیرند برای مثال به خاطر حمایت از یک گروه و یا جذب علاقه‌ی یک نفر کالای خود را نصف قیمت عرضه می‌کند یا به دلیل حمایت از محصولات داخلی کالایی را گران‌تر خریداری می‌کند. از این مثال‌ها زیاد می‌شناسید که جایگاه بحث آن در این نوشته نیست.

اما قانون عرضه و تقاضا می‌گوید، قیمت کالا براساس مقدار تولید آن (عرضه) و همچنین نیاز جامعه به آن کالا (تقاضا) تعیین می‌گردد، در حالی که ما شاهد هستیم قیمت یک کالا که باعث می‌شود تولید کننده، نسبت به تولید آن علاقمند شود فقط متأثر از مقدار عرضه و تقاضا نیست، بلکه انحصارات و هزینه‌های سربار تولید و هم‌چنین رقابت کامل و یا ترکیبی از این‌ها در تعیین قیمت کالا اثرگذارند که آن‌ها خود متأثر از مسائل غیر تولید هستند.

انحصارات

منظور از انحصار، ممانعت از مشارکت دیگران در تولید و توزیع یک محصول و از میان بردن رقابت در عرضه آن است. این امر در جوامع پیشرفته مورد قبول نیست و هر روز قوانین جدیدی در محدود کردن انحصارات در آن کشورها وضع و به اجرا گذارده می‌شود، اما در کشورهای عقب افتاده و یا کشورهایی که مردم نقشی در حکومت ندارند قانون انحصارات به قوت خود باقی است و از آن حداکثر استفاده یا سوء استفاده می‌شود، که ما در این بحث آن را پی‌گیری نمی‌کنیم.

هزینه‌های سربار:

منظور از هزینه‌های سربار مخارجی غیر از هزینه‌های مستقیم تولید است، مثلاً حقوق یک کارگر برای تولید یک محصول هزینه مستقیم ساخت آن کالا است اما استخدام نگهبان جهت جلوگیری از دزدی کالا و یا استخدام بازرس جهت کنترل کیفیت کالای تولید شده جزء هزینه‌های غیرمستقیم (سربار) است، هر چه جامعه سالم‌تر باشد این نوع هزینه‌ها کاهش می‌یابد.

رقابت کامل

برای موفقیت در رقابت کامل اقتصادی دو شاخص مهم به چشم می‌خورد:

الف – اطلاعات کافی ب – تضمین معاملات.

الف – اطلاعات کافی، برای این‌که بتوانیم در بازار رقابت موفق شویم باید اطلاعات کامل از کاری که انجام می‌دهیم و نیز رقبا و نتیجه‌ی کار داشته باشیم.

ب – ضمانت دادوستدها، برای تضمین معاملات به قانون و اجرای قانون به بهترین صورت و سریع‌ترین راه نیاز داریم.

اگر در جامعه‌ای این دو، یعنی کسب اطلاعات کافی و نیز تضمین اجرای قول و قرارها در دادوستدها، هزینه سنگینی را بر جامعه تحمیل کند، قیمت تمام شده محصول خود به خود افزایش پیدا می‌کند، و افزایش قیمت، یکی از عوامل مؤثر در خارج کردن کالا، از میدان رقابت است.

آقای گی‌ریفجامعه‌شناس، در این زمینه سئوالی مطرح می‌کند و می‌گوید: صد سال قبل یک تاجر ایتالیایی از این سمت دریا با یک تاجر مغربی در آن سمت دریا معامله داشت، او سفارش می‌داد و آن دیگری جنس را می‌فرستاد، بدون داشتن این همه قوانین بین‌المللی، حتی بدون این‌که دو تاجر یکدیگر را دیده باشند، و بدون این‌که بانکی و ضمانتی و خیلی روابط پیچیده‌ی

دیگر امروزی در کار باشد. اکنون این سئوال مطرح می‌شود که: دلیل اطمینان این تاجران نسبت به هم در آن زمان چه بوده است:

دلیل اعتماد تاجران گذشته نسبت به هم:

مشخص است به دلیل اطمینان خریداران و فروشندگان نسبت به وعده‌هایی که به یکدیگر می‌دهند هزینه‌های ضمانت اجرای تعهدات کاهش می‌یابد زیرا ضمانت اجرای تعهدات نیاز به تدوین قانون و آموزش به افراد جامعه و مجری قانون دارد، و همچنین باید ناظرینی جهت اجرای صحیح آنها بکار گمارد، تمام این ها یعنی هزینه‌ای که بر جامعه تحمیل می‌گردد از طریق وصول مالیات و یا عوارض باید تامین گردد، در نتیجه قیمت تمام شده محصول در جامعه افزایش می‌یابد. برای قابل رقابت نمودن قیمت محصولات باید این هزینه‌ها کاهش یابد.

آقای گی ریف می‌گوید در گذشته به دلیل فضای سالم و مملو از اعتمادی که در بین جوامع بوده است این نوع هزینه‌ها در حداقل ممکن بوده است و اکنون اگر ما با **تربیت افراد جامعه** بتوانیم کاری کنیم که افراد به وعده‌هایی که می‌دهند عمل نمایند، هزینه سنگینی را از دوش جامعه برداشته‌ایم که نتیجه آن کاهش هزینه سربار در تولید محصولات و قابل رقابت نمودن قیمت کالاها می‌گردد.

به بیان دیگر در جامعه‌ای که افراد آن تربیت شده و قانون را اجرا و اخلاق را رعایت می کنند مردم کمترین نیاز را به کنترل دارند در نتیجه حداقل هزینه‌ها را می پردازند،

سپس آقای گی ریف نتیجه می‌گیرد:

هر چه قراردادهای عادی در جامعه بیشتر باشد اقتصاد آن جامعه سالم‌تر است.

هر چه قانون روشن‌تر باشد، و مجازات و محکومیت‌ها مشخص‌تر، هزینه جامعه کمتر است.

هر چه مردم کم‌تر به هم اعتماد کنند و بخواهند با تأسیس مراکز قانون‌گذاری و نیز نهادهای اجرای قانون، نسبت به هم اعتماد پیدا کنند، آن اقتصاد ضعیف‌تر است.

به بیان دیگر، **در هر جامعه‌ای که مردم آن اخلاق را رعایت می‌کنند** و طبق قول و قرارهای خود عمل می‌کنند و کم‌تر به دولت نیاز دارند **قیمت تمام شده محصولات کمتر خواهد بود**.

جنس اعتماد بین مردم در جامعه از چیست؟

آقای گی‌ریف می‌گوید دو ثروت در جامعه داریم:

الف –**ثروت تکنولوژیک**، که شامل همه‌ی ثروت‌های مادی و اقتصادی است مانند معادن، ماشین آلات و ... (ثروت مبتنی بر فن‌آوری)

ب –**ثروت غیرتکنولوژیک**، که شامل ثروت معنوی و فرهنگی و نوع تربیت مردم است که شامل فرهنگ مردم و روابط آن‌ها با یکدیگر است. (ثروت بدون فن‌آوری)

از مشخصه‌های جامعه‌ی توسعه یافته و جامعه‌ی توسعه نیافته این است که:

کشورهای توسعه‌نیافته کشورهایی هستند که **فرهنگ صحیح و سالمی ندارند**، چه ثروت تکنولوژیک داشته باشند چه نداشته باشند.

کشورهای توسعه یافته کشورهایی هستند که **فرهنگ صحیح و سالم دارند**، چه ثروت تکنولوژیک داشته باشند چه نداشته باشند.

ثروت غیر تکنولوژیک جامعه حتی می‌تواند برای جامعه ثروت مادی بیاورد مانند فوتبال در برزیل، اما جوامعی که روابط سالمی ندارند، انواع فسادها از جمله: رشوه‌خواری و عدم امنیت رواج دارد و برای حفظ امنیت و یا اجرای صحیح قانون باید هزینه‌های فراوانی پرداخت کنندکه این هزینه‌ها باعث افزایش قیمت تولید می‌شود و آن‌ها در بازار عرضه و تقاضا نمی‌توانند نقشی داشته باشند، و به همین دلیل جامعه‌ای عقب مانده و توسعه نیافته باقی خواهند ماند.

می‌توان نتیجه گرفت، تربیتی که باعث اعتماد بین مردم یک جامعه می‌شود از نوع ثروت معنوی و غیرتکنولوژی است، هر چه این ثروت بیشتر باشد هزینه‌های جانبی جامعه که بر مردم تحمیل می‌شود کم‌تر است !!

اقتصاد اسلامی

سئوال این است: اقتصاد اسلامی‌را با کدام ثروت می‌خواهیم اجرا کنیم، یا در کدام جامعه، با چه نوع ثروتی؟

اگر جامعه‌ای ثروت غیر تکنولوژی یعنی فرهنگ و اخلاق نداشته باشد، اقتصاد اسلامی هم‌کاری نمی‌تواند انجام دهد، حتی اگر خداوند تمام ثروت‌ها و امکانات جهان را زیر پای آن‌ها قرارداده باشد.

ولی اگر اقتصاد اسلامی‌را در جامعه‌ای اجرا کنیم که فرهنگ و اخلاق دارند در آن صورت چه ثروت مادی داشته باشند چه نداشته باشند آن جامعه با اقتصاد اسلامی‌با هزینه‌ی بسیار کم اداره می‌شود. و همین هزینه کم نیز باعث می‌شود تا بتواند رقابت آزاد و سالم با سایر جوامع داشته باشد. **این ثروتی نیست مگر دستورات اخلاقی** که ما در کتاب‌های خود فراوان از اولیاء خدا در اختیار داریم.

به عبارت دیگر آن‌چه ما در تربیت دینی خود به نام معنویات داریم همان دستورات اخلاقی یا ثروت غیر تکنولوژیک است که با توسعه و اجرای واقعی آن به رشد اقتصادی نیز خواهیم رسید. هر رشد اقتصادی که توام با اخلاق باشد ثروتی است که باعث سعادت بشر می‌شود.

عدم هماهنگی در جامعه ما

اگر بخواهیم این نظرات را در جامعه‌ی خودمان اجرا کنیم، باید اعتراف کنیم که در حال حاضر اقتصاد اسلامی با فرهنگ ایرانی هم‌خوانی و هماهنگی ندارد، حتماً در تاریخ دوره‌های کوتاهی بوده که هماهنگی بوده ولی نه بیشتر اوقات.

اگر ما تجارت یا کسب‌وکار را قطب کارهای اقتصادی بدانیم، در طول سالیان دراز بازرگانان و تولید کنندگان با دولت‌ها درگیر بوده‌اند، زیرا شرع از آن‌ها خمس می‌خواسته است و متدینان خمس خود را می‌پرداخته‌اند و دادن مالیات به دولت به نظر آنان پرداخت مضاعف بوده که انصاف نبوده، به همین سبب همیشه سعی می‌کرده‌اند مالیات نپردازند و ندادن مالیات جزو ذات اقتصاد ما شده است. از طرف دیگر دولت‌ها خرج بیش از حد داشته‌اند و با هر وسیله‌ای سعی می‌کرده‌اند علاوه بر حداکثر استفاده از ثروت‌های عمومی‌بدون پاسخ‌گویی به مردم، مالیات هم بگیرند، نتیجه‌ی این مناسبات این شده است که دولت‌ها اصل را بر این قرار داده‌اند که هر چه مردم می‌گویند دروغ است و مردم هم دولت را غاصب دانسته و او را قبول نداشته‌اند، همین روابط غلط مردم و دولت باعث شده فرهنگی در جامعه رشد کند که باعث عدم پرداخت مالیات شود. و دولت‌های ناکارآمد و فاسد همیشه با تولید کنندگان ثروت درگیر بوده‌اند. این تنش سیاسی و عدم اعتماد در فرهنگ ما نسل‌هاست وجود دارد و امروز ما یک فرهنگ سالمی‌که بتوانیم با هزینه کم جامعه را اداره کنیم و در بازار رقابت کار کنیم، نداریم.

برای سلامت جامعه باید ثروت غیر تکنولوژیک یا همان فرهنگ و اخلاق را در جامعه، که شامل همه‌ی افراد جامعه و نیز دولتمردان می‌شود اصلاح و تقویت کنیم؛ در آن زمان است که دولت‌ها خود را موظف به پاسخ‌گویی و یا توضیح دادن در مورد هزینه‌ها می‌دانند و مردم هم پس از آگاهی، هزینه‌ی جامعه‌ای را که در آن زندگی می‌کنند تامین می‌کنند.

۳-۱ بخش سوم

۱-۳-۱ اخلاق

خَلق، (به‌فتحخ بر وزن قَند) در لغت به معنی آفریدن و ایجاد کردن شکل ظاهری، یا ظاهر موجودات است و در اصطلاح به معنی صورت مخلوقات است که قابل رویت و درک (**ادراک حسی**) می‌باشد و شامل همه موجودات می‌شود البته بعضی از مخلوقات مثل مجردات قابل درک حسی نیستند.

خُلق، (به ضم خ بر وزن قُفل) و **خُلُق** (به ضم خ و ل) باطن انسان و فضیلت انسانی است که با دیده بصیرت قابل درک (**ادراک عقلی**) و مخصوص انسان است.

اخلاق را جمع خُلق می‌دانند، به معنای ارزش‌های مورد قبول هر فرد، و در اصطلاح حالت نفسانی انسان است که باعث می‌شود فضائل و کمالات و کارهای پسندیده در انسان نهادینه شود و در پندار، گفتار و کردار او تأثیر بگذارد به صورتی که شخص بدون زحمت و درنگ آن‌ها را انجام دهد.

به بیان دیگر؛ اخلاق، شامل قواعد، روابط و باورهایی است که در طول سالیان دراز در یک جامعه به وجود آمده و مردم آن‌ها را محترم می‌شمارند. رفتارهای هم‌سوء با آن‌ها را اخلاق حسنه یا اخلاق نیک یا اخلاق خوب و خلاف آن را اخلاق رذیله یا اخلاق زشت یا اخلاق بد می‌گویند.

اخلاق

اخلاق موضوعی است که تمام اندیشمندان اجتماعی از زوایای مختلف درباره آن صحبت کرده‌اند و هر کدام در دفاع از نظرات خود مطالب فراوانی نوشته‌اند، در این بخش به صورت فهرست‌وار مطالبی را آورده‌ایم، و کسانی که می‌خواهند در این‌باره اطلاعات بیشتری داشته باشند باید به منابع اصلی مراجعه نمایند.

تعریف اخلاق

کردار و افعال انسان یا طبیعی است یا اخلاقی.

افعال طبیعی کارهایی است که بین انسان و حیوان مشترک است، مانند خوردن، خوابیدن که تحسین وسرزنش ندارد.

افعال اخلاقی، کارهایی است مافوق‌کارهای طبیعی که ویژه انسان است و تحسین و سرزنش دارد مانند عفو، گذشت، نیکی در مقابل بدی، خدمت به نوع بشر بدون چشم داشت، خیانت، دزدی و ...

اما ممکن است انگیزه و علت انجام یک عمل طبیعی در انسان باعث گردد آن کار طبیعی، یک کار اخلاقی شود مانند انسان گرسنه‌ای که غذایی را نمی‌خورد چون خداوند فرموده یا آن را به فرد گرسنه‌تری می‌دهد که در این صورت تحسین و سرزنش دارد.

اخلاق وقتی به صورت جمع به کار می‌رود ویژگی‌های یک فرد، یک گروه، یک جامعه یا یک دین است که نشان‌دهنده نوع خاصی از زندگی و عمل مردم می‌باشد

اخلاق وقتی به صورت مفرد به کار می‌رود به معنای خصلت و صفت نفسانی است که منشاء و مصدر نوع خاصی از زندگی و عمل و رفتار است

در اخلاق با صفاتی سروکار داریم که انجام نوع خاصی از کار را می‌طلبد که ممکن است شخص به آن عمل کند و یا نتواند به آن عمل کند

اخلاق از صفات اختیاری انسان است

و گفته‌اند قضایای درجه اول اخلاقی در علم اخلاق مورد بررسی قرار می‌گیرد و قضایای و رای اخلاقی در فلسفه اخلاق بحث می‌شود

۲-۳-۱ علم اخلاق و فلسفه اخلاق

علم اخلاق یا حکمت نظری که به آن علم ارزش‌گذاری رفتارها می‌گویند شاخه‌ای از علوم انسانی است که پیرامون صفات پسندیده انسانی بحث می‌کند. اعم از قوای نباتی، حیوانی و انسانی که در وجود انسان‌ها قرار دارد، و در آن چگونه زیستن و چگونه بودن را به ما می‌آموزد، به عبارتی بررسی صفاتی که در جامعه وجود دارد و انجام یا عدم انجام آن اختیاری است. و نیز گفته‌اند علم اخلاق، دانش معاشرت با مردم و اصلاح نفس خویش است که در آن تثبیت صفات خوب و حذف صفات بد مورد بحث قرار می‌گیرد.

موضوع علم اخلاق، پرداختن و روشن نمودن ارزش‌ها است که عبارتند از خوب و بد یا خیر و شر، یا بایدها و نبایدها در تمام ابعاد زندگی، یعنی در پندار، گفتار و رفتار انسان، و با آموزش در انسان نهادینه و خصلت فرد و جامعه می‌شود به گونه‌ای که مردم بدون تأمل و توجه آن‌ها را انجام می‌دهند. و باید گفت:**اخلاق در میان انسان‌ها موضوعی است که سابقه دیرینه دارد و همیشه به آن نیاز بوده و هست**.

فلسفه اخلاق

فلسفه اخلاق شاخه‌ای از فلسفه است که به استدلال درباره پرسش‌های اخلاقی می‌پردازد و در آن شناخت درستی و نادرستی، خیروشر، فضایل و رذایل ظلم و عدل، شقاوت و سعادت بررسی می‌گردد.

برای درک اخلاق باید فلسفه اخلاق را مد نظر قرارداد زیرا دانستن ریشه اخلاقیات در شناخت خیروشر به کمک ما خواهند آمد.

مسایلی که در فلسفه اخلاق مطرح می‌گردند می‌تواند در فلسفه سایر علوم هم مطرح شده باشند لذا پاسخ ها در بعضی سئوالات فلسفه اخلاق با فلسفه روانشناسی، جامعه شناسی، حقوق و فلسفه سیاسی مشترک هستند.

در فلسفه اخلاق مسایل تحلیلی درباره مفاهیم اخلاقی و مبادی اولیه علم اخلاق مورد بحث قرار می‌گیرد معانی کلمات به دقت تحلیل می‌شود و نسبت بین مفاهیم اخلاقی بررسی می‌گردد، و در روش‌ها و ملاک‌های ارزیابی و شناخت هر یک بحث می‌شودو قضایای و رای اخلاقی در آن

مطرح است.

در فلسفه اخلاق رابطه دین و اخلاق مطرح می‌گردد اگرچه در مکاتب دینی به دلیل این که منشاء فلسفه اخلاق از منبع وحی سرچشمه می‌گیرد کمتر حکمای اسلامی در علوم مختلف به فلسفه اخلاق پرداخته‌اند.

در فلسفه اخلاق موضوعاتی که مورد بحث قرار می‌گیرد مباحث معرفتی و تحقیقاتی فلسفی است مانند حسن و قبح، درست یا نادرست، باید و نباید، خیر و شر

تقسیم‌بندی تعاریف اخلاقی

اخلاق در یک تعریف به دو گروه تقسیم می‌گردد:

الف : اخلاق آن چیزی است که با آن به نتیجه دلخواه برسیم و طبق نظر مردم باشد.

ب : اخلاق یک امر فطری است، که ادیان آن را تأیید می‌کنند.

در تعریف دیگری اخلاق را به سه گروه تقسیم می‌کنند:

۱. عادت یا آرزوی مردم، که می‌توان به آن خلق و خوی مردم گفت.

۲. صفت اخلاقی، که عامل انجام عمل است، بخشندگی، دروغگوئی...

۳. عمل اخلاقی، عملی که در مورد خوب یا بد بودن آن می‌توان قضاوت کرد.

۱-۳ این عمل می‌تواند آگاهانه و اختیاری باشد مثل: احترام به بزرگترها، بخشندگی، راه‌اندازی کار مردم، مردم آزاری، غیبت کردن، دروغگوئی، گران فروشی، خلف وعده و..

۲ ـ۳ یا غیرارادی و بی‌اختیار باشد مانند: بخشش یک فرد بخلیل از روی احساست تنه‌زدن بدون اختیار، دروغ گفتن بدون غرض و از روی سرعت در پاسخ.

۳-۳-۱ تقسیم بندی اخلاق

اخلاق و ارزش‌های اخلاقیرا از زوایای مختلف بررسی و طبقه‌بندی کرده‌اند:

۱- اخلاق نظری و اخلاق عملی

علم اخلاق از آن‌جا که مبحثی مربوط به رفتار انسان‌هااست، از دو جنبه‌ی **علمی** یا اخلاق نظری و **عملی** یا اخلاق عملی دسته‌بندی شده‌اند.

اخلاق نظری به بحث‌های کلان و مفاهیم و تعاریف و روشن نمودن مسایل اخلاقی می‌پردازد و قوانین اخلاقی را بیان می‌کند و **بایدها و نبایدها را مشخص می‌نماید** و هرآن‌چه را که به صورت تئوری مطرح است، بیان می‌کند و بیشتر به **فلسفه‌ی اخلاق** مربوط است و کاری به اعمال و رفتار انسان ندارد.

اخلاق عملی یا کاربردی، عبارت است از نهادینه کردن و یا تایید آن‌چه در جامعه عمل می‌شود، و یا آن‌چه جامعه قبول دارد که باید انجام گیرد، و یا به عملکرد و جنبه‌ی تحققی اخلاق یا به روش‌های عملی و مصادیق ارزش‌های اخلاقی توجه دارد، به بیانی می‌شود آن را **اخلاق دستوری** نیز نامید، یعنی **بایدها و نبایدهایی که مورد توجه قرار دارد و بایدبه آن عمل کنیم**، مانند حقوق بشر، و یا عدالت خواهی و برابری نژادها، و یا رعایت حقوق زن و مرد، و یا چگونگی سرپرستی اطفال بی‌سرپرست، و یا روابط کارفرما و کارگر، و ده‌ها قانون دیگر که در جوامع بشری تدوین گردیده و هر روز نیز بر دامنه آن افزوده می‌شود.

چنان‌چه این نگرش الهام گرفته از دستورات دین باشد مورد تایید اسلام است والا این نوع دستورات قوانین بشر است که ممکن است به نفع بشر هم نباشد در عین حال جامعه به آن پایبند است. در آموزه‌های دینی به وسیله موعظه و نصیحت، به کار بستن اخلاق دینی را به ما یادآوری می‌کنند، و به ما گوشزد می‌کنند که اگر اخلاق عملی را رعایت نکنیم، خداوند و اولیاء خدا از ما خشنود نیستند.

اخلاق عملی یا کاربردی که به آن **اخلاق عینی** هم می‌گویند را می‌توان به دو گروه **اخلاق در روابط کاری** و **اخلاق معنوی و الهی** تقسیم نمود که آثار هر دو گروه در ارتباطات و کار روزمره افراد مشهود است، مثلاً **اخلاق در روابط کاری** عبارتند از:

دلبستگی و علاقه به کار.

پشتکار و جدیت در کار.

روابط انسانی با افراد در محل کار.

روح جمعی و مشارکت در کار.

مرتب و تمیز بودن ظاهری و ... در کار.

کار را به موقع و طبق وعده انجام دادن.

کالارا صحیح و درست تحویل دادن.

اخلاق معنوی و الهی در کار چیز دیگری است:

این‌که شما دوست دارید همکار شما پیشرفت کند.

یا هرگز ضرر همکار خود را نمی‌خواهید.

یا از این‌که کالای بد به مشتری بدهید، رنج می‌برید.

یا همیشه به وعده خود وفا می‌کنید.

یا انصاف با مشتری را رعایت می‌کنید.

و یا از دروغ گفتن در کسب وکار پرهیز می‌کنید.

و ده‌ها صفت خوب دیگری را که دارید، اخلاق معنوی می‌گویند. می‌بایست هر جامعه آن‌ها را در افراد خود تقویت کند تا بتوان آن جامعه را، جامعه سالمی نامید.

جوامع را با توجه به رعایت اخلاق عملی یا عینی طبقه‌بندی می‌کنند، اگر جامعه‌ای را کاری و مشارکت جو می‌دانند و یا جامعه‌ای را تنبل و خود محور می‌گویند، اگر جامعه‌ای را با انصاف و صادق و دوستدار هم می‌دانند و یا جامعه‌ای را بی‌انصاف و دروغگو می‌خوانند به این دلیل است که این صفات در آن جوامع غالب بر صفات دیگر است. لذا اگر بخواهیم جامعه سالمی داشته باشیم باید کارهای خوب و پسندیده را در آن نهادینه کنیم یعنی از کودکی به افراد جامعه صفات خوب را آموزش دهیم و این امکان ندارد مگر تمام افراد جامعه همکاری کنند، یعنی پدر و مادر در خانواده، معتمدان محل در محله خود، مسئولین شهر در شهر، وزیران در وزارتخانه، نخست وزیر در هیئت دولت با پندار و گفتار و کردار خود صفات خوب را در محیط‌های تحت سلطه خود ترویج دهند، زیرا ما معتقد هستیم **اَلناس عَلی دینِ مُلُوکِهِم** یعنی مردم پیروی می‌کنند از آن چیزی که حاکمان آنان عمل می‌کنند به همین دلیل هم می‌توانیم با دیدن رفتار مردم حدس بزنیم حاکمان آن جامعه چگونه افرادی هستند.

۲- اخلاق فطری و اخلاق قراردادی

اخلاق از جنبه نظری و فلسفی نیز تقسیم‌بندی‌های خاص خودش را دارد. علمای اخلاق و فلاسفه کوشیده‌اند اخلاق را از منظر عقلانی و فلسفی تبیین کنند. از این زاویه به دو نظریه

اخلاقی می‌رسیم که عبارتند از: **اخلاق فطری و اخلاق قراردادی.** معتقدین به اخلاق فطری می‌گوید که اصول اخلاقی‌ای وجود دارد که برسرشت و فطرت آدمی متکی است و نزد همه اقوام و ملل ارزشمند است.

معتقدین به اخلاق قراردادی می‌گویند ارزش‌های اخلاقی، قراردادی و ناشی از اتفاق و اجماع بشری است. و لذا اصول اخلاقی بنا به مکان و زمان‌های مختلف و به اعتبار فرهنگ و باورهای مردم می‌توانند متفاوت باشند.

۳- اخلاق توصیفی، اخلاق دستوری

اخلاق را به صورت دیگری هم تقسیم‌بندی کرده‌اند که عبارت است از:

اخلاق توصیفی: توصیف اخلاق ملل مختلف، مثلاً ملت مسلمان چگونه با هم رفتار می‌کنند. مردم آمریکا لاتین چه رابطه‌ای بین خود دارند، به عبارتی مردم فکر می‌کنند انجام چه کارهایی خوب است و یا دین و آئین آن گروه چه کارهایی را خوب و پسندیده می‌داند و چه کارهایی را بد می‌داند.

اخلاق دستوری: که به آن اخلاق هنجاری (اخلاق غیر مدون یا عرف جامعه) هم می‌گویند، دستور می‌دهد مردم چگونه باید رفتار کنند تا رفتارشان اخلاقی باشد. به عبارتی موضوع آن بررسی و استدلال عقلی اخلاق است، کار فیلسوفان است، لذا اخلاق دستوری دو وظیفه مهم دارد: اول دفاع فلسفی و عقلی از الزامات عام اخلاقی، دوم تلاش برای ارایه نظریه‌ای صحیح در مشخص کردن خوبی عمل انسان

۴- اخلاق فردی و اخلاق اجتماعی

در نگاهی دیگر **اخلاق از جهت حوزه‌ی در برگیرنده‌اش** تقسیم‌بندی می‌شود. بدین معنی اخلاقیاتی که به حوزه‌ی رفتار فردی مربوط می‌شود، به **اخلاق فردی**و آن‌چه به سطح جامعه کشیده شده و روابط فی‌مابین افراد را در برمی‌گیرد، **اخلاق اجتماعی**نامیده می‌شود.

الف - اخلاق فردی خود به دو گروه عمده **رابطه‌ی انسان با خدا** مانند دعا، نماز، اخلاص، خضوع، ایمان، توکل و ... و **روابط انسان با خودش** که شامل رفتار انسان مانند راه رفتن و

غذا خوردن و نیز شامل صفات مثبت مانند صفا و صمیمیت و صفات منفی مانند ترس و حسد، ناامیدی و غرور تقسیم می‌شود.

ب - اخلاق اجتماعی یا رابطه‌ی انسان با دیگران که خود به دو دسته **رابطه‌ی انسان با افراد خانواده** و نزدیکان و **رابطه‌ی انسان با سایر مردم** تقسیم می‌گردد. که شما در آن‌ها، تواضع، راستی، گذشت، خیرخواهی، صداقت، محبت و وفای به عهد را مشاهده می‌کنید و از صفات منفی مانند: بخل، ظلم، خیانت، غضب و حسادت فاصله می‌گیرید.

۵- منبع اخلاق

ممکن است **ارزش‌های اخلاقی را از جهت منبعی که از آن الهام گرفته شده بررسی کنیم**. از این زاویه منابعی که برای اخلاق می‌توان برشمرد عبارتند از: ۱- تعالیم مذهبی، یا دستورات شرع ۲- روابط اجتماعی، یا سنت جامعه ۳- قوانین و مقررات حاکم برجامعه، یا قانون ۴- قوانین خاص هر تشکل یا اخلاق حرفه‌ای.

۴-۳-۱ اخلاق دینی

اخلاق دینی عبارت است از: نهادینه کردن صفات خوب و فضائلی که در دین مورد توجه است، به صورتی که پیروان هر دین، آن دستورات را با کمال میل و بدون احساس رنج و زحمت اجرا نمایند. در حقیقت **مردم هر جامعه به نسبتی که به اخلاقیات مورد تأیید دین عمل می‌کنند به آن دین اعتقاد دارند** و آن را پذیرفته‌اند.

بدین جهت یکی از عوامل مؤثر در ترویج اخلاق را دین و آئین هر جامعه می‌دانند، که مردم در کنار فطرت و تجربه، پای‌بند به آن‌ها هستند.

اخلاق عرفی، یا اخلاق رفتاری یا اخلاق هنجاری که به آن سنت جامعه هم می‌گویند، در حقیقت، معیاری است برای افراد جامعه که خوب چیست؟ بد چیست؟ درست کدام است؟ و نادرست کدام! و بالاخره چه باید کرد و چه نباید کرد؟

برای دانستن چنین اخلاقی در جامعه لازم نیست شما به کتابخانه‌ها مراجعه کنید، بلکه باید به

میان مردم بروید و با آنان زندگی کنید، آن‌چه بیشتر ملاحظه می‌کنید، و آنان بیشتر رفتار می‌کنند را اخلاق هنجاری یا اجتماعی می‌گویند.

اخلاق حرفه‌ای،اخلاق حرفه‌ای که براساس آن، درست و نادرست، خوب و بد، صحیح و ناصحیح در هر حرفه تعریف می‌شود، و بر صاحبان آن حرفه لازم است که به دستورات تدوین شده عمل نمایند تا بتوانیم بگوییم به اخلاق آن حرفه توجه دارند.

توجه داریم که هر چه حرفه و کار و یا افراد شاغل در حرفه‌ای، مهم‌تر و بالاتر و مؤثرتر در اجتماع باشند آئین نامه‌ها و تعالیم آن باید دقیقتر و فنی‌تر و حساب شده‌تر تنظیم شود. تدوین مجموعه احکام اخلاق حرفه‌ای جهت تنظیم و تصحیح رفتار اعضاء هر شغل و حرفه‌ای است که توسط دلسوزان آن حرفه تدوین شده است.

همان‌طور که افراد جامعه را می‌توان براساس گروه‌های مختلف طبقه‌بندی کرد. اخلاق حرفه‌ای را هم براساس گروه‌های مختلف می‌توان تقسیم کرد و در هر گروه طبقانی را قرار داد.

آن‌چه خود شاهد بودم

می‌خواهم یک مثال از اخلاق عملی را که خود شاهد بودم برای شما بگویم. قضاوت با خود شما؛

حدود سال ۷۰ به علت اشتغالات دولتی، سرو کار زیادی با دادگاه‌ها پیدا کرده بودم. جالب است بدانید علت این گرفتاری‌ها خلافی نبود که مرتکب شده باشم بلکه گزارشی بود که توسط اشخاصی ارائه شده بود. خوشبختانه تمام پرونده‌ها بعد از ماه‌ها و بعضی بعد از سال‌ها بررسی در نهایت منجر به این شد که گزارش اولیه اشتباه بوده است، بدون اینکه گزارش دهنده را بشناسند و یا اگر شناخته شده است او را موأخذه کنند.

این خود یک اخلاق عملی در اجتماع ما است، که باید اصلاح شود. یعنی زمانی که گزارشی به دست یک مسئول می‌رسد او می‌بایست با توجه به آیه قرآن اول گزارش دهنده را بررسی کند، اگر فاسق است به گفته‌ی او توجه نکند، متأسفانه در جامعه ما اول گزارش را پی‌گیری می‌کنند یعنی یک بی‌گناه را متهم می‌کنند؛ او باید از خود دفاع کند و بی‌گناهی خود را اثبات کند، اگر خوب نتوانست دفاع کند که وای به حال او و اگر دفاع کرد، بدون در نظر گرفتن خسارات مادی و معنوی که به او و جامعه وارد می‌گردد مانند مدتی که بیکار می‌شود و یا از کار خود باز می‌ماند و

یا مشکلات روحی و جسمی که برای خودش و خانواده‌اش پیش می‌آید از او عذر خواهی می‌کنند، و به او منت می‌گذارند که ما عذر خواهی کردیم!!

این در حالی است که هرگز با عذر خواهی حتی خسارت مادی یعنی عدم حضور یک مدیر کارآمد جبران نمی‌شود، تا چه رسد به جبران خسارت معنوی، که شامل به هم ریختن احوال شخصی و زندگی داخلی و حیثیت اجتماعی او می‌شود. و حال آن که در اخلاق دینی ما، که از قرآن سرچشمه می‌گیرد در: آیه‌ی ۶ سوره‌ی مبارکه‌ی حجرات (۴۹) می‌خوانیم: اگر آدم دروغگویی، آدم از خدا بی‌خبری، آدم بدی، «**آدم فاسقی گزارش آورد، اول تحقیق کنید که آن گزارش صحیح است یا خیر، سپس اقدام کنید.**» حتی اگر گزارش دهند فاسق هم نبود اصل صحت عمل افراد و اشخاص است مگر این‌که خلافش با ادله شرع پسند ثابت شود. لطفاً بررسی کنید چند مورد مشابه را در زندگی خود شاهد بوده‌اید. حتی به اعمال و تصمیمات گذشته خود دقت بفرمائید، لازم نیست که دنبال مسئول سازمان خود و یا سطوح بالاتر و یا مسئولان قوه‌ی قضائیه بگردید !! آن‌ها به جای خود، قبل از آن‌ها باید خود ساخته شویم، یعنی هر فردی فکر کند چند بار وقتی خبر منفی از کسی دریافت کرده است، به جای این که فکر کند چند درصد از خبر صحیح است، روی گزارش فکر کرده است! به عبارتی گزارش را قبول کرده و مرتکبان را در خیال خود مجازات کرده‌اید. لطفاً روی این موضوع فکر کنید، این یک عمل اخلاقی بد در جامعه است که باید همه در اصلاح آن بکوشیم.

آن روزها که به دادگاه مراجعه می‌کردم، شاهد بودم یکی از بازپرس‌ها به رئیس خود از دست یکی از پرسنل دفترش شکایت می‌کرد، که این فرد مریض است و صبح زود به اداره می‌آید، و شروع می‌کند به خانواده محکومانی که در زندان هستند زنگ زدن و تلفنی آن‌ها را بازجویی می‌کند، و بدن زن و بچه زندانی را می‌لرزاند، آقای بازپرس دنبال راه چاره ای بود تا از خلاف آن کارمند مریض که مردم آزاری می‌کرد جلوگیری کند. به عمل ایشان می‌گویند عمل اخلاقی خوب که همه می‌توانیم خوب بودن آن را درک کنیم، و به عمل آن کارمند دفتری می‌گویند یک صفت بد اخلاقی که همه ما او را سرزنش می‌کنیم.

به هر صورت از این نوع افراد در تمام جوامع وجود دارند، ولی آن جوامعی که اکثریت آنان

کارهای بد را تقبیح کرده و با حس نوع دوستی و قبول مسئولیت به یکدیگر کمک می‌کنند، و صداقت و صفا و وفای به عهد در جامعه آنان نهادینه شده جامعه‌ای با اخلاق عملی خوب هستند. جوامعی که اکثریت افرادش بدبین، حسود، دروغ‌گو، و مردم آزار هستند جامعه ای با اخلاق عملی بد به شمار می‌آید.

راه اصلاح جامعه

کارشناسان و جامعه شناسان راه‌های زیادی را جهت اصلاح جامعه برای رسیدن به یک جامعه با فضایل قابل قبول پیشنهاد داده‌اند از جمله:

الف – برای رسیدن به فضایل گفته‌اند:

۱. تصمیم برای رسیدن به جامعه با فضیلت باید مورد قبول ما باشد
۲. قبول کنیم فضایل اکتسابی است نه اجباری، یعنی اول خودشناسی سپس خودسازی
۳. اعتقاد و اعتماد به این که می‌توانیم به فضایل مورد نظر برسیم
۴. با تکرار فضایل پسندیده باید خود و جامعه را عادت دهیم

ب –برای رسیدن به فضایل اجتماعی لازم است اقدامات زیر انجام شود:

۱. افزایش آگاهی فردی و اجتماعی
۲. معرفی الگوهای خوب به جامعه
۳. استفاده از وسایل ارتباط جمعی برای ترویج فضایل
۴. برخورد مثبت مبلغان و مسئولان جامعه با خطاکاران
۵. مبارزه‌ی غیرمستقیم و مستقیم با مظاهر فساد
۶. ارزش نهادن به کسانی که فضایل مورد نظر را رعایت می‌کنند
۷. مسئولین رده اول جامعه باید خود الگوی فضایل مورد نظر باشند

۵-۳-۱اخلاق و قانون

اخلاق با قانون فصل مشترک زیادی دارد، بدلیل اهمیت هر دو از قدیمی‌ترین دوران که حکما و اندیشمندان بشر شروع به تدوین روابط فی‌مابین انسان‌ها نمودند مشترکات و اختلافات

این دو مطرح بوده است که قدمت آن در ایران به دوران سومریان و در یونان باستان به قبل از افلاطون و ارسطو می‌رسد.

اخلاق در جوامع از دو منبع تغذیه می‌شود یکی از سنت جامعه و دیگری از شریعتی که در جامعه مورد تایید است و اکثراً سنت با شریعتِ مورد قبول جامعه هماهنگی دارد و اختلاف فاحشی بین این دو وجود ندارد لذا وقتی نام از اخلاق برده می‌شود شامل سنت جامعه و دستورات شریعت مورد قبول مردم آن جامعه مورد نظر است. (۴-۱ رابطه قانون و اخلاق)

قانون یا قواعد تدوینی، به وسیله حکومت‌ها جهت اداره امور و بسط عدالت و ایجاد نظم در جامعه وضع می‌گردد و اجراء آن مورد حمایت حاکمان بر جامعه است.

قواعد قانونی به نتیجه رفتار و آثار اعمال انسان‌ها توجه دارند و هر کس که خلاف کند بدون اغماض مجازات می‌شود و این امر خود باعث می‌گردد که افراد نگران اشتباه سهوی خود باشند. از طرف دیگر در چنین جوامعی مردم اگر بتوانند به دور از چشم قانون خطا می‌کنند، از طرف دیگر چون مردم فقط از طریق قانون به حقوق خود می‌رسند لذا گذشتی نسبت به هم ندارند و برای کوچکترین حقوق خود به قانون یعنی دادگاه مراجعه می‌کنند از طرف دیگر دولت‌ها فقط توجه به نتیجه عمل دارند و کاری به انگیزه عمل شخص ندارند.

اخلاق یا قواعد اخلاقی و دینی، رفتاری است که در طول زمان در جامعه پذیرفته شده و به آن عمل می‌گردد، قواعد اخلاقی به صورت خوب یا بد، زیبا یا زشت، اخلاق حسنه یا اخلاق رذیله در جوامع بیان می گردد، اخلاق بوسیله مردم با اظهار خوشحالی یا اظهار عدم رضایت از رفتار افراد تأیید و یا نفی می‌گردد.

هدف از قواعد اخلاقی سعادت بشر در دنیا و آخرت است و لازمه آن توجه به نیت افراد در افعالی است که انجام می‌دهند، از طرف دیگر در قوانین اخلاقی گذشت، صبر، احسان، و ده‌ها صفت مثبت دیگر وجود دارد که در قواعد قانونی به ان‌هاتوجه نمی‌شود.

افرادی که پایبند اخلاق هستند همیشه وجدان و خدا را ناظر به اعمال و افکار خود می‌دانند و هیچ‌وقت از ان تخطی نمی‌کنند

در جوامعی که قواعد اخلاقی و شرعی قوی‌تر اجرا می‌گردد به دلیل گذشت و صبر مردم کمتر برای اختلافات خود به مراجع قانونی رجوع می‌نمایند، در این جوامع مردم با نیت خیرخواهانه

عمل می‌کنند و سعی دارند در اقدامات خود وجدان و خدای خود را راضی نگهدارند.

اگر چه قواعد قانونی و اخلاقی در بسیاری از امور با هم مشترک هستند در عین حال تمام قواعد قانونی اخلاقی و شرعی نیستند هم‌چنان‌که تمام قواعد اخلاقی قانونی نیست. در چنین مواردی حاکمان جامعه که مجری قواعد قانونی هستند مردم را وادار به اجراء نظرات خود به نام قانون می‌نمایند.

خلاصه این که قواعد قانونی خشک و بی‌روح هستند در حالی که قواعد اخلاقی و شرعی روح دارند و به انسانیت انسان ارج می‌نهند و قبول دارند که انسان ممکن است سهواً خطا کند لذا در بسیاری از موارد خطاکار را می‌بخشند، **جوامعی که اخلاق در آن تأثیر بیشتری دارد، جوامع شادتر و زندگی در آن راحت‌تر است.**

۶-۳-۱اخلاق و فقه

زمانی که قرآن می‌فرماید:

آیه‌ی ۲۵ بقره (۲) و (ده‌ها آیه دیگر) **اَلّذینَ آمَنوا وَ عَمِلوُا الصالِحات**

کسانی که ایمان آورده و عمل صالح کردند ... اهل بهشت هستند، و یا مژده‌های دیگر به آنان داده شده.

معنای عمل صالح فقط عمل به دستورات شرع طبق آن‌چه در کتاب‌ها آمده نیست، بلکه رعایت اخلاق انسانی هم مد نظر است، اگرچه همه مسائل انسانی ریشه الهی دارد و مسائل فقهی قسمت کوچکی از زندگی بشر است، بدین جهت علما و فقها به عمل غیرصالح هم که در همه جهان شناخته شده است مانند: رشوه خواری، دروغ گوئی، غیبت کردن، غصب مال دیگران، تجاوز، دورویی، سحر و جادو و ... توجه کرده‌اند از جمله شیخ انصاری(ره)در کتاب مکاسب محرمه آن‌ها را نقل کرده است. احادیث بسیار زیادی از پیامبر اکرم و ائمه اطهار علیهم‌السلام داریم که ما را به داشتن اخلاق نیکو دعوت کرده‌اند.از جمله حدیث معروفی است از پیامبر اکرمﷺکه می‌فرمایند:

من مبعوث شدم تا فضائل اخلاق را به کمال برسانم.(نهج‌الفصاحه ۹۴۴)

آیا تاکنون فکر کرده‌ایم **مکارم اخلاق چیست** که آخرین پیامبر خدا ﷺ به خاطر آن مبعوث شده‌اند و ما چه وظیفه‌ای برای رسیدن به آن داریم ؟!!

در دنیا به صداقت، درستی، سلامت نفس، احترام به حقوق دیگران و ده‌ها صفت خوب دیگر اخلاق در روابط اجتماعی می‌گویند. ممکن است یک فرد آن ارزش‌های اخلاقی را رعایت نکند، ولی مسائل فقهی یا احکام را رعایت کند، تا مجازات الهی نشود، اما خوب است بدانیم نزد خداوند متعال مجازات عدم رعایت اخلاق کم‌تر از عدم رعایت احکام نیست، ما باید در تمام روابط خود مسائل اخلاقی را در نظر بگیریم. یقیناً تعاریف و مصادیق مسائل اخلاقی در جوامع مختلف فرق دارد و ما آن‌ها را پذیرفته‌ایم. هم‌چنان‌که در فقه پذیرفته‌اند، در بسیاری از مسائل فقهی فقها می‌گویند عرف منطقه یا جامعه مورد قبول است مثلاً در خرید و فروش این‌که کیلویی خریداری کنیم یا عددی، می‌گویند هر چه در منطقه عرف است، در اخلاق هم همین‌طور است.

از قول مفسرین در توضیح آیه حجاب آیه‌ی ۵۹ سوره‌ی احزاب (۳۳) « ... بگو روسری‌های خود را بر خویش بیفکنند ...» نقل است،زمانی که آیه‌ی حجاب نازل شد و آن را به قبایل ابلاغ کردند، مردم یکی از قبائل گفتند حجاب ما به همین شکل که هست مناسب است، زمانی‌که به پیامبر اکرم ﷺ اطلاع دادند ایشان فرمودند به آنان کاری نداشته باشید. می‌خواهم نتیجه بگیرم که پیامبر اکرم ﷺ عرف را پذیرفتند، یعنی **اخلاق حجاب** را در جوامع مختلف متغیر تعریف کردند هم اکنون هم در مراسم حج شما انواع حجاب‌ها را مشاهده می‌کنید که مسلمانان با رعایت اصول کلی حجاب نسبت به نوع پوشش با آن مشکل ندارند و مسئله‌ای هم پیش نمی‌آید.

استفاده از چند حدیث در اخلاق

اجازه می‌خواهم با توجه به احادیث رسیده از حضرت رسول اکرم ﷺ و ائمه اطهار علیهم‌السلام (از کتاب میزان الحکمه) اخلاق را توضیح دهم.

حضرت امیر المؤمنین علیه‌السلام می‌فرمایند، **اخلاق نیکو** در سه چیز است:

۱. دوری کردن از کارهای حرام.

۲. طلب روزی حلال.

۳. فراهم آوردن آسایش و رفاه برای خانواده. (۱۹۴۲ م–م الحکمه)

و هم‌چنین می‌فرمایند: (۱۹۴۷ م – م الحکمه)

نتیجه‌ی کسب مکارم اخلاق رفعت و سربلندی انسان است که با دوری جستن از رفتار ناپسند

به دست می‌آید و برای به دست آوردن آن باید پشتکار داشته باشیم. (۱۹۴۷ میزان‌الحکمه)

باید معلوم شده باشد که مقصود از اخلاق در اینجا فقط حسن سلوک یعنی ارتباط و برخورد ظاهری نیست، بلکه آن قسمت کوچکی از مکارم اخلاق است.

حسن خلق و مکارم اخلاق

اخلاق خوب و پسندیده‌ای را که مورد تایید شرع مقدس و جامعه است حسن خلق می‌گویند.

مشهور است که امام صادق‌علیه‌السلام فرموده‌اند حد **حسن خلق** عبارت است از این که:

با مردم به نرمی و گرمی برخورد کنید.

در گفتار خود رعایت ادب را بنمائید.

دربرخوردها متبسم و گشاده روی باشید.

همچنین **حسن خلق** می‌گویند

جواب سلام را با سلام

جواب تشکر را با تواضع

جواب پشتکار را با لبخند

جواب لبخند را با خنده

جواب مایوس را با امید

جواب منتظر را با نوید بدهید

و هیچ کس را بی‌جواب نگذارید و مطمئن باشید تاثیر این حسن خلق شما در زندگی اثر بسیار مثبتی دارد.

به بیانی تمام کارهایی که در ظاهر مورد تایید مردم است و مردم از انجام آن شاد و راضی هستند حسن خلق است.

اما در **مکارم اخلاق** گفته‌اند:

جواب بی‌مهری را با مهربانی

جواب کینه را با گذشت

جواب دروغ را با راستی

جواب دشمنی را با دوستی
جواب خشم را با صبوری
جواب سردی را با گرمی
جواب نامردی را با مردانگی
جواب بی‌ادبی را با سکوت
جواب خطا را با بخشش

... دادن مکارم اخلاق است که بسیار مشکل است، اما نتیجه آن بسیار شیرن‌تر از تصور ماست و مطمئن باشید روزی به بهترین شکل ممکن نتیجه این همه خوبی را دریافت خواهید کرد.

خلاصه خوبی کردن و بزرگوارنه گذشت نمودن در مقابل کسانی که به تو خوبی نکرده‌اند **مکارم اخلاق** است.

مشهود است که امام صادق علیه‌السلام فرموده‌اند **مکارم اخلاق** عبارت است از این که

با کسی که پیوند خود را از تو قطع کرده ارتباط برقرار کنی
به کسی که ترا محروم کرده عطا کنی
به کسی که به تو دشنام داده سلام کنی
به کسی که به تو بدی کرده نیکی کنی
به کسی که به تو ستم کرده ببخشایی

ملاحظه می‌کنید تفاوت حسن اخلاق و مکارم اخلاق در این است که حسن خلق خوبی در مقابل خوبی است ولی مکارم اخلاق خوبی در مقابل بدی است

شعری منتسب به خواجه عبداله انصاری است که می‌گوید

بدی را بدی کردن سگ ساری است
نیکی را نیکی کردن خرکاری است
بدی را نیکی کردن کار شیخ عبداله انصاری است

و بالاخره مناسب است که به **دعای مکارم اخلاق** دعای بیستم از صحیفه سجادیه که در مفاتیح هم آمده است توجه کنیم

آن‌جا که حضرت سجاد علیه‌السلام در بند نهم دعا می‌فرمایند

۹-۱ بار خدایا بر محمد و ال محمد درود بفرست
۹-۲ مرا توفیق ده تا با کسی که با من ناراستی می‌کند با راستی و صداقت برخورد کنم
۹-۳ به کسی که با من قهر کرده به نیکویی پاداش دهم
۹-۴ به کسی که مرا ناامید کرده با برآوردن حاجتش عوض دهم
۹-۵ با کسی که از من بریده پیوند برقرار کنم
۹-۶ کسی را که غیبت مرا نموده به نیکی یاد کنم
۹-۷ خوبی و احساس (مردم) را سپاس‌گزارم و از بدی (آنان) چشم‌پوشی کنم

امام صادق علیه‌السلام در مورد **مکارم اخلاق** می‌فرمایند: (۱۹۴۹ – میزان الحکمه)

خداوند متعال **پیامبر اکرم** صلی‌الله‌علیه‌وآله را به **مکارم اخلاق** از سایرین متمایز کرد.و آن حضرت آن‌ها را در ده صفت یا ده ویژگی برشمرده‌اند، که عبارتند از:

۱ – الیقین، ۲- والقناعة، ۳- والصبر، ۴- والشکر، ۵- والحلم،
۶- وحسن الخلق،۷- والسخاء، ۸- والغیرة، ۹- والشجاعة، ۱۰- والمروة

لازم است هر فرد خود را با این ده صفت محک بزند و نسبت به تقویت آن‌ها در خود بکوشد.

اکنون توضیح مختصری در مورد صفاتی که اما صادق علیه‌السلام فرموده‌اند در پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله وجود داشته است:

۱.الیقین: یقین، اعتقاد ثابت و قطعی و حتمی‌داشتن به موضوعی بدون هیچ‌گونه شبهه‌ای است. منظور بیشتر در مورد اصول دین یعنی یقین به توحید، نبوت و معاد است. مرحوم استاد **علامه کرباسچیان** می‌فرمودند: فقط قبول مرگ یقین نیست!! آن را همه قبول دارند، بلکه **یقین، قبول حساب و کتاب هم هست،** اگر به آن اعتقاد پیدا کنیم، حتماً مواظب پندار، گفتار و کردار خود خواهیم بود و این همه به خطا نمی‌رویم.

بزرگان برای یقین سه مرتبه قائل هستند: (۸-۳-۱)

علم‌الیقین(۵ تکاثر ۱۰۲)، با دیدن دود علم پیدا می‌کنید به وجود آتش.

عین‌الیقین(۷ تکاثر ۱۰۲)، با دیدن آتش علم به آن پیدا می‌کنید.

حق‌الیقین(۹۵ واقعه ۵۶)، با سوختن دست به دلیل تماس با آتش علم به آن پیدا می‌کنید.

۲. القناعة: قناعت، از ماده قنع به معنای اکتفا کردن به اندک و به قدر حاجت و ضرورت، وضد حرص و اسراف است.

قناعت و طمع نداشتن را مترادف با میانه روی و راضی بودن و اکتفاء کردن به حداقل نیاز گرفته‌اند.

قناعت یک فضیلت اخلاقی است که از گرفتار شدن انسان به رذائل جلوگیری می‌کند.

قناعت یعنی رضایت داشتن در آن چه به دست آورده‌ایم.

درباره قناعت از پیشوایان دین سخنان فراوانی داریم، از جمله:

فرد قانع اندوهگین نمی‌شود، (۵۳۷۸ میزان الحکمه)

قناعت باعث عزت و سربلندی است.(۵۳۷۹ میزان الحکمه)

یا در حدیثی نقل است که خداوند می‌فرماید مردم، توانگری را در فراوانی مال جستجو می‌کنند در حالی‌که من توانگری را در قناعت قرار داده‌ام. (۵۳۶۶ میزان الحکمه)

از حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام سئوال نمودند مقصود از کلمه

فَلَنُحيِيَنَهُ حَيَوةً طَيِّبَهدر آیه‌ی ۹۷ سوره‌ی نحل (۱۶)

... پس او را بی‌تردید (در دنیا) **به زندگی پاکیزه‌ای زنده خواهیم داشت** ...

چیست؟ حضرت فرمودند آن زندگی با قناعت است (حکمت ۲۲۹)

به بیان دیگر افراد قانع زندگی راحت، آرام و پاکیزه‌ای خواهند داشت.

اشتباه نشود، بعضی از مردمان به دلیل تنبلی و سستی، کار نکردن را قناعت می‌گویند. در حالی که بی‌چیز بودن و نداری با دارا بودن و حریص نبودن به مال مردم فرق دارد. قناعت یعنی داشته باش، استفاده کن، و به آن‌چه داری راضی باش و به مال مردم هم کاری نداشته باش.

قناعت یعنی حریص نبودن و راضی بودن به سهم خود آن‌هم بعد از کار و کوشش.

جمله زیبایی از **گاندی** نقل می‌کنند:

درد من تنهایی نیست، بلکه **درد من، مرگ ملتی است که**:

بی‌عرضگی را صبر، گدایی را قناعت،

و با تبسمی بر لب **این حماقت را حکمت خدا** می‌دانند.

۳- الصبر، صبر را در لغت به معنای شکیبایی کردن در زمانی که انسان در تنگنا و در محدودیت قرار می‌گیرد گفته‌اند. و ضد صبر **جَزَع** است. **جزع** به معنای بی‌تابی، آه و واویلا و ناله کردن و عبوس و غمگین بودن است.

صبردر اصطلاح وادار کردن خود به اجرای آن‌چه عقل و شرع به آن امر می‌کند یا از آن نهی کرده است، می‌گویند.

در مورد صبر سخن بسیار است.

صبر در جنگ را	**شجاعت** می‌گویند.
صبر در شهوت را	**عفت** می‌نامند.
صبر در گفتار را	**سکوت** نامیده‌اند
صبر در مصیبت را	**بردباری** می‌گویند
صبر در فقر را	**مناعت** می‌گویند
صبر در انتقام را	**جوانمردی** می گویند
صبر در غضب را	**حلم** می‌گویند

و بالاخره **خودداری و تحمل در مشقت و گرفتاری‌ها را صبر** می‌گویند

هر شاعری برای تشویق ما در صبوری و بردباری شعری گفته از جمله حافظ می‌گوید:

بگذرد این روزگار تلخ‌تر از زهر　　بار دگر روزگار چون شکر آید

صبر و ظفر هر دو دوستان قدیمند　　بر اثر صبر نوبت ظفر آید

گویند سنگ لعل شود در مقام صبر　　آری شود ولیک به خون جگر شود

خواجوی کرمانی:

ای دل صبور باش مخور غم که عاقبت　　این‌شام‌صبح‌گرددواین‌شب‌سحر شود

و یا گفته‌اند:هر که در این بزم مقرب‌تر است　　جام بلا بیشترش می‌دهند

صبر در مقام یک **حکم تکلیفی** به پنج نوع تقسیم می‌شود:

صبر واجب؛ مانند صبر بر معصیت، یعنی زمانی که می‌توانیم کار حرامی انجام دهیم و سودی از آن کسب کنیم بر ما واجب است به خاطر خدا و وجدان خود انجام ندهیم.

صبر مستحب؛ مانند صبر و شکیبایی در زمانی که حادثه‌ای ناگوار برای ما رخ می‌دهد، و ما ضمن برطرف نمودن مشکل با تسلیم و رضایت از مشیت خالق آن را تحمل می‌کنیم.

صبر مباح؛ مانند بسیاری از تحمل‌هایی که ما نسبت به هم داریم، و عصبانی نمی‌شویم.

صبر مکروه؛ مانند صبر کردن بر خطای دوستان در حالی که می‌توانیم به آن‌ها تذکر دهیم تا خطا نکنند، بی دلیل بر خطایی صبر کردن.

صبر حرام؛ مانند این‌که غارت‌گری، مال ما را ببرد ولی ما اقدامی نکنیم و بگوییم ما صبر می‌کنیم، و یا دشمن به آب و خاک و ناموس ما تجاوز کند و ما در مقابل این مصیبت صبر کنیم.

بنابراین باید صبر بر هر موضوعی را شناخت و در خور آن اقدام کرد.

در اهمیت صبر همین بس که بگوییم:

در قرآن کریم بیش از هفتاد بار از صبر و اوصاف صابرین سخن گفته شده.

از قول رسول اکرم ﷺ نقل فرموده اند که ما سه نوع صبر داریم:

صبر بر مصیبت، اغلب به آن صبر می‌گوییم.

صبر در معصیت، دوری کردن از گناه، و خودداری کردن از گناه.

صبر در طاعت، نسبت به انجام دستورات خداوند کوشا بودن و آن را طبق فرمان خدا انجام دادن.

چه خوب است به این حدیث گوهر بار که از فرموده‌های حضرت علی ابن موسی الرضا علیه‌السلام است توجه کنیم، **مؤمن سه خصلت را از سه کس** دارد:

۱- از **خداوند** متعال **ستار العیوب** بودن، عیب دیگران را پوشاندن

۲- از **رسول** اکرم ﷺ **مردم دار** بودن

۳- از **ائمه** اطهار علیهم‌السلام **صبر** در مشکلات

و بالاخره د رمورد صبر بدانیم که خداوند در قرآن کریم می‌فرماید:

وَ اللهُ یُحِبُ الصابرین (۱۴۶ آل عمران ۳)

خداوند افراد صبور را دوست دارد

اِنَ اللهَ مَعَ الصابرین (۴۶ انفال ۸)

خداوند با صابران است

۴. الشکر، سپاسگزاری، قدردانی از کسی که به ما نعمت‌ها را ارزانی داشته است شناخت نعمت و سپاسگزاری از اهدا کننده آن

چون تمام نعمت‌ها را خداوند در اختیار ما قرار داده است باید شکرگزار او باشیم.

بعد از او همان‌طور که خود فرموده است از پدر و مادر و سپس از همه کسانی که به گردن ما حقی دارند مانند معلم، همسایه، همکار، مشتری، و...سپاس‌گزار باشیم.

آیه‌ی ۴۰ سوره‌ی نمل (۲۷)**وَ مَن شَکَرَ فَاِنَّما یَشکُرُ لِنَفسِه**

و هر کس که شکرگزار باشد پس همانا از خویشتن سپاسگزاری می‌نماید

کسی که سپاس خداوند را می‌گزارد، جز این نیست که به شخص یا نفس خود سپاس‌گزارده.

احادیث بسیار داریم که به ما توصیه کرده اند از مردم تشکر کنیم تا آن‌جا که فرموده‌اند: شاکرترین شما نزد خداوند شکر گزارترین شما نسبت به مردم است. (۳۳۴۳ –م–م الحکمه)

شکر ممکن است به دل باشد یا به زبان یا به کردار.

پیشوایان دین به ما توصیه‌های فراوانی نموده‌اند از جمله:

سه کار انجام دهید سه نتیجه حتمی است:

۱ –اهل **دعا** باش **استجابت** آن حتمی است

۲ –اهل **شکر** باشد **زیادی نعمت** حتمی است

۳ –اهل **توکل** باش خداوند ترا **کفایت** می‌کند

شاید جالب باشد یادآوری کنم که خداوند نیز از ما تشکر می‌کند.

آیه‌ی ۱۵۸ سوره‌ی بقره (۲)**وَ مَن تَطوَّعَ خَیراً فَإِنَّ اللَّهَ شاکِرٌ عَلِیمٌ**

و هر که بیش از واجبات، (از روی میل و رغبت) کار نیکی کند، پس هرآینه خدا شاکر و داناست.(خدا از او تشکر می‌کند)

به عبارت دیگر کسانی که فرمان خدا را در انجام کارهای نیک اطاعت کنند، یقین بدانند که خداوند به همه امور آگاه است و در برابر عمل آن‌ها شاکر و شکرگزار خواهد بود. حال سخن این است در حالی که خداوند در برابر اعمال مثبت بندگان شکرگزار است، وظیفه ما انسان‌ها در برابر نعمت‌های خداوندی و کمک همنوعان‌مان چیست؟ آیا غیر از شکرگزاری است؟

خوب است به ایه ۷ سوره ابراهیم (۱۴) توجه نمائیم

لَئن شکرْتُمْ لأَزِیدَنَّکُمْ

وَ لَئن کفَرْتمْ إِنَّ عَذَابی لَشدِیدٌ

اگر شکرگذار باشید آن را زیاد می‌کنم

و اگر کفران کنید بدانید که عذاب من سخت است

۵. الحلم: بردباری، پایداری، مقاومت در مقابل ناملایمات تا رسیدن به حق خود.

قدرت تحمل در برابر رویدادها و جریانات نامطلوب را حلم، و دارنده چنین صفتی را حلیم می‌گویند.

عادلانه برخورد کردن با جاهلان، کنترل خشم خود در مقابل اعمال سفیهان و جاهلان در حالی که قدرت انتقام را داریم، بردباری و حلم می‌گویند. حلم نقطه مقابل خشم و غضب.

صفت حلم و بردباری برای دو کس زیبنده تر است:

الف –عالمانی که مورد بی‌احترامی‌قرار می‌گیرند.

ب - قدرتمندانی که قدرت گرفتن انتقام را دارند ولی از آن صرف نظر می‌کنند.

۶. حُسن الخُلق: خوش خویی، خوش اخلاقی.

آیه‌ی ۸۳ سوره‌ی بقره (۲) .. **وَ قُولوا لِلنّاسِ حُسناً**..

و بامردم به نیکی و زیبایی (نرمی) سخن بگویید.

این ویژگی را به دو گروه عمده تقسیم کرده‌اند:

حسن خلق **عام**، مجموعه صفات پسندیده‌ای است که انسان لازم دارد.

حسن خلق **خاص**، خوشرویی، خوش رفتاری، حسن معاشرت.

سخن دیگری که تحت این عنوان مطرح می‌گردد، محاسن اخلاق و مکارم اخلاق است.

محاسن اخلاق، خوی خوب و پسندیده را می‌گویند.

مکارم اخلاق،طبع بلند، بزرگواری نفس، کرامت‌انسان و بزرگواری‌روح‌راشامل می‌شود.

۷. السّخاء: بخشندگی، که مترادف با جود است با این تفاوت که:

جود بخشیدن قبل از بیان تقاضای محتاج است و ذاتی است.به خداوند جواد می‌گویند زیرا او بخشنده است بی آنکه از او بخواهند.

سخاء بخشیدن بعد از بیان تقاضای محتاج است و اکتسابی است.یعنی ما می‌توانیم خود را پرورش دهیم که سخی باشیم و زمانی که مردم به ما مراجعه می‌کنند، نسبت به رفع حاجات آنان اقدام کنیم.صفت سخی را به خداوند نسبت نمی‌دهند.

در حدیثی داریم، انسانی که زکات و خمس خود را می‌پردازد شخص بخشنده‌ای (جواد) است.

۸ . الغیرَة: غیرت، حمیت، محافظت از عصمت و آبرو و ناموس و نگهداری عزّت و شرف را گویند.تلاش در نگهداری هر آن‌چه که حفظش ضروری است که از شجاعت و بزرگ‌منشی سرچشمه می‌گیرد.

غیرت یک حس درونی و ذاتی است که خداوند برای محافظت از حریم خانه و کاشانه و حفظ آب و خاک و پاسداری از نسل‌ها،در ما به ودیعه نهاده است و آن را از مردان بیشتر انتظار داریم.

خداوند خود غیور است و غیرتمندان را دوست دارد.

۹. الشّجاعة: شجاعت، دلیری.

صفت بین ترس و بی باکی یا تهوّر را شجاعت می‌گویند.

ترس باعث می‌گردد انسان گامی به جلو برندارد.

تهوّر: بی باکانه و بدون محاسبه عقلانی، به جلو رفتن است.

شجاعت حرکت به جلو با تدبیر و عقل را می‌گویند. هر کس که خطر کند شجاع نیست.

۱۰ . المرّوة:جوانمردی، دیگری را بر خود ترجیح دادن، حق را بیان داشتن حتی اگر به ضرر

خود باشد، حق را آشکار کردن در حالی که می‌توان آن را پوشاند.

مشهور است که جوانمرد از سه چشمه آب می‌خورد:

الف- سخاوت و بخشندگی

ب- شفقت و مهربانی

ج –بی نیازی از خلق و نیازمند خالق بودن.

تصور می‌کنم هر کدام از این سه چشمه، خود سرچشمه‌ای عظیم است که اگر در وجود ما باشد انسان والایی خواهیم بود.

این ده صفت، صفاتی بود که حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام فرموده‌اند خداوند با این **مکارم اخلاق** پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله را از دیگران متمایز نموده‌اند. باید از خود سئوال کنیم آیا ما شیعیان این فضایل را به کار می‌بندیم یا**فضائل فراموش‌شده**است؟ اگر فراموش‌شده باشد یقیناً از راه و روش پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و ائمّه اطهار علیهم‌السلام فاصله گرفته ایم، که باید هر چه سریع‌تر خود را اصلاح کنیم.

۷-۳-۱ اخلاق و فضایل اخلاقی

اکنون که صحبت از اخلاق و مکارم اخلاق است به‌نظر میرسد مناسب باشد **فهرستی از فضایل اخلاقی** را با هم مرور کنیم. اگر چه در این نوشته بیشتر در پی احیاء فضایل اخلاقی در روابط اقتصادی و کسب‌وکار هستیم، ولی با احیاء فضایل اخلاقی نه تنها از انجام معاملات و روابط اقتصادی خود لذت خواهیم برد، بلکه زیبایی معاشرت با همنوعان خود را حس خواهیم کرد و از روابط خوب خود با مردم مسرور خواهیم بود . به امید این که چنین روابطی را در کلیه شئونات زندگی شاهد باشیم.

مرحوم **شیخ مرتضی انصاری**(ره) در کتاب مکاسب محرمه (۱۴-۸) تعدادی از کارهایی را که نمی‌بایست انجام دهیم بیان فرموده‌اند و این به این معنی است که انجام بقیه کارها در اختیار خود ماست البته کارهایی که انجامش بر ما واجب است در جای خود ذکر شده.

و اما **شیخ صدوق**(ره) کتابی دارند بنام **ثواب اعمال و عقاب اعمال**، که توسط **مرحوم علی اکبر غفاری** ترجمه شده است، در آن کتاب ده ها عنوان از کارهای خوب به

استناد فرموده‌های معصومین ﷺ که همگی جزو فضایل است آورده شده، هم‌چنین تعدادی از افعال و رفتارهای ما را که جزو محرمات است، بیان نموده‌اند. در مجموع می‌توان نتیجه گرفت **هر کاری که مورد قبول شرع و عقل باشد جزو فضائل است** که حتماً تعدادی از آن‌ها را شما انجام می‌دهید. تعدادی از کارهای خوب همگانی و بین همه‌ی ملل شناخته شده است، مانند سرپرستی از ایتام و تعدادی هم ممکن است برای گروه خاصی جزو فضایل باشد، مانند خیرات در یک روز مشخص.

خوب است فضائلی را که شما در محیط کار و زندگی بیشتر به آ ن نیاز دارید در یک تابلوی زیبا نوشته و در محل مناسبی برای یادآوری خود و دوستان قرار دهید.

تعدادی از فضائلی را که شنیده و یا خوانده ام و از لحاظ فقهی یا دستورات دینی جزو احکام واجب یا مستحب می‌باشد در شش گروه به شرح زیر تقسیم بندی کرده‌ام:

۱. فضائل در اعتقادات
۲. فضائل در رفتارهای اجتماعی
۳. فضائل در روابط اقتصادی
۴. فضائل در عبادات
۵. فضائل در رفتارهای شخصی
۶. فضائل در صفات و تفکرات شخصی

۱. فضایل در اعتقادات

ایمان به خداوند، قبول قیامت یا یقین، توکل به خداوند، شکر و سپاس‌گزاری از نعمت‌های خداوند، اطاعت و اجرای دستورات خداوند، توسل به بزرگان و معصومان و ایشان را وسیله نزدیکی به خداوند قراردادن، صبر به آن‌چه از دست ما خارج است، بیم و ترس از خداوند و امید به رحمت او، معرفت و شناخت ماوراء طبیعت، خضوع و خشوع به درگاه الهی، اخلاص در عمل، توبه و استغفار و طلب آمرزش از خداوند، دعا و درخواست از خداوند، تقوی و ...

۲. فضایل در رفتارهای اجتماعی

نیکوکاری، خیرخواهی، غمخواری، یاری و کمک رسانی به دیگران، وفای به عهد، مودت یا دوستی کردن به یکدیگر، امانت‌داری، محبت به یکدیگر، حفظ آبروی دیگران، محرم اسرار

دیگران بودن، حفظ حقوق دیگران، انصاف، جوانمردی، محکم کاری، سخاوت و بخشش، صلح و سازش، خدمت به مردم، سرپرستی یتیمان، صدقه، قرض‌الحسنه، مؤدَب بودن، احترام به بزرگ‌ترها، سلام کردن،اعتدال، خضوع، قانع بودن به حق خود، صداقت و راستگویی، خوش رفتاری، برخورد خوب و شایسته با پدر، مادر، همسر و فرزندان...

۳. فضایل در روابط اقتصادی

کار و تلاش کردن، کسب مال حلال، دوری از انجام معاملات حرام مانند معامله با دشمن، دوری از معامله‌ی نجاسات، عدم معامله با کسی که می‌خواهد از وسیله‌ای به ضرر مردم استفاده کند، عدم معامله با کسی که می‌خواهد با یک شیئی مباح کار حرام انجام دهد، دوری از معامله‌ای که برای طرف مقابل نفعی ندارد، واقعیت کالا را نشان دادن (در مقابل تدلیس)، رعایت امانت در کارها و معاملات از جمله در وزن کردن کالا. عدم کسب درآمد از راه قمار، گول نزدن خریدار به هر حیله ای، اجرت نگرفتن برای کارهای واجب خود یا دیگران، اقتصاد و میانه‌روی، سهولت و آسانی در کسب و کار یا سخت نگرفتن در انجام معامله، انجام معامله براساس قراری که گذاشته‌اند، وفای به عهد یا اجرای تعهدات، رعایت انصاف در معامله، نگرفتن رشوه، توصیف صحیح کالا، بیان عیب کالا، راست‌گوئی به مردم و ...

۴. فضایل در عبادات

انجام دادن واجبات، نماز، روزه، خمس، زکات، جهاد، امر به معروف، نهی از منکر، دعا و نیایش به درگاه خداوند، حج و اجابت دعوت خداوند، دوری جستن از محرمات، توبه، استغفار و ...

۵. فضایل در رفتارهای شخصی

تصدیق حقیقت، محبت، عفت و پاکدامنی، خوشخوئی، حسن خلق، تواضع و فروتنی، پذیرش حق، طلب کردن مال دنیا از راه صحیح برای حفظ آبرو، قناعت و عدم چشم داشت به مال مردم، پنهان کردن بی‌چیزی ونیاز خود از دیگران، عاطفه و مهربانی، قناعت و اندازه نگهداشتن، تعادل و توازن، راستی و راست‌گوئی، امانت‌داری، تقیه یا احتیاط و محافظه‌کاری، الفت و دوستی، مشورت کردن، طمانینه (عدم عجله در امور) دقت دراعمال خود، به کارگیری عقل در امور، کسب علم، آگاهی و بیداری، نظم، آراستگی، مسواک زدن، درست غذا خوردن، درست راه رفتن، زیبا صحبت

کردن، چشم پاکی، غیبت نکردن، تهمت نزدن، مروت و جوانمردی، تشکر از مردم به خاطر خدماتی که کرده‌اند، منت نگذاردن به مردم به خاطر خدماتی که برای آنان انجام شده و ...

۶. فضایل در صفات شخصی

آرامش روح، عدالت خواهی، علم و دانش، رافت و شفقت، فهم و زیرکی، زهد و پرهیزکاری، حلم و بردباری، سکوت و کم گویی، صبر و شکیبایی، عفو و گذشت، به خاطر داشتن نیکی مردم، فراموش کردن خوبی‌ای که در حق مردم انجام داده‌ایم، سلامت نفس، حق گوئی، حق خواهی، شهامت، شجاعت، حیاء و شرم، سکینه و وقار، خرمی و مسرت خاطر، خوش‌دلی و شادی و شادابی، جهاد با نفس، حجاب، عفت و پاکدامنی، صداقت، قناعت، عدالت، ذکر، تزکیه‌ی نفس، بخشندگی، آرزوی ترقی دیگران، مؤدب بودن و ...

۸-۳-۱ توضیح برخی از فضایل مطرح شده با استفاده از نظرات علما و عرفا:

یقین:

علم صورت اشیاء در ذهن است و **در مقابل جهل** قرار دارد، **یقین** اگر چه از مقوله علم است اما **در مقابل شک** قرار دارد. **یقین** عبارت است از آگاهی و اعتقاد بدون تردید و شک نسبت به هر موضوعی. یعنی علم به موضوعی معلوم و علم به این که خلاف آن محال است.

یقین در فضایل اعتقادی به معنی اعتقاد بدون شک نسبت به خداوند (توحید) و قبول قیامت (معاد) و اعتقاد قلبی و بدون شک به عالم غیب و ماوراء الطبیعت است، یقین بالاتر از ایمان است (۱۱-۸ ایمان). **حد یقین** عبارت است از مؤثر دانستن اراده خداوند در تمام عالم و از هیچ کس غیر از او نترسیدن. عرفا و حکما برای تأیید نظرات خود از آیات متعدد از جمله آیه ۷۵ انعام (۶)، ۲۴ سجده (۳۲) و ۹۵ واقعه (۵۶) و ۵-۸ تکاثر (۱۰۲) استفاده می‌کنند.

عرفا و حکما (فلاسفه) تعاریف زیاد و مختلفی برای یقین دارند، که اصلی‌ترین بحث آنان در طریقه رسیدن به آن است. **عرفا از راه کشف و شهود**، و صفای قلب به آن می‌رسند، در حالی که **حکما از راه استدلال عقلی** به آن می‌رسند، به بیان دیگر **عرفا تسلیم قلب** و **حکما تصدیق عقل** را راه رسیدن به آن می‌دانند **یکی از ابزارهای رسیدن به یقین**

عبادت است. در عین حال از نظر عرفا و حکما یقین بالاتر از عبادت است و یقین اصل است و برای آن سه مرتبه قایل هستند.

۱ - **علم الیقین**، یقین عقلی و نظری است، جنبه عمومی دارد، دانش تجربی است که دیگران به آن رسیده و برای ما نقل کرده‌اند.
مانند پی‌بردن به وجود آتش، با دیدن دود آتش و یا شناخت خداوند از راه دلایل عقلی، **ظاهر شریعت** است.

۲ - **عین الیقین**، یقینی که از مشاهده به آن می‌رسیم، دانش تجربی است که خود به آن رسیده‌ایم که بالاتر از علم الیقین است زیرا ما خود شاهد آن بوده‌ایم که گفته‌اند، شنیدن کی بود مانند دیدن، مانند پی‌بردن به وجود آتش با دیدن خود آتش و یا دیدن اثرات توحید در زندگی خود، **اخلاص در طریقت** است.

۳ - **حق الیقین**، یقینی که آن را با تمام وجود حس و درک بنماییم، داخل شدن در چیزی، مخصوص خاصان است، دانشی است که هر فرد خود آن را درک و لمس می‌کند، یقین در این مرتبه از دو مرحله قبل قویتر است.
مانند گرم شدن و یا سوختن به دلیل تماس با آتش و یا شناخت انسان از خداوند در حدی که دیگر غیر او را نبیند و حتی خود را نمی‌بیند و هر فعل و صفتی را که می‌بیند یقین دارد از خداوند است **مشاهده حقیقت** است

مولوی می‌گوید:

حاصل عمرم سه سخن بیش نیست　　خام بدم، پخته شدم، سوختم

بعد از یقین است که انسان آماده توکل می‌گردد احادیث فراوانی در مورد یقین داریم (منتخب میزان الحکمه)

پیامبر اکرم ﷺ بهترین چیزی که در دل افکنده شد یقین است

و نیز فرموده‌اند: از سستی یقین است که برای خشنودی مردم خدا را به خشم می‌آورند و مردم را مدح می‌کنند برای روزی‌ای که خداوند به او داده، و مردم را مذمت می‌کنند برای آنچه خداوند به او نداده.

و نیز فرموده‌اند: نشانه یقین شش چیز است: یقین به خدا (ایمان به خدا) یقین بر مرگ (دوری از آن می‌کند) یقین به رستاخیز (ترس از رسوایی) یقین به بهشت (مشتاق آن) یقین به دوزخ (می‌کوشد برای نجات از آن) یقین به حساب (خود به خود حساب می‌کند)

توکّل:

توکل یکی از اساسی ترین پایه های حفظ فضایل اخلاقی و کلید حلّ بسیاری از مشکلات به‌خصوص در مناسبات اقتصادی است.

توکل یک کلمه است به وسعت یک کتاب، که معنی آن اعتماد فرد به خداوند است.

توکل‌یعنی خداوند در همه امور مؤثر است و خلایق نمی‌توانند سود یا زیانی به انسان برسانند.

توکل را در تمام ادیان و جوامع بشری داریم، تا آنجا که از سال ۱۹۵۷ با استفاده از آیه‌ای از انجیل روی دلارهای آمریکا نوشته‌اند «**توکل ما بر خداست**»

توکل از کلمه «وکل» می آید، یعنی واگذار کردن.

توکیل یعنی وکیل گردانیدن.

وکیل یعنی کسی که انسان کاری را به او واگذار می‌کند.

وکالت یعنی قبول وکیل شدن.

متوکل، کسی است که روحاً و جسماً در مسائل شخصی و اجتماعی به خداوند تکیه دارد. یعنی در او حسد، بخل، حرص، تنگ نظری نیست؛ او همه چیز را برای خود نمی‌خواهد. او مایوس نمی‌شود، از رفتار مردم نمی‌رنجد و مانند کوه استوار است و نیازی نمی‌بیند که برای درآمد بیش‌تر دروغ بگوید، و یا بخواهد از راه تقلب درآمدی کسب کند و یا به مقامی برسد.

توکل از ایمان و یقین به ذات اقدس الهی و اسماء و صفات حق تعالی نشأت می‌گیرد و یکی از صفات برجسته‌ی مؤمنان توکل است.

آیه‌ی ۴۸ احزاب (۳۳) **وَ تَوَکَّل عَلی اللهِ وَ کَفی بِاللهِ وَکیلاً،**

و بر خدا توکل کن (اعتماد کن) که خدا کارسازی را بسنده است.

مراحل توکل:

۱. فقط به زبان اقرار کردن(کار منافقان است).
۲. اعتقاد به آن و قبول این که خداوند همه کاره است، کار مردم عادی است.
۳. اعتقاد به آن و رضای به آن‌چه اتفاق می افتد، کار مؤمنان است.

کسانی که به مرحله سوم دستیابی پیدا می کنند همان افرادی هستند که شما نه تنها در ظاهر آنان مشکلی مشاهده نمی‌کنید بلکه آرامشی وجود آنان را فرا گرفته است که هر فرد از آن لذت می برد و مایل است خود را به او نزدیک کند.

آیات

آیات فراوانی در مورد توکل داریم که خداوند از مؤمنان خواسته است به او توکل کنند و یا فرموده است مؤمنان کسانی هستند که از او یاری می خواهند.

۱۵۹ آل عمران (۳): مشورت کن، و چون تصمیم گرفتی، توکل کن که خداوند توکل کنندگان را دوست دارد

۵۸ فرقان (۲۵): به کسی توکل کن که زنده است و جاوید است و نمی‌میرد و ...

۵۱ توبه (۹): و مؤمنان باید فقط به خدا توکل کنند

۲ فاطر (۳۵): جزآن‌چه خدا برای ما مقرر داشته هرگز به ما نمی‌رسد، او سرپرست ماست و مؤمنان باید تنها به خدا توکل کنند

۳ طلاق (۶۵): و هر کس به خدا توکل کند، خدا برای وی بس است... به راستی خدا برای هر چیزی اندازه قرار داده است.

احادیث

در کتاب‌های حدیث از جمله میزان الحکمه احادیث فراوانی در مورد توکل بیان داشته‌اند و ما را به نتایج توکل نمودن به خداوند یادآوری کرده‌اند؛

کسی که به خدا توکل کند، رنج و سختی در او راه ندارد. (۶۷۰۸ م–م الحکمه)

کسی که به خدا توکل کند، تاریکی ها بر او روشن می‌شود.

کسی که به خدا توکل کند، اسباب پیروزی او فراهم می شود.

کسی که به خدا توکل کند، از مشکلات رهایی می یابد.

کسی که به خدا توکل کند، از بدی ها نجات می یابد.

کسی که به خدا توکل کند،از شر دشمنان در امان است.
کسی که به خدا توکل کند، دشواری ها بر او آسان می‌شود.
کسی که به خدا توکل کند، از دیگران بی نیاز است.

مفهو توکل

توکل به معنای سربار بودن و کار نکردن نیست، پیشوایان دین از ما خواسته‌اند کار کنیم و نتیجه کار را به خداوند بسپاریم.

در تاریخ است که پیامبر اکرم ﷺ مشاهده کردند گروهی از مسلمانان دست از کشت و کار برداشته‌اند، علت را سئوال کردند، در پاسخ گفتند ما به خدا توکل کرده‌ایم، حضرت فرمودند شما توکل نکرده اید، بلکه شما سربار جامعه هستید.

در توضیح این داستان آورده‌اند که توکل به معنای دست از کار کشیدن و تنبلی و بیکاری پیشه کردن نیست، بلکه معنای توکل یعنی کار کنید ولی نتیجه‌ی آن را به خداوند واگذار نمایید. به بیان دیگر توکل یعنی استفاده درست از اسباب با تکیه و اعتماد بر مسبب الاسباب.

داستان مشهوری است که کسی شتر خود را رها کرد و به مسجد رفت. و معصوم علیه‌السلام فرمودند چرا پای او را نبسته‌ای گفت توکل کرده‌ام، حضرت فرمودند پای شتر را ببندید سپس توکل هم بنمایید.

توکل یعنی امید، و امید است که به ما نیرو می‌دهد، کسانی که توکل دارند یعنی با جهان غیرمادی ارتباط یافته‌اند، و در هیچ حالتی تنها نیستند، هرگز احساس نمی‌کنند که رها و بی‌پناه هستند، همیشه خود را متصل به نیروی الهی که مبدأ همه قدرت‌هاست می‌بینند و لذا نیاز ندارند خلاف بگویند یا خلاف انجام دهند و یا فضایل انسانی را زیر پا بگذارند.

سکوت

یکی از فضایل انسانی که عُرفا یا علمای اخلاق درباره آن زیاد صحبت کرده‌اند و فواید فراوانی برای آن برشمرده‌اند **سکوت** است. بسیاری از جدال‌ها و حتی گناهان ناخواسته از عدم

رعایت سکوت به وجود می‌آید. **عرفا سکوت را شروع خودسازی و سیر و سلوک می‌دانند.**

یک درس در سکوت

از استاد خود **علامه کرباسچیان** یاد گرفتم که سکوت کنم، در جلسات عمومی که هر کس مطلبی را مطرح می‌کرد و دیگران اظهار نظر می‌کردند ایشان سکوت می‌کرد، اگر از او سئوال مشخصی داشتند پاسخ می‌گفت والا کاری به صحبت‌هایی که در اطرافش می‌شنید نداشت حتی اگر از او سئوال می‌شد و دیگری پیش دستی می‌کرد و پاسخ می‌داد، ایشان چیزی نمی‌گفت اگر سئوال کننده مجدداً از ایشان سئوال می‌کرد نظر خود را اگر مخالف با نظر مطرح شده بود بیان می‌کرد والا سکوت می‌کرد و چیزی نمی‌گفت!! خداوند رحمتش کند.

سیر و سلوک:

یکی از کلماتی که درباره عرفا زیاد شنیده‌ایم سیر و سلوک است.

سیر به معنای مسافرت است اما در این‌جا به معنای **دیدن** است.

سلوک به معنای حرکت است و در این‌جا به معنای **رشد معنوی** و حرکت جهت نزدیک شدن به خداوند متعال است.

سیر و سلوک، یعنی دیدن و به جلو رفتن، دیدن با چشم بصیرت، خدا را در همه چیز و همه‌جا دیدن

سیر و سلوک و خودسازی مراحل زیادی دارد که **چهار مرحله** مهم آن عبارتند از:

۱. **تخلیه**: پیراستن باطن از رذایل نفسانی و **شهوات** و **غضب** یا خروج از طبیعت و وصول به حق که اصطلاحاً می‌گویند **از خلق به سوی حق رفتن** است
۲. **جلا دادن**: **انجام دادن واجبات و اعمال خود** را مطابق عقل و شرع و دوری از محرمات یا سیر در کمالات و اسماء صفات خدا به کمک خداوند که اصطلاحاً می‌گویند **از حق به سوی حق برای حق رفتن** است.

۳. **آراستن**: انجام فضایل و کمالات معنوی و **تخلق به اخلاق و صفات الهی** یا ارشاد و دستگیری مردم و رساندن آن ها به حق که اصطلاحاً می‌گویند **از حق به سوی خلق رفتن** است.

۴. **فنا**: فانی شدن روح در حق یا بازگشت میان مردم در عین حال **دیدن خدا با همه و در همه چیز** اصطلاحاً می‌گویند **از خلق به سوی خلق برای حق رفتن** است.

برای رسیدن به این مراحل باید آگاهی داشت و مبدا و معاد را در نظر گرفت و کارها را به سمت هدف خلقت سوق داد.

خلاصه این که:

سیر و سلوک یک تجربه فردی است لذا اگر شما به نوشته‌های عرفا مراجعه نمایید هر کس چیزی را که برای خودش اتفاق افتاده یا مهم بوده است گفته که اگر مطالعه نداشته باشید سردرگم می‌شوید لذا بهتر است اول دنبال علم باشید و بعد از کامل شدن اطلاعات علمی خود اگر دنبال شهود بروید سردرگم نمی‌شوید.

شهوت:

میل شدید، اشتیاق در به دست آوردن لذت و منفعت، آرزو و خواهش، رغبت.

شهوت، عبارت است از حرکت نفس انسان به سوی آنچه می‌خواهد

شهوت را به دو قسم تقسیم نموده‌اند:

شهوت صادق، مانند تمایل به غذا و سایر نیازهای طبیعی که اگر انجام نشود فعالیت بدن دچار اختلال می‌گردد

شهوت کاذب، مانند پرخوری و سایر زیادخواهی‌ها که بدن بدون آن دچار اختلال نشود.

شهوت ریاست، شهوت سخنرانی، هوسرانی و غیره

غضب،

خشم گرفتن، خشمناک، آماده بودن برای گرفتن انتقام از دشمن

غلیان خون قلب برای گرفتن انتقام

حالت تعرض موجود زنده برای مقابله و مبارزه با آن‌چه که منافع و مصالح او را تهدید می‌کند.

عرفان

در تمام ادیان الهی عرفان وجود دارد، تعریف کلی آن چنین آمده، برای رسیدن به حقیقت حواس پنج‌گانه ما کفایت نمی‌کند لذا باید با عشق و از راه **زهد و تقوی**، با تربیت نفس و شناخت قلبی به حقیقت جهان هستی که درک خداوند است رسید.

نکته‌ای که علاقه دارم اضافه کنم بسیاری از جوانان مایل هستند خودسازی کنند و سیر و سلوک داشته باشند به همین دلیل در پی یافتن ذکری و یا استادی هستند تا به نتیجه برسند؛ برای رسیدن به آن کتاب‌ها می‌خوانند و به جلساتی می‌روند تا عرفان را آموزش ببینند و از آن طریق به خداوند نزدیک شوند.

این جوانان باید بدانند که با دیدن انساهای خوب، آدم خوبی نمی‌شوند زیرا ما شاهد بودیم که ابوجهل بهترین خلق خدا را می‌دیدید ولی هرگز نتوانست از حضور آن عزیز بهره‌مند گردد و یا با آموزش عرفان عارف نمی‌شوند، همان‌گونه که با گفتن ذکر از آن‌ها معجزه‌ای سر نمی‌زند بلکه **با عمل کردن به فضایل انسانی است که ما به عرفان دست پیدا می‌کنیم**، چون بحثی بسیار طولانی است، خواهشمند است به این چند سطر توجه بفرمائید:

عرفای ما، کسانی که توانسته‌اند به ضمیر مردمان آگاهی پیدا کنند، کسانی که نَفَس گیرا دارند و با خواندن یک آیه، یا یک دعا، یا یک ذکر، تاثیر مثبتی در محیط اطراف خود می‌گذارند، این‌ها اول عارف نشدند، بلکه اول افراد خوبی شدند. انسان‌های با فضیلت شدند اول کمر به اصلاح نفس خود بستند سپس به خاطر رضای خدا خدمت خلق کردند، بعد از آن نَفَس آن‌ها اثر بخش شد، یعنی آن‌ها در پی خوب شدن نَفس خود بودند و زمانی که خوب شدند نَفَس آن‌ها اثر گذار شد.

امید دارم جوان‌ها فرصت کنند و کمی در اطراف خود درنگ کنند و اول انسان‌های خوبی بشوند، یعنی به فضایل انسانی عمل کنند و از رذایل انسانی دوری جویند، تا خود شاهد باشند که خود به خود روح آنان در اطرافیانشان اثرگذار خواهد شد.

زهد، زاهد، تقوی

زهد در لغت به معنای بی‌میلی، روی‌گردانی، ترک چیزی است. متضاد آن رغبت است یعنی علاقه داشتن به چیزی

زهد در اصطلاح یعنی دل نبستن به دنیا و توجه اصلی به آخرت.

زهد زیرساخت تقوی است و **تقوی** در اصطلاح یعنی انجام واجبات و ترک محرمات لذا شخص با تقوی حتماً فرد زاهدی است. فرق زهد با رهبانیت در این است که **راهب** یعنی کسی که از مردم بریده است، از مردم روی‌گردان است که این امر مورد تأیید اسلام نیست.

در حدیثی از معصوم علیه‌السلام نقل است که فرموده‌اند

بالاتر از اسلام ایمان است

بالاتر از ایمان یقین است

بالاتر از یقین تقوی است

اما **زاهد** کسی است که نسبت به دنیا به خاطر آخرت بی‌میل است.

در منتخب میزان الحکمه (۲۷۴۹) از قول حضرت امیر المؤمنین علیه‌السلام آمده است، زاهد در دو جمله در قرآن تعریف شده است

آیه ۲۳ سوره حدید (۵۷) می‌فرماید:

لِکَیلا تَاسُوا عَلی ما فاَتکُمَ و لاتَفرَحُوا بَما اتاکُم

هرگز برای آن چه از دست داده‌ای اندوهگین نشوید و به آنچه به شما داده اند شادمانی نکنید.

ذکر

ذکر در اصطلاح یعنی یاد خداوند بودن

ذکر در لغت به معنای، یاد کردن، یاد آوردن، فراموش نکردن آن‌چه را که قبلاً نسبت به آن آگاهی پیدا کرده‌ایم که ممکن است با زبان باشد یا در دل، در شادی باشد یا مصیبت.

الا به ذکر الله تَطمَئِنُ القلوب، با یاد خدا قلب‌ها آرامش می‌گیرد (۲۸ رعد ۱۳)

در دستورات رسیده از بزرگان دین آمده است که « **هیچ عبادتی بالاتر از ذکر نیست** »

سئوال این است ذکر چگونه است؟

ذکر آشکار ممکن است **لفظی** باشد یا **عملی**. بارها شاهد بوده‌ایم که لبان مردم در حال تکرار کلماتی است که ما اصطلاحاً به آن ذکر می‌گوییم، البته بهتر از گفتن کلمات لغو و بی‌معنا است، به این **ذکر لفظی** می‌گویند، مانند گفتن تسبیحات اربعه، اما برای جوان‌ترها بگویم که **بزرگان دین ما ذکری را ذکر می‌دانند که عملاًشما را در خدمت مردم قرار دهد. ذکر عملی.**

ذکر پنهان که به آن ذکر قلبی هم می‌گویند عبارت است از یاد خدا بودن در هر حال در حالی که ممکن است لبان شما حرکت نکند و یا اقدام خاصی انجام ندهید ولی یقین دارید که هر اتفاقی که می‌افتد به اراده خداوند است و اعتقاد دارید:

لاحول و لاقوۀ الا بالله ...

هیچ حرکت و نیرویی نیست مگر این که به اراده خداوند ظهور پیدا می‌کند

وقتی شما از **خداوند می‌خواهید آبروی شما را حفظ کند** و بدهی خود را به موقع بپردازید، شما در حال **ذکر گفتن** هستید. (ذکر قلبی)

اگر **در پی یافتن مواد اولیه‌ی خوب** هستید تا محصولات تولیدی شما از کیفیت بالایی برخوردار باشد **ذاکر هستید**.

اگر **نگران زندگی کارگرانی** که با شما کار می‌کنند هستید و سعی دارید به زندگی راحت‌تری برسند **ذاکر هستید**.

اگر **برای ارتقاء دانش شاگردان** خود شب تا به صبح بیدار هستید و مطالعه می‌کنید تا آنان را در جریان آخرین پیشرفت‌های علمی بشر بگذارید، شما **شب تا صبح ذکر گفته‌اید**.

اگر شما **برای این که جلوه حق را در یک قضاوت** مشخص کنید و تمام فکر خود را به آن مشغول کرده‌اید شما **تمام وجودتان ذاکر است**.

اگر شما برای این که در **تحصیلات خود موفق شوید**، مرتب در حال تحقیق و مطالعه هستید شما همیشه در **حال ذکر گفتن هستید**.

اگر این کارها را به خاطر خدا انجام دهید به همان مقامی می‌رسید که مورد نظر شما است، یعنی به درجه‌ای می‌رسید که خداوند این قدرت را به شما می‌دهد که کلمات شما در اطراف شما

تاثیر مثبت بگذارد، خلاصه **ذکر نه فقط یک کلمه، بلکه عمل خوبی است که توام با یاد خدا است**، امید است خداوند ما را جزو ذاکرین خود قرار دهد.

آیه‌ی ۱۲۴ طه (۲۰) **وَ مَن اَعرَضَ عَن ذِکری فَاِن لَهُ مَعیشَةً ضَنکاً**

و هر کس از ذکر و یاد من روی بگرداند زندگی تنگ و دشواری در انتظار اوست.

سئوال این است آن ذکر چیست که هر کس از آن غافل شود زندگی او سخت و دشوار خواهد شد. شما برای خود آن را پیدا کنید و از آن غافل نشوید.

و آیه‌ی ۱۵۲ بقره ۲: **فَاذکُرُونی اَذکُرکُم**

مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم

تصور می‌کنم همه ما علاقه داریم که بزرگترها ما را فراموش نکنند، کدام بزرگی بالاتر از خداوند، او یک شرط کوچک گذارده که بسیار منصفانه است، و آن این که از ما که کوچک‌تر هستیم خواسته است یاد او باشیم، تا او یاد ما باشد، علامت این که ما یاد او هستیم فقط گفتن اذکاری با زبان نیست بلکه ضمن یاد خدا بودن باید اعمال ما در آن جهت باشد. از جمله رعایت حق‌الناس، عمل به وعده‌ها و قول‌هایی که می‌دهیم، احترام به حقوق دیگران رعایت دستورات الهی.

و آیه ۴۵ عنکبوت (۲۹) ... **وَ لَذِکرُ اللهِ اَکبَرُ ...**

یاد خدا از هر کاری بزرگتر و مهم‌تر است

این کلام، کلام خداست که بعد از امر به نمار آمده و فرموده است

ما از شما می‌خواهیم نماز را به پا دارید، اما فراموش نکنید که یاد خدا بودن بزرگتر از هر عبادتی است. لطفاً به تفاسیر مراجعه نمایید تا بزرگترین عبادت که یاد خدا بودن در هر امری است را فراموش نکنید ...

دیوار بایست

کارگر باربری از مسیری می‌گذشت، ناگهان دیوار شروع به ریزش کرد، او به دیوار گفت؛ دیوار بایست، دیوار از حالت فرو ریختن باز ماند تا او گذشت و سپس فرو ریخت. مردم جمع شدند، که شما چه وردی، چه ذکری، چه دعایی کردی که چنین شد، او گفت هیچ، بلکه من یک عمر

است که به حرف خدا گوش داده‌ام، حلال و حرام او را رعایت کرده‌ام، این‌بار هم او به حرف من گوش داد. شبیه این داستان که صحت هم دارد فراوان است که می‌توانید از نزدیکان خود بپرسید و این نیست مگر نتیجه کارهای خوب مداوم که برای رضایت خداوند از انسان‌ها سر می‌زند.

غِبطه، حسرت و حسادت

غبطه، عبارت است از این که شخص آرزو کند به درجات بالاتری که دیگران دارند برسد. بدون این‌که از پیشرفت آنان ناراضی باشد. به این صفت **در صنعت رقابت** می‌گویند صفت بدی نیست بلکه باعث رشد و تعالی انسان می‌شود. مشهور است در کشورهای آزاد چون رقابت وجود دارد، پیشرفت دارند و اگر در کشوری رقابت نباشد و همه چیز تحت نظارت دولت باشد و یا صنایع آن در انحصار گروه خاصی باشد پیشرفتی حاصل نمی‌شود.

حسرت، به معنای دریغ و افسوس، تاسف و غصه خوردن از چیزی است که از دست رفته و شخص پشیمان است.

حسادت: در مقابل صفت خوب غبطه، صفت دیگری به نام **حسادت** وجود دارد که به معنای نگرانی از پیش‌رفت دیگران است، یعنی نه تنها خود نمی‌خواهد جلو برود بلکه آرزو دارد دیگران عقب بمانند و جلو نروند،و حتی گاهی مشکلات فراوانی برای رقیب خود به وجود می‌آورد در حالی که ظاهراً به رقیب خود اظهار دوستی می‌کند، به بیانی دیگر اشخاص دورو و منافق نسبت به دوستان خود حسد می‌ورزند که صفت بسیار بدی است.

صفات خوب در آیات و روایات

قابل ذکر است کلیه صفات پسندیده‌ای را که علما و بزرگان دین نقل کرده‌اند با استفاده از آیات قرآن کریم و روایات رسیده از ائمه معصومین علیهم‌السلام بوده است، و ما در این‌جا به دو نمونه آن اشاره می کنیم.

آیات اول تا یازدهم سوره مؤمنون (۲۳) اشاره به این صفات دارد:

۱ - **همانا مؤمنان رستگار شدند**، یعنی هیچ شکی در آن نیست که موفقیت نصیب انسان‌های مؤمن که دارای صفات زیر هستند می‌شود:

۲ -**آنان که در نماز خاشع هستند.** تمام توجه آنان به نماز و مفاهیم کلماتی است که آن را اداء می‌کنند به بیان دیگر از این جهان برای لحظاتی فارغ می‌شوند.

۳ -**و از لغو و بیهودگی دوری کرده و روی می‌گردانند.** سخن نابجا نمی‌گویند، کار ناشایست و بی‌فایده نمی‌کنند، زبان آنان در اختیار خودشان است، سعی دارند که رفتار و اعمال و گفتارشان سودمند باشد.

۴ -**و آنان زکات مال خود را می‌دهند.** از آن چه خداوند روزی آنان قرار داده حق خدا و بندگان خدا را می‌دهند، و مردمان را شریک در سود خود می‌دانند و دست آنان را می‌گیرند.

۵ -/۶-۷- و **آنان که پاک دامنند و از آلودگی و بی‌عفتی به دور هستند.** و توانسته‌اند خود را حفظ کنند و حدود شرع و اخلاق را در روابط شخصی خود رعایت کنند، که **اگر در آن زیاده روی کنند متجاوزند.**

۸ -**و آنان که امانت‌دار هستند و در آن خیانت نمی‌کنند.** به عهد خود با خالق و خلق وفا می‌کنند و آن را نمی‌شکنند و به وعده‌های خود که یکی از اصول روابط اجتماعی است پایبند هستند.

۹ -**و آنان که از نماز خود محافظت می کنند.** در هر حال به آن توجه دارند و آن را ترک نمی‌کنند.

۱۰ -۱۱- خداوند بعد از ذکر این صفات اعلام می‌کند کسانی که چنین صفاتی دارند، **آنان نه تنها وارثان زمین هستند بلکه بهشت برین جایگاه ایشان است**، یعنی کسانی هستند که شایسته هستند در روی زمین باقی بمانند و در جهان باقی بهترین مکان را داشته باشند.

حدیث

رسول خدا ﷺ فرموده‌اند: (نهج الفصاحه ۸۱۵)

بنده مؤمن این صفات را دارد:

۱- بر دشمنان ستم نمی‌کند
۲- برای خدمت به دوستان گناه نمی‌کند
۳- امانت را تلف نمی‌کند
۴- حسود نیست

۵- بدگویی نمی‌کند
۶- کسی را لعنت نمی‌کند
۷- حق را می‌گوید حتی اگر مجبور نباشند
۸- لقب‌های بی‌جا بکار نمی‌برد
۹- در نماز خاشع و فروتن است
۱۰- زکات را سریع می‌پردازد
۱۱- در مصیبت شکیبا و صبور است
۱۲- به هنگام نعمت شاکر است
۱۳- به آن‌چه دارد قانع است
۱۴- و برای آن‌چه ندارد حرص نمی‌زند
۱۵- بخیل نیست
۱۶- با مردم رفت و آمد دارد تا چیز یاد بگیرد
۱۷- اگر ستمی به او برسد صبر می‌کند و با آنان صحبت می‌کند
تا خدا ستم را از او دفع کند

مسیر پیدا کردن فضائل

برای رسیدن به فضایل اخلاقی و دوری از رذائل اخلاقی، از طرف بزرگان توصیه‌هایی شده است از جمله دوری جستن از کبر، خودخواهی، حسد، غضب و شهوت و ... و نیز سعی در کسب صفات مثبت مانند تقوی، زهد، توکل و یقین و ... عرفا در یک جمله به ما توصیه کرده‌اند که **تزکیه نفس** کنیم.

تزکیه: یعنی نمو، رشد، پاک کردن خود از صفات ناپسند برای رشد صفات پسندیده در انسان. برای فهم ما گفته‌اند خانه‌ای که در آن آلودگی هست ملائکه وارد نمی‌شوند.

در قرآن آیه ۹-۱۰ شوره شمس (۹۱) بعد از قسم‌های متعدد می‌فرماید:

هر کس که در پاکی خود کوشید رستگار شد و هر کس در پلیدی خود فرو رفت از رستگاری محروم شد.

نفس: به معنای جان، روح، روان، جهت دهنده حرکت و اندیشه انسان و یا آن چیزی که موجودیت انسان در ظاهر و باطن با آن سنجیده می‌شود.

در قرآن از **چهار نفس** نام برده شده است

۱ -**نفس اماره** (روان بدفرما، فرمان دهنده بد) روانی که انسان را به سوی بدی سوق می‌دهد. آیه ۵۳ یوسف (۱۲)

۲ -**نفس لَوامه** (روان سرزنش کننده، توصیه کننده) روانی که انسان را به خاطر کارهای زشتی که کرده سرزنش می‌کند. آیه ۱ و ۲ قیامت (۷۵)

۳ -**نفس مُلهَمه** (روان الهام گیرنده) روانی که انسان را به سوی کارهای خوب و بد سوق می‌دهد. آیه ۷-۸ شمس (۹۱)

۴ -**نفس مطمئنه**(روان بدون شک)روانی که انسان را به خداوند متصل می‌کند.آیه ۲۷ و ۲۸فجر(۸۹)

تزکیه نفس: یعنی پالایش نفس از رذایل اخلاقی و آراستگی به فضایل اخلاقی که عرفا برای رسیدن به آن می‌گویند باید **سیر سلوک** داشت

مراحل تزکیه نفس یا سیر و سلوک:

راه‌هایی را که عرفا برای تزکیه نفس پیشنهاد کرده‌اند عبارتند از:

۱ – فکر کردن، دوری از غفلت، امروز چه کرده‌ام؟ (**تفکر**)

۲ – قدر خود را شناختن، خود را آلوده نکردن، ارزش خود را دانستن. (**توجه**)

۳ – هر روز با خود شرط کردن که کار خلاف نکند. (**مشارطه**)

۴ – هر روز مواظبت کردن تا مسیر را درست برود. (**مراقبه**)

۵ – هر روز به حساب خود رسیدن، از خود حسابرسی کردن. (**محاسبه**)

۶ – اگر خلافی انجام شده اول خود را مؤاخذه کردن و سپس توبه نمودن و خلاف را جبران کردن. (**مواخذه**)

و اما **بهترین مسیر تزکیه نفس ارتباط با قرآن است**، در ایه ۲۶-۲۹ سوره تکویر (۸۱) می‌خوانیم: (ای بندگان خدا) به کجا می‌روید، این کتاب (بهترین) پند است برای جهانیان (جای دیگر نروید) (البته) برای هر کس از شما که می‌خواهد به راه راست رود (باید به این کتاب تمسک پیدا کند) و شما نمی‌خواهید مگر آنچه را پرودگار جهانیان خواسته باشد.

۴-۱ بخش چهارم

برداشت غلط از دستورات دین ممنوع

این‌که اصرار داریم باید اخلاق را در میان مردم رواج دهیم و آن‌را اصلاح کنیم، برای این است که از کج فهمی جلوگیری شود. مشهور است؛

امام صادق علیه‌السلام در توضیح آیه‌ی ۶ سوره‌ی حمد (۱)**اِهدِنا الصِّراطَ المُستَقیم«ما را به راه راست هدایت کن»** فرموده‌اند: در مورد شخصی شنیدم مردی است پرهیزکار و در پی رفع حاجات مردم، روزی به طور ناشناس او را زیر نظر گرفتم. دیدم که از مغازه نانوایی دو نان برداشت و از مغازه میوه فروشی دو انار بی‌آنکه صاحبان آن‌ها متوجه شوند، با خود فکر کردم شاید حسابی با آنان دارد. او را تعقیب کردم دیدم آن‌ها را به محلی برد و به مستمندانی صدقه داد. خود را با او روبرو کردم و علت را جویا شدم،

او گفت چگونه است که اولاد پیامبر از قرآن او بی‌خبر است،

سئوال کردم از کدام آیه؟

گفت آنجا که خداوند می‌فرماید (۱۶۰ انعام ۶) «**هر کس کار خوبی انجام دهد ده حسنه دارد و اگر کار بدی انجام داد یک گناه برای او نوشته می‌شود**»، پس من چهار گناه کردم و چهل ثواب برایم نوشتند.

حضرت به او فرمودند: ای مرد، تو مال مردم را بدون اجازه برداشتی، چهار گناه به حسابت

نوشتند و آن چهار عدد مال دزدی را به دیگری بخشیدی اینهم چهارگناه، تو چیزی ندادی که ثواب برایت بنویسند. قرآن می‌فرماید (آیه ۲۶۷ بقره) «**که خدا از انفاق کنندگان قبول می‌کند**»، و یا (آیه ۲۷ مائده ۵) «**همانا خداوند از متقین خواهد پذیرفت**». آری قبول می‌کند اما از کسانی که از مال پاک و حلال خود انفاق می‌کنند نه از مال دزدی و یا اموال ناپاک.

واقعیت این است اگر ما به اطراف خود توجه کنیم، خواهیم دید کم نیستند دوستانی که با چنین کج‌فهمی از دین نسبت به اجرای دستورات خدا به صورت غلط اقدام می‌کنند. به همین دلیل به ما توصیه شده است که سعی کنیم هر از گاهی نظرات و افکار خود را با افراد خبره در میان بگذاریم و صحت آن‌ها را بررسی کنیم، نکند اشتباه کنیم و مانند آن مرد در حالی که کار خلاف می‌کنیم و از مال دزدی انفاق می‌کنیم گمان بریم کار خوب می‌کنیم. امیدوارم فرصت فکر کردن و توجه به اعمال خود را داشته باشیم.

سه رکن یا سه پایه اصلی دین

دین بر سه پایه اصلی و اساسی استوار است، که هر کدام از آنها اگر نباشد دینی باقی نمی‌ماند. علمای ما از حدیثی که از پیامبر گرامی ﷺ نقل است چنین برداشتی را نموده‌اند: (کافی باب فصل العلم حدیث۱) قال النبی ﷺ **اِنَّما العِلمُ ثلاثه:**

آیه محکمه او فریضه عادله اوسنه قائمه

شارحین اصول کافی از جمله ملاصدرا و فیض کاشانی ره می‌گویند

آیه محکمه؛ مقصود اصول دین یعنی توحید نبوت و معاد است

فریضیه عادله؛ مقصود اخلاق و معرفت است و بایدها و نبایدهای اخلاقی که از لشکر عقل (اخلاق خوب) و از لشکر جهل (اخلاق بد) به دست می‌آید می‌باشد

سنه قائمه؛ اشاره به احکام شریعت بایدها و نبایدها دستوری و یا حلال و حرام‌هایی است که خداوند مشخص فرموده (سایت مدرسه فقاهت)

خلاصه دین بر سه پایه ۱- عقائد،۲-اخلاق و ۳- احکام استوار است

اگر به این تقسیم بندی توجه کنیم متوجه اهمیت اخلاق از نظر پیشوایان دین خواهیم شد.

شاید به همین دلیل بود که در دوران قدیم علما و بزرگان برای تربیت شاگردان خود حتی در حوزه‌های علمیه، اول اخلاق را آموزش می‌دادند. به بیان دیگر **ایمان به خداوند متعال** اولاً **و رعایت اخلاق** ثانیاً **عمل به احکام و فقه** ثالثاً هر سه از ارکان مهم دین محسوب می‌شوند در حالی که ما اکنون شاهد هستیم آن چه در صدر نشسته فقه است و آن چه اهمیت کمتری دارد اخلاق، که می‌بایست برای آن فکری کرد!! بنابراین اگر می‌خواهیم مطمئن شویم که به دستورات دین عمل می‌کنیم حتماً در همه‌ی افکار، گفتار و کردار خویش باید از این سه رکن اساسی استفاده کنیم تا بتوانیم در جایگاه دین‌داران قرار گیریم.

جای تعجب است که اگر کسی بگوید: من اصول دین را قبول ندارم، به او می‌گوییم تو دین نداری، یا اگر کسی به احکام توجه نکند و آن‌ها را اجرا ننماید می‌گوییم مگر تو بی دین هستی؟ اما اگر اخلاق را رعایت نکند به او نمی‌گوییم بی‌دین، در حالی که واقعاً کسانی می‌توانند مدعی دین‌داری باشند که به هر سه پایه‌ی اساسی دین متعهد باشند.

به عبارتی بسیاری از مردم برای عقاید، ارزش بالایی قائل هستندو سپس به احکام کم و بیش توجه دارند. ولی برای اخلاق هیچ ارزش و مقامی قائل نیستند، در صورتی که به جرأت می‌توان گفت اخلاق به همان اندازه در اسلام مهم است و ارزش داردکه عقاید و احکام. متأسفانه، شاهد هستیم بیشترین نوشته‌ها و بیانات در مورد احکام است و سپس اعتقادات، و مقدار کم‌تری در مورد اخلاق، حال آن که این سه را باید در کنار هم و در یک ردیف قرارداد تا دین‌داری ما مورد قبول خداوند قرار گیرد.

سئوال این است که چه کسی مسئول است که به مردم بگوید در اسلام اخلاق هم ردیف احکام، و آن دو هم پایه با عقاید، سه رکن اصلی دین‌داری هستند و هر کدام که نباشند دین ما از استحکام لازم برخوردار نیست.

دو صد گفته چون نیم کردار نیست

حتماً هم سن و سال‌های من خوب به خاطر دارند که در کتاب‌های درسی، ده‌ها داستان داشتیم که اخلاق اسلامی را ترویج می‌داد. از جمله داستان «طرّار امین» و داستان «چوپان دروغگو» و «حساب به دینار بخشش به خروار» و داستان‌های کلیله و دمنه، و یا اشعاری که

شعرای نامیو بزرگ مانند حافظ، سعدی، فردوسی یا پروین و غیره سروده بودند.

از جمله : «دو صد گفته چون نیم کردار نیست»

«هر چه به خود نمی‌پسندی به دیگری مپسند»

«هر چه کنی به خود کنی – گر همه نیک و بد کنی»

«نابرده رنج گنج میسر نمی‌شود – مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد»

«توانا بود هر که دانا بود – ز دانش دل پیر برنا بود»

«برو کار می‌کن مگو چیست کار – که سرمایه جاودانی است کار»

«مهتری گر به کام شیر در است – شو خطر کن زکام شیر بجوی»

«برو کارگر باش و امیدوار – که از یاس جز مرگ ناید ببار»

«کهن جامه‌ی خویش آراستن – به از جامه‌ی عاریت خواستن»

«انگشت مکن رنجه به در کوفتن کس – تا کس نکند رنجه به در کوفتنت مشت»

آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است با دوستان مدارا با دشمنان مروت

جالب است که بسیاری از اخلاقیات اسلامی را نه در کتاب‌های دینی به نام فقه، یا شرعیات یا هدیه‌های آسمانی، بلکه به عنوان یک فرهنگ، بدون اینکه حساسیت ایجاد کنند در قالب داستان‌هایی بیان می‌کردند که خواننده چه مذهب داشته باشد چه نداشته باشد به آن‌ها عمل کند. امید است مسئولین فرهنگی کشور توجه به اهمیت اخلاق را جدی بگیرند تا مردم با اجرای آن‌ها دستورات کامل دینی را در اختیار داشته باشند.

ظالم نباشیم !

وقتی می‌گوییم ظالم نباشیم، فوری ذهن ما متوجه می‌شود که بی‌جهت به کسی سیلی نزنیم، و یا حق کسی را پایمال نکنیم، خلاصه آن را یا جسمی و بدنی تصورمی‌کنیم، یا مالی و ریالی به حساب می‌آوریم. اما می‌توان از منظر دیگر به ظلم و ظالم نگاه کرد، و آن ظلمی است که مسئولین پرورشی در تربیت و پرورش افراد روا می‌دارند. چرا ما به اخلاق به اندازه‌ی عقاید و به عقاید به اندازه احکام دین توجه نمی‌کنیم؟ مسئولین امور پرورشی کشور یعنی آموزش و پرورش،

صدا و سیما و سایر ارگان‌هایی که کارشان و هدف از تأسیس آنان تربیت افراد جامعه است، آن‌قدر که به احکام بها می‌دهند به عقاید توجه نمی‌کنند و آنقدر که به عقاید توجه دارند، به اخلاق اهمیت نمی‌دهند. نمونه آن همین نوشته که من برای فرزندانم می‌نویسم، بدون اینکه خود توجه کنم بیشترین هدف من احکام است، در حالی که یقین دارم احکام بدون اخلاق و عقاید هیچ نیست. هم‌چنان که شاهد هستیم جوامع با اخلاق زندگی سالم‌تری دارند، حتی اگر اعتقاد صحیحی هم نداشته باشند.

اخلاق را چگونه درس دهیم

اساسی‌ترین سئوالی که پاسخ به آن ساده نیست روش آموزش و چگونگی طرح اخلاق در جامعه برای نجات آن است.

آموزش اخلاق با آموزش سایر علوم فرق دارد. آموزش اخلاق فقط، با سخن‌رانی،نمایشو فیلم به نتیجه نمی‌رسد، بلکه آموزش اخلاق با عمل به اخلاق آموزش داده می‌شود. «دوصد گفته چون نیم کردار نیست» این یکی از همان شعرهای کتاب‌های درسی ما بود.

تنها اخلاق عملی نجات بخش جامعه است. هر کدام از ما به نوعی می‌توانیم مدرس اخلاق باشیم. از کوچکترین واحد اجتماعی که خانواده است و ما به عنوان پدر و مادر خانواده اولین و مهم‌ترین الگوی فرزندان خود هستیم. کم نیستند افرادی که برای دیگران الگو بودندولی برای خانواده خود الگو نشدند زیرا اعمال آن‌ها در خانواده غیر از چیزی بود که به زبان برای دیگران می‌گفتند.

بعد از خانواده، در هر کاری که هستید می‌توانید تأثیرگذار باشید،

اگر کاسب هستید و یکی دو کارگر دارید و مردم محل به شما مراجعه می‌کنند، شما می‌توانید الگوی آن‌ها باشید.

اگر دکتر یا مهندس و یا کارمند و مسئول اداره‌ای هستید مردمی‌که با شما سروکار دارند،

اگر معلم هستید تعداد زیادی از فرزندان معصوم جامعه شما را الگو قرار داده و می‌دهند.

اگر یک هنرمند و یا ورزشکار هستید خدا می‌داند چه تعدادی از جوانان به شما توجه دارند و از شما الگو می‌گیرند.

بنابراین تمامی ما باید مواظب کردار، گفتار و رفتار خود باشیم. در حقیقت **مردم از**

بزرگ‌ترها، رؤسا، مسئولین و اشخاص معروف و مشهور الگو می‌گیرند.

اگر در جامعه مسئولیت خطیری دارید، بدانید که جامعه به شما توجه ویژه دارد. بی‌خود نگفته‌اند، **النَّاس عَلَى دِينِ مُلُوكِهِم** یعنی «**مردمان جامعه همان روشی را دارند که پادشاهان و حاکمان با آنان رفتار می‌کنند**». مفهوم این جمله این است که اگر جامعه‌ای سالم است حاکمان آن سالمند، و اگر فساد جامعه‌ای را فراگرفته و روز به روز بر فساد آن افزوده می‌شود در حالی که حکام به کار خود مشغول هستند، یقین بدانید مردم آن جامعه از حاکمان خود الگو گرفته‌اند.

اخلاق حکومتی

یکی از درس‌های اخلاقی، رعایت عدالت است. در یک نوشته خواندم که **ماهاتیرمحمد** نخست وزیر معروف مالزی که کشورش را پیشتاز کشورهای اسلامیکرد، می‌گوید: ما صد آیه در مورد عدالت داریم، **پس عدالت باید باشد**. سپس می‌گوید. در قرآن به شیوه‌ی اجرای آن اشاره‌ای نشده است. بعد اضافه می‌کند اگر عدالت نباشد مهم این نیست که در چه راهی هستیم؛ مسلمان هستیم یا غیرمسلمان و اگر عدالت هست مهم این نیست که از چه شیوه ای استفاده کرده‌ایم. البته، او **از شیوه تعامل با کشورهای جهان** استفاده کرده است شما به این روش چه می‌گویید، آیا نمی‌شود این را یک اخلاق حکومتی نام گذاشت؟ یعنی دولتمردی که مردم کشورش را از سطح زندگی پایین اجتماعی به سطح بالا آورد و به جای اینکه خود را در کشورش ثابت و مادام العمر قرار دهد، کشورش را مادم العمر کرد و خود کنار رفت تا اعتقاداتش، و کشورش باقی بماند. به این می‌گویند اخلاق حکومتی.

اخلاق در مناسبات اقتصادی

اگر بخواهیم در این‌باره مطلبی بنویسیم باید صفحات زیادی را به آن اختصاص دهیم تا از همه‌ی زوایا موضوع را بشکافیم. برای روشن شدن مسئله می‌توان گفت در سازمانی که همکاری داریم انتقاد مثبت با هدف رشد سازمان، اخلاق است و بر عکس دست انداختن، توهین، تحقیر،

مسخره کردن همکاران ضد اخلاق است. در روابط خود با مشتریان و یا هر کس که به نوعی به کار ما نیاز دارد، احترام، مهربانی، صمیمیت، راستی، درستی، دلسوزی، مسئولیت پذیری و ... اخلاق است و عدم توجه به این صفات خود ضد اخلاق است. به این سخنان تمام انسان‌ها در تمام دوران‌ها اعتقاد داشته و دارند، و ما نیز برای حفظ برتری خود باید بیشتر به آن توجه کرده و دقیق‌تر آن‌ها را رعایت کنیم.

سفارش به دولت‌مردان

حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام در نامه ۵۳ نهج‌البلاغه خط‌مشی حکومت و چگونگی ارتباط حاکمان با مردم، و حقوق مردم را نسبت به حاکمان مشخص می‌کند. در فراز ۴۷ به بعد طبق تقسیم‌بندی ترجمه مرحوم دشتی آورده شده است. حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام خطاب به مالک اشتر بعد از طبقه‌بندی اقشار مختلف مردم به ۷ گروه ذیل

۱-سپاهیان ۲- قضات ۳-کارگزاران دولتی ۴- پرداخت کنندگان مالیات ۵- نویسندگان و منشیان ۶- تجار و صاحبان صنایع ۷- محرومان و مستضعفان. می‌فرمایند:

ای مالک آگاه باش این گروه‌ها که بر شمردم، **بدون وجود بازرگانان و صاحبان صنایع نمی‌توانند دوام بیاورند**، زیرا صاحبان صنعت و کسب‌وکار، وسائل زندگی را فراهم می‌آورند و در بازارها عرضه می‌کنند و بسیاری از وسائل زندگی را با دست می‌سازند که از توان دیگران خارج است.

سپس حضرت امیر علیه‌السلام برای توضیح بیشتر در چند فراز بعد، چهره‌ی صاحبان صنایع و تجار را چنین آشکار می‌سازد:

ای مالک؛ سفارش مرا به بازرگانان و صاحبان صنایع بپذیر و **آن‌ها را به نیکوکاری سفارش کن.** بازرگانانی که در شهر ساکنند، یا آنان که همواره در سیر و کوچ کردن هستند و یا بازرگانانی که با نیروی جسمانی (صاحبان صنایع) کار می‌کنند، چرا که **آنان منابع اصلی منفعت و پدیدآورندگان وسایل زندگی و آسایش**، و آورندگان وسایل زندگی از نقاط دور دست و دشوار هستند، از بیابان‌ها و دریاها، و دشت‌ها و کوهستان‌ها، جاهای سختی که مردم در آن اجتماع نمی‌کنند، یا برای رفتن به آنجا شجاعت ندارند، وسایل مورد نیاز مردم را تهیه می‌کنند و

به شهرها می‌آورند.

بازرگانان مردمی‌آرامند و ترسی از ستیزه‌جویی آنان وجود نخواهد داشت، مردمی‌آشتی طلبند که فتنه‌انگیزی ندارند. در کار آن‌ها بیندیش (**مشکلات آنان را رفع کن**)! چه در شهری باشند که تو به سر می‌بری، یا در شهرهای دیگر.

با توجه به آن‌چه تذکر دادم، این را هم بدان که **در میان بازرگانان کسانی هستند تنگ نظر و بد معامله و بخیل و احتکار کننده** که تنها با زورگویی به سود خود می‌اندیشند و کالا را به هر قیمتی که می‌خواهند می‌فروشند؛ این سودجویی و **گران فروشی برای همه‌ی افراد جامعه زیان‌بار** و عیب بزرگی بر شیوه زمام‌دار است.

پس، **از احتکار کالا جلوگیری کن،** که رسول خدا ﷺ از آن جلوگیری می‌کرد. باید خرید و فروش در جامعه اسلامی، به سادگی و با موازین عدالت انجام گیرد، با نرخ‌هایی که به فروشنده و خریدار زیانی نرساند، کسی که پس از منع تو احتکار کند، او را کیفر ده تا عبرت دیگران شود اما در کیفر او زیاده روی نکن.

قوانین یا دستورات دینی و اخلاقی

قوانین یا دستورات دینی را به دو گروه عمده می‌توان تقسیم کرد، دسته‌ای مسائل شرعی و فقهی که پیروان هر دین موظف به اجرای آن‌ها هستند، و دسته دیگر اخلاقیات هستند که به دین و گروه خاصی ارتباط ندارد، بلکه متعلق به تمام بشریت می‌باشد و این دستورات در بسیاری از موارد با هم وجه اشتراک دارند، برای اخلاقیات مرزی نمی‌توان قائل شد، در حالی که قوانین کشوری مرز جغرافیایی دارند و یا مرز دستورات دینی محدود به پیروان همان مسلک می‌شود.

تمام قوانین یا دستوراتی که بایدها و نبایدها را در جامعه مشخص می‌کند، یا از طریق پیامبران و وحی الهی که به آنان ابلاغ گردیده وضع شده و یا متأثر از عقل بشر است.

رابطه علم و اخلاق

علم،آگاهی است، آن‌چه را که **هست**بیان می‌کند، واقعیات را می‌گوید؛**دانش** است و در همه جا یک‌سان است.

اخلاق، آن‌چه را که **باید** باشد بیان می‌کند. امری نسبی و یک **ارزش** است.

رابطه‌ای بین علم و اخلاق نیست، لذا با علم نمی توان اخلاق را ثابت کرد و یا هر کار اخلاقی الزاماً نباید علمی باشد، اما با علم می‌توان واقع بینانه بودن یا نبودن دستورات اخلاقی را مشخص کرد.

مثلاً: عصبانیت و خشمگین شدن بد است و نباید خشمگین شد (اخلاق)، پرکاری غده تیروئید باعث عصبانیت و خشمگین بودن بی‌مورد افراد می‌شود (علم)، حال اگر در جامعه‌ای همهٔ مردم پرکاری تیروئید داشته باشند، این دستور اخلاقی که نمی‌بایست عصبانی شد قابل اجرا نیست یا اگر فرد خاصی چنین مشکلی را داشته باشد تا مشکل غده تیروئید او حل نشود او به این دستور اخلاقی نمی‌تواند عمل کند. (برگرفته از کتاب دانش و ارزش **دکتر سروش** متولد ۱۳۲۴ فیلسوف و پژوهشگر دینی)

نکته: در این که ظلم بد است و عدل و یا صداقت خوب است (اخلاق ثابت) حرفی نیست، ولی این که ظلم به چه چیزی گفته می‌شود و عدل کدام است و یا صداقت چیست و تا کجا صداقت است و بیش از آن حماقت بحث است (اخلاق نسبی)

رابطه‌ی قانون و اخلاق

شرایط و مقررات و دستوراتی را که انسان‌ها در روابط اجتماعی خود با یکدیگر پذیرفته و به آن پای‌بند هستند، قانون می‌گوییم. ممکن است این قانون از طریق پیامبران و برگرفته از منبع وحی باشد (دستورات دینی) و یا برگرفته از تجربیات مردم در طول سالیان دراز گذشته (سنت جامعه) و یا توسط دانشمندان و بزرگان یا حتی زورمندان وضع شده باشد (قوانین مصوب)؛ آن‌چه توسط دانشمندان و زورمندان وضع می گردد مرتب تغییر می‌کند و کم و زیاد می‌شود و آن‌چه سنت جامعه است معمولاً به کندی تغییر می‌کند اما آنچه دستور و فرمان الهی است تغییرناپذیر و ثابت است.(۵-۳-۱)

مناسب می‌دانم در اینجا در مورد نظراتی که در زمان ما مطرح است و معتقد هستند هیچ چیز ثابتی حتی در اخلاق و دستورات الهی وجود ندارد که انسان را مقید به رعایت آن کند مطرح نمایم.

پُست مدرن

کلمه‌ی پست مدرن را این روزها زیاد می شنویم در حالی‌که در سال‌های جوانی ما کلمه، نوگرایی و روشنگری، و بالاخره کلمه مدرنیته را بیشتر می شنیدیم،البته باید منتظر باشیم که در آینده اصطلاحات دیگری را نیز بشنویم.

بعضی کلمه **پُست** را به معنای جریان و تداوم گرفته‌اند. بنابراین **پست مدرن یعنی ادامه و تداوم مکتب مدرنیسم.**

پست مدرن در هر رشته‌ای راجع به مسائل خاص همان رشته صحبت جدید دارد،

کلمه پست مدرن در صنعت به تغییرات کلی از تولید تا مصرف اطلاق می‌شود، به بیان دیگر تغییرات اساسی در هر امری را پست مدرن می‌گویند. با این توضیح که در این پیشرفت ادامه دهنده خود را موظف و ملزم به آن‌چه در گذشته بوده است نمی‌داند و ممکن است همه چیز را از نو بسازد و چیز جدیدی ابداع و یا اظهار کند که تاکنون انجام نمی‌شده و یا کسی نگفته است.

پست مدرن، در درمان‌های اجتماعی، اعتماد به عقل و تاکید بر تجربه‌ی مستقیم و حس و درک با حواس پنجگانه را در حد بالایی قرارداده است که این امر در مسائل فلسفی و قیاس عقلی مورد قبول دانشمندان این رشته‌ها نیست.

در پست مدرن شما از اخلاق با تعریف جدیدی روبرو می‌شوید، با این توضیح که اخلاق را هم‌معنا با قانون می‌دانند بنابراین با این تعریف پُست مدرن در مقابل ادیان الهی و مکاتب دینی قرار می‌گیرد. زیرا شما در ادیان، اخلاق و یا قوانین و دستوراتی دارید که حتی با قانون نمی‌توانید آن‌ها را تغییر دهید، برای مثال نوشیدن شراب در اسلام حرام است. و هیچ کس نمی‌تواند با وضع قانون اجازه نوشیدن آن را بدهد. از این نوع دستورات در تمام ادیان و مکاتب داریم و پست مدرن از این جهت با مذاهب و یا مکاتب فلسفی درگیر شده است. لذا پست مدرن با مخالفت با مذهب و تجلیل از طبیعت، یا قبول حکومت قانون، و بیان این که هر چیز که قانونی شد مورد تأیید است خود یک مرام و مکتب است که متأثر از مرام‌های دیگری است که به کمک آن آمده‌اند از جمله مکتب اومانیسم، سکولاریسم، پوزیتیویسم و راسیونالیسم و ...

اومانیسم، محصول رنسانس اروپا است در آن انسان محوری به جای خدا محوری بدون توجه به وحی الهی مورد قبول است که پست مدرن از آن به شدت حمایت می‌کند.

سکولاریسم، دین را یک امر شخصی می‌داند که نباید در امور اجتماعی نقشی داشته باشد. سکولاریست‌ها معتقد به مابعدالطبیعه نیستند و معتقدند هر آن‌چه دیده می‌شود وجود دارد. این موضوع نیز مورد حمایت و قبول پست مدرن است.

پوزیتیویسم، مکاتب مذهبی را تاریخی می‌داند که زمان آن‌ها گذشته است و خداوند را یک موجود ذهنی می‌انگارد که وجود ندارد، لذا پوزیتیویسم به دلیل نظریه‌ای که علیه مذهب دارد مورد حمایت پست مدرن است.

راسیونالیسم، به عقل اصالت می‌دهد و آن را اساس معرفت می‌داند، پست مدرن از آن نیز بهره جسته و آن را تأیید می‌کند. (برگرفته از سایت استاد **دکتر رضا داوری** متولد ۱۳۱۲ فیلسوف و پژوهشگر)

علت ظهور پست مدرن

پیداکردن دلیل افکار روشنگری و مدرنیته و سپس مدرنیسم در غرب کار ساده‌ای نیست اما چنان‌چه به تاریخ و وقایع تاریخی توجه کنیم می‌توان تاریخ ظهور آن را در دورانی دانست که متصدیان امور دینی فشارهای سختی به مردم زمان خود وارد می‌کردند، یعنی آن زمان که بهشت را می‌فروختند و یا مخالفین را می‌سوزاندند و عالمان دینی نه در جای خود یعنی به عنوان پیرو رسولان، بلکه خود را معادل آنان و حتی در حد خداوند قرار می‌دادند. در نتیجه آن فشارها چنین افکاری ظهور پیدا کرد و سپس به تدریج متحول شد تا امروز که ما شاهد پست مدرنیسم هستیم و حتماً در آینده نیز اصطلاحات جدیدتری پیدا خواهد شد.

اما در شرق، عالمان دین، خود پیشتاز تغییرات بوده‌اند. به همین سبب این افکار جایگاهی به استحکام غرب نداشته است مثلاً چنان‌چه فردیسخن جدیدی مطرح کرده عالمان دینی دقیقاً آن را بررسی کرده‌اند و اگر سخن منطقی بوده پذیرفته‌اند والا با استدلال قوی با آن مخالفت کرده‌اند. یا وقتی شما به تاریخچه استنباط احکام و دستورات دین مراجعه کنید، متوجه می‌شوید که در قرن ششم هجری یا قرن دوازدهم میلادی محمدبن ادریس دانشمند شیعی، عقل را به عنوان یکی از ادله‌ی اربعه‌ی استنباط احکام رسماً وارد دستور کار بزرگان و عالمان دین اسلام می‌کند، یعنی قبل از این که مخالفان دین بخواهند به عنوان نقطه ضعف عالمان دینی در عدم توجه به عقل

اعتقادات دینی را نشانه بگیرند، عالمان دینی ما آن را مطرح و از آن بهره‌ها جسته‌اند. (۲-۲ مبنای صدور احکام)

اسلام و پست مدرنیسم

اگر مدرنیسم به معنای نوگرایی باشد، اسلام هیچ مخالفتی با آن ندارد اما اگر بخواهیم به دلیل نوگرایی هیچ چیز را قبول نداشته باشیم، مشخص است که نه تنها اسلام، بلکه هیچ یک از ادیان الهی با آن سازگاری ندارند.

بزرگان و دانشمندان دینی ما هر قانون و یا عملی را که حلال خدا را حرام نکند و یا حرام خدا را حلال نکند می‌پذیرند. توجه داشته باشید که حرام‌هایی که در اسلام مشخص شده چه در مسائل مادی چه در روابط و قوانین اجتماعی،چه آنچه مربوط به اخلاق است محدود و مشخص است و شما با توجه به قواعدی که اسلام به استناد آن ها دستورات را صادر می‌کند آن ها را ملاحظه می‌کنید، به بیان دیگر با توجه به این جمله معروف که مکرر شنیده‌ایم: **حَلال محمد حَلالُ اِلی یَومِ القیامَه وَ حَرامُ مُحمد حَرامٌ اِلی یَوم القیامَه.** اسلام با تجدد و سایر نوگرائی ها مشروط به رعایت این کلام مخالفتی ندارد.اما اگر **پست مدرنیسم** یا نوگرایی بگوید هر چیز که قانونی شد انجامش بلامانع است، این استدلال مورد قبول اسلام نیست. به بیان دیگر اگر احکام اولیه دین که بوسیله پیامبر اکرم ﷺ و اولیاء خدا علیهم‌السلام مطرح گردیده حفظ گردد، جهان‌بینی دین اسلام بانوگرایی مشکلی ندارد.

رابط ثروت و اخلاق

شاید تعجب کنید اگر بگویم چنان‌چه تصمیم گرفتید ثروتمند شوید به اخلاق توجه کنید.

ممکن است یک فرد در یک معامله با کلک و حقه سود خوبی به دست بیاورد و بقول معروف یک شبه ثروتمند شود، مانند دزدی که در یک شب میلیون ها تومان ثروت را در اختیار می‌گیرد، اما این روش را کسی تأیید نمی‌کند، بلکه درآمدی که اخلاقی و عاقلانه و از روی حساب باشد مورد تأیید است. مثلاً شما امروز در جامعه کلمه‌ای با عنوان**برند** را شنیده‌اید.

تعریف بِرند

برند، یک نام تجاری، یک نشان یا علامت، یک طرح، یک ویژگی خاص، یک اصطلاح و یا ترکیبی از این‌ها است که برای شناسایی کالایی و یا خدماتی که باعث تمایز آن کالا یا خدمت از سایرین می‌شود به کار می‌برند.

آثار برند، در محیط کاری باعث افتخار کارکنان آن برند است، و نیز در میان خریداران آن، گویی آن‌ها خود مالک آن برند هستند و برای صاحبان آن باعث ارزش افزوده سهام و دارائی‌های شرکت و در نتیجه افزایش ثروت می‌شود.

اگر علت افزایش درآمد صاحبان برند را بررسی کنید متوجه خواهید شد چون خریداران معتقد هستند کالایی که دارای برند مورد نظر آنان است دقیقاً همان کالایی است که وصف آن را شنیده‌اند، و یا قبلاً تهیه کرده‌اند و مالکین آن شرکت یا سازمان دروغ‌گو نیستند، یعنی اخلاق را رعایت می‌کنند، اگر چه معمولاً کالاهایی با برند معروف به چند برابر قیمت واقعی معامله می‌شود اما خریداران بدلیل اطمینانی که به این نام دارند آن مبلغ اضافه را با کمال میل می‌پردازند و تا زمانی که در گفتار صاحبان آن برند، صداقت و راستگویی یعنی اخلاق حرفه‌ای رعایت شود، سود بیشتری نصیب سرمایه‌گذاران آن برند می‌گردد. بنابراین می‌توان گفت:**رعایت اخلاق نه تنها موجب حلال شدن مال بلکه باعث افزایش ثروت نیز می‌شود**.

۵-۱ بخش پنجم

اخلاق در ملل دیگر

اگر می‌خواهید بدانید چرا بعضی از مردم در اموری که مربوط به این دنیا است پیشرفت می‌کنند باید سعی کنید از سلوک یا روش و از اخلاق یا روابط آن‌ها با یکدیگر آگاهی پیدا کنید. اجازه می‌خواهم چند نمونه از داستان‌های واقعی را که شنیده‌ام نقل کنم:

کسب اطلاعات از راه غیر معمول

در آمریکا یک شرکت نفتی کوچک خانوادگی وجود دارد به نام «پال‌کتی»، شاید ارزش سهام آن حدود ۱/۵ میلیارد دلار باشد. چند سال قبل، شرکت بزرگی بنام «پن‌زول» که شاید ارزش سهام آن صد میلیارد دلار باشد تصمیم می‌گیرد این شرکت کوچک و موفق را خریداری کند. برای انجام معامله لازم است اسناد شرکت پال‌کتی بررسی گردد حدود یک‌سال اسناد شرکت را کارشناسان پن‌زول بررسی می‌کنند بعد از آن که از همه‌ی روابط و مسائل و سیاست‌های کاری و مالی شرکت پال‌کتی مطلع می‌شوند، اعلان می‌کنند که پن‌زول از خرید سهام منصرف شده است.

بعد از اعلان انصراف، شرکت پال‌کتی متوجه می‌شود چه کلاهی سرش رفته است. به دادگاه مراجعه می‌کند، دادگاه‌های اولیه اعلان می‌کنند که اتفاق خاصی رخ نداده است و مالی به ناحق جا به جا نشده!!، اما وکیل شرکت پال‌کتی شکایت را ادامه می‌دهد و به مراجع بالاتر می‌برد. حرف وکیل پال‌کتی این بود که شرکت پن زول، چیزی نبرده اما تمامی اطلاعات شرکت را به دست

آورده و کار خلاف اخلاق انجام داده و از دادگاه می‌خواهد خسارتی را که به شرکت پال‌کتی وارد شده از کسی که کار **خلاف اخلاق** کرده است بگیرد تاجبران خسارت شرکت موکل او بشود. این استدلال در مراجع عالی آمریکا مورد تأیید قرار می‌گیرد و آن‌ها شرکت پن‌زول را که کار خلاف اخلاق، یعنی کسب اطلاعات از روابط رقیب از طریق غیرمعمول را انجام داده به مبلغ سنگینی جریمه می‌کنند تا خسارت این شرکت کوچک را جبران کنند.

سود پول

یکی از بستگان ما که در کانادا زندگی می‌کند، نقل می‌کرد؛ چون پول در حساب داشتم اجاره چند ماه خود را جلوتر پرداختم. بعد از چند روز صاحب خانه یک چک چند دلاری آورد، گفتم این چیست؟ گفت شما اجاره خود را زودتر پرداخت کردید، اینهم سود آن مدتی است که زودتر اجاره را پرداخت کرده‌اید!

بیاییم کلاه خود را قاضی کنیم، آیا این مستأجر در آینده سعی نمی‌کند اجاره خود را زودتر از موعد بپردازد؟ آیا این مالک و مستأجر از هم راضی نیستند؟ آیا مستأجر از اینکه مالک هدیه ای به او داده خوشحال نیست ؟! با این نوع رفتارها ما شاهد خواهیم بود که خود به خود بسیاری از مشکلاتی که در جامعه بین مالک و مستأجر وجود دارد حل، و به جای آن روابط خوب و مثبت برقرار می‌گردد!!

خاطرهٔ خانم مترجم

در یک گزارش رادیویی، از خانمیکه با خانواده خود در ایتالیا ساکن هستند و ضمناً ایشان صحیفه سجادیه حضرت علی ابن الحسین امام سجاد علیه‌السلام را ترجمه کرده است شنیدم، که می‌گفت؛ روزی در حالی که با همسرم در پارک محله صحبت می‌کردیم و ترجمه‌ی صحیفه سجادیه که تازه چاپ شده بود در دستم بود. یکی از همسایگان که مسئول کلیسای محل ما بود به جمع ما پیوست. وقتی کتاب را در دست من دید درباره‌ی آن سئوال کرد. گفتم این کتاب سخنان یکی از بزرگان دین است. او نگاهی کرد و گفت می‌توانم آن را مطالعه کنم و فردا برای شما بیاورم؟ من با خود فکر کردم شاید این سخنان برای او تعجب آور باشد پس به او گفتم دو فصل آن (فکر می‌کنم دعای هشتم و سیزدهم را گفت) را مطالعه کنید شاید برای شما جالب

باشد. او گفت بسیار خوب. فردا که یکدیگر را دیدیم او کتاب را آورده بود. گفتم مطالعه کردید؟ او گفت علاوه بر آن دو فصل چندین فصل دیگر را مطالعه کردم ولی کتاب تمام نشد. گفتم اگر علاقه دارید بقیه را مطالعه کنید هفته آینده کتاب را بیاورید، او با کمال خوشحالی کتاب را به سینه چسباند و تشکر کرد و رفت.

هفته آینده که آمد کتاب را آورده بود. گفتم مطالعه کردید؟ گفت چندین بار و در حالیکه کتاب را محکم در دست خود داشت آن را به سمت من آورد که به من باز گرداند، به او گفتم اگر دوست داشته باشید می‌توانید آن را برای خود بردارید. گفت واقعاً؟!! گفتم بلی، او آن‌قدر خوشحال شد که من تصور آن را نمی‌کردم.

یک ماه بعد او را دیدم، او بسیاری از جملات کتاب صحیفه‌ی سجادیه را از حفظ برایم گفت و سپس اضافه کرد در جمع کشیشان من این جملات را در ارتباط با خدا و جهان دیگر و روابط انسان‌ها با هم گفتم، آن‌ها مرا به خاطر مضامین عالی‌اش تشویق کردند، و زمانی که فهمیدند گوینده این سخنان از پیشوایان دین اسلام است، قرار شد این جملات را برای مردم بگوییم، اما نگوییم اصل جملات از چه کسی است !!

چگونه دروغ بگویم ؟!!

دوستی از خاطرات دوستش که مدت‌هاستدر خارج از ایران زندگی می‌کند، و شرکتی دارد و کار و کسبی به‌هم زده است، تعریف می‌کرد، که تازه در اروپا مشغول کار شده بودم، یک روز دیدم منشی من خیلی ناراحت و نگران است و در حالی که اشک در چشمانش حلقه زده بود گفت من نمی‌توانم کاری را که شما از من خواسته‌اید انجام دهم، من فکر می‌کردم چیزی از او نخواسته‌ام !! به سخنانش گوش می‌دادم. او گفت: مرا معاف دارید، و با التماس از من خواست که او را از اجرای دستوری که داده‌ام معاف کنم. می‌دانید خواسته من از او چه بود؟ یک چیز بسیار ساده که ما همه در ایران بدون توجه انجام می‌دهیم. به او گفته بودم وقتی فلان کس زنگ زد، بگو من نیستم چون نمی‌خواهم با او صحبت کنم. منشی بنده‌ی خدا که بعضی به ظاهر و رفتار شخصی او ایراد فراوان دارند، التماس می‌کرد و می‌گفت در حالی که شما هستید چگونه به دروغ بگویم که نیستید!!

جزای دروغگو نخریدن است!!

دوستی از خاطرات دوستش که در اروپا صاحب مغازه قنادی است تعریف می‌کرد:

یک دوست خارجی داشتم که از تولیدات من خیلی خوشش می‌آمد و افراد زیادی را جهت خرید آن‌ها معرفی می‌کرد. در صحبت‌هایی که با هم داشتیم یک روز پرسید وضع کاروکاسبی چطور است؟ درآمدت چگونه است؟ من نیز براساس خصلت ایرانی بودن شروع کردم به ناله کردن که وضع خوب نیست درآمدی ندارم و از این نوع حرف‌ها ...، او با تعجب به سخنان من گوش داد و رفت، از آن به بعد حتی از جلوی مغازه‌ی من رد نمی‌شد. بعد از مدتی متوجه شدم که از آن طرف خیابان که رد می‌شود، مغازه را به دیگران نشان می‌دهد و معلوم بود در مورد من چیزی به آنان می‌گوید.

یک روز یکی از کسانی را که شناخته بودم دیدم و پرسیدم آن دوست من به شما چه می‌گفت او پاسخ داد، می‌گفت که شما دروغگو هستید، نباید از شما خرید کرد.

بالاخره یک روز با دوست سابقم روبه‌رو شدم، از او دلیل این که مرا دروغ‌گو می‌داند سئوال کردم. او به من تذکر داد وقتی پرسیدم درآمدت چگونه است چرا گفتی درآمدی نداری؟ در حالی که معلوم است درآمد خوبی داری، چه لزومی داشت به من دروغ بگویی، به دلیل دروغ‌گویی شماست که من دیگر به شما مراجعه نمی‌کنم.

همکاری با دولت

دوستی نقل می‌کرد در زمان دانشجویی در اروپا، یکی از هم دانشگاهی‌های او با اضطراب و نگرانی از دوستان خواست او را کمک کنند تا خیلی سریع محل زندگی خود را عوض کند. آن‌ها کمک کردند و کار انجام شد، بعد به او گفتند تو که از صاحب‌خانه و محل زندگی خود راضی بودی چه شد که چنین تصمیمی‌گرفتی، در پاسخ گفت:

دو روز قبل رادیو اعلان کرد به علت مشکلی که در تولیدات مرغداری‌ها پدید آمده تخم مرغ کم شده، و این مشکل تا چند هفته وجود دارد. زمانی که من برای خرید مایحتاج به مغازه سوپر مارکت محل رفتم دیدم تخم مرغ‌های فراوانی را چیده‌اند، و کسی هم توجه به آن‌ها ندارد؛ تصورکردم مردم این پیام را نشنیده‌اند برای خودم دو برابر معمول برداشتم و مقداری هم برای

صاحبخانه خریدم، وقتی به منزل رسیدم و به صاحبخانه مژده خرید تخم مرغ را دادم، او گفت تخم مرغ لازم ندارم، گفتم اعلان کرده‌اند کم شده و تا چند هفته دیگر هم کمبود وجود دارد. او گفت شنیده‌ام و برای همین هم فعلاً از تخم مرغ استفاده نمی‌کنم تا مشکل حل شود، تو چرا بیشتر از معمول خریدی؟ با این عمل خود برای کشور من مشکل پیش می‌آوری همین الان باید از کشور من خارج شوی!! خلاصه من التماس کردم که به پلیس چیزی نگوید، او در پاسخ گفت به شرط این که فوری منزل را تخلیه کنی، و این گرفتاری برایم پیش آمد.

خواهش می‌کنم این طرز فکر را با طرز فکر بعضی از هم میهنانمان مقایسه کنید و خود قضاوت نمایید.

اسراف ممنوع

دوستم تعریف می‌کرد با رفیقش در اروپا به یک رستورانی که برای هر وعده غذا هر مقدار میل کنید یک قیمت ثابت می‌گیرند رفتیم.او گفت من غذا به اندازه‌ای که میل داشتم کشیدم، ولی دوستم خیلی بیش از ظرفیتی که می‌توانست غذا بخورد کشید. به او تذکر دادم که نمی‌توانی این مقدار غذا بخوری چرا برمی‌داری؟ گفت هر مقدار برداریم مبلغ آن فرق نمی‌کند.

غذا را خوردیم زمانی که خواستیم میز را ترک کنیم متصدی مربوطه سئوال کرد این غذاهای اضافه را چه کسی برداشته است، دوستم گفت مربوط به من است، او علاوه بر هزینه غذای هر نفر، غذاهای اضافه را محاسبه و فیش آن را به دستش داد، و گفت اگر می‌توانستید این‌ها را بخورید طبق قرار ما وجهی دریافت نمی‌کردیم اما حالا کهنمی‌توانید بخورید یعنی شما بیش از یک نفر غذا برداشته‌اید، و ما باید آن را دور بریزیم (یعنی اسراف می‌شود) لذا شما باید هزینه‌ی آن‌را بپردازید. در نتیجه دوست من مجبور شد تقریباً دو برابر من هزینه‌ی غذا بپردازد تا دیگر اسراف نکند و بیش از آن‌چه می‌تواند تناول کند، در ظرف خود نکشد.

تصور می‌کنم اکثر ما وقتی به هتل‌هایی که قیمت اطاق با صبحانه و یا ناهار و شام است می‌رویم، شاهد چنین اسراف‌هایی هستیم.

هر کس در مقابل وجدان خود مسئول است

دوستم نقل می‌کرد در شانگ‌های چین می‌خواستیم با رفقا به رستوران برج تلویزیون برویم، از جوانی که کمی انگلیسی می‌دانست سئوال کردیم او به ما گفت دو ایستگاه جلوتر واقع است و ما را سوار بر اتوبوس کرد و با راننده هم صحبت کرد تا ما را در محل مورد نظر پیاده کند، زمانی که از اتوبوس پیاده شدیم و به سمت آدرس داده شده رفیتم اثری از برج نبود شروع کردیم از رهگذران سئوال کردن که ده دقیقه‌ای طول کشید، ناگهان متوجه شدم کسی به پشت من می‌زند، برگشتم دیدم همان جوان است که نفس زنان چیزی می‌گوید و معلوم بود این مسیر را دویده تا به ما برسد، او به روش و سنت جامعه از ما عذرخواهی می‌کرد و با همان لغات ناقص می‌گفت مرا ببخشید که اشتباه کردم، شما برج تلویزیون را آدرس می‌خواستید من شما را به اداره تلویزیون راهنمایی کردم سپس آدرس دقیق را از رو.ی نقشه مترو به ما داد، ما رفتیم و دقیقاً به محل مورد نظر رسیدیم.

یکی از دوستان گفت اگر او نمی‌آمد ما هرگز او را نمی‌دیدیم تا خجالت بکشد، اما وجدان او، او را مسئول در مقابل پاسخی که به ما داده قرار داد لذا خود را به زحمت انداخت تا اشتباه خود را جبران کند.

جبران می‌کنیم!!

دوست بیمارم نقل می‌کرد به‌دلیل این‌که نتوانستند محل غده‌ی سرطانی را در بدنم تشخیص دهند، مجبور به عکس‌برداری به طریق «پت اسکن» شدم. که متأسفانه، تاکنون در ایران چنین دستگاهی راه‌اندازی نشده در حالی‌که در ترکیه پنجاه دستگاه آن با نظم و ترتیب مشغول کار است.

برای انجام پت اسکن در ترکیه طی قراردادی با بیمارستانی که آن دستگاه را دارد قرار شد مبلغ یک هزار و چهارصد دلار بپردازم. مبلغ فوق شامل هزینه‌ی بلیط رفت و برگشت از تهران به ترکیه و اقامت در هتل و عکس‌برداری و برگشت مجدد به فرودگاه تهران بود.

زمانی که با هواپیمایی که آنان بلیط آن را تهیه کرده بودند به فرودگاه ترکیه رسیدم، از بیمارستان منتظرم بودند تا مرا به بیمارستان برسانند، چون هواپیما تأخیر داشت در نتیجه کارم با

یک روز تأخیر انجام شد. زمانی که به آنان گفتم اگر به خود من واگذار کرده بودید، من چند ساعت جلوتر پرواز را انتخاب می‌کردم، آنان گفتند ما به علت این تأخیر از شما پوزش می‌خواهیم و این تأخیر را جبران می‌کنیم.

بعد از این‌که تمام کارها را انجام دادند (نه قبل از انجام کار) به من گفتند که به صندوق بروم تا هزینه را بپردازم زمانی که صورتحساب را به دستم دادند، دیدم یک‌هزار و دویست دلار صورت‌حساب داده‌اند، علت را جویا شدم، گفتند چون ما در عکس‌برداری شما طبق برنامه‌ای که داده بودیم،تأخیر داشتیم پول هتل را که دویست دلار بود از شما نگرفتیم.

برایم خیلی جالب بود که چرا چنین تصمیمی‌گرفته‌اند، متوجه شدم چون آنان می‌بایست خود را به استانداردهای اروپا برسانند، برای جلب رضایت مشتریان خود باید هرگونه تأخیر را جبران کنند به همین دلیل با من چنین برخوردی کردند.

دوستم از من سئوال می‌کرد آیا ما هم چنین می‌کنیم؟!!

در پاسخ او داستان **شیخ رجب‌علی خیاط** را گفتم، مرحوم شیخ رجب‌علی خیاط به نام نکوگویان در تهران معروف است. در خیابان مولوی در منزل خود برای مردم لباس می‌دوخت. یکی از دوستان نقل می‌کرد ایشان به فردی قول داده بود که فلان تاریخ لباسش حاضر است که با تاخیر چند روز بعد حاضر شده بود. زمانی که صاحب لباس می‌خواست اجرت دوخت لباس را بدهد، او به دلیل تأخیر در آماده کردن لباس هزینه‌ی دوخت را از او نگرفت.

خلاصه زمانی که خیلی متمدن نشده بودیم، و خودمان بودیم و به دستورات شرع بیشترعمل می‌کردیم، اخلاق‌های خوب بیشتر داشتیم. می‌توان به کتاب‌های فراوانی که داستان‌های واقعی را ثبت کرده‌اند، مراجعه کنید متاسفانه، این روزها کم‌تر آن رفتارها در میان ما وجود دارد.

کمک به جای جریمه

دوستم تعریف می‌کرد در آمریکا، خانمم پا به ماه بود، ناگهان درد زایمان گرفت فوری سوار ماشین شخصی خود شدیم تا به سرعت به بیمارستان برسیم. در اولین چهار راه پلیس ما را به علت سرعت غیرمجاز متوقف کرد، من که دست و پای خود را گم کرده بودم در حالی که بعضی لغات را هم فراموش کرده بودم داستان را به او گفتم، او ماشین و خانم و مرا برانداز کرد و گفت

پشت سر من بیا، فوری سوار ماشین شد و آژیر زنان به سمت بیمارستان حرکت کرد و من با سرعت و اطمینان بیشتر مسیر را طی کردم و به بیمارستان رسیدم، و خدا را سپاسگزار شدم که به موقع به بیمارستان رسیدیم، او بعد از این که ما به مقصد رسیدیم گفت اگر به اورژانس خبر داده بودی مشکلت را حل می‌کردند. سپس خداحافظی کرد و رفت.

یک جمله از گاندی

بالاخره بد نیست آن‌چه بزرگان بشریت گفته‌اند ما نیز بدانیم و به آن عمل کنیم. گاندی مرد بزرگ قرن گذشته نه تنها رفتارش الگو شد که جملات حکمت‌آموزی هم از او به جای مانده است شاید شما هم شنیده باشید، او می‌گوید:

آنچه ما را (ملت ما را، کشور ما را، خود ما را) به **نابودی** می‌کشد عبارت است از:

سیاست	بدون اصول و شرافت،	ثروت	بدون زحمت
لذت	بدون وجدان،	علم	بدون انسانیت
دانش	بدون شخصیت،	عبادت	بدون ایثار
تجارت	بدون اخلاق		

به نظر شما ارزش ندارد روی این جملات چند لحظه تأمل کنیم ؟! و دو سه بار همین چند جمله را در ذهن خود مرور کنیم، به خصوص به خود بگوییم **تجارت بدون اخلاق ما را نابود خواهد کرد !!** و در صورت قبول داشتن آن، **اخلاق را در کسب‌وکار جدی بگیریم!!**

۶-۱ بخش ششم

اخلاق، حلّال مشکلات

دانستن مسائل فقهی به تنهائی مشکلی را از جامعه حل نمی‌کند، چیزی که مشکل را حل می‌کند عمل به مسائل فقهی با رفتارهای مثبت اخلاقی است. چه بسا دانستن مسائل فقهی تیغ به دست زنگی مست دادن است که ممکن است برخی از آن سوء استفاده‌کنند در حالی که اگر آنان اخلاق را الگوی خود قرار دهند به مردم اجحاف و ظلم نخواهند کرد.

اگر به جلسات درس فقهان توجه کنید در میان درس احکام هر کجا که امکان بوده است گریزی به اخلاق زده‌اند. برای نشان دادن اهمیت اخلاق مناسب است بررسی کنیم کدام صفت پیامبر اکرم ﷺ در قرآن مهم جلوه داده شده است.

آیه‌ی ۴ قلم (۶۸)

وَ اِنَّکَ لَعَلی خُلُقٍ عَظیم

و از برای توست اخلاقی بسیار بزرگوارانه

به بیانی خداوند متعال بعد از این‌که به قلم و آن‌چه از آثار آن باقی می‌ماند قسم می‌خورد، به پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید تو عقل کاملی (دیوانه نیستی آیه‌ی ۲) سپس در آیه‌ی ۴ می‌فرماید اخلاق زیبای تو باعث موفقیت و پیروزی تو می‌شود.

و یا در آیه‌ی ۱۵۹ آل عمران (۳)

وَ لَو کُنتَ فَظّاً غَلیظَ القَلبِ لَا نفضُّوا مِن حَولِک ،

اگر تندخو و سخت دل می‌بودی از اطراف تو پراکنده می‌شدند.

یعنی **حسن خلق** پیامبر ﷺ است که در برخورد با امت، باعث جذب مردم به اسلام شده. چه خوب است سخنان گران‌بهای ایشان را جهت ارتباط خود با دیگران در گفتار و کردار خود مد نظر قرار دهیم. از جمله فرموده‌های ایشان است که: **عادل‌تر از همه مردم کسی است که آن‌چه برای خود پسندد برای مردم نیز پسندد و آن‌چه بر خود روا ندارد بر مردم روا ندارد** (نهج الفصاحه ۳۴۰ و هم‌چنین ۸۷ و ۲۲۷۲ و ۲۵۱۴ و ۲۷۰۰) یعنی می‌توان گفت که اگر اخلاق و رفتار مناسب دارید خوشا به حال شما و جامعه‌ی شما، و ضمناً نگران نقائص کوچک خود هم نباشید که جای نگرانی نیست ولی اگر اهل کلک، خیانت، حقه، رفتار نامناسب، دروغ، تهمت و غیبت هستید یا سراپای وجود شما را کبر و خودخواهی و غرور فرا گرفته است، بدانید که تنها دانستن مسائل فقهی مشکلات را حل نخواهد کرد و اکتفا کردن به ظواهر اسلام موجب فلاح و رستگاری جامعه و شما نخواهد شد.

ایمان و عمل صالح نجات بخش ماست

چند آیه را با هم مرور می‌کنیم.

آیه‌ی ۹۷ النحل (۱۶) :

مَنْ عَمِلَ صالِحاً مِّن ذَکَرٍ أَوْ أُنثی وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْیِیَنَّهُ حَیاةً طَیِّبَةً

هر کس از مرد یا زن کار شایسته کند و مؤمن باشد، مطمئناً زندگی او را سرشار از پاکیزگی خواهیم کرد، و مسلماً به آنان بهتر از آن‌چه انجام می‌دادند، پاداش اخروی خواهیم داد.

آیات بسیاری ما را به ایمان داشتن و عمل شایسته انجام دادن تشویق کرده‌اند، به این مضمون که اگر فردی ایمان داشته باشد اعمال خوب انجام دهد پس از مرگ در جهان باقی مشکلی نخواهد داشت، که یکی از آن آیات آیه فوق است. این آیات در کجای زندگی ما قرار دارد، هر کس خود می‌داند.

هم‌چنین در قرآن کریم از ما خواسته شده:

چیزی از خود به دین و آئین اسلام اضافه نکنیم.

آیه‌ی ۱۱۶ النحل (۱۶)

وَ لا تَقُولُوا ... هَذَا حَلَالٌ وَ هَذَا حَرَامٌ ...

به خاطر دروغی که زبان‌های شما توصیف می‌کند **نگویید این حلال است و آن حرام، ...** .

به خدا دروغ نبندید، از قول خدا حرف نزنید، بی‌جهت حلال و حرام درست نکنید، دستور خداوند را بگویید. این آیه کریمه یک اخطار جدی به افراد متدینی است که هر آن‌چه را به نظرشان خوب می‌رسد به عنوان دستور اسلام و با قاطعیت مطرح و زندگی را بر مردم سخت می‌کنند، آن‌هم فقط به دلیل دلسوزی برای دین و یا برای مردم در حالی که **خداوند برای بندگان خود راحتی خواسته است** (۶-۲) و (۲-۳).

در آیه‌ی ۱ سوره‌ی حجرات (۴۹) می‌فرماید:

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لا تُقَدِّمُوا بَیْنَ یَدَیِ اللّهِ وَ رَسُولِهِ

ای مؤمنین از خدا و پیامبر (در اوامر و نواهی) سبقت نگیرید.و از خدا پروا کنید، که خدا شنوا و داناست.

تعجب نفرمایید از این که قرآن به پیروان خود توصیه می‌کند: از خدا و رسولش پیشی نگیرید. چون واقعاً گروهی بعضی دستورات خدا را بیشتر پی‌گیری می‌کنند، که نمونه بارز آن را در بعضی جوامع اسلامی‌مشاهده می‌کنیم، مثلاً در افغانستان تا چندی قبل که گروهی بنام اسلام بر آن حکومت می‌کردند نه تنها حجاب را اجباری کرده بودند، در حالی که مجازات عدم رعایت حجاب در اسلام نداریم، زنان بدحجاب یا کم حجاب را مجازات می‌کردند. در این نوع موارد و مشابه آن که تعدادشان هم کم نیست قرآن از ما خواسته است از خدا و رسولش متدین‌تر نشویم!!

در آیه‌ی ۱۸۵ بقره (۲) می‌فرماید:

یُرِیدُ اللَّهُ بِکمُ الْیُسرَ وَ لا یُرِیدُ بِکمُ الْعُسرَ

خدا برای شما آسانی می‌خواهد و برای شما دشواری نمی‌خواهد؛ (و سپس می‌فرماید) خدا را به پاس آنکه شما را راهنمایی کرده است به بزرگی بستایید، باشد که شکرگزاری کنید.

حلال خدا را حرام نکنید !!

در آیه ۸۷ سوره مائده (۵)

یا اَیها الَذینَ آمَنوا لاتُحَرِمُوا طَیِباتَ ما اَحَلَ اللهُ لَکُم وَ لاتَعتَدوا ...

ای مؤمنین چیزهای پاکیزه‌ای را که خداوند بر شما حلال کرده بر خود حرام نکنید و از حد الهی در مگذرید، خداوند متجاوزان را دوست ندارد

و در ادامه در آیه بعد می‌فرماید (۸۸ مائده (۵))

وَ کُلُوا مِمّا رَزَقَکُم اللهُ حَلالاً طیباً ...

و از آن چه خداوند به شما روزی داده است در حالی که پاک و پاکیزه است بخورید و از خداوند که به او ایمان دارید پروا کنید.

در حدیثی حضرت رسول اکرم ﷺ به متدینین متذکر می‌شوند: (نهج الفصاحه ۹۰۲)

آن کسی که حلال را حرام می‌کند مانند کسی است که حرام را حلال می‌کند.

خلاصه از آیات و احادیث استفاده می‌شود که ما حق نداریم به بهانه این‌که می‌خواهیم مردم به حرام یا به گناه آلوده نشوند، بهره بردن از آن‌چه را که خداوند اجازه داده ممنوع کنیم. به بیان دیگر نباید مردم را از بهره‌بردن از خوشی‌ها و نعمت‌های زندگی محروم کرد.

روزی ما در اختیار خداست

آیات فراوانی داریم که به ما گوشزد می‌کنند، نگران روزی خود نباشید و به اصطلاح خودمان، حرکت از ما، برکت از خدا.

آیه‌ی ۶ هود (۱۱)

وَ مَا مِن دَآبَّةٍ فی الأَرْضِ إِلّا عَلیَ اللَّهِ رِزْقُهَا ...

و هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست مگر اینکه روزی‌اش با خداستو خداوند محل زندگی و محل بازگشت او را می‌داند. همه‌ی این‌ها در کتابی روشن ثبت است.

آیه‌ی ۲۷ الشوری (۴۲)

وَ لَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فی الأَرْضِ

و اگر خدا روزی را بر بندگانش فراخ گرداند، مسلّماً در زمین سر به عصیان برمی‌دارند، لیکن آن‌چه را بخواهد به اندازه‌ای [که مصلحت است] فرومی‌فرستد. به راستی که او به [حال] بندگانش آگاهِ بیناست.

رزق یا روزی

یکی از اموری که باعث می‌گردد انسان در کسب‌وکار و سایر امور خلاف کند دغدغه‌ی او از فقر و ناداری است و شاید به همین دلیلبرای به دست آوردن سود بیشتر و یا از دست ندادن کار یا پست و مقام خود دروغ می‌گوید تا درآمد خود را افزایش دهد و یا پست و مقام خود را حفظ کند در حالی که در آموزه‌های دینی، به ما توصیه کرده‌اند که نگران روزی و معیشت خود که همان رزق است نباشیم، و یقین کنیم که روزی دهنده خداوند است.

آیه‌ی ۵۸ الذاریات (۵۱) می فرماید:

اِنَ اللهَ هُوَ الرَزَاقُ ذُوالقُوَةِ المَتینُ

بدون شک خداوند روزی بخش، نیرومند استوار است.

آیه‌ی ۵۰ حج (۲۲)

فَالَذینَ آمَنُوا وَ عَمِلو الصالِحاتِ لَهُم مَغفِرةٌ وَ رِزقٌ کَریمً

پس کسانی که ایمان آوردند و کارهای نیکو کردند برای آن‌ها است آمرزش و روزی خوب و دلپسند.

رزق:

رزق به معنای عطا و بخشش مستمر و دائمی است، که در اختیار تمام موجودات از طرف خداوند قرار می‌گیرد بدون این که استحقاق آن را داشته باشند.

رزق کریم که به معنای روزی شایسته است، شامل همه چیز می‌شود. یکی از آن‌ها درآمد حلال در کسب و کار است، علاوه بر آن شامل همسر خوب، فرزند خوب، دوستان خوب، مردمان خوب، حکومت خوب، کشور خوب و ... می‌شود که همه رزق کریم هستند خلاصه اگر می‌خواهید به رزق کریم دست پیدا کنید اولاً به خدا ایمان بیاورید و از او اطاعت کنید ثانیاً کارهای خوب

انجام دهید یکی از ملاک‌های کار خوب این است که **هر چه به خود می‌پسندید برای مردم هم به‌پسندید.**

و نیز آیات ۶ هود (۱۱) و ۳۱ اسرار (۱۷) و ۷۳ نحل (۱۶) و ۵۹ یونس (۱۰)

تقسیم بندی رزق

در یک تقسیم بندی رزق را به دو گروه عمده مادی و معنوی تقسیم می‌کنند که هر کدام ممکن است جنبه شخصی یا عمومی داشته باشند

رزق مادی شخصی، مانند غذا، لباس، مسکن

رزق مادی عمومی، مانند باران، زمین، هوا

رزق معنوی شخصی، مانند ایمان، علم، اخلاق، عقل

رزق معنوی عمومی، مانند جامعه متدین، حکومت خوب، خانواده خوب

در یک **تقسیم بندی دیگر**، از آیات قرآن استفاده می‌شود:

رزق کریم مانند: بهشت، قرآن

رزق معلوم مانند: وعده های خداوند

رزق حَسَن مانند: وعده‌های خداوند به مجاهدان فی سبیل الله

رزق طیب: کسب حلال و آسان

و به ما وعده داده‌اند چنان‌چه تقوی پیشه کنیم خداوند روزی بی‌حساب در اختیار ما قرار می‌دهد همچنان که فرموده‌اند گناه روزی را کم می‌کند.

تقسیم بندی دیگر

رزق عام، مشمول همه موجودات می‌شود چه خداشناس چه خدانشناس، چه انسان چه غیر انسان، چه متقی چه فاجر

رزق خاص، مشمول بندگان خاص خداست، مانند ایمان، تقوی

احادیث

از معصومین علیهم‌السلام احادیث فراوانی در زمینه رزق و روزی نقل شده است که بخشی از آن‌ها در

کتاب میزان‌الحکمه آمده است، از جمله فرموده‌اند:

روزی ما در اختیار خداوند است. و جالب است بدانید که معصومین علیهم‌السلام به ما توصیه کرده‌اند مبادا به دلیل این که روزی در اختیار خداوند است دست از کار و تلاش برداریم، بلکه خداوند اراده نموده که روزی و رزق ما را با توجه به تلاش ما در اختیار ما قرار دهد، همچنین به خاطر کسب روزی بیشتر نمی‌باید کار حرام انجام دهیم که هرگز بیش از آن‌چه رزق و روزی ماست به دست نمی‌آوریم.

از ما خواسته‌اند در زندگی متعادل باشیم و میانه‌روی را پیشه خود سازیم و غم روزی را نخوریم؛

از تاخیر در روزی نترسیم و به گناه و حرام‌خوری نیفتیم،

آن‌چه روزی ما است می‌رسد، مگر این که خود با تنبلی یا گناه و ضایع کردن حق مردم آن را قطع کنیم.

و بالاخره فرموده‌اند خداوند دوست دارد بنده خود را در راه تلاش کسب روزی حلال خسته ببیند،

کسب روزی از راه حلال نُه قسمت از ده قسمت عبادت است.

عمل صالح

توجه به مسائل اخلاقی سبب می‌شود تا **مردم بدانند که رعایت اخلاق، و اجرای اخلاق ارزش دارد،** حتی ارزش مادی. بعضی از افراد زمانی که از ارزش‌ها نتایج مادی کسب می‌کنند متوجه اهمیت آن می‌شوند، در حالی که باید اخلاق را ارزشی کرد که بالاتر از ارزش‌های مادی و پول است، اگر بگوییم ارزش اخلاق هم عرض قانون است چه مانعی دارد!! چه بسا باعث گردد در جامعه بهتر زندگی کنیم.

اگر بگوییم اول معرفت و آگاهی، بعد اخلاق سپس احکام و مسائل شرعی چه مشکلی پیش می‌آید؟ به بیان دیگر بیاییم در جامعه اول برای دانش و اخلاق ارزش قائل شویم. هم‌چنان‌که آیات بسیاری داریم که اول از ما ایمان به خدا و سپس انجام عمل صالح را خواسته‌اند، و بعد از آن توصیه‌های دیگر کرده‌اند. **عمل صالح چیست ؟ کدام است ؟ کجاست ؟ بیاییم تصمیم بگیریم آن را پیدا کنیم و به آن عمل کنیم.**

عمل صالح هرکاری است که باعث آرامش و رفاه خود و خانواده و مردم جامعه گردد مشروط به این‌که این خدمات برای خدا به خلق خدا باشد (۸-۳-۱ سکوت)

کار خوب چیست؟

۱ – هر عملی که خیر در آن باشد نه شر و ملاک آن وجدان خود شماست

هر چه کنی به خود کنی گر همه نیک و بد کنی

آیه ۳۸ مدثر ۷۴: **كُلُّ نَفسٍ بِما كَسَبَت رَهينَه**

هر کس در گرو چیزیست که انجام داده

۲ – چگونگی انجام آن هم خوب باشد، با منت قرض ندهید

۳ – هدف و نیت عمل کننده برای انجام کار خیر باشد، آموزش صداقت و وفا، نه آموزش دزدی و خیانت

سپس خداوند به این اعمال نیک ما با توجه به :

۱ – اخلاص و تقوی در انجام آن

۲ – مدامت به عمل

۳ – انجام عمل خوب در حالت اختیار

۴ – حفظ اعتدال

پاداش خواهد داد، که پاداش خدا کم پاداشی نیست بلکه جاودانه است

۸۲ بقره (۲)

کسانی که ایمان دارند و کار خوب کرده‌اند اهل بهشت هستند و در آن جاودانند

اعتدال بالاترین فضیلت

یکی از اساسی‌ترین فضیلت‌ها رعایت اعتدال در هر امری است. نه تنها در مجازات خطاکاران و یا در دخل و خرج زندگی باید اعتدال را رعایت کرد که در کارهای خیر نیز باید به آن توجه داشت. فضیلت واقعی زمانی است که شخص کار خود را از روی آگاهی و دانش انجام دهد. چه بسا شخص بی‌دانشی در فضیلتی افراط کند و در نتیجه فضیلت را به رذیلت مبدل سازد، مانند سخاوتمندی که در

بذل و بخشش افراط کند و با اتلاف مال خود، خانواده‌ی خود را به زحمت اندازد و یا شخص شجاعی کارش به بی‌باکی کشیده شود، و یا فرد متواضعی که تواضع او باعث خوار و ذلیل شدنش گردد، به هر صورت **افراط و تفریط هر دو مردود است**.

حضرت امیر المؤمنین علیه‌السلام می‌فرماید (حکمت ۷۰) نبینی جاهل را مگر تندرو و یا کندرو.

و نیز می‌فرماید (حکمت ۳۶۳) شتاب بیش از توانایی بر کار، و سستی پس از به دست آوردن، از بی‌خردی است. (باید در همه کار معتدل بود)

پیشوایان دین به ما توصیه کرده‌اند که:

اول با افزایش **معرفت و آگاهی**دانش خود را افزایش دهید،

سپس به **اخلاق** عمل‌کنید،

و بعد **احکام** و دستورات خدا را اجرا نمایید تا سه ستون یا سه پایه دین شما استوار باقی بماند. (۱-۱-۱۲ اعتدال در انفاق)

زندگی متعادل

واقعیت این است که عرفان به معنای صوفیگری یا به معنای درویشی آن‌هم از نوع تنبلی و .. اصلاً مورد تأیید اسلام نیست، انسان یک موجود چند بعدی است، یعنی هم صفت شیطانی دارد هم صفت الهی، هم شهوت و غضب دارد هم عفت و رحمت، اگر بخواهیم انسان باشیم باید به همه‌ی آن‌چه خداوند به ما داده توجه کنیم و از آن بهره ببریم. این که ما بخواهیم کاملاً الهی شویم، و بقول بعضی دنیا را طلاق دهیم، این مورد تأیید نیست. هم‌چنان که اگر بخواهیم همه چیز را در این جهان خلاصه کنیم.

کلام معروفی است که از قول اکثر پیشوایاندین نقل نموده‌اند. آنان به ما توصیه کرده‌اند هر **روز خود را تقسیم کنید**

ساعاتی را برای پرورش روح خود و تماس با خدا صرف کنید.

ساعاتی را برای پرورش تن و کسب روزی صرف کنید.

ساعاتی را برای استراحت و لذت بردن از زندگی صرف کنید.

یا به صورت دیگر فرموده‌اند: عاقل سه حرکت بیشتر ندارد.

حرکتی برای سر و سامان دادن به معاش و زندگی.

حرکتی در جهت آخرت و معاد خود.

حرکتی در لذت غیر حرام از زندگی.

و یا در جای دیگر فرموده‌اند: **اوقات خود را چهار قسمت** کنید:

ساعاتی برای مناجات و عبادت.

ساعاتی برای کسب‌وکار و تجارت و درآمد.

ساعاتی برای معاشرت با برادران و دوستان.

و ساعاتی برای لذت‌های غیر حرام و استراحت تا بتوانید در همه‌ی امور خود موفق باشید.

خلاصه ما را توجه می‌دهند به **میانه روی در همه امور**.

۱-۷ بخش هفتم

راه‌های کسب درآمد

با توجه به گستردگی مسائل اقتصادی، در این نوشته فقط قسمتی از روابط مالی افراد جامعه را که بیشتر جنبه خصوصی و شخصی دارد و در شرع مطرح شده است، بیان می‌کنیم، به بیان دیگر اکنون که می‌خواهیم با مردم روابط مالی و تجاری برقرار کنیم خوب است بدانیم چه رابطه‌ای مورد تأیید و رضایت خداوند است.

بنابراین قسمت کوچکی از اقتصاد نظام اسلامی‌که بیشتر جنبه فردی دارد مورد بررسی قرار می‌گیرد، این روابط شامل موارد زیر می‌شود:

خرید و فروش: کسب‌وکار، تجارت.

کارگری: استخدام در بخش خصوصی.

کارمندی: استخدام در بخش عمومی‌یا دولتی.

تولید: صنعت، کشاورزی، دامداری.

وکالت: دلالی، حق العمل کاری.

تعهدات: پرداخت نفقه، مهریه، دیه و ضمان و ...

از طرف دیگر رابطه افراد با حکومت از طریق پرداخت خمس و زکات و سایر وجوهات بر طبق دستورات رسیده نیز از جمله مباحث نظام اقتصادی اسلام است.

اگر خود استنباط کنیم بهتر است !!

برای این‌که یقین کنیم آن‌چه را که می‌گوییم و یا انجام می‌دهیم مطابق با دستورات شرع مقدس اسلام است لازم است، با تحقیق و بررسی به این نتیجه برسیم، چه کارهایی هم راستا با موازین دین می‌باشد و آن‌ها را انجام دهیم. **یعنی خود اجتهاد کنیم.**

اگر به حوزه‌های درسی ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام توجه کنیم، متوجه می‌شویم که هدف ایشان از تشکیل کلاس‌های درس، تربیت مجتهد بود نه تربیت مقلد. به همین دلیل وقتی امام صادق علیه السلام شاگردان خود را به اطراف می‌فرستادند آنان با توجه به آموخته‌های خود پاسخ مردم را می‌دادند و مشکلات را حل می‌کردند نه این که برای هر موضوع کوچکی از معصوم سئوال نمایند.

اجتهاد به معنای تلاش و کوشش است. در اصطلاح فقه یعنی با تلاش و کوشش بتوانیم احکام و دستورات شرع مقدس را از منابعی که وجود دارد استنباط کنیم. مرحوم **دکتر علی شریعتی** اجتهاد را به انقلاب دائمی تعبیر کرده است.

انواع اجتهاد

اجتهاد مطلق داریم و اجتهاد متجزی

اجتهاد مطلق این است که یک فرد توانایی استنباط تمام مسایل را دارد یعنی از اول طهارت تا آخر دیات را می‌تواند استنباط کند (توجه داشته باشید تمام دروس فقه و یا کتاب‌های فقه باب‌هایی دارد که در حال حاضر از طهارت شروع و به دیات ختم می‌شود)

اجتهاد متجزی این است که یک فرد قادر به استنباط تمام احکام نیست ولی نسبت به برخی از ابواب فقهی می‌تواند استنباط کند.

از میان اهل سنت غزالی و آمدی معتقد هستند که تجزی امکان دارد، اما ابوحنیفه قائل به عدم آن است. (سایت مدرسه فقاهت – درس ۹۰/۲/۲۶آیت الله سبحانی)

مجتهد به شخصی می‌گویند که پس از طی مدارج علمی‌قدرت استنباط احکام را پیدا می‌کند. **شهید ثانی** می‌گوید طی مدارج علمی‌مقدمه‌ی کار است اما **اجتهاد کردن قدرتی است که**

خداوند در اختیار بعضی قرار می‌دهد تا به وسیله‌ی آن بتوانند احکام را استنباط کنند. خلاصه انجام این عمل کار بسیار مشکلی است و امکان آن برای اکثریت ما وجود ندارد همچنانکه امکان ندارد هر کس برای درمان بیماری خود پزشک شود. بنابراین یک راه عقلی می‌ماند و آن استفاده از نظرات اشخاص متخصص و وارسته در هر رشته‌ای است که زحمت آن کار را کشیده‌اند و ما به کسانی که در علوم دینی زحمت کشیده‌اند مجتهد می‌گوییم. این اصطلاح در صدر اسلام وجود نداشت.

فقیهان متخصص

شاهد هستیم با گسترش علم، بر عکس زمان گذشته یک نفر نمی‌تواند در کلیه علوم تبحر پیدا کند. بلکه هر فرد تنها در یکی از علوم یا در قسمتی از آن می‌تواند تخصص پیدا کند. به نظر می‌رسد با توجه به گسترش روابط اجتماعی و طرح سئوالات جدید در آینده نه‌چندان دور برای پاسخگویی به سئوالات فقهی و مسایل شرعی افراد جامعه نیاز به متخصصین خاص هر رشته از مسایل فقهی داشته باشیم که یقیناً طلاب علوم دینی بعد از رسیدن به درجه اجتهاد عمومی باید در مصادیق یکی از رشته‌های مورد علاقه خود با دقت بیشتری تحقیق نمایند و به عنوان فقیه متخصص در آن رشته به سئوالات مطرح شده پاسخ‌گو باشند. در آن زمان شورای فقیهان پاسخگوی کلیه مصادیق مطرح شده در جامعه خواهند بود.

مجتهد متجزّی

چنان‌چه فردی فقط در یک یا چند موضوع مجتهد شده باشد و بتواند با استفاده از قرآن و سنت فرموده‌های پیامبر اکرم ﷺ و ائمه علیهم‌السلام مسائل را استنباط کند به او مجتهد متجزّی می‌گویند، بنابراین ما می‌توانیم با افزایش معلومات دینی خود در امور مربوط به رشته خود مجتهد شویم. چیزی شبیه پزشکیارانی که پزشک نیستند اما بی‌اطلاع هم نیستند.

اجتهاد بر ما واجب است!!

علما دو نوع اجتهاد را نام برده‌اند. الف – اجتهاد یا تحقیق در اصول. ب – اجتهاد در فروع

تمامی مجتهدان تحقیق در اصول دین را بر هر فرد واجب می‌دانند و می‌گویند اصول دین تقلیدی نیست. اما در فروع دین اگر خود اطلاع ندارید می‌توانید از افراد قابل اطمینان که مطلع و زنده هستند تقلید کنید. تفاوت شیعه با سنی در این است که **اهل سنت** از یکی از چهار امام یا چهار فقیه مشخص از اهل سنت، تقلید می کنند. آنان عبارت‌اند از:

مذاهب حنفی، مالکی، شافعی و حنبلی

ابو حنیفه نعمان بن ثابت متولد در کوفه (۸۰-۱۵۰) مذهب حنفی

ابو عبدالله مالک بن انس متولد در مدینه (۹۰-۱۷۹) مذهب مالکی

ابو عبدالله محمد ادریس شافعی متولد در غزه (۱۴۶-۲۰۴) مذهب شافعی

ابو عبدالرحمان احمد ابن حنبل متولد در بغداد (۱۶۴-۲۴۱) مذهب حنبلی

مسلمانان اهل سنت می‌توانند به رساله‌ی این چهار مجتهد اهل سنت که حدوداً قرن دوم هجری نوشته شده عمل کنند و نیازی به تقلید از مجتهد زنده نمی‌بینند، در حالی که شیعیان معتقد هستند حتماً باید از مجتهد زنده تقلید کرد.

توضیح چند لغت

سنی، کسانی که خود را پیرو راه و روش پیامبر اکرم ﷺ می‌دانند و معتقد هستند حضرت رسول اکرم ﷺ جانشین بعد از خود را مشخص نفرموده‌اند و مردم بعد از رحلت ایشان خلیفه و جانشین رسول اکرم ﷺ را تعیین نمودند به این گروه اهل سنت یا اهل جماعت هم می‌گویند.

شیعه، کسانی که معتقد هستند حضرت رسول اکرم ﷺ جانشین بعد از خود را مشخص فرموده‌اند و او کسی غیر از حضرت علی ابن ابیطالب علیه‌السلام نبوده و بعد از ایشان فرزندان ایشان هستند کلمه شیعه را از حدیثی گرفته‌اند که حضرت رسول اکرم ﷺ به پیروان حضرت امیر علیه‌السلام فرموده‌اند.

ناصبی، از نصب به معنای برپاکردن گرفته شده واصطلاحاً به برپاکردن دشمنی و آشکارا بدوبیراه گفتن و نیز به کسانی که به حضرت امیر المؤمنین علی علیه‌السلام و فرزندان ایشان دشنام می‌دهند می‌گویند.

رافضی، از رفض به معنای رها کردن، ترک کردن می‌آید و در اول به کسانی می‌گفتند که پیمان

خود را با زین فرزند امام سجاد علیه‌السلام شکستند و او را رها کرده تنها گذاردن، بعدها بعضی از اهل سنت این لغت را درباره همه شیعیان به معنای این که خلفای بعد از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله را رها کردند بکار بردند.

تکفیری، گروهی هستند که غیر از خود، بقیه مسلمانان را به کفر و ارتداد (خروج فرد مسلمان از دین) متهم می‌کنند و با افراد غیر خودی بسیار خشن برخورد می‌کنند.

سَلفی گری، سَلف به معنای نسل گذشته است همچنان که **خَلف** به معنای نسل بعد از ما است. سلفی به گروهی از مسلمانان می‌گویند که معتقد هستند کلیه افعال و کردار ما باید مانند زمان حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و اصحاب و تابعین (کسانی که حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله را ندیده‌اند اما اصحاب ایشان را درک کرده‌اند) باشد، و هرگونه تغییری را بدعت دانسته و برای کسانی که بدعت می‌گذارند مجازات سختی در نظر می‌گیرند و معتقد هستند با تمام قوا و خشونت باید نظرات خود را به جوامع بشری تحمیل نمایند بیشترین سلفی‌ها در قطر، امارات و عربستان فعالیت دارند و به نظر آنان شیعیان و صوفیان مسلمان نیستند.

صاحب نظر شوید !!

مجتهد شدن کار ساده ای نیست، زیرا علاوه بر هوش و استعداد، نیاز به ریاضت و کار فراوان دارد، به همین جهت هم اکثر مردم در پی آن نمی‌روند. اما نکته اینجاست که اگر مجتهد شدن سخت است و ما در پی آن نیستیم آیا نمی‌توانیم در قسمتی که مربوط به کار ما است با استفاده از آیات و روایات و کمک از معلومات و تخصص خود صاحب نظر شویم، **(مجتهد متجزّی)**. خوب است بدانید که مجتهدان و علما در زمان صدور فتوا یا حکم شرعی، نظر اهل فن و متخصصان را جهت روشن شدن موضوع می‌پرسند و با توجه به استنباطات خود که برگرفته از دستورات شرع براساس قرآن، سنت، اجماع، و عقل است، حکم صادر می‌کنند، مثلاً، برای صدور یک حکم پزشکی، نظر پزشکان متخصص حتماً مد نظر قرار می‌گیرد. بدین جهت می‌گویم شما هر تخصصی داشته باشید می‌توانید یکی از کارشناسان جهت تعیین موضوع در رشته‌ی خود شوید، یعنی یک کارمند بهتر از یک کاسب می‌تواند مجتهدان را در مورد مسائل اداری آگاه کند. هم‌چنان که یک تاجر مسائل مربوط به داد و ستد، خرید و فروش، نقد و نسیه را دقیق‌تر می‌تواند

توضیح دهد.به بیان دیگر اگر افراد و آحاد جامعه اسلامی یقین کنند که دین فقط آب و آبکشی و پاکی و نجسی نیست، بلکه دین بر تمامی جوانب و ارتباطات زندگی ما نظر دارد، آن وقت به خود جرأت می‌دهند در مورد کار خود اظهار نظر کنند. منتهی اگر منصف باشند، در رشته‌ای که اطلاعات کافی دارند اظهار نظر می‌کنند. سخن در این است همان‌قدر که ما برای اجرای صحیح دستورات دینی نیاز به آموزش و یادگیری داریم، مجتهدان هم به نظرات و پیشرفت‌های علمی‌روز نیازمند هستند. زیرا **کار مجتهدان** استنباط حکم شرعی از ادله‌ی کتاب، سنت، اجماع و عقل است. **و کار مکلفین** تطبیق و تشخیص مصداق آن احکام در هر زمان است. بنابراین می‌توان گفت تخصص همه‌ی ما مورد نیاز مجتهدان است.

در تاریخ نمونه‌های زیادی از رابطه‌ی مجتهدان با مردم و مریدان خود داریم. که وقتی مسائل کسب‌وکار را از آنان سئوال می‌کرده‌اند سئوال کننده را به یکی از شاگردان خود ارجاع می‌دادند. در حقیقت احکام کلی را به شاگردان خود آموزش می‌دادند، ولی تطبیق و استنباط از آن اطلاعات را به شاگردان خود که یک کاسب و یا یک کارمند بود ارجاع می‌دادند.

اکنون مجتهدان برای پاسخ به سئوالات مربوط به بانک‌ها و روابط آن‌ها با مشتریان از متخصصان این رشته کمک می‌گیرند، و با توجه به سیاست‌های کلی دین پاسخ لازم را می‌دهند. نتیجه این‌که نظرات علمی شما می‌تواند در رشته‌ای که کار می‌کنید با توجه به اطلاعات و آموزش‌های دینی و یا اطلاع از سیاست‌های کلی دین قابل قبول مجتهدان باشد.

فقه

فقه در لغتبه معنای دانستن، درک و فهمیدن عمیق، یاد گرفتن و از معلومات پی به مجهولات بردن است.

فقه در اصطلاح، دانشی است برای به دست آوردن احکام عملی یا تکالیف دینی.

فقه در اصطلاح علما (یا فقیهان) به فقه الاحکام اختصاص یافته یعنی فقط مسایل عملی اسلام مانند واجب، مستحب، مباح، مکروه و حرام را طرح و تایید می‌کند به بیان دیگر با این‌که تعالیم اسلامی شامل: **عقاید، اخلاق، احکام** است، اما کلمه فقه را فقط در مورد احکام و قوانین عملی اسلام به کار برده‌اند. در تاریخ شیعه فقه همیشه صدرنشین بوده است و فقیهان پیشوایان واقعی مردم

بوده‌اند.

علم فقه: ما را به دستیابی احکام الهی راهنمایی می‌کند.

منابع فقه: ادله اربعه با منابع چهارگانه که حکم شرعی را از آن استنباط می‌کنند عبارتند از: کتاب سنت، اجماع و عقل.

سه موضوع اصلی شرع

موضوعات شرعی را از قول معصومین علیهم السلام به سه گروه اصلی تقسیم کرده‌اند. و آن‌ها عبارتند از:

۱ -**عقاید**: موضوع‌های مربوط به خداشناسی و مسایل ماوراء الطبیعت که در آن اصول دین به اثبات می‌رسد. (احکام شرعی اصلی)

۲ -**احکام**: موضوع‌های مربوط به قوانین و احکام عملی اسلام به نام احکام شرعی فرعی

۳ -**اخلاق**: موضوع‌های مربوط به‌ارزش‌های اخلاقی و اجتماعی که مورد تایید عقل و شرع است

اگر چه تمام فقها ، مجتهدان یا علمای ما در هر سه موضوع مهم فوق تبحر و مطالعه دارند، اما در میان مردم هر فقیهی به رعایت یکی از این موضوع‌ها مشهورتر است.

حالات فقه یا شیوه‌های اجتهاد

بد نمی‌دانم اضافه کنم وقتی شما به طریقه استنباط احکام از طریق مجتهدان توجه می‌کنید با توجه به تأثیر زمان و مکان راه‌های استنباط را متفاوت می‌یابید که هر کدام را می‌توان در دسته‌ای قرار داد. از جمله دسته‌بندی‌ها، فقه سنتی، فقه پویا، فقه گویا را می‌توان نام برد.

فقه سنتی: طریقه استنباط احکام براساس روش بزرگان گذشته است که خود به دو گروه متقدمان و متاخران تقسیم شده‌اند. علما و مجتهدان متقدم یعنی قدیمی‌ترها، بزرگانی هستند که تا **قبل از صاحب جواهر** که استاد شیخ انصاری در نجف بوده زندگی می‌کرده‌اند و علما و مجتهدان متأخر، بزرگانی هستند که از زمان **شیخ انصاری** به بعد اجتهاد نموده‌اند.

در حال حاضر اکثر رساله‌های عملیه که در اختیار مقلدان قرار دارد، براساس طریقه استنباط

متأخران است.

فقه پویا: به برداشت فقیهان از موضوعاتی که طرح می‌گردد گفته می‌شود و براساس آن بعضی مسائل را تغییر می‌دهند و یا کنار می‌گذارند، اگر چه برای آن نمی‌توان بنیان‌گذار خاصی را معرفی کرد، زیرا این تغییر برداشت از قدیم الایام بوده است ولی از **امام خمینی** (ره) که بعضی مسائل حتمی فقیهان قبل را تغییر دادند مانند بازی شطرنج و یا تفکیک موسیقی مجاز و غیر مجاز و یا ساخت مجسمه و غیره، می‌توان نام برد و یا **آیت‌الله صانعی** که در مسئله دیه‌ی برابر زن و مرد، و یا امکان قضاوت برای زنان و یا ارجحیت نگهداری اولاد توسط مادر قبل از پدربزرگ نظر دارند، و یا **آیت‌الله سید احمد خوانساری** که اجرای حد سنگسار و قطع دست را در زمان ما جایز نمی‌دانند و یا **آیت الله محمد ابراهیم جناتی شاهرودی** که خوردن گوشت ذبح حیوانات حلال گوشت اهل کتاب را جایز می‌دانند و یا زنان می‌توانند مجتهد و یا قاضی باشند و ... را جزو این گروه قرار داد.

فقه گویا: که خود نیز یک اصطلاح جدید به معنای یافتن جواب مسائل فقهی و شرعی با استفاده از آیات قرآن و با کمک عقل و دانش روز است که بیش‌ترین سخن در این مورد را مرحوم **آیت الله صادقی تهرانی** دارند. شاید این نام را هم ایشان انتخاب کرده باشند.

خلاصه با توجه به شیوه استنباط هر فقیه، رساله‌ها، نظرات و روش‌های متفاوتی را ملاحظه می‌کنیم که این خود امتیازی برای فقیهان شیعی است.

تعریف اصول فقه

اصول فقه علم به قواعدی است که برای به دست آوردن احکام شرعی فرعی، از آن کمک گرفته می‌شود(۲-۲ مبنای صدور احکام)ویاعلم اصول فقه قواعد استنباطاحکام شرعی‌است،(۷-۲).

تعریف احکام فقهی

تمامی دستورات و باید و نبایدها که شامل کلیه روابط ما می‌شود و ما آن‌ها را تحت عنوان فروع دین می‌شناسیم و شامل مسایل عبادی، سیاسی، اقتصادی، فردی، خانوادگی، اجتماعی،

قضایی و غیره می‌شود در حوزه احکام فقه قرار دارند. به بیان دیگر نظرات فقیه و مجتهد نسبت به انجام یا عدم انجام اعمال ما را احکام فقهی می‌گویند.

تعریف قواعد فقهی و قواعد اصولی

قواعد فقهی عبارت‌اند از فرمول‌های کلی که در یک یا چند باب فقه می‌توان مسائل را به استناد آن‌ها پاسخ گفت. و **قواعد اصولی** یا **قواعد عامه** عبارتند از فرمول‌هایی که در سراسر فقه اجراء می‌شود (۷-۲).

موضوع علم فقه: موضوع علم فقه را به دو شاخه عمده می‌توان تقسیم نمود

۱ -در خصوص **افعال مکلفین** مانند چگونگی انجام فرائض دینی توسط مکلف مثل نماز، روزه، زکات ... دیات

۲ -در خصوص **موضوعات خارجی** مانند حرام بودن خمر با سایر نجاسات و مطهرات که گاهی با افعال مکلفین ارتباط پیدا می‌کند مانند لباس نمازگذار نباید نجس باشد و گاهی ارتباط پیدا نمی‌کند مانند نجس بودن خوک.

فقیه

فقیه یعنی کسی که فهم دقیق دارد. در اصطلاح به مجتهد و متخصص در علم دین فقیه می‌گویند. و او فردی است که قادر است با استفاده از قرآن، سنت، اجماع و عقل احکام شرعی را استنباط کند و به احکام دین آگاه بوده و خود به آن‌ها عمل نماید. این اصطلاح از صدر اسلام به کار می‌رفته است.

داستان:

برای روشن شدن معنای لغوی فقیه داستان مشهوری است که بیان آن بی مناسبت نیست، روزی شخصی وارد مسجد نبی اکرم ﷺ شد و گفت پیامبر کیست؟ **توجه کنید**، لباس پیامبر اکرم، طرز نشستن پیامبر اکرم ﷺ نوع نشستن مردم در اطراف ایشان معلوم نمی‌کرد که پیامبر خدا کدام یک از این بندگان خدا هستند !!

پیامبر اکرم خود را معرفی کردند؛ گفت شنیده‌ام دین جدید آورده‌اید!

پیامبر اکرم فرمودند آری، گفت در آن دین چه می‌گویی؟! حرف حسابت چیست؟!

پیامبر اکرم رو کردند به یکی از اصحاب و فرمودند، برو و آیاتی از قرآن کریم را برای او بخوان. صحابی رفت و خیلی زود برگشت،

پیامبر اکرم از او سئوال کردند، چه شد؟! صحابی گفت آدم عجولی بود، زیرا او بعد از شنیدن دو آیه آخر سوره زلزال که خداوند می‌فرماید:

آیه‌ی ۷ و ۸ سوره‌ی الزلزال (۹۹)

فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ خَيْراً يَرَهُ ، وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ

پس هر که هموزن ذرّه‌ای نیکی کند [نتیجه‌ی] آن را خواهد دید.

و هر که هموزن ذرّه‌ای بدی کند [نتیجه‌ی] آن را خواهد دید.

سئوال کرد حتی اگر به اندازه ذره کوچکی کار نیک یا شری انجام داده باشیم حساب آن را از ما خواهند کشید؟ من در پاسخ گفتم آری، او گفت برای این که مسلمان شوم چه باید بکنم. به او شهادتین را آموختم و او آن‌ها را گفت، و سپس گفت در صحرا کار دارم، و خداحافظی کرد و رفت.

پیامبر اکرم ﷺ در پاسخ این صحابی فرمودند، «**او جاهل آمد و فقیه رفت**»!!

می‌خواهم نتیجه بگیرم، اگر ما مردمی منصف و به دور از تعصب و لجبازی باشیم، حقیقت بسیار آسان در دل ما جا می‌گیرد، و آن‌ها را خواهیم پذیرفت و در آن صورت گوئی فقیه هستیم!!

یک درس از مرحوم شهید مطهری

دوستی نقل می‌کرد در زمان دانشجویی جلساتی با استاد مطهری داشتیم، به اقتضای شور جوانی، پیدا کردن سئوالاتی که تاکنون نه تنها به عقل بزرگان نرسیده بلکه به عقل هیچ جن و انسی هم نرسیده بود از ذهن ما خطور می‌کرد و آن‌ها را مطرح می‌کردیم. یکی از آن سئوالات بسیار مهمی که نزد استاد مطرح نمودیم این بود: در حالی که تمام اطبا و بزرگان جامعه می‌دانند و می‌گویند که کشیدن سیگار برای انسان ضرر دارد، چرا آقایان کار را یک‌سره نمی‌کنند و آن را حرام نمی‌کنند تا جامعه دچار پیامدهای بعدی آن نشود ؟!!

دوستم نقل می‌کرد: در حالی که استاد از این سئوال ما شگفت زده و تا حدی هم عصبانی

شده بود خیلی محکم گفت: چون مجتهدان ما عقلشان به اندازه شما کم نیست تا هر چه را دانشمندان بگویند بد است و مشکل دارد حرام اعلام کنند، و فردا که نظر دانشمندان عوض شد!! مجتهدان نظر خود را عوض نمایند و بگویند از امروز حلال شد!!

سپس استاد اضافه کردند، هر مجتهدی که بخواهد حکمی‌صادر کند باید آن موضوع را بتواند با اخبار رسیده و نظر شرع مقدس تطبیق دهد و چنان‌چه بتواند آن را با یکی از مسائلی که قبلاً پیش آمده منطبق کند، حکم آن را صادر می‌کند والاّ درباره آن سکوت می‌کند و تصمیم درباره آن موضوع با شخص مکلف و یا همان اطباء و بزرگانی است که شما می‌فرمایید، اگر آن‌ها بگویند ضرر دارد جامعه نباید استفاده کند اگر گفتند ضرر ندارد جامعه می‌تواند از آن استفاده کند.

اضافه می کنم استاد مطهری در جلد بیستم از مجموعه آثارشان در مبحث ربا و بانک چنین گفته‌اند: «برخی فقها معتقدند که ما اگر بخواهیم در مسایل، تابع فلسفه‌ی کارها بشویم و با فلسفه خودمان کارها را بسنجیم، فقه را به کلی زیر و رو کرده‌ایم. ما نوکر ادله و نصوص هستیم یعنی هرطور که نصوص و ظواهر حکم کند ما تابع آن هستیم، ممکن است در بسیاری موارد فلسفه‌هایش را درک کنیم، در این صورت خیلی هم خوشوقت می‌شویم. اگر در موردی هم فلسفه‌اش را درک نکردیم از نص دست برنمی‌داریم به خاطر فلسفه».

فصل دوم

دستورات، احکام و قواعد

بخش اول:

۱-۲ دستورات دینی ۱۲۳
الف - اصول دین ب - فروع دین یا احکام فقهی ج – اخلاق

بخش دوم:

۲-۲ طبقه‌بندی اعمال ۱۲۷
احکام خمسه تکلیفیه
مبنای صدور احکام
۱- قرآن - یک درس از قرآن
۲- سنت شامل قول معصوم، فعل معصوم، تقریر معصوم
۳- اجماع -
٤- عقل، تقسیم دلایل عقلی – علمای اصولی و اخباری – جایگاه عقل - تفاوت انسان‌وحیوان- یک حدیث دربزرگداشت عقل،عقل نظری،عقل عملی

بخش سوم:

۱-۳-۲ عقل یا قدرت تشخیص.....۱۳۷
۲-۳-۲ استنباط، مقایسه،
۳-۳-۲ علم منطق
۱- حجت قیاس، اقسام قیاس، قیاس استثنائی، قیاس اقترانی
۲- حجت استقراء، استقراء ناقص، استقراء تام
۳- حجت تمثیل، ارزش علمی‌تمثیل، اشتباه شیطان، دور در منطق
۴-۳-۲ قیاس و مسائل شرعی، استنباط از قیاس به جای تمثیل
۵-۳-۲ تنقیح مناط، مصادیق تنقیح مناط
۶-۳-۲ قاعده‌ی استحسان

بخش چهارم:

۱-۴-۲ شرایط فقیه.....۱۴۹
۲-۴-۲ تقلید
۳-۴-۲ شرایط مجتهد جامع الشرایط
۴-۴-۲ عنوان‌های اصلی علوم حوزه‌های علمیه

بخش پنجم:

۵-۲ احکام شرعی یا احکام فقهی ۱۵۲
تقسیم بندی احکام شرعی
الف – براساس حکم تکلیفی و وضعی
ب – براساس نوع حکم شرعی
حکم شرعی واقعی، حکم شرعی ظاهری، اصل استصحاب، اصل برائت، اصل احتیاط، اصل تخییر
ج – براساس حکم اولیه و ثانویه
د – براساس حکم حکومتی و غیرحکومتی شناخت حکم و شناخت موضوع

بخش ششم:

۶-۲ اراده‌ی خداوند ۱۵۹
اراده‌ی تکوینی، اراده‌ی تشریعی، خداوند آسانی را می‌خواهد، بیان مرحوم‌آیت‌الله‌حق‌شناس،اسلام دین اعتدال، تقسیم شبانه روز، حلال، حرام

بخش هفتم:

۷-۲ الف اصول فقه، علم اصول فقه ۱۶۵
ب: قواعد فقهی، تقسیم بندی قواعد فقهی
۱ – تقسیم بندی براساس وسعت هر قاعده
۲ – تقسیم بندی براساس تایید یا منع حکم هر قاعده، قواعد: امضایی، تأسیسی، سلبی،
۳ – تقسیم بندی براساس وسعت کاربرد هر قاعده،
۴ – تقسیم بندی براساس تأثیر اجتماعی هر قاعده،
۵ – تقسیم بندی براساس مبانی حقوقی هر قاعده، قواعد مدنی، جزایی، قضایی، حقوقی

فصل دوم

دستورات، احکام و قواعد

قبل از ورود به مباحث و مسائل مالی کسب وکار، مناسب است کلیاتی از آن‌چه را که در استنباط مسائل شرعی مورد استفاده‌ی فقها و مجتهدین قرار می‌گیرد بدانیم تا در صورت علاقه با پی‌گیری آن‌ها شخصاً پاسخ بسیاری از سئوالات خود را پیدا کنید.

۱- ۲ بخش اول

دستورات دینی

تمامی آن‌چه را که در مورد دین می‌شناسیم و یا به ما آموزش داده‌اند می‌توان در سه دسته یا سه طبقه‌ی بزرگ قرارداد:

الف – مطالب اصلی دین

به مطالب اصلی دین **اصول دین** می‌گویند، در اصول دین صرفاً بحث اعتقادی مطرح است که پایه‌ی دین است و این اعتقاد برای ما الزاماتی می‌آوردکه آن الزامات همان فروع دین است بنابراین در اصول شما می‌توانید هر چه سئوال دارید مطرح کرده و خواهان پاسخ آن با استدلال عقلی باشید، **در اصول دین تقلید معنا ندارد.** اصطلاحاً می‌گویند اگر در اصول دین تقلید

کنید، موجب دور می‌شود، و دور در هیچ امری پذیرفته نیست. (۳-۳-۲ دور در منطق) به بیان دیگر هر فرد باید از هر راهی که برایش میسر است به یقین برسد ممکن است از **راه علمی** و تجربیات مادی باشد و یا **استدلالات عقلی** و فلسفی و یا از طریق **عرفان و درک معنوی**.

آیه معروف قرآن کریم که به پیروان خود می‌فرماید «**لااکراه فی الدین**» (۲۵۶ بقره-۲) در دین پذیرش با اکراه، یا پذیرش اجباری، یا پذیرش با ناخوشایندی وجود ندارد، در این مورد کاربرد جدی دارد. بزرگان گفته‌اند: «**اصول دین اجتهادی است نه تقلیدی**». البته این اجتهاد با اجتهاد مصطلح فرق دارد یعنی هر کس باید اصول دین را به طریقی که برایش یقین حاصل می‌گردد بداند.

در اصول دین به خدا و صفات او می‌رسیم،

او حکیم است و گمراهی رانمی‌پسندد،

او پیامبران را مبعوث کرد تا به مردم جهت پیدا کردن مسیر صحیح کمک کنند.

او عادل است پس باید جزای نیکوکاران و بدکاران را بدهد که ممکن است در این جهان و یا در جهان دیگر باشد.

همه کسانی که چنی اعتقادی دارند موحد هستند

اصول دین اسلام شامل سه اصل ۱- توحید،(خداشناسی) ۲- نبوت(مبعوث شدن پیامبر اسلام) و ۳- معاد (عالم پس از مرگ) است اگر فردی آنها را قبول داشته باشد مسلمان است.

اصول مذهب اگر کسی علاوه بر اصول دین دو اصل عدل و امامت را قبول کند او مسلمان شیعه مذهب است. **اصول دین** یا عقاید در **علم کلام** در دروس حوزه‌ها مورد بحث قرار می‌گیرد.

بعد از قبول هر شریعتی باید به دستورات آن جامه عمل پوشاند که آن‌ها را به دو بخش مهم تقسیم نموده‌اند، احکام یا دستورات اجرایی به نام **فروع دین** و رفتارها و روابط اجتماعی به نام **اخلاق**.

ب: فروع دین

مجموعه احکام و دستورات عملی اسلام را که هر مسلمان بر طبق نظر شارع مقدس باید به

آن عمل نماید فروع دین می‌گویند. **فروع دین** را به صورت‌های مختلف تقسیم‌بندی نموده‌اند از جمله:

۱ – دستوراتی که رابطه انسان با خالق را مشخص می‌کند به نام **عبادات** مانند نماز، روزه

۲ – دستوراتی که انسان‌ها در روابط اجتماعی، خود را ملزم به رعایت آن می‌دانند به نام **عقود و ایقاعات** مانند عقد، ازدواج، وکالت

۳ – دستوراتی که رابطه انسان‌ها را با سایر افراد جامعه و حکومت مشخص می‌کند به نام **سیاسات**، مانند حمایت از مظلوم، دفن میت

در مذهب شیعه ده مورد به عنوان اساسی‌ترین فروع دین قرار دارد که عبارت‌اند از: نماز، روزه، خمس، زکات، حج، جهاد، امر به معروف، نهی از منکر، تَولّی و تَبری. **فروع دین در علم فقه** در دروس حوزه‌ها مورد بحث قرار می‌گیرد.

۴ – در یک تقسیم بندی دیگر فروع دین را به **فروعی که انجام آن عقلی** است مانند عبادت کردن، راست گفتن در معاملات و **فروعی که انجام آن دستوری** است مانند چگونگی عبادت، مقدار عبادت یا مقدار اثر دروغ در صحت معامله و ... تقسیم کرده‌اند.

ج: اخلاق

اخلاق مجموعه رفتارهایی که در هر جامعه شاهد آن هستیم و ریشه آن از افکار و باورهای آن جامعه آب می‌خورد و شامل اعمال و رفتار فرد فرد آحاد جامعه نسبت به هم می‌گردد. که تمام این رفتارها را به نام اخلاق یا تربیت آن جامعه می‌شناسیم.

اگر چه اخلاق در جوامع مختلف با هم متفاوت هستند اما مشترکات زیادی بین جوامع بشری وجود دارد، مانند تأیید صداقت و امانت و یا تقبیح خیانت و دزدی با این حال هر جامعه‌ای براساس سنت و دین و آئینی که پذیرفته است اخلاق مخصوص به خود را دارد، و اخلاق دینی فراتر از مرزهای کشورها می‌باشد.

برای مثال رعایت عدالت، احسان، احترام به پدر و مادر، خوش‌رو بودن، مسخره نکردن دیگران، رعایت حقوق دیگران در حالی که حضور ندارند، صداقت و درستی افراد و بسیاری از مسایلی که ما آن‌ها را صفات افراد یا جامعه می‌دانیم جزو اخلاقیات است. **اخلاق را در علم اخلاق** در دروس حوزه‌ها مورد بحث قرار می‌دهند.

مسلمانی به چیست و مسلمان واقعی کیست؟

شناخت و اعتقاد به **اصول دین** و **فروع دین** و **اخلاق** باعث می‌گردد که ما را مسلمان بگویند. اما مسلمان واقعی کسی است که به دستورات دین پایبند بوده و به آن‌ها عمل کند.

فاصله احکام و اخلاق

توضیح این که چون بین فروع دین و اخلاق نمی‌توان مرزی قایل شد، و یا به عبارتی این دو در بسیار از امور با هم مشترک هستند لذا در تقسیم‌بندی کلی دستورات دینی، برای ما تعریف کرده‌اند که ما یک اصول دین داریم و یک فروع دین، و در فروع دین یک دستورات اجرایی مانند عبادات و معاملات داریم و یک اخلاقیات. در حالی که به نظر می‌رسد همانطور که معصومین علیه السلام فرموده‌اند (۴-۱ و ۱۱-۸ سه رکن دین) بهتر است ما هم بگوییم **دین بر سه پایه استوار** است، **عقاید**، یا خداشناسی **احکام**، یا اجرای دستورات دین، و **اخلاق**، یا پایبندی به اموری که بشر را خوشبخت می‌کند، و هر کدام از این سه اگر نباشند دین یک موحد کامل نیست.

در یک تعریف دیگر می‌توان گفت **اعتقادات**، به افکار و اندیشه و جهان‌بینی ما توجه دارد. **فقه** به عبادات و رابطه عملی ما با خداوند و مردم توجه دارد، و **اخلاق** به رفتار و کردار و اندیشه ما نسبت به سایرین توجه می‌کند.

۲-۲ بخش دوم

طبقه‌بندی اعمال

کلیه دستوراتی که مربوط به **افعال، گفتار و تصمیم‌های اختیاری** ما می‌شود از یکی از این پنج حالت خارج نیستند:

واجب	می‌بایست انجام دهیم
مستحب	بهتر است انجام دهیم
مباح	انجام یا عدم انجام آن فرقی ندارد
مکروه	بهتر است انجام ندهیم
حرام	نمی‌بایست انجام دهیم

به این طبقه‌بندی، **احکام خمسه‌ی تکلیفیه** می‌گویند که تکلیف و وظیفه هر مکلفی را در هر کاری مشخص می‌کند و در بسیاری از بیانات و نوشته‌های فقهی این طبقه‌بندی را ملاحظه می‌کنیم. (۱۷-۴)

واجبات را به اعتبارات مختلف تقسیم بندی نموده‌اند که در بخش (۱۵-۸) ملاحظه می‌فرمایید.

تقسیم بندی دیگر: انجام اعمال ما یا ثواب دارد که دارای پاداش است، یا گناه دارد که ما را عقاب می‌کنند، یا هیچ‌کدام که مباح است. البته بعضی معتقدند هیچ‌کدام نداریم، یعنی همه کارهای ما دارای پاداش یا عقاب است.

تقسیم بندی دیگر: در فقه اعمال ما یا جزو **عبادات** است که باید اجرای آن‌ها فقط به خاطر خدا باشد (قربةً الی الله). یا اعمال ما جزو **معاملات** و وظایف ما است که به آن **توصلیات** هم می‌گویند و قصد قربت در انجام آن‌ها شرط نیست.

بزرگان می‌فرمایند عبادت عقلی است، اما چگونه عبادت کردن و مقدار آن طبق دستوری است که به ما رسیده.

معاملات خود به دو دسته عمده **عقود** و **ایقاعات** تقسیم می‌گردد، **عقود** یا قراردادهای دوطرفه مانند هبه، صلح و خرید و فروش و **ایقاعات** یا قراردادهای یک‌طرفه مانند طلاق، نذر، اقرار(۱-۳-۹) و...

ممکن است شما طبقه بندی جدیدی را از دیگران بشنوید و یا براساس قواعد فقهی و اصول شرعی به صورت دیگری طبقه‌بندی کنید.

مبنای صدور احکام

۱- قرآن ۲- سنت ۳- اجماع ۴- عقل

۱- قرآن

مهمترین پایه و اساس تصمیمات پیامبر اکرم ﷺ و ائمه‌ی اطهار مبتنی بر دستورات **قرآن کریم** است. همه‌ی مسلمانان در متن قرآن کریم اتفاق نظر دارند، به همین دلیل هیچ دستور شرعی نباید مخالف صریح آیات قرآن باشد. از بزرگان دین بارها شنیده و یا خوانده‌ایم که آن‌چه مخالف قرآن است. آن‌را مانند تخم مرغ فاسد به سینه دیوار بزنید. یعنی به آن توجه نکنید!!.

از قول پیامبر اکرم ﷺ مشهور است که فرموده‌اند:

ای مردم هر چه از من برای شما نقل کردند و موافق قرآن است من گفته‌ام و هر چه برای شما نقل کردند و مخالف قرآن است من نگفته‌ام.

اما نکته‌ای را نباید از نظر دور داشت که برای فهم صحیح معانی آیات قرآن کریم باید به علومی که ما را در فهم آیات کمک می‌کند آگاهی داشته باشیم یعنی:

محکم و متشابه،

محکم، پابرجا، استوار، سخت، آیاتی که معنای آن روشن است و نیازی به توضیح و تفسیر

ندارد. متشابه، همانند، مانند هم، آیاتی که قابل تعبیر و تفسیر است

ناسخ و منسوخ،

ناسخ باطل کننده حکم قبلی، منسوخ حکمی که بوده و با دستور جدید باطل شده

عام و خاص،

عام، تمام، شامل همه می‌شود، همگانی. خاص، مخصوص، انحصاری، در مقابل عام

مطلق و مقید،

مطلق، بی شرط و قید. مقید، بسته، دارای شرط و شروطی است، پابند به چیزی

و **سایر علومی** که تمامی در حوزه‌های علمیه مورد بحث قرار می‌گیرد مانند شأن نزول آیات، بلاغت، آیات مکی و مدنی و ...

یک درس از قرآن

به قرآن کریم به هر صورت دقت کنید در آن نکته‌ای ملاحظه می‌کنید که برای اهل خرد قابل تأمل و توجه است.

بزرگی می‌گفت: یکی از درس‌های قرآن به پیروانش طریقه ارشاد یا امر به معروف یا آموزش مسائل اخلاقی و اجتماعی است. قرآن به ما آموزش می‌دهد که اگر خواستید در جامعه‌ای اثرگذار باشید و نظرات شما مورد تأیید و اجراء قرار گیرد، **باید گام به گام جلو بروید**. قرآن هم امر نکرده است برای اجرای دستورات خدا و رسولش همه‌ی سنت‌ها را نادیده بگیریم و به هم بریزیم. خلاصه، برخورد قهرآمیز کردن با سنت‌های جامعه جواب نمی‌دهد هم‌چنان که ما در دوران خود شاهد دو نمونه هستیم: نه روسیه توانست مذهب را حذف کند و نه ترکیه توانست حجاب را از سر مردم بردارد. اگر چه چند ده سال مردم را به زور از سنت جامعه و اعتقادات آن جدا کردند، سرانجام مجبور به پذیرش سنت جامعه شدند حتی بعد از سه نسل!!

اگر بعضی از سنت‌ها در جامعه مورد تأیید و اخلاقی نیست و قبح آن از میان رفته و تصمیم به اصلاح آن داریم، برای ریشه کن کردن آن‌ها با توجه به اهمیت موضوع آن‌ها را به دو گروه تقسیم می‌کنند، گروهی که قبح آن برای اکثریت روشن است، مانند قتل نفس با این دسته از سنت‌ها باید با قاطعیت برخورد نمود همچنان‌که رسول اکرم ﷺ با زنده به گور کردن دختران

معصوم چنین نمودند و بعد از بعثت حتی موردی هم اجازه ندادند اما دسته دوم برای اکثریت قبیح نیست، آن‌ها را باید به تدریج و طی چند مرحله از جامعه حذف نمود، مانند منع شرابخواری و یا قمار و یا حجاب و پوشش بانوان که در قرآن و دستورات اسلامی در چند مرحله در مورد آن‌ها صحبت شده است.

شاید مؤثرترین راهی که می‌تواند اثرگذار باشد، آموزش افراد جامعه است. برای آموزش باید از دبستان و قبل از آن شروع کنیم بعد از آموزش دستورات اسلامی، زمانی که آنان به جامعه وارد شوند یعنی بعد از بیست، سی سال ما جامعه‌ای خواهیم داشت که خود بنا نهاده‌ایم. هم‌چنان‌که در دوران رسالت خاتم الانبیاء ﷺ شاهد بوده‌ایم.

۲- سنت

پایه و اساس دیگر **سنت رسول اکرم**ﷺ و **ائمه اطهار** علیهم‌السلام است، که شامل بیان (**قول**)، اعمال (**فعل**) و تائید (**تقریر**) آن بزرگواران می‌شود، در توضیح آن می‌گویند:

هر آن‌چه که پیامبر اکرم ﷺ و ائمه اطهار علیهم‌السلام دستور داده و فرموده‌اند را **قول معصوم** می‌گویند، و آن‌چه را که در زمان ایشان بوده و آن را انجام داده و یا انجام نداده‌اند **فعل معصوم** می‌گویند، و اگر مطلبی یا موضوعی را از ایشان سئوال کرده‌اند، و یا در حضور ایشان انجام داده‌اند و یا در جامعه رواج داشته است و ایشان آن عمل را تایید کرده و یا علیه آن، در حالی که در مقام تقیه نبوده‌اند موضع نگرفته‌اند. به آن **تقریر معصوم** می‌گویند.

به مجموعه، **قول، فعل** و **تقریر معصوم، سنت** می‌گویند که یکی از پایه‌های استنباط مسائل و قواعد فقهی است.

۳- اجماع

اجماع از ریشه جمع به معنای اتفاق نظر گروهی از اهل فن درباره یک موضوع است گرفته شده. از اجماع تعاریف متعددی نموده‌اند و براساس آن اقسام مختلفی پیدا نموده که شرح آن مفصل است اما به طور خلاصه اجماع یکی از ادله اربعه است که در استنباط احکام به ما کمک می‌کند. قدمت و دفعات استفاده از اجماع در احکام شرعی در اهل سنت بیش از شیعه است، با این

تفاوت که در شیعه **اجماع عبارت** از رایی‌است که تمام علما و بزرگان دین، به استناد قول معصومین ﷺ بدون اختلاف آن را تأیید و یا آن را نهی نمایند.به بیان دیگر ملاکِ قبول رایِ اجماع در شیعه، اتفاق نظری است که حاکی از رأی معصوم باشد، به همین دلیل اگر اجماعی حاکی از قول معصوم نباشد آن حکم به دلیل اجماع نزد علمای شیعه اعتباری ندارد. بنابراین در شیعه کم‌تر حکم اجماعی داریم.

۴- عقل

پایه و اساس دیگری که در استنباط دستورات دینی مطرح است، **عقل** است. **شیخ مفید** (ره) (۴۱۳-۳۳۶ ه-ق) از علمای اصولی نخستین کسی است که به حکم عقل اشاره‌ای کرده است اما از زمان **محمدبن ادریس** (دانشمند شیعی متوفی ۵۹۸) عقل وارد دلایل استنباط احکام شده است. او می‌گوید: هر گاه از آن سه منبع، یعنی کتاب، سنت و اجماع نتوانیم حکم مسئله‌ای را به دست بیاوریم، باید با استناد به عقل حکم آن را صادر کنیم، بعد از ایشان سایر بزرگان از جمله **محقق حلی متوفی ۶۷۶ (ه ق) دلیل عقلی را دو قسم کرده.** (کتاب ویژگی‌های اجتهاد و فقه پویا) و از آن به بعد مشهور است که «**هر چه عقل حکم کند شرع حکم می‌کند و هر چه عقل نهی کند شرع نیز آن را نهی می‌کند**». برخی معتقدند عقلی که در شرع مبنای صدور احکام شرعی واقع می‌شود عقلی است که صرف نظر از هر آئین و مذهب و قوم و زمان و مکان، نسبت به صدور حکم اقدام می‌کند و در واقع با مراجعه به فطرت پاک و دست نخورده انسان حکم می‌کند و این سخن خود را براساس آیات قرآن و اخبار رسیده بیان می‌کند.

تقسیم دلایل عقلی

نزد علمای اصولیون یکی از منابع استنباط احکام دلیل عقلی است که به دو قسم مستقلات عقلی و غیر مستقلات عقلی تقسیم می‌گردد

مستقلات عقلی، احکام قابل درک توسط عقل بدون نیاز به شرع است. مانند عدالت خوب است، ستم بد است

غیر مستقلات عقلی، احکامی هستند که عقل با کمک شرع به آن‌ها می‌رسد. مانند مکه

رفتن بر مکلف (برای کسی که شرایط آن را دارد) واجب است (حکم شرع) تهیه وسایل و پیمودن راه برای رسیدن به مکه واجب می‌گردد. (حکم عقل) یعنی اگر چه شرع پیمودن مسیر را واجب نکرده اما عقل می‌گوید واجب است که حرکت کنی و به مکه بروی تا به دستور شرع عمل کرده باشی.

علمای اصولی و اخباری

در شیعه دو گروه از علما هستند که هر دو گروه مورد احترام می‌باشند

علمای اخباری به پیروی از اخبار و احادیث اعتقاد دارند و اصول فقه را نمی‌پسندند و به آنان اصحاب حدیث هم می‌گویند مانند کلینی (ره)

علمای اصولی به کسانی اطلاق می‌شود که پیرو اجتهاد هستند و از طریق اصول فقه به احکام شرعی می‌رسند و به آنان فقیهان می‌گویند مانند مفید (ره)

نظر علامه جعفری (ره) در مورد عقل

مرحوم علامه جعفری در تفسیر خطبه‌ی چهلم نهج‌البلاغه، آن‌جا که پاسخ حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام را درباره‌ی شعار خوارج که می‌گفتند «**لاحُکم الّا لِلّه**» با یک استدلال عقلی می‌فرمایند: حاکمیت خداوندی بوسیله مردم برای مردم خواهد بود. سپس اضافه می کنند:

«این همان حجیت مستقل عقل است که از جمله **کُلّما حَکَمَ بِهِ العَقل حَکَمَ بِه الشَرع** استفاده شده است (هر چیزی که عقل به آن حکم کند شرع نیز به آن حکم می‌کند) و **اصل تلازم عقل و شرع** نامیده می‌شود».(۱-۳)

این واقعیت برای همه ما روشن است که عقل و وجدان مردم به جهت محدودیت دیدگاه‌ها و چشم‌اندازهای مبهم ... کارآیی خود را از دست می‌دهند و نمی‌توانند بر طبق هویت واقع‌گرایانه که دارند، به مدیریت زندگی انسان‌ها بپردازند. ... لذا بر مبنای عدل و لطف الهی پیامبرانی که رابطه مستقیم بوسیله وحی با خداوند دارند، از طرف خداوند برای نجات دادن انسان از محدودیت‌های عقل و وجدان و آلودگی آن دو ... مبعوث می‌شوند و به کمک عقل و وجدان می‌شتابند و برای

همین است که روایات معتبر، عقل را حجیت درونی و پیامبر را حجیت برونی معرفی می‌نمایند از آن جمله:

«ای حشام، خداوند برای مردم دو حجت دارد: حجت ظاهری و حجت باطنی، حجت ظاهری رسولان و پیامبران ﷺ و حجت باطنی عقول می‌باشند» و «**عقل راهنمای انسان با ایمان است**» و « خداوند هیچ پیامبر و رسولی را مبعوث نکرده است مگر این‌که عقل او کامل شود و بر عقول همه افراد جامعه‌اش برتری داشته باشد»

امیرالمؤمنین ﷺ در خطبه یکم از نهج‌البلاغه یکی از اهداف رسالت رسولان را به فعلیت رسانیدن و شکوفا ساختن عقول مردم معرفی کرده است: (و نهادی‌های مخفی عقول را برانگیزانند و به فعلیت رسانند) حال این سئوال پیش می‌آید که آیا دو حجت خداوندی عقل و پیامبر می توانند مخالف و متناقض با یکدیگر بوده باشند؟ چنین چیزی امکان‌پذیر نیست ... این هماهنگی عقل و پیامبران با این مسئله تایید و تاکید می شود که یکی از منابع فقه اسلامی عقل است (کتاب، سنت، اجماع، عقل) بنابراین، احکامی که از عقل سلیم مردم درباره شئون زندگیشان صادر می‌شود و آن حاکم رشد یافته که این احکام را در جامعه به مرحله تطبیق و اجراء در می‌آورد، حکومتی است از مردم بر مردم با وسیله احکام و قوانینی که از پیشوایان فوق طبیعی و حجت باطنی انسان‌ها کشف و صادر شده است». (نوشته‌ی علامه جعفری تمام شد)

آن‌چه می‌توان نتیجه گرفت این است که عقل و شرع در مقابل هم نیستند آن‌ها دو منبع تنظیم روابط ما انسان ها هستند که یکدیگر را تایید می‌کنند و همان‌طور که از پیشوایان دین داریم اگر موضوعی عقلی نباشد یقیناً شرعی نیست و اگر شرعی نباشد یقیناً عقلی نیست. زمانی که شما جایگاه عقل را شناختید در آن زمان شما هیچ کار غیرعقلی انجام نمی دهید. یعنی تمام افعال شما شرعی خواهد بود.

به بیان دیگر در این‌که **عقل کامل یا عقل سلیم و خالی از اوهام پایه و رکن همه‌ی مسائل از جمله مسائل شرعی است** حرفی نیست ولی این‌که استدلال کدام عقل را قبول کنیم و کدام را قبول نکنیم بین بزرگان بحث است، و همان‌طور که در هر امری ما به عقل متخصصان آن امر مراجعه می‌کنیم (بنا عقلا، رجوع جاهل به عالم)، در استنباط مسائل شرعی هم باید از نظر و دیدگاه‌های متخصصان بهرمند شویم. در عین حال در هیچ حالتی حق نداریم عقل

(حکم عقل یا ادراک عقلی) را تعطیل کنیم و آن را کنار بگذاریم.

مثلاً، آیا حق داریم به دلیل اینکه خوردن عسل به ما توصیه شده و برای ما خاصیت دارد. هر عسلی را تناول کنیم ؟ در حالیکه چون این عسل برای بیماری قند ما ضرر دارد (علم می‌گوید) بهتر است آن را نخوریم و یا چون این عسل متعلق به دیگری است و مال ما نیست (اخلاق می‌گوید) نباید آن را بخوریم یا چون این عسل مسموم است نباید آن را بخوریم. اگر با توجه به این مسایل از آن عسل استفاده کنیم عقل به دلیل قبح آن ما را سرزنش می‌کند. به عبارت دیگر به صرف مفید بودن عسل، به خود حق نمی‌دهیم عسل را بخوریم، این یک مطلب عقلی است.

عقل اعمال خوب را به نام **حُسن** تأئید می‌کند، و هر عمل بدی را به نام **قُبح** مردود می‌شمارد. یعنی عقل می‌گوید دفع ضرر (از خود و دیگران) لازم است، و تشخیص مصداق آن با علم است. به همین دلیل همه‌ی علمای دین برای عقل پایه و مرتبه‌ی بلندی قایل هستند. و از امام صادق علیه‌السلام نقل شده که فرموده‌اند: هر که عاقل است دین دارد و کسی که دین دارد به بهشت می‌رود. (اصول کافی جلد ۱)

اگر شما فرصت کنید و به درس‌های حوزه‌های علمیه گوش کنید ملاحظه خواهید فرمود که تمام کوشش بزرگان و مدرسین حوزه‌ها بر این است که نظرات خود را با استفاده از آیات و روایات، عقلاً به اثبات برسانند که ممکن است از طریق مستقلات عقلی باشد یا غیر مستقلات عقلی.

جایگاه عقل

مرحوم **آیت‌الله حق‌شناس**حدیثی را از قول حضرت رسول‌اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله مطرح می‌فرمایند: (مستدرک الوسائل ۱۳۷/۱۱)

اصل دین من روی مبانی عقلیه است
و اسلحه من علم من است
و حزن، رفیق و هم‌نشین من است.

در مورد حزن که از آگاهی به دست می‌آید شاعر گفته:

به عالمی‌ندهم من غم محبت جانان که این متاع گرامی‌به نقد عمر خریدم

تفاوت انسان و حیوان

مرحوم **آیت الله حسینعلی راشد** می‌گوید حیوان غریزه دارد اما انسان غریزه و عقل دارد و این تفاوت انسان و حیوان است، اگر انسان عقل را کنار بگذارد و به دنبال غریزه برود، حیوان می‌شود و چه بسا به فرموده‌ی قرآن از حیوان هم پست‌تر می‌گردد (۱۷۹ اعراف ۷) و ایشان در ادامه می‌فرمایند:

دنبال هر چه می‌خواهید بروید، هر کاری می‌خواهید انجام بدهید، هر چه می‌خواهید بگویید، اما عقل را کنار نگذارید تا از حیوان پست‌تر نشوید.

زمانی که بزرگان ما می‌خواهند تفاوت انسان را از حیوان بیان نمایند، می‌گویند انسان و حیوان علاوه بر احساس‌های مشترک فیزیکی و غیرفیزیکی که شامل **علم حسی** (احساس گرسنگی، فیزیکی) و **علم خیالی** (تجسم یک موجود خیالی که می‌تواند وجود داشته باشد مانند غول، فیزیکی) **علم وهمی** (تصور چیزی که وجود خارجی ندارد مانند ترس، غیرفیزیکی) در یک چیز از هم متمایز می‌شوند و آن **علم عقلی** است (غیرفیزیکی) عقل چیزی است که انسان از طریق آن می‌تواند از جزئیات به کلیاتی دست یابد، و به علوم ریاضی، طب و غیره برسد، **البته با کمک منطق** سعی می‌کند خود را از اشتباه مصون دارد.

نکته: این چهار علم در واقع سطوح مختلف علم هستند که بین آنها مرز دقیقی وجود ندارد و از طرف دیگر انسان در نوزادی فقط علم حسی دارد و به تدریج که کامل می‌شود به علم عقلی می‌رسد.

در حدیثی از پیامبر اکرم ﷺ می‌خوانیم:

اِنَّهما یُدرِکُ الخَیرُ کُلَّهُ بِالعَقلَ و لا دینَ لِمَن لا عَقلَ لَهُ

همه خوبی‌ها را به عقل می‌توان دریافت و هر که عقل ندارد دین ندارد. (نهج‌الفصاحه ۹۵۱ و همچنین ۱۵۸۱ و ۲۱۰۳)

یک حدیث در بزرگداشت عقل

در حدیثی دیگری از قول حضرت رسول اکرمﷺ نقل است که ایشان به حضرت امیر المؤمنین علیه‌السلام فرمودند:

یا علی زمانی که مردم با کار خوب خود را به خداوند نزدیک می‌کنند، تو **خود را با تعقل**

به خدا نزدیک کن.

برداشتم این است که حتی کار خوب وقتی ارزش پیدا می‌کند که با تعقل و تفکر همراه باشد والا آن نیز بدون ارزش است.

نکته: لازم به ذکر است که در احادیث عقل گاهی مترادف با فکر بیان شده، ولی در ادلّه اربعه، عقل را همان تشخیص دهنده حُسن و قبح می‌دانند.

در یک طبقه‌بندی، عقل نظری داریم و عقل عملی

عقل نظری: شناخت حق از باطل، شناخت راستگویی از دروغگویی، شناخت خوبی از بدی، شناخت حسن و قبح، یعنی علم و اندیشه انسان را عقل نظری می‌گویند.

عقل عملی: انتخاب حق به جای باطل، انتخاب راستگو به جای دروغگو، انتخاب خوبی به جای بدی، انتخاب حسن به جای قبح یعنی انگیزه و عمل انسان را عقل عملی می‌گویند.

از معصوم علیه‌السلام سئوال نمودند عقل چیست؟ فرمودند وسیله‌ای است که خداوند رحمان با آن عبادت می‌شود و بهشت از آن به دست می‌آید.

خلاصه مجتهدان و فقیهان با استفاده از **چهار منبع اصلی** یعنی **قرآن**، **سنت**، **اجماع** و **عقل** که مبنای صدور احکام هستند نسبت به صدور احکام اقدام می‌نمایند، هر کس بتواند با استفاده از این منابع به حکمی دست یابد می‌تواند مطمئن باشد که به وظیفه شرعی خود عمل نموده است. انشاء الله.

۲-۳ بخش سوم

۲-۳-۱ عقل یا قدرت تشخیص

صحت و سقم مسائل شرعی را عقل با استفاده از آیات (کتاب، قرآن) و روایات(سنّت)تشخیص می‌دهد و عقل با قدرت تمیزی که دارد انسان را از حیوان جدا می‌کند. از طرف دیگر عقل در همه انسان‌ها یکی است اما عقل دارای درجات و مراتبی است. ممکن است هر فرد از عقل خود در رشته‌ای خاص استفاده کند و با توجه به هوشی که دارد از آن بیشتر بهره‌مند شود.

ما در محاورات خود گاهی عقل را درجه بندی می‌کنیم مثلاً می‌گوییم او عقلش زیادتر از برادرش است، و یا می‌گوییم فلانی عقل معاش دارد و خوب کسب‌وکار می‌کند ولی عقل ارتباط و زندگی با پدر و مادر و همسر خود را ندارد.در حالی که همه قبول دارند عقل ممکن است به دلیل اطلاعات غلط خطا کند، با این حال به عقل اعتماد می‌کنند. جمله‌ای است منتسب به آقای**رنه دکارت** فیلسوف فرانسوی که می‌گوید: تنها چیزی که به عدالت تقسیم شده عقل است زیرا همه فکر می‌کنند به اندازه کافی عاقل هستند. و سعدی می‌گوید:

گر از بسیط زمین عقل منعدم گردد　　به خود گمان نبرد هیچ کس که نادانم

۲-۳-۲ استنباط

در فقه و شریعت جهت صدور احکام، با استفاده از منطق، احکام صحیح عقلی را از احکام ناصحیح باز می‌شناسند، و **منطق روش درست فکر کردن و تعقل است**، و زمانی که می‌گویند منبع چهارم عقل است، یعنی افعال و افکار ما باید با روش منطقی به دست آمده باشد.

به بیان دیگر برای حل مسائل جدیدی که در جامعه پیش می‌آید لازم است حاکم یا قاضی یا مجتهدان به استناد آیات و روایات و با کمک قواعد فقهی و قوانین موجود و استدلالات محکم عقلی نسبت به رفع شبهه و یا حل موضوع جدید اقدام کنند، این کار با کمک عقل و استفاده از **منطق** که **راه استنباط صحیح** را به ما نشان می‌دهد انجام می‌شود.

مقایسه

توجه به این نکته لازم است که علمای شیعه برای استنباط و صدور حکم جدید، که باید مستدل و منطقی باشد، از این که از طریق مقایسه و یا تشابه، حکم صادر نمایند پرهیز می‌کنند. برای روشن شدن علت موضوع، در مورد منطق و راه‌های علمی‌کشف حقیقت، مختصری توضیح می‌دهیم.

۲-۳-۳ علم منطق

منطق، قانون درست فکر کردن است یا طریقه‌ای است جهت نتیجه درست گرفتن از اندیشه مانند یک ترازو، یک خطکش یا شاقول که این‌ها وسیله درست اندازه گرفتن هستند.

و یا منطق علم مصون ماندن اندیشه از خطاست

به بیان دیگر اگر ما قواعد منطقی را در اندیشه خود به کار بندیم، معمولاً نتیجه‌ای که به دست می‌آوریم عقلانی و صحیح است. مباحث منطق بسیار متعدد و دقیق است چنانچه مایل باشید باید به کتاب‌های منطق مراجعه فرمایید

در منطق، به راه‌های علمی استدلال، **حجت** می‌گویند.

حجت عبارت است از: مجموعه‌ای از قضایای واضح و روشن، که قابل طرح و استناد است. و آن را به سه گروه عمده تقسیم می‌کنند، که عبارت‌اند از:

۱-حجت **قیاس**.ذهن از کلی به جزئی می‌رسد

۲-حجت **استقراء**. ذهن از جزئی به کلی می‌رسد

۳-حجت **تمثیل**.ذهن از جزئی به جزئی می‌رسد

(برخی هر سه این حجت‌ها را قیاس می‌گویند)

۱ - **حجت قیاس**« ذهن از کلی به جزئی می‌رسد».

قیاس یعنی مقابله کردن دو یا چند قضیه برای گرفتن نتیجه، و در فقه به معنای تسری حکمی که می‌دانیم جهت پیدا کردن پاسخ حکمی که نمی‌دانیم می‌گویند:

مثلاً:	الف : حسن	مالک است
	ب :هر مالک	می‌تواند مال خود را بفروشد
	ج: حسن	می‌تواند مال خود را بفروشد.
مثال دیگر:	الف : زید	سفیه است
	ب : سفیه	نمی‌توانددر اموال خود تصرف کند
	ج : زید	نمی‌توانددر اموال خود تصرف کند
مثال دیگر:	الف –فاسق	شهادتش قبول نیست
	ب –شراب‌خوار	فاسق است
	ج –شراب‌خوار	شهادتش قبول نیست

گفتار «الف» و «ب» را مقدمه و گفتار «ج» را نتیجه می‌گویند. به این نوع استدلال که دقیق‌ترین و کامل‌ترین نوع استدلال است و در درست بودن نتیجهِ آن تردیدی نیست، استدلال از طریق قیاس یا حجت قیاس می‌گویند.

اقسام قیاس

در منطق قیاس در یک تقسیم اساسی به قیاس استثنایی و قیاس اقترانی تقسیم می‌گردد:

قیاس استثنایی

قیاس استثنایی یا منطق گزاره‌ها، به قیاسی می‌گویند که نتیجه یا نقیض نتیجه در مقدمات

ذکر شده باشد.

مثلاً :

الف – اگر مالی را گران به کسی بفروشند، خریدار می‌تواند معامله را فسخ کند.

ب –به حسن مال را گران فروخته‌اند.

ج –حسن می‌تواند (از خیار غبن استفاده کند) ومعامله را فسخ کند.

قیاس اقترانی

قیاس اقترانی یا منطق محمول‌ها به قیاسی می‌گویند که نتیجه یا نقیض نتیجه در مقدمات ذکر نشده باشد.

مثلاً :

اضافه گرفتن در قرض ربا است.

ربا در اسلام حرام است.

پس اضافه گرفتن در قرض حرام است.

برای توضیح بیشتر به کتاب‌های منطق از جمله کتاب «منطق کاربردی» آقای علی اصغر خندان می توانید مراجعه نمایید.

۲- حجت استقراء «ذهن از جزئی به کلی می‌رسد»

مثلاً: آب را در ارتفاع هم سطح دریا گرم می‌کنیم در صد درجه به جوش می‌آید. در چند نقطه دیگر هم سطح دریا به همین نتیجه می‌رسیم، بعد از ده بیست آزمایش می‌گوییم، آب در صد درجه به جوش می‌آید. اگر چه ما تمامی آب‌های دنیا را آزمایش نکرده‌ایم، ولی با همین تعداد آزمایش حکم کلی را قبول می‌کنیم.

اساس و پایه تمام علوم را استقراء تشکیل می‌دهد، یعنی دانشمندان با بررسی چندین مورد، نتیجه‌ی کلی می‌گیرند، یا از جزء به کل می‌رسند. حجت استقراء خود به دو دسته **ناقص و تام** تقسیم می‌شود.

استقراء ناقص آن است که با مشاهده‌ی چند نمونه به نتیجه برسیم. برای مثال پزشکی با معاینه چندین مریض نتیجه می‌گیرد مردم این شهر گرفتار ویروس آبله هستند و یا مؤسسه

استاندارد با آزمایش چند نمونه نظر خود را اعلان می‌دارد.

استقراء تام آن است که با مشاهده‌همه‌ی نمونه‌های موجود به نتیجه برسیم، مثلاً پزشکی با معاینه‌ی تمام ساکنین یک روستا نتیجه می‌گیرد مردم آن روستا گرفتار ویروس آبله هستند، و چنان‌چه علاوه بر مشاهده به یافتن علت موضوع هم توجه نماید، پس از یافتن علت موضوع به حجت خود یقین می‌کند. در چنین حالتی بر دلیل مذکور خدشه‌ای وارد نیست.

۳ -حجت تمثیل «ذهن از جزیی به جزیی می‌رسد»

معمولاً با یک مثال یا تمثیل بیان می‌گردد، به این مثال توجه کنید:

رئیس من مانند بازیکن خط حمله است

من با بازیکن خط حمله بحث نمی‌کنم

نتیجه: پس من با رئیس خود بحث نمی‌کنم

از این نوع استدلال‌ها در محاورات مردم و بزرگان زیاد می‌بینیم.

برای مثال:

بایزید بسطامی از احمد خضرویه بلخی پرسید

ای احمد چرا این قدر سیر و سیاحت می‌کنی

احمد گفت آب هر گاه در یک جا بایستد می‌گندد

بایزید گفت: دریا باش تا نگندی

هر دو نفر استدلال صحیح نموده‌اند، یک جزء را به مثال گفته‌اند در عین حال نظر یکدیگر را هم نفی نموده‌اند

همچنین در معنای حجت تمثیل نیز گفته‌اند

«از جزیی به یک جزیی دیگر رسیدن است» و یا «حکم یک جزئی را به جزئی دیگر سرایت دادن است».مثلاً:

مجرمی را دیدم که قد بلندی داشت. این فرد که قد بلند دارد مجرم است.

ارزش علمی حجت تمثیل

به دلیل این‌که از یک جزیی به جزیی دیگری می‌رسیم ارزش علمی‌حجت تمثیل زیاد نیست، مگر اینکه تعداد زیادی از اجزاء دو مورد را با هم مقایسه کنیم که هر چه تعداد آن‌ها بیشتر باشد ما را به یقین نزدیک‌تر می‌کند، مثلاً:

مجرمی را که دیدم، قد بلند، موی سر زیاد، ابروهای پیوسته و سبیل پرپشت داشت با کفش‌های قهوه‌ای و کت مشکی و شلوار سفید و ... ، چنان‌چه فرد دیگری را با همان مشخصات مشاهده کنیم، اگر چه احتمال بیشتری می‌دهیم که او همان مجرم باشد، با این حال باز هم نمی‌توانیم یقین کنیم که او مجرم است.

اما چنان‌چه در حجت تمثیل، صفت جامعی (**علت تامه**) جهت مشابهت میان اصل و فرع داشته باشیم، در آن صورت می‌توانیم به قطع حکم کنیم که آن فرع همان اصل است.

مثلاً:

علاوه بر مشخصات گفته شده در مجرم، نام و نام خانوادگی و نام پدر و شماره‌ی شناسنامه مجرم را داشته باشیم، اکنون اگر شخصی را ملاحظه کنیم که تمام آن مشخصات را داشته باشد می‌گوئیم او مجرم واقعی است. که در چنین حالتی از حجت تمثیل استفاده نکرده‌ایم بلکه مصداق موضوع را شناسایی نموده‌ایم.

توجه دارید که چنین امری بسیار مشکل و گاهی نشدنی است، به همین دلیل ارزش علمی حجت تمثیل مانند دو حجت قیاس و استقراء نیست. لذا حکمای شیعی از حجت تمثیل برای صدور حکم پرهیز می‌کنند و در یک جمله می‌گویند حجت تمثیل در شرع ممنوع است. البته برای راحت‌تر متوجه شدن مردم می‌گویند از قیاس در مسایل شرعی نباید استفاده کرد.

اشتباه شیطان

شیطان یک جزء در وجود خود را با یک جزء در وجود آدم مقایسه کرد و گفت:

آدم از خاک است و من از آتش.

آتش از خاک مقامش برتر است.

پس مقام من از آدم برتر است و به او سجده نمی‌کنم.

این یک حجت تمثیل، یا یک قیاس فقهی است که شرع آن را تأیید نمی‌کند و دیدیم که شیطان گمراه شد.

مثال دیگر:

قتل بالاترین خطایی است که انسان می‌تواند انجام دهد که قابل جبران نیست.

هر قتلی با شهادت دو شاهد ثابت می‌شود.

اگر بخواهیم از راه حجت تمثیل یعنی مقایسه تعداد شاهدان، در امر خلاف زنا حکم کنیم، قاعدتاً باید بگوییم چون خطای کوچک‌تری است بنابراین یک شاهد و یا حداکثر همان دو شاهد کفایت می‌کند تا جرم خاطی ثابت شود، در حالی که شرع مقدس برای این جرم کوچک‌تر چهار شاهد طلب کرده است پس **با حجت تمثیل ما نمی‌توانیم حکم مسایل شرعی را مشخص کنیم**.

در فقه قیاس را به **قیاس منصوص العلّه** و **قیاس مستنبط العله** تقسیم کرده‌اند.

قیاس منصوص العله: یعنی علت حکم از طرف شارع یا نص معتبر بیان شده است. مثلاً حرمت نوشیدن شراب انگور به دلیل مست کنندگی آن است (دستور شرع) پس نتیجه می‌گیریم که نوشیدن شراب خرما هم که مست کننده است، حرام است.

قیاس مستنبط العلّه: یعنی علت حکم از طرف شارع بیان نشده است و مجتهد خود نسبت به کشف آن اقدام میکند، که ممکن است قطعی یا ظنی باشد. مانند تمثیل منطقی.

علمای شیعه فقط قیاس منصوص العله و قیاس مستنبط العله قطعی را قبول دارند.

دور در منطق

یکی از موضوعاتی که در پاسخ به سئوالات جهت شناخت مجهولات باید مد نظر قرار گیرد عدم استفاده از **دور** در پاسخی است که دریافت می‌کنیم.

دور یعنی در تعریف یک مفهوم، از همان مفهوم استفاده شود.

به عبارتی دور نوعی بیان مبهم است. که باعث فساد در منطق می‌گردد.

مثال:

۱ – رایگان یعنی مفت

مفت یعنی رایگان

در حقیقت اگر شما معنای مفت و رایگان را ندانید جوابی دریافت نکرده‌اید

۲ – حرکت یعنی خارج شدن از سکون

سکون یعنی عدم حرکت

۳ – عارفی مدعی را پرسید: جوانمردی چیست؟ گفت: ترک کامجویی

پرسید: کامجویی کدام است گفت: ترک جوانمردی

۴ – روز یعنی زمانی که شب نیست

شب یعنی زمانی که خورشید نیست

خورشید یعنی ستاره ای که در شب نیست

(برگرفته از کتاب منطق کاربردی علی اصغر خندان)

اگر توجه به این مثال‌ها بشود مشخص است که به جای پاسخ به سئوال با استفاده از متن، سئوال تکرار شده یعنی جوابی که باعث افزایش آگاهی سئوال کننده باشد داده نشده است.

مثال دیگر: به چه دلیل بر پیامبر اکرم وحی شده است چون قرآن می‌گوید

به چه دلیل قرآن صحیح است چون خدا گفته است

به چه دلیل خدا چنین فرموده است چون پیامبر می گوید

اگر در استدلالات به چنین استدلالی که به آن **دور** می‌گویند برخورد نمایید در واقع به شما پاسخ سئوال را نداده‌اند بلکه مغلطه شده است که قابل قبول نیست.

۴-۳-۲ قیاس و مسایل شرعی

در حالی که علمای اهل سنت به خصوص در مذهب حنفیه از حجت تمثیل و سایر حجت‌ها زیاد استفاده کرده‌اند، و معتقد هستند کتاب و سنت برای استنباط احکام کفایت نمی‌کنند. و با توجه به این که جامعه مرتب در حال تغییراست و برای نظم در جامعه و اداره‌ی صحیح آن نیاز به قوانین جدید داریم باید قوانین به روز شود بنابراین از حجت تمثیل باید کمک گرفت. در حالی که علمای شیعه حجت تمثیل (مقایسه کردن دو جزء و نتیجه گرفتن) را دلیل کافی برای صدور حکم نمی‌دانند و معتقد هستند از ائمه اطهار و پیامبر اکرم ﷺسخنان فراوانی داریم که از آن‌ها می‌توان جهت مشخص کردن حکم مسائل استفاده کرد، به بیان دیگر، **حجت تمثیل** که در فقه **به نام قیاس معروف** است در مسائل فقهی شیعه جایگاهی ندارد و مورد تأیید علمای شیعه نیست و آن‌ها حکمی‌را که بر اساس تمثیل صادر شده باشد نمی‌پذیرند مگر این‌که از طرف شارع دستور

صریحی برای آن رسیده باشد و یا علت تامه آن موضوع کاملاً مشخص و روشن باشد، علمای شیعه به چنین مواردی **تنقیح مناط** می‌گویند، تنقیح مناط یعنی کشف خصوصیت موضوع یا کشف ملاک و فلسفه حکم، ولی حجت قیاس و حجت استقراء در فقه مشکلی ندارند.

استنباط از قیاس به جای تمثیل

علما سعی می‌کنند ، به جای این‌که از جزیی به جزیی برسند از کلی به جزیی برسند

مثلاً: از امام علیه‌السلام سئوال می‌شود:

اگر آب چاه به نجاست آلوده شود، آب چاه پاک است یا نجس می‌شود؟

ایشان می‌فرماید آب چاه، آب واسعه است و پاک است.

علما از طریق حجت قیاس، نتیجه می‌گیرند که:

آب چاه واسعه است

آب واسعه نجس نمی‌شود

پس آب چاه نجس نمی‌شود

سپس اگر از عالمی سئوال کنند آب لوله‌کشی چه حکمی دارد؟ ایشان از طریق حجت قیاس می‌گوید:

آب واسعه نجس نمی‌شود

آب لوله کشی واسعه است

پس آب لوله کشی نجس نمی‌شود

در حقیقت به جای اینکه بگویند آب لوله کشی مانند آب چاه می‌ماند و از جزیی به جزیی رسیده و بگویند پاک است، اول کل آب‌های پاک را نام می‌برند سپس یک جزیی را که آب چاه یا آب لوله‌کشی باشد ذکر می‌کنند و نتیجه می‌گیرند. در مورد بقیه‌ی احکام هم می‌توان از این طریق یعنی حجت قیاس نه حجت تمثیل به نتیجه رسید.

۵-۳-۲ تنقیح مناط

مناسب است از **تنقیح مناط** که خود نوعی حجت تمثیلی است کمی صحبت کنیم.

تنقیح به معنای بیرون آوردن مغز استخوان، پاگیزه کردن، اصلاح کردن کلام از عیب و نقص.

مناط، به جای آویختن لباس یا چیز دیگر می‌گویند.

تنقیح مناط در اصطلاح فقهی یک نوع از شیوه‌های استنباط احکام است، که در آن محقق، موضوع یا مِلاک و فلسفه حکم را کشف می‌کند یا به عبارتی با پاک کردن ملاک و علت حکم در تعمیم دادن آن حکم به سایر موضوعات مورد نیاز اجتهاد می‌کند و پاسخ مسایل جدید را به دست می‌آورد. (تعمیم حکم و یا توسعه حکم) (تغییر حکم ۱۳–۸)

به بیان دیگر، نوعی حجت تمثیلی است که مجتهد از یک جزء به جزء دیگر می‌رسد و به وسیله‌ی آن مجتهد به استناد اجماع و عقل، استنباط خود را بیان می‌کند.

علمای اهل سنت از این شیوه استدلال زیاد بهره گرفته‌اند، اما علمای شیعه آن را به دو نوع **حکم قطعی** و **حکم ظنی** تقسیم کرده‌اند، چنان‌چه حکمی براساس تنقیح مناط قطعی باشد قابل قبول است ولی چنان‌چه ظنی باشد مانند حجت تمثیل آن را نمی‌پذیرند.

خلاصه تنقیح مناط نوعی ارتباط احکام شرعی (قانونی) با واقعیات خارجی است که ما می‌شناسیم.

مثالشخص بیابان نشینی از حضرت رسول اکرم ﷺ سئوال کرد که من با ارتکاب یکی از محرمات روزه، در ماه رمضان روزه خود را عمداً شکسته‌ام حالا چه کنم؟

حضرت رسول اکرم ﷺ فرمودند، کفاره آن را بپرداز.

بزرگان با استفاده از استدلال تنقیح مناط می‌گویند: اکنون اگر شخصی شهرنشین بود، همین حکم را دارد یا اگر طریقه‌ی شکستن روزه به دلیل خطای دیگر بود باز هم همین حکم را دارد.

به بیان دیگر؛ به شخص سئوال کننده و یا خطای خاص او کاری ندارند، بلکه هر کس در هر کجا که زندگی کند چه در شهر باشد یا صحرا چه دانشمند و با سواد چه بی سواد هر خطایی را که عمداً انجام دهد و باعث شکستن روزه شود همین حکم را در مورد او بیان می‌نمایند.

مثال دیگر

از حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام سئوال کردند که در زمان حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله دستور داده بودند که مسلمانان ریش خود را خضاب (رنگ) نمایند آیا واجب است ما اکنون آن عمل را انجام دهیم.

ایشان فرمودند: خیر، زیرا در آن زمان به دلیل این که تعداد ما مسلمانان کم بود و یا اکثراً پیر مرد بودند حضرت رسول می‌خواستند با این عمل دوست از دشمن شناخته شود. و جمعیت مسلمان، جوان (و با طراوت) به نظر برسند.ولی امروز با این کثرت مسلمانان در جامعه نیازی به این کار نیست. در این جا بزرگان فرموده‌اند که حضرت امیر به علت صدور حکم در زمان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله توجه کرده‌اند و چون آن علت مرتفع شده دیگر نیازی به انجام آن کار ندانستند که این خود نوعی علت یابی برای صدور حکم است که کار مجتهدان است.

مثال دیگر:

بعضی از فقها می‌فرمایند رابطه‌ی حکومت‌ها با مردم مانند رابطه پدر و فرزند است و همان‌گونه که آن‌ها می‌توانند از یکدیگر قرض گرفته و سود به یکدیگر بپردازند، و حرمت ربا وجود ندارد، با استفاده از این قاعده بانک‌های دولتی هم می‌توانند به مردم سود بدهند و یا از آنان سود (بهره) بگیرند و مانعی ندارد. البته برخی از فقها بدلیل این که قسمتی از اموال بانک‌های دولتی متعلق به جامعه و بیت‌المال است، صحت معامله با بانک‌های دولتی را به شرط اجازه فقیه می‌دانند.

تعیین مصادیق تنقیح مناط

استفاده از تنقیح مناط در روزگار ما زیاد کاربرد دارد، مثلاً در صد سال قبل که کلاه شاپو تازه از اروپا به سرزمین ما آمده بود و مردم غیرمسلمان از آن استفاده می‌کردند، علمای ما استفاده از آن را جایز نمی‌دانستند، شاید دلیلشان این بود که جمعیت غیرمسلمان زیاد نشان داده نشود، ولی بعداً بهر دلیل که مردم از آن استفاده نمودند، شاید به خاطر ارزانی قیمت آن و یا راحتی استفاده از آن، علمای بعدی ممنوعیت آن را برداشتند و اجازه استفاده از آن را دادند. که این خود یک دلیل برای تقلید از مجتهد زنده است. یا همان‌طور که در این دوران شاهد بودیم بازی شطرنج را علمای

گذشته حرام می‌دانستند اما امام خمینی (ره)، تشخیص دادند که شطرنج دیگر وسیله قمار نیست لذا ایشان آن ممنوعیت را قبول نکردند و فتوی به مجاز بودن بازی را دادند.

توجه به این نکته لازم است که استفاده از این شیوه‌ی صدور حکم (تنقیح مناط)، نیاز به شجاعت مجتهد دارد زیرا علاوه بر این که افراد عامی از صدور حکم جدید تعجب می‌کنند و گاهی در مقابل تغییر آن، از خود مقاومت نشان می دهند بعضی از علمای پیرو مجتهدان گذشته نیز با حکم جدید مخالفت می‌کنند و این خود باعث به وجود آمدن مشکلاتی در جامعه می‌شود.

۶-۳-۲ قاعده‌ی استحسان

استحسان یک قاعده‌ی فقهی است به معنای عدول کردن از حکم قبلی که به استناد آن حجت قیاس و استقراء را کنار می‌گذارند و حکمی را به دلیل مصلحت، یا عسر و حرج و یا عرف صادر می‌کنند که مخالف حکم قبلی بوده است. از این قاعده اهل سنت به خصوص علمای حنفیّه زیاد استفاده کرده‌اند. برای مثال تمام دانشمندان مذاهب اسلامی می‌گویند سفیه حق دخالت در اموال خود را ندارد حال اگر سفیه‌ای وصیت کند از محل ثلث او یک کار خیر انجام شود حکم این مسئله چیست؟ در حالی‌که فقهای شیعه آن را نمی‌پذیرند و با آن مخالف هستند. فقهای حنیفه با استفاده از قاعده استحسان می‌گویند وصیت صحیح است می‌توان به آن عمل کرد. اما از نظر فقهای شیعه چون این حکم مخالف حکم قبلی است که براساس آن اجازه استفاده سفیه را در اموال خود نداده‌اند و از سوی دیگر مصلحت، یا عسر و حرج یا عرف، ادله‌ی قطعی نیستند بلکه ادله‌ی ظنی هستند و دلیل شرعی و پشتوانه علمی برای صدور حکم ندارند. چنین حکمی (دخالت سفیه در اموال خود) را صادر نمی‌کنند.

۲-۴ بخش چهارم

۲-۴-۱ شرایط فقیه

طی حدیث مشهوری که از پیشوایان دین علیهم‌السلام رسیده است شرایط فقیهی را که قابل تقلید است چنین فرموده‌اند:

۱ - **صائِناً لِنَفسهِ**: خویشتن‌دار باشد، صیانت نفس داشته باشد، بزرگوار باشد

۲ - **حافِظاً لِدینهِ**: نگاهبان دین خدا باشد، دینش را محافظت کند

۳ - **مُخالِفاً عَلَی هَواءِ**: با هوای نفس خود مخالفت کند، تابع هوا و هوس نباشد

۴ - **مُطیعاً لِاَمرِ مُولاه**: مطیع فرمان خدا باشد، از دستورات خدا و اولیاء او اطاعت کند

پیشوایان دین فرموده‌اند از فقیهی که این‌ها را رعایت می‌کنند عوام باید تقلید کنند و حتی اضافه نموده‌اند اگر از فقیهی که شرایط بالا را ندارد تقلید کنید مانند اقوام یهود هستید که از علمای فاسق خود پیروی کردند و خداوند آنان را نکوهش نمود. حتی در ادامه حدیث به عالمانی که ندانسته حکم می‌دهند تذکر داده و آنان را مستحق آتش معرفی کرده است.

۲-۴-۲ تقلید:

تقلید کردن واجب نیست بلکه اجرای صحیح دستورات دین واجب است و چون اکثریت مردم امکان رسیدن به حکم اصلی را ندارند براساس آیات قرآنی و احادیث رسیده از معصومین علیهم‌السلام باید از کسی که عالم است سئوال کنند. برخی از آیاتی که بزرگان به آن‌ها استناد کرده‌اند عبارتند از

آیه ۱۲۲ توبه (۹) – ۷ انبیاء (۲۱) – ۸۲ نساء (۴).

بیشتر علمای اهل سنت و نیز بعضی از علمای اخباری شیعه معتقد هستند که هر کس وظیفه دارد از آیات قرآنی با کمک احادیث رسیده از معصومین علیهم‌السلام تکلیف خود را استنباط کند، و حتی اگر از عالمی سئوال می‌کند باید از او بخواهد که مستندات سخن خود را بگوید. در همین راستا کتاب‌هایی مانند من لایحضر و الفقیه را تالیف نموده‌اند و ...

۳-۴-۲ شرایط مجتهد جامع الشرایط

برای این که بتوانیم از فقیه یا مجتهدی تقلید کنیم، او باید:

اولاً فردی قابل اعتماد و مورد قبول باشد.

در ثانی از نظر تقوا در درجه بالائی قرار داشته باشد.

ثالثاً مطیع امر خداوند متعال و دستورات رسیده از معصومین علیهم‌السلام باشد.

رابعاً از پیروی هوای نفس و خواهش‌های نفسانی دوری کند،

خامساً عالم به زمان و مسایل روز باشد.

علاوه بر این‌ها، باید بتواند از چهار منبع اصلی صدور احکام یعنی قرآن، سنت، اجماع و عقل، شخصاً مسائل را استنباط و استدلال نماید. این کار نیاز به تحصیل علوم مختلف دارد، این علوم غیر از علومی‌است که هر فقیه جامع الشرایط باید عالم به زمان خود باشد، و مسائل عادی و جاری جامعه خود و دورانی را که در آن به سر می‌برد بداند.

۴-۴-۲ عنوان‌های اصلی علوم حوزه‌های علمیه عبارتند از:

۱ – اصول دین (**علم کلام**).

۲ – قواعد استنباط احکام (**اصول فقه**). شامل اصول عقلیه و اصول عملیه است.

۳ – مجموعه احکام یا فروع دین (**فقه**) و علت وجودی هر حکم (**فلسفه احکام**)

۴ – ادبیات (**صرف ، نحو، معانی، بیان، بدیع، لغت شناسی**).

۵ – روش صحیح استدلال (**منطق**).

۶ – مسائل ماوراء الطبیعه یا علوم غیر محسوس و غیر ملموس(**علوم عقلی**)

۷ – سرگذشت جوامع و شرح حال بزرگان (**تاریخ و رجال**)

۸ – علم شناخت احادیث(**علم درایه)**

۹ – درس تفسیر **(تفسیر)**

۱۰ –درس **اخلاق**

دوران آموزش این دروس حداقل هشت سال است و کسانی که این دروس را می‌خوانند آماده می‌شوند که جهت فقاهت ادامه فراگیری دهند، که گاهی برای مجتهد شدن باید بیست سال و بیشتر زحمت بکشند.

توضیح این که اگر چه بعضی از فقیهان عارف جلساتی را به تدریس اخلاق اختصاص داده‌اند ولی کلیه فقها در زمان تدریس دروس خود هر کجا که مناسب باشد اخلاق را مطرح می‌کنند. کتاب‌های مستقلی هم مانند جامع السعادات (ملا احمد نراقی) و معراج السعاده (ملا مهدی نراقی) نوشته شده است همچنین شیخ انصاری در مکاسب محرمه مسایل اخلاقی فراوانی را مطرح نموده‌اند.

۲-۵ بخش پنجم

احکام شرعی یا احکام فقهی

قسمتی از وظیفه مجتهدین استنباط احکام شرعی از قواعد فقهی است، قبل از قواعد فقهی در مورد احکام شرعی به **دو نکته** توجه نماییم.

۱- ارکان صدور حکم شرعی یا فقهی ۲- تقسیم‌بندی احکام شرعی یا فقهی

۱ -ارکان صدور حکم شرعی

هر حکم شرعی که توسط فقیهی صادر می‌شود مشتمل بر سه رکن است:

۱ - حکم شرعی

۲ - متعلق حکم

۳ - موضوع حکم

برای مثال: نوشیدن شراب حرام است

حرمت نوشیدن حکم شرعی است

نوشیدن شراب متعلق حکم است

شراب موضوع حکم است

۲ -تقسیم بندی احکام شرعی.

با بهره جستن از قرآن، سنت، اجماع و عقل، و براساس قواعد فقهی احکام فقهی یا احکام شرعی صادر می‌شود. **احکام شرعی** یا **احکام فقهی** عبارتند از دستوراتی که برای تنظیم

زندگی انسان بیان گردیده، علمای اسلامی آن‌ها را در دسته‌بندی‌های مختلفی قرار داده‌اند. از جمله براساس: الف–حکم تکلیفی و وضعی ب–حکم واقعی و ظاهری ج–حکم اولیه و ثانویه

الف – براساس حکم تکلیفی، حکم وضعی

وقتی کلمه **حکم تکلیفی** در فقه مطرح می‌شود، یعنی حکمی‌که مبتنی است بر آیات و احادیث و آن فرمان و دستور خدا است. این احکام مربوط به فعل مکلفین می‌شود، یعنی کارهایی که یک فرد باید حتماً آن را انجام دهد و یا نباید آن را انجام دهد. (۱۳–۸)

در احکام تکلیفی گفته می‌شود این معامله حلال است یا حرام، مانند قرض ربوی که حرام است. این حرمت براساس یک حکم تکلیفی است و مرتکب آن، گناه‌کار محسوب می‌شود و او را عذاب می‌کنند.

حکم وضعی شامل صحت، فساد و بطلانِ افعال ما می‌شود. و حکم وضعی، پس از مشخص شدن حکم تکلیفی صادر می‌شود.

مثلاً معامله با سفیه، باطل است (حکم وضعی) اما حرام نیست.

و یا در قرض ربوی علاوه بر این که انجام قرض، حرام است و گناه دارد و جزای آن جهنم است (حرمت تکلیفی) خود قرض نیز باطل است، یعنی قرض هیچ اثری در تغییر مالکیت ندارد و کسی که پول ربوی می‌گیرد مالک پول نیست و کسی که سود می‌گیرد مالک سود نمی‌شود (حرمت وضعی).

گاهی ممکن است بطلان به دلیل صدور حکم از طرف فقیه باشد، مانند حرام بودن استفاده از تنباکو در زمانی که فقیه حکم کند، به این حرمت، **حرمت وضعی تکلیفی** می‌گویند، که در زمانی خاص برای موضوعی خاص است، و بعد از برطرف شدن مانع، آن حکم منتفی می‌شود.

برای روشن شدن تفاوت حکم تکلیفی و حکم وضعی، چنین فرض کنید، انسانی سهواً بدون اینکه اراده کرده باشد به فردی ضرر بزند:

اولاً – از نظر مسائل فقهی ایشان مرتکب حرام نشده، یعنی گناهی برای او نوشته نمی‌شود. زیرا یکی از شرایط تعلق تکلیف، اراده‌ی شخص است که او بدون اراده، کاری را انجام داده است.

ثانیاً – از نظر قواعد فقهی، او باید خسارت وارده را جبران کند.

بنابراین گفته می‌شود بر اساس مسائل فقهی با توجه به احکام خمسه‌ی تکلیفیه در این مورد

خاص او را مجازات نمی‌کنند، به این دستور می‌گویند **حکم تکلیفی**، ولی براساس قواعد فقهی هر زمان فردی خسارتی به دیگری وارد نماید حتی اگر سهواً باشد باید آن را جبران کند. به این نوع دستورات می‌گویند **حکم وضعی**. بر اساس این حکم او موظف به جبران خسارت است، اگر بتواند جبران خسارت کند ولی جبران نکند او را مجبور به انجام وظیفه می‌کنند، و چنان‌چه از اجرای حکم، پرداخت خسارت، سرباز زند گناه کرده و به‌دلیل عدم اجرای دستور خداوند مؤاخذه خواهد شد..

توجه داشته باشیم انجام **احکام تکلیفیه باید برای خدا باشد**. یعنی قصد قربت و نزدیکی به خداوند در آن شرط است، مانند نماز خواندن و یا نگرفتن ربا **اما در انجام احکام وضعیه نیازی به قصد قربت نیست**، بلکه باید دستور یا قانون را درست و صحیح انجام داد تا گناهی انجام نداده باشیم. اگر چه در تمام کارها شایسته است خداوند را مد نظر داشته و برای رضای او انجام وظیفه کنیم.

ب - براساس نوع حکم شرعی

احکام بر اساس نوع **حکم شرعی به دو دسته‌ی** عمده تقسیم می‌شوند:

۱) از راه ادله‌ی اربعه به حکم شرعی می‌رسیم (**حکم شرعی واقعی**)

۲) از راه ادله اربعه به حکم شرعی نمی‌رسیم (**حکم شرعی ظاهری**)

۱)حکم شرعی واقعی:یعنی آن‌چه خداوند فرموده است و یا احکامی‌است که مجتهد از راه **ادله‌ی اربعه** یعنی کتاب(قرآن)، سنت، اجماع و عقل به آن می‌رسد. به این راه اصطلاحاً **اَماره** یا **دلیل اجتهادی**می‌گویند،

اَماره یعنی راههایی که ما را به حکم واقعی اوّلی شرعی می‌رساند مثلاً در آیه ۲۳۸ سوره بقره (۲) می‌فرماید: **حافظوا علی الصلوات ...**

بر نمازهای (پنج گانه) مواظبت کنید ... ، می‌گوییم به استناد آیه ای از قرآن (کتاب) نماز خواندن بر همه مکلفینی که به سن رشد می‌رسند واجب است.

۲) حکم شرعی ظاهری یا حکم شرعی واقعی ثانوی: این حکم مخصوص کسانی است

که در حکم شرعی واقعی شک دارند، و دسترسی به حکم شرعی واقعی از طریق ادله‌ی اربعه پیدا نمی‌کنند و یا با قواعد عقلی اصولی فقه به آن نرسیده‌اند.

به دلایل و راههایی که ما را به حکم شرعی ظاهری می‌رساند **اصول عملیه** یا دلیل فقاهتی می‌گویند، به بیان دیگر **تا زمانی که اَماره وجود داشته باشد ما حق نداریم سراغ اصول عملیه برویم.**

از آنجایی که **مبنای اصول عملیه شک (عدم یقین) است،** لذا بعد از شک در حکم واقعی حق داریم سراغ حکم ظاهری را بگیریم. حالات مکلفین را به لحاظ شکی که می‌کنند به **چهار گروه** عمده تقسیم کرده‌اند و هیچ شکی خارج از این چهار صورت نیست و برای هر گروه، اصلی را مشخص نموده‌اند و آن‌ها عبارتند از:

۱ -**اصل استصحاب** (دوام حکم قبلی)

۲ - **اصل برائت** (انجام عمل بلامانع است)

۳ -**اصل احتیاط** (انجام چند عمل)

۴ -**اصل اختیار** (شخص مختار است در انجام عمل).

توضیح بیشتر این‌که:

۱. شک در موضوعی یا حکمی‌که قبلاً در مورد آن یقین داشته‌ایم؛ اصطلاحاً به آن می‌گویند: **شک با حالت سابقه‌دار،** که مثال مشهور آن این است که یقین داریم وضو گرفته‌ایم، و اکنون شک داریم ما را خواب فرا گرفته است یا خیر، می‌دانیم خواب وضو را باطل می‌کند درآن صورت به یقین قبلی خود عمل می‌کنیم، به این طریق استدلال می‌گویند: به استناد **اصل استصحاب** عمل کردن.

اگر **شک با حالت بدون سابقه باشد** یعنی هیچ خاطره‌ای در ذهن ما از آن وجود ندارد، آن نیز به دو حالت، شک در اصل تکلیف، و شک در موضوع تکلیف یا مکلف به، تقسیم می‌شود:

۲. شک در اصل تکلیف، یعنی حکمی درباره تکلیف مورد نظر پیدا نکرده‌ایم. مانند حکم حرمت سیگار، در چنین حالتی به استناد **اصل برائت** عمل می‌کنیم و می‌گوییم انجام این عمل مباح است. (البته یک مثال است)

شک در مُکلفٌ بِه یا موضوع تکلیف

شک دیگر این‌که: در موضوع حکم شک داشته باشیم که اصطلاحاً به آن می‌گویند شک در اَلمُکَلَّفٌ بِه. اصل تکلیف مسلم است اما نمی‌دانیم این تکلیف شامل چه چیزی است، که خود به دو دسته تقسیم شده است:

الف: امکان احتیاط وجود دارد، اصل احتیاط.

ب: امکان احتیاط وجود ندارد، اصل تخییر.

۳. اصل احتیاط:مثلاً می‌دانیم در ظهر جمعه نماز خواندن مانند بقیه روزها واجب است، اما از طرف دیگر داریم که در ظهر جمعه نماز جمعه هم وارد شده است، اکنون شک می‌کنیم که واجب بودن نماز، در ظهر جمعه به نماز ظهر برمی‌گردد یا به نماز جمعه، در صورتی که امکان احتیاط باشد (که در این مورد هست) یعنی هم می‌توانیم نماز جمعه را بخوانیم و هم نماز ظهر را، در این صورت باید احتیاط کرده و هر دو را به جای آوریم، به اصلی که در این موارد جاری می‌شود می‌گویند اصالت الاشتغال یا **اصل احتیاط.**

۴. اصل تخییر:مثلاً در فرض فوق می‌دانیم نماز جمعه وارد است ولی نمی‌دانیم در شرایطی که ما داریم خواندن آن بر ما واجب است یا حرام، و هیچ کدام از این دو، ترجیحی نسبت به هم ندارند، در این صورت ما اختیار داریم آن را انجام دهیم یا ترک کنیم، به این اصل می‌گویند **اصل تخییر.**

خلاصه :تقسیم بندی احکام شرعی براساس نوع حکم شرعی:

الف :حکم شرعی واقعی.

ب :حکم شرعی ظاهری، که دارای یکی از دو حالت زیر است:

۱. با حالت سابقه دار = **اصل استصحاب**(۱)

۲. بدون حالت سابقه دار: که یکی از دو حالت زیر را دارد:

۲-۱ شک در تکلیف = **اصل برائت**(۲)

۲-۲ شک در مکلف به: که یکی از دو حالت زیر را دارد:

۲-۲-۱ احتیاط ممکن است = **اصل احتیاط**(۳)

۲-۲-۲ احتیاط ممکن نیست = **اصل تخییر**(۴)

بنابراین حکم شرعی، یا واقعی است یا ظاهری.

به حکم شرعی **واقعی** از راه **اَماره** یعنی ادله‌ی اربعه که شامل **کتاب،سنت، اجماع و عقل** است، می‌رسند.

به حکم شرعی **ظاهری** براساس **اصول عملیه**، که **اصل استصحاب**، و **اصل برائت** و **اصل احتیاط** و **اصل تخییر** است می‌رسند.

تقسیم بندی دیگر احکام شرعی

ج - براساس حکم اولیه و حکم ثانویه

حکم اولیه: حکمی‌است که برای افعال اختیاری انسان از طرف شارع در حالت عادی وضع می‌شود و شامل تمام احکام می‌شود، حکم اولیه همیشگی و برای همه یکسان است مانند واجب بودن نماز با وضو برمکلفین و یا حرمت خوردن گوشت حیوان مرده.

حکم ثانویه: حکمی‌است که با توجه به نیاز مکلف (**اقتضاء موضوع**) بیان می‌شود و در زمان عسر و حرج یا اضطرار از آن استفاده می‌شود و موقتی است. حکم ثانویه برای هر موضوع براساس موقعیت خاص آن تغییر می‌کند مانند خواندن نماز با تیمم یا خوردن گوشت میته (حیوانی که ذبح شرعی نشده است).

حکم اولیه ذاتاً به خود موضوع تعلق می‌گیرد، و حکم ثانویه ذاتاً به جهت اضطراری که پیش آمده تعلق می‌گیرد. و می‌گویند حکم ثانویه در طول حکم اولیه است و تعارضی بین این دو وجود نخواهد داشت.

تقسیم‌بندی‌های دیگری هم وجود دارد و حتی خود شما می‌توانید بعد از ملاحظه‌ی همه‌ی قواعد، آن‌ها را براساس که برایتان مفید است دسته بندی کنید. از جمله:

د – براساس حکم حکومتی، حکم غیر حکومتی

۱ - **حکم حکومتی** یا حکم ولایی، حکمی است که توسط فقیه حاکم با توجه به دستورات اسلام جهت رفع مشکل مردم صادر می‌شود، و ممکن است شامل تمام انواع حکم‌هایی که مطرح کرده‌ایم بگردد، منتهی مدت زمان اجرای آن تا زمانی است که حاکم صلاح

بداند و همیشگی نیست.

مانند صدور حکم تحریم تنباکو، و یا گرفتن مالیات بیش از خمس و زکات در زمان جنگ این نوع حکم‌ها در اعداد حکم اولیه و ثانویه هستند که شامل احکام عبادی، احکام اقتصادی، احکام اجتماعی، احکام جزایی می‌شود.

۲ - **حکم غیر حکومتی**، حکمی است که توسط مجتهد یا فقیه صادر و مقلدان هر مجتهد براساس نظر فقیه خود آن‌ها را اجراء می‌نمایند.

شناخت حکم و شناخت موضوع

شناخت حکم

اگر فردی احکام را نمی‌داند مثلاً نمی‌داند که شراب نجس است، تصور دارد شراب هم مانند سرکه قابل استفاده است؛ اولاً بر او واجب است که احکام خود را یاد بگیرد. ثانیاً بر هر فردی که او را می‌شناسد و با او رفت و آمد یا نشست و برخاست دارد واجب است مسئله را به او بگوید. تا او از مسئله شرعی آگاهی پیدا کند یعنی نسبت به حکم مسئله شناخت پیدا نماید.

شناخت موضوع

اگر فردی حکم مسئله را می‌داند اما موضوع را نمی‌شناسد مثلاً می‌داند شراب نجس است ولی نمی‌داند که درون ظرف شراب است و از آن به عنوان سرکه استفاده کند، اولاً برای او گناهی نمی‌نویسند، در ثانی بر شما واجب نیست او را از آن موضوع آگاه کنید، اگر چه ارشاد کسانی که اطلاع ندارند بسیار خوب است. (۴-۵ فرق است بین دانستن حکم و موضوع)

اما فراموش نشود بر هر مکلفی لازم است هم حکم و هم موضوع رابشناسد.

۶-۲ بخش ششم

اراده‌ی خداوند

مهمترین دستوری که در استنباط قواعد فقهی مد نظر قرار می‌گیرد و شما سایه‌ی آن‌را در تمامی دستورات ملاحظه می‌کنید، **اراده تشریعی خداوند** است که براساس آیات قرآن کریم، خداوند برای مخلوق خود سختی نخواسته، بلکه آسانی را اراده نموده است.

دو اراده را به خداوند نسبت می‌دهند۱-**اراده‌ی تکوینی** و ۲-**اراده‌ی تشریعی**.

۱. اراده‌ی تکوینی

اراده‌ی تکوینی خداوند عبارت است از اراده‌ی ثابت خداوند که در آن تغییری نیست و در قالب یک سلسله عوامل مربوط به خود محقق می‌شود، مانند طلوع خورشید و یا حرارت آتش، و یا حرکت ضربان قلب و صدها مثال دیگر در جهان هستی که ما آن‌ها را در اطراف خود می‌بینیم. اگر در آن‌ها تغییری حاصل شود، شما آن تغییر را خارق‌العاده می‌دانید و به آن معجزه می‌گویید، که آن هم به ندرت و در شرایط خاص ممکن است به وقوع به پیوندد و البته آن تغییر هم در راستای اراده‌ی الهی است نه خلاف آن.

۲. اراده‌ی تشریعی

اراده‌ی تشریعی خداوند مربوط به افعال اختیاری ماست. و شامل کلیه اوامر و نواهی، یا بکن و نکن‌هایی را که خداوند به ما دستور داده می‌شود اما اختیار انجام یا عدم انجام آن را به خود ما واگذار نموده است. مثلاً دستور داده است که نماز بخوانیم در حالی که ما می‌توانیم برخلاف دستور خداوند عمل کنیم. این امکان براساس اراده‌ی تشریعی خداوند است.

برای این که ما بهتر و بیش‌تر و درست از این زندگی بهره‌مند شویم، خداوند آن‌چه خیر و صلاح ما بوده است از طریق اولیاء خود به ما گوشزد کرده است، از جمله آن‌ها دستورات اخلاقی و مالی اسلام است که در این نوشته می‌خواهیم راجع به آن صحبت کنیم.

آن‌چه بزرگان، علما، اولیاء و پیامبران در آن اتفاق نظر دارند این است که باید دستورات دین انجام شود، با اجرای این دستورات انسان‌ها نباید دچار سختی و مشکل شوند، به همین سبب می‌گویند **اراده‌ی تشریعی خداوند بر آسانی زندگی است** این قانون در عموم دستورات دین رعایت می‌شود، و جزو اصول و مبانی احکام فقهی است. به همین دلیل می‌گویند خواندن نماز واجب است و می‌بایست ایستاده ادا گردد، اگر نمی‌توانید نشسته بخوانید، اگر نمی‌توانید خوابیده اگر نمی‌توانید با اشاره چشم زیرا برای انجام این دستور شرعی شما نمی‌بایست به زحمت باشید.

خداوند آسانی را می‌خواهد!!

به بیان دیگر نفی هر تکلیف یا دستوری که فوق طاقت انسان باشد را می‌توان از آیات قرآن استنباط نمود. (۲-۳) و (۶-۱)

آیه‌ی ۱۸۵ سوره بقره ۲

یُریدُ اللهُ بِکُمُ الیُسرَ وَ لایُریدُ بِکُمُ العُسرَ

خداوند راحتی و آسانی را برای شما اراده کرده است نه سختی و مشقت را.

آیه‌ی ۷ طلاق ۶۵

لا یُکَلِّفُ اللهُ نَفساً اِلاّ ما اتاها، سَیَجعَلُ اللهُ بَعدَ عُسرٍ یُسراً.

خداوند به افراد، بیش از توانشان تکلیف نمی‌فرماید، و خداوند بعد از هر سختی آسانی و راحتی فراهم می‌آورد.

هم‌چنین آیه‌ی ۲۸۶ بقره (۲) و آیه‌ی ۷۸ حج (۲۲) و آیه‌ی ۶ مائده (۵)

آیت الله صانعی در یکی سخنرانی‌های خود به وضوح می‌فرمودند:

اسلام دین سهولت است. اسلام دین قانون است. اسلام دین موازین است.

و بالاخره فرموده‌اند: اسلام عقل جمعی (عقلا) را قبول دارد، اسلام به عقل جمع احترام می‌گذارد.

مرحوم آیت الله حق شناس در یکی از سخنرانی‌های خود می‌گوید:

در نجاسات باید یقین به نجاست کنی، به رستوران می‌روی، صاحبش مسلمان است ولی توجهی به پاکی و نجسی ندارد، شما حق ندارید بگویی که ظرفهای آنجا نجس است.

و یا رستوران صاحبش غیرمسلمان، ولی کارمندان آن مسلمان و یا حتی غیرمسلمان هستند باز هم شما نمی‌توانی بگویی این‌ها نجس است مگر خودت دیده باشی.

بی‌مناسبت نمی‌دانم اضافه کنم خداوند متعال حتی راضی نیست پیامبر گرامی‌اش برای مأموریتی که خداوند به او داده است به رنج و سختی بیفتد.

در آیه‌ی ۲ سوره طه (۲۰) می‌خوانید

ما اَنزَلنا عَلیکَ القُرآنَ لِتَشقی،

ما قرآن را نازل نکردیم که تو را به زحمت اندازیم،بلکه وظیفه تو این است که (آیه ۳)

اِلاّ تَذکِرَةً لِمَن یَخشی

مگر تذکری بدهید به کسانی که می‌ترسندنازل کردیم، فقط همین.

حتی در آیه ۶ سوره کهف (۱۸) می‌خوانیم:

فَلِعَلَّکَ باخِعٌ نَفسَک

گویا می‌خواهی خود را هلاک کنی که چرا ایمان نمی‌آورند، چرا برای خدا شریک و فرزند قایل هستند، چرا ... و هم‌چنین آیه‌ی ۳ سوره‌ی شعرا (۲۶).

خلاصه، حداقل وظائف توسط خداوند مشخص شده، که با اجرای آن‌ها به وظیفه خود عمل کرده‌ایم و معمولاً هم اجرای آن‌ها زحمت ندارد اما اگر تصمیم دارید به درجات عالی معرفت و عرفان برسید موضوع چیز دیگری است.

اسلام دین اعتدال

پیامبر اکرم ﷺ برای این‌که به کسانی که دین خدا را دین مشقت و سختی قرار می‌دهند تذکر داده باشند می‌فرمایند (بحار الانوار ۵۴۸/۳۰)

من مبعوث شدم به دین خالص آسان گیر و سهل و نورانی.

و هم‌چنین (نهج الفصاحه ۷۰۰):

خداوند برای این امت آسانی را پسندیده و سختی را نپسندیده است.

و نهج الفصاحه ۳۲۱۳:

سهل گیرید و سخت مگیرید.

و نهج الفصاحه ۱۰۹۲:

من دینی ساده و آسان آورده‌ام و هر که با روش من مخالفت کند از من نیست.

تقسیم شبانه‌روز

مناسب است در این‌جا به دو حدیث که از قول حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام مطرح شده است اشاره کنیم تا فراموش نکنیم که اسلام دین اعتدال و میانه روی در همه امور است. یعنی هم به کار و زندگی، هم به روح و روان و ارتباط انسان با خالق، سفارش کرده است، آن‌جا که حضرت می‌فرماید:

نهج البلاغه حکمت ۳۹۰

مؤمن شبانه روز خود را به سه قسمت می‌کند:

۱- زمانی برای نیایش و عبادات پروردگار. ۲- زمانی برای اصلاح و تأمین زندگی. ۳- زمانی برای لذت بردن از حلال‌های خدا.

و یا می‌فرماید:

خردمند را نشاید جزآن که در پی سه چیز حرکت کند:

۱ -کسب حلال برای تامین زندگی،

۲ -گام نهادن در راه آخرت،

۳ -استفاده از لذت‌های حلال خداوند.

خواهش می‌کنم کمی‌تأمل بفرمایید تا تفاوت اسلامی را که از زبان پیشوایان دین برای ما تعریف شده است را با اسلامی که گروهی آن را محل درآمد برای خود قرار داده‌اند، ملاحظه نمایید.

حلال، حرام

در این نوشته زیاد از حلال و حرام نام می‌بریم، لذا نیاز به توضیح مختصری است.

گاهی کلمه **حرام در مقابل حلال** گفته می‌شود مانند: خرید و فروش سکه حلال است، خرید و فروش مال دزدی حرام است و گاهی کلمه **حرام با واجب مطرح** می‌گردد. کار کردن و کسب درآمد جهت مخارج زندگی واجب است، کارکردن و کسب درآمد برای حاکم ظالم که باعث تقویت حکومت ظلم گردد حرام است. دفن میت واجب است اجرت گرفتن برای دفن میت حرام است. (۱۷-۴) (۶-۳-۹)

حلال: حَلَ به معنای گشودن و باز کردن است و حلال به معنای مجاز بودن و عبارت است از آن چه شرع و عقل اقدام آن را روا، جایز، مباح، طیب و ... می‌داند که انجام آن اختیاری است. خواه عمل قلبی باشد مانند اعتقادات و یا عملی بدنی و زبانی مانند ورزش یا سخن روا گفتن و می‌گویند هر فعل و قولی که از طرف شارع حرمت آن بیان نشده حلال است.

واجب: در لغت به معنای لازم، ناگزیر و حتمی است و در اصطلاح فقه عملی است که انجامش بر شخص مکلف امر شده است انجامش پاداش دارد و ترک آن گناه دارد، به آن **فریضه** هم می‌گویند مانند نماز واجب. انواع مختلف واجب داریم (۱۵-۸)

حرام: منع کردن، ناروا، ناشایست، غیرمجاز، آن‌چه نکوهش شده و یا امری که انجام آن موجب عذاب و عقاب می‌گردد و آن را به سه دسته عمده تقسیم کرده‌اند:

۱ - **حرام تکلیفی یا شرعی**، مانند گرفتن ربا، خوردن گوشت میته سخن ناروا گفتن و سایر اموری که شرع ممنوع کرده است.

۲ - **حرام تسخیری یا اعمال قدرت الهی**، مانند این که خداوند به موسی علیه‌السلام حرام نمود که از سینه زن دیگری شیر بنوشد.

۳ - **حرام قهری یا جبری**، مانند شرک به خداوند.

۷-۲ بخش هفتم

اصول فقه و قواعد فقهی

یکی از دروس حوزه‌های علمیه **قواعد استنباط احکام** است، که برای استنباط حکم شرعی فرعی از منابع فقه به کار می‌رود و به دو مبحث مهم **اصول فقه** و **قواعد فقهی** تقسیم می‌گردد

الف – اصول فقه:

اصول فقه ما را در مواجه با کلامی که می شنویم راهنمایی می‌کند و به دو شاخه عمده تقسیم می‌گردد

۱ -**اصول عقلیه** یا اموری که از طریق استدلال عقلی به آن می‌رسیم.

۲ -**اصول عملیه** یا اموری که تکلیف عملی انسان در مقابل آن‌چه حکم آن را نمی‌دانیم مشخص می‌کند.

به بیان دیگر **علم اصول فقه** که به آن اصول فقه و یا **قواعد اصولی** هم می‌گویند قواعد استنباط احکام است. و یا:

علم اصول فقه، علمی است که در آن از قواعدی بحث می‌شود که نتیجه آن قواعد در راه‌های استنباط حکم شرعی مورد استفاده واقع می‌شود و شامل تمام موضوعات می‌شود و با

کمک آن احکام شرعی بوسیله مجتهدان مشخص می‌گردد (اصول فقه مظفر).

علم اصول از دو بخش عمده مجزا تشکیل می‌گردد

الف – اصول فقاهتی یا اصول عملی مانند اصل استصحاب (۵-۲) که مجتهد را برای رسیدن به جواب سئوالات خود یاری می‌کنند.

ب – اصول استنباط، یا قواعد اصولی، عبارتند از قواعد مشترکی که طریقه حکم شرعی را برای رسیدن به حکم کلی بوسیله مجتهدان مشخص می‌نمایند مانند دلایل فقاهتی و اجتهادی از قبیل صحت خبر متواتر.

به بیان دیگر:

اصول فقه یک علم دستوری است، به تعبیر دیگر ابزاری است برای به دست آوردن حکم شرعی از منابع و ادلّه‌ی تفصیلی که در اختیار داریم. مثلاً، در اصول فقه بحث می‌شود که آیا از صیغه‌ی امر، وجوب یا استحباب مسئله‌ای استنباط می‌شود یا خیر، و اگر به نتیجه رسیدیم در هر کجا (در قرآن و یا احادیث و سنت) دستوری را با صیغه امر مشاهده کردیم، اجرای آن دستور را با توجه به شرایط خاص آن حلال یا حرام می‌دانیم. این یک قاعده می‌شود (قاعده اصول فقه) که در سراسر فقه مورد استناد قرار خواهد گرفت.

به همین سبب فرموده‌اند استنباط احکام،یعنی **صدور حکم فقهی**از طریق اصول فقه، کار مجتهدان است یعنی قبل از صدور رای باید دروس حوزه را گذرانده باشند. (۵-۲). قدمت این استنباط در میان ما شیعیان به زمان ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام به خصوص در زمان امام محمد باقر علیه‌السلام و امام جعفر صادق علیه‌السلام می‌رسد.

ب: قواعد فقهی

قواعد فقهی یا قواعد احکام، قواعدی هستند که در قسمت‌های مختلف فقه جریان دارند و به وسیله آن مجتهد یا مقلد برای رسیدن به حکم جزیی از آن استفاده می‌کند مانند قاعده لاضرر

به بیان دیگر:

برای این‌که روابط ما با خدا و با مردم و حتی با خودمان براساس روشی مستحکم قرار بگیرد

باید به دستورات خداوند، براساس منابعی که در اختیار داریم در حد توان و استطاعت خود عمل کنیم. برای استنباط مسائل بر اساس این منابع، ما **قواعدی داریم که ریشه‌ی قرآنی دارند** و اگر مستقیماً درباره‌ی آن‌ها آیه‌ای در قرآن نیامده باشد آن‌ها را با استفاده از روایات رسیده از معصومین ﷺ و استدلال عقلی اثبات می‌کنند. یعنی علاوه بر قرآن، از سنت، اجماع و عقل جهت تأیید آن قواعد کمک می‌گیرند. مثلاً چندین آیه در مورد قصاص داریم، یعنی عمل به مثل کردن، فقیهان و بزرگان ما با توجه به آیات و روایات و سپس استدلالهای عقلی **قاعده‌ی قصاص** را تدوین کرده‌اند.

تعداد قواعد فقهی که کاربرد عمومی دارند محدود است. ولی علما بیش از یک صد قاعده فقهی را استخراج کرده‌اند، (۱۹-۳ قواعد دیگر) و در دسته‌بندی‌های مختلف قرار داده‌اند. خوب است هر مسلمانی حداقل اطلاعات کلی از قواعدی که بیش‌تر مورد استفاده واقع می‌شود داشته باشد، اگر چه استنباط از این قواعد کار بزرگی است که به وسیله مجتهدان و فقیهان صورت می‌گیرد و کار هر کسی نیست؛ با این حال هر کس که مقدمات علمی لازم را گذرانده باشد می‌تواند با تدبر در قرآن و استفاده از آیات قرآنی و کمک از فرموده‌های معصومین ﷺ قواعدی را به‌دست بیاورد، منتهی توجه داشته باشید اگر فردی بخواهد به استناد آن قواعد تصمیمی بگیرد و یا کاری انجام دهد حتماً آن را با اهل فن در میان گذارده و یا از نوشته‌های دانشمندان کمک بگیرد، تا خدای نکرده به راه خطا نرود.

تقسیم بندی قواعد فقهی

قواعد فقهی را در دسته بندی‌های مختلف طبقه‌بندی کرده‌اند، از جمله:

۱-براساس‌وسعت عملکرد هر قاعده آن‌ها را به چهار گروه طبقه‌بندی کرده‌اند!

۱ -قواعد کلی، که در همه‌ی مسائل مورد استفاده واقع می‌شود.

۲ -قواعد مربوط به معاملات که بیش‌تر و یا فقط در معاملات کاربرد دارد.

۳ -قواعد مربوط به مسائل قضاء که بیشتر و یا فقط در مسائل حقوقی و قضاوت به‌کار می‌رود.

۴ -قواعد مربوط به روابط اجتماعی که بیشتر و یا فقط در مسائل ازدواج و طلاق و سایر روابط اجتماعی به‌کار می‌رود.

۲ – براساس تأیید یا منع حکمی آن‌ها را به سه گروه طبقه‌بندی کرده‌اند:

۱ -قواعدی که **جنبه‌ی امضائی و تصویبی** دارد. یعنی انجام عملی که در قبل از اسلام بوده و اسلام هم آن‌ها را تأیید کرده است.

۲ -قواعدی که **جنبه‌ی تأسیسی** دارد. یعنی انجام عملی که در قبل از اسلام نبوده و با ظهور اسلام آن‌ها نیز به صحنه آمده‌اند.

۳ -قواعدی که **جنبه‌ی سلبی یا منعی** دارند. یعنی انجام عملی که در قبل از اسلام بوده و با ظهور اسلام اجرای آن متوقف گردیده و مسلمانان حق ندارند آن‌ها را اجرا کنند.(۴-۴ احکام)

۳-براساس وسعت کاربرد هر قاعده، آن‌هارادرچهارگروه مهم طبقه‌بندی کرده‌اند:

۱ – قواعدی که مربوط به قانون گذار و شارع مقدس است و روابط مردم با دولت یا دولت‌ها را با هم مشخص می‌کند.

۲ – قواعدی که مربوط به داد و ستد و معاملات و روابط مردم با هم است.

۳ – قواعدی که شامل دستورات خاص است.

۴ – قواعدی که مخصوص افراد خاص است.

۴ – براساس تأثیر و ثمره‌ی اجتماعی آن‌ها را در چهار گروه طبقه‌بندی کرده‌اند:

۱. قواعدی که برای آسان سازی زندگی است.

۲. قواعدی که برای جلوگیری از اجحاف است.

۳. قواعدی که برای چاره‌سازی و گره‌گشایی است.

۴. قواعدی که برای ترویج فضایل انسانی است.

۵ -براساس تأثیر مبانی حقوق اسلامی در قوانین اجتماعی آن‌ها را در چهار گروه قرار داده‌اند: (از کتاب سیمای حقوق در قرآن مجتبی جاویدی)

۱-۵قواعد مدنی

۲-۵قواعد جزا

۳-۵قواعد قضایی

۴-۵قواعد حقوق

۱-۵- قواعد مدنی

۱. لاضرر: ضرر در اسلام مشروعیت ندارد، چه در قانون باشد چه توسط اشخاص تعیین شود.

۲. اِصالةَ الصِحَّة: اصل اعمال دیگران بر صحت است. در یک جامعه سالم فرقی بین مسلمان و غیرمسلمان نیست.

۳. اِصالة اللزوم: در هر عقدی یا قراردادی اصل بر اجرای آن است، باید به تعهدات خود وفا نمود.

۴. لاحَرَج: هر حکمی‌که باعث شود شخص در تنگنا قرار بگیرد اجرای آن حکم از مکلف برداشته می‌شود. مانند وجوب وضو در صورت مریضی.

۵. احسان: اگر کسی بخواهد خدمتی بکند و در حین انجام آن باعث ضرر دیگری شود، ضامن آن ضرر نیست.

۶. حسن نیت: براساس این اصل هر فرد می‌تواند از اجرای خشک قانون بپرهیزد و از حق قانونی و شرعی خود صرف نظر کند.

۷. اکل مال به باطل: اگر فردی در معاملات خود در مقابل مالی که می‌گیرد مالی در اختیار دیگری قرار ندهد آن‌چه را که کسب کرده است می‌گویند اکل مال به باطل نموده، مگر در هدیه.

۸. قوه قاهره: یا قوه قهریه، یا فورس ماژور، حادثه یا اتفاقی که از حیطه‌ی قدرت متعهد خارج است و غیرقابل پیش‌بینی و غیرقابل اجتناب بوده و مانع اجرای تعهد شود.

۲-۵- قواعد جزا

۱. حرمت جان مسلمان: خون مسلمان هدر نمی‌رود، اگر قتل عمد باشد قصاص می‌کنند اگر قتل سهو باشد دیه می‌دهند، اگر قاتل شناخته نشود حکومت اسلامی‌دیه را می‌پردازد.

۲. تناسب کیفر و جرم: میان جرم و مجازات باید تناسب وجود داشته باشد.

۳. قبح عقاب بلابیان: اگر حکمی برای موضوعی در شرع بیان نشده باشد، عمل به آن موضوع مجازات ندارد.

۴. شخصی بودن مجازات‌ها: هر کس مسئول عمل خود است.

۵. فردی کردن مجازات‌ها: اِعمال و اجرای مجازات با توجه به ویژگی جسمی و روحی شخص مجرم ممکن است کم‌تر از حدی باشد که شرع حداکثر آن را مشخص کرده است.

۶. اضطرار: اگر شخصی در موقعیتی قرار بگیرد که تحمل آن برای او غیر ممکن باشد، می‌تواند با ارتکاب حداقل عمل حرام، خود را از آن وضعیت خارج کند.

۷. اکراه: اگر شخصی را به انجام عمل حرامی وادار کنند، او را مجرم نمی‌شناسند.

۸. امر قانونی: اگر شخصی به دستور و اجبار حاکم یا رئیس خود عمل غیرقانونی انجام دهد او مسئول اقدامات خود است و امر کننده در مقابل او مسئول است.

۹. جهل و ناآگاهی به قانون: جهل به قانون مانع اجرای مجازات می‌شود مشروط بر آن که تحصیل آگاهی نسبت به آن قانون عادتاً ممکن نباشد.

۱۰. جُب: چشم‌پوشی از گناه‌ها و صرف نظر کردن از مجازات اعمال خلافی که قبل از مسلمان شدن فرد انجام گرفته است.

۳-۵- قواعد قضائی

۱. عطف به ماسبق نشدن قوانین: اگر عملی توسط فردی انجام شود و در قانون جدید آن را منع کرده باشند، کسانی که قبلاً مرتکب آن عمل شده‌اند مجازات نمی‌شوند.

۲. قاعده‌ی حجیت اقرار: هر کس نسبت به حق دیگری اقرار کند باید آن را جبران کند.

۳. عدم اجتهاد در مقابل نص: اگر صراحت موضوعی در شریعت مشخص است نمی‌توان با اجتهاد نسبت به تغییر آن اقدام کرد.

اجتهاد در فهم نص مانعی ندارد.

اجتهاد در برابر نص ممنوع است.

۴. عدم حجیت ظن: گمان و ظن قابل اعتناء و اجراء نمی‌باشد، بلکه علم و یقین و هم‌چنین دلیل معتبر برای هر موضوعی قابل توجه و اعتنا است.

۵. لزوم حکم براساس ظواهر: همه افراد مأمور حکم به ظاهر هستند، و براساس ادله و مدارک موجود باید حکم کنند.

۶ . منع قیاس باطل: مقابله کردن دو یا چند قضیه را برای گرفتن نتیجه قیاس می‌گویند.

در احکام شرعی، چنان‌چه علت حکم مشخص باشد آن قیاس قابل قبول است، مانند شراب

حرام است چون مست کننده است، پس هر نوع مست کننده‌ای حتی اگر شراب نباشد خوردنش حرام است.

در احکام شرعی، چنان‌چه علت حکم مشخص نباشد، و فرد خود علت را استنباط و سپس حکم کند این قیاس باطل است، مانند اینکه شیطان گفت آدم از خاک است و من از آتش، سپس خود استنباط کرد که آتش بهتر است پس به آدم سجده نکرد. این قیاس باطل است که ما از آن منع شده‌ایم.

۴-۵- قواعد حقوقی

۱. نفی سبیل، هر حکمی‌که باعث تسلط کافران بر مسلمانان گردد، ممنوع است.

۲. اهم و مهم، یا تقدم اهم بر مهم، که یک امر عقلی است، و حکایت از هماهنگی دین و عقل دارد، یعنی دین به ما اجازه داده است که براساس ملاک‌های عقلی تصمیم بگیریم و به آن‌چه که بیشتر مهم می‌دانیم عمل کنیم.

۳. مقابله‌ی به مثل کردن، رفتاری در حد عرف برای مجازات یا جلوگیری کردن از خطا است.

۴. منع تکلیف مالایطاق، هر کس به اندازه‌ی توان خود تکلیف دارد و مسئول است.

۵. اصل حلیت، همه خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها حلال است مگر صراحتاً آن را منع کرده باشند.

۶. اصل اباحه؛ اباحه یعنی مخیر بودن به انجام یا عدم انجام عملی البته شامل واجبات و محرمات نمی‌گردد.

۷. قاعده‌ی عدالت؛ عدالت در امور تکوین و تشریع وجود دارد و در تدبیر و منش فردی هم باید رعایت شود.

فصل سوم
شرح مختصری از برخی از قواعد فقهی

تعریف قاعده.....۱۷۵
۳-۱ قاعده‌ی مُلازِمه یا قاعده تَلازُم عقل و شرع..... ۱۷۵
۳-۲ قاعده‌ی لاحَرَج ۱۷۷
۳-۳ قاعده‌ی صِحت ۱۷۸
۳-۴ قاعده‌ی اِتلاف وضمان..... ۱۷۹
۳-۵ قاعده‌ی مَیسُور..... ۱۸۰
۳-۶ قاعده‌ی لاضرر.....۱۸۱
۳-۷ قاعده‌ی اِقدام.....۱۸۲
۳-۸ قاعده‌ی تَسلیط مالکیت..... ۱۸۳
۳-۹ قاعده‌ی نَفی سَبیل.....۱۸۴
۳-۱۰ قاعده‌ی نفی ولایت کفار و نفی وِلا ۱۸۴
۳-۱۱ قاعده‌ی نفی رُکون ۱۸۵
۳-۱۲ قاعده‌ی لُزوم در عقود ۱۸۵
۳-۱۳ قاعده‌ی عُرف ۱۸۷
۳-۱۴ قاعده‌ی اِحسان و الامین لایضمن..... ۱۸۸
۳-۱۵ قاعده‌ی توبه ۱۸۹
۳-۱۶ قاعده‌ی حدود ۱۸۹

۳-۱۷ قاعده‌ی قرعه ۱۹۰
۳-۱۸ قاعده‌ی دَم المُحترمه ۱۹۰
۳-۱۹ قاعده‌ی قِصاص ۱۹۱
۳-۲۰ قاعده‌ی فَراغ ۱۹۲
۳-۲۱ قاعده‌ی حکم بر اساس دستورات خداوند ۱۹۲
۳-۲۲ قاعده‌ی قضاوت به حق ۱۹۲
۳-۲۳ قاعده‌ی شهادت ۱۹۲
۳-۲۴ قاعده‌ی احوال شخصیه ۱۹۲
۳-۲۵ قاعده‌ی اِلزام ۱۹۳
۳-۲۶ قاعده‌ی اِقرار ۱۹۳
۳-۲۷ قاعده‌ی مُقاصِه نوعِی ۱۹۳
۳-۲۸ قاعده‌ی تلازم مالکیت شئی و اقرار به آن ۱۹۳
۳-۲۹ قاعده‌ی یَد ۱۹۳
۳-۳۰ قاعده‌ی عَلی الیَد ۱۹۴
۳-۳۱ قاعده‌ی طَهارَت و طَیِب ۱۹۴
۳-۳۲ قاعده‌ی تَلَف قبل از قبض ۱۹۴
۳-۳۳ قاعده‌ی حِل یا اصل حلیت ۱۹۴
۳-۳۴ قاعده‌ی سُوق ۱۹۵
۳-۳۵ قاعده‌ی غَبن ۱۹۵
۳-۳۶ قاعده‌ی سَبَق یا حق تقدم ۱۹۵
۳-۳۷ قاعده‌ی بَینهِ یا قاعده دلیل با مدعی است ۱۹۶
۳-۳۸ قاعده‌ی جُب ۱۹۶
۳-۳۹ قاعده‌ی شُبهِه ۱۹۶
۳-۴۰ قاعده‌ی غَرَر ۱۹۶

فصل سوم
شرح مختصری از برخی از قواعد فقهی

تعریف قاعده

قاعده در لغت به معنای پایه، اساس، بنیاد، محل اتکاء اشیاء و یا پی‌ساختمان است که دیوارهای ساختمان بر روی آن استوار می‌شود. هر چه قاعده محکم‌تر باشد، ساختمان محکم‌تر خواهد بود.

مسائل شرعی متکی به قواعدی است که به استناد آن قواعد مجتهدان آن مسایل را استنباط می‌کنند. قواعد فقهی ابزار فقیه هستند و هر چه این قواعد از استدلالات عقلی و دلایل شرعی محکم‌تری برخوردار باشد پاسخ به مسائل مطرح شده به درستی نزدیک‌تر خواهد بود.

برای آگاهی خوانندگان تعداد معدودی، البته، مهم‌ترین قواعد فقهی را در زیر می‌آوریم.

۳-۱ قاعده‌ی ملازمه یا قاعده تلازم عقل و شرع

این قاعده به معنای پیوند یا همراهی دین و عقل است.

یکی از قواعد مهم در اسلام قاعده ملازمه است و اسلام جداً به آن پایبند است. اگر چه آیه‌ای نداریم که مستقیماً به آن اشاره کرده باشد، ولی برخی در تأیید نظرات خود آیه‌ی ۱۲۲ سوره‌ی

توبه (۹) را می‌آورند:

وَ ما کانَ المؤمِنونَ لِیَنفِروا کافَّةً ، فَلَو لا نَفَرَ مِن کُلِ فِرقَةٍ مِنهُم طائِفَةٌ لِیَتَفَقَّهوا فِی الّدینِ و ...

مؤمنان نباید همه کوچ کنند (و یا به خاطر ثواب جهاد، به جهاد بروند)، **بلکه باید گروهی نزد پیامبر اکرم ﷺ بیایند** (و یا نزد ایشان بمانند) **تا مسائل و دستورات و علم دین را از پیامبر بیاموزند**و زمانی که به نزد قوم خود برمی‌گردند (و یا مجاهدین از جهاد باز می‌گردند) آنان را از دستورات دین آگاه کنند.

در این‌جا یک بحث عقلی مطرح شده و آن این که اگر انجام کاری مانند کسب روزی لازم است و یا کار خوبی مانند جهاد پیش رو است با این حال نباید بقیه‌ی کارها از جمله کسب علم و پی‌گیری سایر پیشرفت‌ها و تحقیقات تعطیل شود، به عبارتی همان‌طور که جهاد واجب است بقیه‌ی کارها از جمله یاد گرفتن و یاد دادن سایر کارها هم لازم و واجب است.

براساس این آیه گروهی از فقها گفته‌اند: خبر واحد هم ارزش دارد، زیرا ممکن است از طایفه شما فقط یک نفر نزد پیامبر ﷺ رفته باشد، یا یک نفر درس خوانده باشد، پس باید به سخن آن یک نفر توجه کرد. تمام این نظرات و نتیجه‌گیری‌ها براساس استنباط عقلی مطرح می‌شود. کلام مشهوری است که می‌گویند:

هر عملی را که عقل حکم کند شرع به آن حکم می‌کند، و هر چه شرع دستور دهد عقل می‌پذیرد.

نکته‌ای که نمی‌بایست از مد نظر دور داشت این که مقصود از استنباط عقلی، نتایجی است که عقل صددرصد به آن رسیده باشد نه این که احتمال عقلانی بدهد.

در آیه‌ی ۶ سوره‌ی طلاق (۶۵) می‌فرمایند:

اَسکِنوهُنَّ مِن حَیثُ سَکَنتُم مِن وُجدِکُم

زنان (مطلقه خود) را سکونت دهید. همان جایی (و یا به همان شکلی یا در همان حدی) **که خود سکونت و توانایی دارید.**

این یک دستور است که دین به آن تأکید کرده است.

فقها به استناد این آیه و با استفاده از قاعده ملازمه پاسخ‌هایی به سئوالات جدید مقلدین خود می‌دهند که چه بسا موضوع آن در زمان پیامبر اکرم ﷺ مطرح نبوده است.

در قاعده‌ی**ملازمه**، یعنی قاعده‌ی**همراهی بین عقل و دین**، می‌گویند شما هیچ مسئله‌ای نخواهید داشت که پاسخ آن را نداشته باشید.مثلاً: ممکن است شما برای اجرا و یا عدم اجرای کاری بر سر چندراهی قرار بگیرید، یعنی:

فرض اول : از دو کار واجب فقط یکی را می‌توانید انجام دهید.

فرض دوم : از دو کار حرام مجبور هستید یکی را انجام دهید.

فرض سوم : اگر بخواهید یک کار واجب را انجام دهید باید یک کار حرام انجام دهید.

تمام این موارد ممکن است برای اولین یا چندمین بار اتفاق افتاده باشد.

در این موارد می‌گویند به قاعده ملازمه مراجعه کنید و از عقل که همراه دین است استفاده کنید و تصمیم بگیرید.

فرض اول شما خود تصمیم می‌گیرید و کار خوب‌تر را انجام می‌دهید.

فرض دوم شما کاری را که کم‌تر بد است با اکراه انجام می‌دهید.

فرض سوم باید دید این فعل واجب و حرام کدام یک ارجحیت دارد و یا کدام نفعش برای جامعه بیشتر است، آن را انجام دهید. مثالی که در کتب فقهی می‌آورند، این‌که شما برای نجات یک غریق مجبور هستید بدون اجازه صاحب ملک و یا صاحب وسائل وارد زمین او شده و از آن وسایل استفاده کنید. مجتهدان می‌گویند وارد ملک شوید و از وسائل بدون اخذ اجازه‌ی مالک استفاده کنید و جان یک انسان را نجات دهید. این تصمیم براساس قاعده‌ی ملازمه است.

این قاعده کاربرد وسیعی در بسیاری از مسائل جدید دارد.

۲-۳ قاعده لاحَرَج

حَرَج = تنگی، دشواری، سختی، مشقت

براساس این قاعده؛ برای اجرای دستورات الهی ما نباید از قرآن و فرمایشات ائمه علیهم‌السلام احکامی را استنباط کنیم که خود و مردم را با مشکل مواجه سازیم. (۶-۲)

توجه داشته باشیم که هر کاری ممکن است مقداری زحمت داشته باشد، مانند روزه گرفتن و

یا سایر عبادات. در این حد را دشواری و سختی نمی‌گویند و یا برای تأمین پرداخت بدهی ممکن است شخص به زحمت افتاده و مجبور شود اتومبیل خود را بفروشد، این زحمت جزو وظایف هر فرد است و حرج نیست ولی اگر برای پرداخت بدهی خود باید یکی از کلیه‌های خود را بفروشد، در این‌جا این قاعده به کمک می‌آید. حتی در پرداخت بدهی ما مستثنیات دَین داریم، یعنی اگر فردی بدون این که خود مقصر باشد ضرر کند و اموالش از دستش خارج شود برای پرداخت بدهی‌های خود لازم نیست هر چه دارائی دارد بفروشد. مثلاً، اگر فقط یک خانه در حد شئونات خود دارد نباید زن و فرزند خود را آواره کند، طلب‌کاران باید کمی‌گذشت کنند تا او در آینده جبران کند.

چندین آیه در قرآن داریم که این حکم را از آن استنباط میکنند از جمله:

آیه‌ی ۷۸ – حج (۲۲):

وَ ما جَعَلَ عَلَیکُم فِی الدّینِ مِن حَرَجٍ

و قرار نداده است خداوند برای شما در (اجرای دستورات) **دین مشقت و سختی**

آیه‌ی ۶ – مائده (۵):

ما یُرِیُد اللهُ لِیَجعَلَ عَلَیکُم مِن حَرَجٍ

و خداوند اراده نکرده برای شما هیچ گونه سختی را.

در این‌جا گروهی فرموده‌اند: از این قاعده استفاده می‌شود که بر مکلفین جهت اجرای دستورات الهی نباید مشقت و سختی را تحمیل نمود. مثلاً اگر شخصی بیمار است و نمی‌تواند وضو بگیرد با تیمم نماز بخواند. اگر اموالش آتش گرفته و نمی‌تواند بدهی خود را بپردازد، باید به او مهلت داد.

۳-۳ قاعده‌ی صحت

اصل بر قانونی بودن و صحت هر عملی است که دیگران انجام می‌دهند، مگر خلاف آن ثابت شود. براساس این قاعده ما نباید گمان بد به دیگران ببریم و یا نباید در کاری که دیگران انجام می‌دهند، کنجکاوی کنیم که صحیح انجام شده است یا خیر.

براساس این اصل، سوء ظن ممنوع است یا شما حق ندارید اعمال و رفتار دیگران را حمل بر

فساد و بطلان کنید، بلکه لازم است به خاطر این‌که زندگی سالمی در کنار هم داشته باشیم برعکس آن فکر کنیم، مثلاً اگر آقا و خانمی را با هم مشاهده کردید حتماً آن ها با هم نسبتی دارند و نباید به آنان گمان بد ببرید یا اگر مهمان کسی هستید حتماً درآمد او از راه مشروع به دست آمده، شاید بتوان گفت همان‌طور که سوء ظن گناه دارد و حرام است، حسن ظن، نیک و پسندیده است و ما موظف هستیم اعمال دیگران را حمل بر قانونی و شرعی بودن و صحت بکنیم مگر خلاف آن به ما ثابت شود، در قرآن می‌خوانیم:

آیه‌ی ۱۲ – حُجرات (۴۹):

یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنوا اِجتَنِبوا کَثیراً مِنَ الظَّنِ اِنَّ بَعضَ الظَّنِ اِثمٌ

ای مؤمنین، از بسیاری گمان‌های بد دوری کنید برخی از آن پندارها معصیت است.

۳-۴ قاعده‌ی اتلاف و قاعده‌ی ضمان

اتلاف=تعّدی، ظلم، عمل خارج از قانون، تلف کردن

ضمان= ضمانت پرداخت خسارت.

تلف کردن و از بین بردن اموال دیگران و یا صدمه زدن به آن‌ها براساس قاعده‌ی اتلاف و قاعده‌ی ضمان مجازات دارد و مجازات خسارت زننده این است که او معادل همان ضرر را جبران کند. به بیان دیگر **هر فرد در مقابل اعمال خود ضامن است**. یعنی اگر خسارتی به دیگری وارد کرد، موظف است آن را جبران کند که به دو صورت ممکن است:

مِثْلی به مِثْلی = اگر ظرفی را شکستید که مشابه دارد باید، یک ظرف مشابه آن تهیه کنید و به صاحبش مسترد نمائید.

قیمی‌به قیمی= اگر ظرفی را شکستید که مشابه ندارد و یا یک کتاب خطی که مشابه ندارد در دست شما از بین برود باید قیمت آن را بپردازید.

در قانون مدنی ماده ۹۵۰ می‌گوید:

مثلی= آن است که اشیاء نظایر آن نوعاً زیاد و شایع باشد مانند حیوانات.

قیمی=(قیمتی) مقابل آن قرارداد، معذالک تشخیص با عرف است.

و **تعدی**= تجاوز نمودن از حدود اذن یا عرف است.

تفریط= ترک عملی است که براساس عرف یا قرارداد برای حفظ مال لازم بوده و انجام نشده.

(کوتاهی کردن در کاری، در مقابل **افراط** که زیاده‌روی در انجام کاری است)

تقصیرکوتاهی کردن، ضایع کردن و اعم از تعدی و تفریط است. (قاعده علی الید ۳۰-۳)

آیه‌ی ۱۹۴ – بقره (۲):

فَمَنِ اعتَدی عَلَیکُم فَاعتَدُوا عَلَیهِ بِمِثلِ مَا اعتَدی عَلَیکُم

اگر کسی به شما صدمه زد (خسارت به شما وارد آورد شما حق دارید) **به او صدمه بزنید** (خسارت از او بگیرید ولی باید) **معادل آن‌چه به شما صدمه زده است باشد.** (مواظب باشید بیش‌تر صدمه نزنید).

و آیات ۱۸۸ بقره (۲) و ۴۰ شوری (۴۲) و ۲۷ یونس (۱۰).

۵-۳ قاعده‌ی مَیسُور(به فتح میم و ضمه س)

در هر امری یا در اجرای هر واجبی هر مقدار که برای شما میسر است لازم است انجام دهید. به سخن دیگر، ما حق نداریم به دلیل این که تمام کارها از دست ما برنمی‌آید. آن را رها کنیم بلکه باید همان مقدار کاری که از ما ساخته است انجام دهیم .

مثلاً در جهاد هر مقدار برای هر کس که مقدور است باید کمک کند. و یا در نماز خواندن اگر ایستاده نمی‌تواند باید نشسته بخواند. یا در پرداخت بدهی، یک تاجر ورشکسته موظف است هر مقدار از بدهی خود را که می‌تواند بپردازد. اگر چنین کند او در نزد خدا مبرا می‌شود، البته، باید با خدای خود عهد کند بعداً هر مقدار توانست مطالبات مردم را بپردازد.

آیه‌ی ۱۶ تغابن (۶۴):

فَاتَقوا اللهَ مَا استَطَعتُم ....

خدا ترس و پرهیزکار باشید هر مقدار که برای شما مقدور است.

در ادامه آیه و آیات بعد به ما تذکر داده اند سخن حق را توجه کنیم. از مال خود انفاق کنیم (چه واجب چه مستحب)، بخیل نباشیم، به مردم قرض دهیم(که بسیار پسندیده و مستحب است).

آیه‌ی ۶۰ انفال (۸):

وَ اَعِدّوا لَهُم مَا استَطَعتُم مِن قُوّه و ....

و خود را آماده کنید در مقابل آنان (دشمنان) **هر مقدار که توان دارید ....**

از عدم اجرای دستورات خداوند بترسید و هر مقدار که توان دارید (بابت خیرات) بپردازید.

آیه‌ی ۲۸۶ بقره (۲):

لا یُکَلِّفُ اللهُ نَفساً اِلا وُسعَها

خداوند هیچ کس را جز به اندازه‌ی توان و طاقتش تکلیف نمی‌کند

۶-۳ قاعده‌ی لاضَرر

معمولاً در گفته‌ها به این قاعده جمله لاضِرار را اضافه می‌کنند و می‌گویند: **لاضَرَرو لاضِرار فی اِلاسلام .**

ضَرر، ممکن است عمدی باشد یا خطایی و غیر عمد، و همچنین ممکن است یکی از طرفین سودی از آن، نصیبش شود مانند گران فروختن کالا که باعث ضرر زدن به دیگری است.

ضِرار، ضرر عمدی است و ممکن است هیچ کدام سودی نبرند، مانند پاره کردن پیراهن دیگری در دعوا.

ضرر و زیان رساندن و هم‌چنین ضرر و زیان دیدن هر دو از نظر قواعد فقهی محکوم است. به هیچ کس نباید ضرری وارد شود همچنان‌که هیچ کس حق ندارد ضرر به کسی بزند. این قاعده که کاربرد عمومی‌دارد در همه شئون جامعه‌ی اسلامی‌وارد می‌شود، مثلاً؛ ساختن مسجد در صورتی که برای مسلمانان ضرر داشته باشد نباید ساخته شود.

انجام عبادات در صورتی که زیان داشته باشد ساقط می‌شود.

در حالی که گرفتن شاهد برای انجام معاملات مدت‌دار،مستحب است،در عین حال به شاهد نباید ضرری برسد و باید حق‌الزحمه‌ی او را اگر مطالبه نمود پرداخت کنند.

کسی حق ندارد وصیتی کند که به وارثان زیان برسد و کم‌تر از حقی‌که خداوند مشخص

فرموده دریافت دارند.

حق ندارند با گرفتن آزادی‌های فردی و اجتماعی از زنان مطلقه آنان را متضرر کنند.

مادر می‌تواند حق‌الزحمه شیر دادن فرزند خود را مطالبه کند، تا جبران زحماتش باشد، البته نباید مبلغی را مطالبه نماید که پدر ضررکند. فقیهان گفته‌اند: نباید بیشتر از اجرت‌المثل کارش باشد، به بیان دیگر اگر اجرت بیش از مبلغی که دایه (پرستاری که به فرزند شیر هم می دهد یا مادر رضاعی) می‌خواهد مطالبه کند، در چنین حالتی پدر می‌تواند فرزند را از مادر جدا کرده به دایه بسپارد.

آیه‌ی ۲۸۲ – بقره (۲):

... وَ اَشهِدُوا اِذا تَبایَعتُم، وَ لایُضارَّ کاتِبٌ وَ لا شَهیدٌ

و شاهد بگیرید زمانی که معامله نسیه انجام می‌دهید، و به کاتب و شاهد نباید زیانی برسد.

آیات دیگر: آیه‌ی ۱۲ نساء (۴) و ۲۳۱ و ۲۳۳ بقره (۲) و ۶ طلاق (۶۵)

علمای دین با استفاده از این قاعده (قاعده‌ی لاضَرر و لاضِرار) و قاعده‌ی اتلاف، استنباط زیبایی دارند و آن این که طبق قاعده اتلاف (۴-۳) اگر کسی عمداً صدمه ای به کسی زد، می توان همان صدمه را به او زد، اما اگر صدمه غیرعمد به کسی زده شد (۷-۱۳) با توجه به قاعده لاضرر نباید به او ضرر زد. بلکه باید غرامت آن را گرفت مثلاً اگر فردی به ماشین شما صدمه زد شما اجازه ندارید به ماشین او صدمه بزنید، بلکه باید خسارت آن را بگیرید، و یا اگر به بدن شما صدمه ای وارد شد باید دیه آن را بگیرید و ...

۷-۳ قاعده‌ی اقدام

هر کس در مقابل هر اقدامی که می‌کند مسئول است، یا هر شخصی مسئول نتیجه اعمال خود است. یا هر فرد پاسخگوی کاری است که انجام داده، چه مثبت باشد چه منفی. اگر از اقدام انجام شده سودی بدست آید، متعلق به فردی است که کار را انجام داده، هم‌چنان که اگر ضرری به وجود بیاورد باید آن را جبران کند و یا زیان متعلق به اوست.

آیه‌ی ۳۸ – مُدَّثِّر (۷۴)

كُلُّ نَفسٍ بِما كَسَبَت رَهينَةٌ

هر کس (هر فرد) **در گرو اعمال خود است** (نتیجه‌ی اقدامش متعلق به اوست)

و آیات ۵۱ زمر (۳۹) و ۲۸۶ بقره (۲) و ۳۹ اعراف (۷) و ۱۱۱ نساء (۴)

۸-۳ قاعده‌ی تسلیط و قاعده‌ی مالکیت

همه چیز از آن خداوند است. (۸-۶)

آیه‌ی ۴۲ سوره‌ی نور (۲۴) می‌فرماید:

وَ لِلّهِ مُلْکُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ إِلَی اللّهِ الْمَصیرُ

و فرمانروایی آسمان‌ها و زمین از آنِ خداست، و بازگشت [همه] **به سوی خداست.**

با این حال انسان می‌تواند مالک شود، می‌تواند ارث از خود باقی بگذارد، می‌تواند ارث ببرد و بر اموال خود تسلط داشته باشد، و می‌تواند در آن دخل و تصرف کند. می‌گویند چون زمین شاخص‌ترین دارائی بوده و هست به همین دلیل در قرآن آیات مالکیت بیش‌تر درباره‌ی ارث بردن بندگان از زمین است و بر سایر دارائی‌ها هم مثل زمین تسلط و مالکیت وجود دارد.(۱-۳)ضمناً در فقه، اصلی داریم به نام **اصالت الاباحه**، که بر طبق آن استفاده از کلیه انتفاعات زمین و مواهب الهی برای رفاه زندگی (معیشت) انسان جایز است. (البته استثناهایی هم وجود دارد) از پیشوایان دین داریم. «**اَلناس مُسَلَّطونَ عَلی اَموالِهِم** و یا اَنفُسِهِم». یعنی **مردم بر مال و جان خود حاکمیت و مالکیت دارند.**

مال به اشیاء ارزشمندی اطلاق می‌گردد که مردم و عقل در برابر آن حاضر به پرداخت بهاء می‌گردند.

هم‌چنین در قرآن کریم می‌خوانیم‌آیه‌ی ۱۲۸ اعراف (۷)

اِنَّ الاَرضَ لِلّهِ، یورِثُها مَن یَشاءُ مِن عِبادِه

و زمین از آن خداوند است، و به هر کدام از بندگان خود بخواهد آن را ارث می‌دهد.

به آیات ۶ اسرا (۱۷) و ۱۰ اعراف (۷) و آیات مشابه هم می‌توانید توجه بفرمائید.

۹-۳ قاعده‌ی نفی سبیل

یا قاعده‌ی نفی حاکمیت کفار بر مؤمنین

در اسلام مؤمنین حق ندارند خود را زیر حمایت و پوشش کفار قرار دهند، یا جیره خوار آنان شوند، این حکم در امور سیاسی و مملکت داری بیشتر مطرح است. اگر چه برخی از بزرگان این قاعده را در امور و روابط مردم با هم گفته‌اند مانند ممنوعیت ازدواج زن مسلمان با مرد غیرمسلمان و یا گرفتن قرض و پرداخت ربا به کافر، ولی با توجه به این که مشارکت با کفار و یا خرید و فروش و سایر معاملات با آنان بلامانع است و یا شنیده‌ایم که حضرت امیر (ع) با اهل کتاب مدینه همکاری تجاری و اقتصادی داشته‌اند، به همین سبب تصور می‌شود این قاعده کاربرد وسیع تری از روابط خصوصی افراد دارد.

علمای دین گفته‌اند: این نهی، **نهی تشریعی** است نه**نهی تکوینی،** یعنی خداوند در خلقت، جهان را به صورتی خلق نکرده که کفار استیلا و آقایی بر مؤمنین پیدا نکنند، بلکه خداوند از مؤمنین خواسته است به صورتی زندگی کنند که کفار بر آنان استیلا و برتری پیدا نکنند و اگر امروز ما شاهد هستیم که مؤمنین، ضعیف هستند بدانند که این روش زندگی مورد رضایت شرع مقدس نیست.

در قرآن آیات زیادی داریم که از مؤمنین خواسته شده که وقار خود را حفظ کنند از جمله:

آیه ۱۴۱ نساء (۴)

وَ لَن یَجعَلَ اللهُ لِلکافِرینَ عَلَی المؤمِنینَ سَبیلاً

و خداوند هرگز برای تسلط کافران بر مؤمنان راه باز نخواهد نمود!! (خداوند دوست ندارد مؤمنین زیر دست کفار باشند و اگر شما ملاحظه می‌کنید مؤمنین زیر سلطه کفار هستند کوتاهی از خود آنان است)

۱۰-۳ قاعده‌ی نفی ولایت کفار و نفی ولاء

قاعده نفی ولایت کفار یا قاعده عدم قبول تحت الحمایه قرار گرفتن مسلمانان زیر دست کفار.

مسلمانان حق ندارند خود را زیر حمایت غیر مسلمانان قرار دهند. خوب می‌دانیم که این امر

بدون اجرای خواسته‌های کفار امکان پذیر نیست، در حالی که اهداف آن‌ها با اسلام سازگاری ندارد، این قاعده با قاعده نفی سبیل هماهنگی فراوان دارد. در قرآن داریم:

آیه‌ی ۲۸ آل عمران (۳)

لا یَتَّخِذِ المؤمِنونَ الکافِرینَ اَولِیاءَ مِن دونِ المؤمِنینَ

مؤمنین نباید کافران را به جای برادران مؤمن دوست و سرپرست خود گیرند.

۳-۱۱ قاعده‌ی نفی رکون

یا قاعده‌ی عدم تکیه و اعتماد به ظالم

مسلمانان حق ندارند به ظالم اعتماد و تکیه کنند و خودرا از حمایت او برخوردار نمایند.این قاعده‌ی و قاعده‌ی نفی ولاء را در راستای قاعده‌ی نفی سبیل می‌دانند، بعضی بزرگان اینها را سه قاعده گفته‌اند و برخی تحت عنوان یک قاعده آورده‌اند. آن‌چه از همه‌ی این قواعد می‌توان استنباط کرد، آقایی و سرافرازی مؤمنان و مسلمانان است که حاکمان و حتی خود مردم حق ندارند خود را زیر سلطه و نفوذ کفار و افراد ظالم قرار دهند !!

آیه‌ی ۱۱۳ هود (۱۱)

و لا تَرکَنُوا اِلَی الَذّینَ ظَلَمُوا

و شما حق ندارید متمایل شوید یا تکیه کنید به کسانی که ظلم کرده‌اند (ظالمان به مردم ظلم می‌کنند و کفار به خودشان ظلم کرده‌اند).

۳-۱۲ قاعده‌ی لزوم در عقود

براساس قاعده الزام در ایفای عقود همه موظف و ملزم به اجرای تعهدات خود در معاملات و قراردادها هستند، از پیشوایان دین داریم، «**اَلمؤمِنونَ عِندَ شُروطِهِم**» مؤمنان باید به شرطهایی که در معاملات و سایر امور بین هم می‌گذارند پای‌بند بوده و آن‌ها را رعایت کنند و یا اصلاً مؤمن کسی است که به تعهدات خود پای‌بند است و به آن‌ها وفا می‌کند. یا آنها را

اجرامی‌کند. از همین کلام بزرگان می‌توان دریافت در جامعه‌ای که زندگی می‌کنیم چند درصد مؤمن واقعی وجود دارند !!

مرحوم **علامه محمد تقی جعفری** (۱۳۷۷-۱۳۰۴ هـ ش و یا ۱۴۱۹-۱۳۴۳ هـ ق) در تفسیر خطبه سی و هفتم نهج‌البلاغه چنین می‌گویند:

آیات مربوط به تعهد در قرآن مجید به سه گروه تقسیم می‌گردد؛

گروه یکم – آیاتی است که درباره مسئولیت و تعهد افراد بطور عام صحبت می‌کند

گروه دوم – آیاتی است که لزوم وفا به عهد الهی را مورد دستور و توصیه قرار می‌دهد

گروه سوم – آیاتی است که شامل عهدی است که خداوند بسته است

گروه یکم –آیاتی است که لزوم وفای به تعهداتی که مردم بین خود می‌بندند را به ما تذکر می‌دهد، مگر تعهدی که مخالف دستورات اسلامی باشد، این شرط با بیانات مختلفی در منابع اسلامی آمده است مانند روایت معروفی که می‌گوید: **هر شرط و عهدی جایز است مگر آن‌چه مخالف کتاب یا سنت باشد** و یا: شرط و عهد خداوند پیش از شرط و عهد شما است . ...

و از آیات ۳۴ سوره اسرا (۱۷) و ۱۷۷ بقره (۲) و ۸ مؤمنون (۲۳) و ۳۲ معارج (۷۰) و ۱ مائده (۵) و ۷۶ آل‌عمران (۳) می‌توان این مفهوم را استفاده کرد.

گروه دوم –آیاتی است که لزوم وفا به عهد الهی را دستور می‌دهد و شامل تعهدهای فطری و عقلی و وجدانی درباره اطاعت به دستورات و تکالیف الهی نیز می‌گردد و ایات ۶۰ و ۶۱ یس (۳۶) و ۹۱ نحل (۱۶) و ۱۳ احزاب (۳۳) را می‌آورند و تذکر حضرت امیر علیه‌السلام را به مالک اشتر متذکر می‌گردند.

گروه سوم – آیاتی است که **خداوند متعال عهدی را که با انسان‌ها بسته است وفا می کند** وفای خداوند به عهدی که بسته است از صفات جلالیه او است که با کمال بی‌نیازی و غنای مطلق خبر از ایفای عهدی که بسته است می‌دهد.

و آیات ۴۰ بقره (۲) و ۱۱۱ توبه (۹) را بیان می‌کنند. (نوشته علامه جعفری)

جبران زیان همیشه ممکن نیست!

در یکی از شرکت‌ها که مسئولیت آن را گرفتم، دلیل بازنشسته شدن یکی از کارگران مبتکر را که به علت افسردگی روحی بازنشسته می‌شد جویا شدم، معلوم شد که این کارگر مبتکر چند

سال قبل دستگاهی را جهت تکمیل خط تولید درست کرده بود. مدیر عامل در زمان بازدید و افتتاح خط،قول یک وسیله‌ی نقلیه را با قیمت دولتی به او می‌دهد، او خوشحال از این هدیه در اولین فرصت تنها وسیله‌ی نقلیه خود را که عصرها برای جبران کسری مخارج زندگی با آن کار می‌کرد فروخته تا پیش قسط را آماده کند، چند هفته‌ای می‌گذرد خبری از اجرای تعهد مدیر عامل نمی‌شود به دفتر ایشان مراجعه می‌کند جوابی نمی‌گیرد سپس نامه می‌دهد، فایده‌ای ندارد، به هر کس و هر کجا که فکرش اجازه می‌داده مراجعه می‌کند به نتیجه نمی‌رسد بالاخره یک روز مدیر عامل را در محوطه کارخانه می‌بیند و خود را معرفی می‌کند و موضوع را می‌گوید، متوجه می‌شود که مدیر عامل او را فراموش نکرده سپس از او می‌خواهد که به قول و وعده خود وفا کند. مدیر عامل با خونسردی می‌گوید تو کاری کردی ما خوشمان آمد، ما هم چیزی گفتیم تا تو خوشت بیاید و از کنار موضوع می‌گذرد و او را در حالی که مات و مبهوت مانده بوده است رها می‌کند. از آن تاریخ به بعد آن کارگر فعال مبتکر تبدیل می‌شود به یک کارگر افسرده که بیماری او آن‌چنان بالا می‌گیرد که اجباراً زودتر از سن قانونی او را بازنشسته می‌کنند؛

این نیز یک نمونه از تاثیر منفی عدم اجرای تعهد است که به جرات می‌توان گفت قابل جبران نیست و ما شاهد هستیم که خداوند **در آیه‌ی۲و۳ سوره صف (۶۱)** عدم وفای به عهد را گناه بزرگ و نابخشودنی می‌داند.

از قول پیشوایان دین برای روشن نمودن اهمیت وفای به عهد داریم، که مسلمان ممکن است خطاهای مختلف بنماید اما **سه خلاف** را انجام نمی‌دهد که اگر انجام داد گویی مسلمان نیست و یا به عبارت دیگر **سه کار خوب** را حتماً انجام می‌دهد، آن سه عبارت‌اند از:

۱. **امانت دار** هستند و در امانت هرگز خیانت نمی‌کنند.
۲. **احترام به پدر و مادر** می‌گذارند و هرگز به والدین خود بی‌احترامی نمی‌کنند.
۳. **وفای به عهد** می‌کنند و هرگز پیمان و عهد خود را نمی‌شکنند.

چه نیکوست که این خصلت‌های خوب را تقویت کنیم تا به اولیای خدا نزدیک‌تر شویم.

۱۳-۳ قاعده‌ی عرف

یکی از قواعدی که در شرع به آن توجه شده است عرف موجود در هر جامعه است، و **عرف**

هر کاری است **که در جامعه رواج دارد و مورد قبول مردم است**، چنان چه آن عمل عرفی مخالف با دستورات صریح قرآنی و سیره پیامبر اکرم ﷺ و ائمه اطهار علیهم‌السلام نباشد به استناد آن می‌توان عمل نمود.

آیه ۱۹۹ اعراف (۷)

خُذِ العَفوَ وَ اْمُر بِالعُرفِ وَ اَعرِض عَنِ الجاهِلینَ

(ای پیامبر) با اغماض و گذشت رفتار کن و به خوبی (هر آن چیز خوبی که در جامعه عرف است) **دستور ده و از مردم نادان دوری کن.**

بزرگان آیات متعددی را برای این قاعده بیان کرده‌اند از جمله:

آیات ۶ و ۱۱۵ نساء (۴) و ۲۳۳ و ۲۳۶ بقره (۲)

۳-۱۴ قاعده‌ی احسان و قاعده‌ی اَلاَمین لایُضمن

این دو قاعده را چون نزدیک به‌هم هستند و آیاتی که به آن‌ها دلالت می‌کند با هم مشابه‌اند معمولاً با هم مطرح می‌کنند.

قاعده‌ی احسان یعنی اگر فردی واقعاً به خاطر خدا می‌خواست کار خوبی را انجام دهد و اتفاقاً از عمل او ضرری به کسی وارد شد ضامن نیست و براساس این قاعده نمی‌توان او را موأخذه کرد، اگر چه براساس **قاعده اقدام** (۷-۳) هر فرد مسئول نتیجه عمل خود است. از طرف دیگر براساس **قاعده‌ی الامین لایضمن** اگر مالی را به شخص امینی به سپاریم و اتفاقاً بدون کوتاهی از طرف او تلف شود او ضامن جبران خسارت آن مال نیست. اگر چه براساس **قاعده‌ی ضمان** (۴-۳) هر فرد ضامن است.

نکته‌ای را که بزرگان در ذیل همین قاعده مطرح می‌کنند این است که اگر کسی نیت کند کاری را که باعث زیان به دیگری می‌شود انجام دهد و یا حتی اگر انجام دهد و اتفاقاً به آن شخص زیانی وارد نشود، نمی‌توان او را مجازات کرد. توجه داشته باشید که ممکن است به دلایل دیگر از جمله برای جلوگیری از بی‌نظمی در جامعه او را توبیخ یا زندانی یا مجازات کنند.

آیه ۹۱ توبه (۹)

لَیسَ عَلَی الضُّعَفاءِ وَ لا عَلَی المَرضی وَ لا عَلَی الَّذینَ لایَجِدونَ ما یُنفِقُونَ حَرَجٌ اِذا نَصَحوا لِلّهِ وَ رَسولِهِ ما عَلَی المُحسِنینَ مِن سَبیلٍ و اللّهُ غَفُور رَحیمٌ

بر ناتوانان (مانند پیران، زنان و کودکان) **و بیماران و کسانی که چیزی ندارند تا انفاق نمایند تکلیفی** (در جهاد و کمک مالی کردن) **نیست، اگر برای خدا و رسولش** (در گفتار و کردار) **خیرخواهی کنند، و برای نیکوکاران** (هر مقدار کار خیر آنان کم هم باشد) **هیچ راه ملامت و سرزنش وجود ندارد و خداوند بسیار آمرزنده و مهربان است.**

۳-۱۵ قاعده‌ی توبه

توبه در تخفیف مجازات مؤثر است. منتهی شرایطی دارد که مهم‌ترین آن زمان توبه است، چنانچه فردی قبل از دستگیری توبه نماید و شخصاً خود را به قانون تسلیم کند بیشتر مشمول تخفیف می‌شود ولی اگر او را دستگیر کنند و سپس توبه نماید، در مجازات جهان باقی حتماً مؤثر است و در مجازات این جهان بستگی به نظر قاضی و صاحب حق دارد.

آیه ۳۴ مائده (۵)

اِلاَّ الَّذینَ تابُوا مِن قَبلِ اَن تَقدِروا عَلَیهِم

مگر کسانی که پیش از آنکه بر آنها دست یابید توبه نمایند

و هم‌چنین آیه‌ی ۳۹ مائده (۵)

توجه به **این نکته** لازم است که **توبه** تنها تاثیر در ساقط شدن اجرای حدود **حَقُّ الله** را دارد و قاضی می‌تواند از مجازات مجرم صرف نظر کند، اما در مورد **حَقُّ الناس** مجرم موظف به جبران خسارت و یا جلب رضایت صاحب حق می‌باشد، اگر چه قاضی می تواند از مجازات‌های تادیبی مجرم صرف نظر نماید.(۱-۱۲ حق‌الناس)

۳-۱۶ قاعده حدود

چندین آیه در قرآن در مورد اجرای حدود الهی داریم. توجه داشته باشید چنان چه مجازات

خطایی دقیقاً مشخص شده باشد به آن **حدود الهی** می‌گویند (۷-۱۳) و زمانی که جرمی مشمول **حدود الهی**گردد می‌بایست مجازات آن بدون کم و کاست بر مجرم اعمال گردد و چنانچه مقدار مجازات در اختیار حاکم باشد به آن **تعزیر** می‌گویند. مجازات تعزیر همیشه کم‌تر از مجازات حدود الهی است (۷-۵) که حاکم شرع با توجه به نوع جرم و مقایسه آن با سایر جرائم و تأثیرات مجازات در بازدارندگی مجرمین مقدار آن را مشخص می‌کند.

آیه‌ی ۳۸ مائده (۵)

وَ السّارِقُ وَ السّارِقَةُ فَاقطَعوا اَیدِیَهُما

دست مرد دزد و زن دزد را قطع کنید.

و این یکی از آیاتی است که حدود الهی را مشخص می نماید و اگر دزدی شرایط مجازات دزدی را داشته باشد باید اجرا گردد (قاعده شبهه ۳۹-۳) و همچنین است آیات دیگر ۴۵ و ۳۲ مائده (۵) و ۲ نور (۲۴) و ۴۰ شوری (۴۲)

۳-۱۷ قاعده‌ی قرعه

قرعه کشی یکی از راههای حل مشکل بوده و هست که قبل از ظهور اسلام هم رایج بوده و اسلام نیز آن را تأیید می‌کند. (قواعد امضایی ۷-۲)

آیه‌ی ۱۴۱ صافات (۳۷)

فَساهَمَ فَکانَ مِنَ المُدحَضینَ

قرعه زدند (و قرعه به‌نام یونس افتاد) **که او باید** (از کشتی) **بیرون انداخته شود.**

و هم‌چنین آیه‌ی ۴۴ آل عمران (۳)

۳-۱۸ قاعده‌ی دم المحترم

یا قاعده‌ی احترام به زندگی دیگران.

جان انسان‌ها محترم است و کسی حق ندارد آنان را بکشد.

آیه‌ی ۳۳ اسرا (۱۷)

وَ لا تَقتُلوا النَفسَ الَتی حَرَّمَ اللهُ اِلاّ بِالحَقِ

و نکشید کسی را که (خطائی ندارد و) **خدا کشتن او را حرام کرده مگر آن‌جا که به حق باشد**

و هم‌چنین آیات۱۷۸ بقره (۲) و ۹۳ نساء (۴)

۱۹-۳ قاعده‌ی قصاص

مجازات یا انتقام گرفتن از خطاکارانی که عمداً باعث قتل و یا جراحت افرادمی‌شوند، حداکثر معادل اقدامی‌است که خطاکار انجام داده است. البته، آن‌هم به خاطر خدا است تا مردم عادت نکنند یکدیگر را بی‌جهت از بین ببرند. مجازات نمودن حق صاحب خونی است که خونش ریخته شده. لذا صاحب حق می‌تواند **قصاص** کند، یا **دیه** بگیرد و یا **عفو** نماید. (۷-۱۳)

آن قدر حق صاحب خون محترم است که طبق نظر اکثر فقها در حکومت اسلامی‌اگر قاتل شناسائی نشود، دولت باید دیه مقتول را به صاحبان خون بپردازد.

به گفته‌ی بعضی از بزرگان قصاص کردن، یک قاعده‌ی عقلی است اما چه مقدار قصاص کردن یا چگونه قصاص کردن یا کجا قصاص کردن حکمی است که می‌تواند متغیر باشد.

آیه ۱۷۹ بقره (۲)

وَ لَکُم فِی القِصاصِ حَیاهٌ یا اولِی الاَلباب

و برای شما در قصاص، زندگی (آرام و مورد رضایت) **است ای اهل خرد**

و هم‌چنین آیات ۹۳ نساء (۴) و ۱۷۸ بقره (۲) و ۴۵ مائده (۵) ۴۰ شوری (۴۲)

قواعد دیگر

فقها و علما قواعد فقهی را بیش از صد مورد ذکر کرده‌اند. **مرحوم علامه محمدتقی جعفری** در کتاب رسائل خود می‌نویسد که یک‌صدو چهل قاعده را در جلد ۲۵ تفسیر نهج‌البلاغه مطرح کرده‌اند، منتهی بعضی بسیار فنی، و برخی اختصاصی است، و بعضی از آن‌ها جنبه عمومی

دارد. تعدادی را که بیشتر مطرح است در زیر آورده شده. در متن کتاب ممکن است به بعضی دیگر از قواعد فقهی برخورد نمایید.

۳-۲۰ قاعده‌ی فراغ بعد از عمل

قاعده‌ی فراغ و تجاوز یعنی اگر کاری را انجام دادیم بعد شک کردیم که آیا تمام جزییات آن را درست انجام داده‌ایم یا خیر، براساس این قاعده باید بگوییم انشاء الله درست انجام شده است. و به شک خود اعتناء نکنیم از این قاعده در مسایل نماز زیاد استفاده می‌کنند و می‌گویند شک بعد از محل اعتبار ندارد.

۳-۲۱ قاعده‌ی حکم براساس دستورات خداوند

باید براساس آن‌چه خداوند فرموده است قضاوت کنیم. به همین دلیل فرموده‌اند قاضی باید مجتهد باشد یعنی با دستورات اسلام کاملاً آشنایی داشته باشد.

۳-۲۲ قاعده‌ی قضاوت به حق و قضاوت به عدل

با استناد به آیات قرآن، از قضات خواسته می‌شود که به آن‌چه حق است حکم کنند و از هوای نفس پیروی نکنند.

۳-۲۳ قاعده‌ی شهادت

براساس این قاعده از ما می‌خواهند طبق رضای خدا شهادت دهیم و از شهادت دروغ جداً بپرهیزیم.

۳-۲۴ قواعد احوال شخصیه

قاعده‌هایی هستند که با توجه به آیات قرآن در آن‌ها مسائل شخصی مانند ازدواج، طلاق، عده‌ی طلاق، عده‌ی وفات، تعداد همسران، شرایط ازدواج، محرم و نامحرم، مسائل مربوط به ارث و حق احسان به والدین و سایر مسائل مطرح می‌گردد.

۳-۲۵ قاعده‌ی الزام

ملزم بودن افراد غیر شیعی به احکام مذهبشان. هر گروه و هردسته‌ای از مردم که روش زندگی و دین آنان در اسلام پذیرفته شده است، دستورات آن دین برای پیروانش لازم‌الاجرا است و دولت اسلامی‌قوانین آنان را به رسمیت می‌شناسد. مثلاً در حکومت اسلامی مسیحیان طبق دستور دین خود ازدواج می‌کنند و دولت اسلامی‌هم آن را ثبت می‌کند یا در مسیحیت می‌توانند فرزند را از ارث محروم کنند. یا در دین زرتشت فرزند خوانده ارث می‌برد. در چنین حالاتی محاکم ایران براساس دین و آئین هر فرد باید رأی دهند.

در تایید این قاعده از آیه ۴۷ و ۴۸ سوره مائده (۵) استفاده می‌شود.

۳-۲۶ قاعده‌ی اِقْرار

اگر شخصی بر علیه خود حرفی بزند از او می‌پذیرند، و یا افرادی که اقرار به مذهب دیگری دارند، ملزم به اجرای دستورات دین خود هستند (کمک به قاعده‌ی اِلزام).

۳-۲۷ قاعده‌ی مقاصه نوعی

یعنی می‌توان با هر گروهی همان‌گونه که در میان خودشان مرسوم است معامله داشته باشیم. مثلاً گرفتن ربا یا بهره‌ی پول از غیرمسلمانان به صورتی که در آئین آنان پذیرفته شده؛ بلامانع است.

۳-۲۸ قاعده‌ی تَلازُم میان مالکیت شئی و اقرار درباره‌ی آن

اگر کسی مالک چیزی بود می‌تواند درباره‌ی آن هر اقراری خواست بنماید و اقرار او مورد قبول و قابل استناد است.

۳-۲۹ قاعده‌ی ید

هر فردی هر چه در اختیار دارد مال اوست و اگر دیگری نسبت به آن ادعایی دارد باید دلیل کافی ارائه دهد، یعنی در اختیار بودن شی خود دلیل مالکیت آن است مگر آن را با دلیل رد نمایند.

قوانین جاری در هر کشوری طریقه قانونی مالکیت را مشخص می‌کند مثلاً در کشور ما مالکیت املاک و یا اتومبیل متعلق به کسی است که سند به‌نام او ثبت شده، حتی اگر مال در اختیارش نباشد ولی برای بیشتر اشیاء دیگر مانند فرش، لوازم خانه و غیره مالک آن کسی است که آن را در اختیار دارد.

۳-۳۰ قاعده‌ی علی الید

اگر مالی یا شئی‌ای را از کسی امانت یا عاریه گرفتید و یا مال او را برداشتید باید آن را به همان صورت که بوده به دست صاحبش برسانید . به بیانی شما ضامن هستید. (قاعده ضمان)

۳-۳۱ قاعده طهارت و طیِّب

اگر می‌دانیم چیزی پاک بوده و حالا شک داریم، به یقین خود که پاک بودن است عمل می‌کنیم. از این قاعده بیشتر در پاک و نجس بودن اشیاء و یا خوراکی‌ها استفاده می‌شود. جمله معروفی است که می‌گوید «**کُل شَی طاهِر حَتی** (لَکَ) **تَعلَمَ اَنَهُ قَذِر**» یعنی همه چیز تا زمانی که نجاست آن بر شما مسلم نگردیده، پاک است.

۳-۳۲ قاعده‌ی تلف قبل از قبض

اگر مالی را بفروشند و قبل از تحویل دادن به خریدار از بین برود در حقیقت تحویل نداده‌اند و باید مشابه آن را تحویل دهند و یا وجه دریافتی را مسترد نمایند. (فروشنده ضامن است)

۳-۳۳ قاعده‌ی حِلّ یا اصل حلیت

اگر حکم چیزی را ندانیم که حلال است یا حرام، باید فرض کنیم حلال است. تا زمانی که حرمت آن بر ما مشخص شود. به بیان دیگر اصل این است که تمام غذاها حلال هستند و غذاهای حرام جنبه استثنایی دارند، بنابراین حرام بودن هر چیز دلیل می‌خواهد نه حلال بودن آن.

۳-۳۴ قاعده‌ی سوق

اگر کالایی را در بازار مسلمین دیدید، نیازی به تحقیق در مورد حلال بودن یا حرام بودن، پاک بودن یا نجس بودن آن نیست، فرض بر این است که طبق دستور اسلام است و مشکلی نداردمگر خلاف آن بر شما ثابت شود.

۳-۳۵ قاعده‌ی غَبن

اگر در دادو ستد، خریدار، کالایی را خیلی گران بخرد می‌تواند معامله را فسخ کند. البته، درصد گرانی بستگی به عرف منطقه و نوع کالائی دارد که معامله شده است. مثلاً، در خرید و فروش معمولی شاید ده درصد گران خریدن غبن نباشد ولی در خرید دلار غبن باشد و براساس این قاعده خریدار چنان‌چه قیمت را نمی‌دانسته می‌تواند با استفاده از خیار غبن،معامله را برگشت دهد.

۳-۳۶ قاعده‌ی سَبَق یا حق تقدم

جمله معروفی از پیشوایان دین نقل شده است که فرموده اند «**مَن سَبَق اِلی مالَم یَسبِق اِلَیه اَحَد فَهُو اَحَقُ بِه**» اگر کسی زودتر به کاری پرداخت که مباح است و آن را در اختیار خود گرفت **(حیازت مباحات)** او به آن حق اولویت دارد یا سزاوارتر است.

خلاصه، اگر فردی به چیزی و یا جایی که برای همه امکان دسترسی است دسترسی پیدا کرد، تا آن مقدار که می تواند از آن بهره مند شود متعلق به اوست، ممکن است سایه‌ی یک درخت در جنگل باشد و یا آباد کردن یک قطعه زمین که صاحب نداشته و یا ثبت یک اکتشاف و اختراع.

البته از این قانون نباید سوء استفاده شود که متاسفانه می‌شود مثلاً کسی می رود دور زمین وسیع بایری را سنگ چین می کند سپس ادعا می کند که او زودتر آن‌جا را تصاحب یا حیازت کرده است و او مالک است، در حالی که این قانون چنین چیزی را نمی‌گوید بلکه با استفاده از قاعده لاضرر کسی حق ندارد با سوء استفاده از این قاعده به دیگران صدمه ای وارد کند و حق مردم را از آنان سلب کند و یا مردم را از حقوق طبیعی خود محروم کند.

۳-۳۷ قاعده‌ی بینه یا قاعده دلیل با مدعی است

یکی از قواعدی که کاربرد فراوانی در محاکم حقوقی ما دارد و به آن استناد می‌شود، قاعده بینه است به این معنا که مدعی باید دلیل بیاورد. به بیانی متهم نباید ثابت کند که مدعی دروغ می‌گوید، بلکه گوینده سخن و یا مدعی باید ثابت کند که خودش راست می‌گوید. جمله‌ی معروفی از پیشوایان دین داریم که فرموده اند «**اَلبَینه عَلَی المُدَعی و الیَمینَ علی مَن اَنکَر**» هر کس برای ادعای خود باید دلیل اقامه کند، در حالی که طرف او منکر است و قسم را کسی که منکر است باید بخورد. (۲-۱۳)

۳-۳۸ قاعده‌ی جُب

اگر شخصی مسلمان شود موظف به انجام اعمالی که قبلاً انجام نداده نیست، مثلاً لازم نیست نماز چند سالی که مسلمان نبوده به جا آورد، اما فقها در مورد **حق الناس**، که قبل از اسلام برگردن او بوده است، بحث دیگری دارند و می‌گویند او باید به تعهدات خود عمل کند مگر این که آن تعهد در شرع اسلام منع شده باشد.

۳-۳۹ قاعده‌ی شُبهه

چنان‌چه از فردی خطایی سر زد که در مجازات و یا مقدار مجازات آن شبهه وجود دارد، فقها معتقد هستند او را نمی‌توان حد زد بلکه حداقل مجازات در مورد او قبول است حتی ممکن است تبرئه گردد. در قاعده‌ی شبهه مسئله‌ی نیت و اطلاع شخص از خطایی که واقع شده تاثیر زیادی در مشخص کردن مجازات او دارد. حتی موقعیت وقوع جرم را در نظر می‌گیرند مثلاً به مجرد دزدی یک فرد، نمی‌باید انگشتان دست او را قطع کرد؛ بلکه باید حدود بیست شرط را داشته باشد.

۳-۴۰ قاعده غَرَر یا غَرور

غَرَر یعنی گول زدن. اگر در روابط کاری، شخصی را گول بزنند مثلاً در معاملات نقد ممکن است اتومبیلی را آن‌چنان صاف‌کاری و رنگ (ظاهرسازی) کنند که طرف گمان کند ماشین تصادفی نداشته و بعداً مشخص شود که خریدار گول خورده است و یا در زمان خواستگاری

مشخصاتی را از خود بیان کنند که در ایشان وجود نداشته، یعنی طرف را گول بزنند معامله فاسد است. مثال دیگر، در معاملات سلف کالایی را که با توصیف می‌فروشند باید آن‌قدر مشخصات کالا را مطرح کرده باشند که خریدار در زمان تحویل همان چیزی را دریافت کند که تصور کرده است. در هر دادوستدی چه نقد باشد چه مدت‌دار باید به این نکته توجه نمود. زیرا غَرَر یا گول زدن باعث فاسد شدن و یا باطل شدن معامله می‌شود. (۶-۳-۹ و ۴-۹ و ۳-۸-۹)

فصل چهارم

شرح مختصری از برخی کتب فقهی

۴-۱ کتاب‌های فقه ۲۰۱

۴-۲ کتاب مَن لایَحضُرُهُ الفَقیه شیخ صدوق (ره) ۲۰۱

علت نگارش کتاب

۴-۳ کتب اربعه..... ۲۰۳

کتب صحاح سِته،

تفاوت کتب اربعه و صحاح سته

۴-۴ کتاب شرایع الاسلام محقق حلی (ره)..... ۲۰۵

۴-۵ کتاب تبصرهٔ المتعلمین علامه حلی (ره) ۲۰۸

۴-۶ کتاب لمعه شهید اول، شیخ شمس‌الدین عاملی (ره) ۲۰۸

قانون مدنی شیعه. شجاع ترین عالمی‌که شناخته‌ام

۴-۷ تاریخ ۲۱۰

فرموده‌های حضرت امیر المؤمنین علیه‌السلام در مورد تاریخ،

علم، متعلق به تمام افراد بشر است،

سقراط، افلاطون، ارسطو، تأثیر نظرات علما بر یکدیگر، علما و بزرگان

شیعه، اعتراض به بزرگان! آیا طرز فکر ما عوض شده است، بیاییم

به دستور قرآن عمل کنیم! دعا برای خود و بزرگان جامعه

۴-۸ کتاب شرح لمعه شهید ثانی، شیخ زین‌الدین جبلی عاملی (ره) ۲۱۹
چرا شهید ثانی
۴-۹ کتاب جامع عباسی – شیخ بهایی (ره) ۲۱۹
۴-۱۰ کتاب وسایل شیعه – شیخ محمد حسن عاملی (ره) ۲۱۹
۴-۱۱ کتاب انیس التجار – ملا مهدی نراقی (ره) ۲۱۹
۴-۱۲ کتاب مکاسب مُحرمه – شیخ مرتضی انصاری (ره) ۲۲۱
توصیه صاحب جواهر به شیخ مرتضی انصاری
۴-۱۳ کتاب جامع احادیث شیعه، یا منابع فقه شیعه –سید حسین طباطبایی بروجردی(ره)۲۲۲
۴-۱۴ کتاب تحریر الوسیله – امام خمینی (ره) ۲۲۳
۴-۱۵ کتاب میزان الحکمه – محمدی ری شهری ۲۲۳
۴-۱۶ کتاب مفاتیح الحیات – جوادی آملی ۲۲۳
۴-۱۷ کسب‌های حرام ۲۲۳
دانستن این مسائل به چه کار می‌آید!! درمان جسم. درمان روح،
خودسازی از دو طریق،
درجات و مراتب بهشت، داستان دو برادر مؤمن، انسان واقعی

فصل چهارم

شرح مختصری از برخی کتب فقهی

۴-۱ کتاب‌های فقه

کتاب‌های فقه و مسائل شرعی بسیار زیاد است. در هر دوره‌ی بیست سی ساله چندین کتاب و رساله فقهی چه به عنوان کتاب جدید و یا حاشیه بر کتاب‌های دیگران نوشته شده است. از آن میان تعدادی در مناطق خاص و زمان خاص بوده و بعد از گذشت ایام فراموش شده و تعدادی نیز در طول قرن‌ها مورد استفاده واقع شده است.

با توجه به این‌که همه‌ی این کتاب‌ها از منبع واحدی الهام گرفته‌اند شما نباید انتظار تغییر چندانی در آن‌ها داشته باشید، هر چند بعد از گذشت قرن‌ها خود به خود تغییراتی را ملاحظه می‌کنید.

این کتاب با استفاده از ترجمه برخی از کتب حدیث و نیز کتاب‌های فارسی فقیهان تدوین گردیده است از جمله:

۴-۲ کتاب من لایحضره الفقیه

این کتاب احادیثی را برای افرادی که دسترسی به مجتهد ندارند جمع‌آوری نموده؛ و یکی از **کتب اربعه** است.

نویسنده آن **شیخ صدوق یا رئیس المحدثین**، محمد فرزند علی فرزند بابویه معروف به **ابن بابویه**، متولد قم، ۳۰۶ هجری قمری (۱۱۰۰ سال قبل) است که در سال ۳۸۱ (ه .ق) وفات نموده است و در نزدیکی شهر ری در محلی به نام ابن بابویه مدفون هستند.

درباره‌ی تولد ایشان نوشته‌اند: پدر پنجاه ساله‌اش فرزنددار نمی‌شده است. او از حسین بن روح سومین نائب امام زمان در زمان غیبت صغری می‌خواهد که حضرت ولی عصر دعا کنند ایشان فرزنددار شود. حسین بن روح پاسخ آوردند که، امام زمان (عج) فرمودند از خداوند خواستم فرزندانی با خیر و برکت به تو عطا کند. سپس او فرزنددار می‌شود و شیخ صدوق فرزند اول اوست.

اساتید او پدرش و تعدادی دیگر از جمله کلینی هستند. شاگردان زیادی دارد؛ از جمله شیخ مفید و سید مرتضی (علم الهدی)، کتاب‌های فراوانی دارد از جمله : من لایحضره الفقیه که دومین کتاب از کتب اربعه است.

جسد سالم بعد از ۸۵۰ سال

در سال ۱۲۳۸ هجری قمری حدوداً دویست سال قبل زمان فتحعلی شاه قاجار سیل منطقه ری را فرا می‌گیرد و باعث خرابی بعضی از مکان‌ها از جمله مقبره شیخ صدوق در ابن بابویه می‌گردد در اثر خرابی جسد شیخ صدوق صحیح و سالم پیدا می‌گردد علاوه بر بزرگان دربار گروهی از بزرگان زمان از جمله **پدر آیت الله مرعشی نجفی** از آن بدن دیدن می‌کنند و مجدداً در همان محل سرداب بدن را قرار دادند و روی آن را پوشاندن.

علت نگارش کتاب من لایحضره الفقیه

در تاریخ آمده است که **شیخ صدوق** در بلخ با شخصی به نام محمد بن حسن بن اسحاق که نوه‌ی امام موسی‌کاظم ﷺ بوده آشنا می‌شود. محمدبن حسن به او می‌گوید **محمدبن‌زکریای رازی** کتابی دارد به نام من‌لایحضره الطبیب که آن را برای کسانی که دسترسی به طبیب ندارند نوشته‌است. و تو برای کسانی که دسترسی به فقیه ندارند کتابی بنویس. شیخ صدوق که برای ایشان ارزش بسیاری قائل بوده‌اند این کتاب را با حذف مأخذ احادیث جهت رفع نیاز افراد متدین جمع‌آوری کرده و در اختیار همکان قرار می‌دهد، این کتاب از یک‌هزار سال قبل تا امروز مورد توجه و استناد فقها و علمای دین قرار دارد.

۳-۴ کتب اربعه

توجه به این نکته ضروری است که از زمان شروع غیبت صغرا یعنی بعد از فوت امام حسن‌عسگری ﷺ در سال ۲۵۵ هجری قمری علما و بزرگان دین احساس بیشتری نسبت به جمع‌آوری سخنان ائمه اطهار می‌کنند و از آن تاریخ به بعد است که به صورت جدی نسبت به جمع‌آوری احادیث و سپس مشخص نمودن ماخذ آن به طور دقیق اقدام می‌کنند، که از جمله چهار کتاب معتبر در میان شیعیان عبارت‌اند از:

الکافی؛ حدود ۱۶۰۰۰ حدیث دارد، نوشته محمدبن یعقوب معروف به **شیخ کلینی** تولد ۲۵۸ وفات ۳۲۸(هر. ق)

من لایحضره الفقیه؛ حدود۶۰۰۰حدیث دارد نوشته محمدبن‌علی معروف به**شیخ صدوق** تولد۳۰۶ وفات ۳۸۱(هر. ق)

تهذیب الاحکام؛حدود ۱۳۶۰۰ حدیث دارد نوشته محمدبن حسن معروف به**شیخ طوسی** تولد ۳۸۵ وفات ۴۶۰(هر. ق)

الاستبصار؛ حدود ۵۵۰۰ حدیث دارد نوشته محمدبن حسن معروف به **شیخ طوسی** تولد ۳۸۵ وفات ۴۶۰(هر. ق)

کتب صحاح سته

همان‌طور که **در میان شیعیان چهار کتاب** فوق کتاب‌های اصلی احادیث رسیده از معصومین ﷺ است **در میان اهل سنت کتاب‌های شش عالم** معروف مورد استناد می‌باشد به کتاب‌های آن‌ها **صِحاح سِته** می‌گویند. و در آن‌ها احادیث رسیده از پیامبر اکرم ﷺ و اصحاب ایشان را جمع‌آوری کرده‌اند. **کتاب‌های صحاح سته** عبارتند از:

۱. کتاب **صحیح بخاری**، توسط حافظ ابوعبدالله محمدبن اسماعیل (۱۹۴-۲۵۶) اهل بخارا، اولین و معتبرترین کتاب نزد اهل سنت، دارای بیش از ۷/۰۰۰ حدیث در ۹۷ کتاب (موضوع) آورده شده است.

۲. کتاب **صحیح مسلم**، توسط ابوالحسن مسلم بن حجاج نیشابوری (۲۰۶–۲۶۱) دارای ۷۰۰۰ حدیث است.

۳. **سنن ابوداود**، توسط ابوداود سلیمان بن اشعث سجستانی یا سیستانی (۲۰۲–۲۷۵) که در بصره در گذشت، در آن کتاب ۴۸۰۰ حدیث جمع آوری شده و کتاب به تایید امام حنبلی رسیده است.

۴. **سنن ترمذی**، توسط ابو عیسی محمد ترمذی (۲۰۹–۲۷۹) اهل ازبکستان و از شاگردان بخارا است.

۵. **سنن نسایی**، توسط ابوعبدالرحمن احمد بن علی شعیب نسایی (۲۳۵–۳۱۳) اهل نساء نزدیک مرز خراسان که ظاهراً شخص مؤلف احادیث ضعیف را از کتاب اول خود حذف نموده و سپس بنام المجتبی یا سنن صغیر در اختیار بزرگان قرار داده است. کتاب دیگر او الخصائص فی فضل علی ابن ابی طالب علیه‌السلام است، در تاریخ مشهور است به خاطر تالیف این کتاب او را به قتل رسانده‌اند. شاید به همین دلیل باشد که اکنون هم بزرگان اهل سنت کم‌تر از احادیث نقل شده از ائمه‌ی اطهار استفاده می‌کنند.

۶. **سنن ابوماجد**، توسط ابوعبدالله محمد ابن یزیدبن ماجد (۲۰۷–۲۷۵) اهل قزوین، با حدود ۴۰۰۰ حدیث تدوین شده است.

چند نکته در مورد این کتاب‌ها حایز اهمیت است:

۱. دو کتاب اول که بسیار مورد توجه اهل سنت است، به آن‌ها صحیحین می‌گویند، اگر چه تمامی علمای اهل سنت احادیث آن را قبول ندارند ولی گروهی از علمای اهل سنت این دو کتاب را بعد از قرآن معتبرترین کتاب در اسلام می‌دانند.

۲. این کتاب‌ها اگر چه در قرن سوم تدوین شده است ولی از قرن ششم به بعد بیشتر مورد توجه و استناد قرار گرفته است.

۳. نویسندگان هر شش کتاب فارسی زبان هستند که پنج نفر از شرق ایران بوده‌اند و ابوماجد از مرکز ایران.

۴. با این که هر شش نفر در زمان امامان شیعی زندگی می‌کرده اند ولی از محضر آنان استفاده مناسبی نبرده و روایات زیادی از آن بزرگواران نقل نکرده‌اند.

تفاوت کتب اربعه و کتب صحاح سته

۱. شیعه می‌گوید احادیث نقل شده در کتب احادیث ما ممکن است درست باشد یا غلط به همین دلیل مجتهدان و اهل تحقیق باید بررسی کنند و احادیث صحیح را از ناصحیح تشخیص دهند. لذا در زمان‌های مختلف مجتهدان با توجه به امکاناتی که جهت یافتن حدیث صحیح از غلط به دست می‌آورند، می‌توانند نظر متفاوتی بدهند.

۲. اکثر اهل سنت می‌گویند در احادیث ثبت شده در کتاب‌های صحاح سته هیچ خللی وارد نیست و باید همان‌ها اجرا شوند، اگر چه در زمان‌های متفاوت ممکن است از جملات برداشت‌های متفاوتی شده باشد.

۳. در کتب اهل سنت، در میان احادیث نقل شده از صحابه و یاران پیامبر اکرم ﷺ نقل قول از حضرت علی علیه‌السلام که بیشترین دوران را در کنار پیامبر اکرم ﷺ حضور داشته‌اند کم‌تر از اشخاصی مانند ابو هریره و عایشه است، یعنی اهل سنت بیشترین حدیث را از افرادی که سه چهار سال قبل از رحلت حضرت رسول اکرم ﷺ اسلام آورده‌اند و یا در کنار ایشان قرار گرفته‌اند بیان می‌کنند که این برخورد با راویان حدیث خود جای تأمل دارد.

۴-۴ کتاب شرایع الاسلام

نوشته‌ی**محقق حِلی متولد ۶۰۲** وفات ۶۷۶، در شهر حِله (شهری بین بغداد و نجف) که اکنون استان حله است. او را بعد از فوتش در منزلش به خاک سپردند. نام او شیخ جعفر فرزند شیخ حسن حِلی است. او در شهر خود نزد پدر و افرادی چون ابن زُهرَه حِلی درس خواند و در همان‌جا ساکن بود تا وفات نمود، در تاریخ ننوشته‌اند که وی نزد اساتید نجف یا سایر بلاد رفته باشد، هوش سرشاری داشته و نوآوری فراوانی در زمان خود در احکام نموده است.

شاگردان معروف او علامه حِلی، و سید بن طاووس هستند. او مورد احترام فراوان خواجه نصیرالدین طوسی بوده است.

کتاب شرایع الاسلام از مشهورترین کتب شیعه است که از عالی‌ترین مضامین فقهی برخوردار است، به جرأت می‌توان گفت همه‌ی کتب فقهی بعد از آن، به صورتی از آن اقتباس کرده و یا قسمتی از آن را نوشته‌اند. دقت کافی در مسائل، نوآوری، کلام کوتاه و پرمعنایی که او به‌کار برده باعث گردید صدها سال مورد استفاده اهل فن قرار بگیرد و چندین شرح بر آن نوشته شود از جمله توسط شیخ محمد حسن نجفی معروف به صاحب جواهر که از علمای بزرگ و به نام حوزه علمیه‌ی نجف بوده‌اند.

کتاب شرایع الاسلام چندین بار به فارسی ترجمه شده و ما از ترجمه آقای ابوالقاسم احمد یزدی که تحت نظارت آقای محمد تقی دانش پژوه، در دانشگاه تهران چاپ شده استفاده کرده‌ایم. این کتاب به زبان‌های ترکی، انگلیسی، فرانسه و روسی هم ترجمه شده است.

محقّق حِلّی، صاحب شرایع الاسلام همه‌ی**ابواب فقه** را در کتاب خود آورده، **شریعت به** مجموعه قوانین الهی گفته می‌شود و آن‌ها را در چهار باب با عناوین:

۱–عبادات ۲–عقود ۳–ایقاعات ۴–احکام، مطرح کرده است. (۲–۲)

ایشان هر باب را مشتمل بر چند کتاب دانسته، که عبارتند از:

۱–عبادات؛که مشتمل بر ده کتاب است که عبارتنداز:

۱–۱ طهارت	۱–۲ نماز	۱–۳ زکات
۱–۴ خمس	۱–۵ روزه	۱–۶ اعتکاف
۱–۷ حج	۱–۸ عمره	۱–۹ جهاد
۱–۱۰ امر به معروف و نهی از منکر		

۲–عقود؛که مشتمل بر هیجده کتاب است که عبارتند از:

۲–۰۱ تجارت	۲–۰۲ رهن	۲–۰۳ افلاس (دِیْن)
۲–۰۴ حجر(ورشکسته)	۲–۰۵ ضمان (حواله و کفالت)	۲–۰۶ صلح
۲–۰۷ شرکت	۲–۰۸ مضاربه	۲–۰۹ مزارعه و مساقات
۲–۱۰ ودیعه و سپرده	۲–۱۱ عاریه	۲–۱۲ اجاره
۲–۱۳ وکالت	۲–۱۴ وقف و صدقات	۲–۱۵ وصیت و سکنی یا حبس
۲–۱۶ هبه	۲–۱۷ سبق و رمایه(مسابقه و تیراندازی)	۲–۱۸ نکاح

۳- ایقاعات؛که مشتمل بر یازده کتاب است که عبارت‌اند از:

۳-۰۱ طلاق	۳-۰۲ ظهار، بی‌زاری یک نوع طلاق	۳-۰۳ ایلاءولَعان،ترک همسر
۳-۰۴ عِتْق،آزادکردن‌بنده	۳-۰۵ تدبیر،شرط آزاد کردن‌بنده	۳-۰۶ مکاتبه
۳-۰۷ استیلا	۳-۰۸ اقرار	۳-۰۹ جِعاله
۳-۱۰ ایمان(قسم)	۳-۱۱ نذر	

۴- احکام؛که مشتمل بر دوازده کتاب است که عبارتند از:

۴-۰۱ صیدوذِباحه	۴-۰۲ اطعمه و اشربه	۴-۰۳ غصب
۴-۰۴ شُفعِه	۴-۰۵ احیای موات	۴-۰۶ لقطة–گمشده
۴-۰۷ فرائض - وصیّت	۴-۰۸ قضا و قضاوت	۴-۰۹ شهادت
۴-۱۰ حدود و تعزیرات	۴-۱۱ قصاص	۴-۱۲ دیات

توجه داشته باشید**تفاوت این چهار باب** در این است که:

۱ - **عبادات:** در عبادات باید قصد قربت بوده و کار فقط برای خدا و خالصاً لِوَجهِ الله باشد.

۲ - **عقود:** در عقود باید دو طرف راضی به انجام عملی یا عدم انجام آن باشند.(۱-۳-۹)

۳ - **ایقاعات:** در ایقاعات یک طرف می‌تواند تصمیم بگیرد و اقدام کند.(۱-۳-۹)

۴ - **احکام:** به مجموعه دستورالعمل‌ها یا قوانینی که دین برای پیروان خود وضع کرده است می‌گویند که آن‌ها به نیت و تصمیم کسی بستگی ندارد.

نکته قابل تأمل: احکام مانند قواعد (۷-۲ تقسیم‌بندی قواعد فقهی) به سه دسته عمده تقسیم می‌گردند:

۱ - **احکام تاسیسی یا شرعی یا وضعی،** احکام یا قوانینی است که توسط شرع وضع گردیده است.

۲ - **احکام امضایی یا تأییدی،** احکام یا قوانینی که در عرف جامعه وجود داشته و شرع انجام آن را نهی نکرده است.

۳ - **احکام سلبی یا منعی،** احکام یا قوانینی که در جامعه وجود داشته و شرع از اجرای آن‌ها جلوگیری نموده است

۴-۵ کتاب تبصرهٔ المتعلمین

کتاب تبصره توسط **علامه‌ی حِلی** که نامش حسن ابن یوسف است و **در سالهای ۷۲۶ – ۶۴۸** هجری قمری می‌زیسته نوشته شده است.

از شاگردان پدرش و دایی‌اش محقق حِلی صاحب شرایع و نیز خواجه نصیر الدین طوسی و سیدرضی است. او بعد از فوت محقق حِلی در سال ۶۷۶ در حالی که ۲۸ سال سن داشته است مرجع شیعیان قرار می‌گیرد. او در یک سفر به ایران در جلسه مناظره‌ای که سلطان محمد خدابنده در دربار خود ترتیب داده بود با علمای اهل سنت مباحثه می‌کند. موفقیت او در پاسخ به سئوالات مطرح شده و عدم پاسخ قانع کننده از طرف علمای اهل سنت سبب می‌شود پادشاه مغول به نام الجایتو (اُل جای تو) به مذهب شیعه گرویده و نام خود را به سلطان محمد خدابنده تغییر دهد و در سلطانیه زنجان مدفون است.

درباره‌ی درجات علمی‌این عالم بزرگوار سخن فراوان گفته‌اند. او کتاب‌های زیادی درباره‌ی همه‌ی علوم اسلامی‌دارد، از جمله در فقه و مسائل شرعی کتاب تبصره را نوشته است. این کتاب با توجه به حجم کم خود شامل تمام موضوعات فقهی است و چندین بار ترجمه شده و ما در این نوشته از ترجمه مرحوم شعرانی که کمی‌هم آن را شرح داده‌اند و تا حدود زیادی مثال‌های روز را در آن گنجانده‌اند، استفاده کرده‌ایم.

۴-۶ کتاب اللُّمَعةِ الْدِ مَشْقِیَه یا کتاب لُمعه

نوشته شیخ شمس الدین، محمد ابن جمال الدین مکّی عاملی، معروف به **شهید اول، تولد ۷۳۴** و شهادت در ۷۸۶ هجری قمری به جرم شیعه بودن. شهید اول شاگرد فخر المحققین فرزند علامه حِلی است.

در آن ایام حکومت خراسان در اختیار سربداران بود. یکی از مقامات بلند پایه‌ی حاکم خراسان، از شیخ دعوت کرد برای هدایت و ارشاد مردم به خراسان بیاید که او نپذیرفت و به جای رفتن به خراسان کتاب لمعه را نوشت و برای آنان فرستاد. مشهور است که آن را در مدت هفت روز در زندان در حالی که فقط کتاب مختصر النافع را در اختیار داشته نوشته است.

قانون مدنی شیعه

نکته‌ای قابل تأمل در این اقدام شهید اول به چشم می‌خورد، اگر هر جامعه‌ای باید قانون مدنی داشته باشد تا در جوامع بین‌المللی مورد احترام باشد، ما شیعیان در ۷۰۰ سال قبل اولین قانون مدنی مدون خود را که به دست عالمی‌توانا جمع‌آوری شده داریم. یعنی در آن زمان که سایر ملل قانون مدنی مدونی نداشتند و بعضی هنوز هم ندارند، بزرگان ما جهت تنظیم روابط مردم با دولت و نیز روابط آن‌ها با هم و همچنین وظایف آن‌ها درباره‌ی خودشان و بالاخره روابط ایشان با خدا قانون نوشته‌اند.

قانون مدنی عبارت از قوانینی است که روابط افراد را با سایر شهروندان مشخص می‌کند و به آن احوال شخصیه هم می‌گویند. قانون مدنی فرانسه در زمان ناپلئون حدود سال ۱۸۰۰ نوشته شده است و قانون مدنی ایران در سال ۱۳۰۴ با بهره از قوانین مدنی اروپا و سنت جامعه و استفاده از کتب فقهی مجتهدان به خصوص شرایع تدوین شده است.

به جرات می‌گویم می‌توان از کتاب لمعه به عنوان کامل‌ترین کتابی که هفتصد سال قبل به عنوان قانون مدنی نوشته شده است، نام برد.

شجاع ترین عالمی که شناخته‌ام

اگر شرح حال شیخ شمس‌الدین محمدابن مکی عاملی معروف به شهید اول را بررسی کنید به نکات شگفت‌انگیزی می‌رسید که برخی از آن‌ها عبارت‌اند از:

۱. فقط پنجاه سال عمر کرده است که عمر زیادی نیست با این حال کتب فراوانی نوشته که یکی از آن‌ها لمعه است، که هنوز مورد استفاده‌ی مدارس علمی دینی است.

۲. در شرح حال او گفته‌اند که او در شامات، و منطقه‌ی لبنان امروزی زندگی می‌کرده است و از بیان این‌که شیعه است ابا نداشته و همین امر باعث زندانی شدن او می‌شود.

۳. او از اظهار عقاید شیعی خود که مخالف با نظر سایر شیعیان بوده ابا نداشته و همین امر باعث شد گروهی از عالم نمایان طوماری علیه او جمع‌آوری کنند و زمینه‌ای فراهم آوردند تا این عالم زندانی را با فتوای قاضی برهان الدین مالکی و تایید عباد بن حماعه شافعی (هم مباحثه‌ای او) شهید کنند. آن قدر او عظمت و بزرگی داشت که از دفن پیکر مطهر او وحشت داشتند، به همین سبب به بهانه‌ی ارتداد این مرد بزرگ، بدن او را سوزاندند و خاکستر او را به دریا ریختند!!

۴. او کتاب لمعه را نوشته است. کتابی که اگر هفت‌صد سال به عقب برگردید متوجه می‌شوید چقدر نوآوری دارد. او از احادیث و گفتار معصومین استفاده کرده و قرآن را در همه جا مد نظر داشته اما آن‌چنان نوآوری کرده که تا امروز کم‌تر عالمی به شجاعت او در بیان مسائل داریم. به نظر می‌رسد ما امروز به چنین مردانی نیاز داریم تا با استفاده از اخبار و احادیث شجاعت تطبیق آن‌ها را با مسائل روز داشته باشند و مسائل جدید را حل کنند. فکر می‌کنم شجاعت نوآوری او در استنباط احکام از اخبار و آیات قرآنی شجاعانه‌تر از سایر شجاعت‌های او بوده است.

۴-۷ تاریخ

مراجعه به تاریخ، انسان را از حیرت و سرگشتکی می‌رهاند و در درک موقعیت‌های زمان یاری می‌کند. از این روست که می‌خواهم کمی تاریخ را به خود و فرزندانم و نیز دوستان یادآوری کنم.

شاید علت علاقه‌ام سخن حضرت امیر علیه‌السلام در نهج البلاغه باشد که ایشان در حکمت ۳۱۳ میفرماید:

«در قرآن، تاریخ گذشتگان و آیندگان و احکام مورد نیاز زندگی‌تان وجود دارد.»

قرآن یکی از کتاب‌هایی است که پر از سرگذشت گذشتگان است.در حالی که کتاب تاریخ نیست، اما آن قدر تاریخ را یادآوری کرده که شاید بتوان گفت فشرده‌ای از نتایج تاریخ را یادآوری می‌کند و در هر کجا که مناسب بوده است بهترین بهره را از داستان ملت‌ها برده است. قرآن نشان می‌دهد **هر کجا انسان فضایل انسانی را فراموش کرده نابود شده است،** هم‌چون فرعون که به دریا فرو رفت و قارون که زمین او را بلعید. **آن‌جا که ملت‌ها فضائل را فراموش کردند از صفحه‌ی روزگار حذف شدند** هم چون قوم لوط و عاد و ثمود.

قرآن کریم به ما یادآوری می‌کند، هر قدرتی داشته باشیم و در هر موقعیتی که باشیم اگر فضائل انسانی و اخلاقی را فراموش کنیم، اگر طغیان کنیم، اگر کفران کنیم، به معنی جنگ باخداست و او ما را ادب خواهد کرد.

هم‌چنین در آن به وضوح به ملت‌ها یادآوری می‌کند که برای آنان نعمت‌های فراوان و شهرهای آباد مهیا کرده است. در عین حال می‌گوید نباید از اخلاق فاصله بگیرید، و بدانید حتی اگر ملتی باشید که همه‌ی نیروهای زمان خود را در اختیار داشته باشید، به یک اراده‌ی ما بستگی

دارد اگر فرمان دهیم (کُن) در یک لحظه خواهید دید که آنچه ما می‌گوییم می‌شود!! (فَیکُون). در تاریخ داستان ملت‌ها را به این صورت زیاد دیده‌اید، اگر اهل بصیرت و دیدن باشید!!

فرمایشات حضرت امیر در مورد تاریخ

از قرآن کریم که بگذریم، به فرمایشات پیشوایان دین می‌رسیم، نهج‌البلاغه پر است از تذکر این مطالب، از جمله:حضرت امیر علیه السلام در نامه ۳۱ نهج‌البلاغه به فرزند خود سفارش‌هایی دارد، و در قسمتی از آن آمده است:

«فرزندم؛ درست است که من به اندازه‌ی پیشینیان عمر نکرده‌ام، اما به کردار آن‌ها نظر افکندم، در اخبارشان اندیشیدم و در آثارشان سیر کردم، تا آن‌جا که گویا یکی از آنان شده‌ام و با مطالعه‌ی تاریخ آنان، گویا از اول تا پایان عمرشان با آنان بوده‌ام، پس قسمت‌های شیرین و روشن زندگی آنان را از دوران تیرگی شناختم و زندگانی سودمند آنان را با دوران زیان‌بارش شناسایی کردم سپس از هر چیزی مهم و ارزشمند و از هر حادثه‌ای زیبا و شیرین آن را برای تو برگزیدم و ...»

بنابراین مناسب است که ما به پیروی از اولیای خدا صفحات تاریخ را در هر موردی ورق بزنیم و تا آن‌جا که توان و استعداد داریم از آن پند بگیریم و به قول معروف گذشته را چراغ راه آینده‌ی خود و آیندگان کنیم تا همانطور که حضرت امیرالمؤمنین فرموده اند، از نکات شیرین و سودمند و ارزشمند آن بهره‌مند شویم و قدمی‌به جلو برداریم.

علم متعلق به تمام افراد بشر است!!

اولین نکته‌ای که باید درباره‌ی آن با هم توافق کنیم این است که علم چیزی نیست که متعلق به گروه خاص و یا شخص خاص و یا دوران خاصی باشد. علم و دانش میراث بشریت است و به تمام جوامع و تمام دوران‌ها تعلق دارد، و هر کدام در زمان خود صفحه‌ای به آن اضافه کرده‌اند.

اگر بخواهیم به نظرات بزرگان شیعه برسیم نه تنها در نظرات سایر بزرگان اسلام باید دقت کنیم، بلکه باید نظریات دانشمندان قبل از اسلام را هم بررسی کنیم.

مشهورترین نظرات قبل از اسلام که برای ما فارسی زبانان نوشته‌اند و ما بیشتر آن‌ها را می‌شناسیم مربوط به **دانشمندان یونان باستان** است. و آن هم به قبل از تولد عیسی‌مسیح علیه‌السلام، یعنی هزار سال قبل از اسلام مردم به صورتی می‌اندیشیده‌اند که ما امروز آن را به عنوان اندیشه حکیمانه می‌شناسیم. جالب است که هزار سال بعد در سرزمینی که انسان‌ها دختران خود را زنده به گور می‌کردند، یک نفر، فقط یک نفر برمی‌خیزد و با اراده خداوند و استفاده از منبع وحی الهی شروع می‌کند جامعه‌ی بشری را هدایت کردن و در حالی که به شهادت تاریخ هیچ آشنایی بانظرات بزرگان جوامع دیگر نداشته، سخنانی می‌گوید که مکمل سخنان دانشمندان گذشته است.

گفتیم دانشمندان یونان مشهور بوده‌اند که مشهورترین آنان **سقراط، افلاطون و ارسطو** و ... هستند.

سقراط دانشمندان بسیاری را تربیت کرده و سخنان حکیمانه‌ی بسیار دارد و شاگرد او افلاطون است که نوشته‌های خود را الهام گرفته از سخنان وی میداند. بعد از او ارسطو است که شاگرد افلاطون است و او را به دلیل این که واضع منطق است معلم اول میگویند. فلسفه مَشّاء را پایه‌گذاری کرده است، چون ارسطو در هنگام تدریس قدم میزد به این جهت به او فیلسوف مشّاء (راه رونده) و به فلسفه‌ی او مشّایی میگویند.

قبل از ارسطو، **افلاطون** فلسفه یا حکمت ذوقی را که سرچشمه آن تخیل است بنیان نهاد. حکمت افلاطون تأثیر زیادی در میان عرفای ما گذارده است. در حالی که حکمت ارسطو که سرچشمه آن عقل است در بین حکمای ما تأثیر بیشتری دارد.

بی‌مناسبت نمیدانم چند خطی درباره نظرات این سه دانشمند یونانی بنویسم تا جوان‌ترهای علاقمند آن را پی‌گیری کنند و از نظرات کامل آنان مطلع شوند.

۱ -**سقراط** باید نظر افلاطون را داشته باشد زیرا کتابی از سقراط در دست نیست ولی افلاطون در کتابهای خود نظرات او را بیان کرده است. بنابراین میتوان گفت سقراط معتقد است که عوام مردم چیزی نمی‌دانند و زمانی که دانشمندان بر جامعه مسلط گردند باید با تمام قدرت قوانین وضع شده را اعمال کنند، به‌نظر می‌رسد چنین حکومتی بسیار سخت و خشن باشد.

۲ -**افلاطون**، را میتوان جزو عرفای یونانی قلمداد کرد، اگر چه به قدرت نرسید ولی

مجازات‌هایی را که در نوشتههای خود مشخص نموده بسیار سخت و غیرقابل تحمل است و ظاهراً معتقد بوده که حکومت باید از آن فیلسوفان باشد تا جامعه به کمال مطلوب و ایده‌آل خود برسد، و سیستم مالکیت را اشتراکی می‌داند و معتقد است مجازاتها باید آنقدر سخت باشد که کسی جرأت نکند خطا کند، خلاصه، اگر قرار باشد طبق نظرات او کشور اداره شود، باید تصور کنیم کشوری خفقان‌زده که گروهی فیلسوف با یک سری دستورات خشک و خشن بر آن حکومت میکنند خواهیم داشت که تصور آن نیز وحشتناک است.

۳ - **ارسطو** نظراتی دارد و معتقد است انسان خطا می‌کند و مجازات باید متناسب با خطا باشد. او انواع حکومت را تعریف میکند و حکومت دیکتاتوری را قبول ندارد و معتقد است چنین حکومتی باعث خفقان و ضایع شدن استعدادها می‌شود، مردم در دوران دیکتاتوری هیچ رشد نمی‌کنند و این امر خود باعث می‌شود سردمداران حکومت از افراد بی خرد و خود خواه انتخاب شوند که نتیجه‌ی آن انحلال حکومت مرکزی و مستعمره دیگر حکومت‌ها شدن است.

ارسطو حکومت دمکراسی را تعریف میکند و از طرفی معتقد است که اگر تمام کارها در دست عوام و با نظر عوام انجام شود راه به جایی نمی‌بریم، و از معایب دمکراسی عوام فریبی را نام می‌برد.

حکومت‌های دیگر را تعریف میکند و بهترین نوع حکومت را حکومت طبقه‌ی متوسط مردم می‌داند. او برای عقل جایگاه رفیعی قایل است و عقیده دارد با عقل می‌توان مشکلات را حل کرد تا مردم در رفاه باشند.

تأثیر نظریات علما بر یکدیگر

در هر حال دانشمندان مسلمان حتماً نظریات دانشمندان یونان را دیده و در تأیید یا نقد آن ها نظر داده‌اند. به‌هر صورت نظریات فلاسفه یونان در اندیشه‌ی دانشمندان مسلمان تأثیرگذار بوده است. زیرا ما پیرو مکتبی هستیم که شخصی همچون امیرالمؤمنین علیه‌السلام که ما او را اولین و نزدیک‌ترین فرد به پیامبراکرم می‌دانیم به فرزندش می‌نویسد؛ تاریخ گذشتگان را مطالعه کرده و آن‌چه را خوب بوده برای فرزندان خود بیان نموده‌ام. پس حتماً نظریات بزرگان ما شیعیان متأثر از تاریخ و اندیشه‌های سایر دانشمندان جهان بوده است.

علما و بزرگان شیعه

در یک تقسیم‌بندی می‌توانیم بزرگان شیعه را که بعضی کراماتی هم داشته‌اند و مطالب ارزشمندی بیان کرده‌اند به **سه گروه** عمده تقسیم کنیم، که هر یک نیز خود به گروه‌های دیگری تقسیم شده‌اند :

۱. علما و فقها

۲. عارفان و صوفیان

۳. حکما و فلاسفه

گروه اول، علمای دینی به کسانی اطلاق می‌شود که به فقه تکیه دارند. معتقد هستند با رعایت دقیق فقه می‌توان جامعه بشری را نجات داد، و برای درک قرآن و مسائل شرعی نیازی به عرفان و فلسفه نداریم، بلکه از طریق خود قرآن و احادیث می‌توان به نتیجه رسید. اگر چه در سایر امور (غیر از تفسیر قرآن و مسائل دینی) از عرفان و فلسفه و عقل بیش‌تر کمک می‌گیرند.

این دسته از علما و فقها در رابطه با سیاست به سه دسته عمده تقسیم شده‌اند. دسته‌ای معتقد بودند باید دین را حفظ کرد، به همین سبب با این که قدرت و توان دخالت در حکومت زمان خود را داشتند هرگز در آن دخالت نکردند، و آن را رها کردند، و حکومت را به حال خود گذاردند.

دسته دوم خود بر مسند قدرت نشستند و دین را مردمی‌و حکومتی کردند، و حتی خود حکومت کردند و فرمان دادند.

دسته سوم در حالی که حکومت را در اختیار نگرفتند در عین حال از تأثیرگذاری در آن هم اجتناب نکردند، و سعی کردند مهره‌هایی در حکومت داشته باشند و تا حدی از دور دستی بر آتش داشتند. هر سه دسته از متکلمان و فقیهان زمان خود هستند.

گروه دوم، عرفا هستند که معتقدند با تربیت نفس و سخت گیری بر آن، می‌توان بشر را به سعادت رساند و خوشبختی انسان را در شناخت ماوراء طبیعت و ارتباط با آن می‌دانند. مانند غزالی و مولوی و ...

و اگر توانستند بر مردم هم حکومت کردند و دستورات خود را با تحکم به آنان تحمیل کردند. شروع نهضت صفویه به وسیله همین گروه بوده، اگر چه در طول حکم‌رانی رویه‌شان عوض شد، و تبدیل به حکامی خودکامه شدند.

گروه سوم فلاسفه و دانشمندانی هستند که معتقد هستند از طریق عقل هر مشکلی را می‌توان حل کرد، و خلاصه عقل را پیشوای خود در هر امری قرار دادهاند.

نکته اینجاست اگر چه در تاریخ، کم‌تر شاهد حکومت واقعی فقها و عرفا بوده‌ایم اما حکومت فلاسفه و دانشمندان را هم نداشته‌ایم، بلکه بیش‌تر حکومت‌ها همواره به دست انسان‌های قدرت طلب و جاه‌طلب بوده است، که چون مشهود بوده که عالم و عارف نیستند، خود را طرف‌دار عقل و دانش قلم‌داد کرده‌اند، در حالی که چنین نبوده است.

در میان علما و عرفا و فلاسفه گروه‌های دیگری هم وجود دارند که در تاریخ به نام آنان برمی‌خورید، مانند **اشاعره** که فقط به نقل متون قرآن تکیه کرده‌اند و یا **معتزله** که فقط عقل را ملاک استنباط قرار داده‌اند و یا گروههایی که از عقل و فقه بهره جسته‌اند، که هر کدام طرف‌دارانی داشته و دارند. آنان برای خود استدلالهایی را هم بیان کرده‌اند. هم‌چنان گروهی هم هستند که از همه‌ی آن‌ها بهره جسته‌اند یعنی فقه و عرفان و فلسفه را به کار گرفته‌اند و معتقد هستند که میتوان آن‌ها را با هم جمع کرد.

اعتراض به بزرگان!!

نکته قابل تأمل این است تا زمانی که آن بزرگان در مسند قدرت نبوده اند، با هم به بحث نشسته و در نوشته‌ها به یکدیگر اعتراض و حداکثر یکدیگر را تکفیر کرده‌اند. اما زمانی که یکی از آن گروه‌ها به قدرت رسیده و یا امکان آن را پیداکرده‌اند که نسبت به حذف فیزیکی مخالفان خود اقدام و آنان را مجبور به ترک وطن نمایند، چنین کرده؛ و یا حتی از کشتن آنان خودداری نکرده‌اند. و **شهید اول** یکی از آنان است.

ابوعلی سینا که مشهور بوده فیلسوف مشّائی است؛ یعنی فقط به عقل تکیه داشته است. از ترس مجبور به مسافرت‌های فراوان و عدم استقرار در یک محل می‌شود.

سهروردی یکی دیگر از عرفا و پایه‌گذار مکتب اشراق است.که در سن سی و هشت سالگی در زندان از گرسنگی می‌میرد.

ملاصدرا هم به دلیل اعتقاداتش تبعید می‌شود و ...

در تاریخ، شما افراد زیادی را می‌بینید که مجبور به سکوت شده‌اند، فقط به این دلیل که

نظریات صاحبان قدرت را تأیید نکرده‌اند. متأسفانه این مسیر نه مسدود شده و نه ممنوع، و همیشه هر کس که به قدرت رسیده به دلیل حسادت، سعی در حذف مخالفان خود کرده است. باید از خدا بخواهیم که به ما بصیرت دهد، تا بتوانیم مخالفان خود را تحمل کنیم، و از دانش هر کس به اندازه‌ی توانش بهره ببریم.

آیا طرز فکر ما عوض شده است ؟!!

با توجه به این‌که ما در تاریخ کم نداشته‌ایم بزرگانی را که به بهانه‌ی خارج شدن از دین جان خود را از دست داده، یا مورد بی‌مهری قرار گرفته، و یا به دلیل تندروی‌های گروهی ترور شده‌اند. که یکی از این بزرگواران به گواه تاریخ، شهید اول است. که در هفتصد سال قبل شاهد شهادتش بوده‌ایم.

به راستی علت این تندروی‌ها چیست؟!! فقط اختلاف نظرهای دینی است؟ یا تندروی‌های قشر عوام جامعه؟ یا حسادت آن هم در رده‌های بالای علمی؟ که می‌بایست دلسوزان جامعه فکری برای آن بکنند. چرا ما تحّمل شنیدن نظریات مخالفین را نداریم؟ چرا به مجرد اینکه کسی حرفی می‌زند که با نظریات ما مغایر است، اگر بر مسند قدرت تکیه داشته باشیم او را کافر آن‌هم از نوع حربی، و مرتد و از خدا بی‌خبر می‌دانیم و حکم به نابودی او می‌دهیم؟ در حالی که در اسلام جان انسان بسیار گرامی‌است و همه موظف هستند آن را حفظ کنند و محترم شمارند.

آیت الله خوئی (ره) در مقدمه‌ای که برای **تفسیر بیان** نوشته‌اند، داستانی را آورده‌اند به این مضمون:

پیامبر خدا ﷺ با جمعی از یاران، در مسجد حضور داشتند. یکی از اصحاب وارد شده و سخنی را به طور خصوصی در مورد فردی به پیامبر اظهار داشتند. حضرت از این سخن برافروخت و فرمود: او را بکشید، اصحاب در جلسه متوجه نشدند که داستان مربوط به چه کسی است. صحابی که خبر را آورده بود برخاست تا از مسجد خارج شود؛ که حضرت او را مورد خطاب قرار دادند و سئوال فرمودند: آیا او که چنین مشکلی داشته مسلمان شده یا هنوز کافر است؟ او پاسخ داد. شهادتین را گفته و اظهار اسلام نموده، حضرت رسول فرمودند: نه او را نکشید. خون مسلمان محترم است و ...

واقعاً وقتی خون مسلمانی آن‌قدر محترم می‌شود که برای هر خطایی نمی‌شود او را محکوم به اعدام نمود، چگونه است که ما مردان بزرگ را به مجرد این‌که با ما مخالفت می‌کنند مرتد و مستحق مرگ می‌دانیم؟ باید در مورد این چنین اندیشه‌ها، فکری کرد. و نظرات خود را اصلاح کنیم، باید جامعه را از نو بسازیم، و اخلاق را از نو تعریف کنیم. و بالاخره باید حسد را از جامعه ریشه کن کنیم. به خصوص در سطح بزرگان جامعه !!

بیاییم به دستور قرآن عمل کنیم

قرآن به صراحت می‌فرماید : (آیه ۱۸ زمر ۳۹)

الَّذینَ یَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَیَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولئِکَ الَّذینَ هَداهُمُ اللّهُ وَ أُولئِکَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبابِ

کسانی که به سخن گوش فرامی‌دهند و بهترین آن را پیروی می‌کنند؛ این چنین اشخاص را خدا هدایتشان کرده و آنان همان خردمندان هستند.

چه کسانی خردمند و هدایت شده هستند، کسانی که به سخنان دیگران گوش می‌دهند.

در چه زمان می‌توان به سخن گوش داد؟! زمانی که گوینده‌ای غیر از ما باشد، پس باید اجازه دهیم مردم حرف بزنند.

در چه زمان می‌توان بهترین را انتخاب کرد؟ زمانی که چند نفر حرف‌های متفاوت بزنند، و بتوان آن سخنان را با هم مقایسه نمود. پس اجازه دهیم مردم با نظرات متفاوت حرف بزنند.

چه کسانی اجازه می‌دهند دیگران حرف بزنند؟ آیا به جز خردمندان و دانایان جامعه؟!! پس اگر در جامعه‌ای اجازه ندادند مردم حرف بزنند، یعنی خردمندان در آن جامعه حکومت نمی‌کنند!!

سخن این است که اگر مردم اشتباه متوجه شوند چه می‌شود؟ می‌گوییم وعده‌ی الهی است که انسان‌ها را هدایت کند، یعنی اگر کسی واقعاً به خاطر خدا گوش دهد و یا حرف بزند حتماً مورد الطاف الهی قرار خواهد گرفت و خداوند او را یاری می‌کند تا در اشتباه نماند پس بیاییم با هم بخوانیم:

اَلَذینَ یَستَمِعُونَ القَولَ فَیَتَبِعونَ اَحسَنَهُ،اُولئِکَ اَلَذینَ هَداهُمُ اللّهُ،وَ اُولئِکَ هُم اُولُوا اَلالبابِ

دعا برای اصلاح خود و علماء جامعه

در اینجا جملاتی از دعای حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه) را که در مفاتیح آمده است با هم نگاه کنیم، آن‌جا که می‌فرمایند: ....

وَاکفُف اَیدِیَنا عَنِ الظُّلمِ وَ السَّرقَهِ ، بار خدایا دستان ما را از ظلم و دزدی نگهدار!

وَ تَفَضَّل عَلی عُلَمائِنا بِالزُهدِ وَ النَصیحَهِ ، به علما و دانشمندان ما زهد و خیرخواهی عطا بفرما

وَ عَلی مَشایِخِنا بِالوَقارِ وَ السَکینَهِ ، و به بزرگان جامعه متانت و آرامش عطا فرما

وَ عَلی الاُمَراءِ بِالعَدلِ وَ الشَّفقَهِ ، و حاکمان ما را عادل و مهربان گردان

و یا در دعای دیگر می‌خوانیم:

اَللّهُم اِنی اَسئَلُکَ بِحَقِ مُحمد و ال مُحَمد عَلیکَ ، خداوندا تقاضا دارم (ترا قسم) به حقی که محمدو خاندان محمد بر تو دارند

صَلِّ عَلی مُحمّد وَ آل محَمد ، درود و رحمت بفرست بر محمد و آل محمد

وَ اجعَلِ النُّورَ فی بَصَری ، خدایا دیدگانم را نوری عطا فرما که حقایق را ببیند

وَ البَصِیرَهَ فی دینی ، خدایا به من آگاهی بده دینم را بشناسم

وَ الیَقینَ فِی قَلبی ، خدایا در دلم به حقیقت، یقین حاصل کن

وَ الاِخلاصَ فی عَملَی ، خدایا کمکم کن تا اعمالم خالص برای تو باشد

وَ السَّلامَهَ فی نَفسی ، خدایا ذهن و فکر مرا سالم کن

و السَعَهَ فی رِزقی ، خدایا روزیم را گشاده فرما

وَ الشُکرَکَ اَبَداً ما اَبقَیتَنی ، خدایا تا زنده‌ام سعادت شکرگزاری به من‌عطا فرما.

آمین یا رب العالمین

۴-۸ کتاب شرح لمعه

بد نیست در این‌جا به «شرح لمعه» که دویست سال بعد از شهید اول، توسط شهید ثانی نوشته شده اشاره کنیم. او عالم بزرگواری است که در سال‌های (۹۱۱ – ۹۶۶) زندگی کرده است. نامش شیخ زین‌الدین ابن‌نورالدین شیخ علی است که در جبل عامل در لبنان به دنیا آمده و شرح او بر کتاب لمعه تا امروز مورد استناد است و در مدارس حوزه‌های علمیه تدریس می‌گردد.

چرا شهید ثانی

او دومین عالم ربانی و دانشمند شیعی است که در شامات بدست اهل تسنن شهید شده است. در علت شهادت او گفته‌اند که این شخص آدم وارسته و مورد اعتماد همه بود. بین دو قبیله در منطقه اختلافی پیش می‌آید. او را حَکَم می‌کنند. شهید ثانی بعد از رسیدگی به ماجرا به نفع قبیله شیعی حکم صادر می‌کند. این تصمیم او باعث می‌شود قبیله سنی مذهب تصمیم به کشتن او بگیرند. او فرار می‌کند، آن‌ها از حاکم می‌خواهند که او را پیدا کند و بیاورد تا نزد حاکم مجدداً نظر او را بخواهند. حاکم یکی از مأموران خود را با یکی از افراد قبیله محکوم شده به مخفیگاه او می‌فرستد. آن‌ها او را میآورند، در بین راه فرد قبیله به مأمور دولت میگوید او را خواهند کشت چرا ما زحمت بردن او را بکشیم. او را در بین راه میکشند و بدنش را در مسیری که از کنار دریا می‌گذشته رها می‌کنند و سر او را برای حاکم می‌برند.

البته، وقتی به شهر رسیدند و مردم متوجه شدند از حاکم خواستند که مسببان را مجازات کند تا خشم آنان فرو نشیند. و اما در مورد جسد این مرد بزرگ مشهور است که مردم آبادی‌های نزدیک به محل قتل چند شب ملاحظه می‌کردند از کنار دریا نوری به آسمان میرود. به سمت نور رفتند و با جسد بی‌سر روبه‌رو شدند و او را با احترام به خاک سپردند.

۴-۹ کتاب جامع عباسی

جامع عباسی رساله عملیّه‌ای مانند توضیح المسائل است که اکنون ما در اختیار داریم، و شیخ‌بهائی (ره) آن را نوشته است.

شیخ بهایی

بهاء الدین محمد عاملی فرزند شیخ حسین فرزند عبدالصمد (تولد ۹۵۳ وفات ۱۰۳۰قمری) معروف به شیخ بهایی متولد منطقه جبل عامل شامات در بعلبک است. منطقه‌ای که شهید اول و شهید ثانی در آن‌جا زندگی می‌کردند، در آن زمان شیعیان بعلبک تحت آزار حکام وقت قرار می گیرند و پدر شیخ با خانواده خود به سمت ایران که شاه عباس اول مقتدرانه حکومت صفویه را اداره می‌کرد و به علمای شیعه احترام می‌گذاشت هجرت می‌کند، در آن دوران بهاء الدین سیزده ساله بوده است که به ایران می‌آید او در دربار صفویه خدمات فراوانی کرد. نابغه‌ای که نه تنها در سیاست و علوم دینی، که در ادبیات، نجوم، مهندسی و ریاضیات اطلاعات کافی و ارزشمندی داشت و آثاری چون سی و سه پل و منارجنبان و حمام او معروف است. او استاد ملاصدرا بود و از او حمایت‌ها کرد. وصیت کرد که او را در مشهد به خاک بسپارند و قبر او اکنون در مشهد مقدس است.

۴-۱۰ کتاب وسایل الشیعه

شیخ محمد حسن حُرعامل متولد شامات (۱۰۳۳-۱۱۰۴) است که به ایران سفر کرد و در مشهد ساکن شد و در صحن شمالی حرم مطهر مدفون گردیده است.

کتاب وسایل الشیعه توسط شیخ حُرعاملی تهیه شده است این کتاب کلیه‌ی ابواب فقه را در بر می‌گیرد. براساس مباحث کتاب شرایع الاسلام مرحوم محقق حلی تدوین گردیده و در آن همه‌ی احادیث مربوط به هر حکم در کنار هم آورده شده است، نه تنها از همه‌ی احادیث کتب اربعه‌ی شیعه (۳-۴) استفاده نموده، بلکه از سایر کتب معتبر شیعه نیز استفاده کرده است.

۴-۱۱ کتاب انیس التُّجّار

کتاب «انیس التُّجّار» توسط**ملاّ مهدی نراقی**که اهل کاشان است در دویست و شصت سال قبل نوشته شده است. او در نراق نزدیک کاشان متولد می‌شود و در همان جا فوت می‌کند. (۱۲۰۹-۱۱۲۸ ه ق) ولی طبق وصیتش جسد او را به نجف اشرف می‌برند.

انیس التُّجّار، انیس المجتهدین، انیس الموحدین، انیس الحجّاج، انیس الحکماء، یک سری

از کتاب‌های او هستند که کاربرد عملی دارند. نام زیبائی که او برای مخاطبان این کتاب‌ها انتخاب کرده است قابل توجه می‌باشد.

وی که فردی زاهد بود و خود را به دور از شهرت نگاه می‌داشت در کاشان روزگار گذراند و شاگردانی مانند پسرش **ملا احمد نراقی** را تربیت کرد. کسانی مانند **شیخ مرتضی انصاری** چهار سال در کاشان می‌ماند تا از علم و شاید زهد ملا احمد نراقی بهره بگیرد. مقصود این است که بزرگان ما آنچنان زاهد بودند که فرزندانشان به پدر افتخار می‌کردند، خداوند آنان را رحمت و مثل آنان را زیاد کند.

کتاب انیس التّجّار را در سال ۱۳۰۰ **حاج شیخ عبدالکریم حائری** (ره) حاشیه می‌نویسد و به عنوان رساله‌ی مورد تائید ایشان چاپ می‌شود. این کتاب هنوز هم مسائلش به روز است. اگر مردان بزرگی مانند ملامهدی‌نراقی در این دوران بودند حتماً مسائل مورد نیاز را در دسته‌بندی‌های بهتری عرضه می‌کردند تا همگان از آن بهره مند شوند.

۱۲-۴ کتاب مکاسب محرّمه

«مکاسب محرّمه» کتاب **شیخ مرتضی انصاری** است. او از نسل جابربن انصاری صحابی پیامبر ﷺ است که در دزفول متولد شد و در نجف اشرف فوت کردند. (۱۲۸۱-۱۲۱۴ ه ق)

او شاگرد ملااحمدنراقی فرزند ملا مهدی نراقی صاحب کتاب انیس التُّجّار است او هم‌چنین استادانی مانند صاحب جواهر داشته است.

شیخ مرتضی انصاری تألیفات زیادی دارد. از جمله کتاب مکاسب است که یک بخش آن مکاسب محرمه است. او مدت ۱۵ سال ریاست حوزه نجف را بعد از صاحب جواهر به عهده داشت تا فوت کرد و از شاگردان او میرزا محمد حسن شیرازی صاحب فتوای مشهور تحریم تنباکوست.

شیخ مرتضی انصاری عالمی‌زاهد و در دینداری بسیار دقیق بود. در زهد او نوشته‌اند زمانی که به توصیه صاحب جواهر بعد از فوت آن مرد بزرگ قرار شد ریاست حوزه علمیه نجف را به عهده بگیرد، در نامه‌ای به همشاگردی خود، شیخ سعید العلماء مازندرانی که در مازندران ساکن بود می‌نویسد، شما در جوانی که با هم هم‌درس بودیم استعداد بیشتری داشتید، اکنون نیز صلاحیت شما برای ریاست حوزه‌ی نجف بیش از من است. بیائید و این مسئولیت را قبول کنید. آن مرد

بزرگ در جواب می‌نویسد، درست است که در جوانی من امتیازاتی نسبت به شما داشته‌ام، ولی اکنون سال‌هاست که از منبع درس و بحث به دور هستم، و شما از من شایسته‌تر هستید. تا زمانی که پاسخ نامه از مازندران نیامده بود، شیخ انصاری مسئولیت حوزه‌ی نجف را نپذیرفته بود.

توصیه صاحب جواهر به شیخ مرتضی انصاری

در تاریخ ثبت است که **شیخ محمد حسن نجفی** معروف به **صاحب جواهر** که استاد شیخ مرتضی انصاری بوده است به ایشان می‌گوید،

قَلِّل مِن اِحتیاطک، فَاِن الشَریَعهٔ سَهِل سَمحَه

ای شیخ کم‌تر احتیاط کن، شریعت بسیار سهل و آسان است.

این در حالی است که صاحب جواهر به علمای بعد از خود توصیه کرد که شیخ را به ریاست حوزه نجف انتخاب کنند، در حالی که در تاریخ حوزه‌ی نجف چنین رسمی‌نبوده و نیست.

قابل توجه است که به شهادت تاریخ از زمان شیخ انصاری تحول جدیدی در فقه ایجاد شد و از آن زمان بود که به جای حمل و نقل طلا، پول که حکایت از رسید طلا داشت رایج گردید. بیشتر علمای ما از بعد از شیخ انصاری رحمت الله علیه تابع نظرات ایشان هستند.

۱۳-۴ کتاب جامع احادیث الشیعه

این کتاب زیر نظر و به سرپرستی حضرت آیت الله سید حسین طباطبایی (۱۳۸۰-۱۲۹۲ هـ ق) معروف به **آیت الله بروجردی** در سی و یک جلد تدوین گردیده است. در این کتاب علاوه بر احادیث کلیه ابواب فقه، آیات قرآن کریم مربوط به هر باب در اول آن آمده است و جمعاً بیش از ۴۸۰۰۰ حدیث در آن آورده شده. در سال‌های اخیر شروع به ترجمه این کتاب با عنوان **منابع فقه شیعه** (م.ف.ش) نموده‌اند، می‌توان ادعا نمود یکی از جامعترین کتب احادیث است که در قرن چهاردهم تدوین گردیده است.

برای شناخت خدمات مرحوم آیت الله بروجردی در این دوران مناسب است که شرح حال ایشان را ملاحظه کنید. تاریخ فوت ایشان سال ۱۳۴۰ هـ ش است.

۴-۱۴ کتاب تحریر الوسیله

تحریر الوسیله نوشته مرحوم **امام خمینی** (ره) است که در سال ۱۳۸۵ هجری قمری در ترکیه تدوین گردیده است، یعنی هزار سال بعد از من لا یحضره الفقیه و هفتصد سال بعد از شرایع الاسلام. اگر به این کتاب مراجعه بفرمائید با وجود تغییراتی که در آن ملاحظه می‌کنید در عین حال با کتاب‌های گذشته تفاوت چندانی ندارد. اگر چه تفاوت آن با **کتاب من لایحضره الفقیه** این است که کتاب من لایحضره الفقیه، کتاب فتاوی شیخ صدوق نیست، بلکه ایشان احادیث را نقل کرده و جویندگان حقیقت با استفاده از احادیث مطرح شده در آن، احکام را استنباط و به آن عمل می‌کنند، اما تحریرالوسیله فتاوای امام خمینی است، یعنی نظر ایشان است و هر کس از ایشان تقلید می‌کند باید به صورتی که گفته‌اند عمل کند. هم‌چنان که خود ایشان عمل می‌فرموده‌اند، ما نیز بسیاری از مسائل را از آن کتاب نقل کرده‌ایم.

۴-۱۵ کتاب میزان الحکمه

جمع‌آوری شده توسط حجت الاسلام محمدی ری شهری است. در این نوشته ما از احادیث کتاب **منتخب میزان الحکمه** (م.م.ح) زیاد استفاده نموده‌ایم.

۴-۱۶ کتاب مفاتیح الحیات

جمع آوری شده احادیث مربوط به زندگی روزمره توسط آیت الله جوادی آملی است که در سال ۱۳۹۱ چاپ اول آن انجام شده است.

۴-۱۷ کسب‌های حرام

حرام یعنی ممنوع، ناروا، ناشایست.

حرام در اصطلاح فقه: به اعمال و رفتارهایی می‌گویند که ما را از انجام آن منع کرده‌اند و یا انجام آن باعث عقاب و مجازات می‌شود.(۶-۲ حلال، حرام)

واجببر عکس حرام، عدم اجرای آن باعث عقاب و مجازات است.

و **مستحب** اعمالی است که انجام آن ارجح است. و برتری نسبت به ترک آن دارد.

و **مکروه** اعمالی است که ترک آن ارجح است و برتری نسبت به انجام آن دارد.

و بالاخره **مباح** اعمالی است که ترک و یا انجام آن ارجحیت نسبت به هم ندارند.

محرمات یعنی کلیه اموریکه ما را از انجام آن نهی کرده‌اند. که شامل افعال و افکار و هر موضوعی که در زندگی ما وجود دارد می‌شود. مشهور است چهارصد نهی در قرآن آمده است. یعنی محرمات تنها به کار و تجارت ارتباط ندارد، بلکه گفتار و کردار ما و حتی نیات ما را در برمی گیرد، به همین جهت بعضی از علما آن را مستقلاً مطرح کرده‌اند، از جمله مرحوم شیخ مرتضی انصاری که کتاب مکاسب محرمه را نوشته است.

اگر به **کتاب مکاسب محرمه** که کتاب مفصلی است توجه کنید، مشاهده می‌کنید علاوه بر این که برخی از محرمات یا کارهای حرام مانند حرمت فروش نجاسات و یا حرمت معامله اشیائی که جهت کار حرام ساخته شده در آن آمده است، حرمت غیبت کردن و یا حرمت قمار بازی و یا حرمت کمک به حاکم ظالم هم در آن مطرح شده است.

به عبارت دیگر زمانی که **شیخ مرتضی انصاری** خواسته‌اند از مکاسب نام ببرند و بندگان خدا را راهنمایی کنند که چگونه کسب‌وکار کنند تا مورد رضایت خداوند باشد. گفته‌اند چه کارهایی را انجام ندهید که حرام است. کارهای حرام را هم اختصاص به کسب‌وکار نداده‌اند بلکه هر فعلی، هر سخنی، هر نیتی هم که اشکال داشته در کتاب مکاسب آورده‌اند. این اثر یکی از کتاب‌های حوزه‌های علمیه است که آن را طی چند سال مطالعه می‌کنند، منتهی در حوزه‌ها روی هر سطر آن بحث می‌کنند و دلایل تایید و یا رد یک حکم را با استنباط از آیات و روایات بیان می‌دارند. ولی ما به عنوان یک رساله مطالب آن را با هم مرور خواهیم کرد. **تقاضا می‌شود** هر قسمت که به کار شما مربوط می‌شود، جهت اطلاع بیشتر از جزئیات آن به اصل کتاب یا سایر منابع مراجعه نمایید. البته در نظر داریم به امید خداوند کتاب تبصره علامه حلی که مسائل اقتصادی و کسب‌وکار در آن مطرح است را نیز بررسی کنیم و در قسمتی که کارهای حرام را آورده است از کتاب مکاسب محرمه که مفصل‌تر است، بهره بجوئیم.

دانستن مسائل شرعی به چه کار می‌آید !!

این نوع مسائل دردی از دردهای ظاهری ما که آن‌ها را با اعضاء بدن خود حس می‌کنیم و فوری برای درمانش به دکتر مراجعه می‌کنیم درمان نمی‌کند!! اما اگر قبول کنیم که انسان از دو

عنصر، از دو بخش، از دو حقیقت متفاوت که اصطلاحاً به آن‌ها **جسم و روح** می‌گویند درست شده است. آنگاه به دانستن این مسائل ملزم می‌گردیم.

جسم همین بدن ظاهری ما است که شاهد رشد و قوت و ضعف آن هستیم

و **روح** را به نام‌های مختلف از قبیل نفس، روان، عقل، ذهن، من و روح معرفی کرده‌اند.

اگر جسم ما آمادگی نداشته باشد محلی برای حضور روح نداریم، به بیان دیگر هر کدام از این دو اگر نباشند انسانی نخواهد بود، و این مسایلی که مطرح می‌گردد برای درمان روح است که بوسیله جسم انجام می دهیم. اما چگونه؟

جسم را با کمک عقل و حس خود و با سعی و خطا، و با کشف و اختراع **درمان می‌کنیم**، هم‌چنان‌که شما شاهد هستید با پیشرفت علم، مشکلات بشر تا حد زیادی مرتفع گردیده، اگر چه قبول داریم همین دانش، مشکلات جدیدی هم به‌وجود آورده است. ولی با این حال انسان امروز راحت‌تر از انسان‌های قبل، زندگی می‌کند و امید داریم فرزندان ما نیز کوشش کنند که آنان نیز دردی از دردهای بشر را دوا کنند؛ و یا اختراعی بنمایند که باعث شود هم‌نوعانشان راحت‌تر زندگی کنند. تا دعای بشریت بدرقه راهشان باشد و زحمات آنان باعث افتخار دین و مملکت و خانواده‌ی آنان شود.

درمان روح، اگر بگوییم در درمان روح، پیشرفتی حاصل نشده شاید بی‌ربط نگفته باشیم. و ما باید درمان روح را از کسانی بخواهیم که با ارتباط باماوراء طبیعت آن را بهتر و بیش‌تر می‌شناسند. و آنان پیامبران و اولیای خداوند هستند. سخنان مردان بزرگی چون ابراهیم خلیل‌الله علیه‌السلام و موسی کلیم‌الله علیه‌السلام و عیسی روح‌الله علیه‌السلام و محمد رسول‌الله ﷺ همین امروز هم تازگی دارد و نو است. و حرفی بالاتر از آن‌ها برای آرامش روح بیان نشده است. هم‌چنان‌که درد روح زیاد نشده در درمان روح هم تغییری حاصل نشده است!!

برای تقویت روح و یا رفع بیماری آن از دو طریق می‌توانیم اقدام کنیم:

راه اول از طریق ارتباطات معنوی شخصی. ما می‌توانیم روح خود را با مراقبت‌های نفسانی و توجه به اعمال فردی، قوی کنیم. مانند شب زنده داری، خواندن قرآن، و عبادات فردی.

راه دوم از طریق خود داری از انجام بعضی از امور ظاهری و مادی که به جسم ما مربوط است ولی آثار آن‌را در روح خود حس می‌کنیم، مانند خودداری از انجام کارهای حرام و یا خوردن و آشامیدن بعضی از خوراکی‌ها، که در دستورات دینی به‌دلیل تأثیرات مخربی که بر جسم و روح ما دارند، آن‌ها را منع کرده‌اند.

خود سازی از دو طریق

راه اول، راهی است که شما خود را نجات می‌دهید و چه بسا با گوشه‌گیری هرگز دچار خطا و یا ارتکاب هیچ‌یک از محرمات نشوید. و در نتیجه جای شما در بهشت برین خواهد بود ضمن اینکه در دنیا هم مردم به شما احترام می‌گذارند و شما را فردی **عابد و زاهد** می‌دانند.

اما **راه دوم**، راهی است که هر کسی را پای رفتن در آن نیست و مردافکن است، و آن راه، راه کسانی است که با ورود به اجتماع در انجام فرائض خود موفق هستند و از محرمات دوری می‌کنند. آنها نیز حتماً در بهشت برین خواهند بود و در این جهان نیز مورد احترام همگان می‌باشند. همانطور که احترام دراین جهان فرق دارد و فرق آن را همه حس می‌کنند، در جهان آخرت هم بهشت درجاتی دارد، که افراد مختلف با توجه به جایگاه و خدمات خود در آن مقام‌ها قرار می‌گیرند، حتماً قبول دارید که این احترام کجا و آن احترام کجا و این مقام کجا و آن مقام کجا.

درجات و مراتب بهشت

بهشت درجات و مراتبی دارد، هر فرد می‌تواند با طی طریق به مراتب بالاتر آن دسترسی پیدا کند. هر مقدار شخص بتواند با وسوسه‌های شیطانی که واقعاً مردافکن است مبارزه کند متوجه خواهد شد که ضمن پیروزی بر خواسته‌های نفسانی درهای جدیدی از عالم معرفت به روی او باز می‌شود که لذت رسیدن به آن کشفیات بیش از لذت آن اعمالی است که از آن صرف نظر کرده است.

قبول درجات و مراتب بهشت یک موضوع عقلی است، همان‌طور که ما عقلاً نه تنها تفاوت درجات علمی بلکه برای کارهای معنوی نیز مراتب و درجاتی قایل هستیم که دلیل آن هم این همه مسابقات ورزشی و علمی و حتی معنوی است که در جوامع وجود داشته و دارد، و معنای هیچ کدام از این امتیازبندی‌ها این نیست که فقط شخص امتیاز آوردنده انسان خوب و سایرین بد هستند بلکه فقط برای تعیین رتبه، درجه، مقام افراد است و کاملاً قبول داریم کسانی که در این تقسیم‌بندی رتبه‌ای نیاورده‌اند چه بسا در جامعه خود ممتازترین فرد هستند که بسیار قابل احترام می‌باشند.

در جهان باقی هم خوب و بد وجود دارد و بین خوبان، نیز خوب، خوب‌تر و خوب‌ترین نیز مشخص خواهد شد، و نباید انتظار داشت که تمام خوب ها در یک سطح باشند، لذا می‌گویند، هر چه خوب‌تر باشید درجات و مقامات شما در جهان باقی بالاتر است، و شاهد هستیم که برای کسانی که به جامعه خود خدمت می کنند درجات بالایی قرار می‌دهند و برای کسانی که جان خود را در راه میهن خود به خطر می‌اندازند درجه برتری قرار می‌دهند. سپس برای بزرگداشت علم، به صراحت پیشوایان دین به ما تذکر می دهند که قلم دانشمندان یک امت ارزشش از خون شهدای آن امت بالاتر است و این کلام نشان‌دهنده ارزش کار علمی را در جامعه به ما گوشزد می‌کند به همین نسبت هم بین سایر افراد تفاوت است، کسانی که اصلاً به مردم صدمه نزده‌اند و به حق‌الناس توجه داشته‌اند با کسانی که صدمه زده و سپس توبه کرده‌اند فرق می‌کنند. کسانی که با افزایش آگاهی‌های خود حقایق را در این جهان یافته‌اند با کسانی که توجه به این آگاهی‌ها نداشته‌اند فرق می‌کنند (۵-۱-۱۲ عالم برزخ) و این تفاوت منصفانه و عاقلانه است.

به بیان دیگر انسان‌هایی که در این دنیا در پی یافتن حق و حقیقت و کمک به مردمان هستند. به جایی می‌رسند که به وضوح متوجه می‌شوند، سیر کردن یک گرسنه، هدایت یک نفر، رسیدگی به وضع یک یتیم، اصلاح بین دوستان و اقوام، حل مشکلات مردم، نگرفتن ربا، صداقت در کسب‌وکار، آن‌چنان روح آنان‌را مستعد و آماده می‌کند که واقعاً شایسته هستند در بالاترین درجات بهشت که هم‌جوار پیامبران و اولیاء خدا است قرار گیرند.

یادتان باشد که:

نابرده رنج گنج میسر نمی‌شود　　مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد

لطفاً به این داستان توجه کنید.

داستان دو برادر مؤمن

داستانی است که می‌گویند واقعیتی مشابه داشت که در این‌جا به آن اشاره می‌کنیم:

دو برادر بودند هر دو اهل ادب و متدین ولی یکی برای دوری از گناهان سر به کوه و بیابان گذارده و با خدای خود راز و نیاز می‌کرد و خداوند هم روزی او را مانند میلیون‌ها مخلوق دیگر خود می‌رساند، و برادر کوچک او در شهر به کسب‌وکار مشغول بود تا روزی خود و زن و فرزند

خود را از راه حلال به‌دست آورد.

روزی برادر بزرگ‌تر برای دیدن اقوام و صله رحم به شهر آمده و به خانه برادر کوچک خود وارد شد و تا نیمه شب با هم و از همه جا سخن گفتند. برادر بزرگ، از کراماتی که خداوند نصیبش کرده شاکر بود و از این‌که خداوند نعمت را بر او تمام کرده و او را گرسنه نمی‌گذارد سپاسگزار بود. برادر کوچک هم خدا را سپاس می‌گفت که او نیز با زن و فرزندان خود زندگی مقبولی دارد و کاسبی هم می‌کند و خداوند از آن راه روزی آنها را می‌رساند. تا هم خود بخورند و هم خیرشان به دیگران برسد.

صبح که برادر کوچک به سمت مغازه‌ی خود حرکت کرد؛ برادر بزرگ‌تر هم اظهار تمایل نمود که با او به مغازه برود و از نزدیک شاهد فعالیت اقتصادی او که چندان هم ضروری به نظر نمی‌رسید باشد. از قضا مشتری وارد شد و برادر کوچک از برادر بزرگ خود خواست کالایی را که آن خانم خواسته است به دست آن زن تحویل دهد. زمانی که برادر بزرگ می‌خواست کالا را تحویل دهد و چشمش به چشمان مشتری افتاد، ناگهان از بالای سر او مقدار زیادی آب به روی سرش ریخت، مشتری رفت در حالی که برادر بزرگ‌تر متحیر مانده بود، گفت: ای برادر موضوع چه بود؟! برادر کوچک گفت من توانسته‌ام با لطف خداوند آب را در غربالی در بالای سر خود نگهدارم تا چنان‌چه خطایی از ذهنم گذشت مرا هوشیار کند و هر کس در این جا بایستد و خطا کند، آب غربال به او تذکر خواهد داد.

این‌جا بود که برادر بزرگتر متوجه شد برادر کوچک او چقدر از نظر معرفت، عرفان و نزدیکی به خداوند، در شهر و در میان هیاهوی هزاران مخلوق دیگر از او جلوتر است.

اکنون معلوم شد چرا گفتیم هر دو به بهشت برین داخل می‌شوند ولی این بهشت کجا و آن کجا. اگر توانستید در میان مردمان باشید و سالم باشید هنر کرده‌اید. خود را دست کم نگیرید؛ که اگر بخواهید،می‌توانید.

انسان واقعی

مناسب می‌دانم جملاتی را که منصوب به **ابوسعید ابوالخیر** است در این جا نقل کنم:

به شیخ گفتند

فلان کس به روی آب راه می‌رود گفت: آسان است که چکاوک و قورباغه نیز

بر آب راه می‌رود.

فلان کس در هوا می‌پرد — گفت: آسان است که زغن و مگس هم پرواز می‌کند.

فلان کس در لحظه‌ای از مکانی به مکان دیگری می‌رود — گفت: شیطان نیز در یک لحظه از مشرق به مغرب می‌رود.

سپس گفت: این چنین صفاتی ارزش نیست. **انسان واقعی** کسی است که در میان انسان‌ها باشد، با آنان نشست و برخاست کند، با آنان دادوستد کند، با آنان در ارتباط باشد و یک لحظه از خدا غافل نباشد.

چه خوب است راه‌های کسب روزی حلال و سالم را پیدا کنیم و در حالی که در جامعه هستیم و مانند میلیاردها انسان زندگی می‌کنیم، آن‌چه را انجام می‌دهیم عاقلانه و موافق دستورات شرع و اراده خداوند باشد تا انشاء الله بتوانیم باحفظ حقوق دیگران آب را در غربال بالای سرخود نگهداریم!!

فصل پنجم

امر به معروف و نهی از منکر

۵–۱ فهرست کتاب تبصره ۲۳۳

فهرست کتاب‌های سایر بزرگان

۵–۲ امر به معروف و نهی از منکر ۲۳۵

۵–۳ آیات و احادیث امر به معروف و نهی از منکر ۲۳۵

۵–۴ شرایط وجوب امر به معروف و نهی از منکر ۲۳۸

تعریف معروف و منکر،

فرق است بین دانستن حکم و دانستن موضوع، چند مسئله،

طریقه ومراحل امر به معروف،

شاه کلید امر به‌معروف

۵–۵ جهاد ابتدایی، جهاد دفاعی ۲۴۴

۵–۶ فتوا و حکم و چند نکته ۲۴۴

۵–۷ نیروی انتظامی ۲۴۵

حدّ ، تعزیر، دیه، قصاص..... ۲۴۶

فصل پنجم

امر به معروف و نهی از منکر

۱-۵ فهرست کتاب تبصره المتعلمین

بزرگان و مجتهدان برای راحتی مقلدان خود مسائل را طبقه‌بندی کرده و مسائل هر بخش را جداگانه گفته‌اند و نام هر بخش را کتاب گذارده‌اند، در کتاب تبصره فصل‌ها به این صورت آمده است:

۱. کتاب طهارت، مربوط به آب و آبکشی، وضو، غسل و نجاسات و ...

۲. کتاب نماز (کتاب صلات)، مشتمل بر:اوقات نماز، لباس و افعال نمازگزار، انواع نمازها

۳. کتاب زکات، در آن انواع زکات و خمس مطرح است

۴. کتاب روزه (کتاب صوم)، مسائل روزه، اوقات آن، اقسام آن

۵. کتاب حج مشتمل بر شرایط وجوب حج، انواع حج، احرام، طواف، عمره و ...

۶. کتاب جهاد مشتمل بر غنیمت جنگی، اقسام زمین، خراج، امر به معروف و نهی از منکر و امور حَسبیه، که مربوط به روابط انسان‌ها در جامعه است.

۷. کتاب تجارت (کتاب مَتاجِر)، مشتمل بر: مکاسب حرام، آداب تجارت، شرایط خرید و فروش وصیغه‌ی معاملات، خیارات، احکام عیب کالا، نقد و نسیه، رأس المال کردن، شرایط ضمن عقد،

خرید و فروش ربوی، صرافی، اوراق بهادار، معامله حیوانات، پیش فروش یا سلف، شفعه، اجیر، مزارعه، مضاربه، ودیعه، عاریه، غصب، احیاء موات، معادن و ...

۸. کتاب بدهی (کتاب دِین) مشتمل بر رهن، گرو، ورشکسته، حواله، ضمانت، صلح، اقرار، وکالت، هبه، صدقه، وقف و وصیت

۹. کتاب ازدواج (کتاب نکاح)، مشتمل بر: عقد ازدواج، ولایت پدر، محارم، حکم فرزندان، نفقه، صداق یا مهر و ...

۱۰. کتاب طلاق (کتاب فراق)، اقسام طلاق و مسائل آن

۱۱. کتاب بردگی (کتاب عتق)و مسائل آن

۱۲. کتاب قَسم (کتاب اَیمان)، نذر، و عهد و مسائل آن

۱۳. کتاب شکار (کتاب صید)، مسائل شکار انواع حیوانات و وسائل شکار

۱۴. کتاب ارث، کسانی که ارث می‌برند و وراث و سهم هر کدام

۱۵. کتاب قضاوت (کتاب قضا) و احکام قاضی، احکام سوگند،شهادت و حدود الهی

۱۶. کتاب مجازات (کتاب قصاص)، مشتمل بر قصاص قتل، شریک قاتل، دیه و مسائل آن.

فهرست کتاب‌های سایر بزرگان

سایر بزرگان، تقسیم‌بندی‌های مشابهی دارند. در کتاب من**لایحضره‌الفقیه** شیخ صدوق (ره) یا ابن بابویه، سی‌صد سال قبل از علّامه حلّی (ره) و یا **تحریر الوسیله** مرحوم امام خمینی (ره) هشتصد سال بعد از علّامه حلّی، شما همین تقسیم بندی‌ها را با تغییرات مختصری ملاحظه می‌کند. منتهی با توجه به اهمیتی که بعضی مسائل در زمان نویسنده داشته است قسمتی را مفصل‌تر و یا مستقلاً مطرح کرده‌اند. ما نیز در این جزوه می‌خواهیم مسائل مالی مورد نیاز خود را از روی کتاب تبصره بررسی کنیم که مهم‌ترین فصل آن کتاب متاجر است.

ضمناً در قسمت کسب‌های حرام از **کتاب مکاسب محرمه** مرحوم شیخ مرتضی انصاری (ره) که دویست سال قبل زندگی می‌کرده و همچنین در بعضی از قسمت‌ها از **کتاب انیس التجار** مرحوم ملا مهدی نراقی (ره) پدر ملا احمد نراقی (استاد شیخ مرتضی انصاری) استفاده کرده‌ایم.

۵-۲ امر به معروف و نهی از منکر

وقتی به کتاب تبصره مراجعه کنید، متوجه می‌شوید کم‌ترین صفحات کتاب به **موضوع مهم امر بمعروف و نهی از منکر** اختصاص یافته که خود دو رکن مهم از فروع دین است، و به قول بزرگی دو اصل از فروع دین است. در آن مسائل مربوط به امور انتظامی، به نام **امور حسبیه،** مطرح شده است. و هم‌چنین علاوه بر قرآن کریم، در فرموده‌های پیامبر اکرم ﷺ و ائمه طاهرین علیهم‌السلام احادیث زیادی داریم که اهمیت این موضوع را به ما گوش‌زد نموده‌اند؛ در حالی که دانشمندان اهل سنت به این موضوع بیشتر توجه کرده‌اند، از جمله **امام محمد غزالی** در کتاب کیمیای سعادت مفصل سخن گفته است.

برخی عقیده دارند به دلیل اینکه شیعه در هیچ زمان حاکم نبوده و حتی تا قبل از صفویه یک مذهب محدود و تا حدودی مخفی بوده است، بزرگان شیعه کم‌تر در این مورد توضیح داده‌اند. اما در **کتاب تحریرالوسیله** بیش‌تر از سایر کتب حدود بیست صفحه به این مهم اختصاص یافته. اگر چه موضوع این کتاب ربطی به این امر ندارد ولی اجازه می‌خواهم بدلیل اهمیت موضوع خیلی مختصر مطالبی را که جمع آوری کرده‌ام بیان کنم:

۵-۳ آیات و احادیث

قرآن یادآوری می‌کند از ملل گذشته آنان که امر به معروف و نهی از منکر را ترک کردند هلاک شدند، آیه‌ی ۱۱۶ هود (۱۱) می‌فرماید:

فَلَوْ لا كانَ مِنَ الْقُرُونِ مِن قَبْلِكُمْ أُولُوا بَقِيَّةٍ يَنهَوْنَ عَنِ الْفَسادِ فى الأَرْضِ ...

پس چرا از نسل‌های پیش از شما خردمندانی نبودند که [مردم را] از فساد در زمین باز دارند؟ جز اندکی از کسانی که از میان آنان نجاتشان دادیم. و کسانی که ستم کردند به دنبال ناز و نعمتی که در آن بودند رفتند، و آنان بزه‌کار بودند.

دو آیه‌ای که مفسرین و فقیهان امر به معروف و نهی از منکر را واجب کفایی می‌دانند:

اول، باید از هر گروه عده ای جهت این امر مهم اقدام کنند تا جامعه سعادتمند شود.

آیه‌ی۱۰۴ – آل عمران (۳)

وَ لتَکُن مِنکُم اُمَّةٌ یَدعُونَ اِلَی الخَیرِ وَ یَامُرونَ بِالمَعروفِ وَ یَنهَونَ عَنِ المُنکَرِ وَ اُولئکَ هُمُ المُفلِحونَ

و باید از میان شما گروهی باشند که (مردم را) **به سوی کار خیر دعوت نمایند و به کار نیک امر کنند،**

و از کار زشت باز دارند، و آن‌ها رستگارند.

دوم،در امر به معروف و نهی از منکر اگر چه باید آبروی امر یا نهی شونده در خطر نباشد. هم چنین کسی که این کار را می‌کند باید به صورتی عمل کند که به او توهین نشود. در عین حال باید دانست که بدون خطر هم نیست، لذا می‌بایست مشکلات آن را تحمل کرد.

آیه‌ی ۱۷ لقمان (۳۱)

یا بُنَیَ اَقِمِ الصَلَوةَ وَ امُر بِالمَعروفِ وانهَ عَنِ المُنکَرِ وَ اصبِر عَلَی ما اَصابَکَ اِنَّ ذلِکَ مِن عَزمِ الاُمورِ، ....

ای فرزندم، نماز را برپادار و امر به خوبی و نهی از بدی کن و در برابر مشکلات که به تو می‌رسد صبر کن که این (صبر بر مشکلات) برخاسته از تصمیم جدی (برای موفقیت) در کارها است (و نباید اقدام به آن را ساده گرفت).

و در مورد **شرایط تاثیرگذاری** آن با استفاده از آیات قرآنی فرموده‌اند:

یک،باید از خود شروع کنیم، لذا از ما خواسته‌اند که آنچه را خود رعایت می‌کنیم و فراموش نکرده‌ایم به دیگران توصیه کنیم.

آیه‌ی ۴۴ – بقره (۲)

اَتَامُرُونَ الناسَ بِالبِر وِ تَنسَونَ اَنفُسَکُم ....

آیا مردم را به نیکی فرمان می‌دهید و خود را فراموش می‌کنید؟ در حالی که شما کتاب (آسمانی) را تلاوت می‌کنید، آیا نمی‌اندیشید!!

دو،باید سخن را با نرمی و نیکویی بیان داشت حتی اگر برای دعوت به خداشناسی و خداپرستی باشد، خواه امر شونده بپذیرد و یا نبذیرد

آیه‌ی ۴۴ سوره طه (۲۰)

فَقُولا لَهُ قَولاً لَینا لِعَلَه یَتَذَکَرُ اوَ یَخشی

پس با او سخنی نرم بگویید، باشد که یادآوری گردد یا بترسد (و به پذیرش نزدیک شود).

یعنی کار سختی است و اجرای آن مشکل است ولی باید با سعی و کوشش به آن جامه عمل بپوشانیم نه این‌که با کوچک‌ترین مشکل آن را رها کنیم و بگوئیم ما وظیفه‌ی خود را انجام داده‌ایم. از آیات دیگر هم در تایید و تاثیر امر به معروف استفاده نموده‌اند از جمله ۱۱۰ آل عمران (۳) و ۷۱ توبه (۹) و ۴۱ حج (۲۲) و ۲۱۴ شعرا (۲۶) و ۶ تحریم (۶۴) و ...

احادیث

در کلام و فرموده‌های بزرگان سفارش به انجام کار خوب و بازداشتن از کار بد آن قدر زیاد است که کسی در آن شک ندارد.

از پیامبر اکرم ﷺ نقل گردیده است (نهج الفصاحه ۲۷۳۷)

امر به معروف کنید اگر چه خودتان تمام و کمال، به آن خوبی عمل نمی‌کنید، نهی از منکر کنید اگر چه خود از تمام آن منکر، اجتناب نمی‌کنید.

توجه داشته باشید این بیان اهمیت سفارش به خوبی‌ها و نهی از بدی‌ها را می‌رساند. توصیه به انجام کار خوب برای شخص توصیه کننده هم تاثیر مثبت دارد.

نهج الفصاحه ۲۲۱۸

به نیکی فرمان دهید و از بدی باز دارید. اگر چنین نکنید، خدا افراد بد جامعه را بر شما مسلط می‌کند. و هر چه نیکوکاران دعا کنند استجابت نشود.

حضرت رسول اکرم ﷺ

هر کس امر به معروف و نهی از منکر کند جانشین خدا و رسولان او در زمین است.

یا امر به معروف و نهی از منکرکنید، یا عذاب خدا همه‌ی شما را فرا می‌گیرد.

کسی که امر به معروف می‌کند باید این کار را با شیوه‌ی خوبی انجام دهد.

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرموده‌اند

امر به معروف و نهی از منکر روزی کسی را نبریده است و اجل کسی را نزدیک نکرده است.

امر به معروف و نهی از منکر را رها مکنید، که در این صورت اشرار شما زمام امور را به دست می‌گیرند و آن گاه هر چه دعا کنید مستجاب نخواهد شد.

حضرت امام باقر علیه السلام

امر به معروف و نهی ار منکر راه پیامبران است و شیوه نیکوکاران. فریضه‌ی بزرگی است که دیگر فرایض به واسطه‌ی آن برپا می‌شود، راه‌ها امن می‌گردد، درآمدها حلال می‌شود، حقوق و اموال به زور گرفته شده به صاحبانش برمی‌گردد، زمین‌ها آباد می‌شود، از دشمنان انتقام گرفته می‌شود و کارها سامان می‌پذیرد.

۴-۵ شرایط وجوب امر به معروف و نهی از منکر

امر بمعروف و نهی از منکر به دلیل عقل و شرع در صورت داشتن **چهار شرط** بر هر فرد مسلمان **واجب کفایی** است. یعنی کلیه افراد جامعه موظف به انجام آن هستند، اما چنان‌چه شخصی اقدام کرد انجام آن بر دیگران واجب نیست و اما آن چهار شرط :

۱. معروف و منکر، یا خوب و بد، یا واجب و حرام**را بشناسد. معروف یعنی هر کار خیر و خوب، و منکر یعنی هر کار شر و بد.** بنابراین تنها عبادات معروف نیستند هم چنان که تنها شراب خواری، شرک و یا غیبت منکر نیست.

۲. تأثیر سخن و یا اقدام خود را جهت اجرای معروف و یا بازداشتن از منکر احتمال بدهد.

نکته ظریفی در این‌جا مطرح است و آن این‌که بزرگان ما فرموده اند باید احتمال تأثیر سخن خود را بدهید، و از طرف دیگر گفته اند باید بروید و قدرتی به دست بیاورید که سخن و یا دستور

شما تأثیر داشته باشد. خلاصه حق ندارید به دلیل این‌که احتمال تأثیر نمی‌دهید، موضوع مهم امر به معروف را کنار بگذارید و تعطیل کنید، بلکه باید اقدامی‌کنید تا قدرت تأثیر امر و نهی خود را در حکومت و یا در هر جای دیگر که لازم است به دست بیاورید تا سخن و اقدام شما تأثیر داشته باشد.

بعضی از بزرگان به استناد آیه‌ی ۱۶۴ سوره اعراف (۷)، فرموده‌اند کسانی که بدلیل عدم استطاعت امر به‌معروف را کنار می‌گذارند عذاب می‌شوند، هم‌چنان که قوم موسی که قرار بود شنبه‌ها ماهیگیری نکنند ولی گروهی به این کار اقدام نمودند؛ زمانی که خداوند عذاب را فرستاد نه تنها خطاکاران بلکه کسانی را هم که دست از امر به معروف برداشته بودند مجازات کرد. به همین دلیل است که در هر شرایطی امر به معروف و نهی از منکر را لازم می‌دانند. به بیان دیگر:

اگر به دلیل ضعف معلومات علمی‌سخن شما شنونده ندارد خود را از نظر علمی‌قوی کنید.

اگر به دلیل عدم قدرت شما، حرف شما را نمی‌شنوند نیرو و قدرت خود را زیاد کنید.

۳.شخصی که می‌خواهید او را به خوبی امر و از بدی نهی کنید **قبلاً از کرده‌ی خود پشیمان نشده باشد.**

امر به معروف و نهی از منکر مشمول کارهای خلافی که فرد کنار گذارده است نمی‌شود، بلکه در مورد کارهایی است که مشخص در حال انجام است، و انجام دهنده‌ی آن به ادامه‌ی کار خلاف اصرار دارد و یا در کاری که وظیفه‌ی اوست کوتاهی می‌کند.

۴.از این عمل خیرخواهانه **فسادی بر نخیزد.** یعنی ضرر قابل توجهی متوجه شما و یا طرف مقابل نشود.

در اینجا بزرگان گفته‌اند، این که ضرری متوجه شما نشود به این معنا نیست که اگر کوچک‌ترین ضرر مادی و یا معنوی داشت حق دارید دست از امر به معروف و نهی از منکر بردارید؛ هرگز چنین نیست، بلکه باید با توجه به موضوعی که می‌خواهید امر یا نهی کنید آماده‌ی عکس‌العملی باشید. جهت یادآوری می‌گویم که حضرت امام حسین علیه‌السلام در زمان خروج از مدینه به سوی مکه سپس کربلا به برادر خود محمد بن حنیفیه رسماً اعلام کردند که به خاطر امر به معروف و نهی از منکر حرکت می‌کنم، و شاهد هستیم نه تنها جان خود، بلکه جان عزیزان خود را در این راه گذاردند، پس می‌توان تا شهادت پیش رفت البته، مشروط به این‌که تنها راه باقی مانده امر به معروف باشد.

تعریف معروف و منکر

معروف کاری است که خوبی آن از جهت عقل و دین پذیرفته شده است و اعمال خوب در دین به انجام واجبات می‌گویند. و **منکر کاری است** که بدی آن از جهت عقل و دین ناپسند و زشت به شمار آمده و اعمال منکر در دین عبارت‌اند از محرماتی که شخص عمداً و با اختیار خود انجام می‌دهد. به بیانی؛ **معروف** اجرای عرف و یا قانونی است که مخالف دستور شرع نباشد و **منکر** عدم اجرای دستور شرع و یا انجام عملی برخلاف دستورات شرع و قانون است. پیشوایان دین در بیانات خود توصیه فراوانی به اجرای قانون نموده‌اند. در هر حال جامعه بی‌قانون ره به جایی نمی‌برد و برای پیمودن راه ترقی باید جامعه قانونمند باشد لذا شاهد هستیم که امربه اجرای قانون (امر به معروف) کاری است عقلانی که در تمام جوامع بشری وجود دارد.

در مورد امر به معروف گفته‌اند: اگر فردی مجبور به انجام کار خلافی شده باشد، و یا در اعمال مستحب و مکروه کوتاهی کرده باشد، مشمول امر به معروف و نهی از منکر نخواهد شد، یعنی ما به اکثر اعمال مردم نباید کاری داشته باشیم، و یا فرموده‌اند معروف و منکر را باید بشناسید، یعنی حق ندارید به سلیقه‌ی خود عمل کنید و هر چه به نظر شما معروف رسید از مردم بخواهید به آن عمل کنند و یا هر چه به نظر شما خوب نبود مردم را از انجام آن بازدارید. این‌ها نکات مهمی‌هستند که باید به آن‌ها توجه شود.

به این دستور دینی که در امر به معروف نقش بالایی دارد **توجه کنید:**

فرق است بین دانستن حکم و دانستن موضوع

اگر فردی **حکم مسئله** را بداند، مثلاً بداند نوشیدن مایعات مست کننده حرام است و یا اوقات خواندن نمازهای واجب روزانه را بداند، اما **موضوع مسئله**را نداند، یعنی نداند که این مایع مست کننده است (و از آن به تصور این که سرکه است استفاده کند.) یا نداند نماز در حال قضاء شدن است. (به تصور این که وقت کافی دارد نماز نخواند.) **واجب نیست** او را نسبت به انجام عملش (موضوع مسئله) امر به معروف یا نهی از منکر کنیم.

اما اگر فردی **حکم مسئله** را نداند، یعنی نداند که نوشیدن مایعات مست کننده حرام است و

یا نداند که اوقات نماز واجب چه زمانی است، **واجب است** حکم مسئله را برای او بگوییم.

به بیان دیگر به بسیاری از کوتاهی‌های مردم نباید کاری داشته باشیم. زیرا اکثراً حکم را می‌دانند ولی موضوع را نمی‌دانند. (۵-۲ شناخت حکم)

مسئله:

۱. واجب است مسائل امر به معروف و نهی از منکر را یاد بگیریم، مانند مسائل کسب‌وکار، تا با انجام آن باعث منکری نشویم.

۲. اگر برای امر به معروف و نهی از منکر نیاز باشد که تعدادی از مسلمانان جمع شوند تا به نتیجه برسند، بر همه واجب است به آن گروه بپیوندند تا دستور الهی اجرا گردد. احتمال این‌که دیگران شروع کرده اند و نیاز به حضور یا اقدام مکلف نیست، وظیفه را ساقط نمی‌کند.

۳. پدر می‌تواند برای اجرای دستورات دین نسبت به زن و فرزندان خود حد جاری کند، یعنی اگر آن‌ها کار واجبی را انجام ندادند که انجام ندادن آن در شرع مجازات دارد و یا کار نادرستی را انجام داده‌اند که انجام دادن چنین کاری در شرع مجازات دارد. پدر می‌تواند آنان را مجبور به کار صحیح کند.

اما!! توجه به «**اما**» مهم است، اگر زن و فرزند نزد حاکم شرع بروند و شکایت کنند، پدر باید دلایل محکمه پسند داشته باشد، در حقیقت باید قاضی را قانع کند که دقیقاً دستور اسلام را عمل کرده و قاضی هم همان حکمی‌را که پدر اجرا کرده است، صادر کند. یعنی معلومات پدر باید در حدی باشد که صلاحیت صدور حکم را داشته باشد. که کار مشکلی است. البته، اگر نتواند قاضی را قانع کند، معنایش این است که خود مرتکب یک کار منکر شده است. که باید آماده مجازات آن باشد. به همین سبب از ما خواسته‌اند که این دستور الهی را همیشه با محبت و از راه تشویق مردم به کارهای خوب اجرا کنیم.و از این که خود راساً اقدام به مجازات خطاکاران کنیم خودداری نماییم تا در جامعه هرج و مرج رخ ندهد.

۴. کسی که امر و نهی می‌کند، باید خود عامل به آن دستورات باشد و آن ها را انجام دهد با این حال به ما توصیه کرده‌اند که اگر کار خوبی را خود انجام نمی‌دهیم مانعی ندارد از دیگران بخواهیم که آن‌ها انجام دهند.

۵. بهتر است امر و نهی را از خود شروع کنیم بعد از خانواده خود و نزدیکان و سپس دیگران. اکثر فقها فرموده‌اند: در هر کجا امکان باشد باید اقدام نمود.

۶. اجرای امر به معروف و نهی از منکر باید نسبت به همه در کمال احترام باشد. اما چون طبق فرموده قرآن‌کریم ما حق نداریم به پدر و مادر حتی اُف (کوچکترین بی‌احترامی) بگوییم. باید اجرای این امر برای والدین با دقت بیشتری انجام شود و به دور از هرگونه خشونت و بی‌احترامی باشد.

۷. اگر کسی برای انجام امر به معروف مجبور باشد مرتکب منکری شود، باید اهمیت موضوع را در نظر بگیرد و کار مهم تر را انجام دهد.

۸. اگر فردی امر به معروف غلط انجام دهد. بر دیگری که صحیح آن را می‌داند واجب است به او تذکر دهد.

۹. اگر بدانید که امر به معروف و نهی از منکر نسبت به شخصی اثر ندارد، اما کسان دیگر هستند که آن را می‌شنوند، و به آن عمل خواهند کرد، واجب است امر به معروف کنید.

طریقه امر به معروف و نهی از منکر

هر مسلمانی برای امر به خوبی‌ها و نهی از بدی‌ها باید **مراتب و مراحل**آن را رعایت نماید.

مراتب امر به معروف و نهی از منکر ممکن است:

۱. لفظی باشد یا عملی

۲. مستقیم باشد یا غیر مستقیم

۳. فردی باشد یا اجتماعی

و همچنین **مراحل امر به معروف و نهی از منکر** عبارت‌اند از:

اول، غیر از اعتقاد قبلی باید با رفتار خود، مردم را از بدی‌ها دور و به خوبی‌ها تشویق کنیم.

دوم، به زبان، نهی از منکر و امر به معروف را به مردم تذکر دهیم.

سوم، با اقدام عملی که ممکن است با دست و یا با وسائل دیگر باشد از انجام کار بد جلوگیری کنیم.

اقدام عملی هر کاری است که باعث می‌گردد منکری انجام نشود (و یا معروفی انجام شود)

مثلاً ممکن است حضور شما در یک مجلس باعث گردد که در آن مجلس مشروب الکلی سرو نشود؛ بر شما واجب است به آن مجلس بروید، و یا ممکن است برداشتن یک لیوان و یا شکستن آن باعث گردد منکری انجام نگیرد بر شما لازم است آن اقدام را انجام دهید.

بنابراین، اگر شما متوجه شدید فردی کار حرامی‌انجام می‌دهد و با برگرداندن صورت خود، او متوجه می‌شود کار خوبی انجام نمی‌دهد و دست از کار خود بر می‌دارد، به شما اجازه نداده‌اند به زبان، او را از این کار باز دارید.!! حفظ آبرو و شئونات اجتماعی مردم مهم است و تا زمانی که مرحله‌ی ملایم‌تر اثر بخش است نباید از طریق مراحل خشن‌تر اقدام نمود.

امر به معروف و نهی از منکر به معنای سخنرانی کردن و کارهای خوب را گوش‌زد کردن نیست، بلکه به معنای به اجرا درآوردن کارهای خوب و بازداشتن از کارهای بد در جامعه است. به بیان دیگر، **باید به هر طریق ممکن** کارهای خوب رواج پیدا کند و از کارهای بد جلوگیری شود.

اگر در اقدام عملی کار به نزاع بکشد، باید با اجازه امام باشد. به بیان دیگر، خیلی ظریف به ما گفته‌اند تا آن‌جا که در توان داریم باید سعی کنیم خوبی‌ها در جامعه اجرا شود و بدی‌ها از جامعه دور گردد، اما در صلح و صفا، نه در جنگ و دعوا.

شاه کلید امر به معروف و نهی از منکر

در امر به معروف و نهی از منکر جملات فراوانی از اولیاء خدا و علما و عرفا داریم. حتماً هر کدام از ما یکی از آن جملات را بهتر به ذهن سپرده‌ایم، و در این مورد کلامی از معصوم رسیده است و آن این که:

كُونُوا دُعاةً لِلناس بِغَيرِ اَلسِنَتِكُم

مردم را از راه غیر زبان (به کار خیر) دعوت کنید (و یا از کار شر بازدارید)

یعنی حرف نزنید عمل کنید، کاری کنید که عمل شما گویای افکار و نظرات شما باشد. این روش بهترین روش در انجام این فرضیه الهی است.

۵-۵ جهاد ابتدایی و جهاد دفاعی

گفتیم که اگر اجرای فریضه امر به معروف و نهی از منکر باعث نزاع گردد باید به دستور امام معصوم باشد. اکنون که امام علیه السلام در غیبت هستند مسائل مسلمین را چه کنیم؟ بزرگان فرموده‌اند دو نوع مسئله داریم:

مسائلی که قابل تأخیر انداختن هستند مانند **جهاد ابتدایی**، یعنی حمله به کشور دیگر برای گسترش اسلام، که بیشتر فقیهان معتقد هستند، باید به تأخیر انداخت تا در کنار امام معصوم علیه‌السلام قرار بگیریم.

دوم مسائلی که قابل تأخیر نیستند مانند **جهاد دفاعی**. یعنی جلوگیری از حمله به خاک مسلمانان و جلوگیری از دزدی و یا کوتاه کردن دست جنایت‌کاران و یا حفظ مال یتیمان و غیره. برای این نوع کارها فقیه عادل باید اقدام کند و بر مردم واجب است که از او پشتیبانی و حمایت کنند.

۶-۵ فتوا، حکم و چند نکته

هیچ مجتهدی حق ندارد برای صدور حکم و یا فتوای خود از مجتهد دیگری تقلید کند، بلکه باید پاسخ موضوعات مطرح شده را از قرآن و احادیث و روش ائمه (ع) استنباط کند و شرط صحت حکم آنان همان شرایط فتوای آنان است.

توضیح این‌که:

فتوا، دستوری است که اجرای آن فقط بر مقلدان فقیه لازم است و بر دیگران لازم نیست،

حکم، دستوری است که اجرای آن بر تمامی مردم (مقلد و سایر مجتهدان)لازم است، مشروط به این‌که مجتهدان در مقدمات صدور حکم، با یکدیگر اختلاف نداشته باشند. مثلاً: اگر مجتهدی حکم کند، که به دلیل رؤیت ماه اول شوال با چشم مسلح، فردا اول ماه شوال است، بر همه مردم عادی و مجتهدان لازم است فردا افطار کنند و روزه آن روز حرام است، اما اگر مجتهدی معتقد باشد رویت هلال ماه باید با چشم غیر مسلح باشد، چون در مقدمات حکم با هم اختلاف دارند؛ آن مجتهد و مقلدان او می‌توانند از آن حکم پیروی نکنند.

چند نکته، در امر به معروف و نهی از منکر:

۱ – قاضی باید بر اساس مذهب شیعه حکم کند.

۲ –اگر شخصی، در بخشی از احکام به درجه اجتهاد رسیده (**مجتهد متجزّی**) نمیبایست از طرف حاکم ظالم، منصب قضاوت و یا اجرای حدود الهی را به عهده بگیرد.

۳ –هیچ کس در هیچ وضعیتی حق ندارد حکم قتل فرد بی‌گناهی را صادر کند و یا او را بکشد، حتی اگر خودش کشته شود. مگر در موارد خاص، مثلاً، با قتل یک فرد عدّه کثیری نجات پیدا کنند و بعضی مسائل دیگر.

۴ –شخصی که مسئولیت قضاوت در بین مردم را بر عهده می‌گیرد یا باید خود مجتهد باشد و یا باید اجرای آن دستور مطابق نظر مجتهدش باشد و اگر نمی‌تواند طبق دستورات دین و نظر مجتهد خود حکم کند باید آن مسئولیت را رها کند و ...

۵ –کسانی که می‌خواهند امر به معروف و نهی از منکر کنند حق ندارند مرتکب منکر بزرگتری شوند.

۶ –برای این که متوجه خلاف کسی شوند حق ندارند در کار او تجسس کنند؛ بلکه باید خطا آشکار باشد.

۷ –تجسس کردن در کار شخصی مردم طبق آیه قرآن ممنوع است. مثلاً دقت کردن در لباس یک نامحرم برای این که او را از منکر آگاه کنیم تجویز نشده است.

خلاصه اجرای این واجب الهی لبه‌ی‌تیزی دارد که خطا در آن باعث صدمه دیدن مجری می‌گردد.

۵-۷ نیروی انتظامی

در ترجمه کتاب تبصره، چند خطی هم در مورد **امور حسبیه**، یعنی در مورد افرادی که حُکم قاضی را اجراء می‌کنند یا ضابطین دادگستری یا کسانی که واسطه‌ی بین قاضی و مجرم، جهت اجرای حکم، و یا جلوگیری از ارتکاب جرائم هستند، سخن گفته شده است.

در حکومت اسلامی‌اداره‌ای داریم به نام **اداره‌ی حِسبه**، که در آن افراد متخصص حضور دارند و امروزه ما به آن، **اداره آگاهی**می‌گوییم. این افراد به دلیل تخصص بالایی که دارند اجازه

نمی‌دهند که حقوق افراد جامعه،توسط شیادان و کلاه‌برداران ضایع گردد. یعنی نه تنها اجازه نمی‌دهند فروشندگان در معاملات خود غش (مخفی کردن عیب کالا) و یا تدلیس، (عدم اظهار عیب کالا) کنند، بلکه با تخصص بالایی که در امور مختلف دارند، در پیدا کردن دزدان و اشرار و نیز مشخص کردن صحت بیانات و یا اظهارات متهمان کمک زیادی به قضات می‌کنند که این روزها در محاکم قضایی، چنین افرادی در کنار قضات ما به عنوان **کارشناس** دیده می‌شوند.

بر طبق حدیثی از حضرت امیرالمؤمنین﵇ امام یا نماینده او یعنی؛

قاضی موظف است از ادامه‌ی فعالیت:

عالم فاسق،

طبیب جاهل،

کاسب ورشکسته و بی‌سرمایه جلوگیری کند و آنان را از کار خود باز دارد.

در اجرای امر به معروف و نهی از منکر است که قاضی و ماموران حکومت (محتسب) موظف به جاری کردن «حد» و یا «تعزیر» افراد می‌شوند.(۷-۱۳)

حدود عبارت است از: مجازاتی که اندازه‌ی آن مجازات از طرف شارع مشخص است مانند حد دزدی.(۱۶-۳) (۷-۱۳)

تعزیر در لغت به معنی منع، تادیب، ملامت کردن آورده شده است. و مصداق آن ضرب یا زدن است. (۷-۱۳)

تعزیرات در اصطلاح به مجازات‌هایی می‌گویند که اندازه و مقدار آن در اختیار حاکم شرع یا قاضی است.

دیه عبارت است از پرداخت خسارت و غرامت پولی و مالی به آسیب دیده.(۷-۱۳)

قصاص عبارت است از مجازات غیر نقدی کسی که عمداً به دیگری صدمه زده است. و مقدار آن برابر با مقداری است که دیگری به او خسارت وارد کرده است.(۷-۱۳)

و بالاخره باید اعتراف کنیم که یکی از مهم‌ترین فروع دین، امر به معروف و نهی از منکر است، که با برپا نمودن آن اسلام زنده می‌شود و کنار گذاردن آن، اسلام را به دینی کاملاً فردی تبدیل می‌کند و چون خارج از موضوع این نوشته است آن را به فرصت دیگر وامی‌گذاریم.

فصل ششم

درآمدهای دولت اسلامی

۶-۱ فهرست بخش‌های مالی کتاب تبصره ۲۴۹

۶-۲ درآمد دولت اسلامی ۲۴۹

۶-۳ آیات انفال ۲۵۰

۶-۴ غنیمت و انفال ۲۵۱

۶-۵ انواع مالکیت زمین ۲۵۱

اراضی طوع، مفتوحه العنوه، صلح، فی

۶-۶ انفال ۲۵۲

زمین موات، تقسیم انفال، مالک انفال، محل مصرف انفال

۶-۷ سایر درآمدها..... ۲۵۴

۶-۸ انواع مالکیت..... ۲۵۴

مالکیت حقیقی، اعتباری، خصوصی، عمومی

مقدار بهره انسان از اموال. حق دیگران در اموال ما،

انواع حقوق انسان؛ حقوق طبیعی،اکتسابی،

طریقه انتقال مالکیت الف-با انجام عمل. ب-بدون انجام عمل،

دو نکته در مورد مالکیت

فصل ششم

درآمدهای دولت اسلامی

۶-۱ فهرست بخش‌های مالی کتاب تبصره

اکنون می‌خواهیم مسائل کسب‌وکار را از کتاب تبصره المتعلمین با هم مرور کنیم.

هفت کتاب از شانزده کتاب یا هفت فصل از شانزده فصل آن که با مسائل اقتصادی و کسب‌وکار ارتباط بیش‌تری دارند عبارت‌اند از:

۱. کتاب زکات

۲. کتاب متاجر (تجارت)

۳. کتاب اجاره

۴. کتاب دَین(بدهی و وام)

۵. کتاب هبه(بخشش، هدیه)

۶. قسمتی از کتاب نکاح (ازدواج)

۷. قسمتی از کتاب اَلایْمان (قسم خوردن)

هر یک از این کتاب‌ها خود به چند فصل یا بخش تقسیم می‌شوند.

۶-۲ درآمد دولت اسلامی

برای اداره امور جامعه نیاز به درآمد و یا بودجه است، که تمام حاکمان از طریق وصول

انواع مالیات‌ها آن را از مردم دریافت می‌کنند و حکومت اسلامی با **کسب درآمد از پنج طریق** اداره می‌گردد.

۱ -درآمد از محل اموال و دارایی‌های دولت، به نام **انفال**.

۲ -درآمد از محل دریافت حقوق واجبی که مردم موظف به پرداخت آن هستند، که شامل **خمس، زکات** و **جزیه** می‌شود.

۳ -**خراج**، که به مالیات بر زمین، باغات و زراعت گفته می شود.

۴ -درآمد از محل پرداخت‌های اختیاری مردم، مانند **وقف، صدقه، هبه، نذر**.

۵ -**درآمد در زمان‌های خاص**، مانند گرفتن وجه (مالیات) در زمان جنگ. علاوه بر وجوهات واجب که مقدار و چگونگی آن مشخص است در زمان اضطرار حاکم حکومت اسلامی می‌تواند با وضع مالیات‌های جدید نیاز حکومت را از اموال مردم تأمین نماید که مقدار و چگونگی و حتی زمان اجرای آن قانون در اختیار ولی امر مسلمین است. (حکم حکومتی فقیه حاکم)

در زمان حاضر نظر به گسترش خدمات دولت‌ها و نیز مخارج بالای آن‌ها و عدم پرداخت وجوه شرعی توسط تمامی مردم حکومت‌ها مالیات‌های متعددی از مردم مطالبه و وصول می‌نمایند که می‌تواند تحت عنوان خراج باشد ولی واقعیت این است که حکومت‌های موجود کاری به دستورات شرع ندارند و این خود باعث گردیده است بزرگان نسبت به مشخص نمودن اموالی که به آن‌ها زکات و خمس تعلق می‌گیرد و یا راه‌کارهای وصول آن‌ها کمتر نظر بدهند لذا به مسایل قدیمی بسنده نموده‌اند.

۳-۶ آیات انفال و فی

آیه‌ی۱ انفال (۸)

يَسْئَلُونَکَ عَنِ الْأَنْفالِ قُلِ الْأَنْفالُ لِلّهِ وَ الرَّسُولِ ....

ای رسول ما زمانی که از انفال (اموال عمومی‌مانند جنگل‌ها و کوه‌ها و زمین‌های موات) **سئوال می‌کنند، بگو انفال مخصوص خدا و رسول اوست**، از خدا بترسید و میان خود اصلاح و سازش برقرار کنید.

آیه‌ی۷ حشر (۵۹)**ما أَفاءَ اللّهُ عَلی رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُری ....**

و آنچه خداوند از اهل شهرها به غنیمت در اختیار رسول خود قرار داد آن‌ها متعلق به خدا و رسول و اقوام رسول خدا و یتیمان بی‌سرپرست و مستمندان بی‌چیز و کسانی است که دور از وطن هستند.

۶-۴ غنیمت و انفال

غنیمتاز ریشه غنم (به فتح غ و فتح ن و سکون م) به معنای رسیدن و دست یافتن به هر چیزی است. و غنیمت جنگی عبارت از اموالی است که بعد از پیروزی در جنگ به دست می‌آید؛ و آن‌ها را بین سربازان حاضر در جنگ تقسیم می‌کنند. (۸-۷)

انفال عبارت است از اموالی که در جنگ یا بدون جنگ به دست می‌آید؛ ولی در اختیار رسول خدا ﷺ و ائمه اطهار علیهم‌السلام می‌باشد. مانند: زمین‌های بایری که در جنگ به دست می‌آید، و یا اموال گرانبهای پادشاهان و یا معادن سرزمین‌های فتح شده.

۶-۵ انواع مالکیت زمین در اسلام

زمین ممکن است به یکی از پنج صورت زیر در اختیار افراد قرار بگیرد:

۱ -زمین‌هایی که مالکان آن به رغبت، اسلام آورده اند، مانند مردم مدینه. این نوع زمین‌ها در دست مالکان باقی خواهد ماند **(اراضی طوع)** و تا زمانی که آباد است مال آن‌ها است و حق هرگونه تصرفی را در آن دارند.

۲ - زمین‌هایی که با پیروزی در جنگ به دست مسلمانان افتاده است **(اراضی مفتوحه العنوه)**، چنان‌چه صاحبان آن زمین‌ها مسلمان نشوند باید خراج، یا مالیات زمین را بپردازند.

۳ -زمین‌های آبادی که ساکنان آن بدون جنگ تسلیم شده‌اند و به دین خود باقی هستند. **(اراضی صلح)**، در دست صاحبان آن‌ها باقی می‌ماند، اما به دولت خراج می‌دهند.

۴ -زمین‌های آبادی که بدون درگیری اهالی آن، از آن مناطق کوچ کرده و آن‌ها را رها کرده و رفته‌اند **(فیء)** متعلق به دولت است و طی قراردادی امتیاز بهره‌برداری **(اقطاع)**

از آن را در اختیار مردم می‌گذارند.

اقطاع: واگذاری منافع یا بخشیدن ملک یا قطعه زمین از جانب سلطان یا خلیفه به کسی تا از درآمد آن استفاده کند.

۵ -زمین بایری که در اختیار هیچ فردی نبوده چنانچه شخصی آن را آباد کند (**احیاء موات**)، تا زمانی که آباد نگهدارد می‌تواند از آن بهره برداری کند و یا اجازه دهد دیگران از آن بهره‌مند شوند. و بعضی از فقها نظر دارند که او **مالکیت رقبه** پیدا نمی‌کند؛ یعنی مالک همیشگی عین زمین نمی‌گردد.

۶-۶ انفال

انفال یا ثروت‌های عمومی‌یا ثروت دولت اسلامی، اموالی است که در اختیار امام است. این اموال نه به شخص امام، بلکه متعلق به جامعه‌ای است که او امامت آن را برعهده دارد. بنابراین ورثه او آن را ارث نمی‌برند، و درآمد آن زمین‌ها متعلق به حکومت اسلامی‌است و **حکومت اسلامی حق فروش انفال را ندارد**، بلکه از محل واگذاری امتیاز آن زمین‌ها مخارج حکومت را تأمین می‌کند. دخل و تصرف در آن باید با اجازه امام یا نماینده او باشد.

انفال شامل:

۱. زمین‌های بایر یا موات، زمینی که هیچ کس در آن تأسیسات و زراعت احداث نکرده است،

۲. زمین‌های آبادی که مردم آن کوچ کرده و رفته‌اند و یا هر مال دیگری از غیر مسلمان، که مسلمانان بدون جنگ مالک آن شده اند **(فیء).**

۳. زمین‌های آبادی که مردم آن حضور دارند و بدون جنگ تسلیم شده‌اند **(اراضی صلح).**

۴. زمین‌هایی که آباد بوده و مردم آن کوچ نموده و رفته‌اند و اکنون خرابه و بی‌صاحب است.

۵. زمین‌های ته دره و بلندی‌های کوه‌ها، سواحل دریاها و جزیره‌ها و کنار رودخانه‌ها.

۶. جنگل‌های خودرو که بشر آن‌ها را ایجاد نکرده است.

۷. معادن روی زمین و عمق زمین.

۸. اموال گران‌بها، مانند گوهرهای قدیمی، اموال پادشاهان و غنائم برجسته‌ی جنگی و آثار باستانی.

۹. غنائم جنگی که مسلمانان بدون اجازه‌ی امام در جنگ با کفار به دست آورده باشند.

۱۰. میراث کسانی که وارث ندارند، بهتر است آن را میان فقراء شهر خود تقسیم کنند.

ظاهراً یکی از درآمدهای مستمر حکومت اسلامی‌انفال است. که شامل اکثر زمین‌های زراعی و موات و نیز همه‌ی معادن و جنگل‌ها می‌شود. چنان‌چه حکومت اسلامی برنامه‌ریزی صحیحی داشته باشد مانند بعضی کشورهای عربی نیازی به دریافت مالیات‌های سنگین از مردم خود ندارد. حتی شنیده می‌شود بعضی از دولت‌های عربی مقداری از انفال را به صورت سرانه بین مردم کشور خود توزیع می‌کنند.

مالک انفال

آیه‌ی ۱ سوره‌ی انفال (۸) به صراحت می‌فرماید که انفال متعلق به خداوند و رسول اوست، سپس در روایات رسیده از معصومین علیهم‌السلام داریم، که پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله که صاحب انفال است آن‌ها را به صورتی در اختیار مسلمانان قرار داده، از جمله فرموده است

آن‌چه مستقیماً در جنگ به دست می‌آورید (اموال و اشیاء معمول) در اختیار کسانی است که مستقیماً در جنگ شرکت نموده‌اند و آنان موظف هستند یک‌پنجم (خمس) آن‌ها را به پیامبر که متصدی حکومت اسلامی است بپردازند.

در مورد اموال و اشیاء غیرمعمول مانند تاج و تخت پادشاهان، یا شمشیرهای خاص، حکم دیگری آمده

و در مورد زمین‌ها نیز حکم آن فرق دارد و می‌بایست در اختیار حکومت قرار داده شود تا از درآمد آن جامعه اداره گردد.

محل مصرف انفال

انفال در تأمین مخارج جاری حکومت اسلامی صرف می‌گردد. در دستورات شرعی داریم زکات و خمس در درجه اول باید در محلی که به دست آمده است مصرف گردد، و سپس اضافه آن به مناطق دورتر برده شود.لذا شاید بتوان گفت هزینه نمودن انفال توسط دولت‌ها هم باید اول در مناطق کسب همان درآمدها باشد. نه این که درآمد انفال را در حالی که فرزندان مناطق محروم نیاز دارند در مناطق دیگر به دلیل حفظ آبرو مصرف کنیم، البته اختیار خرج کردن انفال

طبق دستور شرع با حاکم حکومت اسلامی است. که او موظف است براساس قوانین اسلام مصرف نماید.

۶-۷ سایر درآمدهای حکومت

علاوه بر انفال، سه نوع درآمد دیگر حکومت اسلامی دارد؛ درآمدهایی که مردم موظف به پرداخت آن هستند که شامل زکات، خمس، جزیه و خراج و سایر پرداخت‌های واجب می‌گردد (فصل هفتم) و درآمدهایی که مردم با اختیار خود می‌پردازند به نام صدقات (فصل دوازدهم) و همچنین درآمدهایی که براساس حکم ثانویه، حکم حکومتی در زمان خاص توسط حاکم از مردم مطالبه می‌شود (۲-۶).

۶-۸ مالکیت

مالکیت عبارت است از، حق تصرف شخص در اشیاء، یا به معنای اختصاص شئی‌ای به فردی است. این اختصاص، آثاری دارد از جمله مالک می تواند در آن تصرف کند و یا آن را طی یکی از عقود از دست بدهد و یا به دست آورد، مالکیت یکی از ارکان عقود است. اگر ما چیزی را مالک نباشیم، معاملات آن معنا ندارد. در یک تقسیم‌بندی **انواع مالکیت** عبارت است از:

۱-**مالکیت حقیقی،** که مالکیت خداوند است.

۲-**مالکیت اعتباری،** که مالکیت ما انسان‌ها است.

۱-مالکیت حقیقی:

مالکیت از آن خداست. یا مالک حقیقی خداوند است. و یا هر چه در جهان است متعلق به خداست. و او برای استواری جامعه بشری مقداری از آن‌ها را با شرایطی در اختیار بشر قرار داده است(۸-۳). همه افراد بشر در استفاده از آن برابر هستند، گویی خداوند اموال خود را وقف عام نموده است.

آیات

۱۱۵ بقره (۲)—**وَ لله المَشرِقُ وَ المَغرِب**

مشرق و مغرب عالم از آن خداوند است.

۱۸۰ آل عمران (۳)– **وَلِلّهِ میراث السَّماواتِ و الاَرض**

آنچه در آسمان و زمین است متعلق به خداوند است.

۱۲ انعام (۶)–**قُل لِمَن ما فِی السَّماواتِ وَ الاَرض، قُل للهِ**

بگو! از آن کیست آنچه در آسمان و زمین است، بگو از آن خداوند است.

۷ منافقون (۶۳)–**وَلِلّهِ خَزائِن السَّماوات وَ الاَرض**

و ثروت‌های آسمان و زمین متعلق به خداوند است.

۲-مالکیت اعتباری:

مالکیت اعتباری مالکیتی است که از طریق کار کردن یا تجارت و یا وراثت و یا دست به دست شدن قابل تملیک است که خود به دو دسته **مالکیت خصوصی** و **مالکیت عمومی** تقسیم می‌شود. نکته مهم این است در صورت برخورد مصالح فرد با مصالح عموم جامعه رعایت مصالح عموم مقدم بر مصالح فرد است. قانون مدنی از ماده ۳۰ به بعد.

الف – مالکیت خصوصی

در **مالکیت خصوصی** است که می‌گویند: اصل مال هر کس متعلق به خود اوست، حتی اگر معامله‌ی حرامی‌انجام داده باشد نمی‌توان اصل سرمایه او را گرفت.

آیه ۲۷۹ بقره (۲):

... فَلَكُمْ رُؤُسُ أَمْوالِكُمْ ....

و اگر (از گرفتن ربا) توبه کنید، **سرمایه‌های اصلی شما (بدون ربا) از خودتان است** بدین ترتیب. نه ستم می‌کنید و نه ستم می‌بینید.

و نیز فرموده اند زنان مالک هستند۳۲ نساء (۴):

... وَ لِلنِّساءِ نَصيبٌ مِمَّا اكْتَسَبْنَ

برای مردان از آنچه [به اختیار] کسب کرده‌اند بهره‌ای است، و **برای زنان [نیز] از آن‌چه [به**

اختیار] کسب کرده‌اند بهره‌ای است.

و کودکان هم مالک می‌شوند،

آیه ۳۴ اسرا (۱۷)

وَ لا تَقْرَبُوا مالَ الْيَتيمِ إِلاّ بِالَّتي هِيَ أَحْسَنُ ....

و به مال یتیم -جز به بهترین وجه- نزدیک نشوید تا به حدّ رشد برسد، و به پیمان [خود] وفا کنید، زیرا که از پیمان (های بین ما انسان‌ها) سئوال خواهد شد.

ب - مالکیت عمومی

مالکیت عمومی عبارت است از سهم هر فرد در اموالی که در جامعه وجود دارد، طریقه استفاده از آن بوسیله شرع (قانون الهی) مشخص گردیده است.

آیه ۱ انفال (۸)

... قُلِ الْأَنْفالُ لِلّهِ وَ الرَّسُولِ ....

بگو: انفال (از جمله غنایم جنگی) اختصاص به خدا و فرستاده [او] دارد. پس از خدا پروا دارید و روابط تان را اصلاح کنید، اگر ایمان دارید از خدا و پیامبرش اطاعت کنید.

مقدار بهره‌ی انسان از اموال

مالکیت از آن خداوند است، و انسان‌ها حق بهره‌برداری از آن را دارند.

آیه‌ی ۱۹ – ۲۱ حجر (۱۵):

... وَ جَعَلْنا لَكُمْ فيها مَعايِشَ وَ مَنْ لَسْتُمْ لَهُ بِرازِقينَ

.... وَ ما نُنَزِّلُهُ إِلاّ بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ

و زمین را گستردیم و در آن کوه‌های استوار افکندیم و در آن انواع گیاهان موزون رویا ندیم.

و برای شما و هر کس که شما روزی‌دهنده او نیستید (که روزی شان با خداست)، در آن وسایل زندگی قرار دادیم.و هیچ چیز نیست مگر آن‌که گنجینه‌های آن نزد ماست**و ما آن را**

جز به اندازه‌ای معین فرو نمی‌فرستیم.

آیه‌ی ۳۲ اعراف (۷):

قُلْ مَنْ حَرَّمَ زینَةَ اللّهِ الَّتی أَخْرَجَ لِعِبادِهِ وَ الطَّیِّباتِ مِنَ الرِّزْقِ قل هی للذین امنوا ...

[ای پیامبر] بگو: «زیورهایی را که خدا برای بندگانش پدید آورده، و [نیز] روزی‌های پاکیزه را چه کسی حرام گردانیده؟»**بگو: «این [نعمتها] در زندگی دنیا برای کسانی است که ایمان آورده‌اند** و روز قیامت [نیز] خاصّ آنان می‌باشد ». این گونه برای گروهی که می‌دانند آیات [خود] را به روشنی بیان می‌کنیم.

حق دیگران در اموال ما

در عین حال از ما خواسته‌اند از آنچه در اختیار ماست به دیگران نیز بهره‌ای برسانیم.

آیه ۱۹ الذاریات ۵۱:

وَ فی أَمْوالِهِمْ حَقٌّ لِلسّائِلِ وَ الْمَحْرُومِ

و در اموالشان برای سائل و محروم حقّی [معیّن] می‌باشد.

انواع حقوق انسان

حقوق انسان‌ها را به دو دسته عمده به نام حقوق طبیعی و حقوق اکتسابی تقسیم کرده‌اند:

حقوق طبیعی یا ذاتی حقوقی است که با به دنیا آمدن هر فرد بدون آن که مشروط به توافق دیگران باشد به او تعلق می‌گیرد و نباید آن‌ها را از او سلب نمود. مانند حق نفس کشیدن، حق خوابیدن، حق انتخاب کردن، حق ازدواج کردن، به طور کلی تمامی حقوقی که انسان جهت زندگی کردن به آن نیاز دارد.

آیه ۷۰ سوره اسراء (۱۷):

.... وَ رَزَقْناهُمْ مِنَ الطَّیِّباتِ ....

و به راستی ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم، و آنان را در خشکی و دریا [بر مرکب‌ها] برنشاندیم، **و از چیزهای پاکیزه به ایشان روزی دادیم**، و آن‌ها را بر بسیاری از آفریده‌های خود برتری آشکار دادیم.

حقوق اکتسابی حقوقی است که هر فرد باید خود در کسب آن کوشا باشد. مانند به دست آوردن ثروت از راه صحیح و قانونی، انتخاب محل سکونت و یا نوع شغل و ...

آیه‌ی ۳۹ سوره‌ی نجم (۵۳):

وَ أَن لَّيْسَ لِلانسانِ إِلاّ مَا سعَى

و اینکه برای انسان جز حاصل تلاش او نیست.

و آیه‌ی ۲۲ جائیه (۴۵)

.... كُلُّ نَفْسٍ بِما كَسَبَتْ ....

و خدا آسمان‌ها و زمین را به حقّ آفریده است، **و تا هر کسی به [موجب] آنچه به دست آورده پاداش یابد**، و آنان مورد ستم قرار نخواهند گرفت.

و آیه ۱۴۱ بقره(۲):

.... قَدْ خَلَتْ لَها ما كَسَبَتْ وَ لَكُمْ ما كَسَبْتُمْ ....

آن جماعت را روزگار سپری شد؛ **برای ایشان است آن‌چه به دست آورده‌اند؛ و برای شماست آنچه به دست آورده‌اید**؛ و از آن‌چه آنان می‌کرده‌اند، شما بازخواست نخواهید شد.

و آیه ۳۸ مدثر (۷۴):

كُلُّ نَفْسٍ بِما كَسَبَتْ رَهِينَةٌ

هر کسی در گروِ دست‌آورد خویش است.

فقها در کتاب‌های خود تحت عنوان مسائل شرعی بیان فرموده‌اند که:

اولاً راه صحیح به دست آوردن حقوق اکتسابی چگونه است

ثانیاً از آنچه کسب می‌کنیم چگونه و تا چه حد می‌توانیم استفاده کنیم.

طریقه انتقال مالکیت

مالکیت عبارت است از حق تصرف شخص در اشیاء که ممکن است بوسیله انجام یک عمل باشد یا بدون انجام عملی.

الف – مالکیت با انجام عمل به صورت‌های مختلف ممکن است کسب گردد.

۱ – **حیّازَت مُباحات**:

حیازت یعنی دست نهادن، تسلط پیدا کردن، در اختیار گرفتن

مباحات یعنی اموالی که صاحب ندارد،

حیازت مباحات یعنی در اختیار گرفتن اشیایی که مالک خاص ندارد مانند پرندگان و حیوانات بی‌صاحب، ماهیان دریا، یا اموال به جا مانده از مردم که به آن احتیاج ندارند. و همچنین در اختیار گرفتن زمین موات و مراتع و جنگل‌های بدون صاحب که طبق قانون متعلق به حکومت اسلامی است.

توجه به این **نکته** ضروری است که این قانون یکی از قوانین امضایی شرع مقدس است که در زمان حاضر با وضع قوانین کشوری بسیار محدود شده است و باید قوانین جاری کشورها را در مورد اجرای آن در نظر گرفت، مثلاً ممکن است منابع طبیعی اجازه استفاده از زمینی را به شما ندهد و یا محیط زیست اجازه شکار حیوانی و یا صیدی را به دلایل عقلانی ندهد و یا آن را محدود کند.

۲ – **تولید**: استخراج معادن، زراعت و یا انجام کارهای صنعتی.

۳ – **کارهای علمی**: کارهای فکری و تحقیقاتی که باعث خلق آثار جدید و پیشرفت جوامع بشری می‌شود

۴ – **انجام کارهای تجاری** از طریق یکی از عقود جایز مانند: خرید و فروش و جابه‌جایی تولیدات از یک منطقه به منطقه دیگر.

۵ – **از طریق سرمایه‌گذاری** و مشارکت در انجام یکی از کارهای فوق با اجرای یکی از عقود اسلامی.

ب – مالکیت بدون انجام عمل به صورت‌های مختلف ممکن است حاصل شود:

۱ –**ارث**، به دلیل فوت فردی حق استفاده از اموال او به دیگری منتقل می‌شود

۲ –**هبه و بخشش**، ممکن است افرادی قسمتی از ثروت خود را بدون چشم داشت در اختیار فرد دیگری قرار دهند. درآمدهای حاصل از صدقه و خیرات را می‌توان جزو این دسته قرار داد.

۳ –**واگذاری** قسمتی از دارایی طی قرارداد به دیگری، مانند مهریه، وصیت در ثلث

۴ –**پرداخت بدهی‌های شرعی** مانند خمس، زکات، کفارات و ...

ممکن است افرادی از راه‌های غیرقانونی، مانند دزدی و یا غصب، اموالی را در اختیار خود بگیرند، اگر چه آنان از آن اموال استفاده می‌کنند اما هرگز آن‌ها مالک و صاحب آن اموال نمی‌گردند و باید آن اموال را در اولین فرصت به صاحبان اصلی آن‌ها مسترد نمایند.
از ماده ۱۴۰ به بعد قانون مدنی درباره آن صحبت شده است.

دو نکته در مورد مالکیت

۱ –**در اسلام مالکیت حد ندارد**، اما شرط دارد، به بیان دیگر شما هر چقدر امکان داشته باشید می‌توانید ثروتمند شوید اما شما از هر راهی و بهر طریقی نمی‌توانید نسبت به کسب مالکیت اموال و ثروتمند شدن اقدام کنید، برای مثال از طریق دزدی هرگز مالک نمی‌شوید، از طریق قمار، یا فروش مشروبات الکلی نمی‌توانید ثروت کسب کنید، اجازه ندارید رشوه بگیرید و یا اگر کم فروشی کنید ثروت شما را از شما پس خواهند گرفت، به این روش‌ها کسب درآمد از راه نامشروع می‌گویند.

۲ –**در اسلام مالک نمی‌تواند با اموال خود هرکاری دلش بخواهد انجام دهد.**
برای مثال اگر شخصی بگوید من مالک اموال خود هستم و می‌خواهم آن‌ها را آتش بزنم از این کار او جلوگیری می‌کنند، و یا با وجود این که انسان مالک تن خود است اما نمی‌تواند آن را بفروشد و در اختیار دیگری قرار دهد. و یا مرد نمی‌تواند زن و دختر خود را بفروشد اگر چه نسبت به آن‌ها حقی دارد، و به عبارتی مالک است اما هر کاری که مایل باشد نمی‌تواند با اموال و دارایی خود انجام دهد.
البته هر کدام از این دستورات حکمت و فلسفه خاص خود را دارد.

فصل هفتم

کتاب زکات (و خمس)

بخش اول زکات

۷-۱ آیات و احادیث زکات ۲۶۳

زکات در همه چیز وجود دارد ۲۶۶

۷-۲ تعریف زکات..... ۲۶۷

۷-۳ شرایط وجوب زکات مال، چند نکته در زکات ۲۶۷

۷-۴ اموالی که باید زکات آن را پرداخت ۲۶۸

زکات حیوانات

زکات غلات

زکات طلا و نقره

تعلق زکات به نه چیز

۷-۵ مصرف زکات ۲۷۱

داستانی درباره مصرف زکات

چند مسئله درباره‌ی زکات

۷-۶ زکات نافله یا مستحبی ۲۷۳

زکات وسیله نجات در آن جهان
یک آزمون خودشناسی
صندوق‌های قرض الحسنه
اهمیت احسان به همنوعان
مژده به زکات دهندگان
تشکر از مالیات دهندگان
داستان – کربلایی کاظم
۷-۷ زکات فطره یا زکات تن ۲۸۰

بخش دوم: خمس

۷-۸ اموالی که مشمول خمس می‌شوند..... ۲۸۱
درآمد اتفاقی و خمس آن
کمیت و کیفیت
تفاوت خمس و زکات
۷-۹ مصرف خمس ۲۸۴
تقسیم‌بندی خمس به سهم امام (ع) و سهم سادات
تقسیم‌بندی دیگر، خمس
۷-۱۰ چگونگی محاسبه خمس ۲۸۵
بدهی سرمایه‌ای، بدهی هزینه‌ای، چند مسئله خمس، محاسبه خمس چند منبع درآمد، محاسبه خمس سهام در شرکت‌ها، معیار محاسبه خمس، سه نکته در مورد خمس، چند حدیث، آخرین سخن، بیت‌المال، متصدی بیت‌المال،مصرف بیت‌المال

بخش سوم:

۷-۱۱ جزیه، خراج، مقاسمه ۲۹۵

فصل هفتم

کتاب زکات و (خمس)

بخش اول

زکات

۱-۷ – آیات

آیه‌ی۱تا ۴ مؤمنون (۲۳):

.... وَالَّذینَ هُمْ لِلزَّکاةِ فاعِلُونَ

به راستی که مؤمنان رستگار شدند، همانان که در نمازشان فروتنند، و آنان که از بیهودگی رویگردانند،**و آنان که زکات می‌پردازند،** (آیه در رابطه با مسلمانان است)

آیه‌ی۷۳ انبیاء (۲۱):

.... وَ إِقامَ الصَّلاةِ وَ إیتاءَ الزَّکاةِ....

و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت می‌کردند، و به ایشان انجام دادن کارهای نیک **و برپاداشتن نماز و دادن زکات را وحی کردیم** و آنان پرستنده‌ی ما بودند (آیه مربوط به عموم پیامبران است).

آیه‌ی۴۳ بقره (۲):

وَ أَقیمُوا الصَّلاةَ وَ آتُوا الزَّکاةَ....

و نماز را بر پا دارید، و زکات را بدهید، و با رکوع‌کنندگان رکوع کنید (آیه‌ی مربوط به زمان حضرت موسی علیه‌السلام است).

آیه‌ی۳۱ مریم (۱۹):

.... وَ أَوْصانی بِالصَّلاةِ وَ الزَّکاةِ....

و هر جا که باشم مرا با برکت ساخته، و تا زنده‌ام **به نماز و زکات سفارش کرده است** (آیه مربوط به زمان حضرت عیسی علیه‌السلام است).

آیه‌ی۱۰۳ توبه (۹):

خُذْ مِنْ أَمْوالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَکِّیهِمْ بِها ....

از اموال آنان صدقه یا زکات بگیر تا به وسیله آن پاک و پاکیزه‌شان سازی، و برایشان دعا کن، زیرا دعای تو برای آنان آرامشی است، خدا شنوا و داناست (آیه مربوط به امت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله است).

آیه‌ی۱۱۰ بقره (۲):

وَ أَقیمُوا الصَّلاةَ وَ آتُوا الزَّکاةَ....

و نماز را به پا دارید و زکات را بدهید؛ و هر گونه نیکی که برای خویش از پیش فرستید، آن را نزد خدا باز خواهید یافت؛ آری، خدا به آن‌چه می‌کنید بیناست. (امت اسلام)

آیه‌ی۵۵ مریم (۱۹):

.... یَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلاةِ وَ الزَّکاةِ....

و **خاندان خود را به نماز و زکات فرمان می‌داد** و همواره نزد پروردگارش پسندیده [رفتار] بود. (حضرت اسماعیل علیه‌السلام)

آیه‌ی۵ البینه (۹۸):

.... وَ یُقیمُوا الصَّلاةَ وَ یُؤْتُوا الزَّکاةَ....

و فرمان نیافته بودند جز اینکه خدا را بپرستند، و در حالی که به توحید گراییده‌اند، دین [خود] را برای او خالص گردانند، **و نماز برپا دارند و زکات بدهند**؛ و دین [ثابت و] پایدار همین است. (اهل کتاب)

آیه‌ی۱۶۲ نساء (۴):

.... وَ الْمُقیمینَ الصَّلاةَ وَ الْمُؤْتُونَ الزَّکاةَ وَ الْمُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ

لیکن راسخان آنان در دانش، و مؤمنان، به آن‌چه بر تو نازل شده و به آن‌چه پیش از تو نازل گردیده ایمان دارند و **(خوشا) بر نمازگزاران، و زکات‌دهندگان و ایمان‌آورندگان به خدا و روز بازپسین** که به زودی به آنان پاداشی بزرگ خواهیم داد. (امت اسلام)

آیه‌ی۴۱ حج (۲۲):

.... أَقامُوا الصَّلاةَ وَ آتَوُا الزَّکاةَ وَ أَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَوْا عَنِ الْمُنْکَرِ ....

همان کسانی که چون در زمین به آنان توانایی دهیم، **نماز برپا می‌دارند و زکات می‌دهند و به کارهای پسندیده دعوت می‌دارند، و از کارهای ناپسند باز می‌دارند**، و فرجام همه‌ی کارها از آنِ خداست. (امت اسلام)

احادیث

در مورد زکات احادیث فراوانی از حضرت رسول اکرم ﷺ و ائمه معصومین علیهم‌السلام نقل کرده‌اند، از جمله در میزان الحکمه آمده است:

۱ – زکات مایه امتحان امت است.

۲ – اگر مردم زکات را بپردازند در جامعه اسلامی‌فقیری نخواهیم یافت.

۳ – زکات سبب آزمایش توانگران است.

۴ – اگر می‌خواهید ثروت شما افزوده گردد زکات مال خود را بپردازید.

۵ – با پرداخت زکات ثروت خود را حفظ کنید.

۶ – اگر از پرداخت زکات خودداری کنید زمین برکات خود را کم می‌کند.

۷ – شرط درستی روزه، دادن زکات فطره است مانند صلوات بر محمد ﷺ در نماز.

۸ – سه گروه از دزدان عبارت‌اند از :

۱–کسی که زکات مال خود را نپردازد.

۲–کسی که مهریه همسر خود را نپردازد.

۳-کسی که وام بگیرد و قصد پرداختن آن را نداشته باشد.

۹ - برای هر ثروتی زکاتی است؛ که اگر آن را بپردازید از نابودی آن نعمت جلوگیری کرده‌اید، از جمله:

زکات قدرت،	انصاف	زکات زیبائی،	پاکدامنی
زکات توانگری،	نیکی	زکات تندرستی،	اطاعت خدا
زکات شجاعت،	جهاد در راه خدا	زکات بدن،	روزه گرفتن
زکات علم،	نشر آن	زکات مقام،	وساطت کردن
زکات پیروزی،	گذشت	زکات نعمت‌ها	نیکی کردن به دیگران

و یا در نهج البلاغه حکمت ۲۴۴ می‌خوانیم:

خداوند را در نعمت‌هایی که به بندگان خود داده است حقی است. هرکس آن را بپردازد، آن‌ها را زیاد کند، و آن کسی که نپردازد و کوتاهی کند، در خطر نابودی آن نعمت قرار گیرد.

زکات در همه چیز وجود دارد

می‌گویند زکات علم، نشر آن است، در واقع اگر مسلمانان زکات علم خود را بپردازند، جامعه خود را از فقر علمی‌نجات داده اند، هم‌چنان که با پرداخت زکات مال، جامعه را از فقر مالی نجات می‌دهند. و همچنین سایر زکات‌هایی که بزرگان نام برده‌اند، هر کدام به صورتی باعث برکت در موضوعی و یا رفع مشکل از مسئله ای می‌شود، امام صادق علیه السلام می‌فرماید اگر زکات هر نعمتی را پرداخت کنید، از نابودی آن جلوگیری کرده‌اید. (میزان الحکمه ۲۷۱۶)

مناسب است این حدیث شریف را به ذهن خود بسپاریم:

نهج‌الفصاحه (۱۴۵۷) پنج عمل به پنج عمل ارتباط دارد، به عبارتی؛ منتظر پنج گرفتاری بعد از پنج عمل خود باشید !!

۱. کسانی که **پیمان شکنی**می‌کنند،	**دشمنانشان**برآنان مسلط می‌شوند.
۲. کسانی که بر خلاف دستور خدا**قضاوت** کنند،	**فقر** میان آن‌ها رواج پیدا می‌کند.
۳. کسانی که **بی عفتی میان** آن‌ها رواج پیدا کند،	**مرگ ناگهانی** میان آنان شایع می‌گردد.

۴. کسانی که **کم فروشی** پیشه کنند، به **قحطی** دچار شوند.

۵. **کسانی که زکات ندهند، به خشکسالی مبتلا گردند.**

۷-۲ تعریف زکات

زکات درلغت، یعنی نمو و رشد و در شرع به پرداخت صدقات واجب و مستحب به فقرا را می‌گویند. وجه تسمیه آن این است که با پرداخت زکات مال شخص فزونی پیدا می‌کند.

زکات عبارت است از پرداخت قسمتی از درآمد به حکومت جهت اداره‌ی امور مسلمانان.

زکات را به زکات مال (اموال) و زکات تن (فطره) تقسیم نموده‌اند.

زکات یکی از دستوراتی است که قبل از اسلام بوده و اسلام آن‌را تأیید نموده و یکی از دستورات و احکام امضایی اسلام است، هم‌چنان که در آیات قرآن ملاحظه فرمودید، نه تنها زکات بلکه نماز و روزه نیز از مشترکات ادیان الهی هستند.

زکات یعنی پاک کننده، بزرگان از دیدگاهای مختلف آن را خیلی ظریف و زیبا بیان داشته‌اند:

زکات یعنی پاک کننده‌ی مال،

زکات یعنی پاک کننده‌ی کینه‌های فقرا از اغنیا،

زکات یعنی پاک کننده‌ی فقر از جامعه،

زکات یعنی پاک کننده‌ی مردم ثروتمند از مال اندوزی،

زکات یعنی پاک کننده‌ی اختلافات طبقاتی ،

۷-۳ شرایط وجوب زکات مال

توجه به این مسئله لازم است که زکات جزو ضروریات دین است به این معنا که منکر زکات را مؤمن و حتی در حدیثی مسلمان به حساب نمی‌آورند. از این نوع احادیث ما باید به اهمیت زکات در دین اسلام پی ببریم.

و اما شرایط وجوب آن:

۱ – زکات دهنده باید بالغ باشد (به کودک زکات واجب نیست)

۲ – زکات دهنده باید عاقل باشد (به دیوانه زکات واجب نیست)

۳ – مالکیت، زکات را مالک باید بپردازد.

۴ – تصرف در مال، مالی که از اختیار و یا دسترس مالک آن خارج شده باشد به آن زکات تعلق نمی‌گیرد.

۵ – به حد نصاب مشخص رسیده باشد، مالی که کمتر از حد نصاب باشد به آن زکات تعلق نمی‌گیرد، حد نصاب زکات در حیوانات، غلات و مسکوکات فرق دارد.

چند نکته در زکات:

۱ –زکات بعد از گذشت یازده ماه در ماه دوازدهم واجب می‌شود. غیر از زکات غلات که پس از برداشت محصول محاسبه می‌شود.

۲ –زکات باید در شهر زکات دهنده خرج شود، مگر نیاز به آن نباشد.

۳ –زکات به مالی که در دسترس نیست تعلق نمی‌گیرد، مانند مالی که آن را رهن گذارده و یا آن را توقیف نموده‌اند.

۴ –اگر مالی کمتر از یک سال در اختیار فرد باشد زکات به آن تعلق نمی‌گیرد.

۵ –اگر مالی را توقیف کنند و آن را بعد از مدت‌ها پس بدهند، مدت زمان توقیف مال محاسبه نمی‌شود.

۶ –اگر مالی را که زکات به آن تعلق می‌گیرد قرض بدهند، بر قرض دهنده واجب نیست زکات آن را بپردازد.

۷ –اگر مالی را که بیش از حد نصاب است قرض کنند و یک‌سال در اختیار بگیرند، قرض کننده باید زکات آن را بپردازد،مگر آن که قرض دهنده بگوید من زکات آن را می‌پردازم.

۸ –مسلمانی که زکات خود را نپردازد ضامن است و اگر مالی که زکات به آن تعلق گرفته از بین برود باید از مال دیگر خود زکات را بپردازد.

۴-۷ اموالی که باید زکات آن را پرداخت

۱. زکات حیوانات.

۲. زکات غلات.

۳. زکات طلا و نقره.

زکات حیوانات

زکات حیوانات، به حیوانی تعلق می‌گیرد که:

۱.حیوان کاری نباشد.

۲. علف بیابان بخورد.

۳.یکسال در مالکیت فرد باشد.

۴.به حد نصاب برسد.

حد نصاب آن‌ها عبارت‌اند از:

۱) حد نصاب گوسفند را از چهل گوسفند بیشتر تعیین کرده‌اند، برای چهل گوسفند اول یک گوسفند.

۲) حد نصاب گاو را از سی گاو بیشتر تعیین کرده‌اند، برای سی گاو اول یک گوساله یک‌ساله.

۳) حد نصاب شتر را از پنج شتر بیشتر تعیین کرده‌اند، برای پنج شتر اول یک گوسفند.

تا زمانی که تعداد آن‌ها بیش از حد نصاب است هر ساله باید زکات آن‌ها را پرداخت.

ضمناً هر کدام از این حدود شرایطی دارد. برای اطلاعات بیشتر باید به رساله مرجع تقلید خود مراجعه فرمائید.

زکات غلات

زکات به غلاتی تعلق می‌گیرد که:

به حد نصاب برسد، که مقدار آن حدوداً برابر با۸۵۰ کیلو (سی‌صد صاع) از مجموع محصولات بعد از کسر مخارج کشت است.

مقدار زکات برای زراعت دیم ده درصد است و برای زراعت آبی ۵ درصد از همان محصول است فقط برای یک بار.

زکات طلا و نقره

زکات به طلا و نقره ای تعلق می‌گیردکه:

۱. به شکل سکه رایجی باشد که جهت انجام معاملات دراختیار مردم است.

۲. به مدت یک سال در اختیار شخص باشد.

۳. بیش از حد نصاب باشد.

۴. حد نصاب طلا حدود ۷۰ گرم سکه طلا است (هر سکه‌ی بهار آزادی حدود ۸ گرم است).

۵. حد نصاب نقره حدود ۵۰۰ گرم سکه‌ی نقره است.

۶. ضریب آن‌ها ۲/۵ درصد در هر سال است.

۷. به طلا و نقره، هر سال زکات تعلق می‌گیرد تا از حد نصاب کم‌تر شوند.

مسئله: به طلا و نقره که به شکل زیور آلات در اختیار خانواده‌ها است و از آن استفاده می‌کنند زکات تعلق نمی‌گیرد و یا به سکه‌های تزئینی و غیر رایج که آن را هدیه می‌دهیم و یا در حال خرید و فروش آن هستیم زکات تعلق نمی‌گیرد.

مسئله: به کالاهای تجاری که بیشتر از حد نصاب طلا و نقره است و مشتری حاضر باشد بیش از قیمت خرید آن را خریداری کند ولی فروشنده برای کسب سود بیشتر یک‌سال آن را نفروشد و یا آن را در معرض فروش قرار ندهد، به آن زکات تعلق می‌گیرد، و بعضی فقها این زکات را مستحب دانسته‌اند.

تعلق زکات به نه چیز

برخی از بزرگان زکات را مشمول نه چیز می‌دانند، و آن‌ها عبارت‌اند از: گندم، جو، خرما، کشمش، شتر، گاو، گوسفند، طلا و نقره. برخی با توضیح این‌که با زکات باید جامعه اسلامی‌اداره شود؛ کلیه درآمدهای حاصل از کارهای تجاری و صنعتی را مشمول زکات می‌دانند. آنان معتقدند اگر بخواهیم زکات را در نه چیز خلاصه کنیم جامعه اسلامی اداره نخواهد شد، و حدنصاب آن را معادل حد نصاب طلا گرفته‌اند و گفته‌اند هر نوع درآمدی چه از طریق حیوان باشد، چه زراعت، چه صنعت، چنان‌چه بیش از حد نصاب طلا شد باید مانند حد نصاب طلا محاسبه، و زکات آن پرداخت شود.

اکثر بزرگان معتقد هستند زکات به سکه رایج به شرط این‌که از طلا و نقره باشد تعلق می‌گیرد. در این زمینه پرسش‌هایی مطرح می‌شود از جمله این که اگر شخصی چند صد میلیون تومان پول نقد و یا سکه طلا داشته باشد و در صندوق امانات قرار دهد آیا به آن زکات تعلق

نمی‌گیرد؟! و مسائل فراوان دیگر، که پاسخ آن را هر فرد باید از مجتهد خود سئوال کند و براساس دستور ایشان عمل نماید.

البته بعضی از مجتهدان معتقد هستند که سکه رایج، مقصود پول در جریان است اگر چه امروز به صورت کاغذ و یا کارت الکترونیکی شده است، اما چنان‌چه مقدار آن معادل حد نصاب طلا شود یعنی ارزش آن‌ها بیش از قیمت ۷۰ گرم طلا باشد باید زکات آن پرداخت گردد.

۵-۷ مصرف زکات

اگر مایل باشید در مورد زکات و مصرف آن آیاتی را ملاحظه فرمایید، به آیات سوره بقره از آیه ۲۶۱ الی ۲۷۷ مراجعه فرمایید، بسیاری از مطالب در آن‌جا مطرح شده است.

ضمناً به این نکته توجه بفرمایید که در قرآن کلمه **انفاق** آمده است، یعنی صرف کردن، خرج کردن، و **صدقه** یعنی پرداختن قسمتی از آن‌چه خداوند روزی ما کرده، در راه او و به خاطر اجرای فرمان او.(۱-۱۲)

صدقه، ممکن است واجب باشد، یعنی اجرای دستور خدا، مانند زکات، خمس.

صدقه ممکن است مستحب باشد، یعنی بیش از دستور خدا، به نام خیرات و انفاق.

مصرف زکات بر اساس آیه ۶۰ سوره توبه (۹).

اِنَما الصَدقاتُ:۱- لِلفُقَراءِ وَ ۲-المَساکینِ وَ ۳-العامِلینَ عَلَیها وَ ۴-المُؤَلَفَةِ قُلُوبُهُم وَ ۵- فِی الرِقابِ وَ ۶- الغارِمینَ وَ ۷-فی سَبیلِ اللهِ وَ ۸- ابنِ السَبیلِ ؛ فَریضَةً مِنَ اللهِ وَ اللهُ عَلیمٌ حَکیمٌ.

آگاه باشید (که مصرف) صدقات (مالی که در راه خدا داده می‌شود) برای:

۱) کسانی که مخارج زندگی آنان بیشتر از درآمدشان است (فقرا).

۲)کسانی که از فقرا گرفتارترند و در آمدی ندارند (مساکین).

۳) افرادی که در جمع آوری زکات کمک می‌کنند و یا سایر کارکنان حکومت (العاملین).

۴) برای نزدیکی و جلب نظر مساعد غیر مسلمانان به مسلمین و اسلام (المؤلفّه قلوبهم).

۵) آزاد کردن بندگان و اسراء (و فی الرقاب).

۶) پرداخت غرامت (الغارمین) و بدهی بدهکاران (غیر مقصر) که قدرت بر اداء دین خود ندارند.

۷) ساختن مکان‌های عمومی، مانند کشیدن راه‌ها، ساخت تأسیسات و مدرسه، مسجد، بیمارستان و ... (فی سبیل الله) کارهایی که به نفع عموم جامعه باشد البته شامل حل اختلاف دو نفر نمی‌شود.

۸) تهی دستانی که از اموال و اقوام و امکانات و میهن خود دور مانده‌اند و خرج سفر ندارند تا به مقصد برسند، حتی اگر در سرزمین خود ثروت داشته باشند (ابن السبیل).

این دستور خداست و خداوند دانا و بر همه امور آگاه است.

داستانی درباره زکات

مشهور است که حضرت امیر علیه السلام از مسیری می‌گذشتند به فقیری برخورد کردند، سئوال کردند چرا گدایی می‌کند؟ در پاسخ گفتند که او از اقلیت‌های مذهبی است که اکنون پیر شده و چون از کار افتاده شده و نمی‌تواند کار کند از این طریق گذران زندگی می‌کند.

حضرت فرمودند کسی که در جوانی برای این جامعه کار کرده در پیری می‌بایست او را تأمین کرد، تا با آبرو زندگی کند و دستور دادند تا از بیت المال سهمی‌به او بدهند.

این رویه چیزی شبیه تأمین اجتماعی امروز بوده، با این تفاوت که در حکومت اسلامی هر کس باید تا زمانی که توان دارد کار کند، و زمانی که از کار افتاد و نتوانست مخارج زندگی خود را تأمین نماید برکسانی مانند اولاد یا پدر اوست که مخارج او را تأمین نمایند و اگر آنان نبودند یا نداشتند بر حکومت اسلامی است که از محل بیت‌المال تا زمانی که زنده است زندگی او و افراد تحت تکفل او را تأمین نماید.

چند مسئله درباره‌ی زکات

۱ -اگر ظالمی‌به زور زکات را گرفت مورد قبول نیست، و زکات دهنده باید زکات مال خود را به مصرف صحیح آن برساند.

۲ -اگر درآمد صنعت‌گری کم‌تر از مخارج سال او باشد و جهت تأمین مخارج زندگی مجبور به فروش وسائل کار خود باشد، لازم نیست وسائل خود را بفروشد، بلکه می‌توان از محل

زکات کسری بودجه زندگی او را تأمین کرد، تا او به تولید ادامه دهد.

۳ –زکات مانند نماز واجب است، همان‌طور که نماز را به جماعت و در ملأ عام می‌خوانیم، خوب است زکات را هم آشکارا بپردازیم.

۴ – اگر مردم به وظیفه خود عمل کنند و زکات مال خود را بپردازند در جامعه فقیر نخواهیم داشت.

۵ – بهره‌مندی از زکات به همه‌ی آحاد جامعه‌ی اسلامی اعم از مسلمان و غیرمسلمان (با شرایطی) تعلق می‌گیرد.

۶ – اگر کسی زکات مال خود را نپردازد، بیش از آن زیان خواهد کرد و از مالش کسر خواهد شد.

۷ –از محل زکات به فقرا و مستمندان باید پرداخت و در صورتی که مستمندان آبرومند باشند می‌توان بدون اینکه نام زکات ببریم آن را به ایشان بپردازیم.

۸ – زکات به زن و فرزندی که از شوهر یا پدر خود نفقه دریافت می‌کنند تعلق نمی‌گیرد، زیرا برسرپرست خانواده است که مخارج آنان را تأمین کند، اما اگر سرپرست خانواده بی‌چیز بود می‌تواند زکات بگیرد و مخارج افراد تحت تکفل خود را تأمین کند.

۶-۷ زکات نافله یا مستحبی

فکر می‌کنم اکثر خوانندگان هم مثل من تاکنون این کلمه را نشنیده باشند.

نافله یعنی زیادی، **انفال** یعنی مال‌های اضافی، نماز نافله یعنی نماز زیادی، نمازی که واجب نیست، فقها در کتاب‌های رسائل و مسائل خود از **نمازهای نافله** زیاد نام برده‌اند و از **زکات نافله** یا **زکات مستحبی** کمتر نام برده شده است، در حالی که زکات هم ردیف نماز است، یعنی هر مقدار که نماز نافله ثواب دارد صدقات یا زکات نافله هم ثواب دارد، زکات نافله یعنی پرداخت از محل درآمدها بیش از آن چه شرع بر ما واجب کرده است. مقدار، مبلغ، نوع پرداخت و محل پرداخت آن در اختیار پرداخت کننده است مثلاً به ما گفته‌اند پرداخت زکات میوه باغ‌های شخصی مستحب است یعنی مقداری از آن را به فقرا بدهید که آن هم مانند نماز نافله ثواب دارد، اگر بیشتر نداشته باشد کمتر ندارد! حضرت آیت الله خویی در تفسیرالبیان می‌فرمایند آیه‌ی ۲۴

معارج (۷۰) در مورد صدقات غیرواجب است که انسان با آن به نیازمندان کمک می‌کند.

زکات وسیله نجات در آن جهان

اگر چه در روز قیامت همه چیز از این حالتی که اکنون ما مشاهده می‌کنیم خارج خواهد شد ولی برای درک ما مثال‌ها را با تشبیهات این دنیا زده‌اند، و روابط انسان‌ها را این طور بیان کرده‌اند؛ (آیات ۸–۳۵ سوره معارج ۷۰):

يَوْمَ تَكُونُ السَّماءُ كَالْمُهْلِ(۸)

روزی که آسمان چون فلز گداخته شود،

وَ تَكُونُ الْجِبالُ كَالْعِهْنِ(۹)

و کوه‌ها چون پشم‌زده متلاشی گردد،

وَ لا يَسْئَلُ حَميمٌ حَميمًا(۱۰)

و هیچ دوستی از حال صمیمی ترین دوستان خود نپرسد،

يُبَصَّرُونَهُمْ يَوَدُّ الْمُجْرِمُ لَوْ يَفْتَدى مِنْ عَذابِ يَوْمِئِذٍ بِبَنيهِ(۱۱)

(روزی که) حقیقت حالشان را به آن‌ها بنمایانند. گناهکار آرزو می‌کند ای کاش می‌توانست برای رهایی از عذاب آن روز، پسران خود را (فدا کند).

وَ صاحِبَتِهِ وَ أَخيهِ(۱۲)

و [نیز] همسرش و برادرش را(فدا کند).

وَ فَصيلَتِهِ الَّتى تُؤْويهِ(۱۳)

و قبیله‌اش را که از او حمایت می‌کردند،(فدا کند)

وَ مَنْ فِى الْأَرْضِ جَميعًا ثُمَّ يُنْجيهِ(۱۴)

و هر چه که در روی زمین است، (فدا می‌کرد) تا خود را رها کند.

كَلاّ إِنَّها لَظى(۱۵)

هرگز نجات پیدا نمی‌کند

نَزّاعَةً لِلشَّوی(۱۶) و .....

و آتش دوزخ سخت شعله‌ور است تا اندامش پاک بسوزد

..... مگر:

إِلاَّ الْمُصَلِّینَ(۲۲) و ....

مگر نمازگزاران ...

وَ الَّذینَ فی أَمْوالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ(۲۴)

و کسانی که از دارایی‌های خود حقی را معین و معلوم کرده‌اند، (مبلغی را کنار گذاردند)

لِلسّائِلِ وَ الْمَحْرُومِ(۲۵) و .....

تا به فقیران و آبرومندان محروم برسانند،

أُولئِکَ فی جَنّاتٍ مُکْرَمُونَ(۳۵)

آنها در بهشت با عزت و احترام بهره مند هستند.

خلاصه در قیامت، آن زمان که آسمان چون فلز گداخته می‌گردد، و کوه‌ها پراکنده می‌شوند، در آن روز است که گنهکاران آرزو می‌کنند ای کاش می‌توانستند عزیزترین کسان خود یعنی فرزند، زن، برادر و اقوام و فامیل و دوستان، را فدای خود کنند تا نجات یابند. در حالی که زمان گذشته است و هیچ چیز در عالم وجود ندارد که گرو بگذارند تا از آتش دوزخ نجات پیدا کنند، هرگز نجات پیدا نکنند، و ... .(در عین حال در همان روز بسیار سخت، هستند کسانی که مشکلی ندارند)، آنان که نماز خود را به پا می‌داشتند و از مال و دارایی خود مبلغی را کنار می‌گذارده‌اند، تا به فقیران چه آنان که اظهار می‌کردند و چه آنان که آبرومند و محترم بودند برسانند و ... آنان در باغ‌های بهشت با عزت و احترام به زندگی ادامه می‌دهند.

یک آزمون خودشناسی

خواهش می‌کنم: با توجه به اینکه در **سوره معارج** صفات دیگر مؤمنین ذکر شده است آن را به عنوان یک **آزمون خودشناسی** مطالعه کنید و به خود نمره دهید، و جایگاه جهان باقی

خود را مشخص کنید، چون نمره را خودتان می‌دهید، هیچکس غیر از خداوند از نمره شما خبر ندارد و اگر خدای ناکرده نمره تان کم شد، می‌توانید خود را اصلاح کنید تا نمره‌ی بیش‌تری بگیرید، به احتمال زیاد اگر خودتان نمره‌ی قبولی به خود بدهید، خداوند هم آن را تأیید می‌کند. زیرا وجدان هر کس بهترین قاضی است.

و اما قرآن و سوره معارج که می‌فرماید (از آیه ۲۴ سوره معارج (۷۰) به بعد):

وَ الَذینَ فی اَموالِهِم حَقٌّ مَعلُوم

و کسانی که در دارایی‌های آنان حق مشخصی وجود دارد.

لِلسائِلِ وَ المَحروم

برای مساکینی که درخواست می‌کنند و یا افراد محرومی‌که نیازمند و با آبرو هستند.

بزرگان بر این نظر هستند که از جمله « در اموال آنان حقی برای محرومان است ». می‌توان صدقه یا زکات اضافی را که اصطلاحاً به آن **زکات نافله** یا زکات مستحبی می‌گویند استنباط کرد. براساس توصیه‌ی ائمه علیهم‌السلام زکات واجب را علنی بپردازیم، و زکات مستحبی را بهتر است مخفی و پنهانی پرداخت نمود. اما انسان‌هایی که جایگاه عالی‌تری در بهشت‌برین آرزو دارند، از اموال خود، یعنی اموالی که پاک است و از بابت آن بدهی، یعنی دَینی به خدا و خلق ندارند به اختیار خود و باتوجه به استطاعت و قدرت مالی خود مبلغی ماهانه از درآمد خود را کنار می‌گذارند (زکات نافله، زکات مستحبی) وبی‌آن‌که کسی متوجه شود، در راهی که فکر می‌کنند مورد نیاز است به مصرف می‌رسانند. چقدر لذت‌بخش خواهد بود که از آن محل، **صندوق‌های قرض‌الحسنه،** شخصی و یا فامیلی و یا منطقه ای تأسیس کنند و به مردم قرض دهند، و **یا وسائلی را تهیه کنند** و آن‌ها را به صورت عاریه در اختیار مردم بگذارند، یعنی از یک طرف بخشی از مال خود را مانند زکات خارج کرده‌اند، و چشم داشتی به آن ندارند، از طرف دیگر کار مردمان و خلق خدا را بی‌آن‌که آنان شرمنده شوند راه می‌اندازند.

اهمیت احسان به هم‌نوعان

کلمه دیگری در قرآن کریم به کار رفته است به نام «**ماعون**».

ماعونیعنی: مایحتاج زندگی.

احسانی که به دوستان و رفقا تقدیم می‌کنید. نیکویی

پولی که به مؤمنان برای رفع گرفتاری آنان می‌دهید.

وسائلی که جهت کار و زندگی در اختیارشان قرار می‌دهید. تا آنان با شادی و آسودگی خاطر زندگی کنند.

ماعون، یک کلمه است ولی آن‌قدر بزرگ است که یک سوره به نام آن ثبت شده است، سوره‌ی ۱۰۷ قرآن کریم:

أَرَأَيْتَ الَّذی يُكَذِّبُ بِالدِّينِ(۱)

آیا می‌دانید چه کسی [روزِ] قیامت را قبول ندارد و آن را انکار می‌کند؟

فَذلِکَ الَّذی يَدُعُّ الْيَتيمَ(۲)

این همان کسی است که یتیم را با خشونت می‌راند

وَ لا يَحُضُّ عَلی طَعامِ الْمِسْكينِ(۳)

کسی را به خوراک‌دادن به بینوایان ترغیب نمی‌کند.

فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ(۴)

پس وای بر آن نمازگزاران.

الَّذينَ هُمْ عَنْ صَلاتِهِمْ ساهُونَ(۵)

که به نمازشان اهمیت نمی‌دهند. (و از نمازشان غفلت می‌کنند)

الَّذينَ هُمْ يُراؤُنَ(۶)

آنان که ریا می‌کنند،

وَ يَمْنَعُونَ الْماعُونَ(۷)

وسائل و لوازمشان را (که دیگران به آن احتیاج دارند) در اختیار دیگران قرار نمی‌دهد.

می‌فرماید: آنان که از **ماعون** دریغ می‌کنند، مانند کسانی هستند که از نماز خواندن دریغ می‌کنند. به سوره مراجعه نمایید، منکران ماعون (ماعون غیر از زکات است) یعنی منکران کمک

به دوستان و هم‌نوعان مستحق و نیازمند، همانند منکران روز قیامت و منکران کمک به یتیمان و منکران نماز هستند، و ... (واقعاً اینطور است؟ خواهشمندم کمی‌در این سوره تامل بفرمایید).

و بالاخره به ما توصیه کرده‌اند در خیرات از هم سبقت بگیریم:

آیه‌ی ۴۸ مائده (۵)

فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ إِلَى اللّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا

زیرا همگی ما بازگشتمان به سوی خداوند است و در آنجا هر کس که در خیرات (به هر صورت) پیشی گرفته باشد به بارگاه الهی نزدیکتر است.

مژده به زکات دهندگان

حیفم آمد که این مژده قرآنی را به مردمانی که زکات خود را می‌دهند نرسانم، خواهش می‌کنم با تأمل و تفکر بیشتر از نظر خود بگذرانید. آیه‌ای از قرآن است که همه ما آن را بارها شنیده‌ایم و به آن عمل کرده‌ایم و آن آیه ۵۶ سوره‌ی احزاب (۲۳) است که خداوند می‌فرماید

إِنَّ اللَّهَ وَ مَلَئكَتَهُ يُصلُّونَ عَلى النَّبىِّ يَأَيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا صلُّوا عَلَيْهِ وَ سلِّمُوا تَسلِيما

خدا و فرشتگانش بر (روان پاک) این پیغمبر صلوات و درود می‌فرستند شما هم ای اهل ایمان، بر او صلوات و درود بفرستید و با تعظیم و اجلال بر او سلام گویید و تسلیم فرمان او شوید.

اکنون **دستور خداوند به پیامبر ﷺ** خود را ملاحظه فرمائید:

در آیه ۱۰۳ سوره توبه (۹) می‌فرماید:

خُذْ مِنْ أَمْوَلِهِمْ صدَقَةً تُطهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِم بهَا وَ صلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صلَوتَك سكَنٌ لهُّمْ وَ اللَّهُ سمِيعٌ عَلِيم

تو از اموال مؤمنان صدقات (زکات) را دریافت دار که بدان صدقات نفوس آنها را پاک و پاکیزه می‌سازی و رشد و برکت می‌دهی، و آنها را به دعای خیر یاد کن که دعای تو در حق آنان موجب تسلّی خاطر آنها شود و خدا شنوا و داناست.

آیا زکات‌دهندگان که مال کمی را از خود می‌دهند مزد بیشتری از این می‌خواهند که خداوند به پیامبری که خودش و فرشتگانش و تمامی مؤمنین به او سلام کرده و درود می‌فرستند امر کند که به زکات‌دهندگان سلام و درود بفرستد. خوشا به حال زکات‌دهندگان.

تشکر از مالیات دهندگان

به آیه بالا (۱۰۳ سوره توبه) می‌توان به صورت دیگری هم توجه نمود و آن این که وقتی دستوری به مردم داده می‌شود (پرداخت زکات یا مالیات) مردم آن را اجرا می‌کنند باید از مردم تشکر کرد که این نیز قابل توجه دولت‌مردانی که همیشه خود را از مردم طلبکار می‌دانند و به جای تشکر از مردم، می‌گویند آنان وظیفه خود را انجام داده‌اند. به دولتمردان بگویید زمانی که مردم وظیفه خود را انجام می‌دهند، شما وظیفه پیدا می‌کنید که از آنان تشکر کنید تا جامعه با سلامت و شادی اداره گردد.

داستان کربلایی کاظم

در روستای ساروق از توابع اراک در سال ۱۲۶۲ در یک خانواده کشاورز فرزندی به دنیا می‌آید که نام او را کاظم گذاردند و او مانند اکثریت هم سن و سالان خود امکان فراگیری تحصیل را نداشته و از نوجوانی با پدر خود مشغول کشاورزی می‌شود و در جوانی در امر کشاورزی برای دیگران کار می‌کرد، در یکی از ایام واعظی که به ده آن‌ها رفته بود در موعظه خود می‌گوید که پرداخت زکات واجب است و کسی که زکات نپردازد مالش حرام است و نمی‌تواند از آن مال استفاده کند، کاظم جوان تحت تأثیر این سخن به ارباب خود جهت پرداخت زکات مراجعه می‌کند، ارباب قبول نمی‌کند لذا کاظم شغل خود را رها کرده جهت کارگری به روستاهای دیگر می‌رود بعد از چند سال ارباب می‌گوید که در همین ده روی زمین‌های من برای خودت کار کن او می‌آید و هر سال نصف از محصول خود را به عنوان زکات به فقرا می‌داده است.

در یک سال خانواده فقیری به او مراجعه می‌کنند و از او کمک می‌خواهند او می‌گوید برای جدا کردن گندم‌ها از خوشه می‌بایست باد موسمی به‌وزد که هنوز شروع نشده، بعد متوجه می‌شود که این خانوده هم مریض دارند و هم آذوقه ندارند، همان روز به سر زمین می‌رود و با دست

گندم‌ها را از خوشه جدا کرده و با خود می‌برد تا تحویل آنان دهد، در بین راه به دو جوان برخورد می‌کند که از او می‌خواهد برای زیارت به امام زاده‌ای که نزدیک آبادی است بروند، او همراهی می‌کند در امامزاده به او می‌گویند چرا قرآن و دعا نمی‌خوانی، می‌گوید سواد ندارم، یکی از آن‌ها دستش را به سینه او می‌گذارد او از حال می‌رود، زمانی به هوش می‌آید که کسی در امامزاده نبوده و او متوجه می‌شود که تمام نوشته‌های قرآنی امامزاده را می‌تواند بخواند.

بعد از این واقعه او را به قم می‌آورند بسیاری از بزرگان از جمله آیت الله خوانساری و ایت الله بروجردی از ایشان سئوالاتی می‌کنند که تمام را صحیح پاسخ می‌گوید جالب است که او فقط سواد خواندن آیات قرآنی را داشته است و غیر از آن‌ها را نمی‌توانسته بخواند، از آقایان حاضر در زمان ما آیت الله سبحانی و آیت الله مکارم و برخی دیگر از ایشان سئوالاتی داشته‌اند که درست پاسخ گفته، او در سال ۱۳۳۹ از خانواده، اقوام و اهل ده برای همیشه خداحافظی کرد و به قم سفر نمود و یک هفته بعد در قم به رحمت ایزدی پیوست او را در قبرستان نو دفن نمودند که اکنون یک نمازخانه آن‌جاست. این خیر نصیب او نشد مگر این که او زکات مال خود را به موقع و حتی بیش از آن‌چه دستور بود به فقرا می‌داده است خداوند او را رحمت کند و به ما توفیق عمل به واجبات را بدهد.

۷-۷ زکات فطره یا زکات تن

در آخرین روز ماه مبارک رمضان، با دیدن هلال شب اول ماه شوال، بر هر مسلمانی که عاقل و بالغ و بی نیاز باشد واجب است زکات فطره خود و افرادی را که تحت سرپرستی او هستند بپردازد. و بهتر است آن را در شهر خود به فقرا بدهد. مقدار آن برای هر فرد معادل یک من (سه کیلو) از بیشترین غذایی است که او در طول سال مصرف می‌کند، لذا مبلغ آن برای خانواده‌ها تا حدودی متفاوت است.

اگر سرپرست خانواده از پرداخت آن خودداری کند بر هر فرد لازم است در صورت داشتن امکان پرداخت و شرایط آن خود نسبت به پرداخت فطریه اقدام نماید.

بخش دوم

۸ -۷ خمس

خمس یعنی یک پنجم یا بیست درصد، **در اصطلاح فقهی،** پرداخت بیست درصد از درآمد بدست آمده پس از کسر مخارج هر سال را می‌گویند و یکی از عبادات تعبدی است یعنی مکلف می‌بایست به خاطر اجرای دستور خداوند آن را انجام دهد.

فقها و حکما با توجه به آیه خمس (آیه ۴۱ سوره انفال ۸) و احادیث رسیده از معصومین علیهم‌السلام پرداخت خمس را واجب می‌دانند. در آیه خمس خداوند می‌فرماید:

وَ اَعلَمُوا اَنَّما غَنِمتُم من شیءٍ فَاَنِ لِلّهِ خُمسَهُ ...

بدانید که از هر غنیمتی (غَنِمتُم) که به دست آورید یک‌پنجم آن خاص خداوند و ...

کلمه **غَنَمٌ**، به معنای گوسفند، **غَنَمَ**به معنای دست یافتن به گوسفند و همچنین به معنای رسیدن و دست یافتن به هر چیزی آمده است؛ خواه آن چیز از راه جنگ با دشمن به دست آمده باشد یا از غیر آن. (کلمه غنم مشترک لفظی بین چند معناست)

دو آیه دیگری که با خمس و پرداخت آن ارتباط دارند عبارتند از:

آیه ۹۰ سوره نحل (۱۶) که می‌فرماید

إِنَّ اللَّهَ یَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الاحْسانِ وَ إِیتَای ذِی الْقُرْبی وَ ...

به راستی خداوند شما را به عدل و احسان و ادای حق خویشاوندان حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمان می‌دهد.

توجه داشته باشیم که **عدل** از واجبات است و **احسان** از مستحبات، با اجرای احسان است که مکارم اخلاق شخصی مشخص می‌گردد و براساس تفسیر مفسرین ادای حق خویشاوندان حضرت رسول ﷺ دادن خمس به ایشان است.

آیه ۲۶ سوره اسراء (۱۷)

وَ ءَاتِ ذَا الْقُرْبى حَقَّهُ وَ الْمِسكِينَ وَ ابْنَ السبِيلِ وَ لا تُبَذِّرْ تَبْذِيراً

و به خویشاوندان حضرت رسول ﷺ حقشان را بپردازید و ...

و در تفسیر این آیه آمده است که چون این آیه نازل شد حضرت رسول اکرم ﷺ فدک را به حضرت زهرا علیها السلام واگذار نمود.

اموالی که مشمول خمس می‌شوند

خمس بر هفت چیز واجب است:

۱-غنیمت جنگ ۲- معدن ۳- جواهرات بدست آمده از طریق غواصی ۴- گنج ۵- سود تجارت و صنعت و سایر اضافه درآمدها یا منفعت هر کسب و کاری ۶- مالی که با حرام آمیخته باشد و مقدار و یا صاحب آن مشخص نباشد ۷- درآمد حاصل از فروش زمین به کافر ذمّی.

در معادن و غواصی و گنج بعد از کسر مخارج استخراج باید خمس را بپردازیم از کل درآمد حاصل از فروش زمین به کافر ذمی باید خمس آن پرداخت (مانند زکات) و ربطی به مخارج سال صاحب زمین، معدن و گنج ندارد.

خمس درآمد اتفاقی:

براساس نظر برخی از فقها بر اصل هر **درآمد اتفاقی** که منتظر آن نبوده‌ایم، مانند ارثی که منتظر آن نبوده‌ایم خمس تعلق می‌گیرد.یعنی قبل از کسر مخارج سال باید خمس مال به دست آمده را پرداخت.

برای مثال اگر به فردی اطلاع دهند که یکی از بستگان دورش فوت کرده و چون وراث طبقه اول (پدر و مادر، فرزند، همسر) و وراث طبقه دوم (خواهر، برادر) نداشته اکنون ارث به او رسیده است، در حالی که او چنین انتظاری را اصلاً نداشته است (درآمد کاملاً اتفاقی)، در این صورت باید خمس ارث دریافتی را بپردازد.

و هم‌چنین به فتوای بعضی از فقها به احتیاط واجب، واجب است خمس سایر در آمدهای اتفاقی که شخص منتظر آن درآمد نبوده است پرداخت گردد.

کمیت و کیفیت

کمیت: مقدار، اندازه، قابل اندازه‌گیری است.

کیفیت: چگونگی، مرغوبیت، شایستگی، یک صفت نسبی است.

کمیت و کیفیت را در فارسی **چند و چون** می‌گویند و در دستورات الهی به هر دو توجه شده است.

کمیت، بیشتر در مورد مسائلی است که افراد با هم سروکار دارند، **معاملات**، و شامل عقود و ایقاعات می‌گردد (۴-۴) مانند این‌که اگر کسی قراردادی با دیگری منعقد کرد باید دقیقاً آن را انجام دهد و یا اگر صدمه‌ای به دیگری برساند باید آن را جبران کند و جبران کردن به کمیت است، باید خسارت را کامل پرداخت نمود. در این موارد به قصد قربت نیازی نیست، و اگر حق مردم کاملاً ادا گردد خداوند راضی است و اگر کم‌تر پرداخت نماید خداوند راضی نیست.

کیفیت، در مورد کارهایی است که در آن قصد قربت لازم است، **عبادات**، رابطه انسان و خداوند، حداقل عبادات توسط شرع مشخص شده است، مانند هفده رکعت نماز در شبانه روز، یک ماه روزه در سال، بیست درصد از سود جهت خمس و ... در آن‌ها قصد قربت واجب است و به ما گفته‌اند اگر عبادات ما به خاطر خدا نباشد حتی اگر چندین برابر آن‌چه خداوند واجب گردانیده است انجام دهیم ارزش ندارد و خداوند به کیفیت و چگونگی اجرای دستورات توجه می‌کند. نه کمیت و مقدار آن و پیامبر اکرم ﷺ می فرمایند؛

يُبعَثُ الناسُ يَومَ القيمَةِ عَلى نياتِهِم (نهج الفصاحه ۳۲۰۷)

روز رستاخیز مردم را به (کیفیت) **نیت‌هایشان برانگیخته می‌نمایند.**

خمس و زکات هم مانند نماز و جهاد و امر به معروف از عبادات است و باید به خاطر خداوند و برای اجرای دستور او باشد و هر چه قصد قربت الهی در آن جدی‌تر باشد ارزش آن بیش‌تر است، اگر چه ممکن است مقدار آن قابل توجه نباشد.

تفاوت خمس و زکات

برای روشن شدن موضوع و نزدیک شدن تفاوت این دو به ذهن، باید گفت که خمس به سود یعنی به مازاد درآمد مسلم هر فرد در هر سال تعلق می‌گیرد. چیزی شبیه مالیات بردرآمد مردم که دولت‌هامی‌گیرند.

زکات، مالیات بر ثروت است که چنان‌چه از حد نصابی که مشخص کرده‌اند بیشتر باشد هر سال دریافت می‌شود، اما فرق خمس و زکات با مالیات این است که پرداخت خمس و زکات باید به قصد اجرای دستور خداوند و برای رضایت او باشد و بدانیم که خداوند به **کمیت** آن توجه ندارد بلکه به **کیفیت** و نیت پرداخت کننده که باید به خاطر اجرای دستور خدا باشد، توجه دارد. یعنی قربهٔ الی الله باشد.

۹-۷ مصرف خمس

بیشتر فقها مصرف خمس را براساس آیه ۴۱ انفال (۸) و احادیث وارده تقسیم‌بندی نموده‌اند:

وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَیْءٍ فَأَنَّ لِلّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِی الْقُرْبی وَ الْیَتامی وَ الْمَساکینِ وَ ابْنِ السَّبیلِ،

آگاه باشید که از هر آن چه از غنائم (و منافع کسب‌وکار) به‌دست می‌آورید، بیست درصد آن مخصوص ۱- خداوند ۲- رسول او ۳- خویشاوندان پیامبر ﷺ (از بنی‌هاشم و بنی مطلب) ۴- یتیمان ۵- فقیران ۶- در راه ماندگان است.

همانطور که ملاحظه می‌کنید شش گروه مستحق استفاده از خمس هستند، البته بعضی از فقها معتقد هستند کل خمس باید در اختیار امام یا نماینده او قرار بگیرد و او خود می‌داند چگونه آن را مصرف کند، اما بعضی از فقها این شش گروه را به دو دسته تقسیم کرده‌اند:

دسته اول- خداوند، و رسول و بستگان ایشان (ائمه) به نام **سهم امام** علیه‌السلام.

دسته دوم- یتیمان، مستحقان، و در راه ماندگان که **سهم سادات**می‌نامند.

نکته این که همه‌ی مجتهدان می‌گویند این تقسیم به معنای تساوی نیست یعنی لازم نیست. مقدار یا مبلغ خمس را به شش قسمت مساوی تقسیم کنیم و سپس هر قسمت را در جای

خود خرج کنیم، اگر چه در تقسیم دو دسته می‌گویند نصف سهم امام و نصف سهم سادات ولی ظاهراً هر کجا که اولویت باشد باید آن‌جا هزینه شود.

از طرف دیگر بعضی فقها اجازه می‌دهند به فردی که بدهی دارد از محل خمس جهت پرداخت بدهی او مبلغی را بپردازند، حتی اگر طلب‌کار همان شخص پرداخت کننده خمس باشد، البته بهتر است از مجتهد خود اجازه‌ی خاص بگیرید.

در تقسیم‌بندی دیگری، فقها مبلغ خمس را دو قسمت می‌کنند: **یک قسمت خرج دین**می‌شود و **قسمت دیگر خرج مسلمین** به بیان دیگر قسمتی از آن، جهت تبلیغات و حفظ اسلام و تحکیم اساس اسلام و توسعه فرهنگی مانند ساخت مکان‌های عمومی‌که بزرگان به صلاح جامعه می‌دانند و یا خرج مدارس اسلامی‌که به نام حوزه علمیه معروف هستند و قسمت دیگر مصرف زندگی شخصی مسلمانان می‌شود. یعنی باید به فقرا و یتیمان و در راه ماندگان پرداخت شود فقها فرموده‌اند این گروه افراد باید از طریق پدر سید باشند و به اولاد هاشم جد پیامبر اکرم ﷺ برسند البته ما شیعیان به اولادی که از طریق حضرت زهرا علیها السلام به هاشم می‌رسند سید می‌گوئیم.

۱۰-۷ چگونگی محاسبه خمس مال، یا حساب سال

خمس به مازاد درآمد هر فرد بعد از پرداخت هزینه‌های زندگی در پایان سال تعلق می‌گیرد.

اگر اول فروردین سال مالی فردی شروع شود باید آخر اسفند مشخص نماید چه دارایی‌هایی دارد، آن‌چه را قبلاً خمس داده از آن کسر کند و خمس اضافه‌ی درآمد را بپردازد، مثلاً: شخصی به استخدام شرکتی درآمده است.

اگر در پایان **سال اول** یک‌صد هزار تومان پس انداز دارد، او باید بیست هزار تومان آن را به عنوان خمس بپردازد و مبلغ هشتاد هزار تومان برایش می‌ماند که آن را مبنای محاسبه خمس سال آینده قرار می‌دهند.

اضافه درآمد سال جاری	۱۰۰/۰۰۰
خمس سال اول	۱۰۰/۰۰۰ ÷ ۵ = ۲۰/۰۰۰
مبلغ مبنای محاسبه خمس سال آینده	۱۰۰/۰۰۰ − ۲۰/۰۰۰ = ۸۰/۰۰۰

اگر در پایان **سال دوم** او متوجه شود که دویست هزار تومان پس انداز دارد اول هشتاد هزار تومان را از آن کسر می‌کند و از یکصدو بیست هزار تومان، بیست و چهار هزار تومان خمس می‌دهد. مبنای خمس سال آینده ایشان مبلغ یک‌صد و هفتاد و شش هزار تومان می‌شود.

سرمایه اول سال ۸۰/۰۰۰

اضافه درآمد سال جاری ۲۰۰/۰۰۰ − ۸۰/۰۰۰ = ۱۲۰/۰۰۰

خمس سال دوم ۱۲۰/۰۰۰ ÷ ۵ = ۲۴/۰۰۰

مبلغ مبنای محاسبه خمس سال آینده ۲۰۰/۰۰۰ − ۲۴/۰۰۰ = ۱۷۶/۰۰۰

اگر در **سال سوم** وارد کسب‌وکار شد و در پایان سال متوجه شد دارایی‌های او که شامل کالا، موجودی نقد در بانک، مطالبات از مردم و آن‌چه مربوط به کسب‌وکار او می‌شود دو میلیون تومان است، ولی در مقابل آن، یک و نیم میلیون تومان بدهی به مردم دارد که زمان پرداخت آن نرسیده است، بنابراین جمع سرمایه و سود او پانصد هزار تومان می‌شود که یکصد و هفتاد و شش هزار تومان آن سرمایه اوست که خمس آن داده شده، بقیه‌اش که سیصد و بیست و چهار هزار تومان است مشمول خمس می‌شود مبلغ آن شصت و چهار هزار و هشتصد تومان می گردد و در نتیجه مبنای خمس سال آینده ی او چهارصد و سی و پنج هزار و دویست تومان می‌گردد.

سرمایه و سود سال جاری ۲/۰۰۰/۰۰۰ − ۱/۵۰۰/۰۰۰ = ۵۰۰/۰۰۰

سرمایه اول سال ۱۷۶/۰۰۰

اضافه درآمد سال جاری ۵۰۰/۰۰۰ − ۱۷۶/۰۰۰ = ۳۲۴/۰۰۰

خمس سال سوم ۳۲۴/۰۰۰ ÷ ۵ = ۶۴/۸۰۰

مبلغ مبنای محاسبه خمس سال آینده ۵۰۰/۰۰۰ − ۶۴/۸۰۰ = ۴۳۵/۲۰۰

توجه

لازم است به این **نکته** توجه کنید، زمانی که گفته می‌شود بدهی‌ها از سرمایه کسر می‌شود مقصود **بدهی سرمایه‌ای** است نه **بدهی هزینه‌های زندگی**، توضیح این‌که:

اگر شما اتومبیلی خریدید برای کار یا برای فروش و بابت آن در پایان سال خمسی بدهی دارید، هم مبلغ اتومبیل را به حساب سرمایه می‌آورید و هم مانده‌ی بدهی خود به فروشنده را از

دارایی‌های خود کسر می‌کنید (**بدهی سرمایه‌ای**) و سپس خمس سود خود را می‌پردازید، اما اگر اتومبیلی را به صورت اقساطی برای استفاده‌ی شخصی در زندگی خریده‌اید و تعدادی از اقساط را پرداخت کرده‌اید و در پایان سال خمسی، هنوز مبلغی از آن را به فروشنده بدهکار هستید در چنین حالتی نه اتومبیل را به حساب دارایی خود می‌آورید و نه بدهی خود به فروشنده را جزو دیون خود حساب می‌کنید (**بدهی هزینه‌ای**).

حال اگر بخواهید خمس کم‌تری به شما تعلق بگیرد، باید بدهی خود را با فروشنده تسویه کنید در آن صورت ممکن است اصلاً مشمول خمس هم نشوید.

اگر در **سال چهارم** متوجه شوید که ده میلیون تومان اضافه بر مخارج زندگی خود دارایی و پنج میلیون تومان بدهی دارید و هم‌چنین چهار میلیون آن ارثی است که به شما رسیده است (به ارث خمس تعلق نمی‌گیرد) بعد از کسر بدهی از محل پنج میلیون تومان باقی مانده باید چهار میلیون را کسر و سپس مبنای محاسبه خمس سال قبل را کسر کنید و پس از آن خمس را بپردازید یعنی باید خمس پانصد و شصت و چهار هزار و هشتصد تومان که می‌شود یکصد و دوازده هزار و نهصد و شصت تومان بپردازید.

کل دارائی شخص ۱۰/۰۰۰/۰۰۰ − ۵/۰۰۰/۰۰۰ = ۵/۰۰۰/۰۰۰

سرمایه اول سال باضافه سهم ارث ۴/۴۳۵/۲۰۰ + ۴/۰۰۰/۰۰۰ = ۴۳۵/۲۰۰

اضافه درآمد سال جاری ۵/۰۰۰/۰۰۰ − ۴/۴۳۵/۲۰۰ = ۵۶۴/۸۰۰

خمس سال چهارم ۵۶۴/۸۰۰ ÷ ۵ = ۱۱۲/۹۶۰

مبلغ مبنای محاسبه خمس سال آینده ۵/۰۰۰/۰۰۰ − ۱۱۲/۹۶۰ = ۴/۸۸۷/۰۴۰

اگر در پایان **سال پنجم** متوجه شوید که دارایی‌ها و مطالبات شما از مردم ده میلیون تومان است. در حالی که شما شش میلیون تومان بدهی به مردم و بانک‌ها دارید، در آن صورت خمس به شما تعلق نمی‌گیرد، زیرا خمس تا مبلغ ۴/۸۷۷/۰۴۰ تومان دارایی را در سال قبل پرداخت کرده‌اید.

سرمایه و سود (زیان) سال جاری ۱۰/۰۰۰/۰۰۰ − ۶/۰۰۰/۰۰۰ = ۴/۰۰۰/۰۰۰

سرمایه اول سال ۴/۸۷۷/۰۴۰

زیان سال جاری ۴/۰۰۰/۰۰۰ − ۴/۸۷۷/۰۴۰ = −(۸۷۷/۰۴۰)

مبلغ مبنای محاسبه خمس سال آینده ۴/۰۰۰/۰۰۰

اگر در پایان **سال ششم** متوجه شوید که نه و نیم میلیون تومان دارایی و مطالبات دارید و در مقابل چهار و نیم میلیون تومان هم بدهی دارید، باید خمس سود خود را که مبلغ دویست هزار تومان است، بپردازید زیرا:

سرمایه و سود سال جاری ۹/۵۰۰/۰۰۰ − ۴/۵۰۰/۰۰۰ = ۵/۰۰۰/۰۰۰

سرمایه اول سال ۴/۰۰۰/۰۰۰

اضافه درآمد سال جاری ۵/۰۰۰/۰۰۰ − ۴/۰۰۰/۰۰۰ = ۱/۰۰۰/۰۰۰

خمس سال ششم ۱/۰۰۰/۰۰۰ ÷ ۵ = ۲۰۰/۰۰۰

مبلغ مبنای محاسبه خمس سال آینده ۵/۰۰۰/۰۰۰ − ۲۰۰/۰۰۰ = ۴/۸۰۰/۰۰۰

توجه داشته باشید که در پایان هر سال مبنای محاسبه پرداخت خمس سال بعد مشخص می‌شود.

چند مسئله درباره‌ی خمس

۱. هر درآمدی که انسان کسب می‌کند بعد از کسر مخارج آن و هزینه زندگی روزانه خود باید بیست درصد آن را به عنوان خمس بپردازد. اسلام جهت راحتی و عملی شدن این حکم به مکلفین اجازه داده است برای خود تاریخی به عنوان شروع سال مالی مشخص نمایند و هر سال در آن تاریخ افزایش دارایی خود را محاسبه و خمس آن را بپردازند.

۲. برای هر فرد اولین روزی که درآمد داشته است به عنوان شروع سال مالی او خواهد بود، البته هر کس می‌تواند روز خاصی را مشخص نماید. مثلاً اول ماه مبارک رمضان، و سال بعد در همان روز سود خالص یک‌سال را محاسبه کند و بیست درصد آن را طبق دستوری که شارع داده است پرداخت کند.

۳. مهریه‌ای که زن از همسر خود دریافت می‌کند خمس ندارد.

۴. ارثی که به ورثه می‌رسد خمس ندارد، مگر ارث غیر منتظره. که برخی از فقها فرموده‌اند احتیاطاً خمس دارد.

۵. به دیه دریافتی خمس تعلق نمی‌گیرد.

۶. اکثر فقها در مورد تهیه‌ی جهیزیه برای فرزندان که در طول چند سال خریداری و نگهداری می‌شود به عنوان مخارج سال موافقت دارند، و به این خرید خمس تعلق نمی‌گیرد. مشروط به این‌که آن خریدها طبق شئونات آن خانواده باشد. و به دلایلی لازم باشد زودتر خریداری شود.

۷. به پولی که معمولاً کارفرمایان یا ادارات برای کارکنان خود پس‌انداز می‌کنند، تا در زمان بازنشستگی و یا بازخریدی و یا به عنوان عیدی به آنان بپردازند خمس تعلق نمی‌گیرد.

۸. اگر کارمندی یا کارگری از کارفرمای خود مبلغی به عنوان باز خرید سنوات یا سود یا هر عنوان دیگر دریافت نماید چنان‌چه تا پایان سال مالی خود از مخارج سالش اضافه آمد خمس آن را باید بپردازد. مثلاً اگر پنجاه میلیون تومان حق سنوات کسی را به او پرداخت کردند و او در همان سال خانه خود را توسعه داد و یا برای سکونت فرزند خود خانه خرید، خمس به او تعلق نمی‌گیرد ولی اگر خرج نکند باید ده میلیون تومان خمس آن را بپردازد.

۹. در زمان محاسبه دارایی‌ها و مطالبات از افراد، اگر طلبی از کسی وجود دارد که به احتمال زیاد وصول نمی‌شود (مطالبات مشکوک الوصول) می‌توان آن مبلغ را از دارایی کسر کرد، یعنی سود را معادل آن مبلغ کاهش داد، مشروط به این که هر زمان آن وجه وصول شد در همان زمان خمس آن را بپردازد.

۱۰. اگر شخصی از محل مهریه و یا ارثی که دریافت می‌نماید فعالیت تجاری کند به درآمد حاصل از آن پس از کسر مخارج جاری زندگی خمس تعلق می‌گیرد.

۱۱. خمس به درآمد پس از کسر مخارج متعارف سال تعلق می‌گیرد، مشروط به اینکه هزینه ها طبق شئونات فرد باشد. یعنی اگر خرج اضافه داشتید باید خمس آن را بپردازید، هم‌چنان‌که اگر کسی به علت صرفه جویی مبلغی را پس انداز کند باید خمس آن را بپردازد، یعنی به مالی که برای صرفه جوئی جمع شده خمس تعلق می‌گیرد.

۱۲. اگر مال حلالی با مال حرامی‌مخلوط شده باشد و مقدار مال حرام مشخص باشد، هر مبلغی که باشد باید از مال خود خارج نماید، ولی اگر مقدار آن را نداند باید خمس کل مال را بپردازد.

۱۳. هر فرد می‌تواند مبدأ سال مالی خود را تغییر دهد، مشروط به این‌که در زمان تغییر مبدأ سال، خمس سود چند ماه گذشته را محاسبه کند و آن را بپردازد.

۱۴. چنان‌چه فردی در اواسط سال خمسی خود فوت کند، ورثه باید درآمد آن چند ماه را محاسبه کنند و خمس آن را بپردازند.

۱۵. در مورد دریافت آن‌چه به شخصی بخشیده می‌شود و نیز درآمدهایی مانند عیدی پایان سال کارمندان و کارگران، بعضی از فقها آن‌ها را هبه و بخشش می‌دانند و نظر دارند خمس به آن‌ها تعلق نمی‌گیرد، شما نظر مجتهد خود را سئوال نمایید.

۱۶. درآمدهای مقطعی، چنانچه فردی سال مالی داشته باشد، که خوب است همه ما داشته باشیم، هر درآمدی که در طی سال دارد در پایان سال محاسبه و خمس وجه اضافه را می پردازد اما چنان‌چه سال مالی نداشته باشد، هردرآمدی که کسب نماید می‌تواند در زمان دریافت درآمد خمس آن را بپردازد و یا یک سال صبر کند، چنان‌چه مبلغی از درآمد باقی مانده بود خمس آن را بپردازد

توجه به این **نکته** ضروری است که هر کس می‌تواند یک سال مالی داشته باشد نه این که برای هر درآمدی یک سال مالی در نظر بگیرد. مثلاً دانشجویی که در طی سال یک درآمد اتفاقی نصیبش می‌گردد می‌تواند خمس وجه باقی مانده راتا یک سال بعد محاسبه و پرداخت نماید، اما اگر دو یا سه درآمد کسب کرد، مبدأ سال مالی او همان مبدأ اولین درآمد خواهد بود.

محاسبه خمس چند منبع درآمد

اگر شخصی چند منبع درآمد داشته باشد خمس خود را چگونه باید محاسبه کند؟

فقها برای پاسخ افراد را به دو گروه تقسیم نموده‌اند:

گروه اول، کسی که کلیه درآمدها را در یک حساب منظور می‌کند و اصطلاحاً می‌گویند یک حساب برای خود دارد که تمام درآمدها و هزینه‌ها در آن مشخص است.

گروه دوم، کسانی که برای هر درآمد خود حساب جداگانه دارند

گروه اول کل درآمدها را با هم جمع و پس از کسر هزینه‌ها، به اضافه درآمد باقی مانده

خمس تعلق می‌گیرد، یعنی اگر در یک مورد زیان کرده باشد آن زیان از سود سایر درآمدها کسر می‌شود سپس خمس محاسبه می‌گردد.

گروه دوم خمس هر یک از درآمدها باید جداگانه محاسبه گردد و اگر یکی از محل‌های درآمد زیان کرده باشد از سایر درآمدها کسر نمی‌گردد.

محاسبه خمس سهام در شرکت‌ها

در پاسخ به این سئوال که **سود حاصل از سهام** شرکت‌ها چه حکمی‌دارد؟ فقها گفته‌اند:

۱. بر مدیران شرکت‌ها لازم نیست که خمس سود سهم هر فرد را محاسبه و پرداخت نمایند.

۲. هر صاحب سهمی‌باید خمس سود سهامی‌را که دریافت می‌کند با توجه به توضیح زیر بپردازد:

اگر صد سهم در شرکتی دارد که صد هزار تومان سود کرده است و در جلسه مجمع عمومی تصویب کنند که چهل درصد از آن را به سهام‌داران بپردازند، و بقیه را در شرکت جهت توسعه فعالیت و یا جبران خسارات نگه‌داری کنند و به دست صاحب سهم داده نشود و او امکان استفاده از آن را ندارد گفته‌اند:

اولاً : فقط به سودی که تقسیم می‌کنند خمس تعلق می‌گیرد.

ثانیاً : زمانی که سود تقسیم شده به دست شخص برسد، می‌تواند تا پایان سال مالی خمس خود صبر کند، اگر بعد از مخارج عادی سال چیزی اضافه ماند خمس وجه اضافه را بپردازد.

ثالثاً : اگر سود را تقسیم کردند، یعنی صاحب سهم می‌توانست آن را دریافت کند ولی با آن سود در آن شرکت و یا شرکت دیگری سهام خریداری کرد، در آن صورت باید خمس آن را حداکثر تا پایان سال خمسی خود پرداخت کند. چون نظر فقها در این باره متفاوت است خوب است هر فرد نظر مرجع خود را جویا شود و طبق آن عمل کند.

معیار محاسبه خمس

محاسبه‌ی خمس را براساس چه معیاری باید قرار داد؟ برای مثال اگر کاسبی صد شاخه تیرآهن داشته باشد که ارزش آن یک میلیون تومان باشد و در سال بعد یکصدو ده شاخه تیرآهن

داشته باشد که ارزش آن دو میلیون و دویست هزار تومان شده باشد او چه مبلغی باید خمس بدهد. از نظر عرف معمول جامعه و یا اسناد حسابداری ثروت او از یک میلیون به دو میلیون و دویست هزار تومان رسیده که خمس آن می‌شود دویست و چهل هزار تومان ولی از نظر موجودی کالا ده عدد تیرآهن به ثروت او اضافه شده که ارزش آن دویست هزار تومان است و خمس آن می‌شود دو تیرآهن به مبلغ چهل هزار تومان.

سئوال؛ آیا به این افزایش قیمت یا تورم خمس تعلق می‌گیرد یا خیر؟

پاسخ این است که اکثراً فقها برای رفع مشکل گفته‌اند شما کالای اضافه شده را محاسبه و خمس را از همان کالا بپردازید یعنی ده شاخه تیرآهن به ثروت شما اضافه شده، بنابراین دو شاخه آن خمس آن می‌شود که شما با نظر مجتهد خود می‌توانید آن را به پول رایج و یا کالای دیگر تبدیل و پرداخت کنید مشروط به این که هر سال براساس همین روش محاسبه نمایند.

نظر به این که ممکن است مجتهد شما نظر دیگری داشته باشند لذا حتماً باید نظر ایشان را جویا شده و براساس آن اقدام نمایید.

بحث جدی که در چنین مواردی وجود دارد و مربوط به دولت‌ها هم می‌شود که علت گرانی چیست؟ یا مقصر این تورم چه کسی است؟ آیا احتکار و امثال آن باعث تورم و فقر مردم شده یا عدم اجرای سیاست‌های صحیح در جامعه؟ خلاصه گران فروش کیست؟ در این نوع موارد مجتهدان خبره و ورزیده نباید بی‌تفاوت باشند، بلکه باید برای آرامش جامعه وارد کار شده و تذکرات لازم را به مردم و دولت‌ها بدهند، فراموش نکنیم زمانی که حاکم شرع مجتهد است باید راه حلی هم برای رفع مشکلات اقتصادی جامعه بدهد والا صرف طرح مسائل کارآئی لازم را جهت سازندگی جامعه‌ی اسلامی ندارد.

سه نکته در مورد خمس

اول این که وقتی ما به آیات قرآن کریم و روایات رسیده از معصومین علیهم‌السلام مراجعه می‌کنیم، کاملاً روشن می‌شود که پرداخت خمس و زکات باعث آرامش جامعه و پاکی روح و نفس انسان است. می‌خواهم بگویم حتی اگر خمس و زکات واجب هم نبود، با این همه توصیه از طرف بزرگان دین، خوب بود ما در امور خیر شرکت می‌کردیم و مبلغی از سود خود را به نیازمندان اختصاص می‌دادیم. در دنیا مردمی‌که مسلمان نیستند مؤسسات خیریه تأسیس کرده‌اند و با توجه

به نظمی‌که دارند مورد تائید حکومت‌های خود قرار گرفته‌اند، تا جایی که آن هزینه‌ها را به عنوان جایگزین مالیاتی که باید به دولت بپردازند از سهم مالیات آن‌ها کسر می‌کنند.

دوم اگر ما خمس و زکات را مانند نماز و روزه بدانیم، که قاعدتاً هم می‌دانیم، در آن صورت چه باید کرد؟! سخن این است، همان طور که شما نماز را خودتان می‌خوانید، و روزه می‌گیرید و فقط در زمان اضطرار مانند بیماری و غیره شکل نماز تغییر می‌کند یا روزه از شما ساقط می‌شود، خمس و زکات را هم باید خود به دست مستحق برسانید، نمی‌خواهم بگویم نظم جامعه را بر هم بزنید و آن‌ها را تحویل علما و مجتهدان ندهید، بلکه می‌خواهم بگویم از خود سلب مسئولیت نکنید، خمس و زکات سودی را که بدست می‌آورید بدهکار هستید و باید بپردازید. ولی این که آن را به شخصی بپردازید و از خود سلب مسئولیت کنید مورد تائید نیست، بلکه باید در پی آن باشید که کجای جامعه نیاز به آن وجه دارد، آن را در همان راه مصرف کنید و چه خوب است زمانی که نیاز جامعه برای خودتان مشخص شد آن نیاز را با بزرگی که مورد اعتماد و اطمینان شماست در میان بگذارید، و نظر او را بخواهید و با مشورت او اقدام کنید. در آن صورت می‌توانید بگویید انشاءالله خمس و زکات خود را به مستحق آن پرداخت کرده‌اید.

سوم این که با خود عهد کنید چنان‌چه با تمام اقدامات و پی‌گیری‌ها اشتباهی رخ دهد و نتوانستید خمس و زکات خود را به دست مستحق آن برسانید آمادگی دارید مجدداً آن را بپردازید تا امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه از شما راضی شود، که حتماً در چنین حالتی خداوند به شما کمک می‌کند تا به بهترین وجه وظیفه خود را انجام دهید.

چند حدیث

امام موسی کاظم علیه‌السلام، در هر چیزی که مردم بهره‌مند شوند خواه کم و خواه زیاد خمس است. (آثار الصادقین ۷۰۵۷)

امام محمد باقر علیه‌السلام، برای هیچ کس حلال نیست که از مال غیر مخمس چیزی بخرد تا آن که حق ما (خمس آن مال) را به ما برساند (آثار الصادقین ۷۰۶۶)

امام محمد تقی علیه‌السلام، (درآمد هر فرد) پس از مخارج و هزینه‌ها خمس دارد (آثار الصادقین ۷۰۷۲) و هم‌چنین (۷۰۷۵):

امام علی علیه‌السلام، خمس مال مخلوط شده حلال با حرام را بپردازید تا پاک شود

آخرین سخن، یک حدیث کوتاه

حیف است که نگوییم در حدیثی از پیامبر اکرم ﷺ دیدم که ایشان فرمودند، صدقات اول به دست خدا می‌رسد بعد به دست فقرا، در تأیید فرمایش ایشان آیه‌ی ۱۰۴ سوره‌ی توبه (۹) می‌فرماید:

.... وَ یَأْخُذُ الصَّدَقاتِ ....

آیا ندانسته‌اند که تنها خداست که از بندگانش توبه را می‌پذیرد و **صدقات را می‌گیرد**، و خداست که توبه‌پذیر مهربان است؟

بیاییم دست خدا را با پرداخت صدقات پر کنیم.

بیت المال

بیت المال: در لغت به معنای محل نگه‌داری اموال عمومی است اما **در اصطلاح** به خود اموال هم گفته می‌شود، اکنون به آن خزانه دولت که متصدی آن وزرات دارایی است می‌گویند.

بیت المال شامل انفال، زکات، خمس، انواع جزیه و خراج و صدقاتی که مصرف آن محل خاص ندارد و اموال بی‌صاحب یا ارث بدون وراث و ... می‌گردد.

متصدی خرج بیت‌المال پیامبراکرم(ص)، و ائمه‌اطهار(ع) و جانشینان به‌حق ایشان هستند.

مصرف بیت المال: به طور کلی جهت اداره امور جامعه اسلامی می بایست مصرف گردد، از جمله؛

امنیت مرزها، امنیت داخلی جامعه، تأمین بهداشت جامعه،

پرداخت هزینه‌های آموزش افراد، نگه‌داری افراد بی‌سرپرست در جامعه،

تأمین کسری حقوق کسانی که نمی‌توانند زندگی خود را اداره کنند،

پرداخت جریمه مجرمان قاصری که امکان تأمین آن را ندارد،

پرداخت دیه مقتولی که قاتل آن شناخته نشده است (یعنی دولت موظف است قاتل را پیدا کند و یا دیه او را بپردازد)،

تأمین کسری درآمد کشاورزانی که دچار خشک‌سالی شده‌اند، و یا تجاری که اموال آنان از بین رفته و یا صنعت‌گرانی که دچار رکود و زیان‌های فاحشی شده‌اند که امکان تأمین آن را ندارند و ده ها مورد دیگر که برای اداره جامعه اسلامی لازم است و در دوران ما کلیه دولت‌های مترقی در کشورهای پیشرفته برای رفاه حال جامعه همین کارها را از محل درآمد دولت‌ها انجام می‌دهند.

بخش سوم

۱۱-۷ جزیه، خراج و مقاسمه

آیه ۲۹ سوره توبه ۹

.... حَتّی یُعْطُوا الْجِزْیَةَ عَنْ یَدٍ وَ هُمْ صاغِرُونَ.

با کسانی از اهل کتاب که به خداوند و روز بازپسین ایمان نمی‌آورند، و آن‌چه را خداوند و فرستاده‌اش حرام دانسته‌اند، حرام نمی‌شمارند و متدیّن به دین حق نمی‌گردند، کارزار کنید، **تا با فروتنی به دست خود جزیه دهند**.

تعریف جزیه، خراج و مقاسمه

جزیه: مبلغی است که به جای زکات از افراد غیر مسلمانی که در پناه اسلام و تحت حمایت دولت اسلامی هستند و می‌خواهند به دین و آئین خود باقی بمانند دریافت می‌شود. مقدار آن حد مشخصی ندارد و طبق احادیث وارد شده، به وسیله امام یا جانشین او تعیین می‌شود، اما معمولاً کم‌تر از زکات است و به اموال اشخاص تعلق می‌گیرد.

الف: اگر وجوه دریافتی مربوط به زمین، باغات، زراعت و درآمدهای تجاری فرد باشد به آن **خراج** می‌گویند.

ب: اگر وجوه دریافتی به نسبت سرانه از اشخاص و افراد باشد به آن **جزیه**می‌گویند. در این حالت ممکن است از هر فرد با توجه به امکانات او مبلغی دریافت کرد، شبیه نرخ تصاعدی مالیاتی که دولت‌ها بر درآمد اشخاص منظور می‌کنند و معمولاً مبلغی را هم معاف می‌کنند،در ضمن افراد سفیه و دیوانه معاف هستند. با اسلام آوردن اهل ذمه جزیه منتفی می‌گردد اما خراج به قوت خود باقی است.

ج : اگر وجوه دریافتی به نسبت محصول و درآمد زمین باشد به آن **مقاسمه** گفته می‌شود.

اگر چه در حال حاضر با توجه به قوانین و مقررات کشورها دیگر از این روش جهت اخذ مالیات از غیرمسلمان اقدام نمی‌گردد اما در تاریخ ثبت است که در زمان یکی از خلفای عباسی زمانی که در سر حدات شمال مملکت اسلامی، حد فاصل ترکیه و یونان به مردم غیرمسلمان منطقه صدماتی از جانب دشمنان وارد شد، حکومت اسلامی‌دستور داد کل خراج و جزیه ای را که از مردم گرفته بودند، به مردم مسترد دارند تا خود نسبت به تأمین امنیت منطقه اقدام کنند، زیرا حکومت اسلامی‌در مقابل مالیاتی که گرفته بود، نتوانسته بود امنیت آن‌جا را تأمین کند.

فصل هشتم

دادوستد یا تجارت

بخش اول:

۸-۱ کتاب متاجر یا طریقه کسب درآمد ۳۰۱

تجارت در کنار مهم‌ترین عبادات

کار در کنار نماز، کار در کنار حج، کار در کنار جهاد

۸-۲ آیات و احادیث ۳۰۳

رضایت و نفع طرفین، یاد خدا، مالکیت، صنعت، تجارت سرگرمی است، ربا حرام است، مهلت دادن، ثبت معاملات نسیه

۸-۳اهمیت کار در احادیث ۳۰۷

۱.کار باید مورد علاقه باشد، ۲. صنعت یا کار با دست،۳. صنعت‌گران، ۴.در کار عجله نکنید، ۵. احساس مسئولیت در انجام کار، ۶. تخصص، ۷.تداوم در کار، ۸.توجه به کیفیت ۹.کار امروز را به فردا میفکن، ۱۰. سحرخیزی، ۱۱. تشویق و تحریک به کار ، ۱۲. پرهیز از تنبلی ۱۳. جلب مشتری

گفته بزرگان سایر جوامع

۸-۴ توضیح انواع درآمد ۳۱۵

بخش دوم:

۸-۵ انواع تجارت یا کسب‌وکار ۳۱۶
احکام خمسه تکلیفیه، توصیه به کارهای سالم، کار قبل از دعا، استجابت دعا، چند دعا
۸-۶ توضیح بیشتر در مورد پنج نوع تجارت ۳۲۱
۱.کار واجب، ۲.مستحب، ۳.مباح، ۴.مکروه. ملاک کارهای مکروه
الف) معاملات یا شغل مکروه ب)عمل یا صفات و رفتار مکروه
معامله با ظالمان. توضیح، مکروهات جدید.....۳۲۸
۵ - معاملات حرام یا مکاسب محرمه ۳۲۹
۸-۷ راه‌های کسب درآمد یا چهار طریق کسب درآمد ۳۳۰
ولایت، تجارت، صناعات، اجارات، قضاوت ممنوع. معاملات حرام محدود است
۸-۸ پنج گروه معاملات و کارهای حرام: تعریف معاملات حرام ۳۳۲
گروه اول – معاملات یا خرید و فروش نجاسات
گروه دوم – معاملاتی که به قصد حرام انجام می‌شود
گروه سوم – معاملاتی که نفع عقلانی ندارند
گروه چهارم – اعمال حرامی‌که معاملات را بر هم می‌زنند
گروه پنجم – حرمت اجرت گرفتن برای انجام واجبات

بخش سوم

۸-۹ طبقه بندی حرمت اشیاء

حرمت تکلیفی و حرمت وضعی؛ ۳۳۵

۸-۱۰ تأثیر تصمیم در معاملات؛

تأثیر عناوین ثانویه بر اعمال ما.....۳۳۶

بخش چهارم

۸-۱۱گروه اول معاملات حرام

آیات. شرح گروه اول محرمات،توضیح طبقه‌بندی نجاسات.....۳۳۸

توضیح چهار گروه نجاسات ، نجاسات ذاتی، نجاسات اشیاء و نجاسات عارضی، نجاست روح، انواع شرک، شرک در ذات، شرک در صفات، تقسیم بندی کافران استثناء در خرید و فروش نجاسات. دین سخت و رنج آور نیست ۳۴۷

۱۲-۸گروه دوم معاملات حرام

به دلیل قصد حرام.....۳۴۹

سه رکن دین، معلمی‌که جلسه امتحان را ترک می‌کرد.

۱۳-۸ گروه سوم معاملات حرام،

کار بیهوده،احکام تکلیفیه، احکام وضعیه ۳۵۱

حکم تکلیفی یا شرعی، حکم وضعی. توضیح، مصادیق احکام وضعی.

توضیح،شبهه یا مشتبه

۱۴-۸ گروه چهارم از محرمات یا فضایل فراموش‌شده

اعمالی که باعث حرام شدن معاملات می‌شوند ۳۵۶

۱– تدلیس.....۳۵۶

۲- زینت مرد.....۳۵۸

۳- تشبیب.....۳۵۸

۴- بت سازی، توضیح، مجسمه سازی.....۳۵۸

۵- تطفیف – ترازو داری.....۳۵۹

۶- تنجم – نجوم.....۳۵۹

۷- ترویج کتب ضاله.آیه‌ی ۱۸ سوره‌ی زمر (۳۹).....۳۶۰

۸- رشوه، آیات، تعریف رشوه ۳۶۱

۹- سب مؤمن، نهی ناسزاگویی، مسخره کردن ممنوع، اجازه سب، نکته.....۳۶۳

۱۰- سحر، جادوگران، داستان شیخ بهائی ۳۶۶

۱۱- شعبده بازی.....۳۶۷

۱۲- غش در معاملات. حدیث از پیامبر اکرم ﷺ ۳۶۸

توضیح، هر تقلبی غش است

۱۳- غنا، آیات، توضیح، آوازخوانی، هر موسیقی غنا نیست،لهو الحدیث ۳۶۹
۱۴- غیبت، آیات، احادیث، تعریف غیبت، تهمت، چند نکته در موردغیبت ۳۷۲
توضیح، دو تذکر، چرا غیبت می‌کنیم؟ غیبت کردن چگونه است؟
۱۵- قمار، آیات، مِیْسَرْ چیست؟ قمار حرام است، توضیح، لهو بودن قمار ۳۷۶
نکته: قمار معامله نیست،اعتدال در ورزش، قمار مفت‌خواری است،
تعریف قمار، بلیط بخت آزمایی
۱۶- قیادت.....۳۷۹
۱۷- قیافه.....۳۸۰
۱۸- دروغ گفتن.....۳۸۰
آیات؛ سخن حکیمان، سخن سه گونه است، دروغ گفتن از گناهان
کبیره است،دروغ جایز، انواع دروغ، بشکه را به جهنم بیندازید !!.
دروغ چیست ؟ نمی دانم چگونه دروغ بگویم
توریه—سر بسته سخن گفتن یا سخن به کنایه؛ آیات؛ تعریف توریه، غلو ۳۸۶
۱۹- کهانت.....۳۸۹
۲۰- لهو ۳۸۹
آیات دوری از لهو؛ تعریف لهو؛ مصداق لهو، شادی— فرح، فرق
رفاه و تجمل، رحمت خدا وسیع است، احادیث شادی و خوشرویی
۲۱- مدّاحی.....۳۹۷
۲۲- کمک به دستگاه ظالم.....۳۹۷
۲۳- نَجَش.....۳۹۷
۲۴- سخن چینی.....۳۹۷
۲۵- نوحه خوانی.....۳۹۸
۲۶- قبول ولایت حاکم ظالم.....۳۹۹
۲۷- هجو مؤمن.....۳۹۹
۲۸- هُجر (فحاشی)، احادیث.....۳۹۹
۱۵-۸گروه پنجم معاملات حرام، اجرت گرفتن جهت انجام واجبات؛..... ۴۰۱
تقسیم واجبات به اعتبارات مختلف؛ ده اعتبار مطرح شده
حرمت فروش قرآن؛ اخذ اجرت از حاکم؛ چه تصمیمی‌می‌گیریم،
چرا چند جواب به یک سئوال داده‌اند

فصل هشتم

دادوستد یا تجارت

بخش اول

۱-۸ معرفی کتاب متاجر: کتاب متاجر را کتاب معیشت یا کتاب طریقه‌ی کسب درآمد هم گفته‌اند. به آن کتاب راهنمای چگونگی انجام کسب‌وکار، یا تولید و توزیع هم می‌گویند، در آن کارهای مجازی که انسان از طریق آن می‌تواند مالی بدست آورد و زندگی خود و افراد تحت سرپرستی خود را اداره نماید مشخص می‌گردد. در کتاب تبصره در فصل کتاب متاجر بعد از تعریف و توضیح راجع به تجارت و کسب‌وکار، مسائل را به **دو گروه عمده** تقسیم کرده است:

گروه اول مسایلی که رابطه‌ی فرد و خدا را مشخص کرده، و در آن حلال و حرام خداوند را که به شریعت اسلام منتهی می‌شود بیان می‌کند. مثلاً خرید و فروش مایعات مست کننده برای خوردن، در دین اسلام حرام است حتی اگر تمام مسایل و قوانین بیع و شراء (خرید و فروش) در آن رعایت شود، در این فصل است که فضایل اخلاقی که مورد تایید اسلام است مطرح می‌شود، مثلاً دروغ نباید گفت، عیب کالا را نباید پوشاند، اگر شخصی دروغ گفت و یا عیب کالا را پوشاند و خریدار متوجه نشد و اعلان عدم رضایت هم نکرد، با این حال فروشنده به دلیل کار غیراخلاقی

و غیرشرعی که مرتکب شده از طرف خداوند مجازات خواهد شد، که در همین فصل با استفاده از کتاب مکاسب محرمه شیخ انصاری (ره) به تفصیل صحبت می‌شود.

گروه دوم مسایلی است که رابطه افراد را با هم مشخص می‌کند و می‌توان گفت ما می‌بایست به قوانین بیع و شراء یا خرید و فروش توجه کنیم. مثلاً،اهلیت داشتن و صغیر نبودن دو طرف یا مشخص بودن مال یا مدت معامله یا نوع مشارکت، و مسائل فراوان دیگر که در فصل نهم این نوشته به ترتیب کتاب تبصره راجع به آن‌ها صحبت شده است.

تجارت در کنار مهمترین عبادات

جالب است اگر فرصت کنید و به آیات قرآن با دقت و فراست توجه نمایید به نکاتی می‌رسید که اهمیت کار و کار کردن و به دست آوردن روزی حلال برایتان مشخص می‌گردد. برای مثال:

کار در کنار نماز

آیه ۹ و ۱۰ سوره جمعه (۶۲) فرماید:

یا ایها الذین آمنوا اَذا نُودِیَ لِلصلوهِ مِن یوم الجُمعَه ...

فَإِذَا قُضِیَتِ الصلَوةُ فَانتَشِرُوا فی الأَرْضِ وَ ابْتَغُوا مِن فَضلِ اللَّهِ وَ اذْکُرُوا اللَّهَ کَثِیراً لَّعَلَّکمْ تُفْلِحُونَ

ای مؤمنین چون برای نماز جمعه ندا می‌دهند ...

پس آن‌گاه که نماز پایان یافت (بعد از ظهر جمعه باز در پی کسب و کار خود رفته و) **روی زمین منتشر شوید و از فضل و کرم خدا** (روزی) **طلبید، و یاد خدا بسیار کنید تا مگر رستگار و سعادتمند گردید.**

کار در کنار حج، دنیا در کنار آخرت

آیه ۱۹۸ سوره بقره (۲)

لَیسَ عَلَیکُم جُناحٌ اَن تَبتَغُوا فَضلاً مِن رَبکُم

باکی نیست که در هنگام حج کسب معاش کرده و از فضل خدا روزی طلبید ...

درست در میان آیات حج بیان می‌کند که کسب و کار با عبادت و حج منافات ندارد و شما

می‌توانید به هر دو برسید، و در ادامه آیات (۲۰۱ بقره) یک تذکر داده و راهنمایی می‌کند و آن این که، ای بندگان خوب خدا

اگر دنیا را بخواهید خداوند آن را به شما می‌دهد اما بهتر است از خداوند هم دنیا و هم آخرت را بخواهید، **رَبّنا آتِنا فِی الدُّنیا حَسَنَهً وَ فِی الاخِرَهِ حَسَنَهً وَ قِنا عَذابَ النار**

کار در کنار جهاد

در آیه ۲۰ مزمل (۷۳)

... وَ ءَاخَرُونَ یَضرِبُونَ فی الأَرْضِ یَبْتَغُونَ مِن فَضلِ اللَّهِ

وَ ءَاخَرُونَ یُقَتِلُونَ فی سبِیلِ اللَّهِ ...

خداوند کار بندگان خوب را توضیح می‌دهد و می‌فرماید:

گروهی نماز شب می‌خوانند، گروهی تلاوت قرآن می‌کنند و گروهی ناتوان و مریض و در حال استراحت هستند، **و گروهی به سفر می‌روند جهت کسب روزی، و گروهی در راه خدا جهاد می‌کنند**، در همه احوال خدا را فراموش نکنید و هر مقدار که مقدور است قرآن بخوانید و نماز به پا دارید و از مال خود در راه خدا انفاق کنید و به محتاجان قرض دهید و ...

از این گروه آیات می‌توان استنباط کرد که اسلام برای کسب روزی حلال و کار کردن اهمیت بسیار قایل است و در مقابل با تنبلی و بیکاری مخالف است. و ما موظف هستیم هر که هستیم و هر کار خیری که انجام می‌دهیم در کنار آن جهت تامین زندگی و کسب روزی کار کنیم.

۲-۸ آیات و احادیث تجارت

آیات فراوانی داریم که در ارتباط با روابط تجاری و کسب‌وکار است و فقها به مناسبت‌های مختلف از آن برای توضیح مسائل کسب‌وکار استفاده می‌کنند. از جمله:

رضایت و نفع طرفین:

آیه‌ی ۲۹ و ۳۰ نساء (۴):

يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا لا تَأْكُلُوا أَمْوالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْباطِلِ إِلاّ أَنْ تَكُونَ تِجارَةً عَنْ تَراضٍ مِنْكُمْ ...

ای مؤمنین، اموال یکدیگر را به ناحق نخورید (تصرف نکنید). مگر آن که آن اموال را از راه تجارتی کسب کرده باشید که هر دو طرف به آن کار راضی باشید.

وَ مَن يَفعَل ذالِکَ عُدواناً وَ ظُلما فَسُوفَ نَصليهِ ناراً ...

و هر کس از روی سرکشی و ستم چنین کند، او را به آتشی در خواهیم آورد ...

فقها از این دو آیه استفاده کرده‌اند که در **روابط اقتصادی دو موضوع خیلی مهم** است اول **رضایت طرفین** دوم این که **نفع یکی در زیان دیگری نباشد.**

یاد خدا:

آیه‌ی ۳۷ نور (۲۴)

رِجالٌ لا تُلْهيهِمْ تِجارَةٌ وَ لا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللّهِ

مردانی که هیچ تجارتی و هیچ خرید و فروشی آن‌ها را از یاد خدا باز نمی‌دارد.

(فقها گفته‌اند تجارت جهت کسب سود است و بالاتر از بیع یا خرید و فروش است که جهت رفع احتیاجات روزانه است و تجارت شامل همه کارها و راه‌های کسب درآمد است).

مالکیت

آیه‌ی ۳۹ نجم (۵۳)

وَ اَنْ لَيسَ لِلاِنسانِ اِلا ماسَعَى

و برای انسان به غیر از آن چه سعی و تلاش می‌کند بهره‌ای نیست.

از این آیه برای مالکیت انسان استفاده می‌کنند.

صنعت

آیه‌ی ۸۰ انبیاء (۲۱)

وَ عَلَّمناهُ‌صَنعَةَ لَبوسٍ لَكُم ...

و به خاطر شما(انسان‌ها)صنعت زره‌سازی را به(به حضرت داود پیامبر ﷺ) آموختیم از این آیه برای اهمیت صنعت استفاده می‌کنند.

تجارت سرگرمی است

آیه‌ی ۱۱ سوره جمعه (۶۲):

وَ إِذا رَأَوْا تِجارَةً أَوْ لَهْواً انْفَضُّوا إِلَيْها وَ تَرَكُوكَ قائِمًا قُلْ ما عِنْدَ اللّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهْوِ وَ مِنَ التِّجارَةِ وَ اللّهُ خَيْرُ الرّازِقينَ

و چون داد و ستد یا وسائل سرگرمی‌مشاهده کنند، به سوی آن روی‌آورند، و تو را در حالی که ایستاده‌ای ترک می‌کنند. بگو: «آن‌چه نزد خداست از سرگرمی و از وسائل داد و ستد بهتر است، و خدا بهترین روزی‌دهندگان است. »

گفته‌اند تجارت نیز نوعی سرگرمی است باید مواظب خود باشید که از یاد خدا غافل نشوید.

ربا حرام است

آیه‌ی ۲۷۵ بقره (۲):

أَحَلَّ اللّهُ الْبَيْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبا

... خداوند معاملات (خرید و فروش) را حلال و ربا را حرام گردانیده است.

این آیه در پاسخ کسانی بود که می‌گفتند نتیجه تجارت با معاملات ربوی فرق ندارد، که خداوند پاسخ می‌دهد فرق دارد.

مهلت دادن

آیه‌ی۲۸۰ بقره (۲):

وَ إِنْ كانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلى مَيْسَرَةٍ

و اگر فرد تنگدستی بدهکار شما است، به او مهلت دهید تا گرفتاری او رفع شود.

تشویق مردم به دوستی با یکدیگر و مهلت دادن به بدهکار

ثبت معاملات نسیه

آیه‌ی ۲۸۲ بقره (۲):

يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا إِذا تَدايَنْتُمْ بِدَيْنٍ إِلى أَجَلٍ مُسَمًّى فَاكْتُبُوهُ

ای مؤمنین زمانی که بدهی مدت‌دار به یک‌دیگر پیدامی‌کنید آن را ثبت کنید.

وَ لْيَكْتُبْ بَيْنَكُمْ كاتِبٌ بِالْعَدْلِ

وسند بدهکاری معاملات شما را باید نویسنده‌ای عادل، و به صورت عادلانهبنویسد.

از این آیات روابط تجاری بین افراد را تعریف می‌کنند، از جمله، معاملات ربوی صحیح نیست، به بدهکار خود مهلت بدهید، معاملات خود را ثبت کنید، نویسندگان و شاهدان معاملات باید رعایت عدالت را بنمایند، و ایات بسیار دیگر.

احادیث

احادیث فراوانی از ائمه اطهار علیهم‌السلام در مورد کارکردن داریم که اگر قرار شود آن‌ها را بیان کنیم خود چندین جلد کتاب می‌شود، ما چند نمونه آن را ذکر کرده، در متن آورده‌ایم، از جمله:

حضرت رسول اکرمصلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرمایند:

۱. بی نیازی (با کار به دست می‌آید) برای تقوا یاور خوبی است.

۲. کسی که کوشش می‌کند تا از راه حلال معیشت خانواده‌اش را فراهم کند، اجرش مطابق مجاهدین فی سبیل الله است.

۳. من دوست ندارم کسی را که ترک کار کند و دهان خود را رو به آسمان باز کند و بگوید

خدایا مرا روزی ده.

۴. عبادت هفتاد قسم دارد که بالاترین آن دعا برای به دست آوردن روزی حلال است.

۵. بدترین کسب، رباخواری است.

۶. هر کس خرید و فروش می‌کند باید مراقب پنج امر در کارش باشد:

۱-ربا ۲-سوگند ۳-پنهان نمودن عیب کالا و ۴-مدح کالا در هنگام فروش ۵-ذّم کالا در هنگام خرید.

۷. خداوند دوست دارد بنده‌ای را که در معاملاتش سهل گیر باشد.

حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرمایند:

هر کس احکام شرعی کسب‌وکار را نداند و به آن مشغول شود (بعید نباشد که) گرفتار ربا گردد.

سزاوار است قیمت کالا را صاحب کالا مشخص کند.

حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام

تجارت عقل را زیاد می‌کند.

کسی که دنیا را برای آخرت ترک کند از ما نیست.

کسی که کار را رها کند هیچ دعایی از او اجابت نمی‌شود.

دوست دارم خداوند مرا در حال کار کردن ببیند که با دست خویش کار می‌کنم و روزی حلال را با زحمت به دست می‌آورم.

و بالاخره به دست آوردن روزی حلال بر مرد و زن واجب است و همه باید در پی کسب روزی حلال باشند. تا آن‌جا که در اخبار داریم پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بر دست کارگر بوسه می‌زند، در حالی که نشنیده‌ایم گفته باشند دست عابد یا زاهدی را بوسه زده‌اند. از این‌جا باید اهمیت کار برای ما روشن شود.

۳-۸ اهمیت کار در احادیث

پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرمایند:

طَلَبُ الکَسبِ فَریضَةٌ بَعدَ فَریضَةٌ

در پی کسب‌وکار رفتن، بعد از واجبات (نماز و روزه و ...) **واجب‌ترین کار است** (آثار الصادقین جلد ۱۹).

در مورد اهمیت کار در اسلام هر چه بنویسیم و یا بگوییم کم گفته‌ایم.در آموزه‌های دینی از تمام معصومین علیهم‌السلام جملات فراوانی نقل شده که ما را به کار تشویق کرده و از تنبلی و بیکاری منع کرده‌اند.(۳-۲-۹) تاریخ شهادت می‌دهد که اسلام، از مردم بدوی آن روزگار عربستان یک جامعه موفق در تمام عرصه‌ها ساخته است. در حدیثی از قول معصوم علیه‌السلام داریم: **اگر در حال کاشتن نهالی بودید و علائم ظهور قیامت فرا رسید به کار خود ادامه دهید و نهال را بکارید**، خلاصه دست از کار خوب خود برندارید.

در این قسمت به عنوان نمونه، تعدادی از جملات کوتاه معصومین علیهم‌السلام را بیان می‌کنیم تا ملاحظه نمایید اولیاء خدا چگونه همه‌ی مردم را در حرفه‌ای که داشته‌اند تشویق به کار می‌کرده‌اند.

۱. کار باید مورد علاقه باشد:

نهج الفصاحه ۱۹۶:

اذا حاکَ فی نَفسِکَ شَیی‌ءٌ فَدَعهُ

وقتی دل تو از کاری چرکین است از آن چشم بپوش.

نهج البلاغه ۴۴۴:

قَلیلٌ مَدومٌ عَلَیهِ خَیرٌ مِن کَثیرٍ مَملُولٍ مِنهُ

کار کمی‌که با (علاقه)تداوم یابد بهتر است از کار فراوانی که رنج آور باشد.

۲. صنعت یا کار با دست:

در بسیاری از فرموده‌ها افراد را به کار صنعتی تشویق نموده اند:

نهج الفصاحه ۴۱۴:

اَفضَلُ الکَسبِ بَیعٌ مَبرُورٌ و عَمَلُ الرَجُلِ بِیَدِهِ

بهترین و پاکیزه ترین کسب‌ها معامله ای است که در آن نادرستی و خلاف نباشد و کاری است که شخص با دست خود (صنعت) انجام دهد.

نهج الفصاحه ۳۳۲:

اَطیَبُ الکَسبِ عَمَلُ الرَجُل بِیَدِه

بهترین کسب‌ها کار کردن انسان به دست خویش است(صنعت).

نهج الفصاحه ۴۹۵:

خَیرُ الکَسِبِ کَسبُ یَدِ العامِلِ اذا نَصَحَ

بهترین کسب، درآمدی است که صنعتگر با دست خود با دقت انجام دهد.

نهج الفصاحه ۲۱۹۰:

اَلکاسِبُ مِن یَدِه خَلیلُ اللهِ

صنعت‌گران دوست خدا هستند.

۳. صنعت‌گران

در بحار جلد ۱۰۳ صفحه ۵۶ (اخلاق در بازار صفحه ۴۲) آمده است. از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) سئوال شد کدام کسب و پیشه‌ای پاکیزه تر است ؟

حضرت فرمودند:

عَمَلُ الرَجُلِ بِیَده و کُلُ بَیعٍ مَبروُرٍ

کاری که فرد با دست خود انجام دهد و نیز هر خرید و فروش مشروع.

و نیز فرمودند:

مَن اَکلَ مِن کَدِّیَدِهِ مَرَّ عَلَی الصِراطِ کَالبَرقِ الخاطِفِ

آن‌که از دسترنج خویش خورد در قیامت از پل صراط مانند برق جهنده (سریع) خواهد گذشت.

و نیز فرموده‌اند: **وای بر صنعت‌گران امّت من که امروز و فردا می‌کنند.**

۴. در کار عجله نکنید

نهج الفصاحه ۱۶۹

اِذا اَرَدتَ اَمراً، فَعَلَیکَ بالتَّوَدَةِ حَتّی یُرِیَکَ اللهُ مِنهُ المَخرَج

زمانی که تصمیم گرفتید کاری را شروع کنید، (در آن عجله نکنید)، کمی‌تأمل کنید، تا خداوند راه آن را به شما نشان دهد.

قابل توجه جوان ترها، بدانید که یک شبه نمی‌توان ثروتمند شد، بلکه باید با تأمل و پی‌گیر کار خود و اندوختن تجربه به درآمد مناسب در زمان معقول رسید.

۵. احساس مسئولیت در انجام کار

نهج الفصاحه ۲۲۱:

اِذا عَمِلَ اَحَدُکُم عَمَلاً فَلیُتقِنهُ

زمانی که یکی از شما مسئولیت کاری را به عهده می‌گیرد باید آن را به بهترین وجه انجام دهد.(باید محکم کاری لازم را به خرج دهد)

نهج الفصاحه ۳۲۱۷:

یُحِبَ اللهَ العامِلَ اِذا عَمِلَ اَن یَحسُن

خداوند دوست دارد هر کس کاری را انجام می‌دهد کامل باشد.

نهج الفصاحه ۴۱۷:

اَفضَلُ الناسِ رَجُلَ یُعطی جَهدَهُ

بهترین مردم آن کسی است که کوشش خود را به کار می‌برد (تا کاری را که به او محول گردیده به بهترین نحو ممکن به پایان برساند).

نهج الفصاحه ۱۰۲۵:

اَیَّمَا امرِءٍ ولِیَ مِن اَمرِ المُسلِمینَ شَیئاً لَم یَحُطهُم بِما یَحُوطُ نَفسَهُ لَم یَرَح رائِحَةَ الجَنَّةَ

هر فردی که اموری از کار مسلمانان را به دست گیرد و در کار آن‌ها مانند کار خود مراقبت و دلسوزی نکند بوی بهشت به او نخواهد رسید.

۶. تخصص در کار

نهج البلاغه حکمت ۴۰۳:

مَن آومَا اِلی مُتَفاوِتٍ خَذَ لَتهُ الحِیَلُ

کسی که به کارهای گوناگون بپردازد تدبیرهای او ضعیف شده و پیروز نمی‌گردد.

و یا اگر در پی کاری باشد که دست یافتنی نیست برنامه‌هایش به نتیجه نمی‌رسد.

خوب است در کارها استقامت نشان دهیم تا با تبحر در آن موفق شویم.

۷. تداوم در کار

از فرمایشات امام باقر علیه‌السلام است که می‌فرماید:

اَحَبُّ الاَعمالِ اَلی اللهِ عَزَوَجَلَ ما داوَمَ العَبُد عَلَیهِ وَ اِن قَلَّ.

محبوب‌ترین کارها نزد خداوند کاری است که بنده بر آن مداومت کند هر چند اندک باشد.

از حضرت امیر علیه‌السلام

قَلیلٌ تَدِومُ عَلیه ارجی مِن کَثیرٍ ممَلُول مِنهُ

کار اندکی که بر آن مداومت کنی امیدبخش تر از کار بسیار است که از آن ملول گردی (در آن موفق نباشی).

تَمامُ العَمَلِ استِکما لُهُ

اتمام‌کار به کامل کردن آن است.

اَفضَلُ اَلاعمالِ احَمزُها

بهترین کارها سخت ترین آنهاست.

۸. توجه به کیفیت

نهج الفصاحه ۸۷۳:

اِنَّ قَلیلَالعَمَلِ مَعَ العِلمِ کَثیرٌ

وَ کَثیرَ العَمَلِ مَعَ الجَهلِ قَلیلٌ

کار کمی‌که با علم و آگاهی و با کیفیت انجام شود، ارزشمند است.

و کار زیادی که با جهل و بدون کیفیت باشد بی‌ارزش است.

نهج الفصاحه ۳۲۱۷:

یُحِبُّ اللهُ العامِلَ اِذا عَمِلَ اَن یَحسُنَ

خداوند دوست دارد وقتی کسی کاری را انجام می‌دهد کامل و نیکو انجام دهد، (کیفیت بالا داشته باشد).

کیفیت یعنی تأثیر یا ارزش معنوی و**کمیت** یعنی مقدار و حجم مادی اقدامی که ممکن است از عبادات باشد یا از معاملات.

۹. کار امروز را به فردا نیفکن

پیامبر اکرم ﷺ فرموده‌اند:

«**کاری را برای فردا مگذار که هر روزی تکالیف خویش را دارد**» (نهج الفصاحه ۲۴۳۳)

پیامبر اکرم ﷺ فرموده‌اند:

ای ابوذر، زنهار که بر اثر آرزو، کار امروز را به فردا فکنی، زیرا که تو در امروز به سر می‌بری نه در فردا.(م-م الحکمه ۳۱۷۰)

امام باقر علیه‌السلام:

بر حذر باش از افکندن کار امروز به فردا، زیرا کار امروز به فردا افکندن دریایی است که مردان در آن غرق و نابود می‌شوند.(م-م الحکمه ۳۱۷۵)

۱۰. سحر خیزی

از حضرت رسول اکرم ﷺ نقل است که سحرخیزی مبارک است و روزی را افزایش می‌دهد، و در صبح نیازمندی آسان به دست می‌آید.

و از حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام نقل است که فرمودند هیچ سحرخیزی در راه خدا، برتر از

سحرخیزی برای تامین معاش فرزندان و خانواده نیست.

و از حضرت سجاد ﷺ نقل است که صبح در پی روزی روید و صدقه خانواده خود را از خدا بگیرید (کتاب مفاتیح الحیات).

۱۱. تشویق و تحریک به کار

در زمان خواندن جملات گوهر بار پیشوایان دین بارها به خود گفته‌ام ما این کلمات را از معصومین ﷺ داریم، با این حال وضع ما چنین است چرا این کلمات را کمتر شنیده‌ایم؟! تقاضای تأمل در این کلام حضرت امیر المؤمنین ﷺ را دارم.

نهج البلاغه خطبه ۱۷۴ (فراز ۱۰ ترجمه علامه جعفری)

اَلعَمَل اَلعَمَل، کار کار، بر خیزید برای کار و به آن اهتمام بورزید.

ثُمَ النَهایَة اَلنَهایَة، پس تمام کنید، تمام کنید، کار را ناتمام نگذارید و آن را به پایان برسانید

وَ الاِستِقامَة الاِستِقامَة، استقامت، استقامت، در تصمیمی که گرفتید استوار باشید

ثُمَ الصَّبرَ الصَّبرَ، شکیبا باشید شکیبا، در کار خود صبر داشته و تحمل نمایید. ادامه دهید.

وَ الوَرَع الوَرَعَ، پرهیزگار باشید پرهیزگار، در کارهایتان صداقت به خرج دهید.

اِن لَکُم نِهایَة فَانتَهوُا اِلی نِهایَتِکِمُ حتماً شما هدفی داشته‌اید، برای رسیدن به آن تکاپو کنید و از کوشش باز نایستید

وَ اِن لَکُم عَلَماً فَاهتَدوُا بِعَلَمِکُم، اگر برای شما راهنما و علامت است به آن توجه کنید حرف راهنمای خود را گوش کنید و طبق برنامه کار کنید.

برای اطلاعات بیشتر: اخیراً کتابی توسط آیت الله جوادی عاملی با عنوان **مفاتیح الحیات** در شش بخش چاپ شده است. در بخش سوم با عنوان تعامل مردم و نظام اسلامی بسیاری از آیات و احادیث مربوط به مسایل اقتصادی را ملاحظه می‌فرمایید.

۱۲.پرهیز از تنبلی

از حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام نقل است که فرموده‌اند:

اگر کار سخت است، تنبلی و بیکاری مدام فساد آور است،

از سایر معصومین علیهم‌السلام نقل است که تنبلی برای دین و دنیا زیان دارد،

و یا فرموده‌اند از تنبلی بپرهیزید که مانع بهره بردن از دنیا و آخرت می‌شود و ...

۱۳. جلب مشتری

صنعتگران ما برای این که مشتریان خود را از دست ندهند خوب است به این حدیث که از امام صادق علیه‌السلام روایت شده دقت کنند (تحف العقول ص ۳۲۲)

هر صنعتگری برای جلب مشتری ناگزیر است سه خصلت داشته باشد:

۱ – در کارش مهارت داشته باشد

۲ – در کارش امانت‌دار باشد

۳ – رضایت خاطر سفارش دهنده را به دست بیاورد

گفته بزرگان سایر جوامع

کار آن قدر مهم است که شما در تمام جوامع در مورد آن کلمات قصار یا سخنان نغز پیدا می‌کنید، از جمله:

وُلتِر:

کار و کوشش، ما را از سه شر بزرگ می‌رهاند:

۱ – ملالت و دلسردی، ۲– رذیلت و تباهی، ۳– فقر و نیازمندی،

و یا گفته است : در جوامعی که کارها براساس استعدادها تقسیم نشود در واقع همه بیکارند.

دولاروش:

چهار روش برای اتلاف وقت وجود دارد؛

کار نکردن، کم کار کردن، بد کار کردن و کار بیهوده کردن.

گالیله:

کار کنید تا همه غصه‌های خود را فراموش کنید.

و یا گفته است: هیچ چیز بهتر از کار کردن به جای غصه خوردن، آدمی را به خوشبختی نزدیک نمی‌کند.

۴-۸ یک توضیح: دادوستد یا تجارت، یا کسب‌وکار، شامل هر کاری می‌شود که ما از طریق آن درآمدی کسب می‌کنیم، تا بوسیله آن به زندگی شرافتمندانه و انسانی خود ادامه دهیم. بعداً توضیح خواهیم داد که کارمندی و کارگری و یا وکالت و هم‌چنین هر نوع ساخت و ساز و تولید صنعتی و نیز هر نوع فعالیت اقتصادی مانند کشت و زرع و غیره را نیز شامل می‌شود. در کتاب تبصره‌ی علامه حلی کتاب متاجر دارای چند فصل است که فصل اول آن مکاسب محرمه است که ما آن را از کتاب مکاسب محرمه مرحوم شیخ انصاری از فصل هفتم به بعد (۷-۸ الی ۱۵-۸) این نوشته آورده‌ایم، و فصل‌های بعدی تبصره را در فصل نهم ادامه داده‌ایم.

بخش دوم

۸-۵ انواع تجارت یا کسب‌وکار

تجارت در فقه به معنای کسب درآمد جهت مخارج عادی زندگی است. که می‌بایست از یکی از راه‌های شرعی آن را کسب نمائیم، همچنان که پیامبران الهی هر کدام به کاری مشغول بوده‌اند:

حضرت آدم علیه‌السلام	کشاورز
حضرت ادریس علیه‌السلام	خیاط
حضرت نوح علیه‌السلام	نجار
حضرت هود علیه‌السلام	بازرگان
حضرت ابراهیم علیه‌السلام	شبان
حضرت داود علیه‌السلام	آهنگر
حضرت سلیمان علیه‌السلام	حصیر باف
حضرت موسی علیه‌السلام	کارگر
حضرت عیسی علیه‌السلام	جهانگرد
حضرت محمد ﷺ	شبان،بازرگان، شجاع و امین درهر کاری

در فقه، کارهایی را که از طریق آن درآمدی به دست می‌آید به شکل زیر دسته بندی کرده‌اند:

۱- خرید و فروش ،	یا داد و ستد
۲- کارگری ،	یا اجیر شدن

۳- کار روی زمین ، یا مُزارعه

۴- کار در باغ ، یا مُساقات

۵ – کار با سرمایه دیگران ، یا مُضاربه

۶- کارمندی دولت ، یا مُتولی مناصب حکومت

۷- تولید و صنعت، یا صَناعات

۸- اجاره اموال و اشیاء ، یا اِجارات

تمام این کارها شامل **احکام خمسه‌ی‌تکلیفیّه** است، یعنی یا واجب یا مستحب یا مباح یا مکروه یا حرام، هستند.

کسب درآمد واجب: اگر فقط از راه کار کردن می‌توان کسب درآمد کرد بر شخص واجب است کاری را که از عهده او برمی‌آید انجام دهد، به شرط این‌که مجبور به انجام کارحرام نباشد.

کسب درآمد مستحب یا سنت: برای توسعه‌ی زندگی و یا کمک به دیگران، حتی برای جمع‌آوری و افزایش ثروت مستحب است که انسان کسب‌وکار خود را از راه مشروع و حلال توسعه دهد.

کسب درآمد مباح: کاری که به انجام آن نیازی نیست و از انجام یا عدم انجام آن‌هم ضرری متوجه کسی نمی‌شود، حتی اگر برای جمع آوری مال باشد کسب درآمد از آن راه مانعی ندارد.

کسب درآمد مکروه: کارهایی که انجام آن حرام نیست ولی اگر انجام ندهیم بهتر است، مثلاً نگه‌داری کالا برای گران‌تر فروختن آن، که با انجام ندادن آن به انسان پاداش می‌دهند، اگر چه با انجام آن موأخذه هم نمی‌شویم قدری مفصلتر آن‌ها را با هم بررسی می‌کنیم. (۶-۸)

کسب درآمد حرام: هر کاری که شرع آن را منع کرده باشد حرام است. که در کتاب مکاسب محرمه شیخ انصاری مفصل آمده است، که با هم مرور می‌کنیم. (۱۴-۸)

توصیه به کارهای سالم

ما را به کارهای صحیح و سالم بسیار سفارش کرده‌اند از جمله:

۱ ـ کسب حلال (از هر طریقی که باشد) موجب شرمندگی نیست.

۲ ـکارکردن شیوه اولیاء خداست.

۳ ـ هر کس از دست رنج خود بهره ببرد در قیامت به بهشت می‌رود.

۴ ـ روزی حلال دعا را مستجاب می‌کند.

۵ ـترک یک لقمه حرام محبوب‌تر از دو هزار رکعت نماز است.

۶ ـنیکوترین شما کسی است که سربار مردم نباشد.

۷ ـ کار کردن برای به‌دست آوردن مخارج زندگی مانند جهاد است.

کار قبل از دعا

توجه داریم که دعاهای فراوانی از معصومین علیه السلام برای ما نقل شده که تأثیر آن‌ها مسلم است اما نکته‌ای که بعضی جوان‌ها بیش‌تر باید به آن توجه کنند این است که نباید به جای کارکردن دعا کرد، بلکه باید کار کرد و سپس از خداوند هم تقاضا نمود که کار را به ثمر برساند و ما را از اشتباهات مصون بدارد، داستانی را از قول فرزند مرحوم **شیخ حسنعلی اصفهانی** معروف به نخودکی نقل می‌کنند، که او گفت:

شبی با پدرم در منزل خود که کنار مزرعه و باغ‌مان بود استراحت می‌کردیم،

پدرم به من گفت در باغ دزد آمده برخیز آن تفنگ را بردار، و یک تیرهوایی شلیک کن تا او بداند ما بیدار هستیم و برود،

به پدر گفتم، پدر از همان دعاها که بلد هستید بخوانید تا او خود برود.

پدرم گفت: وقتی با اسباب عادی می‌توان کاری را انجام داد باید از همان راه اقدام کنیم.

دعاها را برای ما نگفته‌اند تا ما تنبل شویم، بلکه آن‌ها را به ما آموزش داده‌اند تا ما امیدوار باشیم و با اطمینان خاطر به کار خود ادامه دهیم تا به نتیجه برسیم.

دعا

دعا به معنای خواندن، تقاضا کردن، یا درخواست نمودن است

در قرآن آیات متعددی در این باره داریم

آیه ۱۸۶ بقره (۲) به بندگان من بگو من به آنان نزدیک هستم، و دعای دعا کننده را زمانی

که مرا بخواند اجابت می‌کنم

آیه ۶۰ غافر (۴۰) پروردگارتان گفت مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم

آیه ۲۶ شوری (۴۲) (و خداوند) درخواست کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند اجابت می‌کند

خلاصه در قرآن آیات فراوانی داریم که درخواست از خداوند را به ما توصیه نموده است، و از طرف دیگر هم تاکید نموده که خداوند آن را اجابت می‌کند یعنی پاسخ مثبت می‌دهد.

استجابت دعا با برآورده شدن حاجت فرق دارد؛

استجابت یعنی بی‌جواب نمی‌گذارد جایی این درخواست شما حساب می‌شود، عرفا در توضیح این مطالب گفته‌اند یک معنای استجابت برآورده شدن حاجت است و اگر آن نشد کفاره گناهان است و اگر گناهی نداشتیم ذخیره و توشه برای ماست به صورتی که بعضی در قیامت می‌گویند ای کاش دعاهای ما در دنیا مستجاب نمی‌شد در مقابل آن به این پاداش‌هایی که خداوند به ما داده است اضافه می‌شد.

خلاصه از یاد خداوند با خواندن دعا غفلت نکنید که هرگز از آن پشیمان نخواهید شد.

و نیز گفته‌اند:

اگر دعایت مستجاب شود	ایمانت زیاد می‌شود
اگر دعایت دیر مستجاب شود	صبرت زیاد می‌شود
اگر دعایت مستجاب نشود	برایت خیربهتری در نظر گرفته شده

چند دعا

در زمان حرکت به سمت محل کار

زمانی که جهت کسب روزی حرکت می‌کنیم، اعم از این‌که اداره، مغازه، شرکت، کارخانه، مزرعه، دانشگاه و یا هر محل دیگری باشد خوب است با خواندن این کلمات توجه به خالق یکتا داشته باشیم:

اَشهَدُ اَن لا اِلهَ اِلا اللهُ وَحدَهُ لاشَریکَ لَهُ، وَ اللهُ اَکبَرُ کَبیراً و الحَمدُ للهِ کَثیراً، وَ سُبحانَ اللهِ بُکْرَةً وَ اَصیلاً، وَ لاحَولَ و لا قُوَةَ اِلا بِاللهِ العَلیِ العَظیم، وَ

صَلی اللهُ عَلی مُحَمَدٍ و آلهِ.

شهادت می‌دهم که معبودی نیست مگر خداوند یگانه که شریکی برای او نیست، خداوند بزرگ است بس بزرگ، و ستایش فراوان مخصوص اوست، و تسبیح خالص و پاک مخصوص الله است، در صبح‌گاهان و شام‌گاهان. و هیچ حرکت و نیرویی نیست مگر وابسته به او که بزرگوار و عظیم است، و درود خداوند بر محمد و خانواده او باد،

در زمان ورود به محل کار

چون می‌خواهید در محل کار خود مستقر شوید، این دعا را توصیه نموده‌اند:

أَشْهَدُ أَنْ لا اِلهَ اِلّاَ اللهُ وَحْدَهُ لا شَریکَ لَهُ، وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمّداً عَبْدُهُ وَ رَسَوُلُهُ – صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَ آلِه – اَللّهُمَ إِنّی أَسْئَلُکَ مِنْ فَضْلِکَ رِزقاً حَلالاً طَیِّباً، وَ أَعوذُ بِکَ مِنْ أَنْ أَظْلِمَ أوْ اُظْلَمَ، وَ أعوذ بِکَ مِنْ صَفْقَةٍ خاسِرَةٍ وَ یَمینٍ کاذِبَةٍ

شهادت می‌دهم که معبودی نیست مگر خداوند که یگانه است و شریکی برای او نیست، و شهادت می‌دهم که محمد (ص) بنده و فرستاده اوست. بار الها من از تو درخواست می‌کنم که از فضل و بخشش خود روزی حلال و پاک نصیبم گردانی، و پناه می‌برم به تو از این‌که ظلم کنم یا به من ظلم شود، و پناه می‌برم به تو از معامله زیان‌بار که در آن معامله‌ام کسی ضرر کند و یا قسم دروغ به زبان جاری کنم.

در زمان انجام معامله

و در زمان شروع به کار و یا انجام معامله به این دعا توجه بفرمایید :

یا حَیُّ یا قَیُّومُ، یا دائِمُ یا رَؤُفُ یا رَحیمُ، أسئَلُکَ بِعِزّتِکَ وَ قُدْرَتِکَ وَ ما اَحاطَ بِهِ عِلْمُکَ، أنْ تَقْسِمَ لی مِنَ التِّجارَةِ الیَوْمَ، أعْظَمَها رِزْقاً، و أوْسَعَها فَضْلاً، وَ خَیْرَها عاقِبَةً، فَإِنَّهُ لا خَیْرَ فِیمَنْ لا عاقِبَةَ لَهُ

ای زنده، ای جاوید، ای همیشه پایدار، ای مهربان، ای بخشنده، از تو درخواست می‌کنم به بزرگواری و قدرتت و به آن‌چه علم تو به آن احاطه دارد که قسمت کنی برای من از دادوستد و تجارت امروز، روزی فراوان، و از فضل و کرم خود وسیع‌ترین روزی که در پایانش بهترین خیر تو در آن باشد، و اگر تو نخواهی هیچ خیری در عاقبت کار من نخواهد بود.

در زمان خروج از محل کار

و چون از محل کار خود خارج می‌شوید اموال خود را به خدا بسپارید و از آن‌ها با این دعا جدا شوید:

اَللّهمَّ إنّی أَسْئَلُکَ مِنْ خَیْرِها وَ خَیْرِ أَهْلِها وُ أَعوذُ بِکَ مِنْ شَرِّها وَ شَرِّ أَهْلِهَا

پروردگارا از تو درخواست می‌کنم آن‌چه خیر است برای من و خانواده و اموالم رقم بزنی، و پناه می‌برم از شر بدیهایی که برای من و خانواده و اموالم وجود دارد.

۶-۸ توضیح بیشتر در مورد پنج نوع کسب‌وکار

۱-کار واجب

شاید برای شما جالب باشد که بدانید، کار واجب نداریم اما در سه صورت علمای دین شما را به انجام کار امر می‌کنند:

اول اگر با کار نکردن، خود و یا افراد تحت تکفل شما مانند زن، فرزند، و والدین به زحمت می‌افتند بر شما واجب است کار کنید و مخارج زندگی آنان را تأمین نمایید حتی اگر انجام آن کار را دوست نداشته باشید.

انیس التجار:هیچ مسلمانی حق ندارد در حالی‌که می‌تواند کار کند، به دلیل کار نکردن افراد تحت تکفل خود را به زحمت بیندازد (حتی اگر شخصاً نیاز نداشته باشد)

دوم اگر شما تخصصی دارید و کاری را می‌دانید که از شخص دیگری در جامعه برنمی‌آید، و جامعه به آن تخصص نیاز دارد بر شما واجب است آن کار را انجام دهید.

مثلاً شما تنها فردی هستید که به علت تخصص خود می‌توانید فرد بیماری را از مرگ نجات دهید، بر شما واجب است آن کار را انجام دهید حتی بدون دریافت حق‌الزحمه از فرد محتاج. البته، بر حکومت لازم است که حقوق شما را پرداخت نماید.

یا اگر شما تنها مهندسی هستید که اطلاعات لازم را در مورد صنعتی دارید که جامعه‌ی اسلامی‌به آن نیاز دارد، بر شما واجب است که از اطلاعات خود استفاده کنید و جامعه را از علم خود بهره‌مند سازید. همچنان که اگر صنعتگری تنها تولید کننده‌ی جامعه باشد و جامعه به کار او نیاز داشته باشد او حق ندارد بگوید من به پول آن نیاز ندارم پس کار نمی‌کنم. بر او انجام آن کار مانند صدور حکم قاضی که تنها قاضی شهر است واجب می‌شود.

سوم اگر جامعه نیاز به تخصصی دارد که فقط شما می‌توانید آن را بیاموزید، بر شما واجب است آن را آموخته و به دیگران آموزش دهید تا جامعه بی‌نیاز شود.

۲- کار مستحب: در متون مذهبی به جای نام بردن از کارهای مستحب گفته‌اند در چه شرایطی انجام بعضی کارها مستحب است از جمله، اگر کاری:

۱. به دلیل نیاز شما، بر شما واجب نباشد.
۲. جامعه محتاج و معطل کار شما نباشد.
۳. آن کار از نظر شرع حرام نباشد.
۴. آن کار از نظر شرع و عرف کار نامناسب و مکروه نباشد.
۵. از انجام آن برای شما و یا جامعه سودی حاصل شود.

تعداد کارهایی با این شرایط که انجامش مستحب است بسیار زیاد است. شما با توجه به موقعیت خود می‌توانید کارهای بسیاری را انجام دهید که مستحب هستند. و حتماً روزانه هم انجام می‌دهید و چه خوب است آن‌ها را برای رضای خدا انجام دهید تا علاوه بر اجر مادی آن، از اجر معنوی آن که بهتر از درآمد دنیا است بهره‌مند گردید.

در این‌جا مناسب است یکی از احادیث رسیده از حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) را یادآور شوم، ایشان می‌فرمایند:

نهج الفصاحه ۵۹۵:

اِنَّ اَطیَبَ الکَسبِ، کَسبُ التُجّار، اَلذَینَ : اِذا حَدَّثُوا لَم یُکَذِبوا، وَ اِذا ائتُمِنُوا لَم یَخُونُوا، وَ اِذا وَعَدُوا لم یُخلِفُوا، وَ اِذا کان عَلَیهِم دَین لَم یَمطُلُوا، وَ اِذا کان لَهُم لَم یَعسِرُوا، وَ اِذا باعُوا لَمُ یُطرُوا، وَ اِذا اشتَروا لَم یَذمُوا.

بهترین راه کسب درآمد، کار آن بازرگانان،تولید کنندگان و فروشندگانی است که۱-وقتی سخن می‌گویند دروغ نگویند و ۲-در امانت خیانت نکنند و ۳-به وعده‌ی خود وفا کنند و ۴-در پرداخت بدهی تعلل نکنند و ۵-در دریافت مطالبات سخت‌گیری نکنند و ۶-به هنگام فروش کالا ستایش جنس خود را نکنند و ۷-به هنگام خرید کالا روی جنس عیب نگذارند.

نهج‌الفصاحه ۱۶۵۲:

رَحِمَ اللهُ امْرَءً اکْتَسَبَ طَیِّباً واَتْقَنَ قَصْداً

و قَدَّمَ فَضْلاً لِیَوْمِ فَقْرِه وحاجَته

خدا رحمت کند کسی را که کسب حلال کند و به اعتدال خرج کرده و مازاد آن را برای روز تنگ‌دستی و حاجتش از پیش فرستد.

نهج‌الفصاحه ۲۲۲۷:

لَعَثْرَةٌ فی کَسْبِ حَلالٍ اَفْضَلُ عندالله من ضَرْبٍ بَسَیْفٍ حَوْلاً کاملاً

قطعاً به رنج افتادن در راه کسب حلال نزد خداوند از یک‌سال شمشیر زدن بهتر است.

نهج‌الفصاحه ۳۲۲۶:

الیَمینُ الْکاذِبَةُ مُنْفِقَةٌ لِلسِّلْعَةِمُمْحِقَةٌ لِلْکَسْب

قسم دروغ کالا را تلف کند و کسب را از میان ببرد.

۳-کار مباح

کارهای بسیاری است که انجام یا عدم انجام آن برای ما فرقی ندارد، یا درآمد آن برای ما چندان جالب نیست، یا کاری است که برای ما زحمتی ندارد، خلاصه یک کاری که نه تنها ما نسبت به آن بی تفاوت هستیم بلکه جامعه‌ی اطراف ما نیز نسبت به آن حساسیتی ندارند، چه جامعه کوچک خانواده، چه جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنیم، کارهایی که چه انجام بشود چه نشود از نظر شرع فرقی نمی‌کند، و درآمد آن در زندگی ما تأثیری ندارد و جامعه هم نیازی به آن ندارد و انجام آن در اختیار ماست، به این نوع کارها مباح می‌گویند. مثلاً می‌خواهید امروز استراحت کنید، کجا و چگونه تصمیم با شماست، در منزل، در پارک، در مسافرت و غیره و یا گرسنه هستید چند نوع غذا مقابل شماست هر کدام را خواستید استفاده کنید، می‌خواهید مسافرت کنید، با هر وسیله‌ای که علاقه دارید سفر کنید، خلاصه زندگی شما در اختیار شماست تنها از ما خواسته‌اند که به حق الناس توجه کنیم یعنی به مال مردم احترام بگذاریم، و حق را به صاحبش برسانیم و از طرف دیگر به آنچه خداوند حرام فرموده توجه داشته باشیم تا حق الله هم به گردن ما باقی نماند.

۴-کار مکروه

کارهای مکروه آن‌هایی است که از نظر شرع مقدس بهتر است انجام نشود. لذا با انجام ندادن آن به انسان پاداش می‌دهند اگر چه با انجام آن موأخذه هم نمی‌شویم، بنابراین لازم است قدری مفصل‌تر آن‌ها را با هم بررسی کنیم.

ملاک کارهای مکروه

محقق حلی در شرایع می‌گوید، مکروهات به سه دلیل ممکن است مکروه حساب شوند:

اول : کارهایی که غالباً نتیجه‌ی آن به حرام می‌رسد، مانند خرید و فروش کردن سکه‌های طلا و نقره رایج که اضافه و کم در آن ربا است (صرافی‌های قدیم). یا شغل کفن فروشی، چون بی‌اختیار از مردن مردم خوشحال می‌شوند و ...

دوم : کارهایی که شغل مناسبی نیستند مانند اجاره دادن حیوان برای تولید نسل و یا

حجامت کردن به خاطر دریافت پول، (بدون دریافت وجه مانعی ندارد).

سوم : کارهایی که شبهه‌ی حرام بودن در آن پیدا می‌شود، مانند معامله با اطفال.

مرحوم محقق حلی (ره) از معاملات مکروه نامی‌نبرده است، بلکه انتخاب آن را با توضیح بالا در اختیار مکلف قرارداده است.

کارهای مکروه

نظر به این‌که در تمام رساله‌ها از کارهای مکروه نام برده شده است، در این قسمت تعدادی از آن‌ها را به نظر شما می‌رسانیم. ولی بهتر است هر فرد با توجه به فرموده مرحوم علامه‌ی‌حلی (ره) در کتاب شرایع خود نسبت به کارهایی که انجام می‌دهد قضاوت کند و حتی‌الامکان از انجام کار مکروه اگر چه گناهی هم ندارد خودداری کند.

معاملات مکروه را می‌توان به دو گروه عمده تقسیم نمود:

الف : خرید و فروش یا شغل مکروه.

ب : عمل یا صفات و رفتار مکروه.

الف) خرید و فروش **یا معاملات و یا کسب‌های مکروه** که در کتاب‌هابرشمرده‌اند:

۱. برده فروشی، کسی که شغل خود را خرید و فروش انسان‌ها قرار دهد.

یادمان نرود که برده فروشی به صورت قدیم را جایی سراغ نداریم، ولی انسان فروشی به صورت جدید را فراوان می‌توان پیدا کرد که اسلام چنین اجازه‌ای را به ما نمی‌دهد.

۲. صرافی، در قدیم به کسانی که شغلشان معاوضه سکه‌های رایج طلا و نقره بود صراف می‌گفتند. آنان طلا را با طلا و نقره را با نقره معاوضه می‌کردند، که اگر در وزن تفاوت داشتند از مصادیق معاملات ربوی می‌شد، شاید به همین سبب آن شغل را مکروه دانسته‌اند. کار آنان با صرافی‌های امروزی که اسکناس‌ها را با هم معاوضه می‌کنند فرق داشته است، هم‌چنان که شغل زرگری را که معاوضه طلا با طلا بوده است مکروه می‌دانستند.

۳. کفن فروشی،اگر شغل خود را کفن فروش و درآمد خود را از این راه قرار دهیم، مکروه است. البته، شغلهای دیگری هم وجود دارد که از ما خواسته‌اند محل درآمد و کسب سود خود را از آن راه‌ها قرار ندهیم، مانند طبابت، اجرت گرفتن قابله، حجامت کردن، فروش طعام، کشتار حیوانات و ...

۴. بافندگی پارچه‌های حریر و ابریشم.

۵. کرایه دادن حیوانات برای تولید مثل در مقابل حق‌الزحمه.

۶. ترازو داری کردن، در حالی که درست نمی‌داند و یا به نفع یکی از طرفین وزن کند.

۷. اجرت گرفتن برای نوشتن و آموزش قرآن، اگر چه انجام آن خیلی خوب است و از مستحباتی است که ثواب بسیار دارد ولی از ما خواسته‌اند که این کارهای خوب را برای رضای خدا انجام دهیم، حتی خرید و فروش قرآن را اجازه نداده‌اند.

تأملی در کارهای مکروه

توجه کنیم چهارده قرن قبل بعضی کارها را جزو کارهای مکروه به حساب آورده‌اند. جالب است که امروز اجرت گرفتن برای انجام آن کارها در جوامع مترقی عرف نیست؛ از جمله آن‌ها رشته‌ی پزشکی است، به این معنا که در کشورهای پیشرفته چند شغل است که شاغلین آن‌ها از دولت حقوق می‌گیرند، یکی معلمی است، یکی پزشکی، یکی قضاوت، و شاید شغل‌های دیگر هم باشد. در آموزه‌های دینی ما آمده است که افرادی که چنین شغل‌هایی دارند نباید برای کارشان اجرت طلب کنند لذا جراحان قدیم که حجامت می کردند و یا مربیان آموزش قرآن و یا قضات حقوق نمی‌گرفتند یعنی متخصصان این رشته‌ها به خاطر کمک به هموطنان و علاقه‌ی خود این رشته‌ها را انتخاب می‌کردند نه به خاطر ثروت‌اندوزی، و کسب پول و تأمین هزینه خانه و ویلا و مسافرت‌های خارج از کشور.

ب) عمل مکروه، یا صفات مکروهی که بهتر است خریدار و فروشنده به آن‌ها توجه داشته باشند و از انجام آن خودداری کنند:

۱. معامله با ظالمان، مردمان پست، کودکان و افراد سفیه.

۲. خرید و فروش قبل از طلوع آفتاب، زودتر از دیگران به بازار رفتن و دیرتر بیرون آمدن، استقبال از کاروان‌های مال‌التّجاره، در حراجی‌ها قبل از تمام شدن سخن فروشنده معامله را تأیید کردن، معامله در جای تاریک کردن.

۳. فروش املاکی که به پول آن نیازی نیست.

۴. وارد شدن در معاملات دیگران، وکیل شدن برای گران‌تر فروختن کالا.

۵. مدح بی مورد از کالایی که می‌فروشد و ذمّ بی مورد از کالایی که خریداری می‌کند. و عدم بیان عیب معمول کالا (عدم بیان عیب غیرمعمول حرام است) و هم‌چنین سخت‌گیری در انجام معاملات.

۶. سوگند خوردن، سود گرفتن از فردی که وعده‌ی احسان به او داده است و تخفیف خواستن بعد از انجام معامله، دبّه کردن، و فرق گذاردن بین مشتریان.

۷. چپاول و غارت اموالی که صاحب آن راضی است که آن‌ها را برداریم مکروه است، مانند غذای نذری که توسط مؤمنین تهیه و توزیع می‌شود و یا حمله کردن برای جمع آوری پولی که بر سر داماد و عروس ریخته می‌شود و امثالهم.

۸. **احتکار**، در لغت به معنای انبار کردن، جمع‌کردن اجناس، نگهداری چیزی برای افزایش قیمت فروش، در اختیار قرار ندادن غله و سایر خوراکی‌ها به نیت گران شدن.

در اصطلاح فقه، احتکار به انبار کردن مواد خاص غذایی انسان و حیوان طی شرایطی می‌گویند. مانند خرید گندم، جو، خرما، کشمش، و روغن جهت فروختن با قیمت بیشتر، در حالی که در بازار کمبود احساس می‌شود و نفروختن آن‌ها و نگهداری آن‌ها فقط برای افزایش قیمت باشد، مدت آن را از سه روز بیشتر گفته‌اند و در مجازات محتکر گفته‌اند هر چه زمان احتکار بیشتر باشد مجازات محتکر بیشتر خواهد بود. ذخیره کردن مواد غذایی برای مصرف شخصی احتکار نیست

نمک و زیتون را برخی از فقها جزو مواد مذکور آورده‌اند در حکومت اسلامی محتکر را مجبور به ارائه اجناس احتکار کرده می‌نمایند اما قیمت آن‌ها را صاحب کالا مشخص می‌کند.

در مورد عدم احتکار و نیز بدی فرد محتکر،روایات زیادی از بزرگان دین داریم از جمله حضرت رسول‌اکرم ﷺ که می‌فرمایند:

نهج الفصاحه ۱۲۰۰

التاجِرُ یَنتَظِرُ الرزقَ و المُحتَکِرُ یَنتَظِرُ اللَعنَهَ

تاجر انتظار رزق و روزی می‌برد و محتکر انتظار لعنت و نفرین.

نهج الفصاحه ۱۳۱۸

اَلجالِبُ مَرزُوقٌ و المُحتَکِرُ مَلعُون

کسی که کالایی را از شهری به شهر دیگر می‌برد (صادر کننده و وارد کننده) روزی می‌خورد و محتکر گرفتار لعن و نفرین است.

معامله با ظالمان

در کتاب انیس التجار برای بعضی از این مکروهات توضیحاتی داده است. از جمله در مورد معامله کردن با ظالمان به سه ویژگی آن اشاره کرده است، اگر مالی را از ظالم خریداری کنیم:

الف –اگر ندانیم که آن را به زور گرفته یا خیر، معامله آن مکروه است.

ب – اگر یقین داشته باشیم که آن را به زور گرفته‌اند، خرید آن حرام است.

ج – اگر بدانیم که آن مال از محل درآمدهای حکومت یعنی زکات و جزیه تهیه گردیده است، معامله آن مانعی ندارد.

توضیح: مکروهاتی را که نام بردیم بعضی در این زمان موضوعیت ندارند و انجام نمی‌شود مانند خرید و فروش برده و یا استقبال از کاروان تجاری و برخی نیاز به توضیح دارد مانند شغل صرافی و یا بافندگی حریر و بعضی هم به قوت خود باقی است آن چه مهم به نظر می‌رسد این است که دربارهٔ مکروهات جدیدی که در جامعه پدیدار می گردد، صحبت شود.

فقها و حوزه‌های علمیه یا دانشگاه‌های دینی ما می‌بایست نسبت به تعیین مکروهات و یا کارهای حرام که این روزها مردم با آن سروکار دارند نظر بدهند مثلاً:

تولید مواد مخدر و خرید و فروش آن.

تولید و خرید و فروش موادی که به محیط زیست صدمه می‌زنند.

تولید و خرید و فروش وسائلی که برای انسان ضرر دارد.

تولید و خرید و فروش مواد خوراکی غیر استاندارد و یا مضر مانند ترشیجات شیمیایی.

تولید و خرید و فروش مصنوعاتی که باعث از بین رفتن آسایش انسان و یا سبب کاهش طول عمر انسان می‌شود.

قبول پست و مقام‌هایی که فرد تخصص آن را ندارد.

قبول مسئولیت کاری که فرد از عهده‌ی آن برنمی‌آید؛ مانند تدریس در یک کلاس درس یا

رانندگی یک وسیله‌ی نقلیه‌ی عمومی، یا مسئولیت اداره‌ی گروهی کارمند و غیره.

اگر چه تمامی‌اینها به صورت کلی مطرح شده ولی وقتی به کتاب‌های گذشتگان مراجعه می‌شود می‌بینیم آن‌ها در متن زندگی زمان خود وارد شده‌اند؛ مثلاً، گفته‌اند:

جهت خرید کالا به استقبال کاروان نروید، ترازو داری نکنید، شغل خود را کفن فروشی قرار ندهید، یعنی مردم را نسبت به شغلشان راهنمایی کرده‌اند و حتی مصادیق فراوانی را هم نام برده‌اند، مثلاً آنجا که فرموده‌اند مدح بی‌مورد نکنید، شاید بهتر باشد امروز بگوییم تبلیغات غیرواقع یا اغراق آمیز حرام است.حتی ممکن است شما مکروهاتی خاص در دادوستدهای مالی خود داشته باشید، از جمله اگر شما بدهی یا دینی دارید و در سررسید امکان پرداخت آن را ندارید و از طلبکار خود مهلت می‌گیرید که شش ماه دیگر آن را بپردازید و او قبول می‌کند، اتفاقاً شما بعد از دو ماه امکان پرداخت آن بدهی را پیدا می‌کنید، باید بدهی خود را زودتر بپردازید تا طلبکار شما بیشتر متضرر نگردد.

شغل مکروه

شاید یکی از شغل‌های مکروه، اگر حرام نباشد، تعیین حقوق یا حق‌الزحمه از روی مبلغ جریمه دریافتی توسط کارمند باشد، زیرا با چنین روشی کارمند سعی در جریمه کردن و جریمه گرفتن از مردم می‌نماید. و یا روش دیگر،آن‌طور که مشهور است دسته‌ای قبض را جهت جریمه کردن مردم به مامور دولت بدهیم و بگوییم باید تا شب تمام قبض‌ها را پر کنی والا حقوقت کم می‌شود. به نظر می‌رسد این طریقه حقوق یا پاداش دادن مانند کفن فروشی مکروه باشد اگر نخواهیم آن را حرام بدانیم. و مشابه این نوع درآمدها است که خوب است حکم آن مشخص گردد.

۵- معاملات حرام، یا مکاسب محرمه

همان طور که قبلاً گفتیم **علامه‌ی حلی** کارهای حرام را خیلی مختصر بیان فرموده‌اند، و پانصد سال بعد **شیخ انصاری** کتابی در مورد مکاسب می‌نویسند که یک بخش آن به کارهای حرام به نام **مکاسب محرمه**اختصاص یافته که اکنون در حوزه‌ها تدریس می‌شود، ما در این فصل که مفصل هم خواهد بود، **مکاسب محرّمه شیخ انصاری** را خیلی مختصر با هم مرور می‌کنیم.

نقل حدیث از تَحفَ العقول:

شیخ انصاری در کتاب مکاسب محرمه اول حدیث مفصلی را از قول معصوم و از کتاب تحف‌العقول بیان می‌دارد، تا پایان کتاب هم هر کجا لازم باشد به آن اشاره می‌کند، در این حدیث از قول معصوم علیه‌السلام **راه‌های کسب درآمد** مشخص شده است:

۷-۸ راه‌های کسب درآمد

درآمد هر فرد ممکن است به یکی از این چهار طریق باشد:

۱- ولایت ۲- تجارت ۳- صناعات ۴- اجاره

به عبارت دیگر کلیه فعالیت‌های اقتصادی جامعه را در این چهار گروه قرار داده‌اند.

۱) ولایت، ولایت همان حکومت کردن و تسلط بر دیگران است و شامل کارمندان دولت و افرادی می‌شود که حقوق از دولت و بیت المال دریافت می‌کند و یا طبق دستور و فرمان دولت کار می‌کند. در این مبحث فقها به ما توصیه نموده‌اند اگر شغلی را در ادارات دولتی به شما پیشنهاد کردند که صلاحیت یا تخصص آن را ندارید نباید آن را قبول کنید، بلکه باید آن را به اهل آن واگذار کنید به خصوص در امر قضاوت که عدم اهلیت فرد باعث حرمت انجام آن می‌شود.

۲) تجارت، همان کسب‌وکار، خرید و فروش و تأسیس شرکت است، که خود انواعی دارد.

۳)صناعات، عبارت است از صنعت، ساخت و ساز، هر نوع تولید اعم از کشاورزی و غیره، تکنولوژی، فناوری و نوآوری، دانش فنی یا حق امتیاز و ...

۴) اجارات، عبارت است از اجاره دادن چیزی و دریافت حق‌الاجاره، دو بخش عمده‌ی آن شامل اجاره اشیاء و اجاره‌ی افراد می‌شود، در حقیقت مسائل کارگری تحت عنوان اجاره‌ی فرد در این قسمت قرار می‌گیرد.

توجه داشته باشید که هر درآمدی را می‌توان تحت یکی از این چهار عنوان قرار داد. اگر چه ممکن است در محل قرار دادن آن‌ها اختلاف نظر باشد، مثلاً مشاوره را ممکن است در تجارت یا صناعات و یا در ردیف اجاره فرد قرار داد.

در ادامه حدیث آمده است این چهار طریق کسب معیشت، ممکن است از راه حلال باشد یا

حرام، بنابراین راه‌های کسب درآمد به یکی از هشت روش زیر می‌باشد :

۱. **ولایت حلال**، حکومت عادلان و نمایندگان آنان است، که کمک به آنان واجب است.

۲. **ولایت حرام**، حکومت ظالمان و نمایندگان آنان است، که کمک به آنان حرام است.

۳. **تجارت حلال**، خرید و فروش هر چیزی که از آن منع نشده‌ایم.

۴. **تجارت حرام**، خرید و فروشی است که از معامله آن نهی شده‌ایم.

۵. **صناعات حلال**، ساخت و تکنولوژی هر چیزی است که جایز است.

۶. **صناعات حرام**، ساخت و تکنولوژی هر چیزی است که حرام است.

۷. **اجاره حلال**، اجاره دادن نَفْس و یا هر چیزی است که متعلق به ما است برای کار حلال.

۸. **اجاره حرام**، اجاره دادن نَفْس و یا هر چیزی که متعلق به ما است برای کار حرام و یا اجاره‌ی چیزی که متعلق به ما نباشد و صاحب آن رضایت ندهد.

هشدار: لطفاً به سرعت در مورد شغل و درآمد مردم قضاوت نکنید، زیرا ممکن است برخی از افراد، کاری را که به ظاهر حرام یا مکروه است انجام می‌دهند؛ در حالی که دقیقاً برای نجات مسلمانان است، مانند کمک کردن یک مسلمان واقعی به حاکم ظالم برای این‌که با جلب اعتماد حاکم بتواند از ظلم او نسبت به مردم بکاهد. در تاریخ، زیاد از این افراد داشته‌ایم که حتی اجازه از معصومین جهت خدمت در دربار جور و فساد داشته‌اند. و عکس آن این‌که اگر یک صنعت‌گر هستید، به صرف اینکه چون شما صنعت‌گر هستید و فقط وسیله‌ای می‌سازید پس کار حرامی‌انجام نمی‌دهید صحیح نیست. زیرا این سئوال مطرح است که، شما آن وسیله را برای چه کسی یا چه منظوری می‌سازید ؟

اگر آن وسیله را برای حکومت ظالمی‌می‌سازید تا حکومتش استوارتر گردد، کار حرامی‌می‌کنید.

اگر آن وسیله را برای دستگاهی می‌سازید که با آن فقط کار حرام انجام می‌شود کار حرامی می‌کنید.

اگر آن وسیله را برای دشمن می‌سازید، در حالی که در حال جنگ با مسلمانان است کار حرامی می‌کنید.

اما اگر همان وسیله را برای مسلمانان بسازید نه تنها کار حرامی نکرده‌اید، بلکه کار خداپسندانه‌ای انجام داده‌اید که موجب می‌شود علاوه بر دست‌مزدی که می‌گیرید نزد خداوند اجر و پاداش شما محفوظ باشد.بنابراین به صرف این‌که کار صنعتی انجام می‌دهید و یا یک کارمند

ساده هستید و یا یک خرید و فروش معمولی دارید، و یا کارگر کسی هستید و کاره‌ای نیستید، نمی‌شود یقین پیدا کرد که کار حرام نمی‌کنید، بلکه باید اولاً قصد و نیت شما از انجام عمل مثبت و در جهت سازندگی باشد ثانیاً به طریقی از جایز (درست و صحیح) بودن کار خود مطمئن شوید به ما توصیه شده، کار، شغل و طریقه‌ی کسب درآمد خود را با فردی که به این امور وارد است در میان گذارده و از صحت کار خود مطمئن شویم تا انشاء الله روزی حلال کسب کنیم.

معاملات حرام محدود است

گفتیم که مؤلف شریف کتاب مکاسب، کارهای حرام را توضیح داده تا مسلمین آن‌ها را انجام ندهند. شاید به این دلیل چنین روشی را پیش گرفته است که کارهای حرام محدود است و در بعضی مواقع رفتار ما باعث حرام شدن آن‌ها می‌گردد، ولی کارهای مباح و مکروه را که انجام آن‌ها حلال است اگر می‌خواستند نام ببرند بسیار زیاد بوده و هر روز بر دامنه آن افزوده می‌شود بنابراین **باید کارهای حرام را که تعداد آن‌ها محدود است بشناسیم** و از انجام آن‌ها خودداری کنیم، هم‌چنان که شیوه‌ی قرآن کریم هم به همین منوال است و فقط محرمات را برای ما مشخص فرموده است.

۸-۸ پنج گروه معاملات و کارهای حرام

در کتاب مکاسب، محرمات را به پنج دسته عمده تقسیم کرده‌اند:

۱. معاملات کالاهایی که ذاتاً نجس هستند.

۲. معاملات کالاهایی که خود مسئله‌ای ندارند ولی به قصد انجام یک کار حرام ساخته می‌شوند.

۳. معاملات کالاهایی که هیچ منفعت عقلانی ندارند.

۴. اعمال حرام یا سایر محرمات که باعث فاسد شدن معامله می‌شود، مانند دروغ گفتن یا کم فروشی و ... که آن‌ها را به ترتیب حروف الفبا آورده است.

۵. کسب درآمد از راه انجام واجبات.

همه باید مسائل کسب‌وکار خود را بدانند!!

مناسب است قبل از ادامه‌ی مسائل شرعی توضیح دهیم که **مسائل کسب‌وکار مشمول**

تمام افرادی می‌شود که به سن شرعی رسیده و وارد بازار کار می‌شوند، و مخصوص بقال و کفاش و پارچه فروش و چند نفر کاسب خرده فروش یا عمده فروش نیست.

مثلاً: یک کارگر همان‌طور که قانون کار را یاد می‌گیرد تا به حقوق خود برسد باید مسائل شرعی را هم بداند تا با رعایت دستورات خداوند نه حقی از او ضایع گردد و نه حق کسی را ضایع کند. هم‌چنان که یک کارمند، یک مهندس، یک پزشک یا یک معلم و استاد و ... نیاز به دانستن مسائل شرعی و روابط اقتصادی خود با سایر افراد جامعه را دارند.

تمامی افراد به صورتی دادوستدی انجام می‌دهند، مثلاً کالایی تحویل می‌دهند، تعهد انجام کاری می‌نمایند، نگهبانی می‌دهند، مشاوره می‌دهند، قضاوت می‌کنند، کالایی را تولید می‌کنند و در مقابل کار خود مبلغی می‌گیرند، به این دلیل می‌گویند همه باید قوانین را بدانند اعم از قوانین مدنی و قوانین شرعی تا به خود و دیگران زیان وارد نکنند. البته، هر کس با توجه به موقعیت و مسئولیت و کاری که دارد دانستن نوع و مقدار قوانین برای او فرق دارد، بنابراین فرموده‌اند: **بر هر کس واجب است مسایل مربوط به حرفه خود را یاد بگیرد**، سپس وارد معامله شود تا نگرانی حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام را که می‌فرماید اگر مسایل خود را ندانید ممکن است روابط تجاری شما به ربا آلوده شود و مورد غضب خداوند واقع گردید را مرتفع سازد.

یک تعریف از معاملات حرام

بد نیست بدانیم که مرحوم ملا مهدی نراقی پدر ملا احمد نراقی استاد شیخ انصاری در کتاب **انیس التجار**چه می‌گوید:

تجارت حرام از کسب و کاری است که انجام آن را شرع تجویز نمی‌کند و در آمد آن مشروع نیست. (مالکیت ندارد) علاوه بر آن‌ها چون نهی الهی است، کسانی که انجام می‌دهند با عذاب و عقاب الهی مجازات خواهند شد، سپس معاملات حرام را نام می‌برد.

پنج گروه محرمات در کتاب مکاسب محرمه عبارتند از:

گروه اول، معامله‌ی نجاسات

معاملاتی که به دلیل نجاست ذاتی کالا و نداشتن نفع عقلانی نه تنها خرید و فروش آنها حرام است بلکه حق هیچ گونه استفاده‌ای از آن‌ها را نداریم، آن‌ها عبارت‌اند از:

خرید و فروش:۱– بول۲– مدفوع۳– منی۴– خون۵– مردار (گوشت حیوان حلال گوشتی که مرده باشد و یا به دستور شرع ذبح نشده باشد).۶ – شراب (و هر مایعی که مست کننده باشد) ۷ – سگ ۸– خوک. البته، بعضی از آن‌ها استثناء شده که توضیح آن بعداً خواهد آمد.(۱۱–۸)

گروه دوم، معاملاتی که به قصد حرام انجام می‌شود

معاملات و کارهای غیر حرام که برای انجام کار حرامی صورت می‌گیرد، مانند فروش انگور برای ساخت شراب. این معاملات را نیز به چند گروه تقسیم کرده‌اند:

۱) معاملاتی که به قصد حرام انجام شوند، مانند خرید و فروش اسلحه برای کشتن مردم.

۲)معاملاتی که فقط با انجام فعل حرام درآمد حاصل می‌کند. مثلاً راه اندازی مرکز فحشا.

۳)کمک کردن به گناه. در استخدام دولت ظالم درآمدن برای کمک به او. (۱۲–۸)

گروه سوم، معاملاتی که نفع عقلانی ندارند

خرید و فروش کالایی، و یا انجام کاری که برای آن هیچ منفعت عقلانی متصور نیستیم. یعنی نه تنها منفعت حلال ندارد، بلکه منفعت مباح هم برای آن تصورنمی‌شود، مثلاً، فروش حشرات یا کرم اگر هیچ منفعتی نداشته باشد حرام است، ولی فروش کرم‌ابریشم و یا زالو و یا هر جانور دیگری که از آن بهره‌ای نصیب انسان می‌شود بلامانع است. (۱۳–۸)

گروه چهارم، اعمال حرامی‌که معاملات را بر هم می‌زنند

اعمال، رفتار و گفتاری که جزو معاملات نیستند ولی وقتی وارد معامله می‌شوند معامله را باطل و یا حرام می‌کنند، تحت این عنوان حدود سی کار حرام را بیان کرده‌اند، چه مستقیماً مربوط به معاملات می‌شده‌اند چه نمی‌شده‌اند. مثلاً **غَش** در معامله یعنی پوشانیدن عیب کالا، تهمت زدن به دیگران جهت کسب درآمد، مانند نوشته‌هایی که به دروغ و تهمت برای جلب نظر مردم می‌نویسند. (۱۴–۸)

گروه پنجم، حرمت اجرت گرفتن برای انجام واجبات

در این قسمت گفته شده است که اجرت گرفتن برای انجام واجبات اعم از واجب عینی یا واجب کفایی حرام و برای مستحبات با شرایطی بلامانع است. مرحوم شیخ انصاری حتی فروش قرآن را منع کرده است، او هم‌چنین مسائل دریافت حقوق از دولت، جهت انجام بعضی امور مانند پول گرفتن برای دادن حکم توسط قاضی را منع کرده است. (۱۵–۸)

بخش سوم

۹-۸ طبقه بندی حرمت اشیاء

به طور کلی حرمت‌ها را در دو گروه عمده تحت عنوان؛**حرمت تکلیفی و حرمت وضعی** طبقه‌بندی کرده‌اند.

حرمت تکلیفی یا ذاتی

قبلاً گفتیم (۲-۲) همه‌ی کارهایی را که ما مکلف به انجام آن هستیم در پنج گروه به نام احکام خمسه تکلیفیه طبقه بندی کرده‌اند:

کارهایی که حتماً باید انجام شود، اوامر و یا واجبات.

کارهایی که بهتر است انجام شود، سنت یا مستحبات.

کارهایی که انجام یا عدم انجام آن مساوی است، اباحه یا مباحات.

کارهایی که بهتر است انجام نشود، مکروهات.

کارهایی که نباید انجام شود، نواهی و یا محرمات.

به آن دستوراتی که طبق دستور شرع به صراحت و مستقیماً از انجام آن منع شده‌ایم **حرمت**

تکلیفی یا **حرمت ذاتی** یا **حرمت نفسی** می‌گویند. که انجام دادن آن‌ها باعث عذاب الهی است. مانند نوشیدن شراب، خوردن گوشت خوک. گرفتن ربا، دروغ گفتن، آدم کشی، خودکشی و..

حرمت وضعی یا عَرَضی

غیر از آن‌چه که شرع مستقیماً نهی کرده است، به کارهایی که به دلایل دیگر از انجام آن منع می‌شویم **حرمت وضعی** یا **حرمت عَرَضی** می‌گویند، مانند فروش انگور به کارخانه شراب سازی، و یا خرید و فروش گوشت خوک، که آن‌ها را به دلیل منطقی و حجت قیاس حرام می‌دانیم. زیرا می‌دانیم شراب حرام است و کمک کردن به ساخت آن هم حرام است، پس فروش انگور به سازنده‌ی آن نیز حرام می‌باشد. یا خوردن گوشت خوک و مردار حرام است، پس معامله‌ی آن حرام است. در این موارد می‌گویند **انجام معامله به دلیل حرمت وضعی باطل است** و **به دلیل حرمت تکلیفی معصیت انجام شده است**. حرمت وضعی ممکن است گناه نداشته باشد ولی باعث باطل شدن معامله می‌شود، مانند معامله با کودک.

۸-۱۰ تأثیر تصمیم (قصد)در معاملات

با این که گفته شده است شما حق خرید و فروش یا معاملات اشیاء نجس را ندارید ولی فقها اضافه کرده‌اند هر کاری که برای جامعه و مردم و خود شخص نفع عقلانی و استفاده‌ای داشته باشد که از آن منع نشده‌ایم خرید و فروش آن، بلامانع است مثلاً:

۱. مدفوع نجس است و چون نفعی از آن تصور نداشتند و یا نفعی برای آن قائل نبودند ارزشی نداشت (مالیت برای آن قائل نبودند)، لذا معامله آن را حرام می‌دانسته‌اند ولی در این دوران که آن را برای درختان مفید می‌دانند موضوعیت پیدا کرده و حق انتفاع آن برای صاحبش محفوظ است و او می‌تواند حق انتفاع خود را واگذار و وجه دریافت کند.

۲. شراب و هر مایع مست کننده دیگر نجس و خوردن آن حرام است؛ ولی در صنعت و یا طبابت استفاده‌ی غیر نوشیدنی و دارویی از آن می‌شود، پس خرید و فروش آن برای این کار بلامانع است.

۳. سگ ولگرد نجس است و خرید و فروش آن حرام، اما خرید و فروش سگ تعلیم دیده جایز است.

۴. ساخت اسلحه و یا تولید هر محصول مشابه دیگر جایز است، ولی ساخت آن برای دشمن که در حال مبارزه با اسلام می‌باشد و یا برای استفاده‌ی ظالمانه حرام است.

۵. خرید و فروش خوراکی‌هایی که نجس شده و پاک نمی‌شود مانند روغن مایع یا شیری که نجس شده حرام است، ولی خرید و فروش آن‌ها برای استفاده در غیر از خوردن و یا استفاده در اموری باشد که طهارت در آن‌ها شرط نیست، بلامانع است.

۶. اجاره دادن خانه یا هر محلی جایز است ولی اجاره دادن آن برای کار گناه یا به دشمنان حرام است.

تاثیر عناوین ثانویه بر اعمال ما

۱. کارمند دولت بودن و حقوق از بیت المال گرفتن جائز است، در حالی که اگر حاکم ظالم باشد و حقوق شما را از محل حرام پرداخت کند و یا شما را برای انجام یک کار خلاف شرع استخدام کرده باشد، استخدام شما جایز نیست و حقوق دریافتی شما حرام است.

۲. انجام معاملاتی که در دین منع نشده جایز است و مشکلی ندارد، مانند خرید و فروش یک وسیله نقلیه، اما اگر در آن تقلب شود معامله حرام و باطل می‌شود، یعنی با انجام یک کار حرام، مانند دروغ و یا غش در معامله، یک کار صحیح و شرعی به یک کار حرام و غیر شرعی تبدیل می‌شود.

۳. انجام دادن کار مردم و حل مشکلات آنان خوب است و ثواب دارد ولی گرفتن وجه، برای انجام وظیفه‌ای که برای آن استخدام شده‌ایم، حرام است. گرفتن حق حساب برای انجام دادن وظیفه تحت هر عنوانی جایز نیست.

۴. صدور حکم توسط قاضی ثواب دارد و واجب کفایی است، اما طلب اجرت کردن برای صدور حکم حرام است.

بخش چهارم

کالاها و اموالی که ما حق خرید و فروش آن‌ها را نداریم و باید از آن‌ها دوری کرد، دارای شرایطی است که اگر آن شرایط در آن‌ها جمع باشد حق معامله نداریم. فقها آن‌ها را در پنج گروه دسته‌بندی نموده‌اند (۸–۸)

گروه اول: معامله کالای نجس

گروه دوم: معامله به قصد حرام

گروه سوم: معامله بدون منفعت عقلایی

گروه چهارم: معامله با رفتار و گفتار حرام

گروه پنجم: معامله برای انجام واجبات

۸–۱۱ گروه اول محرمات یا عدم جواز معاملات در نجاسات

چند آیه در مورد نجاسات (رجس، نجس، ناپاک، پلید)

آیه‌ی ۱۱۵ و ۱۱۶ سوره‌ی مبارکه‌ی نحل (۱۶):

إِنَّما حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَ الدَّمَ وَ لَحْمَ الْخِنْزيرِ وَ ما أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ باغٍ وَ لا عادٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحيمٌ

به درستی که خدا [خوردن]**، مردار و خون و گوشت خوک و آن‌چه را که هنگام سر بریدن، نام غیر خدا بر آن برده شده حرام فرموده است.** [با این همه،] **هر کس که** [به خوردن آن‌ها] **ناگزیر شود، در صورتی که لاابالی و سرکش و زیاده‌خواه نباشد، و از حد**

ضرورت تجاوز نکند (گناهی نکرده) **و قطعاً خدا آمرزنده مهربان است.**

وَ لا تَقُولُوا لِما تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هذا حَلالٌ وَ هذا حَرامٌ لِتَفْتَرُوا عَلَى اللّهِ الْكَذِبَ إِنَّ الَّذينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللّهِ الْكَذِبَ لا يُفْلِحُونَ

و برای آن‌چه زبان شما به دروغ می‌پردازد، (یعنی بی دلیل) **مگویید: «این حلال است و آن حرام » تا بر خدا دروغ بندید** (که این کار) **حرام است، زیرا کسانی که به خدا دروغ می‌بندند رستگار نمی‌شوند.**

آیه‌ی۹۰سوره‌ی مبارکه‌ی مائده (۵)

يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَيْسِرُ وَ الْأَنْصابُ وَ الْأَزْلامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ

ای مؤمنین، بدانید (و آگاه باشید) **شراب، قمار، بت‌ها، شرطبندی با تیرها، پلید و عمل شیطان است** (مورد تأیید نیست)، **از آن‌ها فاصله بگیرید تا رستگار شوید.**

آیه‌ی ۱۴۵ سوره مبارکه‌ی انعام (۶)

قُلْ لا أَجِدُ فی ما أُوحِیَ إِلَیَّ مُحَرَّمًا عَلی طاعِمٍ یَطْعَمُهُ إِلاّ أَنْ یَکُونَ مَیْتَةً أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خِنزیرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ أَوْ فِسْقًا أُهِلَّ لِغَیْرِ اللّهِ بِهِ فَمَنِ اضْطُرَّ غَیْرَ باغٍ وَ لا عادٍ فَإِنَّ رَبَّکَ غَفُورٌ رَحیمٌ

ای پیامبر بگو، در میان آنچه بر من وحی شده است چیزی که خوردن آن حرام باشد (به غیر از این چند چیز) **نمی‌یابم** (و آن‌ها عبارت‌اند از:)

آنچه که مردار باشد، خون ریخته شده، و گوشت خوک، که این‌ها پلید و نجس هستند، یا اینکه فسق باشد (حیوانی که در هنگام ذبح) **نام غیر خدا بر آن برده شده است، اگر کسی ناچار باشد که از آن استفاده کند، نباید زیاده روی کند، بدان که خداوند تو بخشاینده و مهربان است.**

آیه۳۰ سوره مبارکه حج (۲۲):

.... وَ أُحِلَّتْ لَكُمُ الْأَنْعامُ إِلاّ ما يُتْلى عَلَيْكُمْ فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثانِ وَ اجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ

.... و چارپایان بر شما حلالند، مگر آنهایی که برایتان گفته می‌شود، پس دوری کنید از بت‌های پلیدو هم‌چنین دوری کنید از سخن باطل، (ناروا، دروغ، غنا، لهو و ....)

شرح گروه اول محرمات، نجاسات

گروه اول اشیاء و یا اموالی هستند که به ما گفته شده **نجس** هستند و آیات قرآن ما را از استفاده از آن‌ها منع نموده است که عبارتند از: بول، غائط، خون، منی، مردار، شراب، خوک و سگ، که به این‌ها نجاسات تکلیفیه گفته می‌شود. ما از تصرف و استفاده و مأنوس شدن با آن‌ها نهی شده‌ایم، و باید آن‌ها را از خود دور کنیم، و اگر با ما برخورد داشتند محل برخورد را پاک کنیم. مگر این‌که به خاطر موضوعی خاص یا نفعی خاص که فایده‌ی معمول آن‌ها نیست مورد استفاده قرار گیرند، در آن صورت با شرایطی که بیان می‌دارند می‌توانیم آن‌ها را خرید و فروش کنیم و یا از آن‌ها در همان جهت استفاده کنیم. برای مثال شراب نجس است، مصرف معمول شراب، خوردن آن است، حال اگر کسی با شراب بخواهد ماده‌ای را حل کند تا بعد از حل شدن در بدن قابل جذب باشد، در آن صورت شراب از مصرف معمول خود که خوردن است خارج شده و در بهبود بیماری مؤثر است و بیمار آن را جهت مستی نمی‌خورد، در این صورت معامله آن را اجازه داده‌اند.

توضیح: مسلم است نزدیک شدن به نجاسات در شریعت اسلام جایز نیست، یعنی ما حق بهره بردن از اشیاء نجس را نداریم زیرا آنها پلید هستند و دوری از آن‌ها بر ما واجب، اما: چه چیزهایی نجس هستند، و چگونه باید از آنها دوری کرد، و تا چه اندازه باید از پلیدی‌ها فاصله گرفت، و چرا باید از پلیدی فاصله گرفت؟و سئوالات مشابه آن که به ذهن هر کس ممکن است خطور کند، مطالبی است که حکما از آن غافل نبوده و کتاب‌های مستقل با توضیحات مفصل برای آن‌ها نوشته‌اند.

نجس، رجس، رُجز و خبیث را که ترجمه‌ی آن ناپاکی و پلیدی است و ما موظف به دوری جستن از آن‌ها هستیم، طبقه بندی‌های مختلف کرده اند، از جمله:

الف – **نجاسات ذاتی،** مانند خون ریخته شده که ذاتاً نجس است، نجس العین.

ب – **نجاسات اشیاء،** به دلیل عدم اجازه‌ی استفاده‌ی آن‌ها در شرع، مانند وسائل قمار

ج –**نجاسات عارضی،** یا **اشیاء متنجس** از برخورد رطوبت اشیاء نجس با هر شیء ای آن‌ها نجس می‌شوند.

د – **نجاست روح و فکر** مانند افکار منافقین و نظرات ملحدین و دشمنان دین

با توجه به آیات قرآن کریم از ما خواسته‌اند از تمامی نجاسات و پلیدی‌ها دوری کنیم و دوری کردن از هر کدام باید به صورتی که در خور آن نجاست است، باشد.

توضیح چهار گروه نجاسات فوق

الف) نجاست ذاتی یا **نجس العین** به آن چه ذاتاً نجس است می‌گویند، چنان‌چه آن نجاست مایع باشد، تماس هر شیء ای با آن موجب نجس شدن آن شیء می‌شود. و چنان‌چه فایده ای برای ما نداشته باشد باید آن را به دور ریخت و از آن‌ها پرهیز کرد؛ و خرید و فروش آن‌ها حرام است مانند خون ریخته شده، یعنی خونی که از بدن انسان خارج شده است ولی خونی که در بدن انسان جریان دارد پاک است. مردار و شراب. اما اگر از همین نجاسات بتوان استفاده کرد و فایده عقلانی برای جامعه داشته باشد می‌توانیم از آن استفاده کنیم و یا آن را جهت استفاده دیگران مجانی در اختیار آنان قرار دهیم، یا حق مالکیت، یا امتیاز خود را به دیگری واگذار کنیم که ما اصطلاحاً به آن فروش کالا و یا فروش سرقفلی یا فروش حق امتیاز می‌گوییم.

ب) نجاست اشیاء، مانند دستگاه‌های لهو و لعب و قمار و یا وسائلی که جهت کار حرام و یا ضرر و زیان زدن به جسم و روح انسان‌ها ساخته شده‌اند. اگر چه اصطلاحاً به اینها نجس نمی‌گوییم ولی قرآن کلمه **رِجس** و پلیدی و ناپاکی را در مورد آن‌ها به کار می‌برد، مانند بت هایی که بت‌پرستان برای خود می‌ساختند و آن‌ها را ستایش می‌کردند، در اسلام ما را از خرید و فروش این نوع اشیاء و وسائل نهی کرده‌اند و از انسان‌های وارسته خواسته‌اند که عمر خود را بیهوده تلف نکنند و گرد آن‌چه که هیچ نفعی برای آنان و جامعه انسانی ندارد نگردند پس

معاملات آن‌ها اشکال دارد اما توجه داشته باشید که دست زدن به آنها اشکال ندارد اگر شما بتی را یا یک وسیله‌ی قمار را در دست بگیرید هیچ کس به شما نمی‌گوید بروید دست خود را آب بکشید. بنابراین مفهوم دوری کردن از آن‌ها با دوری کردن از مایعات نجس فرق دارد.

ج)نجاست عارضی، به دلیل برخورد اشیاء با نجاسات مایع، آن‌ها نجس شده‌اند که به آن **اشیاء متنجس**می‌گویند. این اشیاء دو حالت دارد:

۱. قابل پاک شدن است، مانند لباس که خون آلود می‌شود، ولی قابل تطهیر است و استفاد از آن‌ها هیچ منعی ندارد، و بعد از اینکه پاک شدند دوباره می‌توان از آن‌ها استفاده کرد یا آن‌ها را فروخت. و معامله کردن آن‌ها در حالت نجاست به شرط این که به خریدار گفته شود تا آن را برای استفاده تطهیر و پاک کند بلامانع است.

۲. غیرقابل پاک شدناست، مانند روغن مایع یا شیر، چنان‌چه با نجاست برخورد کنند دو صورت پیدا می‌کنند:

۱ ـ۲. مایع نجس شده قابل استفاده نیست و هیچ نفع عقلانی از آن به دست نمی‌آید، در آن صورت آن را باید دور ریخت و از آن صرف نظر نمود.

۲ ـ ۲. از مایع نجس شده می‌توان استفاده کرد، مثلاً روغن نجس را در دستگاه ریخت و بهره صنعتی از آن برد و یا شیر نجس را به حیوان داد تا بخورد، در آن صورت قابل استفاده است، و هر چیزی که قابل استفاده برای صاحبش باشد، او می‌تواند حق استفاده‌ی خود را به دیگری واگذار کند و در ازاء آن پول بگیرد بنابراین قابل معامله است.

د) نجاست روح که در قرآن به آن اشاره شده، دو گروه عمده از افراد را قرآن نجس می‌داند، **گروه اول مشرکین و گروه دوم منافقین؛** کلمه‌ی نجس درباره این دو گروه هم به کار رفته است.

کافر:که ریشه آن کَفَرَ است و کفر در لغت یعنی پوشاندن و در اصطلاح یعنی انکار و عدم‌التزام و پای‌بندی عملی و اخلاقی به عقیده‌ای که در قلب پیدا شده است. و کافر در اصطلاح فقه کسی است که وجود خداوند، یا وحدانیت او و یا پیامبری حضرت محمدﷺ یا خاتمیت او و یا معاد یا یکی از ضروریات اسلام را که ضروری بودن آن محرز است انکار نماید. کافران را به دو گروه **کافر حربی** که اسلام را قبول ندارد و در حال جنگ با مسلمانان است و **کافر ذمی** که

اسلام را قبول ندارد اما در کنار مسلمانان بدون جنگ و ستیز زندگی می‌کند، تقسیم کرده‌اند.

محارب: به شخص یا اشخاص مسلمان یا غیرمسلمانی می‌گویند که سلاح در اختیار دارند و با زور اسلحه و ترساندن مردم آرامش، آزادی و امنیت عمومی‌را به خطرمی‌اندازند و مردم را زخمی و یا ناقص‌العضو می‌کنند. به صرف داشتن اسلحه بدون استفاده از آن لقب محارب به کسی نمی‌دهند.

فسد: از کلمه فسد، فساد گرفته شده به معنای خارج شدن از حد اعتدال است و نیز به معنای تباه شدن و فتنه و آشوب آمده است کلمه فساد در مقابل اصلاح و سلامت به کار می‌رود که در آن اسلحه به کار گرفته نمی‌شود، مانند فساد اقتصادی یا فساد اخلاقی. **مفسد** یعنی فساد کننده کسی است که سلامت و امنیت جامعه را به خطر می‌اندازد و گناه کار و مجرم است. با توجه به نوع و گستردگی آن مجازات آن ممکن است حد یا تعزیر یا توبیخ باشد.

مرتد:از ریشه ارتداد است. که در لغت به معنی به عقب برگشتن است و در اصطلاح مرتد به کسی می‌گویند که بعد از قبول اسلام مجدداً به کفر برگردد. و کفر در مقابل ایمان است و **ایمان** به معنای التزام و پای‌بندی عملی و اخلاقی به عقیده‌ای است که در قلب پیدا شده است. بنابراین افرادی که در حال تحقیق هستند و یا در اثر مطالعه کم هنوز به یقینی نرسیده‌اند که با آن مخالفت کنند، به آن‌هامرتد و یا کافر نمی‌شود گفت (آیه‌ی ۲۵ سوره‌ی محمد ﷺ ۴۷)

مرتد را به دو گروه تقسیم می‌کنند؛**مرتد ملی** به کسی می‌گویند که در خانواده غیرمسلمان به دنیا آمده و بعد از بلوغ اسلام را قبول کرده و دوباره به دین خود برگشته است. و **مرتد فطری** کسی که در خانواده مسلمان بوده و بعد از بلوغ اسلام را به عنوان دین خود پذیرفته ولی بعداً پیرو دین دیگری شده. که هر کدام مسائل خاص خود را دارند.

منافق: کسانی که به زبان ایمان دارند ولی در قلب ایمان ندارند باطن و ظاهرشان یکی نیست، شخصیت دوگانه دارند و با باطن پلید،در امور مسلمین کارشکنی می‌کنند تا مسلمانان دست از اعتقادات خود بردارند.

اخلاص در لغت خالص کردن، پاک کردن، در اصطلاح دوری جستن از غیر خدا و رهایی از بندها و دام‌های غیر خدا است در مقابل اخلاص **تشکیک**، به معنای شک و دو دلی به کار می‌رود.

در کلمات معصومین علیهم‌السلام داریم که:

اخلاص نهایت دین است.

اخلاص اوج ایمان است.

کمال اخلاص در دوری کردن از حرام‌هاست.

شرک یعنی دربند غیر خدا گرفتار شدن، برای خدا شریک قائل شدن، کسی را هم ردیف خدا قرار دادن، سهمی‌بر اداره و آفرینش جهان بر دیگری دادن. در مقابل توحید.

فاسق؛ فسق، خارج شدن از حدود شرع به مسلمان گناهکار می‌گویند.

انواع شرک

۱) شرک در ذات خداوند: یعنی در خلقت جهان و اداره‌ی امور قدرت دیگری را غیر از قدرت خداوند مؤثر دانستن یا قدرت دیگری را هم ردیف قدرت خداوند قرار دادن، مانند مشرکان مکه، امروز کمتر اشخاصی چنین تصوری دارند. به این نوع شرک، **شرک جَلی** یا **آشکار** می‌گویند.

۲) شرک در صفات: یعنی غیر خداوند را در امور مؤثر دانستن. بعضی از بزرگان در تفاسیر خود فرموده‌اند: هر یک از ما درجه ای از شرک را داریم، منتهی هر چه بینش و آگاهی ما بیش‌تر شود به قدرت خداوند راسخ‌تر و محکم‌تر ایمان پیدا می‌کنیم و شرک ما خفیف‌تر می‌شود، تا به آن‌جا می‌رسیم که همچون اولیاء خدا شرک در وجود ما راه نخواهد داشت. به این نوع شرک، **شرک خفی** می‌گویند. بیش‌تر تذکرات بزرگان دین به ما در مورد شرک خفی است. آن‌جا که علم، به جای این که در کنار گفتار خداوند قرار بگیرد در مقابل خدا قرار داده می‌شود. دلبستگی‌ها که برای هر انسانی لازم است به جای این‌که به خاطر خدا باشد، هم‌ردیف خداوند قرار می‌گیرد، تلاش‌ها به جای این که برای خدا باشد، برای غیر خدا انجام می‌شود، خلاصه باید خیلی مراقب باشیم که شرک خفی در اعتقادات و قلب و عمل ما رسوخ نکند. از جمله، صفات خداگونه به انسان‌ها و یا مسئولین نسبت دادن، شرک خفی است، و یا دیگران را در اسباب طبیعی مؤثر دانستن شرک است.

شعار خداپرستان این است: «**لا مُؤَثِرَ فِی الوُجود اِلاَ اللّٰهَ**» تنها خداست که در بود و نبود

و کارهای جهان مؤثر است.

تقسیم بندی کافران

در یک تقسیم بندی کافران را به دو گروه تقسیم نموده است:

گروه اول- که اسلام را نمی‌شناسند و یا نسبت به آن هیچ آگاهی ندارند؛و از روی جهل و کوتاهی فکر حق را درک نمی‌کنند؛ که به نام غیرمسلمان معروف هستندو به آنان **کافر قاصر** هم می‌گویند و اگر تحت نظر حکومت اسلامی زندگی کنند به آنان کافر ذمی می‌گویند.

گروه دوم- کسانی که حقانیت اسلام را می‌دانند ولی با آن مبارزه می‌کنند. یعنی دشمن مسلمانان هستند که به آنان **کافر مقصر** می‌گویند. هر عقل سلیمی‌می‌گوید از دشمن دوری کن بیش‌تر بزرگان معتقدند با این گروه نباید دادوستد داشت، و اگر آنان را نجس می‌دانند بدین دلیل است که حتی الامکان از آنان فاصله بگیریم. این‌ها خود به دو گروه تقسیم می‌شوند. گروهی که به ظاهر اسلام را قبول دارند ولی کارشکنی می‌کنند، به نام **منافقین؛** و گروهی که اسلام را قبول نکرده‌اند و علیه اسلام می‌جنگند به آنان **کافر حربی**می‌گویند و در آیه‌ی ۷۳ سوره‌ی توبه (۹) آمده است:

يا أَيُّهَا النَّبِيُّ جاهِدِ الْكُفّارَ وَ الْمُنافِقينَ وَ اغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَ مَأْواهُمْ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمَصيرُ

ای پیامبر، با کافران و منافقان جهاد کن و بر آنان سخت بگیر، و آن‌ها جایگاهشان دوزخ است، و چه بد سرانجامی (در انتظار آنان) **است.**

اما در مورد این دو گروه (کفار حربی و منافقین) اگر چه خرید و فروش نمی‌شوند تا ما بخواهیم درباره‌ی آن‌ها صحبت کنیم، ولی چون در کسب‌وکار با آن‌ها سروکار داریم بد نیست بگوییم درست است که قرآن، آن‌ها را نجس خوانده است، آیه‌ی ۲۸ توبه (۹) ولی به جرأت می‌شود گفت که مقصود روح و فکر آنهاست که پلید و ناپاک و نجس است نه جسم آن‌ها، یعنی همان‌طور که شما اگر به یک منافق دست بدهید کسی نمی‌گوید برو دست خود را آب بکش، ولی از شما می‌خواهند از او فاصله بگیرید، تا فکر شما منحرف نشود، از ما خواسته‌اند از یک مشرک هم فاصله بگیریم تا روح ما سالم بماند.

بد نیست اضافه کنیم حتی برخی از بزرگان با استناد به آیه‌ی ۵ سوره‌ی مائده (۵) که می‌فرماید :

وَ طَعامُ الّذینَ اوتُوا الکِتابَ حِلٌ لَکُم،

و طعام اهل کتاب برای شما حلال است هم‌چنانکه طعام شما برای آنان.

معتقد هستند که نه تنها بدن اقلیت‌های مذهبی نجس نیست، بلکه می‌توان از طعام آن‌ها نیز استفاده کرد. البته، معلوم است طعامی‌که مواد اولیه‌ی آن غیر از نجاسات باشد، یعنی خوردن گوشت خوک برای ما حرام است، چه از دست مسلمان باشد چه از اهل کتاب ولی زمانی که گوشتی به صورت اسلامی‌ذبح شده و به دست اهل کتاب آماده شده است فقها آن را نجس نمی‌دانند؛ در این‌گونه موارد شما باید نظر مجتهد خود را جویا شوید.

و بالاخره هر آن چه را که قرآن و یا ائمه اطهار فرموده‌اند نجس است، معنایش این نیست که ما حق فروش نداریم و یا نباید به آن‌ها دست بزنیم، یا نباید آن‌ها را بخوریم،مشرک خوردنی نیست. بلکه هر کدام نکات خاص خود را دارند که باید با توجه به آن موضوع تصمیمات مناسب گرفت، لذا طبق فتوای مجتهدی که مورد اعتماد شماست رفتار کنید و یا خود مجتهد شوید و استنباط کنید.

ایمان، مومن

اکنون در مورد چند واژه صحبت کردیم بد نیست در مورد کلمه ایمان و مومن هم صحبت کنیم.

ایمان و مومن از کلمه اَمن به معنای آرامش نفس و نداشتن ترس و خوف است،اَمَنَ به معنای او را امنیت دادیم.

ایمان و مومن اگر اسم باشد به معنای دین اسلام است، کسانی که به خدا و رسول اکرم ﷺ اعتقاد دارند،

ایمان و مومن اگر مدح و معرفی کسی باشد به معنای تصدیق نمودن حق است. عقیده داشتن، باور داشتن، اعتقاد قلبی به یک موضوع.

مومن به کسی می‌گویند که در او سه شرط جمع باشد:

۱- اعتقاد در قلب و اندیشه (ایمان)

۲ -اقرار به زبان (اسلام)

۳ -عمل با اعضاء و جوارح (تسلیم)

اگر مومنی این سه را در خود جمع کرد به **مرحله چهارم** که شهود و دید قلبی است می‌رسد که به آن **یقین** می‌گویند (۶-۳-۱)

ایمان: عقیده داشتن، باورداشتن،اعتقاد قلبی داشتن به یک موضوع.

ایمان در اعتقادات دینی، به معنای معرفت توام با تسلیم است، روش زندگی براساس خداباوری و معاد باوری است، نیرویی که باعث می‌گردد فرد با اخلاص و صدق و شجاعت برای رضای خدا تلاش و کار کند و در راه عقیدهٔ خود از شهادت هراس ندارد، که شهید نزد خدا روزی می‌خورد. ایمان، یک امر اختیاری و نیروی معنوی است که علاوه بر علم و معرفت شامل تسلیم و خضوع قبلی است.

در قرآن خطاب‌های فراوانی داریم که با کلمه **یا ایها الذین آمَنوا** شروع می‌شود و مخاطب آن کسانی هستند که ایمان آورده‌اند. ایمان بالاتر از اسلام است، هر مومنی مسلمان است اما هر مسلمانی مومن نیست. به بیان دیگر، هر مسلمان مقید به اجرای دستورات دین، مومن است.

استثناء در خرید و فروش نجاسات

خرید و فروش تمام اشیاء و اموالی که در گروه اول محرمات به عنوان نجاسات نام برده شده‌اند، حرام است. حتی دست زدن به مایعات آن‌ها هم اشکال دارد. با این حال در شرایطی معامله آن‌ها بی‌اشکال می‌شود، و چه بسا شما را امر به استفاده از آن‌ها برای گرفتن نتیجه بهتر و بیش‌تر بکنند. مثلاً، اگر دارویی که دارای الکل است تنها دارویی باشد که باعث سلامت شما می‌شود و شما به دلیل حرام بودن از آن استفاده نکنید مجتهدان شما را سرزنش می‌کنند، از این قبیل مثال‌ها فراوان داریم که فرد باید به مجتهد خود مراجعه کند.

زمانی که به سیر صدور احکام مسائل شرعی توسط فقها توجه می‌کنید. متوجه تغییر نظر آنان می‌گردید که عمده این تغییرات به دلیل تغییر **مصداق موضوع** است، به بیان دیگر اگر روزی

حکم بر حرمت خرید و فروش خون بوده است چون در آن زمان فقط استفاده خوردن خون مد نظر بوده است که آن هم حرام بوده هست، ولی امروز که جان انسان‌ها با آن نجات پیدا می‌کند **حکم** آن فرق می‌کند زیرا **موضوع حکم** فرق کرده است در نتیجه و خرید و فروش آن را با شرایط جدید اجازه می‌دهند. (۵-۲ شناخت حکم)

بد نیست اشاره شود که یکی از دلایل تقلید از مجتهد زنده همین تغییر مصداق است. **تقلید ابتدایی** از مجتهدان گذشته طبق نظر اکثر فقها جائز نیست مگر این‌که در زمان حیات مجتهد از فتاوای ایشان استفاده کرده باشید.

مطلب دیگر، از جمله مواردی که ذکر کرده‌اند خرید و فروش سگ ولگرد بوده است. پس اگر نیاز به سگ شکاری باشد یا سگ‌های کارآگاه، معامله‌ی آن‌ها مانعی ندارد. یا در مورد شراب گفته‌اند اگر شما بتوانید آن را تغییر دهید، مثلاً سرکه کنید، و یا در اموری غیر از نوشیدن، مثلاً جهت مصرف در صنعت داروسازی استفاده کنید، معامله آن اشکال ندارد. یا گفته اند اگر مایعی نجس شد ولی شما در غیر خوردن آن را مصرف کنید معامله آن مانعی ندارد، از این مثال‌ها فراوان است.

خلاصه: چنان‌چه معامله‌ای را حرام اعلام کرده‌اند علتی داشته که اگر آن علت از بین برود مسئله فرق می‌کند (قاعده تنقیح مناط ۳-۲) و ما باید مسئله را از اهل فن سئوال کنیم ولی باید بدانید، هر چیزی که نجس باشد و استفاده عقلانی نداشته باشد و یا هر عملی که فایده‌ای نداشته باشد و یا کمک به دشمن باشد و یا باعث شود افرادی متضرر شوند معامله آن جایز نیست. هم‌چنان است اگر بخواهیم برای انجام آن چه که بر ما واجب شده است، پول دریافت کنیم.

دین سخت و رنج آور نیست!!

با هم به یک جمع‌بندی برسیم و آن سخن قرآن کریم است که می‌فرماید: «**ما نمی‌خواهیم** (به وسیله دستوراتی که توسط پیامبران فرستاده‌ایم) **شما را به سختی و رنج بیفکنیم، بلکه** (می‌خواهیم بدین وسیله) **شما را پاک کرده و نعمت خود را به شما ارزانی داریم**» (آیه‌ی۶- مائده ۵)

.... ما يُرِيدُ اللّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَ لكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ ....

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چون به [عزم] نماز برخیزید، صورت و دست‌هایتان را تا آرنج

بشویید؛ و سر و پاهای خودتان را تا برآمدگی پیشین [هر دو پا] مسح کنید؛ و در صورت جنابت خود را پاک کنید [غسل نمایید]؛ و اگر بیمار یا در سفر بودید، یا یکی از شما از قضای حاجت آمد، یا با زنان نزدیکی کرده‌اید و آبی نیافتید؛ پس با خاک پاک تیمّم کنید، و از آن به صورت و دستهایتان بکشید. **خدا نمی‌خواهد بر شما سخت بگیرد، لیکن می‌خواهد شما را پاک**، و نعمت‌اش را بر شما تمام گرداند، باشد که سپاس [او] بدارید.

اگر شما به همین مسئله نجاسات با دیده انصاف و منطق نگاه کنید، متوجه می‌شوید آن‌جا که ما را منع کرده‌اند به حق بوده است و آن‌جا که ما نیاز داشته ایم به ما اجازه‌ی استفاده داده‌اند تا ما دچار گرفتاری و سختی یعنی عسر و حرج نشویم.

۱۲-۸ گروه دوم معاملات حرام، به دلیل قصد حرام

فروش اموال حلال به شرط استفاده‌ی حرام از آن حرام است. بعضی از معاملات خود به خود مشکلی ندارند، ولی شرطی که در آن می‌گذارند معامله را خراب می‌کند .

فقها متذکر شده‌اند شرطی که در معامله گذارده می‌شود ممکن است معامله را فاسد کند، یا انجام یک کار حلال را حرام نماید، مانند:در پست و مقام‌های دولتی (ولایت)، کارکردن و یا کمک کردن به حاکمان ظالم به قصد پا برجا ماندن آنان حرام است و یا کارمند شرکت و یا شخصی که کار حرام انجام می‌دهد شدن حرام است. مثلاً کسی بگوید من در امور دفتری فلان مؤسسه جاسوسی که علیه مسلمانان کار می‌کند مشغول هستم ولی خودم جاسوس نیستم و یا در فلان کارخانه اسلحه‌سازی که سلاح‌های آن علیه مسلمانان به کار می‌رود کار می‌کنم ولی خودم اسلحه نمی‌سازم؛ کار او یک نوع کمک است که فقها آن را حرام می‌دانند.

در تجارت، فروش انگور (کالای حلال) به قصد ساخت شراب (انجام یک کار حرام)، حرام است.

در صنعت، ساخت وسیله برای دشمن. و یا برای انجام یک کار حرام، حرام است.

در اجاره، اجاره دادن اموال به کسی که علیه دین و مسلمانان فعالیت می‌کند و یا اجاره دادن مکانی برای کارحرام، حرام است.

هیچ یک از این کارها که نام بردیم خود به خود حرام نیست و چه بسا اگر در جهت تامین اهداف مسلمانان باشد انجام آن لازم است و ثواب دارد ولی وقتی کار خلاف و به ضرر فرد یا

جامعه انجام می‌شود حرام می‌شود، ما باید به نتیجه کار توجه کنیم تا خدای نکرده خلافی از ما سر نزند. به بیان دیگر ممکن است انجام یک عمل بلامانع و حتی واجب باشد در حالی که ممکن است انجام همان عمل در شرایط دیگر حرام باشد. در این نوع موارد از عقل و قواعد فقهی که شرح آن گذشت کمک می‌گیرند و پاسخ سئوال کننده را با توجه به اقتضای موضوع و شرایط معامله بیان می‌دارند. **اما یک اصل کلی** را نباید فراموش کنید و آن این‌که هر کالای حرام و هر چیز نجس که هیچ نفع عقلانی ندارد، خرید و فروشش حرام است. و فقها از قول رسول اکرم ﷺ نقل کرده‌اند، **اِنَّ اللّهَ اِذا حَرَّمَ شئیاً حَرَّمَ ثَمَنَه.** هر شیء حرام، معامله اش هم حرام است و فروشنده مالک وجه (ثمن) دریافتی نمی‌گردد (حرمت تکلیفی) و خریدار مالک کالا نمی‌شود.

اکنون در پایان این بخش مناسب است به طور خلاصه بگوییم که اساساً شیء حرام کم‌تر داریم، بلکه این قصد و منظور ما از استفاده از آن شیء است که استفاده از آن را حرام و یا مجاز می‌کند، برای مثال خرید و فروش آلات و ادوات موسیقی اگر برای مجالس لهو و لعب باشد اجازه نداده‌اند، اما همان‌ها را برای استفاده در مجالس مذهبی و یا استفاده از آن‌ها برای تشویق مردم به مقاومت (مارش جنگی) مجاز می‌دانند خلاصه حرمت در انجام عمل (فعل) است نه در ذات شیء، مثلاً، خوردن روغن نجس حرام است اما استفاده از آن در چراغ برای روشنایی بلامانع است در نتیجه معامله اول حرام و معامله دوم بلامانع است.

اگر به تأثیر قصد در انجام افعال خود توجه کنیم، قبول خواهیم کرد که اسلام وجدان پیروان خود را قاضی قرار داده تا خود بگویند کارشان درست است یا غلط، ثواب دارد یا عقاب. (۴-۱)

سه رکن دین یا چهره اجمالی دین

به طور کلی می توان گفت اسلام از پیروان خود نمی‌خواهد که فقط به عقاید معترف بوده و به احکام عمل نمایند، بلکه علاوه بر این‌ها می‌خواهد اخلاق را نیز رعایت کنند تا مسلمان واقعی یا انسانی کامل و با وجدان باشند، یعنی بعد از ایمان به خداوند یگانه و پیامبران و معاد (اعتقادات) با اجرای دستورات دین (احکام) و رعایت اخلاق دینی نه به خود خیانت کنند و نه به دیگران. به بیان دیگر اسلام به سه پایه اصلی دین که عبارتند از **۱- عقاید ۲- احکام ۳- اخلاق** توجه دارد. (رساله استفتائات آیت الله منتظری ۱۰۵۵) و (۴-۱)

معلمی‌که جلسه امتحان را ترک می‌کرد

خدا رحمت کند، آیت الله دکتر علی گلزاده غفوری را، ایشان معلم دوران دبیرستان ما بودند، زمان امتحان ورقه را می‌داد و کلاس را ترک می‌کرد. می‌گفت باید دانش آموزان آن‌قدر تربیت شده باشند که وظیفه خود را انجام دهند، به جرأت می‌گویم کم‌ترین خلاف در جلسه امتحانات ایشان می‌شداین بزرگواری او بود که به بچه‌ها اعتماد می‌کرد، به بچه‌ها شخصیت می‌داد و همین کار او بچه‌ها را بزرگ‌تر از آن‌چه بودند می‌ساخت.

اسلام هم همین کار را کرده است به افراد می‌گوید:

اولاً : کار مثبت و مشروع هر فرد را قبول دارد (انسانیت انسان‌ها را ارج می‌نهد).

ثانیاً : نیت هر فرد تأثیر جدی در نتیجه عمل او دارد.

ثالثاً : وجدان هر فرد قاضی او است.

رابعاً :خداوند ما را دوست دارد، اگر ما را از چیزی منع یا به چیزی امر کرده به صلاح ماست.

خامساً: روزی خواهد آمد که ما نتیجه اعمال خود را مشاهده کنیم.

۱۳-۸ گروه سوم از معاملات حرام، کار بیهوده

کسب مال از طریق انجام عملی و یا فروش اشیایی که هیچ نفع عقلانی برای انسان در آن‌ها وجود ندارد حرام است، مانند پرداخت اجرت به شخصی، جهت عبور از قبرستان در تاریکی شب بدون اینکه هدفی عقلانی از این کار داشته باشیم.

در یک تقسیم‌بندی**دستورات شرع به دو دسته‌ی** عمده تقسیم می‌گردد(۵-۲)

دسته‌ی اول، **احکام تکلیفیه** یا حکم تکلیفی که عبارت‌اند از مجموعه بایدها و نبایدها که در پنج گروه به نام **احکام خمسه‌ی تکلیفیه** تقسیم می‌شوند.

دسته‌ی دوم، **احکام وضعیه** یا حکم وضعی که عبارت‌اند از مجموعه‌ی **احکامی که مربوط به صحت و بطلان** افعال ما می‌شوند.

احکام تکلیفیه، یا حکم تکلیفی، عبارت از دستوراتی است که اجرای آن طبق دستور و فرمان صریح شارع است و می‌بایست آن را انجام دهیم مانند خواندن نماز، گرفتن روزه، ایفای

عهد، راست گفتن و ... و یا نمی‌بایست آن را انجام دهیم، مانند نوشیدن شراب، خرید و فروش خوک، گرفتن ربا، غصب مال مردم، دروغ گفتن و ...

هیچ فردی حق ندارد خلاف دستور شارع عمل نماید یعنی باید نماز بخواند، ربا نگیرد، اگر فردی نماز نخواند و یا ربا گرفت او کار حرامی انجام داده و مرتکب گناه شده که می‌بایست از کار خلاف خود توبه کند و کار خلاف خود را به صورتی که شرع دستور داده جبران نماید.

احکام تکلیفی که شامل افعال اختیاری ما می‌شوند به پنج گروه: **واجب، مستحب، مباح، مکروه و حرام** تقسیم می‌شود، و با استفاده از منابع شرعی یا **مبنای صدور احکام** که عبارت‌اند از **کتاب، سنت، اجماع و عقل** به دست می‌آیند.

مثلاً، پرداخت زکات واجب است و نپرداختن آن گناه دارد و خداوند ما را مؤاخذه خواهد کرد.

گرفتن ربا حرام است، ربا گیرنده کار خلافی کرده، خداوند او را مؤاخذه می‌کند.

خرید و فروش مال غصبی حرام است کسی که مالی را غصب می‌کند و از آن استفاده می‌کند یا آن را می‌فروشد کار حرامی کرده مؤاخذه می‌شود.

گفتن دروغ حرام است کسی که دروغ می‌گوید کار حرامی را مرتکب شده و مورد مؤاخذه خداوند قرار می‌گیرد.

احکام تکلیفیه یا حکم تکلیفی، احکامی است که به تبعه‌ی احکام وضعیه حاصل می‌شود و عدم توجه به آن باعث فساد یا بطلان و یا بی‌اثر شدن اقدامی که شخص انجام داده است می‌گردد.

برای مثال؛ مردی که می‌خواهد با زنی ازدواج کند آن زن نباید با مرد دیگری پیوند زناشویی داشته باشد، اگر زن پیوند زناشویی با دیگری داشته باشد (حکم وضعی) ازدواج جدید برای آن زن و مرد با هم حرام است (حکم تکلیفی).

مثال دیگر: اگر با عین مالی که زکات آن داده نشده معامله‌ای انجام شود (حکم وضعی) به نسبتی که زکات در ان هست معامله باطل است. (حکم تکلیفی)

مثال دیگر: کسی که مال غصبی را فروخته (حکم وضعی) مالک وجه دریافتی نیست (حکم تکلیفی) و کسی که با آگاهی مال غصبی را خریده است (حکم وضعی) حق استفاده از آن را ندارد. (حکم تکلیفی)

مثال دیگر: کسی که کالایی را با توصیف دروغ فروخته (حکم وضعی) حق استفاده از وجه دریافتی را ندارد (حکم تکلیفی) و کسی که در این معامله مغبون شده (به او دروغ گفته‌اند) (حکم وضعی) می تواند کالا را برگشت دهد. (حکم تکلیفی)

تغییر حکم:

با پیشرفت علم بعضی از موضوعات احکام تکلیفی تغییر می‌کند و بر مجتهدان واجب است که با آگاهی از مسایل روز موضوعات جدید را شناسایی کرده و حکم لازم را جهت مردم بیان کنند. این حکم ممکن است با حکم قبلی مغایرت داشته قاعدهٔ استحسان (۶-۳-۲) و یا برآمده از احکام مشابهی باشد که قبلاً در شریعت وجود داشته، قاعده تنقیح مناط. (۵-۳-۲).

مثلاً، طبق دستور شرع معامله‌ای که هیچ نفعی برای خریدار و فروشنده نداشته باشد کار لغوی است و باطل است، ازجمله در قدیم از خون انسان هیچ بهره‌ای نمی‌بردند بنابراین خرید و فروش آن براساس حکم تکلیفی حرام بود اما امروز با پیشرفت علم، جان یک انسان به وسیله خون انسان دیگر نجات پیدا می‌کند، یعنی از خون استفاده‌ی عقلانی می‌شود، به همین سبب مجتهدان زمان ما براساس حکم تکلیفی خرید و فروش آن را حرام نمی‌دانند در نتیجه براساس حکم وضعی معامله‌ی آن بلامانع است و فسادی در آن نیست.

شُبهه یا مُشتَبَه:

شبهه: شبهه امری است که صحت و سقم آن را ندانیم یا حق و باطل را نشناسیم یا از حلال و حرام آن بی‌اطلاع باشیم.

مشتبه: مشتبه یعنی درهم و برهم، مبهم، نامعلوم، مشکوک.

توضیح: در بعضی از معاملات برای ما شبهه ایجاد می‌شود یعنی موضوع و یا حکم مسئله‌ای را دقیق نمی‌دانیم اگر چه به انجام آن مجاز هستیم اما برای سلامت روح و نیز روابط اجتماعی ما توصیه کرده‌اند که اگر یقین به موضوعی نداریم از اقدام در مورد آن خودداری کنیم. (عرفان، زهد) یعنی وقتی نسبت به پاکی و نجسی غذایی شک داریم، از آن استفاده نکنیم و یا کالایی را که یقین به مالکیت فروشنده آن نداریم خریداری نکنیم که رعایت چنین مواردی بسیار مؤثر در پرورش روح و ارتباط سالم بین افراد جامعه می باشد.

یک قدم به سمت عرفان

حیف است که نگوییم بسیاری از ما حلال و حرام خداوند را رعایت می‌کنیم مگر از آن اطلاع نداشته باشیم. اما انسان‌های وارسته آنان که نفس‌گیرایی دارند، آنان که دعایشان در حق ما مستجاب می‌شود آنانی که بسیاری از ما آرزو داریم ای کاش مثل آنان می‌شدیم، این افراد در امور مشتبه احتیاط می‌کنند، یعنی غذای شبهه‌ناک نمی‌خورند کالای شبهه‌ناک نمی‌خرند خلاصه اگر می خواهید یک قدم به عرفان نزدیک شوید از امور شبهه‌ناک و یا مسایل مشتبه بپرهیزید.

حدیث مشهوری از حضرت رسول اکرم ﷺ است که بسیاری از فقها درباره آن صحبت نموده‌اند از جمله سفینه النجاه فیض صفحه ۳۰ که خلاصه آن چنین است؛ حرام آشکار و بَیّن داریم، که همه مؤمنین به آنها توجه دارند اما بعضی امور به دلایلی از طرف خدا و رسول او آشکار و صریح تکلیف آن روشن نیست و اموری است که حلال یا حرام بودن آن بر مردم مشتبه است پس هر کس از شبهات بپرهیزد و آنها را ترک کند نجات می‌یابد والا ممکن است ندانسته مرتکب گناه گردد.

شبهه یا مشتبه در فقه

فقها گفته‌اند از خرید و فروش کالاهایی که در آن شبهه باشد بپرهیزید. در حقیقت به ما یک الگو داده اند تا بتوانیم کار خود را با آن بسنجیم، و لذا کاری را که می‌خواهیم انجام دهیم یا در صحت آن **یقین داریم**، که آن کار را انجام خواهیم داد یا در صحت آن **شبهه داریم**. یعنی در حلال بودن یا حرام بودن آن شک داریم که اصطلاحاً می‌گوییم آن کار بر ما **مشتبه** است در آن صورت حکم مسئله فرق می‌کند و باید در ان تامل کرد.(۵-۲ حکم شرعی)

کارهای **مشتبه** به دو دسته تقسیم می‌شود:

۱ – شبهات حکمیه

۲ – شبهات موضوعیه

۱ – شبهات حکمیه خود به دو دسته تقسیم می‌گردد

الف – حکم کلی موضوعی مورد تردید است، استعمال دخانیات

ب – نسبت به حکم کلی موضوعی آگاهی نداریم، نوشیدن آبجو

۲ – شبهات موضوعیه

حرمت و ممنوعیت عملی برای ما مشخص است اما در مصداق آن اشتباه کرده‌ایم می‌دانیم شراب حرام است اما نمی‌دانیم این لیوان در آن شراب است و به جای سرکه از آن استفاده می‌کنیم.

۱۴-۸ گروه چهارم از محرمات

گروه چهارم از محرمات عبارت‌اند از کارهای حرامی‌که در معاملات تجاری ما مؤثر هستند، در حالی که خود معامله نیستند یا به خودی خود حرام نیستند. مثلاً تزئین کردن کالا و پوشاندن عیب وسیله‌ای که در اختیار ما است هیچ مانعی ندارد، و چه بسا صحیح و مورد تایید هم باشد یعنی حرام نیست، اما اگر این کار را انجام دهیم تا خریدار عیب کالا را متوجه نشود (تدلیس، غش) تا کالا را با قیمت بیشتری به او بفروشیم همین کار مباح یا مستحب حرام می‌شود، و یا دروغ گفتن معامله نیست اما در معامله اثر دارد و ممکن است آن را به هم بزند.

به نظر می‌رسد اگر مرحوم شیخ انصاری امروز می‌خواستند این گروه از محرمات را شرح بدهند، با توجه به اطلاعات و تبحر و تسلطی که ایشان بر اخبار و احادیث و آیات قرآنی داشتند تکلیف بسیاری از مسائل امروز ما را روشن می‌نمودند. ضمن این که تعدادی از آن‌ها را که امروز به کار ما نمی‌آید شرح نمی‌دادند.در واقع محرمات دیگری را باید امروز به آن‌ها اضافه نمود. این نوآوری کار بزرگانی است که هم‌چون شیخ انصاری بر دستورات اسلامی‌تسلط کافی دارند.

آن چه را که نه تنها در کسب‌وکار، بلکه در زندگی فراموش کرده‌ایم همین گروه چهارم محرمات است،حق بر این است که معلمان اخلاق ما بیش‌تر به آن‌ها توجه نموده، و آنها را توضیح دهند. اگر هر یک از ما با اجتناب از محرمات سعی در اجرای فضایل اخلاقی بنمائیم و یا آن‌ها را با رفتار و اعمال خود تقویت کنیم، در آن صورت است که جامعه خود را جامعه‌ای دوست داشتنی و عاری از هرگونه ریا و دروغ‌گویی می‌بینیم و هر کس در جای خود قرار می‌گیرد. و با زنده کردن فضائل انسانی نه تنها خود بلکه جامعه با بهره مندی از آن‌ها اصلاح خواهد شد و در پیشگاه عدل الهی جایگاه رفیعی خواهیم داشت، انشاء الله

اعمالی که باعث حرام شدن معاملات می‌شوند

گروه چهارم از کارهای حرام، اعمالی است که در هر کجا که قرار بگیرند مانند یک میکروب که بدن را بیمار می‌کند و حتی از بین می‌برد، آن افعال هم معامله را فاسد و خراب می‌کند. در کتاب مکاسب محرمه به ما تذکر داده‌اند با انجام بعضی از افعال معامله حلال را حرام نکنیم، در حالی که خود این اعمال معامله نیستند، اما تأثیر منفی روی معاملات می‌گذارند، پس دقت کنیم تا از این اعمال به دور باشیم.

کتاب مکاسب محرمه بسیار مفصل به ترتیب حروف الفبای عربی تعدادی از محرمات کسب‌وکار را ذکر کرده و به طور کامل و مفصل فرض‌های مختلف را در هر موضوع مطرح و پاسخ گفته است. ما هم به همان ترتیب به طور خلاصه می‌نویسیم،و برای توضیح بیش‌تر خوب است به آن کتاب مراجعه بفرمائید. فهرست آن‌ها عبارت‌اند از:

فهرست گروه چهارم از محرمات

۱-تدلیس-عیب پوشی‌کالا	۲-زینت مرد	۳-تشبیب-وصف زن محترمه
۴--بت سازی	۵-تطفیف-ترازوداری	۶-تنجیم – نجوم
۷-ترویج کتب ضاله	۸-رشوه	۹-سب مؤمن-فحش دادن
۱۰-سحر-جادو	۱۱-شعبده بازی	۱۲-غش در معاملات-نادرستی
۱۳-غنا-صوت طوب انگیز	۱۴-غیبت	۱۵-قمار
۱۶-قیادت-دلالی کار حرام	۱۷-قیافه-شناخت از روی قیافه	۱۸-دروغ گفتن
۱۹-کهانت-پیشگویی	۲۰-لهو-آن‌چه از عمل خیر باز دارد	۲۱-مداحی
۲۲-کمک به ظالم	۲۳-نجش-بازار سیاه	۲۴-سخن چینی-دو بهم زدن
۲۵-نوحه خوانی	۲۶-قبول مسئولیت از حاکم ظالم	۲۷-هجو مؤمن-بدگویی
۲۸-هُجر-فحاشی		

۱. تَدلیس

تدلیس یعنی کتمان کردن، پوشاندن در اصطلاح به پوشاندن عیب کالا یا عدم اظهار عیب کالا می‌گویند که این عمل حرام است تدلیس ممکن است به صورت انجام عملی باشد (فعلی) و یا بیان (قولی) (۳-۴-۹) به عبارتی تزیین و آرایش کالا و انسان جهت پوشاندن عیبی که در صورت آشکار شدن آن طالب یا خریدار از خواستن منصرف می‌گردد کار خلاف شرع و حرام است و مشتری حق برهم زدن معامله را دارد اما تزیین و آرایش چنان‌چه برای زیبا جلوه دادن شیئی

باشد که در اختیار فرد است و با انجام آن صاحب آن بخواهد از آن‌چه که در اختیار دارد لذت بیشتری ببرد مانعی ندارد و نام آن تدلیس نیست.

مثلاً اگر فردی اتومبیل خود را خوب صاف کاری و رنگ آمیزی و تزیین کند تا از آن لذت ببرد مانعی ندارد اما اگر برای فروش این کار را انجام دهد تا خریدار متوجه نقص آن نگردد کار حرامی است. یا زینت بانوان و تغییر چهره آنان برای این که خواستگار را به اشتباه بیندازند حرام می‌شود. گفته‌اند، بعد از ازدواج زن می‌تواند خود را برای شوهرش به هر صورت که می‌خواهد آرایش کند در همین قسمت بسیاری از مسایل دیگر مطرح شده است، از جمله گفته‌اند: خرید لوازم آرایش حرام نیست و اضافه کرده‌اند خوب است آرایشگرها طلب اجرت نکنند، بلکه هر چه به آنان دادند قبول کنند و نیز به ما توصیه شده که اگر کسی را جهت کاری اجیر یا استخدام کردیم، قبل از شروع کار، اجرت او را مشخص کنیم و ده‌ها مسئله دیگر را بیان کرده‌اند.

اما بر گردیم به تدلیس، که در کتاب‌های فقه مثال به آرایش خانم‌ها زده‌اند و آن‌هم قبل از ازدواج که البته، این مثال برای جامعه‌ای که زن و مرد تا شب عروسی یکدیگر را نمی‌دیدند مناسب بوده است. ولی این روزها که در اکثر جوامع این‌طور نیست شاید تصور شود که این مثال چندان کاربردی ندارد، در حالی که در روزگار ما هم تدلیس در امر ازدواج به معنای عدم اظهار بعضی از نقاط ضعف زن و مرد وجود دارد، چه فرقی دارد که خانمی‌بدون حرف زدن خود را آرایش کند و بهتر از چیزی که هست جلوه کند یا این‌که با سخنان و تعاریف غیر واقعی از خود و خانواده اش شخص را مجذوب خود کند.

تدلیس فقط مخصوص خانم‌ها نیست، آقایانی که به خواستگاری می‌روند، ممکن است با غیرواقعی نشان دادن آن چه هستند تدلیس کنند، و خود را پولدارتر، باسوادتر و سالم‌تر از آن‌چه هستند نشان دهند، باید بدانند این کار حرامی‌است که می‌کنند. چه لزومی‌دارد برای این‌که به هدف خود که ازدواج است برسند خود را به صورتی نشان دهند که نیستند و یک عمر نگران دروغی که گفته‌اند باشند. فقها به صراحت گفته‌اند اگر تدلیس در کار باشد، کار حرامی‌کرده‌اند و گناه بزرگی مرتکب شده‌اند. حتی در بعضی موارد عقد ازدواج باطل است.

تدلیس فقط مربوط به اول زندگی نیست، در طول زندگی اگر شما بدانید که کاری از دستتان برنمی‌آید و نمی‌توانید انجام دهید ولی قول انجام آن را بدهید، کار بدی می‌کنید. البته، در این نوع

موارد عقدی باطل نمی‌شود ولی کار خلاف شرع است و در اخلاق دینی به ما توصیه کرده‌اند اگر می‌خواهید فرزندانتان افرادی صادق و راستگو باشند باید در خانواده راست‌گو و درست‌کار باشید.

۲. زینت مرد

پوشیدن لباس حریر و لباس‌هایی که در منطقه یا محل زندگی مخصوص زنان است. زینت کردن مانند زنان از قبیل النگو یا دست بند زنانه و طلا به دست کردن برای مردان حرام است، اسلام اجازه نمی‌دهد زنان خود را شبیه مردان و مردان خود را شبیه زنان بیارایند.

اگر چه خرید و فروش لباس حریر و یا انگشتر طلا حرام نیست ولی اگر آن را مخصوص مردان تولید کنند و یا جهت استفاده مردان بفروشند تا با آن خود را زینت کنند حرام می‌شود.

۳. تشبیب

تشبیب یعنی در مدح و یا محاسن زنی که شناخته شده و محترم است سخن از عشق و عاشقی و روابط جوانی گفتن و یا شعرهای عاشقانه سرودن تا باعث مشهور شدن زنی بین مردم و هتک حرمت او شود و یا اذیت شود و یا او را فاسق حساب کنند و یا باعث آبروریزی آن زن و خانواده او شود. اگر اشعاری با این صفات باشد سرودن آن حرام است. حتی شنیدن چنین سخنانی یا شعرها را حرام می‌دانند. کسب درآمد از این راه نیز حرام است.

۴. بت سازی، انصاب

نصیب به سنگی می‌گویند که چیزی روی آن نصب شود و در زمان جاهلیت اعراب این سنگ‌ها را مقدس شمرده و پرستش می‌نمودند و برای آنان قربانی می‌کردند (آیه ۳ مائده (۵) و آیه ۴۳ معارج (۷۰)) جمع آن انصاب است که به معنای جمع چنین سنگ‌هایی است که وسیله بت‌پرستی مردم زمان جاهلیت بوده‌اند (آیه ۹۰ مائده (۵)) با توجه به آیه و احادیث رسیده از معصومین علیهم‌السلام ساخت هر مجسمه‌ای حتی غیر مجسمه یک سنگ یا یک صلیب ساده اگر نماد پرستش و مقدس باشد حرام است.

توضیح: در گذشته **اگر مجسمه‌ای را می‌ساختند** برای ستایش و بت‌خانه‌ها بوده است، حتی اگر مجسمه کوچکی را درست می‌کردند آن را برای ستایش در منزل و یا علامت خدا در

محل کسب‌وکار خود قرار می‌دادند که این حرام بوده است و اکنون نیز حرام است. به همین دلیل فرموده‌اند فروش وسایل برای درست کردن بت حرام است، مثلاً، شما چوبی، یا طلایی را بفروشید به شرط این‌که سازنده ازآن بت بسازد، چه آن بت یک مجسمه باشد جهت ستایش، یا یک صلیب ساده، این معامله حرام است.

با توجه به این که خرید و فروش مجسمه و نگهداری آن حرام نیست شاید بتوان گفت اگر وسیله‌ای از جمله مجسمه چنان‌چه برای پرستش نباشد و مانند این روزها وسیله بازی کودکان و یا معرفی یک شخصیت و یا وسیله شناخت اشیاء و حیوانات باشد مشمول مسئله‌ای که فقهای گذشته مطرح کرده‌اند نشود.

از قول حضرت عیسی علیه‌السلام نقل می‌کنند که ایشان در انجیل فرموده‌اند «اما من به شما می‌گویم خدایان گوشتی را نپرستید». به عبارتی اگر بت ساختن از سنگ و چوب حرام است که حتماً حرام است ساختن بت از انسان‌ها به مراتب حرام تر خواهد بود. لطفاً مواظب خودتان باشید.

۵. تطفیف

تطفیف کم اظهار نمودن در وزن است به عبارتی اگر فردی شغل خود را ترازوداری قرار دهد، به این قصد که کالا را به نفع فروشنده، یا خریدار وزن کند عمل او مانند کم فروشی محسوب می‌شود و حرام است. و در آیه ۱ سوره مطففین (۸۳) وعده عذاب به کم‌فروشان داده شده است.

در آیه ۳۵ سوره اسراء (۱۷) می‌خوانیم:

و اَوفُوا الکَیل اِذا کِلتُم وَ زِنوا بِالقِسطاسِ المُستَقیم، .....

و چون پیمانه می‌کنید، **پیمانه را تمام دهید و با ترازوی درست بسنجید** که این بهتر و خوش فرجام‌تر است. و هم‌چنین آیات ۸۵ اعراف (۷) و ۱۵۲ انعام (۶).

تقلب از طریق تدلیس و غش در معامله مربوط به کیفیت کالا است و تقلب از طریق تطفیف مربوط به کمیت کالا است که همگی حرام است.

۶. تنجیم

تنجیم که از نجوم می‌آید یعنی خبر دادن قطعی از آینده با علم نجوم از روی ستارگان حرام

است. البته، خبر دادن از اوضاع ستارگان مانعی ندارد، مثلاً، بگویند پنجاه روز دیگر ماه در این نقطه آسمان است یا خسوف خواهد شد و یا غیره. بلکه مقصود این است که فردی بخواهد با اعتقاد به تأثیر کواکب بر اعمال ما و حوادث این جهان، با رصد کردن ستارگان، خبر از آینده زندگی شخصی انسان‌ها به صورت قطع و حتمی‌بدهد و به اصطلاح علت تامه هر اتفاقی را بیان کند و شنونده را در خوف و رجاء نگه‌دارد، در حالی که می‌دانیم هر حادثه‌ای علت خاص خود را دارد که ربطی به گردش ستارگان ندارد، اگر چه بعضی از آن علت‌ها برای ما روشن شده و برخی هنوز علتش بر ما روشن نشده و فقط خداوند از آن آگاهی دارد.

۷. ترویج کتب ضاله حرام است

توجه داشته باشید که فقها گفته‌اند به دلیل عقل، هر فردی می‌بایست فساد را از خود دور کند بنابراین خرید و فروش کتاب‌هایی را که باعث انحراف می‌شود چون باعث ترویج و رونق کتب غیر سودمند می‌گردد، اجازه نداده‌اند.

توضیح

توجه به این نکته لازم است که ما حق نداریم هر نوشته‌ی مخالفی را جزو کتب ضاله محسوب بنمایم و نسبت به حذف آن اقدام کنیم، بلکه براساس فرموده‌ی قرآن باید راه تحقیق برای افراد جامعه هموار باشد آن‌جا که می‌فرماید:

آیه ۱۸ زمر (۳۹):

فَبَشر عبادی الَّذینَ یَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَیَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ ....

و بشارت به بندگان من بده، کسانی که به سخن گوش فرا می‌دهند و بهترین آن را پیروی می‌کنند؛ کسانی هستند که خداوند راه هدایت را به ایشان نشان داده و اینان همان خردمندان جامعه‌اند.

با توجه به این آیه تکلیف مسئولین جامعه سنگین می‌شود. زیرا آنان باید با انتشار مطالب سودمند و مفید که به خیر و صلاح جامعه است مردم را آگاه کنند تا آنان با مقایسه نوشته‌ها بتوانند بین خوب و بد و حتی بین خوب و خوب تر راه صحیح را انتخاب کنند. در آن صورت است که مردم همانطور که از خوردن روغن نجس، یا خون پرهیز می‌کنند از کتب ضاله هم پرهیز

می‌کنند. این روش که در بعضی کشورها مرسوم است و اجازه نمی‌دهند مخالفین حرف خود را بزنند تا مردم از آن آگاهی پیدا کرده و تصمیم بگیرند با بیان بزرگان دین هماهنگی ندارد. زیرا همان طور که می‌دانیم قرآن به صراحت می‌فرماید:

آیه‌ی ۶۴ سوره‌ی نمل ۲۷

قُل‌هاتوا بُرهانَکُم اِن کُنتُم صادِقین

ای رسول ما بگو: دلایل خود را بیاورید اگر راست می‌گویید.

اولاً اگر بخواهند دلیل بیاورند حتماً باید سخنرانی کنند پس نباید سخنرانی‌های آنان را به هم زد، بلکه باید گوش کرد و پاسخ آن را داد و هم چنین قاعدتاً نباید از نشر نظرات آنان جلوگیری کرد پس باید اجازه داد تا مردم نظرات خود را منتشر کنند.

ثانیاً زمانی ما از کسی دلیل می‌خواهیم که خود برای اثبات صداقت و راست‌گویی خود دلیل می‌آوریم. بنابراین نباید فوری هر نوشته‌ای را که مخالف نظر ما است ضد اسلام و نویسنده آن را محارب بدانیم.

لازم می‌دانم این توضیح را اضافه کنم که جوانترها که اطلاعات کم‌تری دارند بسیار به جا و عاقلانه است که قبل از مطالعه نظرات مخالفان اول تحت نظر اساتید خبره و مورد اعتماد معلومات خود را اضافه کنند، دین و آئین خود را خوب بشناسند سپس با راهنمایی آنان نسبت به مطالعه نظرات دیگران اقدام کنند.

۸. رشوه

تمام علمای مسلمان فرموده‌اند رشوه گرفتن، کفر به خدای عظیم یا شرک به او است و حرام است.

آیه ۱۸۸ سوره‌ی البقره‌ی(۲):

وَ لا تَأْکُلُوا أَمْوالَکُمْ بَیْنَکُمْ بِالْباطِلِ وَ تُدْلُوا بِها إِلَی الْحُکّامِ لِتَأْکُلُوا فَریقًا مِنْ أَمْوالِ النّاسِ بِالْإِثْمِ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ

و اموالتان را میان خودتان به ناروا مخورید، و آن را به قضات مدهید تا بخشی از اموال مردم را به گناه بخورید، در حالی که خودتان [هم خوب] می‌دانید.

آیه‌ی ۶۲ سوره‌ی المائده(۵):

وَ تَرى كَثيراً مِنْهُمْ يُسارِعُونَ فِي الْإِثْمِ وَ الْعُدْوانِ وَ أَكْلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ ما كانُوا يَعْمَلُونَ

و بسیاری از آنان را می‌بینی که در گناه و تعدّی و حرام‌خواری خود شتاب می‌کنند. واقعاً چه اعمال بدی انجام می‌دهند.

آیه‌ی ۶۳ سوره‌ی مائده(۵):

لَوْ لا يَنْهاهُمُ الرَّبّانِيُّونَ وَ الْأَحْبارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ وَ أَكْلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ ما كانُوا يَصْنَعُونَ

چرا الهیّون و دانشمندان، آنان را از گفتار گناه[آلود] و رشوه (حرام‌خواره‌گی) باز نمی‌دارند؟ راستی چه بد است آنچه انجام می‌دهند. (و آیه ۴۲ مائده (۵))

تعریف رشوه:

رشوه عبارت است از پرداخت وجهی و یا انجام خدمتی و یا دادن کالایی به فردی که تصمیم او در انجام و یا عدم انجام کاری مؤثر است. و پرداخت کننده وجه و یا انجام دهنده‌ی خدمت، انتظار دارد در مقابل این کار، شخص مذکور حقی را ناحق کند. ممکن است گیرنده وجه یا خدمت قاضی با رئیس بلند پایه و یا یک مسئول در یک اداره باشد، در تمام این موارد رشوه‌دهنده می‌خواهد به وسیله پرداخت رشوه، رشوه گیرنده را مجبور به پایمال کردن حق دیگران کند. و چون بیشترین حکم توسط قاضی‌ها صادر می‌شود لذا بعضی از فقها رشوه را مخصوص دستگاه قضا می‌دانند در حالی که گروه دیگری از فقها معتقد هستند رشوه در هر امری و در هر پست و مقامی ممکن است پرداخت شود، لذا ما باید نسبت به تصمیمات خود در مورد افراد دیگر هوشیار باشیم.

در همین قسمت حق‌الزحمه و یا حقوق قاضی و مسایل بسیاری در این‌باره مطرح شده است، از جمله این که اگر در شهری تنها یک قاضی باشد، قضاوت بر او واجب است و برای انجام کار

واجب نباید حقوق بگیرد، بلکه بر حکومت اسلامی است که زندگی او را تامین نماید.

رشوه دهنده را راشی، **رشوه گیرنده**را مرتشی، **دلال رشوه** را ماشی یا رایش می‌گویند. خداوند **وعده‌ی عذاب را برای هرسه نفر** آنان داده است، زیرا گناه بزرگی مرتکب می‌شوند.

مسئله:

۱- اگر فردی به قصد پایمال کردن حق دیگری رشوه بپردازد کار حرامی مرتکب شده است.

۲-اگر فردی به قصد گرفتن حق خود و یا بیان حق توسط دیگری، رشوه بدهد او مقصر نیست ولی رشوه گیرنده گناه کرده است. و مشمول آیات و احادیث رشوه گیرندگان می‌شود.

۳- دریافت پول برای کاری که وظیفه‌ی اداری فرد است و برای انجام آن از دولت یا کارفرما حقوق دریافت می‌کند حرام است و حکم پول زور یا حق حساب را دارد، مگر این‌که گیرنده‌ی وجه آن کار را خارج از ساعت کاری و در وقت استراحت خود بدون ضایع نمودن حق دیگری انجام دهد.

۴- بر رشوه گیرنده واجب است رشوه را بر صاحبش برگشت دهد.

۵- اگر فردی بدون پرداخت رشوه یا هدیه به حق خود می‌رسد بهتر است که از پرداخت چنین وجوهی خودداری کند.

احادیث بسیاری در مزمت رشوه داریم از جمله در میزان الحکمه آمده است:

حضرت رسول اکرم ﷺ می‌فرمایند: خدا لعنت کند رشوه دهنده و رشوه گیرنده و واسطه میان آن دو را.

و یا نقل است از حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام که حرام‌خوار کسی است که کار برادر مؤمن خود را به خاطر هدیه‌ای که او می‌دهد انجام دهد. موضوع خیلی ظریف و دقیق است. آدم‌های خوب باید مواظب باشند مشمول رشوه خواری نگردند.

و پیامبر اکرم (ص) فرموده‌اند: هدیه گرفتن امیر ناروا و رشوه گرفتن قاضی کفر است.

نهج الفصاحه (۱۰۷)

۹. سَبّ کردن مؤمن حرام‌است. سب کردن یعنی نفرین کردن، دشنام دادن، فحش دادن، بد و بیراه گفتن و ناسزاگویی.

در حدیثی آمده است: کشتن مؤمن کفر است، سب کردن مؤمن فسق است، غیبت مؤمن

معصیت است و حرمت مال مؤمن مثل حرمت خون اوست .

در حدیث دیگر آمده است: به مردم ناسزا مگوئید که با این کار در میان آن‌ها دشمن پیدا می‌کنید.

اجازه‌ی سب

در حدیثی از قول پیامبر اکرم ﷺ آمده است که :

هرگاه یکی از شما برادرش را دشنام دهد، او نباید به ایل و تبار و پدر و مادرش توهین کند، بلکه باید بگوید تو بخیلی، تو ترسویی، تو دروغ‌گویی به شرط آن که بداند او واقعاً چنین صفاتی را دارد.

و در حدیث دیگری از قول نبی اکرم ﷺ آمده است اگر کسی را دیدید که سخنان مرا تغییر می‌دهد او را سب کنید.

نهی ناسزاگویی

در آیه‌ی ۱۰۸ انعام (۵) می‌خوانیم:

وَ لا تَسُبُّوا الَّذینَ یَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّهِ فَیَسُبُّوا اللّهَ عَدْوًا بِغَیْرِ عِلْمٍ ....

و آن‌هایی که جز خدا را می‌خوانند دشنام مدهید که آنان از روی دشمنی [و] به نادانی، خدا را دشنام خواهند داد. این گونه برای هر امتی کردارشان را آراستیم. بازگشت آنان به سوی پروردگارشان خواهد بود، و ایشان را از آن‌چه انجام می‌دادند آگاه خواهد ساخت.

مسخره کردن ممنوع

در آیه‌ی ۱۱ سوره حجرات (۴۹) خداوند می‌فرماید:

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لایَسْخَرْ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسی أَنْ یَکُونُوا خَیْرًا مِنْهُمْ وَ لانِساءٌ مِنْ نِساءٍ عَسی‌أَنْ یَکُنَّ خَیْرًا مِنْهُنَ

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، نباید قومی قوم دیگر را ریشخند کند، شاید آنها از این‌ها بهتر باشند، و نباید زنانی زنان (دیگر) را (ریشخن کنند) شاید آنها از این‌ها بهتر باشند

عیب‌جویی ممنوع

در ادامه آیه آمده است:

وَلا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ

و از یکدیگرعیب مگیرید

مرتب در پی‌یافتن ایرادات مردم نباشید چرا حسن‌ها را نمی‌بینید. فقط نقاط ضعف چشمان شما را پر کرده است.

نام بد به هم ندهید

حق نداریم یکدیگر را با نام‌های زشت و حتی نام‌های سبک صدا و یا معرفی کنیم، در ادامه‌ی آیه آمده است:

وَ لا تَنابَزُوا بِالْأَلْقابِ بِئْسَ الِاسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمانِ وَ مَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولئِكَ هُمُ الظّالِمُونَ

و به همدیگر لقبهای زشت مدهید؛ چه ناپسندیده است نام زشت پس از ایمان. و هر که توبه نکرد آنان خود ستمکارند

نکته

احادیث بسیار داریم که به دیگران دشنام ندهید اما آیه‌ی ۱۰۸ سوره‌ی انعام (۶) که ذکر شد می‌فرماید **حتی به کفار هم نباید دشنام داد**، از همین آیه می‌توان نتیجه گرفت که یک مؤمن دهانش، یا زبانش، یا گفتارش زشت و بد نباید باشد.در میزان الحکمه از قول حضرت رسول اکرم ﷺ نقل است که ایشان می‌فرماید:

به بادها، به کوه‌ها، به لحظه‌ها، به روزها و شب‌ها ناسزا نگویید که آن‌ها از جانب خداوند مامور هستند، به مردم ناسزا نگویید تا میان آنان دشمن پیدا نکنید.

خلاصه، اجازه نداریم به جمادات بدوبیراه بگوییم چه رسد به انسان‌ها و دوستان و آشنایان. سئوال این است که ما چه مقدار به این آیه‌ی قرآن عمل می‌کنیم زیرا با کمال تأسف شاهد

هستیم که برخی از متدینان حتی به خودشان بدوبیراه می‌گویند، چه رسد به ... !!

زبان خود را حفظ کنید!!

در ادبیات کلمات زیبایی داریم که توجه به آن باعث دوری از انجام محرماتی می‌گردد که در شریعت به آن اشاره شده از جمله می‌گویند:

بهترین عضو بدن زبان است و بدترین عضو بدن زبان است، در توضیح آن گفته‌اند اگر از زبان در راه خیر و دوستی و آشتی استفاده کنید بهترین عضو است و اگر با آن غیبت کنید، دروغ بگویید ناسزا بگویید بدترین عضو است، به قول بزرگان که گفته‌اند: زبان مؤمن پشت قلب (عقل) اوست ولی قلب (عقل) احمق در پشت زبان او.

۱۰. سِحر

جادوگری حرام است، جادوگری کاری جدی تر از تردستی و شعبده بازی است و بیننده را آنچنان تحت تأثیر قرار می‌دهد که نمی‌تواند قبول کند که آن‌چه می‌بیند و یا احساس می‌کند واقعیت ندارد. با توجه به آیه ۱۰۲ سوره بقره (۲) سحر وجود دارد، و اگر با بکار بردن آن باعث اختلاف بین مردم و خانواده‌ها گردیم حرام است و در سوره‌ی فلق (۱۱۳) به ما توصیه کرده‌اند از شر آنان به خدا پناه ببریم.

جادوگران زمان فرعون چنین کاری را انجام می‌دادند؛ ولی آنان زمانی که معجزات حضرت موسی ﷺ را ملاحظه کردند، دست از کار خود کشیدند و در مقابل او سر تعظیم فرود آوردند. گفته‌اند اگر کسی سحر و جادو را یاد بگیرد تا ساحران و جادوگرانی را که می‌خواهند با کارهای خود مردم را فریب دهند، رسوا کند مانعی ندارد. **داستانی در این زمینه** در مورد شیخ بهائی به این صورت نقل کرده‌اند:

در زمان شاه عباس شخصی با کارهای خارق العاده مردم را جذب خود کرده و کارش به جایی رسیده بود که ادعای پیامبری می‌نمود. گروهی مرید او شدند. **شیخ بهائی** از شاه می‌خواهد که در طبقه فوقانی عالی قاپو مهمانی برگزار کند و از این مردی که کارهایش گروهی را مجذوب و تعدادی را نیز مرعوب کرده بود دعوت کنند تا با کرامات او از نزدیک آشنا شوند. شب موعود فرا

می‌رسد و مهمانی برقرار می‌شود. آن شخص چشمه‌هایی از هنر خود را به نمایش می‌گذارد. زمانی که نوبت شیخ می‌رسد شیخ می‌گوید چرا آب رودخانه در حال بالا آمدن است؟ مهمانان نگاه می‌کنند گویی سیل آرامی محیط شهر و کاخ را فرا می‌گیرد، آب بالا و بالا می‌آید تا به طبقه فوقانی کاخ می‌رسد، همه ترسان و لرزان فکر چاره ای بودند، در همین موقع یک قایق روی آب نمایان می‌گردد. تا مردم می‌آیند که به سمت آن بروند شیخ می‌خواهد اول آن مرد بزرگ که از سر شب تا آن زمان همه از نظراتش بهره‌مند شده‌اند سوار شود و بعد سایرین به دنبال ایشان سوار شوند، مرد هراسان نیز جلوتر از همه پا در قایق می‌گذارد تا از شر سیل خلاص شود، که ناگهان مردم می‌بینند او از پشت بام با سر به زمین افتاد و دیگر بلند نشد و از سیل و آب و قایق هم خبری نیست.

انجام این نوع اعمال را که به آن سحر مثبت می‌گویند و برای نجات مردم است، مانعی ندارد.

هیپنوتیزم یا خواب مصنوعی

هیپنوتیزم عبارت است از تمرکز و تلقین حواس ظاهری توسط یک فرد بر فرد دیگر. اگر چه با سحر و جادو فرق دارد و هیپنوتیزم شونده می‌تواند خود را در اختیار هیپنوتیزم کننده قرار نداده، و هیپنوتیزم نشود در عین حال فرموده‌اند اگر از این عمل و رفتار سوء استفاده شود و یا بهره عقلانی جهت رفع مشکلی مد نظر نباشد و صرفاً قصد تفریح، ایذاء و یا کار خلافی باشد به فتوی اکثر فقها حرام است. اما چنان‌چه برای درمان و بهره‌برداری علمی باشد بلامانع است.

۱۱. شعبده بازی

شعبده بازی یا تردستی‌هایی که باعث شود مردم گول بخورند و تصوراتی که واقعیت ندارد از اطراف خود پیدا کنند، به عنوان کسب درآمد اشکال دارد. و اگر با این کار حقی را ناحق کنند و یا کلاه سر فردی بگذارند کار حرامی‌انجام داده‌اند.

اما تردستی‌هایی که در مجالس جهت سرگرمی مهمانان انجام می‌شود و باعث می‌گردد لحظاتی مردم شاد و خندان باشند مشمول این بیان نمی‌شود.

فال

فال‌گیری که در میان ما رسم است دو نوع است یکی کار افراد شیاد است که دروغ می‌گویند و آن مانند سحر و شعبده بازی و قیافه (۱۷و۱۴–۸) مورد تایید نیست. ولی گاهی ما دور هم می‌نشینیم، مثلاً در شب یلدا و از دیوان حافظ فال می‌گیریم، در این حالت کلمه**فال** به معنای پیشگویی و حدس خوب زدن در مقابل کلمه **طَیر** به معنای حدس بد زدن است. از قول پیامبر اکرم ﷺ نقل است که ما را از تَطیُر یا حدس بد زدن بر حذر داشته‌اند ولی به تَفال یا حدس خوب زدن تشویق کرده‌اند و فال حافظ و امثال این نوع سرگرمی‌ها که هم معرفت انسان را زیاد می‌کند و هم دانش آدمی را افزایش می‌دهد و هم باعث گرمی روابط خانواده‌ها می‌شود مانعی ندارد.

۱۲. غِش در معاملات

غَش یا غِش یعنی مخفی کردن عیب کالا فریب دادن، تقلب، دغل‌کاری، نادرستی، یا کلک زدن، که با غیر زبان هم می‌تواند باشد. مخلوط کردن چیزی کم بها در چیزی گران‌بها مثلاً آب در شیر کردن، در غِش مثال‌های زیادی است مثلاً فروش طلا زیر نور زیاد که جلوه‌اش بیشتر شود، یا فروش لباس در تاریکی که عیبش معلوم نشود.

غِش در معاملات ممکن است مخفی باشد مانند آب در شیر کردن که معامله باطل و حرام است و فروشنده مالک تمام پولی که گرفته است نمی‌شود. ممکن است غِش در معامله‌ی ظاهر باشد مانند خاک در گندم کردن که معامله صحیح است ولی کار حرامی‌انجام شده است.

آیت الله سیستانی در رساله‌ی خود چنین آورده‌اند، **پیامبر اکرم** ﷺ فرموده‌اند:

از ما نیست کسی که در معامله با مسلمانان غش کند، خداوند برکت روزی او را می‌برد، و راه معاش او را می‌بندد و او را به خودش واگذار می‌کند.

سپس اضافه کرده‌اند که غش موارد مختلفی دارد:

۱. مخلوط کردن جنس خوب و بد با هم مانند آب در شیر کردن، خاک در گندم ریختن.

۲. صورت ظاهر خوبی به جنس دادن، به طوری که مشتری تصور کند کالا جدید است.

۳. جنس را به جای جنس دیگر فروختن، مثلاً روکش طلا کردن و به جای طلا فروختن.

۴. مخفی کردن عیب کالا در حالی که مشتری به او اعتماد کرده است.

۱۳. غناء

غنا در لغت به معنای آوازخوانی، آواز خوش و طرب‌انگیز، نغمه.

حرام بودن غنا به دلیل آیات قرآن مجید از جمله به استناد آیه « **وَ اجتَنِبوا قَولَ الزُّور** » (آیه‌ی ۳۰ سوره حج ۲۲) می‌باشد. می‌گویند **قَول زُور** صدایی است که شخص را به طرب وا دارد، یعنی لحن صدا به صورتی باشد که با بالا و پایین رفتن صدا شنونده بی اختیار شروع به حرکات موزون یا رقصیدن کند که مناسب با مجالس لهو و لعب است.

چند آیه در حرمت غنا

آیه‌ی ۳۶ اسراء (۱۷):

وَ لا تَقْفُ ما لَيْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤادَ كُلُّ أُولئِکَ كانَ عَنْهُ مَسْؤُلاً

از چیزی که بدان علم نداری (در هر مرحله ای که باشد، اعتقاد، گفتار و عمل) **پیروی مکن. زیرا گوش و چشم و دل** (و اعضاء و جوارح)، **هر یک مورد سئوال قرار خواهند گرفت** (از انسان درباره‌ی کارهای آن‌ها و از آن‌ها درباره کارهای خودشان می‌پرسند. حق نداری به هر چیزی گوش دهی یا نگاه کنی یا دل ببندی)

آیه‌ی ۱۶– ۱۸انبیاء (۲۱):

وَ ما خَلَقْنَا السَّماءَ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَيْنَهُما لاعِبينَ

لَوْ أَرَدْنا أَنْ نَتَّخِذَ لَهْواً لاَتَّخَذْناهُ مِنْ لَدُنّا إِنْ كُنّا فاعِلينَ

بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقّ عَلَى الْباطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذا هُوَ زاهِقٌ وَ لَكُمُ الْوَيْلُ مِمّا تَصِفُونَ

و ما آسمان و زمین و آن‌چه در میان آن دو است را به بازی و سرگرمی‌نیافریدیم .

اگر ما اراده می‌کردیم که لهوی (بازیچه و سرگرمی) **بگیریم بی‌تردید از ذات خود می‌گرفتیم اگر ما انجام دهنده‌ی این کار بودیم.**

بلکه ما با بیان حق بر سر هر باطلی می‌کوبیم تا باطل نابود شود. وای بر شما از آن‌چه توصیف می‌کنید .

آیه‌ی۳۰ حج (۲۲):

... فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثانِ وَ اجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ

پس از بت‌های پلید پرهیز نمائید، و از گفتار انحرافی (دروغ، بهتان، شهادت به ناحق، غنا، آوازخوانی) **دوری جویید.**

آیه‌ی ۷۲ فرقان (۲۵):

وَ الَّذينَ لا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَ إِذا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرامًا

و آنان که به دروغ گواهی نمی‌دهند و در مجالس دروغ و غنا و فحاشی و غیره حضور نمی‌یابند و چون به لغو و بیهوده‌ای برسند، بی‌اعتنا و بزرگوارانه از آن می‌گذرند .

تحت همین آیه بعضی مفسرین و فقها فرموده‌اند که حتی کلاس‌های درسی که هیچ خاصیتی برای شما ندارد، جزو مجالس لهو و لغو هستند.

آیه‌ی ۶ لقمان (۳۱):

وَ مِنَ النّاسِ مَنْ يَشْتَرِی لَهْوَ الْحَديثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبيلِ اللّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ يَتَّخِذَها هُزُوًا أُولئِکَ لَهُمْ عَذابٌ مُهينٌ

و از مردم کسانی هستند که سخنان لهو و بیهوده را می‌خرند (مانند آواز طرب آور و ترانه های فاسد، اشعار و گفتارهای رکیک، بهتان و غیبت، رمان‌ها و افسانه‌های فسادانگیز و غیره) **تا جاهلانه** (مردم را) **از راه خداوند گمراه سازند و آ ن را به مسخره گیرند، آنها عذابی خوار کننده خواهند داشت .**

توضیح

حرمت **غنا** که شامل **آواز خوانی** (صفت صوتی انسان با کیفیت مخصوص)، همراه با **نواختن موسیقی** (صدای آلات و ادوات مخصوص) و **رقص** است، به دلیل لهو بودن آن است

و اگر لهو نباشد حرام نیست. به همین دلیل گفته اند نفس موسیقی حرام نیست ولی زمانی که به غنا و لهو می‌رسد، چنان‌چه طرب‌انگیز و مخصوص مجالس لهو و لعب باشد حرمت آن حتمی است. اگر چه برای افراد مختلف متفاوت است، و ممکن است صدایی که برای فردی غنا و حرام است برای دیگری هیچ انگیزه‌ای ایجاد نکند، بنابراین هر کس باید مواظب آن‌چه می‌شنود باشد.

لهو دو علامت مشخصه دارد، اولاً انسان را از اجرای اموری که جزو واجبات زندگی اوست باز می‌دارد، و در ثانی باعث تعطیل شدن اجرای دستورات الهی می‌شود. اگر این مجالس با عیش و عشرت و خوشگذرانی و با حضور مردان و زنان جمع شود و از شراب هم استفاده شود به قدر مسلم لهو و حرام است.

هر موسیقی غنا نیست !!

غنا و موسیقی و کارهایی که انسان را از یاد خدا و انجام کارهای روزانه خود غافل می‌کند در قالب موسیقی یا رقص لهو و انجام آن حتماً حرام است. اما بعضی از کارهای مشابه آن می‌تواند آموزنده بوده و حرام نباشد. مثلاً نت موسیقی که در اسباب‌بازی کودکان قرار دارد و دارای یک ریتم خاص و ملایم و آرام بخش است، و با شنیدن آن کودک متوجه خود می‌شود و حتی گریه‌ی او قطع می‌شود، تاکنون نشنیده‌ایم که فقیهی شنیدن آن را منع کرده باشند و یا آوازخواندن به صورت مثنوی با صوت زیبا را آن هم با شعرهای پر معنا که انسان را نه تنها از یاد خدا و خلق خدا غافل نمی‌کند، بلکه او را بیش‌تر به یاد خدا می‌اندازد و به کمک کردن به مردم ترغیب می کند منع نکرده‌اند.

هم‌چنین ما را از انجام حرکات موزون به نام نرمش‌های سوئدی که چیزی شبیه رقصیدن است اما با هدف افزایش سلامتی است منع نکرده‌اند. هر موسیقی و صدا و حرکتی، غنا و لهو نیست اما باید در انتخاب آن‌ها دقت کرد تا از مسیر صحیح خارج نشوید.

لهو الحدیث، کلمه‌ای است قرآنی (آیه‌ی ۶ لقمان(۳۱)) به معنای سخنانی که بعضی از مردمان آن را خریدارند و با آن راه خدا و اولیاء او را سبک و بی‌ارزش می‌کنند آن‌هم با طرح قصه‌های پوچ و بی‌ارزش و بی‌خاصیت که باعث دوری انسان از حقایق و فراموشی از یاد خداوند

می‌شود. **لهو** در آواز خواندن، ممکن است شعر بی‌معنا، یا شعر بدون محتوا و سبک باشد و در موسیقی به نواختن‌هایی که مخصوص مجالس لهو است و با رقصیدن همراه است می‌گویند. به هر صورت اگر از خواندن و نواختن احساس لهو بودن حاصل نشود معلوم نیست که مشکلی داشته باشد. شاید بسیاری از موزیک‌ها و صداهایی که ما می‌شنویم مشمول غنا نشوند. زیرا بعضی از بزرگان همه انواع موسیقی را حرام نمی‌دانند اگر چه گروهی هر نوع موسیقی را حرام دانسته‌اند؛ در آن صورت شما باید طبق نظر مجتهد خود عمل کنید.

خوب است به نکته ای توجه کنیم و آن این که شرکت کردن در مجالس لهو و لعب گناه دارد و حرام است، حتی اگر آلوده نشویم. ما نمی‌توانیم به دلیل این‌که مجالس لهو روی ما اثری ندارند در آن‌ها شرکت کنیم، مگر این‌که هدف دیگری مد نظر باشد. که در آن صورت باید با احتیاط عمل کرد.

۱۴. غیبت کردن

آیه ۱۲ سوره الحجرات (۴۹):

يَأَيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيراً مِّنَ الظنّ إِنَّ بَعْض الظنّ إِثْمٌ وَ لا تجَسسوا وَ لا يَغْتَب بَّعْضكُم بَعْضاً ....

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از بسیاری از گمان‌ها(ی بد) بپرهیزید که برخی از گمانها گناه است، و جاسوسی مکنید، و بعضی از شما غیبت بعضی دیگر را نکند؛ آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده‌اش را بخورد؟ همانا از آن کراهت دارید. [پس] از خدا بترسید، که خدا توبه‌پذیر مهربان است.

حدیثی از امام صادق علیه‌السلام است که براساس آن غیبت کننده عیب‌هایی را می‌گوید که در وجود خودش وجود دارد، یعنی کسی که عیبی ندارد آن را در وجود دیگران جستجو نمی‌کند و اگر دید مطرح نمی‌کند.

تعریف غیبت

به طور کلی غیبت یعنی بیان کردن عیب پوشیده‌ی مردم، در حالی که دروغ نیست. این عیب ممکن است یک مشکل و خلاف دینی باشد. یا خلاف عرفی یا نقص بدنی که مربوط به خود شخص است یا اهل و عیال یا مال و دارایی او، به طوری که وقتی غیبت شونده آن سخنان را درباره‌ی خود و یا خانواده‌ی خود بشنود ناراحت شود، غیبت می‌تواند با زبان باشد یا با نوشته یا با ایما و اشاره.

در حرمت غیبت علاوه بر آیات متعدد، احادیث بسیاری به ما رسیده است و گفته‌اند غیبت صفتی و یا عملی است که در برادر دینی تو وجود دارد و خداوند آن را بر مردم پوشانده، و مردم از آن خبر ندارند و تو آن را افشاء می‌کنی.

اگر به مردم صفتی را نسبت دهند که در آنان وجود ندارد هم دروغ گفته‌اند و هم غیبت کرده‌اند. به این عمل می‌گویند **تهمت یا بهتان** که خیلی بدتر از غیبت است.(۱۸ – دروغ‌گفتن)

چند نکته در مورد غیبت

معلمان اخلاق برای دور کردن ما از غیبت کردن فرموده‌اند:

اولاً : غیبت نکن یعنی عیب پوشیده کسی را نزد دیگران فاش نکن.

ثانیاً : گروهی غیبت را **حق الله** می‌دانند و می‌گویند اگر غیبت کننده توبه نماید خداوند می‌آمرزد. البته، در صورتی که غیبت در یک محدوده‌ی کوچک بوده و از آن محدود خارج نشود ولی اکثراً غیبت را **حق الناس** می‌دانند و می‌گویند علاوه بر توبه کردن باید از کسی که غیبت او شده است، رضایت خواست. ضمناً به نکته ای هم اشاره کرده اند، که اگر از کسی غیبت شد و غیبت کننده توبه کرد، در حالی که غیبت شونده از آن اگاهی ندارد، نیازی نیست از او عذرخواهی کنند اما اگر سخن غیبت کننده به گوش غیبت شونده رسیده باشد و او ناراحت شده باشد حتماً باید از وی حلالیت بطلبند تا راضی شود.

ثالثاً : شنیدن غیبت و توجه به آن، همانند گفتن آن اشکال دارد.

رابعاً : در چند مورد بیان عیب دیگران را غیبت نمی‌دانند:

۱. کسی که از ادامه و آشکار کردن کارهای زشت خود باکی ندارد.

۲. مظلومی‌که از ظلمی‌که به او شده است سخن می‌گوید.
۳. کسی که مورد مشورت قرار می‌گیرد باید حقیقت را بگوید، به این سخن غیبت نمی‌گویند. باید گوینده دقت کند که شنونده از سخنان او برداشت غلط نکند.
۴. اگر کسی گرفتار ظلم ظالمی‌شده است و می‌خواهد مشورت کند، باید ظلم ظالم و کارهای بد او را بگوید تا درست راهنمایی شود، به این بیان نیز غیبت نمی‌گویند.
۵. طرح سخنی برای ریشه کن کردن فساد.
۶. در زمان شهادت دادن در دادگاه.
۷. برای این‌که غیبت شونده از صفت بد خود دست بردارد.
۸. دفع ضرر از کسی که غیبت اومی‌شود.
۹. اگر عیبی را دو نفر دیده باشند و بدون کم یا زیاد به هم بگویند غیبت نیست.
۱۰. اگر فردی نسبی (رابط قوم و خویشی) را بی مورد ادعا کرد، آن را افشا کنید و بگویید گوینده دروغ می‌گوید، این افشاگری غیبت نیست.
۱۱. برای احقاق حق اگر مجبور باشید می‌توانید صفت بد کسی را بگویید. (آیه‌ی ۱۴۸ سوره نساء ۴) **لا يُحِبُّ اللّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلاّ مَنْ ظُلِمَ ....**

خداوند، بانگ برداشتن به بدزبانی را دوست ندارد، مگر [از] کسی که بر او ستم رفته باشد، و خدا شنوایِ داناست.

دو تذکر

معلمان اخلاق و عرفا به ما دو تذکر داده‌اند و از ما خواسته اند خود را آموزش دهیم تا جزو غیبت کنندگان نباشیم:

تذکر اول، چرا غیبت می‌کنیم

۱. چون می‌خواهیم آتش غضب خود را خاموش کنیم.
۲. به دلیل بد گمانی نسبت به مردم.
۳. به دلیل حس حسادت ما نسبت به مردم.
۴. به دلیل عصبانی کردن یا به ستوه آوردن مردم.

و دلایل مشابه دیگر که تمام آن‌ها حکایت از بیماری روح غیبت کننده دارد. اگر ما خود را پرورش دهیم، یا به تزکیه و پاک کردن نفس خود بپردازیم خود به خود جلو غیبت کردن خود را گرفته‌ایم.

تذکر دوم، غیبت کردن چگونه است

۱. به وسیله زبان، یعنی افشای عیبی که خداوند آن را بر مردم پوشانده، که اکثراً به این طریق غیبت می‌کنند.
۲. با تأیید سخنان اشخاص دیگر در مورد غیبت شونده.
۳. تصدیق یک خبر بدون این‌که درباره‌ی آن تحقیق شده باشد.
۴. نسبت خطا دادن به فردی که خطایی نکرده است (تهمت).
۵. مسخره کردن و ادا درآوردن، شکلک در آوردن (غیبت به غیر زبان).
۶. اعلان تعجب روی کار دیگران به صورت سئوالی که تأیید یک کار منفی است؛ واقعاً شراب می‌خورد ؟!
۷. ستایش خدا از این‌که خودش کار خلاف نمی‌کند، خدا را شکر که ما شراب نمی‌خوریم، یعنی فلانی که الان صحبتش بود می‌خورد.

برای این‌که ما گرفتار غیبت نشویم از ما خواسته‌اند که خود را آموزش دهیم و به خود تذکر دهیم تا نه تنها با زبان غیبت نکنیم بلکه از انجام اعمالی که غیبت محسوب می‌گردند خودداری نماییم.

سه ملاک سخن گفتن سقراط

داستانی است که به سقراط فیلسوف یونانی نسبت می‌دهند که خلاصه آن را بیان می‌کنم:

دوست سقراط به او گفت می‌دانی درباره فلان دوست چه شنیده‌ام؟

سقراط گفت: صبر کن، قبل از طرح آن به این سه سئوال من پاسخ بده. سپس پرسید:

۱ – آیا آن‌چه می‌خواهی بگویی، به آن اطمینان داری؟ دوست گفت خیر

۲ – آیا آن‌چه می‌خواهی بگویی، کلام خوب، مثبت و حسنی است؟دوست گفت خیر.

۳ – آیا آن‌چه می‌خواهی بگویی، برای من، خودت و او گفتنش مفید است؟ دوست گفت خیر.

سقراط گفت سخنی را که به آن نه اطمینان داری، نه مثبت است نه فایده‌ای برای کسی دارد تو نگو که من هم مایل نیستم بشنوم.

تصور می‌کنم اگر کمی دقت کنیم در تمام دنیا در تمام قرون بعضی کارها پسندیده و بعضی کارها ناپسند بوده و هست. از جمله غیبت کردن همیشه بد بوده و هست.

۱۵. قمار

آیه‌ی ۹۰ و ۹۱ سوره‌ی مائده ۵:

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَیْسِرُ وَ الْأَنْصابُ وَ الْأَزْلامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّیْطانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ

إِنَّما یُرِیدُ الشَّیْطانُ أَنْ یُوقِعَ بَیْنَکُمُ الْعَداوَةَ وَ الْبَغْضاءَ فِی الْخَمْرِ وَ الْمَیْسِرِ . . .

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، شراب و قمار و بت‌ها و شرطبندی با تیرهای قرعه پلیدند و عمل شیطان است. پس از آن‌ها دوری گزینید، باشد که رستگار شوید.

همانا شیطان می‌خواهد با شراب و قمار، میانِ شما دشمنی و کینه ایجاد کند و شما را از یاد خدا و از نماز باز دارد. پس آیا شما دست برمی‌دارید؟

مَیسِر چیست؟

میسر به معنای قمار، قمار باختن، بازی قمار

درباره مَیسِر از قول حضرت رسول اکرم ﷺ نقل است که فرمودند حتی اگر با گردو قمار کنند آن نیز میسر است و جایز نیست.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام فرموده‌اند: هر چیزی که ما را از یاد خدا غافل کند میسر است.

و امام صادق علیه‌السلام فرموده‌اند: خوردن گردویی که کودکان در برد و باخت آن را کسب کرده‌اند حرام است.

قِمار (به کسرقاف) یعنی هر بازی که در آن شرط برد و باخت بین بازی‌کنندگان باشد و بازنده

موظف باشد چیزی یا کاری را برای برنده انجام دهد، و یا بازی کردن با وسائلی که در آن برد و باخت است و از آن هیچ خاصیت و نفعی حاصل نمی‌شود.

اگر وسائلی فقط مخصوص قمار باشد حتماً استفاده از آن‌ها حرام است.

با غیر وسائل قمار اگر برد و باخت در آن باشد باز هم حرام است.

هم‌چنین بازی کردن با وسائل قمار بدون برد و باخت را خارج از اشکال نمی‌دانند. هم‌چنین برد و باخت و شرط بستن بر سر پیروزی حیوانات در جنگ دو حیوان با هم اشکال دارد.

توضیح

به نظر می‌رسد علت ممنوعیت این بازی‌ها **به دلیل لهو بودن**آن‌ها است. اگر بازی‌هایی باشد که باعث افزایش هوش یا تفکر و یا سایر توانایی‌ها باشد، انجام آن بازی‌ها را بلااشکال دانسته‌اند. مشروط به اینکه قصد و نیت بازی کننده هم افزایش بهره‌ی هوشی یا سایر توانایی‌ها باشد. در این نوع بازی‌ها اگر **جایزه‌ای** توسط شخص ثالثی قرار داده شود مانعی ندارد، اما اگر **برد و باخت بین** دو نفری که بازی می‌کنند باشد خارج از اشکال نیست.

نکته:اگر فردی بگوید **قمار خود نوعی معامله است** که طرفین به آن راضی هستند، در پاسخ گفته‌اند نه تنها قمار، بلکه هر کاری که برای خریدار، یعنی کسی که وجهی را می‌پردازد، فایده‌ای نداشته باشد و چیزی نصیب او نشود، آن معامله از نظر شرع مقدس مجاز نیست و حرام محسوب می‌شود. که به آن اصطلاحاً می‌گویند «**اکل مال بالباطل**» یعنی به دست آوردن (تعبیر به خوردن شده) مال از طریق باطل، که آن را حرام می‌دانند. مثلاً فرد پولداری بخواهد پول بدهد که دیگری نمازهای واجب او را بخواند، اگر چه نماز خواندن کار خوبی است ولی این قرارداد، یعنی پول دادن برای کاری که هیچ نفعی برای پول دهنده ندارد جایز نیست. به همین دلیل فقها می‌گویند شاید خداوند قمار را به این دلیل حرام دانسته که در قمار هیچ نفعی برای بازنده‌ی قمار وجود ندارد یعنی یک طرف بدون اینکه چیزی نصیبش شود، مقداری از سرمایه و دارایی خود را از دست می‌دهد و این نوع معامله حرام است.

دلیل دیگری که علما، برای حرمت قمار می‌آورند این است که آن را **کار لهوی** می‌دانند. یعنی ساعت‌ها یک نفر وقت خود را صرف می‌کند بدون این که کار مفیدی از او سر زده باشد، و کار لهو و بیهوده را اسلام تجویز نمی‌کند و ما را از انجام آن منع کرده‌اند،

اعتدال در ورزش

در این مورد، تجربه‌های شخصی خود را بیان می‌نمایم، شاید موارد مشابهی را هم شما در خاطر داشته باشید.

خانمی به دلیل این که شوهرش زمان زیادی را در باشگاه بیلیارد صرف می‌کند و به فرزندان و خانواده خود رسیدگی نمی‌کند شکایت داشت، و آنقدر این موضوع برای آن خانواده رنج آور شده بود که شکایت نزد دیگران برده تا تکلیف زندگی او را مشخص کنند. واقعیت این است شاید، بازی بیلیارد برای نیم ساعت مفرح باشد، اما افراط در آن شخص را از زندگی معمول باز می‌دارد که انجام آن خارج از اشکال نباید باشد.

در یک مورد دیگر خانمی می‌گفت؛ از زمانی که اینترنت آمده شوهرش ساعت‌ها بدون این که با کسی حرف بزند با اقصی نقاط عالم تخته نرد بازی می‌کند و در نیمه‌های شب خسته به تخت‌خواب می‌رود و صبح به سختی از خواب برمی‌خیزد تا به سرکار برود، شاید بعضی بگویند این‌ها قمار نیست بلکه ورزش فکری است اما عدم رعایت اعتدال در آن را می‌توان **کار لهو** دانست.

قمار مفت‌خوری است

قمار، مفت‌خوری است. و به قول مرحوم **آیت الله صادقی تهرانی**، هر نوع مفت‌خوری در اسلام حرام است که شایع ترین آن ربا است، و بعد از آن قمار و هر نوع بازی که به قمار آلوده شود حرام است، اگر چه ممکن است آن بازی به خودی خود حرام نباشد، بلکه مفید هم باشد مانند بازی والیبال.

تعریف قمار

قمار به هر بازی که در آن برد و باخت باشد گفته می‌شود. به این صورت که دو یا چند نفر اموالی (پول یا سایر دارایی‌ها) از خود را در میان گذارده و با هم شرط می کنند هر کس در بازی برنده شد، کل اموال از آن او باشد، بی‌آن که از آن بازی، بهره‌ای نصیب بازنده گردد. ضمن این‌که صریحاً در اسلام قمار منع شده یکی از مصادیق بارز غرر است و این قرارداد باطل است.(۳۹-۳)

اما اگر شخص سومی‌مبلغی را مشخص نماید و بگوید چنانچه یکی از شما برنده شود این مبلغ را به او جایزه می‌دهم این عمل قمار محسوب نمی‌شود؛ و این کار را فقها جایز می‌دانند. (۴- ۱۰مسابقه)

بلیط بخت آزمایی

درباره بلیط بخت آزمایی نیز بحث است، که نظرات متفاوتی داده شده. نه تنها در میان فقها و علمای تشیع بلکه حتی در میان بزرگان اهل سنت نیز مسئله بلیط بخت آزمایی به دو صورت حلال و حرام مطرح شده است.

برخی از علما بلیط بخت آزمایی را حرام می‌دانند؛ چون برد و باخت در آن می‌شود، به این صورت که فرد پولی را می‌گذارد و در قرعه‌کشی شرکت می‌کند، اگر قرعه به نام او افتاد پول را برمی‌دارد. این یک نوع مفتخوری است و حرام است. اگر قرعه به نام او در نیاید، او ثروتی را از دست داده است بدون این که چیزی در مقابل آن بگیرد که این نیز یک معامله باطل و حرام است.

اما گروهی آن را به این صورت که اگر بلیط بخت آزمایی مربوط به مؤسسات خیریه باشد، و مؤسسه خیریه بودجه ای برای این کار قرار دهد، آن را خارج از حرمت دانسته‌اند. با این توضیح که یک فرد مبلغی را به خیریه هدیه می‌کند. و خیریه مبلغی را بین خیران توزیع می‌کند؛ در حقیقت می‌گوید من از محل وجوه دریافتی مبلغی را جهت هزینه‌های خیریه برداشت می‌کنم و بقیه را بین خیران تقسیم می‌کنم و یا از محل دیگری مبلغی به عنوان تشویق خیران بین آنان توزیع می‌کنم. که مجوز این عمل توسط برخی از مجتهدین صادر شده است.

۱۶. قیادت

قیادت در لغت به معنای رهبری کردن، و راهنمائی است و در این‌جا یعنی دلالی کردن بین افراد، جهت ارتباطات حرام جنسی. کار حرامی است و شرع برای آن مجازات سختی قرار داده است. فقها و مفسرین با توجه به آیه ۳۲ سوره اسرا (۱۷) که می‌فرماید:

وَ لاتَقَربُوا الزنا اِنَهُ کانَ فاحشةً و ساءَ سَبیلا،

به زنا نزدیک نشوید همانا زنا عملی است بسیار قبیح و راهی است خیلی بد.

هرگونه وسیله‌ای را که باعث شود روابط حرام جنسی در جامعه توسعه یابد حرام می‌دانند. مانند گرفتن عکس‌های مستحجن و یا برپایی مجالسی که باعث اشاعه فحشا می‌گردد.

۱۷. قیافه

قیافه به معنای چهره، صورت و شکل است و در این‌جا یعنی شناسایی کردن افراد از روی شکل ظاهری فرد، به این معنا که نسبت خانوادگی و اخلاق فرد را از روی قیافه او مشخص کنند، مثلاً، به دلیل مشابهت ظاهری او با دیگری بگویند این شخص برادر آن شخص است، که با قبول آن باعث شود اشخاص از هم ارث ببرند و یا محرم شوند و مسائل فراوان دیگر، این عمل حرام است و مورد قبول نیست.

۱۸-دروغ گفتن

آیات

آیه‌ی ۳ سوره الزُّمَر ۳۹:

إِنَّ اللّهَ لا یَهْدی مَنْ هُوَ کاذِبٌ کَفّارٌ

در حقیقت، خدا آن کسی را که دروغ‌پردازِ ناسپاس است هدایت نمی‌کند.

آیه‌ی ۱۴۴ انعام (۶):

فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَری عَلَی اللّهِ کَذِبًا لِیُضِلَّ النّاسَ بِغَیْرِ عِلْمٍ ....

پس کیست ستم‌کارتر از آن‌کس که بر خدا دروغ بندد، تا از روی نادانی، مردم را گمراه کند؟ آری، خدا گروه ستمکاران را راهنمایی نمی‌کند.

آیه‌ی ۱۰۵ نحل (۱۶):

إِنَّما یَفْتَرِی الْکَذِبَ الَّذینَ لا یُؤْمِنُونَ بِآیاتِ اللّهِ وَ أُولئِکَ هُمُ الْکاذِبُونَ

تنها کسانی دروغ‌پردازی می‌کنند که به آیات خدا ایمان ندارند و آنان خود دروغ گویانند.

آیه‌ی ۲۸ غافر (۴۰):

... وَ إِنْ يَکُ کاذِبًا فَعَلَيْهِ کَذِبُهُ وَ إِنْ يَکُ صادِقًا يُصِبْکُمْ بَعْضُ الَّذی يَعِدُکُمْ إِنَّ اللّهَ لا يَهْدی مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ کَذّابٌ

... و اگر دروغ‌گو باشد دروغش به زیان اوست، و اگر راست‌گو باشد برخی از آن‌چه به شما وعده می‌دهد به شما خواهد رسید، چرا که خدا مردم اسراف کار دروغ‌گو را هدایت نمی‌کند.

آیه‌ی ۶۰ الزمر (۳۹):

وَ يَوْمَ الْقِيامَةِ تَرَی الَّذينَ کَذَبُوا عَلَی اللّهِ وُجُوهُهُمْ مُسْوَدَّةٌ ....

و روز قیامت کسانی را که بر خدا دروغ بسته‌اند روسیاه می‌بینی، آیا جای سرکشان در جهنم نیست؟

سخن حکیمان درباره‌ی دروغ گفتن

رهبران و بزرگان جوامع و نیز اولیای خدا برای دوری جستن افراد از دروغ گفتن سخنان فراوانی دارند از جمله :

دروغگو بر اثر حقارت خود دروغ می‌گوید، او حقیر و خوار است.

بدترین سخن دروغ است.

دروغ ویران کننده ایمان است.

مؤمن ممکن است بخیل و ترسو باشد اما دروغ‌گو و خائن نیست.

همه بدی‌ها در یک خانه است، و کلید آن خانه دروغ گویی است.

دروغ چه شوخی و چه جدی بد است، و نباید به فرزندان وعده ای داد و عمل نکرد.

اگر چیزی را میل داشته باشید و بگویید میل ندارید دروغ محسوب می‌گردد اگر چه کوچک است .

دروغ ؛ رو سیاهی می‌آورد،

روزی؛ را کم می‌کند،

خواری؛ در دنیا می‌آورد،

عذاب؛ در آخرت می‌آورد،

دین؛ را تباه می‌کند،

به نفاق می‌انجامد.

دروغ‌گو سه چیز را به دست می‌آورد.

۱. خشم خدا را نسبت به خود؛

۲. دشمنی فرشتگان را نسبت به خود؛

۳. نگاه تحقیرآمیز مردم را نسبت به خود؛

دروغ گفتن از قول خدا و رسول وائمه‌ی معصومین جزو گناهان کبیره است.

در حدیثی از قول پیامبر اکرم ﷺ نقل است که ایشان فرمودند:

زمانی که دو بازرگان در معاملات با یکدیگر راست گفتار و درست رفتار هستند خداوند به آن‌ها برکت می‌دهد، و زمانی که دروغ می‌گویند و نادرستی و خیانت می‌کنند خداوند برکت را از میان آنان می‌برد (آثار الصادقین تجارت)

بزرگان دین سخنان را به سه دسته تقسیم کرده اند؛

۱ – صدق، مطابق با واقع باشد

۲ – کذب، مطابق با واقع نباشد

۳ – نه صدق است و نه کذب بلکه برای اصلاح بین مردمان است.

از قول معصوم علیه‌السلام داریم :

سخن سه گونه است۱–راست، ۲–دروغ، ۳–آشتی دادن مردم.

دروغگویی زشت است مگر در دو مورد، ۱– دور کردن شر ستمگران ۲–آشتی دادن میان مردمان.

اصلاح کنندگان بین مردم، دروغگو به شمار نمی‌آیند.

نهج الفصاحه ۳۱۸:

اَصلَح بَین الناس وَ لو تعنی الکَذِب.

بین مردم صلح و دوستی را برقرارکنید، اگر چه با دروغ باشد.

دروغ گفتناز گناهان کبیره است، قفها موارد زیر را از آن استثناء کرده‌اند:

الف – جهت جلوگیری از ضرر جدی و مفسده بزرگ‌تر، به نام **تقیه**؛

ب – اصلاح **ذات البَین**، یعنی آشتی دادن بین دو یا چند نفر؛

ج – در مقابل دشمن، برای گمراه کردن او؛

اکثر بزرگان دین حتی در این موارد فرموده‌اند اگر بتوان از **توریه** استفاده کرد باید دروغ نگفت. به این نوع دروغ‌ها، **دروغ جایز**می‌گویند. اما متأسفانه در جامعه ما دروغ دیگری رواج دارد به نام **دروغ مصلحتی**، که چنین دروغی در شرع نداریم. متأسفانه بعضی از مسئولان مانند بازپرس‌های دادگاه‌ها به خاطر خدا برای گرفتن اعتراف از متهم دروغ می‌گویند، یعنی با یک گناه می‌خواهند گناه دیگری را اصلاح یا آشکار کنند. که این روش مورد تأیید دین نیست. برای اصلاح جامعه باید خانه و خانواده را از نو بسازیم. ما پدرها و مادرها باید عملاً به فرزندان خود نشان بدهیم که دروغ بد است، نه این‌که به گمان این‌که با توضیحات خود آن‌ها را قانع خواهیم کرد، دروغ بگوییم. این طرز فکر غلط است. برای این که جامعه سالم باشد هیچ کس حق دروغ گفتن ندارد.

لطفاً به جایگاه خود توجه کنید!!

جایگاه شما در جامعه کجاست؟ اگر پدر و مادر هستید، دروغ نگویید تا فرزندان شما دروغ نگویند ...، اگر معلم هستید دروغ نگویید تا...، اگر کارمند هستید دروغ نگویید تا ... اگر رئیس هستید دروغ نگویید تا ... اگر وزیر و وکیل و بزرگ‌تر از بزرگ‌ترها هستید،دروغ نگویید تا دیگران نیز دروغ نگویند.

دروغ گفتن علامت ترس است. بگویید از چه می‌ترسید و بگویید او کیست که بالاتر از خداست و به خاطر ترس از او دروغ می‌گویید.

تصور نکنید که مردم اگر دروغ بشنوند قانع می‌شوند، خیر. آن‌ها سکوت می‌کنند به چند دلیل: اول از شما می‌ترسند، دوم این‌که خودشان هم شروع می‌کنند به دروغ گفتن؛ یعنی مثل هم می‌شوید، کدام جامعه ای با دروغ پیشرفت کرده؟ و کدام خانواده‌ای با دروغ‌گویی طعم خوشبختی را چشیده است ؟

انواع دروغ

دروغ کوچک، دروغ شوخی، سوگند دروغ، شهادت دروغ، نسبت دروغ به خدا، نسب دروغ، اعتقادات دروغین، اتهام و بهتان، نسبت دروغ به همسر دادن، دروغ آشکار، دروغ پنهان، دورویی، غش در معاملات، اغراق و غلو در بیان مطالب و بالاخره مکر، خدعه، و حتی توریه و تقیه نیز نوعی از دروغ هستند با درجات متفاوت که بعضی از آن‌ها را تا حدی شرع و عقل اجازه می‌دهند، منتهی باید دقت کرد که کلاه شرعی سر خود نگذاریم تا ما را در بشکه نگذارند!

بشکه را به جهنم بیندازید!!

می‌گویند فردی بود همیشه از قانون شرع برای رسیدن به مقاصد خود سود می‌جست و هر کاری دلش می‌خواست با ظاهر شرعی انجام می‌داد، بالاخره عمرش به سرآمد و به جهان باقی منتقل شد.

در جهان باقی باید اول حساب و کتاب روشن شود؛ تا به سوی مقصد حرکت کنید.او را پای میز محاکمه بردند. همه چیز حکایت از عدم خلاف او داشت، در حالی که بسیاری از حق‌ها ناحق شده بود و مردم از کلک‌ها و برخوردهای او ناراضی بودند. با این حال داوران نتوانستند او را محکوم کنند، حکم تبرئه او را صادر کردند. دستور رسید او را در بشکه قرار دهید، زمانی که او را در بشکه قرار دادند، او خوشحال بود از اینکه کلک‌های او در دنیا به نتیجه رسیده و از آتش دوزخ نجات یافته است، اما خیلی زود فرمان رسید بشکه را به جهنم بیندازید، در همین زمان بود که لب به اعتراض گشود. پاسخ رسید، ما شما را به جهنم نمی‌فرستیم، بلکه بشکه را در آتش می‌اندازیم !!

وَ مَکروا وَمَکرَ اللهُ وَ اللهُ خَیرُ الماکِرین ، ۵۴ آل عمران ۳،

و (منکران) مکر می‌ورزیدند و خداوند هم مکر در میان آورد، و خداوند بهترین مکر کننده است.

پس دروغ چیست ؟

دوستی تعریف می‌کرد که رفیقش در اروپا مغازه‌ای باز کرده بود و شیرینی‌های ایرانی را تهیه و به فروش می‌رساند. به دلیل اینکه سال‌ها در اروپا بود دوستان فراوانی داشت. یکی از آنها به

مغازه او سر می‌زد و برایش مشتری می‌آورد و از کار او تعریف می‌کرد. بعد از مدتی متوجه شد دوستش دیگر به مغازه او سر نمی‌زند. بعد از چندی متوجه شد او وقتی به جلوی مغازه او می‌رسد از سمت دیگر خیابان می‌رود، و اگر با کسی باشد با او حرفی می‌زند و مغازه‌ی او را نشان می‌دهد، از این کار او متعجب بود، تا بالاخره توانست یکی از کسانی را که دوستش با او حرف زده بود، شناسایی و با او صحبت کند. از آن شخص سئوال می‌کند که دوست من به تو چه می‌گفت در حالی که مغازه‌ی مرا به تو نشان می‌داد.

آن شخص گفته بود، او می‌گوید، تو دروغ‌گو هستی و توصیه می‌کرد که از تو خرید نکنیم.

صاحب مغازه نقل می‌کند بالاخره خود را به دوست سابقم رساندم و از او سئوال کردم چه دروغی گفته‌ام؟ آن شخص خارجی در پاسخ گفته بود از تو سئوال کردم که وضع کار و کاسبی تو چطور است، و تو به من گفتی خوب نیست و درآمدی نداری. در حالی که اگر چنین است چرا کارت را ادامه می‌دهی پس معلوم است دروغ می‌گویی، و با آدم دروغ‌گو نباید دادوستد کرد.

سئوال این است چرا در حالی که مهمانی‌ها را می‌گیریم، مسافرت‌ها را می‌رویم، عروسی‌ها را راه می‌اندازیم، ولی باز هم به دروغ می‌گوییم وضع خراب است! اگر این دروغ نیست؟ پس دروغ چیست ؟

نمی‌دانم چگونه دروغ بگویم

دوستم از قول دوستش که در اروپا دفتر تجاری دارد، نقل می‌کرد یک روز به منشی گفتم اگر فلان شخص زنگ زد بگو من نیستم، بعد از دقایقی متوجه شدم که چشمان منشی اشک آلود است، سئوال کردم، ناراحتی برای شما پیش آمده؟ او با کمال صراحت و ادب گفت ناراحتم از این‌که نمی‌دانم چگونه وقتی شما این‌جا هستید، من بگویم شما این‌جا نیستید !!

داستان را متوجه شدید، دروغ گفتن از همین کلمات ساده شروع می‌شود و سپس به دروغ‌های بزرگی می‌رسد که دنیا از آن دروغ تعجب می‌کند، اگر دروغ مایه ترقی و سعادت و پیشرفت و بزرگی بشر می‌شد، تا این حد اولیاء خدا ما را از آن منع نمی‌کردند.

توریه : سر بسته سخن گفتن

آیه‌ی۹۰ – ۸۸ الصافات (۳۷):

چون قوم ابراهیم می‌خواستند در جشن عمومی ستاره پرستان شرکت کنند از ابراهیم دعوت کردند و او در پاسخ گفت:

فَنَظَرَ نَظْرَةً فِی النُّجُومِ

فَقالَ إِنّی سَقیمٌ

فَتَولَوا عَنهُ مُدبِرین

پس در حالی که به آسمان و ستارگان نگاه می‌کرد،

گفت: من حالم به هم می‌خورد. «آن‌ها از این جمله برداشت کردند ابراهیم بیمار است. در حالی که او از پرستش ستارگان متنفر بود »

او را رها کرده و رفتند.

آیه‌ی ۶۳ الانبیاء (۲۱):

قالَ بَلْ فَعَلَهُ کَبیرُهُمْ هذا فَسْئَلُوهُمْ إِنْ کانُوا یَنْطِقُونَ

گفت: شاید (شکستن بت‌ها را) **بزرگترین آنها کرده است. اگر بتان سخن می‌گویند از آن‌ها بپرسید!**

در حالی که می‌دانیم بت‌ها سخن نمی‌گویند پس آن‌ها چنین نکرده اند و حضرت ابراهیم با این بیان بدون این که پاسخ آن‌ها را گفته باشد سخن دیگر پیش کشید و آن‌ها متوجه عدم پاسخ دادن او نشدند، بلکه به فکر فرو رفتند.

از قول پیامبر اکرم ﷺ نقل است که می‌فرمایند: همانا در سر بسته گویی‌ها، ظرافت‌هایی است که مردم خردمند را از دروغ گفتن بی‌نیاز می‌کند.

یکی از مسائلی که با دروغ آمیخته شده و متأسفانه بعضی نتوانسته‌اند مرز آن را پیدا کنند فرق بین دروغ و توریه است.

تعریف تُورِیه

توریه سربسته سخن گفتن است حقیقت را پنهان کردن که با **ایهام** فرق دارد.

ایهام از وهم می‌آید و معمولاً در صنایع ادبی و شعر زیاد به کار می‌رود و بلاغت در کلام را می‌رساند. وقتی شعری ایهام دارد شما چند برداشت از آن می‌کنید، اما توریه و حرف دو پهلو زدن، از پاسخ به سئوال طفره رفتن است، به صورتی که طرف مقابل تصور می‌کند شما پاسخ او را داده‌اید و برداشتی از سخن شما می‌کند که آن برداشت غلط است، چه بسا او را به مسیری می‌اندازد که مخالف مسیر دلخواه اوست، و شما نیز به هدف خود می‌رسید. در حالی که به او دروغ نگفته‌اید.

توریه یکی از صفاتی است که اگر در سیاستمداران باشد و آن را در مقابل دشمن به کار بگیرند بسیار پسندیده است، داستان‌های زیادی از بزرگان دین داریم که توریه را در مقابل دشمن تأیید و حتی تشویق کرده‌اند.

اما متأسفانه ما شاهد هستیم که بعضی از این عمل در روابط عادی و تجاری استفاده می‌کنند؛ که هرگز بزرگان ما به این نوع گفتار توریه نمی‌گویند، بلکه آن را سخن دروغ می‌شمارند. مثلاً؛ در کسب باید همه چیز شفاف باشد، اگر شما گفتید این کالا را من صد تومان خریده‌ام و مقصود شما این باشد که یک جفت آن را صد تومان خریده‌اید، در حالی که یکی از آن‌ها در دست مشتری است و یکی دیگر در دست شما، این سخن شما دروغ است و گناه دارد، حتی در بعضی موارد معامله باطل می‌شود.

توریه یا در مقابل دشمن است آن‌هم برای این که او به مقصود خود که صدمه زدن به مسلمانان است نرسد، و یا برای مزاح و شوخی که در آن دروغ نگفته باشیم، ضمناً طرف را به فکر فرو برده باشیم. داستانی است که نقل می‌کنند، پیرزنی از حضرت رسول اکرم ﷺ درخواست نمودند که ایشان دعا بفرمایند تا او به بهشت برود حضرت می‌فرمایند: هرگز پیرها به بهشت نمی‌روند، زمانی که چهره پیرزن از غم درهم می‌رود ایشان می‌فرماید چون جوان می‌شوند و وارد بهشت می‌شوند، این نوع سخن گفتن یک نوع توریه است که جهت مزاح به کار می‌رود.

غلو

غلو به معنای بزرگنمایی و از حد تجاوز کردن است.

ما اجازه نداریم در سخنانمان غلو کنیم حتی در بیان احکام و دستورات دین گفته‌اند، آیه ۱۷۱ نساء (۵) و ۷۷ مائده (۶):

یا اهل الکتاب لاتغلوا فی دینکم ...

ای اهل کتاب (ای پیروان ادیان الهی) در (معرفی) دین خود غلو نکنید،

زمانی که ما در معرفی دین خدا اجازه نداریم غلو کنیم چگونه است که برخی در معرفی دوستان خود غلو می‌کنند آیا این دروغ نیست؟!

بهتان – تهمت –مباهته

بهتان: دروغ بستن، نسبت انجام کاری یا صفتی را به دروغ به فردی دادن

تهمت: افترا، نسبت خیانت یا گناه به کسی دادن

صفت بدی است که گوینده‌ی آن در حقیقت هم **غیبت** می‌کند و هم **دروغ** می‌گوید، برخی از متّدین‌ها می‌گویند در فقه بابی داریم به نام **مباهته**، یعنی می‌توان به افراد تهمت زد، البته آن‌ها این گونه توجیه می‌کنند که اگر فردی نزد مردم وجه‌ای دارد و محترم است ولی حرف‌های او به ضرر دین است آبروی او را با تهمت ببریم تا مردم به سخنان او توجه نکنند. که به نظر می‌رسد این برداشت از مباهته از اسرائیلیاتی باشد که به اسلام نسبت می‌دهند،

توجه داشته باشید **اسرائیلیات** به سخنانی می‌گویند که اسلام آن را بیان نکرده اما گروهی برای توجیح نظرات خود با توجه به داستان‌های قدیمی که در تورات و انجیل آمده است، آن‌ها را به اسلام نسبت می‌دهند که با اکثر آموزش‌های اسلامی مغایرت دارد.

در مقابل، دانشمندان مسلمان می‌گویند **مباهته**، ریشه‌اش از **مبهوت** شدن می‌آید و مقصود در فقه این است که ما باید به مخالفین دین خدا آن چنان پاسخ بدهیم که مردم از پاسخ ما مبهوت شوند و یا مخالفین با شنیدن پاسخ‌های منطقی بزرگان دین،مات و مبهوت شوند و جوابی نداشته باشند. چه بسا ممکن است تحقیر هم بشوند. البته، تحقیر نمودن افرادی که علیه دین فعالیت دارند باگفتن کلماتی هم‌چون این که؛ گوینده‌ی چنین سخنانی بی‌سواد است. مانعی ندارد. به شرط این که دروغ هم نگفته باشیم. و اما در حالی که دین اسلام ما را دعوت به شنیدن سخنان دیگران می‌کند تا بهترین آن را انتخاب کنیم، بعید است اجازه ندهد پژوهش و تحقیق جدید در جامعه مطرح گردد، به بیان دیگر اگرمحققی در پژوهش خود، به برداشت جدیدی رسید ما حق نداریم به دلیل این که تاکنون آن را نشنیده‌ایم و یا قبلاً کسی چنین نگفته است آن را نفی کنیم و یا به گوینده آن، بهتان و تهمت بزنیم. اسلام اجازه نمی‌دهد، برای تحقیر مخالفین نسبت‌های ناروا و دروغ از قبیل او حرام‌زاده است را به او نسبت دهیم.

۱۹. کهانت

کهانت یعنی پیشگویی و **خبر دادن از روی کائنات، چیزی شبیه رمالی و فال بینی است.** معمولاً این اشخاص می‌گویند ما با اجنّه ارتباط داریم و از آینده‌ی مردم خبر می‌دهیم و مردم را نسبت به هم بدبین می‌کنند و یا از زندگی مأیوس می‌کنند و یا آنان را بیش از حد نسبت به چیزی که واقعیت ندارد خوش بین می‌کنند.

در خصال شیخ صدوق (۶۳ ترجمه کمره‌ای) آمده است که امام باقر علیه‌السلام فرموده‌اند: هر کس کهانت کند و یا دیگری به خواهش او کهانت کند هر آینه از دین محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله دوری جسته است. و هم‌چنین فرموده‌اند دوست ندارم به افرادی که قیافه شناسی می‌کنند مراجعه کنید.

۲۰. لهو

لهو به معنای **غفلت** است، بازی کردن بیهوده است، مشغول شدن به کاری که هیچ سودی ندارد.

دوری از لهو

آیه‌ی ۳۰ الحج (۲۲):

... فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثانِ وَ اجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ

پس، از پلیدیِ یعنی از بت‌ها دوری کنید، و از گفتار باطل اجتناب ورزید.

آیه‌ی ۲۰ الحدید (۵۷):

اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَياةُ الدُّنْيا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ زينَةٌ وَ تَفاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَ تَكاثُرٌ فِي الْأَمْوالِ وَ الْأَوْلادِ

بدانید که زندگی دنیا، فقط، بازی و سرگرمی و زینت و فخرفروشیِ شما به یکدیگر و زیاده‌خواهی و مسابقه در زیاده طلبی در اموال و فرزندان است.

تعریف لهو و لعب

لهو عبارت از کار بیهوده‌ای است که هیچ هدفی از آن نداریم کاری که هیچ فایده عقلانی از آن بدست نمی‌آید و چه بسا انسان را از کار خیر و یاد خدا باز می‌دارد و به عبارتی هر عمل بی‌فایده‌ای که برای گذران وقت معمولاً همراه با غفلت و به صورت خوشگذرانی است لهو

می‌گویند. شکار حیوانات جهت تفریح کاری لهو و حرام است. اگر جهت کار لهو مسافرت کنند نماز شکسته نمی‌شود. رقصیدن را به دلیل لهو بودن منع کرده‌اند. و یا خرید و فروشی که برای خریدار یا فروشنده نفعی ندارد آن را لهو می‌دانند، بنابراین چنین معاملاتی باطل است.

لعب: بازی کردن، ممکن است نظمی هم داشته باشد اما بی فایده است و گاهی هدفی در خیال خود دنبال می‌کنیم، مانند خانه ای که کودکان در خیال خود دنبال می‌کنند، و با وسایلی که دارند می‌سازند و سپس خیلی زود خراب می‌کنند، زندگی دنیا را لعب تعبیر کرده‌اند زیرا زودگذر است.

توضیح، بزرگان ما زمانی که لهو را مطرح می‌کنند به موسیقی، رقص، غنا و آواز خوش می‌رسند، و چون این‌ها را مقدمه و یا **مصداق لهو** می‌دانند بر حرمت آن‌ها اجتهاد می‌کنند. اسلام از بشر و بشریت خواسته است که از زندگی خود به بهترین نحو ممکن استفاده کند و این شصت هفتاد سال زندگی را در بیهودگی بسر نبرد. لذا لهو را حتی در نشست و برخاست با ستم‌کاران و مشرکان نیز دانسته اند و ما را از آن منع نموده‌اند.

مفرداتت خوب است اما ...

داستان لطیفی را نقل کرده‌اند که شنیدن آن خارج از لطف نیست.

مریدی نزد معلم و استاد خود رفت و گفت، سئوالی دارم، استاد گفت بپرس.

مرید یک دست خود را تکان داد و سئوال کرد اشکال دارد؟ جواب شنید خیر.

سپس دست دیگر خود را تکان داد، بعد کمر خود را بعد پای خود را بعد شکم خود را، پاسخ تمام آن‌ها این بود که اشکال ندارد.

سپس شروع کرد تمام آن‌ها را پشت سرهم و موزون حرکت دادن، یعنی رقصیدن، استاد دراین موقع به او گفت « مفرداتت خوب بود اما مرده شوی ترکیبت را ببرد »

واقعیت این است که بسیاری از کارهای ما در مکانی یا به صورتی هیچ مانعی ندارد، و شاید لازم هم باشد، اما زمانی که با چیزهای دیگر ترکیب می‌شود، و یا در موقعیتی غیر از موقعیت صحیح قرار می‌گیرد انجامش صحیح نیست. بنابراین خوب است ما در مورد اعمال خود دقت کافی داشته باشیم.

در این موارد قضاوت نهایی را هم به عهده ما و وجدان ما گذارده‌اند. بد نیست در همین جا

اضافه کنم که یکی از مواردی که نباید از طریق تمثیل یا قیاس فقهی به آن استدلال کرد همین مورد است. مثلاً حرکت دادن یک دست یا پا و غیره اشکال ندارد، پس رقصیدن که مجموع آن‌ها و یا حرکت منظم آن‌ها است هم اشکال ندارد. به این روش استدلال می‌گویند قیاس فقهی که مورد تأیید نیست.

شادی – فرح – مرفه

بی‌مناسبت نیست اکنون که در مورد غنا (شماره ۱۳) و قمار (شماره ۱۵) و دوری از لهو (شماره ۲۰) صحبت شده، در مورد شادی کردن نیز صحبت کنیم. متأسفانه برخی از مؤمنان معتقدند آن‌قدر مسیر پیش رو در جهان دیگر سخت است که از خوف آن انسان فهیم همیشه ترسان و غمگین است. برای گفتار خود به آیات و احادیثی هم اشاره می‌کنند، در حالی که آن احادیث مربوط به کسانی است که مخالفت با خدا می‌کنند، یعنی دشمنان خدا، نه دوستان خدا، دلیلی نداریم وقتی ما بنده‌ای مطیع و فرمان‌بردار هستیم. خداوند از خطاهای سهوی ما نگذرد و بخواهد ما را در جهان دیگر عذاب کند و ما هم به دلیل این که در جهان دیگر عذاب می‌شویم در این دنیا همیشه غمگین باشیم.

غمگین نباشید:

به افرادیکه از خوف خداوند غمگین هستند،آیات خداوند را که به ما وعده داده است ما را می‌بخشد یادآوری می‌کنم: آیه‌ی ۵۴زمر (۳۹):

قُلْ یاعِبادِیَ الَّذینَ أَسْرَفُواعَلی‌أَنْفُسِهِمْ

بگو: «ای بندگان من که برخویشتن زیاده‌روی و اسراف روا داشته‌اید

لاتَقْنَطُوامِنْ رَحْمَةِ اللّهِ

هرگز از رحمت خداوند نومید مشوید.

إِنَّا اللّه َیَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمیعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحیمُ

در حقیقت، خدا همه گناهان را می‌آمرزد که او خود آمرزنده‌ی مهرباناست.

و البته، آیات فراوانی از جمله آیات (۴۸) و (۱۱۶) سوره نساء (۴) داریم که خدا هر کس را بخواهد می‌بخشد و همه ما می‌دانیم که خداوند مهربان‌تر از مادر دلیلی ندارد بندگانی که او را به خدایی قبول کرده‌اند نبخشد و در آیه‌ی(۵۷) حدید (۲۳) می فرماید از آن چه از دست شما رفت تأسف نخورید و به سبب آن‌چه به شما داده‌ایم شادی نکنید. **(یکی از صفات انسان‌های زاهد)**
بنابراین بسیار به جاست که ما با امید به رحمت او به زندگی خود در حالی که شادی رحمتش در چهره‌ی‌ما پیدا است، ادامه دهیم.
و یا در آیه‌ی ۱۲ سوره‌ی انعام (۶) می‌خوانیم

.... كَتَبَ عَلى‌نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ....

بگو:«آن‌چه درآسمان‌ها و زمین است از آن ِکیست؟» بگو:«ازآنِ خداست »؛**که رحمت را بر خویشتن واجب گردانیده است.** یقیناً شمارا در روز قیامت –که درآن هیچ شکی نیست– گِرد خواهد آورد. خودباختگان کسانی اند که ایمان نمی‌آورند.
هم‌چنین آیه ۵۴ سوره انعام (۶).

کاملاً مشخص است مقصود بندگانی هستند که او را قبول دارند و اگر خطایی هم از آنان سر زده توبه کرده‌اند. چه دلیلی داریم بر این که چنین بندگانی نباید شاد باشند. بندگانی که جایگاه آینده آنان مشخص است در جوار رحمت واسعه‌ی الهی قرار خواهند گرفت. خوشا به حال کسانی که خود را آماده کرده‌اند تا مشمول رحمت خداوند گردند که همیشه شاد هستند بدون این که اسراف کرده باشند.

رحمت خدا وسیع است

به عارفِ عالمِ فرزانه‌ای گفتند: چرا همیشه در جلسات، از جهنم می‌گویید و ما را غمگین می‌کنید، مناسب است کمی هم بهشت را توصیف کنید. او گفت برای این جهنم را توصیف می‌کنم که شما بدانید آدم‌های بد چه جایگاه بدی دارند که ما از آن خبر نداریم، و بهشت را هم در آینده می‌رویم و از نزدیک می‌بینیم.

بنابراین مناسب است به افرادی که به خاطر ترس از قیامت غمگین هستند بگویم به رحمت خداوند امیدوار باشند و شاد زندگی کنند، ولی **زیاده روی و اسراف**ممنوع است.

شادی به حالتی می‌گویند که از آن احساس خوشبختی، لذت، رضایت، خرسندی، عشق و علاقه به انسان دست دهد.

متخصصین روانکاوی و روانشناسی شادی را از جنبه‌های بیولوژیکی، مذهبی، روانی، فلسفی بررسی کرده و نظرات مفصلی را در این باره بیان داشته اند.

شادی، زندگی در حال و بدون دغدغه است، کودکان در حال زندگی می‌کنند، شاد هستند.

مردم به همان اندازه شاد هستند که انتظارش را دارند،

اگر شما در مورد مسائلی که پیش می‌آید خدا را سپاسگزار باشید و بگویید الحمدلله همین کلمه شما را شاد می‌کند. پس به شادی فکر کنید تا شاد شوید.

برای شاد بودن علاوه بر مسائل روحی و روانی لازم است جسم شما تقویت گردد، لذا می‌گویند برای شاد زیستن باید تغذیهٔ سالم، ورزش مرتب و از هوای سالم استفاده کرد.

گذشت و بخشش در شادی بسیار موثر است.

جمله معروفی است که توجه به آن بد نیست:

اگر شادی را فقط برای خود بخواهید فرار می کند،

اگر شادی را برای دیگران بخواهید نصیب شما هم می‌شود.

فرق رفاه و تجمل یا اسراف

مناسب است که در این‌جا تفاوت رفاه و تجمل را در زندگی مشخص کنیم.

رفاه یعنی آسودگی و استراحت، زندگی گشاده و راحت توام با اطمینان و آرامش.

رفاه در اصطلاح به آن چیزی می‌گوییم که باعث آرامش و آسایش جسمی و روحی ماست و هزینه‌ای را که برای به دست‌آوردن آن می‌پردازیم کمتر از آسودگی است که به دست می‌آوریم، البته رفاه با فرهنگ و جهان‌بینی افراد برای هر کس فرق می‌کند ولی در مجموع به آرامشی می‌رسد که از آن احساس لذت می‌کند.

تجمل یعنی زیاده‌روی، خودآرایی، اسراف

تجمل در اصطلاح به آن چیزی می‌گوییم که آن را نه به خاطر نیاز و یا آسودگی خود کسب می‌کنیم بلکه برای زیبا نمایش دادن خود در پی کسب آن هستیم و چه بسا برای کسب آن

هزینه بسیار می‌کنیم تا مردم ما را برتر بدانند بی‌آن که چیزی نصیب ما گردد.در اخلاق دینی به این نوع هزینه‌ها اسراف می‌گویند.

اسراف یعنی از حد گذشتن، زیاده روی، ولخرجی

در آموزه‌های دینی هرگز از ما نخواسته‌اند رفاه نداشته باشیم و یا در پی آن نباشیم، بلکه ما را از اسراف برحذر داشته اند.

آیه‌ی ۳۱ اعراف (۷)

... کُلُوا وَ اشرَبوُا وَلا تُسرِفوُا ...

ای فرزندان آدم چون به مساجد می‌روید با زینت‌های خود وارد شوید، و **بخورید و بیاشامید، اما اسراف نکنید** که خداوند اسرافکاران را دوست ندارد.

از قول رسول اکرم ﷺ و ائمه اطهار علیهم‌السلام سخنان فراوانی داریم که ما را از اسراف نمودن برحذر داشته‌اند، از جمله در میزان الحکمه آمده است:

پیامبر خدا ﷺ می‌فرماید:

اسرافکار چهار نشانه دارد:

۱ – به کارهای باطل می‌نازد.

۲ – آن‌چه را فراخور حالش نیست می‌خورد.

۳ – در کارهای خیر بی‌رغبت است.

۴ – و هر کس را که به او سود نرساند انکار می‌کند.

و نیز پیامبر فرموده‌اند: در اسراف خیر وجود ندارد و در کار خیر اسراف نیست

حضرت علی علیه‌السلام می‌فرماید:

خرج کردن به ناحق مال، حیف و میل و اسراف است.

خلاصه این که در آموزه‌های دینی تجمل یا اسراف را منع نموده‌اند و رفاه را از ما دریغ نکرده‌اند زیرا ما را به سوی خوشبختی و سعادت راهنمایی می‌کند.

برای خوشبختی‌تعاریف زیادی کرده اند، از جمله خوشبختی رضایت درونی انسان‌ها است، خوشبخت کسی است که از زندگی خود، از گذر زمان و از آن چه پیرامون خود می‌بینند رضایت داشته است و دین به ما می‌گوید خوشبختی کجاست و چگونه می‌توانیم آن را کسب کنیم،

انسان‌های خوشبخت آرامش دارند و انسان‌های آرام آسایش دارند، یعنی رفاه واقعی را آنان دارند.

احادیث شادی و خوشرویی

در میزان الحکمه احادیث فراوانی که حکایت از شادی مؤمنان دارد،آمده که چند نمونه از آن‌ها را ذکر می‌کنم:

حضرت رسول اکرم ﷺ می‌فرمایند:

خوشرویی کینه‌ها را می‌زداید، در بهشت سرایی است به نام شادی سرا، تنها کسانی وارد آن می‌شوند که کودکان را شاد کنند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام: شادی مؤمن در چهره‌ی اوست، قدرت وی در دینش و اندوه او در دلش (کسی از آن خبر ندارد).

ریشه خرسندی، حسن اعتماد به خداست.

ریشه خرد، توانمندی است و میوه آن شادی.

سوگند به آن که همه آواها را می‌شنود، هیچ کس دلی را شادمان نسازد مگر آن که خداوند از آن شادمانی لطفی بیافریند ...

امام صادق علیه‌السلام:

خداشناس‌ترین مردم، خشنودترین آنان به قضای خدا است.

خوشی و آسایش در خشنودی و یقین است و غم و اندوه در شک و ناخشنودی است.

زندگی‌ای گواراتر از خوش‌خویی نیست.

سه چیز زندگی را تیره می‌کند، (و شادی را از زندگی می‌برد) فرمانروای ستم‌گر، همسایه‌ی بد و زن بد زبان و وقیح.

آیات شادی

آیات مربوط به شادی را به دو گروه عمده می‌توان تقسیم نمود:

الف: آیاتی که ما را از شاد بودن بر حذر داشته.

ب: آیاتی که از ما خواسته اند شاد باشیم.

الف: آیاتی که ما را از شادی کردن بر حذر داشته است.

آیه‌ی ۷۶ قصص (۲۸) به این دلیل که شادی قارون در گناه کردن بود، خداوند، ما را از آن نوع شادی‌ها منع نموده است.

یا شادی آدم متکبر را منع کرده اند، آیه‌ی۲۳ حدید (۵۷).

یا شادی کسانی را که با مخالفت دستور خدا شادی می‌کنند منع کرده اند، آیه‌ی۸۱ توبه (۹).

و یا شادی کسانی را که خداوند را فراموش کرده‌اند منع کرده است. آیه‌ی۴۴ انعام (۶).

ب: آیاتی که ما را به شاد بودن ترغیب می‌کند:

در آیه‌ی ۱۷۰ آل عمران (۳) می فرماید:

فَرِحینَ بِما اتاهُمُ اللهُ مِن فَضلِه.

شادند به هر آن چه که خداوند به آنان داده، این نوع شادمانی مؤمنان مورد تایید خداوند است.

یا در آیه‌ی ۵۸ یونس (۱۰) می‌خوانیم

قُل بِفَضلِ اللهِ وَ بِرَحمَتِهِ فَبذلِکَ فَلیَفرحُوا هُو خَیرٌ مِما یجمَعون.

بگو به آن‌چه خدا از فضل و رحمت خود به شما داده است باید شادمانی کنید که این بهتر است از آن‌چه جمع می‌کنید.

از روایات و آیات به دست می‌آید چنان‌چه بخواهیم در شادی‌ها گناه و نافرمانی کنیم مورد غضب الهی واقع می‌شویم، ولی اگر شادی برای خدا و اجرای دستور او باشد نه تنها بد نیست، بلکه لازم است، یعنی **حد شادی را بشناس و شاد باش.**

سخنرانی می‌گفت یکی از درهای ورودی بهشت به نام در شادی است و هر کس برادر مؤمن خود را شاد کرده باشد از آن در وارد بهشت می‌شود. خلاصه جای تأمل دارد؛ همان‌طور که دری مخصوص پیامبران خداست و دری مخصوص اولیاء و دری مخصوص زهاد و ... است دری هم مخصوص کسانی است که مردم را شاد می‌کنند.

چرا شاد نباشیم!!

نمی دانم این آیات و احادیث که قطره‌ای از دریای فرمایشات پیشوایان دین است شما را قانع

کرد که باید شاد باشید یا خیر؛ اگر تنبلی نکنیم و وظیفه خود را انجام دهیم و با رضایت خاطر به رضای خداوند راضی باشیم هیچ دلیلی ندارد که شاد نباشیم و اگر شاد باشیم دلیلی ندارد دیگران را شاد نکنیم، و بهشت را در دو جهان برای خود آماده نکنیم.

۲۱. مدح و ذم بی مورد

مدح کسی که مستحق مدح نیست و یا بدگویی کسی که مستحق بدگویی نیست، حرام است. در حدیثی آمده است: مدح کننده‌ی حاکم ظالم، در آتش جهنم هم دوش اوست.

غیر از مدح ظالم که باعث جری شدن او می‌شود و به ظلم او می‌افزاید، مدح و ذم مردم نیز باعث غرور بی مورد و یا بی‌احترامی بی‌جهت نسبت به آنان است که هیچ یک از آن‌ها مورد تأیید نیست.

۲۲. کمک به دستگاه ظلم

کمک کردن به ظالمان در تداوم ظلمشان حرام است. نباید از ظالم حمایت کرد. نباید از مظلوم خواست که ظالم را ببخشد. توجه داشته باشید حتی حق نداریم جزو سیاهی لشکر ظالم باشیم؛ زیرا حضور ما حتی بدون دفاع از ظالم باعث می‌شود مظلوم بترسد و دادخواهی نکند.

۲۳. نَجَش – بازار سیاه

نجش عبارت است از این که: شخصی که نمی‌خواهد جنسی را بخرد، با فروشنده و یا فرد دیگری تبانی کرده و در حراجی و یا در خرید کالا شرکت کند و قیمت بیشتری روی کالا بگذارد، و وانمود کند که او خریدار جدی آن کالا است. در حالی که این کار فقط برای بالا بردن قیمت کالا به نفع فروشنده و به ضرر خریدار واقعی کالا است. به عبارتی برای کالا بازار سیاه درست کنند تا از این طریق کسب سود بیشتری بنمایند. این کار را جزء محرمات می‌دانند.

۲۴. سخن چینی

سخن چینی یعنی بدگویی، سعایت، نمامی، دو بهم‌زدن، جاسوسی بین افراد، ایجاد فتنه کردن. اگر فرد «الف» بدی و معایب فرد «ب» را نزد فرد «ج» بگوید و فرد «ج» آن سخن را به گوش

فرد «ب» برساند، فرد «ج» را سخن چین می‌گویند. خصوصاً اگر فرد «الف» راضی به افشای موضوع نباشد. البته فرد الف رامی‌گویند غیبت کننده که کار حرامی‌انجام داده ولی فرد «ج» هم سخن چین است و کار او نیز حرام است.

در آیه‌ی ۱۱ سوره‌ی قلم (۶۸) آمده است:

هَمازٍ مَشاءٍ بِنَمیم

(ای پیامبر پیروی مکن از) **عیب‌جوی سخن‌چین**

در سوره قلم (۶۸) از ایه هشتم تا سیزدهم، خداوند صفات بدی را که در بعضی افراد وجود دارد، برشمرده و به پیامبر خود، در حقیقت به پیروان پیامبر، دستور داده که نه خود از آن گروه باشند و نه با آنان ارتباط داشته باشند. آن صفات ناپسند عبارت‌اند از:

۱ – دروغگویان
۲ – کسانی که زیاد سوگند می خورند
۳ – فرومایگان عیب‌جو و انسان‌های پست و حقیر
۴ – غیبت کنندگان
۵ – سخن‌چین‌ها
۶ – کسی که خیرش به مردم نمی‌رسد و دیگران را از کار خیر منصرف می‌کند
۷ – ظالمین و تجاوزگران که حقوق مردم را از آنان سلب می‌کنند
۸ – کسانی که کارشان فقط گناه و خلاف اخلاق است
۹ – آدم کینه‌توز و حریص که همه چیز را برای خود می خواهد
۱۰ – انسان‌های بد نامی که اصل و نسب روشنی ندارند و خود را به دیگران منصوب می‌کنند

۲۵. نوحه خوانی

برخی از بزرگان در صورتی که نوحه خوانی کذب باشد آن را حرام می‌دانند و بعضی علما نوحه‌خوانی را به هر شکل جایز نمی‌دانند. نوحه خوانی عبارت است از اینکه در عزای خانواده‌ای، اشعاری جهت گریه کردن مردم بسرایند که در مورد شخص میت واقعیت نداشته باشد و مردم به گریه بیفتند، کسب درآمد از این راه مشروع نیست.

۲۶. قبول ولایت و قبول حکم از حاکم جائر و ظالم

کمک به ظالم برای تحکیم موقعیت او به هر شکل حرام است و گرفتن مزد از ظالم نیز حرام می‌شود. بعضی از بزرگان گفته‌اند اگر بتواند با قبول مسئولیت در حکومت ظالم از ظلم او نسبت به بندگان مؤمن بکاهد به دلیل ضرورت، اشکال ندارد اما باید مواظب باشد که باعث تحکیم پایه‌های ظلم نشود.

۲۷. هجو مؤمن

هجو در مقابل مدح است یعنی دشنام دادن کسی به شعر یا معایب کسی را گفتن، بدگویی کردن و یا سخن بیهوده، پوچ، مهمل، مسخره‌کردن، از غیبت کردن بدتر است و از گناهان کبیره است.

در حدیثی از پیامبر اکرم ﷺ (۲۶۰ نهج‌الفصاحه) آمده است بدتر از ناسزا گفتن هجو است و کسی که آن را نقل می‌کند یکی از ناسزاگویان است. اگر فاسقی و یا ظالمی را هجو کنند اگر دروغ نباشد مانعی ندارد.

۲۸. هُجر و سَبّ

هُجرعبارت است از سخن زشت و بیهوده، کلام قبیح، لعن و نفرین کردن، فحش دادن‌های رکیک و بد دهنی کردن؛ خواه به قصد اهانت باشد یا نباشد. متأسفانه بعضی از بندگان خدا بدون توجه مرتکب این عمل می‌شوند

تَجَریگستاخی،یعنی کار حلالی را به صورت حرام انجام دادن حرام است. برای مثال کسی شربتی را به عنوان این‌که شراب است بنوشد.

سَب: دشنام دادن، ناسزا، فحش، خلاصه اهانت به دیگری.

لَعن: یا نفرین به معنای دوری از رحمت خداوند است که در مورد افراد ظالم و شرور به کار می‌رود، یعنی از خداوند می‌خواهیم که افراد ظالم را از رحمت خود دور کند.

آیه‌ی ۱۰۸ سوره‌ی انعام ۶

وَ لا تَسُبُّوا الَّذینَ یَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّهِ فَیَسُبُّوا اللّهَ عَدْوًا بِغَیْرِ عِلْمٍ ....

به معبود کسانی که غیر خدا را می‌خوانند دشنام مدهید که آنان از روی دشمنی [و] به نادانی، خدا را دشنام خواهند داد. این گونه برای هر امتی کردارشان را آراستیم. آن‌گاه بازگشت آنان به سوی‌پروردگارشان‌خواهدبود،وایشان را از آن‌چه انجام می‌دادند آگاه خواهد ساخت.

احادیث

احادیث فراوانی داریم که از مؤمنین خواسته شده است مواظب گفتار خود باشند، چند حدیث از میزان الحکمه:

پیامبر اکرم ﷺ فرموده‌اند، ناسزا گفتن به مؤمن فسق است و ...

و یا نقل از پیامبر اکرم ﷺ است که فرمودند:

خداوند بهشت را بر شخص فحاشی که هر چه بر زبانش می‌آید می‌گوید حرام کرده است.

به مردم ناسزا مگویید که با ناسزا گفتن در میان مردم دشمن پیدا می‌کنید.

حضرت امیر علیه‌السلام خطاب به قنبر که می‌خواست در پاسخ کسی که به او ناسزا گفته بود ناسزا بگوید فرمودند:

ای قنبر!! آرام باش و ناسزا نگو، تا دشنام دهنده‌ی خود را سرشکسته بگذاری، و خدای رحمان را خشنود و شیطان را ناخشنود کرده و دشنام دهنده را کیفر داده باشی.

قسم به خدائی که دانه را شکافت و خلایق را بیافرید، مؤمن پروردگار خود را با چیزی همانند بردباری و گذشت خشنود نکرد و شیطان را با حربه‌ای چون خاموشی به خشم نیاورد و احمق را چیزی مانند سکوت در مقابل او کیفر نداد.

از قول اولیاء خدا بیان شده که فحاشی، عمر را کوتاه می‌کند، حال چه با زبان باشد چه در روزنامه چه روی در و دیوارها، چه در رادیو باشد و یا هر وسیله دیگر.

پول گرفتن برای فحاشی هم حرام است.

بعضی از مفسرین **قول زور** را که در قرآن آمده است فحاشی می‌دانند، فحاشی صفتی یا عملی است که عقل آن را تقبیح می‌کند و اجماع بزرگان هم آن را رد می‌کند و در سنت و احادیث هم مردود شمرده شده است بنابراین جای شک نیست که عمل زشتی است.

متأسفانه بعضی از افراد زمانی که عصبانی می‌شوند هر چه به ذهنشان می‌رسد بی اختیار به زبان می‌آورند و بعد هم اظهار پشیمانی می‌کنند، ولی چه سود که باعث رنجش دوست خود که بعضی اوقات همسر ایشان است شده‌اند، باید هم در زمان دوستی و شادی و هم در زمان گرفتاری و سختی مواظب گفتار خود باشیم تا خدای ناخواسته کلماتی از دهان ما خارج نشود که شایسته ما نیست.

و بقول شاعر:

سخن خوب است کز اول خاطر کس را نیازارد که بعد از گفتگو سودی ندارد لب گزیدن‌ها

چه خوب است رفتار ما در همه حال آن طور که از حضرت امیر ﷺ نقل شده باشد. ایشان فرموده‌اند آن اندازه از اسرار خود را به دوستان خود بگویید که اگر با شما مخالف شدند پشیمان نشوید. هم‌چنان که در مورد مخالفان خود، جملاتی را بگویید که اگر دوست شما شدند از ایشان شرمنده نباشید.

۱۵-۸ گروه پنجم از معاملات حرام

گروه پنجم از کارهایی که کسب درآمد از راه آن‌ها حرام است، **گرفتن اجرت جهت انجام واجبات** است.

برای انجام کارهایی که انجامش بر ما واجب است حق نداریم اجرت بگیریم.

بر قاضی واجب است بدون گرفتن حق‌الزحمه حکم را صادر کند اما دریافت اجرت از حکومت برای کارش بلامانع است.

یا وصی موظف است، یعنی بر او واجب است که، طبق نظر وصیت کننده اقدام کند، اما گرفتن اجرت برای کارش مانعی ندارد، و می‌تواند در حد عرف از محل دارائی‌هایی که در اختیار دارد اجرت برداشت کند.(۳-۱۲)

نکته‌ی ظریفی را بعضی از مفسرین با استفاده از آیه‌ی ۶ سوره‌ی نساء (۴) مطرح کرده‌اند و آن این‌که اگر کسی ولایت و سرپرستی کودک یتیمی‌را عهده‌دار است و نیازی به پول جهت امرار معاش ندارد باید مجانی برای او کار کند ولی اگر خود نیازمند بود می‌تواند در حد رفع نیاز، حداکثر تا مبلغ اجرت المثل کار خود از اموال او جهت تامین زندگی خود استفاده کند.

برای اجرای واجبات نمی‌توان حقوق دریافت کرد زیرا واجبات (احکام تکلیفیه) باید فقط برای رضای خدا (خالصاً لوجه الله) باشد، که با اجرت گرفتن سازگار نیست ولی برای انجام کارهای مستحب، مباح و مکروه می‌شود اجرت گرفت و برای انجام کار حرام هم انجام آن کار حرام است هم گرفتن اجرت آن.

براساس یک قاعده کلی برای انجام عملی که از آن عمل نفعی عاید شخصی نشود شما

نمی‌توانید اجرت دریافت کنید. مثلاً، اگر شما پول بگیرید که به جای کسی نماز صبح بخوانید، چون خواندن آن نماز تکلیف را از مکلف برنمی‌دارد پس هیچ نفعی برای او ندارد، به همین سبب اجرت گرفتن از اوهم حرام است مگر او فوت کرده باشد و بخواهید نماز قضاء برای او به جای آورید.

و یا ادای شهادت واجب است و اخذ وجه برای آن اشکال دارد، ولی به دلیل این‌که شاهد وقت می‌گذارد و از کار و زندگی باز می‌ماند گرفتن حق الزحمه مانعی ندارد ، حتی گفته‌اند اگر دولت نیاز به ادای شهادت کسی داشته باشد باید از محل بیت المال حق الزحمه شاهد را بپردازد.

واجب

بی‌مناسب نیست در اینجا تعریفی از واجب داشته باشیم. **واجب** یعنی، لازم، ضروری، آن‌چه می‌بایست انجام شود و اگر مکلف (کسی که باید انجام دهد) از انجام ان کوتاهی نکند مستحق پاداش است و اما اگر مکلف کوتاهی کند، گناه کرده و عقاب یا مجازات خواهد شد.(۶-۲)

تقسیم واجبات به اعتبارات مختلف

واجبات و یا دستورات شرع یا اوامر الهی به اعتبارات گوناگون تقسیم می‌گردند از جمله:

۱. به اعتبار انجام دهنده‌ی (فاعل) واجب

واجب عینی، همه مکلفین موظف به انجام آن هستند، مثل نماز خواندن، اجرای قول و قرارهایی که می‌گذاریم.

واجب کفائی، اقدام به انجام کاری که بر همه واجب است و با انجام آن توسط یک فرد یا گروه، از بقیه افراد ساقط می‌شود. مانند دفن میت، پرداخت وجه ضمانت شده توسط بدهکار و یا ضامن، پزشک شدن درصورت نیاز جامعه، غذا دادن به گرسنه در حال مرگ و..

۲. به اعتبار نفس واجب بودن

واجب تعینی یا واجب معین، واجبی که می‌بایست به همان صورتی که از مکلف خواسته شده است انجام شود و جایگزین ندارد، مانند نماز صبح که دو رکعت است. تحویل کالای خاص که در قرارداد مشخص گردیده است.

واجب تخییری یا واجب مخیر، واجبی که انجام دهنده می‌تواند آن را به یکی از روش‌هایی که شرع مشخص نموده انجام دهد. مانند کفاره‌ی روزه، پرداخت بدهی به یکی از راه‌هایی که طلب‌کار مشخص می‌کند. پرداخت دیه طبق یکی از مواردی که در شرع ذکر شده است.

۳. به اعتبار زمان انجام واجب

واجب مُنَجّز یا واجب فوری: واجبی که زمان انجام آن فرا رسیده و باید به موقع و فوری انجام شود، مانند گرفتن روزه در ماه رمضان یا پرداخت بدهی در سررسید.

واجب معلق یا واجب غیرفوری: واجبی که وقت انجام آن بعداً خواهد رسید، مانند پرداخت بدهی در دو ماه دیگر، یا وجوب حج که فرد می‌باید صبر کند تا ایام حج برسد.

۴.به اعتبار قصد قربت

واجب تعبدی: واجبی که در آن قصد قربت شرط است مانند انجام حج، پرداخت نذر و سایر عبادات.

واجب توصلی: واجبی که باید کار انجام شود و نیازی به قصد قربت در آن نیست مانند پاک کردن بدن برای نماز خواندن، پرداخت مهریه همسر، نجات یک مصدوم یا شخصی که در حال غرق شدن است که اگر در آن‌ها قصد قربت بشود ثواب بیش‌تری نصیب فرد می‌گردد.

۵. به اعتبار خود عمل

واجب نفسی: انجام خود عمل واجب است، مثل روزه گرفتن، پرداخت زکات، پرداخت نفقه زن و فرزندان.

واجب غیری یا مقدمی: عملی که برای انجام واجب دیگر واجب می‌شود، مانند وضو گرفتن برای نماز خواندن، کسب درآمد برای زندگی و پرداخت نفقه.

۶. به اعتبار دستور شرع و عقل

واجب شرعی: واجباتی که در قرآن و سنت پیامبر و امامان معصوم واجب شمرده شده است، تمام دستورات شرع.

واجب عقلی: عقل انسان آن را واجب می‌داند، مانند مقدمات حج جهت رفتن به حج، پرهیز از ظلم، اجرای تمام تعهدات و عقودی که با یکدیگر منعقد می‌کنیم.

۷. به اعتبار مدت زمان انجام

واجب مَوسَع: واجبی که وقت انجام آن بیش از انجام واجب باشد، مانند نماز ظهر که زمان لازم برای انجام واجب ده دقیقه است ولی شما شش ساعت فرصت دارید تا آن را انجام دهید، و یا فرصت پرداخت قرضی که دریافت کرده‌اید.

واجب مَضیِق: واجبی که وقت انجام آن محدود و مشخص است، زمان روزه از طلوع فجر تا غروب آفتاب.

۸. به اعتبار مقدمه‌ی واجب

واجب مطلق: واجبی که انجام آن قید و شرطی ندارد مانند جواب سلام دادن، احترام به پدر و مادر. یا انجام حج برای کسانی که در مکه زندگی می‌کنند.

واجب مشروط: واجبی که تا زمانی که شرایط آن فراهم نشده واجب نیست و انجام آن نیاز به شرایط و مقدمات دارد، مانند وجوب حج برای کسانی که خارج از حرم هستند نیاز به استطاعت دارد.

۹. به اعتبار امر کننده‌ی واجب

واجب مولوی: که ازطرف یک مقام واجب الاطاعت صادر شده باشد، مانند دستور جنگ که نمی‌شود آن را نادیده گرفت.

واجب ارشادی: دستوری که ما را به واجب دیگری هدایت و ارشاد می‌کند، یا ما را به یک حکم عقلی دیگر هدایت می‌کند، مانند امر به نماز اول وقت یا اطاعت از رسول و اولیاء خدا.

۱۰. به اعتبار امر و نهی دستور

واجب اصلی: واجبی است که ما را به انجام آن امر کرده‌اند، مانند پرداخت زکات و یا ما را از انجام آن نهی کرده‌اند مانند خوردن شراب.

واجب تبعی: واجبی است که به تبع امر و یا نهی واجب دیگری به ما واجب می‌شود، برای حج رفتن تهیه‌ی مقدمات واجب است.

حرمت فروش قرآن

خرید و فروش قرآن کریم حرام است، ما حق نداریم برای آیات یا کلمات و نوشته‌های قرآن

اجرت دریافت کنیم. البته بابت جلد و یا تزئین و یا جعبه‌های مخصوص آن می‌توان وجهی دریافت کرد.

اخذ اجرت از حاکم

حقوق یا هر درآمدی را که از دولت (یا حاکم) به عنوان حق‌الزحمه دریافت می‌کنیم چند صورت دارد:

۱. نمی‌دانیم در مال حاکم وجه حرام وجود دارد یا ندارد، گرفتن آن بلامانع است.

۲. می‌دانیم در مال حاکم، حلال و حرام هر دو وجود دارد، ولی نمی‌دانیم مالی را که در اختیار ما قرار داده است حلال است یا حرام، در آن صورت دریافت آن بلامانع است.

۳. می‌دانیم در مالی که حاکم به ما داده است حرام وجود دارد ولی مقدار آن مشخص نباشد باید با توجه به نوع آن اقدام کرد. مثلاً، اگر ده درصد مال حرام باشد باید آن را از مال خود خارج کنیم، و یا چند قطعه فرش داده است که یک فرش مشخص را که می‌شناسیم به زور گرفته، باید آن را نگیریم و اگر صاحبش را می‌شناسیم آن را بگیریم و به صاحبش برسانیم.

۴. علم داریم که تمامی‌مالی را که به ما می‌دهد حرام است و صاحب آن را نمی‌شناسیم، باید سعی کنیم آن را نگیریم، ولی اگر در اخذ آن اجبار داشته باشیم، باید نیت کنیم آن را به صاحبش بدهیم و با آن مانند مالی که پیدا کرده ایم عمل کنیم.

۵. علم داریم که تمامی‌مالی را که به ما می‌دهد به زور از کسی گرفته (حَرام است) صاحب آن را می‌شناسیم باید آن را بگیریم و به صاحبش بدهیم.

مسئله: اگر حاکمی‌که حق حکومت کردن ندارد از محل خراج یا زکاتی که دریافت می‌کند وجهی را به شخصی هبه کند و یا از آن محل اجرت کار او را بپردازد، گرفتن آن بلامانع است، حتی اگر به زور خراج یا زکات را گرفته باشد.

چه تصمیمی‌می‌گیرید

اگر به شما بگویند این حاکم ظالم و جائر، به دلیلی از شما خوشش آمده و می‌خواهد یک سرویس از جواهرآلات خزانه را، به شما هدیه دهد، شما چه تصمیمی‌می‌گیرید؟ آیا می‌روید آن را

بگیرید ؟ یا از شهر خارج می‌شوید و آن‌را نمی‌گیرید ؟

در پاسخ گفته‌اند:

۱) اگر شما بدانید مالی را که به شما هدیه می‌دهد از مال زور و حرام است و صاحب آن مشخص نیست و می‌توانید از شهر خارج شوید و آن را نگیرید، باید از شهر خارج شوید و گرفتن آن بر شما حرام است.

۲)اگر از محل خراج یا زکات جمع آوری شده، و یا از محل مال حرام مخلوط به حلال است و در ازای یک کار حلال بدون این‌که در ظلم او کمک کرده باشید می‌خواهد بپردازد، گرفتن آن برای شما بلامانع است.

۳)اگر می‌خواهد از مال حرامی‌که صاحب آن را نمی‌شناسید به شما هدیه دهد و اگر از شهر خارج شوید، شما را اذیت می‌کند واجب است که آن را بگیرید و مانند مال مجهول المالک با آن رفتار کنید. یعنی آن را تحویل حاکم شرع دهید و یا طبق نظر مجتهد خود خرج کنید.

۴)اگر می‌خواهد مالی را که به زور از کسی گرفته و شما صاحب آن را می‌شناسید به شما هدیه دهد، می‌توانید بروید آن را بگیرید ولی باید به صاحبش مسترد کنید.

توضیح این که: شما می‌توانید در هر یک از چهار گروه کسب‌وکار که قبلاً گفته شده است (۷–۸) (۱– ولایت ۲– تجارت ۳–صنعت ۴–اجاره) مثالی پیدا کنید، که انجام آن کار بر شما واجب باشد یا حرام!

چرا چند جواب به یک سئوال داده‌اند؟

ما بدون اینکه تصمیم به پاسخ دادن به یک اشکال را داشته باشیم عملاً پاسخ آن را داده ایم.

و اما **اشکال** این است که چرا حکما و مجتهدان و حتی ائمه ما علیهم‌السلام **برای یک مسئله جواب‌های متفاوتی داده‌اند؟!!** به بیان دیگر چرا یک جواب روشن به ما نرسیده تا خیالمان راحت باشد و ...!!

باید پاسخ آن معلوم شده باشد زیرا یک سئوال با توجه به فرض‌های مختلف جواب‌های متفاوت دارد، و حتی جواب‌ها با هم متناقض است، مانند مسئله بالا که ممکن است **گرفتن** هدیه بر شما **حرام** باشد یا **گرفتن** همان هدیه بر شما **واجب** باشد! به همین دلیل از ما خواسته شده

است به این اختلافات در سئوالات توجه داشته باشیم سپس به پاسخ آن دقت کنیم، و برای پیدا کردن جواب صحیح همه جوانب یک امر را بررسی کنیم. به بیان دیگر، احکام نسبی هستند و جواب به هر سئوال به نسبت سئوال متفاوت است، و هر موضوع خاص که سئوال می‌شود حکم خاص خود را دارد.

فصل نهم

ادامه کتاب متاجر در تبصره المتعلمین، یا احکام تجارت

۹-۱ فصل اول:تعریف تجارت.....۴۱۳

۹-۲ فصل دوم: آداب تجارت یا اخلاق در کسب‌وکار ۴۱۳

۹-۲-۱ مستحبات تجارت ۴۱۳

تعریف کسب، سه اصل مهم. اعمال مستحب. داستان یک عمل مستحب

۹-۲-۲ مستحبات در رساله‌ها: ۴۱۵

احادیث، یک الگوی کار مستحب. **حق‌الناس**. حقوق مردم نسبت به هم، همه موظف به رعایت قانون هستیم.

۹-۲-۳ احادیث اهمیت کار ۴۲۰

کار عبادت است، دیداریار. برکت در کسب‌وکار و درآمد. دو سکه قرض پیامبر ﷺ به سعد. درآمد کار خوب برکت دارد. برکت در کسب یعنی چه؟ کلک نزنید. خدا تو را خیلی دوست دارد. هر کجا زرنگی کردم ضرر کردم. تاثیر لقمه حلال. گندم خوب بفروشیم، مکر نکنیم.یک جمله زیبا.

۳-۹ فصل سوم:تعریف عقد بیع، یا قرارداد خرید و فروش.....۴۳۱
۱-۳-۹ تعریف عقد. تفاوت عقد و ایقاع، تعریف عقد و پیمان. انواع عقود، آیات وفای به عهد. آدم خوب کیست؟ احادیث. تعهد، تفاوت تعهد و عقد
۲-۳-۹ شرایط صحت هر عقد. شرایط انجام عقد. ایجاب. قبول ۴۳۸
شرایط لازم در خریدار و فروشنده؛۱- عاقل ۲- بالغ، توضیح بلوغ عقلی، جسمی، ازدواج، اقتصادی، سیاسی، اجتماعی ۳- رشید ۴- مالک ۵- مختار ۶- عدم ممنوعیت ۷- رضا و قصد
۳-۳-۹ شرایط فروش کالا یا مبیع.....۴۴۳
کالا، شرایط خرید و فروش کالا، وجه کالا یا ثمن. تفاوت قیمت و ثمن. ثمن قابل تقسیم نیست.
۴-۳-۹ انواع قراردادها، بیع، قرارداد، قول‌نامه، بیع‌نامه، صلح‌نامه، موافقت‌نامه، ضمانت اجرای قرارها، وقف‌نامه، انواع واحد معاملات.....۴۴۵
چند مسئله در خرید و فروش، شرایط پیش فروش آپارتمان
۵-۳-۹ امر و نهی؛ تعریف امر و نهی. امر و نهی مولوی و ارشادی ۴۵۴
تاثیر اجرا یا عدم اجرای اوامر و نواهی مولوی
تقسیم نواهی به اعتبارات مختلف؛به اعتبار نهی کننده. به اعتبار متعلق نهی. به اعتبار مجری نهی. به اعتبار لفظ و ذات عمل
۶-۳-۹ تقسیم‌بندی معاملات، تقسیم معاملات به اعتبارات گوناگون ۴۵۸
معاملات حلال و حرام. معاملات صحیح و باطل. معاملات آتی و آنی. معاملات قطعی و مشروط
۷-۳-۹ تقسیم معاملات براساس نوع معامله.....۴۶۰
معاملات محاباتی، معاملات معاطات، معاملات فضولی، تفاوت اذن با اجازه
۸-۳-۹ تقسیم معاملات براساس وجه معامله ۴۶۳
نقد، نسیه، سلف، کالی به کالی، صرف، تهاتری، معاملات ثانویه، معاملات آتی، معاملات دیگر: جبرانی، تبدیلی، خرید متقابل

۹-۳-۹ بورس، معاملات آتی در بورس، بورس بازی، آیا بورس بازی قمار است.....۴۶۵
سوء استفاده از بورس ممنوع
۹-۳-۱۰ بیمه ۴۶۹
۹-۴ فصل چهارم:خیارات، یا اختیارات فسخ معاملات.....۴۷۰
۹-۴-۱ تعریف خیار. در خرید دقت کنید. دو حدیث. ۴۷۰
۹-۴-۲ انواع اختیارات فسخ ۴۷۲
۱- خیار مجلس۲- خیار حیوان ۳- خیار شرط ۴- خیار غبن.بی‌انصاف نباش. خداوند انصاف را روزی شماکند۵- خیار تأخیر. مسئله ۶- خیار رویت ۷- خیار عیب. مسئله.دسته‌بندی اختیارات فسخ
۹-۴-۳ اختیارات دیگر جهت فسخ قرارداد: ۴۷۹
۸- خیار تدلیس. ۹- خیار اشتراط. ۱۰- خیار تبعض صفقه.
۱۱- خیار شرکت. ۱۲- خیار تَعذُر تسلیم. ۱۳- خیار تفلیس.
۱۴- خیار تخلف شرط. وفای به عهد
۹-۴-۴ **اقاله**یابرگشت معامله. تعریف اقاله. مسئله. نکته مهم در اقاله ۴۸۲
۹-۵ فصل پنجم:عیب در **کالا**. تعریف و احکام عیب در کالا. مسئله..... ۴۸۶
۹-۶ فصل ششم: مسائل نقد و نسیه و سود..... ۴۸۸
معامله ناصحیح و باطل. پرداخت وجه کالای نسیه، حساب باز، حساب دفتری. انواع سود در معاملات.آیات
یک درس کوچک تفسیر، ظاهر آیه، باطن آیه
انواع سود: مساومه، مرابحه، مواضعه، تولیه، مسایل سود
۹-۷ فصل هفتم:فروش **کالا** و ضمیمه‌ی آن ۴۹۹
۹-۸ فصل هشتم.....۵۰۱
۹-۸-۱ **تسلیم و قبض**، یا تحویل و دریافت کالا
۹-۸-۲ شروط ضمن عقد. شروط باید شرعی باشد.
۹-۸-۳ انواع شرط‌ها در معامله. شرط صحیح. شرط باطل.

۹-۸-۴ قول یا وعده.

۹-۸-۵ مسئله

۹-۹ فصل نهم: ربا = زیادی گرفتن در قرض ۵۰۹

۹-۹-۱ آیات. احادیث.....۵۰۹

۹-۹-۲ حرمت ربا،تعریف ربا. انواع ربا.....۵۱۳

قسم اول، ربا در خرید و فروش. ربا در مبادله دو کالا. ربا در نسیه و سلف. مسئله.

قسم دوم ربا در قرض. شرایط اضافه گرفتن در قرض.

۹-۹-۳ قرض الحسنه. آیات و احادیث. با منت قرض ندهید. پاداش ایثار.....۵۲۰

قرض گیرنده توجه کند. چند نکته در مورد قرض گرفتن. مسئله

رفع مشکل در کشورهای دیگر: لیزینگ، فروش اقساطی،

راه مثبت و راه منفی. حیله شرعی. راه‌های رفع مشکل

۹-۹-۴ کار بانک‌ها.....۵۲۵

تأمین‌ومصرف‌منابع‌مالی،خدمات‌بانکی،چک‌وسفته‌دوستانه

۹-۹-۵ صرف ۵۲۹

۹-۹-۶ اوراق بهادار، صکوک ۵۳۱

۹-۹-۷ ربا و تورم، ربای معاملی، ربای قرضی، ربای استهلاکی، ربای استنتاجی، پول، پول‌شوئی ۵۳۱

۹-۱۰ فصل دهم: مسائل فروش میوه سر درخت. مسئله، حق الماره ۵۴۱

۹-۱۱ فصل یازدهم: مسائل فروش حیوان.....۵۴۵

۹-۱۲ فصل دوازدهم:سلف، یا پیش فروش کالا.....۵۴۶

شرایط فروش سلف. اسناد مدت دار در معامله‌ی سلف. مسئله.

خسارت، جریمه، جریمه دیرکرد، دلالی، واسطه‌گری، کمیسیونری،

سمساری، حق العمل کاری، نمایندگی، به جای شما می‌خوانم

۹-۱۳فصل سیزدهم: شفعه یا حق تقدم شریک. چند شرط. مسئله.....۵۵۸

فصل نهم

ادامه کتاب متاجر در تبصره المتعلمین، یا احکام تجارت

فصل دوم از کتاب متاجر تبصره

۹-۱ در فصل اول کتاب متاجرتعریف تجارت و کارهای حرام آمده است که در قسمت هشتم از این نوشته به طور مفصل درباره‌ی آن صحبت شده است.

۹-۲ آداب تجارت، یا اخلاق در کسب‌وکار

۹-۲-۱ مستحبات تجارت

در فصل دوم کتاب تبصره آمده که مستحب است هر فرد مسائل کاری خود را بداند تا در پیشگاه خدواند مقصر نباشد. کسی که آداب تجارت را نداند و معامله کند گناه نکرده و معامله او صحیح است، مگر خلاف شرع کاری انجام داده باشد. به همین سبب گفته‌اند دانستن واجب و حرام برای کسب درآمد واجب است، یعنی باید بداند که فروش نجاسات حرام است. یا نمی‌توان به دلیل انجام یک واجب (کسب درآمد) از هر راهی، مثلاً فروش نجاسات اقدام کرد. اما دانستن صحیح و فاسد مانند دانستن احکام معاملات با دیوانه و یا فروش کالای وزنی بدون وزن کردن و غیره واجب نیست، اگر چه با دانستن مسائل شرعی هم رضای خداوند را کسب کرده‌ایم و هم مالک واقعی اموال خود هستیم.

تعریف کسب

کَسْبْ یعنی کوشش، سعی، طلب روزی کردن، بدست آوردن هر چیزی؛ مال باشد یا دانش، خوب باشد یا بد، چیزی را فراهم کردن، کار خیر باشد یا کار شر. معمولاً کسب و کار با زحمت همراه است.

سه اصل مهم در روابط تجاری

در روابط کسب‌وکار و امور مالی هرکس باید **سه اصل** را بداند و آن‌ها را رعایت کند:

۱. تصرف مال مردم بدون رضایت آنان حرام است و با رضایت صاحب مال مباح.

۲. هرکس مال دیگری را تلف کند، مسئول است و باید جبران خسارت کند.

۳. طلبکار می‌تواند آن‌چه از مال مدیون به دست می‌آورد را با شرایطی بابت طلب خود بردارد.

در قوانین کشور چنین است که اگر حقوق ماهانه فردی جهت بدهی او توقیف گردد فقط تا ۱/۳ آن را به توقیف کنندگان می‌پردازند، اما در شرع می‌گویند غیر از مستثنیات دین، مثلاً نمی‌توان او را از خانه‌ای که بیش‌تر از مرتبه اجتماعی و شأن مدیون نیست بیرون کرد. و یا می‌توان تمام حقوق او را به دلیل درآمد از محل دیگر توقیف کرد.

مستحبات کسب و کار

۱. در زمان معامله یاد خدا باشید.

۲. میان خریداران فرق نگذارید، مگر معلمی یا دانشمندی و یا بزرگی باشد که جامعه برای او احترام خاص قائل است.

۳. پس گرفتن جنس وقتی خریدار پشیمان می‌شود.

۴. در زمان خریدکم‌تر بگیرید و در زمان فروش زیادتر بدهید.

۵. وقتی خرجی خود را به دست آوردید، ادامه‌ی کسب و کار را برای سایرین بگذارید، یعنی در کسب سود حرص نزنید. از خداوند برکت خواستن، بهتر از سود است.

داستان یک عمل مستحب

دوستی از قول دوستش که در سال‌های گذشته در کوچه مروی پاساژ سقّا باشی شاگرد مغازه

بود؛ تعریف می‌کرد: صاحب مغازه‌ی ما فردی متدین بود. خدا رحمتش کند، وقتی ساعتی از روز می‌گذشت و ما چند مشتری را راه می‌انداختیم، مشتری‌های بعدی را به مغازه‌های دیگر راهنمایی می‌کرد. در پاسخ ما که چرا چنین می‌کنید، می‌گفت ما امروز درآمد خود را کسب کردیم، همسایگان ما نیز سهمی دارند، خوب است آن‌ها هم کاسبی کنند.

واقعاً اگر مردم جامعه‌ای دنبال رفاه و زندگی آرام و آسوده باشند، چه نیازی به انجام خطا برای جمع‌آوری ثروت و یا تهیه **تجملات** زندگی دارند.

۲-۲-۹ مستحبات در رساله‌ها

چنان‌چه به کتاب‌های رسائل مراجعه بفرمایید بزرگان ما به ندرت از مستحبات در امر کسب‌وکار نام برده‌اند، زیرا در بسیاری از موارد چنان‌چه فردی مکروهات را انجام ندهد، معنایش این است که یک امر مستحب انجام داده است. مثلاًوقتی شما از سود حاصل از خرید کالایی که در دست یک ظالم است صرف نظر می‌کنید، یک کار خوب انجام داده‌اید. که خود این عمل پاداش دارد یعنی یک کار مستحب انجام داده‌اید. وقتی شما بی مورد از کالایی که می‌فروشید تعریف نمی‌کنید و یا روی آن‌چه می‌خواهید خریداری کنید عیب نمی‌گذارید، یک کار مستحب کرده‌اید.

بقیه‌ی امور مانند: فرق نگذاشتن بین خریداران، قبول فسخ معامله، زیاد دادن به وقت فروختن و کم گرفتن در زمان خریدن، گفتن تکبیر و شهادتین به معنای قبول معامله، دبه نکردن در معامله و ... به همین منوال است.

احادیث

کلمات زیادی از پیامبر گرامی و ائمه اطهار داریم که توجه و رعایت آن‌ها باعث خیر و برکت در کسب‌وکار و آرامش در جامعه است از جمله:

نهج الفصاحه ۱۶۵۵:

رَحِمَ اللهُ تَعالی عَبْداً؛ سَمْحاً اِذا باعَ سَمْحاً اِذا اشتَری سَمْحاً اِذا قَضی سَمْحاً اِذا اقتَضی

خداوند رحمت کند بنده‌ای را که در هنگام خرید سهل‌گیر است و در هنگام فروش

سهل‌گیر است و در زمان پرداخت سهل‌گیر است در هنگام دریافت سهل‌گیر است.

نهج الفصاحه ۲۴۱۴:

لَیسَ مِنّا مَن غَشَّ مُسلِماً اَوضَرَّهُ اَوماکَرَهُ

هر که با مسلمانی تقلب کند یا به او ضرر رساند یا با وی حیله کند از ما نیست.

دو صفت حتمی کاسب مسلمان (نهج الفصاحه ۳۲۰۴)

یا معشر التجار ان الله باعتکم یوم القیامه فجارا الامن صدق و ادی الامانه

ای گروه بازرگانان (مواظب خود باشید) خدا روز رستاخیز شما را با بدکارتان محشور می‌کند مگر آن که (دو صفت در شما باشد) راست گوید و امانت نگه دار باشید.

یک الگوی کار مستحب:

خوب است ما الگوهای اسلامی را پیدا کنیم و براساس آن هر زمانکه نیاز است اقدام کنیم.

یکی از آیات اساسی که به آن می‌توان استناد کرد، آیه ۲ سوره مائده (۵) است:

یا اَیهَا الَّذِینَ ءَامَنُوا ..... ای مؤمنین .....

وَ تَعَاوَنُوا عَلی الْبرِّ وَ التَّقْوَی وَ لا تَعَاوَنُوا عَلی الاثْمِ وَ الْعُدْوانِ

در نیکی و پرهیزکاری با هم همکاری کنید ولی در انجام گناه و تجاوز با یکدیگر هم دستی نکنید.

یکی از کارهای خوب انجام معاملات صحیح و سالم و صادق بودن در روابط تجاری است و در مقابل آن کم‌فروشی، گران فروشی، زدوبند برای گول زدن مردم در معاملات، گرفتن ربا، دروغ گفتن و ... تجاوز به حقوق مردم است.

این آیه در بسیاری از حالات زندگی ما کاربرد داردو یک الگو به ما می‌دهد:

همکاری در کارهای خوب و مثبت و دوری کردن و عدم مشارکت در کارهای زشت و پلید.

آرامش با کسب‌وکار

اگر چه هیچ کس بدون درآمد نمی‌تواند زندگی کند، ولی هر درآمدی هم مورد تأیید جامعه و آرامش انسان نیست. مثلاً اگر فردی با دروغ گویی سودی را کسب کند، این درآمد باعث شادی

واقعی نمی‌شود، اگر چه ممکن است برای لحظاتی از اقدامات خود خرسند باشد. ولی بی‌آن‌که توجه داشته باشد، از این که ممکن است عمل خلاف واقع او آشکار شود خود به خود مضطرب است به همین دلیل نمی‌تواند از سود کسب شده بهره‌ی واقعی را ببرد. مانند کسانی که دیگران را نصیحت می‌کنند و سخنان شایسته و خوبی می‌گویند، اما چون در قلب خود به آن اعتقاد و ایمان ندارند، زندگی داخلی آنان از آن سخنان خوب و صحیح نصیبی نمی‌برد.

در مسائل کسب‌وکار به ما گوشزد کرده‌اند برای این‌که سودی به دست آوریم، باید کاری انجام دهیم و ما را از سوء استفاده از روابط که به رانت خواری معروفند، جهت کسب درآمد منع کرده‌اند. از جمله می‌فرمایند: از خرید و فروش زمین بدون کار روی آن اجتناب کنید. از واگذار کردن عقد قرارداد پیمان‌های خودبه مبلغ کم‌تر به دیگری بدون این که کاری انجام داده باشید خودداری کنید.این کارها حرام نیست ولی توصیه کرده‌اند آن‌ها را انجام ندهیم، به بیانی آن‌چه دوست داریم دیگران انجام دهند خود به آن عمل کنیم.

رانت‌خواری یعنی درآمدی که به دلیل ارتباطات و فرصت‌های خاص به دست می‌آید و یا ثروت حاصل از کار غیرتولیدی و باد آورده که فقط به دلیل ارتباطات خاص نصیب شخص می‌گردد.

حق الناس

حق الناس، حقی است که مردم نسبت به یکدیگر داشته و باید آن‌ها را رعایت کنند. این کلمه را بسیار شنیده‌ایم و بیشتر آن را یک مسئله‌ی مالی می‌دانیم و با پرداخت مبلغی به عنوان رد مظالم (۱-۱۲) آن را جبران می‌کنیم. در حالی که حق الناس شامل خسارت مالی و غیرمالی، صدمات جسمی و روحی، زیان‌های پنهان و آشکار است. به طور کلی به هر خسارتی از هر نوع که باشد و باعث شود فرد حقی نسبت به خسارت زننده پیدا کند به آن حق الناس گفته می‌شود. نمی‌توان آن را در چند مسئله خلاصه کرد. تمام رفتارهای ما اگر خارج از عرف و باعث زیان مادی و معنوی نسبت به افراد شود حق الناس به شمار می‌آید. (۱-۱۲حق الله – حق الناس)

حق الناس عبارت از حقی است که مردم به دلیل عدم رعایت قانون یا حقوقشان نسبت به یکدیگر پیدا می‌کنند. پیشوایان برای این‌که ما را به اهمیت آن آگاه سازند فرموده‌اند:

«**خدای سبحان حقوق بندگانش را بر حقوق خود مقدم داشته است** و رعایت حقوق مردم به ادای حقوق خدا خواهد انجامید»

در این جمله که اهمیت توجه به حقوق مردم را گوشزد می‌کند، تأمل بفرمایید. حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام (نهج البلاغه خطبه ۱۷۶ فراز ۲۸ ترجمه علامه جعفری) می‌فرماید: و **اما ظلمی که گناهکار (از آن) رهایی ندارد، ظلمی است که بندگان خدا به یکدیگر روا می‌دارند.**

فکر می‌کنم اهمیت حقوق مردم با این کلام روشن شده باشد یعنی اگر دنیا را می‌خواهید حقوق مردم را رعایت کنید و اگر آخرت را می‌خواهید حقوق مردم را رعایت کنید. در یک کلام با **رعایت قانون، خود را بدهکار دیگران نکنید.**

شاید برای شما جالب باشد که بدانید قاضی باید کاری کند که مظلوم بتواند بدون لرزش صدا (بدون ترس و لرز) حق خود را مطالبه کند، تا حق الناسی به گردن قاضی نباشد. یا بدانیم حتی حیوانات بر ما حقوقی دارند که رعایت آن بر ما لازم است و اگر به آن توجه نکنیم مؤاخذه می‌شویم.

بار را از روی شتر بردار!

نقل است روزی پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله شتری را دیدند در حالی که نشسته و زانوی او را بسته‌اند ولی بار سنگین روی آن را پیاده نکرده‌اند، حضرت فرمودند به صاحب شتر بگویید خود را برای مؤاخذه‌ی خداوند در روز قیامت آماده کند.

یا در فرموده‌های پیشوایان دین آمده است که نباید حیوانات را ترساند. حتی توصیه کرده‌اند که گوسفندی را در مقابل گوسفند دیگر سر نبرید و امثال این نوع نصایح که توسط اولیای خدا نقل شده را زیاد داریم. سئوال این است شما در مورد روابط خود با دیگران تا چه حد حق‌الناس یا حقوق مردم را رعایت می‌نمایید؟ آیا دل شکستن حق الناس نیست؟

برای نمونه در روابط ما انسان‌ها گفته‌اند:

زیان مالی که به افراد وارد می‌گردد حق الناس است

کم فروشی حق الناس است

تحویل کالای بد به جای خوب	حق الناس است
وقت مردم را تلف کردن	حق الناس است
آبروی مردم را با غیبت بردن	حق الناس است
نسبت ناروا دادن، تهمت زدن	حق الناس است
مسخره کردن، آبروی مردم را بردن	حق الناس است
عدم رعایت حق دوستی	حق الناس است
عدم رعایت حق همسایه	حق الناس است
آزار و اذیت دیگران که شامل بسیاری از کارهای روزمره ما می‌شود مانند:	
سر و صدای زیاد	حق الناس است
رانندگی غلط	حق الناس است
عدم رعایت نوبت و ...	حق الناس است

حقوق مردم نسبت به هم

بهتر است به جای این که بخواهیم تک تک مسائل را بیان کنیم و بگوییم مثلاً اگر بی‌مورد بوق بزنید و کسی بترسد حق الناس بر گردن شما است؛ در یک کلمه بگوییم **مردم نسبت به هم حقوقی دارند، اگر آن‌ها رعایت نشود به یکدیگر بدهکار می‌شوند** و در آن روزی که همه برای حساب و کتاب در پیشگاه عدل الهی حاضر می‌شوند باید پاسخ‌گو باشند. بنابراین **همه‌ی ما موظف به رعایت قانون هستیم.** چه قانون شریعت باشد، چه قوانینی که انسان‌ها برای نظم در زندگی خود آن را وضع می‌کنند. به شرط این که مخالف شریعت نباشد. حضرت امام سجاد علیه‌السلام در رساله حقوق صحیفه سجادیه بعضی از حقوقی را که افراد نسبت به هم دارند برشمرده‌اند. از نزدیکترین افراد که پدر، مادر، همسر، اولاد و همسایگان باشند تا سربازانی که در مرزهای کشور برای حفاظت از ما خدمت می‌کنند.

۳-۲-۹ احادیث اهمیت کار

اهمیت کار در اسلام آن قدر روشن است که همه از آن آگاهی دارند. اگر به سیره و روش اولیاء خدا دقت بفرمایید حتماً به چنین نتیجه‌ای خواهید رسید.(۳-۸) البته فراموش نکنیم که در همه امور باید **اعتدال** را رعایت کنیم، چنان‌چه نقل شده است که:

نهج الفصاحه ۱۴۸۱:

خَیرُ الأُمور اوسَطُها

بهترین کار میانه‌روی است یا

بهترین کارها آن است که به اعتدال نزدیک‌تر است.

و یا به ما دستور داده اند:نهج الفصاحه ۳۶۸:

اِعْمَلوا فَکُلٌ مُیَسّرٌ لِما خُلِقَ لَهُ

کار کنید، که هر کس آن چه که برای آن ساخته شده به دست می‌آورد.

نهج الفصاحه ۳۸۸:

اَفضَلُ الاَعمالِ الکَسبُ مِن الحَلال

بهترین کارها کسب از راه حلال است.

روش پیشوایان دین

پیامبر اکرم ﷺ در زمان جوانی جزو گروهی بود که داد مظلومین را از ظالمان می‌گرفتند. ایشان به درجه‌ای رسیدند که او را محمد امین خواندند و به صداقت و جوانمردی‌اش اعتماد داشتند. با این حال او در همین دوران برای گذران زندگی خود کار می‌کرد، تجارت می‌کرد، چوپانی می‌کرد، و از تنبلی و بیکاری، مفت خواری و سربار جامعه بودن بیزار بود.

حضرت امیر المؤمنین علی علیه‌السلام به شهادت تاریخ در دورانی که کاری در دستگاه حکومت نداشتند، از درآمدهای حکومت و بیت المال زندگی نمی‌کردند، بلکه کار می‌کردند و بیش‌ترین کار ایشان را ایجاد باغ‌های میوه از قبیل باغ خرما نقل کرده‌اند.

سایر ائمه علیهم‌السلام نیز کار می‌کردند. آن طور که مشهور است امام محمد باقر علیه‌السلام چاق بودند. در

تابستان در حالی که به علت فعالیت زیاد در امر کشاورزی عرق سراسر وجود ایشان را فرا گرفته بود، یکی از دوستان خواست ایشان را نصیحت کند. گفت: ای فرزند پیامبر اگر در چنین حالتی ملک الموت برای قبض روح شما حاضر شود، شما پاسخ خدا را چه می‌دهید؟ حضرت با کمال صراحت فرمودند: «**دوست دارم خدا را با چنین حالتی ملاقات کنم.**»

به همین دلایل کار کردن را حتی اگر برای جمع آوری ثروت از راه حلال باشد منع نکرده‌اند و بدانید برای تأمین مخارج زندگی آن را در حد جهاد در راه خدا گفته‌اند. هر چه در مورد کار بگوییم کم است. برای اطمینان به چند جمله از فرموده‌های پیشوایان دین اکتفا می‌کنیم:

سستی نکن و نگو هر چه باشد می‌رسد، در عین حال تمام همت خود را برای کار نگذار !!

دنبال زندگی رفتن سنت اولیاء خداست.

حرص، روزی را زیاد نمی‌کند.

عدالت را رعایت کردن و حریص نبودن نشانه‌ی عفت است.

کار عبادت است

احادیث فراوانی داریم که به ما فرموده‌اند کار عبادت است، از جمله حضرت رسول اکرم ﷺ می‌فرمایند:

عبادت ده بخش دارد که نُه بخش آن در به دست آوردن روزی حلال است.

عبادت توأم با حرام‌خواری، چون ساختمانی است بر روی شن و به قولی بر روی آب. (میزان الحکمه)

این نوع بیانات حکایت از اهمیت کار و کسب روزی حلال دارد که به آن‌ها باید توجه کرد. خلاصه عبادت خدا رو به سوی مشرق و مغرب کردن نیست، بلکه **کار برای کسب روزی حلال هم عبادت است** و چه بسا جزء عبادات مهم به حساب آید.

دیدار یار

حکایتی در کتاب‌ها آمده است و بزرگان نیز با جزئیات آن را نقل کرده‌اند ما نیز حکایت را برای شما بازگو می‌کنیم.

یکی از علاقمندان به حضرت ولی عصر ﷺ، در نجف اشرف برای ملاقات با حضرت ولی عصر ﷺ چله می‌گیرد.

چله نشینی، به معنی چهل روز روزه گرفتن، شب‌ها بیدار بودن و عبادت کردن و مراقبت فراوان از رفتار و اعمال حتی در خوراک خود است هم‌چنین دعا و نیایش توام با درخواست و التماس جهت رسیدن به خواسته‌ی خود.

در شب‌های آخر چله در خواب، امام زمان ﷺ را ملاقات می‌کند که به او می‌گویند اگر می‌خواهی مرا ببینی فردا بیا در بازار در کنار فلان مغازه. آن‌جا مرا خواهی دید.

فردا این جوان خود را برای دیدن یار و محبوب خود آماده می‌کند. به بازار و به همان آدرسی که داده بودند می‌رود و آن‌جا می‌ایستد تا حضرت تشریف بیاورند. در حال انتظار متوجه می‌شود در حالی که پیرمرد صاحب مغازه مشغول تعمیر وسائل مردم است، جوانی با او از همه چیز و همه جا صحبت می‌کند و ساعات خوشی را با هم سپری می‌کنند.

در همین اثنا زن مسنی مضطرب به مغازه وارد می‌شود و در حالی‌که وسیله‌ای از وسائل نیمه‌کاره منزل را در دست داشته رو به صاحب مغازه می‌کند و می‌گوید آیا این وسیله را از من می‌خرید؟ فرزندانم گرسنه‌اند و نیاز به پول آن دارم. پیرمرد وسیله را بررسی می‌کند و می‌گوید این وسیله اگر سالم باشد من می‌توانم آن را صد تومان بفروشم، ولی چون خراب است ده تومان خرج درست کردن آن می‌شود و ده تومان هم من سود می‌خواهم، خلاصه این وسیله را هشتاد تومان می‌خرم. زن در حالی که به شدت عصبانی شده، می‌گوید: ای مرد، گفتم بیمار دارم و بدبخت و گرفتارم تو چرا مرا مسخره می‌کنی؟ من نیازمند بیست تومان پول هستم و فقط این وسیله را دارم.

پیرمرد می‌گوید؛ خواهر من گفتم که هشتاد تومان آن را می‌خرم، من شما را مسخره نکردم، اگر دیگری بیشتر می‌خرد و یا ارزش بیشتری بر آن گذارده آن را به او بفروش. زن می‌گوید نه، به خدا از صبح تاکنون به هر کس نشان داده‌ام گفته است ده تومان بیشتر نمی‌خرد، در حالی که من بیست تومان احتیاج دارم. پیرمرد می‌گوید پس گمان کردی با قیمتی که گفتم تو را مسخره می‌کنم این طور نیست و هشتاد تومان به او می‌دهد و زن با چشم اشک آلود در حالی که او را دعا می‌کند پول را می‌گیرد و می‌رود.

در همین زمان جوان هم صحبت پیرمرد دست به شانه‌های جوانی که چهل شبانه روز مشتاق دیدن امام زمان بوده است می‌زند و می‌گوید ای مرد، تو نیز این گونه باش ما خود به سراغ تو می‌آییم و سپس خداحافظی می‌کند و می‌رود و ...

آری، آری، آری ... مردان خوب ما هم به غلط به دیدن یار می‌روند.

دیدن یار معرفت می‌خواهد، و انصاف، که خیلی هم سخت نیست.

بیاییم آن را در خود تقویت کنیم.

برکت در کسب‌وکار و درآمد

برکت یک کلمه است که جوان‌ها از شنیدن آن تعجب می‌کنند و شاید به آن بخندند، در حالی که واقعیتی در زندگی است که هر کدام از ما برای آن نمونه‌هایی می‌شناسیم.

برکت در لغت نمو کردن، فراوانی، افزایش، مبارک، خجسته.

برکت در اصطلاح یعنی خیر و خوبی که از طرف خداوند نصیب انسان می‌شود.

در آموزش‌های دینی گفته‌شده از هر موجودی برکت حاصل می‌شود، از جمله:

۱. برکت در افراد، از قبیل: برکت پیامبران و اولیاء برای جامعه بشری، و یا برکت پیران و سالمندان در خانواده.

۲. برکت در پدیده‌ها، از قبیل: برکت قرآن، کعبه، اسلام، برکت عقل، برکت باران و ...

۳. برکت در عوامل، از قبیل: برکت ایمان و یاد خدا بودن، برکت تقوی و دعا، برکت صله رحم و صدقه دادن، برکت خوش رفتاری و با مردم درست معامله کردن و خوش قول بودن و ...

از طرف دیگر عواملی وجود دارد که ما را از بهره بردن از برکت محروم می‌کند، از جمله: عدم اطاعت خدا، تکذیب پیامبران، نپرداختن زکات، اسراف، خودنمایی و ریا، خیانت و دزدی، شراب خواری، بد زبانی و ...

اگر به آموزه‌های دینی توجه کنید، آن‌چه را که باعث آرامش و خیر است مبارک می‌دانند و آن‌چه ما را از ایفای تعهدات و انجام وظیفه و همکاری و همیاری مردم باز می‌دارد تقبیح کرده و نامبارک و ناپسند می‌دانند. تصور می‌کنم تمامی‌ما مواردی را بشناسیم که برکت در زندگی ما و دوستانمان بوده و یا هست و زمانی را به خاطر داشته باشیم که برکت در زندگی ما یا دوستانمان

نبوده است.

داستان دو سکه قرض پیامبر ﷺ به سعد

یکی از مهاجران به نام سعد خیلی از فقر گلایه داشت و از پیامبر ﷺ خواست که برای او دعا کند. پیامبر دعا کرد و دو سکه به او قرض داد تا به کسب‌وکار مشغول شود. سعد خیلی زود ثروتی پیدا کرد که فرصت آمدن به مسجد را نداشت حتی مانند خیلی از پولدارهای دیگر، زمانی که از او برای کمک به فقرا یاری می‌خواستند. می‌گفت اگر خدا می‌خواست به آنان می‌داد. بالاخره پیامبر اکرم به او پیام داد دو سکه مرا که قرض داده بودم به من برگردان. او گفت بیشتر هم حاضرم بدهم. حضرت فرمودند فقط دو سکه ای را که قرض داده بودم می‌خواهم و دو سکه خود را گرفتند. دیری نپایید که او را در مسجد دیدند در حالی که از ناملایمات، بدشانسی، دورویی مردمان، بدقولی دیگران و ... که باعث فقر او شده بودند،می‌نالید.

ما به آن دو سکه پیامبر اکرم ﷺ که به او قرض داده بودند می‌گوییم برکت. زمانی که آن دو سکه از ثروت سعد خارج شد برکت از مال او رفت.

درآمد کار خوب برکت دارد

همسر یکی‌از دوستان تعریف می‌کرد که چندین سال معلم بوده و حقوق کمی‌داشته و اکنون در کار تبلیغات است و درآمد چند برابری کسب می‌کند. ولی معتقد بود که درآمد دوران تدریس برکت داشت ولی اکنون با وجود درآمد بالا در زندگی‌اش کم دارد. او می‌گفت درآمدم برکت ندارد و به خرجی زندگی ام نمی‌رسد و نمی‌دانم چرا پول به دستم نرسیده تمام می‌شود و گاهی از اوقات رنگ پول را هم نمی‌بینم. در حالی که در زمان تدریسم درآمدم برکت داشت و خیلی راحت‌تر زندگی می‌کردم.

داستان برکت در کسب

در تاریخ آمده است که حاکمی‌شخصی را مأمور کرد تا به کار مردم رسیدگی کند و خاطیان را مجازات و از اجحاف آنان جلوگیری کند. مأمور زمانی که به شهر وارد شد قبل از اینکه بخواهد به

محل حکومت برود، مدتی به طور ناشناس بین مردم زندگی کرد تا از احوال مردم با خبر شود. او با طرح دوستی با فروشندگان و قرار گرفتن در کنار آنان سعی کرد مردم را بشناسد. در همان ایام متوجه شد یکی از فروشندگان کیسه ای خاک در کنار گندم‌های خود دارد. از او سئوال کرد این چیست او گفت: گندم که می‌فروشم سود چندانی ندارد و من مخارج زیادی دارم. زن و فرزندم مریض هستند و خانه ما نیاز به تعمیر دارد. لذا هر گونی گندم که می‌آورند مقداری از این خاک‌ها را با آن‌ها مخلوط می‌کنم تا درآمدم کفاف زندگی مرا بدهد.

در مغازه‌ی دیگری مشاهده کرد که او گندم‌هایی را که خریداری می‌کند قبل از فروش مقداری آن‌ها را تمیز می‌کند تا خاک و خاشاک کم‌تری در آن باشد. از او سئوال کرد چرا چنین می‌کنی؟ او در پاسخ گفت، مردم از من گندم می‌خرند و هر چه خالص‌تر باشد صحیح‌تر است. مرد سئوال کرد سود تو کم می‌شود چگونه زندگی می‌کنی؟ در جواب او گفت: خدا را شکر، فرزندانی دارم که سالم و کاری هستند و زندگی من چیزی کم و کسر ندارد و خداوند به روزی ما برکت می‌دهد.

مرد نزد حاکم برگشت و گفت شهری که مرا فرستادی خود حاکمی مقتدر دارد، هر کس کم‌فروشی می‌کند گرفتار و بدبخت است و هر کس که با مردم صحیح معامله می‌کند وضعش خوب است، نیازی به مأمور برای مجازات خطا کار نیست.

کلک نزنید !!

روزی پدرم توجه مرا به زندگی یکی از آشنایان جلب کرد، چون کاملاً از زندگی او آگاهی داشت. گفت وقتی او می‌خواست به دیگری کلک بزند خداوند به او کلک زد. داستان از این قرار بود که: او با چند نفر مشارکت داشت و تصمیم گرفت سهم شرکاء را با توجه به تدابیری که اندیشیده بود، ارزان‌تر خریداری کند. از این رو تلاش کرد تا آن‌ها را از مشارکت خسته کند. در همان زمان هم تصمیم گرفت خانه خود را بفروشد و خانه مناسب تری با ثروتی که جمع کرده است تهیه کند خانه‌اش را توانست سریعاًبه قیمت خوب بفروشد. سپس سهام شرکاء را خیلی خوب و به ارزانی خرید. یک ماهی طول کشید تا خانه‌ی دلخواه خود را پیدا کند، قیمت آن خیلی بیش از انتظار او بود، تصمیم گرفت خانه خود را پس بگیرد. به خریدار مراجعه کرد او فروشنده نبود، مشابه آن خانه را خواست بخرد، قیمتی دو برابر آن می‌گفتند و دچار مشکلات فراوانی شد. پدرم

می‌گفت روزی که او تصمیم گرفت سهام شرکاء خود را به مبلغ کم‌تری خریداری کند، خداوند از همان روز خانه او را ارزان‌تر از دستش درآورد، و اضافه کرد تمام کسانی که زرنگی می‌کنند هرگز آرامشی را که انتظار دارند از ثروت خود به دست نمی‌آورند.

خدا تو را خیلی دوست دارد

دوستی نیز شاهد ماجرایی با این شرح بود:

یکی از دوستان نقل می‌کرد، دوستی دارم که فرد متدینی است. زمانی عازم سفر طولانی بود.به من مأموریت داد تا مطالبات او را وصول کنم. مشاهده کردم در یکی از قراردادهایش به استناد بندی از نوشته، حدود سیزده میلیون تومان مطالبه پول اضافی از خریدار می‌نمود. خریدار می‌گفت چنین قراری نداشتیم ولی چون مدرکی نداشت اجباراً قبول کرد و پول‌ها را به تدریج به من پرداخت. در همان ایام فرزند دوستم با اتومبیلش باعث وارد کردن خسارت زیادی به خود و دیگری شد، که قرار شد هزینه‌ی آن را از طرف دوستم بپردازم. یک سال این ماجرا طول کشید تا هر دو مشکل برطرف شد.

سال بعد به دوستم گفتم خدا تو را خیلی دوست دارد. گفت چرا؟ گفتم چون آن سیزده میلیونی را که من از طرف تو از خریدار گرفتم، خداوند نگذاشت وارد زندگی ات بشود و تمام آن را من برای خسارتی که به تو و دیگری وارد آمده بود پرداختم. به اضافه گرفتاری‌هایی که برایت پیش آمد. به این می‌گویند مکر خدا، یعنی به شما مهلت می‌دهد. تصور می‌کنم اگر آن پول اضافه را نمی‌گرفتی چنین مشکلی هم پیش نمی‌آمد. سپس دوستم گفت: خوب چهره دوستم را به خاطر دارم که به فکر فرو رفت و دقایقی ساکت ماند.

بدهی خود را به دکتر پرداختم مشکلم حل شد.

مادری تعریف می‌کرد، پسر دوازده ساله ام را برای ارتدنسی نزد دکتری شروع به معالجه نمودم این کار که سابقهٔ آن را برای فرزندان قبلی ام داشتم حدود سه سال زمان می‌برد، که متاسفانه در مورد این فرزندم به نتیجه نرسیدم و فرزند بعدی را که دکتر تشخصیص داده بود زمان معالجهٔ او فرا رسیده شروع کردم و او کارش در حال درست شدن بود که هنوز کار فرزند چهارم به نتیجه نرسیده بود بلکه هر روز مشکل جدیدی پیدا می‌کرد.

مادر گفت با خود فکر کردم خطایی از من سر زده که این بچه که قرار است سال بعد به دانشگاه برود هنوز صورت و فک او از نظر پزشکی مشکل دارد و جالب بود که دکتر هم می‌گفت نمی‌دانم چرا کارم روی این دندان‌ها به نتیجه نمی‌رسد، لذا من بیشتر به فکر فرو رفتم و بالاخره خدا کمک کرد و حافظه‌ام خاطره ای را به یاد آورد و آن این بود که:

قبل از این که نزد دکتر برویم،من در مورد ارتدنسی دندان‌های فرزندم با دکتر دیگر صحبت کرده بودم و مبلغ کمی هم پیش پرداخت دادم و چهار جلسه‌ای هم فرزندم را بردم، اما از محیط آن جا برای نوجوانم خوشم نیامد و لذا آن دکتر را رها کردم و دکتر دیگری را انتخاب کردم بدون این که با دکتر قبلی تسویه حساب کرده باشم. به خاطرم رسید که باید مبلغی دین به گردن من مانده باشد لذا دندان‌های این بچه درست نمی‌شود. به زحمت تلفن آن دکتر را پیدا کردم و با او تماس گرفتم و گفتم چند سال قبل چه اتفاقی افتاده و من بدون این که حساب شما را تسویه کنم دیگر نیامدم، اکنون می‌خواهم بدانم چه قدر بدهی در دفاتر شما دارم. او به تعارف برگزار کرد ولی اصرار من باعث شد ایشان به دفاتر خود مراجعه کند و گفت بیست و چهار هزار تومان از حساب شما مانده، شماره حساب گرفتم و به شوهرم دادم و او سی هزار تومان به آن حساب واریز نمود. از روزی که دین ما به گردن دکتر ادا شد مشکل دندان‌های پسرم برطرف شد و ظرف دو سه ماه تمام کارها به نتیجه رسید و سیم‌ها از دندان فرزندم با یک تاخیر سه ساله خارج شد.

هر کجا طمع و زرنگی کردم ضرر کردم

دوست جوانی دارم که به کسب‌وکار مشغول است برایم تعریف می‌کرد:

دو چیز همیشه برای من ضرر داشته است: یکی آن جایی که طمع کرده‌ام و چون می‌دیدم معامله‌ای از هر جهت مناسب است و سود خوبی هم به من پیشنهادکرده‌اند، بدون مشورت و بررسی همه‌ی جوانب قبول کردم. و زمان دیگر جایی که تصور کرده ام مشتری اطلاعات کافی ندارد و می‌توانم سود خوبی با سوء استفاده از اعتماد او به دست آورم. در هر دو مورد نمی‌دانم چرا آخرش سودی در کار نبود. به همین سبب تصمیم گرفته‌ام همیشه خود را در این دو مورد حفظ کنم، یعنی نه طمع بکنم و نه به اعتماد مردم خیانت کنم.

تاثیر لقمه حلال

داستانی است که شنیدن آن خارج از لطف نیست، می‌گویند: شهری بود با مردمانی پاک و باخدا، که به حلال و حرام خدا توجه داشتند. در نتیجه آن‌چه می‌خواستند و دعا می‌کردند خداوند اجابت می‌نمود. هر زمان که حاکم، استانداری را برای آنان منصوب می‌کرد، به مجرد این‌که نماینده حاکم می‌خواست آن‌ها را تحت فشار قرار دهد و مالیاتی غیر از آن‌چه شرع بر آن‌ها تکلیف کرده بگیرد آن‌ها دست به دعا برمی‌داشتند و در نتیجه او به دلیلی از آن شهر می‌رفت.

بالاخره حاکم فرد زیرکی را فرستاد و به او گفت تاکنون ما نتوانسته‌ایم از این مردم غیر از آن‌چه خودشان اراده می‌کنند مالیات بگیریم!! والی جدید آمد و مدتی حال مردم را بررسی می‌کرد، متوجه شد که آنان به حلال بودن لقمه‌هایی که می‌خورند اهمیت بسیار می‌دهند. بالاخره فکری به خاطرش رسید و از مردم خواست جهت تامین مخارج حکومت، هر کدام در هفته یک تخم‌مرغ به دولت بدهند. مردم دیدند تخم‌مرغ چیز زیادی نیست قبول کردند. دو سه هفته‌ای که تخم‌مرغ‌ها را دادند، والی گفت شما مردمان خوب و زحمت کشی هستید، تخم‌مرغ‌ها را نمی‌خواهیم، هر کس بیاید تخم مرغ‌های خود را ببرد. مردم آمدند و هر کس هر تعداد تخم مرغی را که داده بود برداشت. بعد از چند روز که از ماجرا گذشت والی خواست که مردم هر کدام یک گوسفند جهت خرج دربار تحویل حکومت دهند. مردم که دیدند خرج سنگینی است، دست به دعا برداشتند، تا خداوند شر او را از سر آن‌ها کم کند ولی با کمال تعجب دیدند، این بار دعای آن‌ها مستجاب نشد. نزد بزرگان خود رفتند و علت را جویا شدند. بعد از بررسی متوجه شدند هر اتفاقی که افتاده در تخم مرغ‌هایی بوده که با هم مخلوط شده است. و همان چند لقمه‌ای که با شبهه وارد زندگی آن‌ها شده بود باعث شده که دیگر دعایشان مستجاب نشود.

باید مواظب لقمه‌ی حرام بود که تأثیر آن در زندگی بیش از آن چیزی است که تصور می‌کنیم.

گندم خوب بفروشیم

مرحوم راشد در مورد خاطراتش از پدرش بنام مرحوم تربتی که در کتاب **فضیلت‌های فراموش شده** آورده است می‌گوید، پدرم وقتی گندم را از مزرعه جمع می‌کرد و برای فروش می‌گذاشت آن‌ها را تمیز می‌کرد، به صورتی که همیشه گندم‌های او از سایر گندم‌ها ممتاز بود،

گویی او معتقد بوده است کسی که گندم می‌خرد نباید خاک به او تحویل داد.

یکی از دوستان نقل می‌کرد که پدربزرگش از شیراز به نجف می‌رفت. به عنوان هدیه برای آیت الله شیرازی مرجع تقلید زمان خود مقداری میوه‌ی به با خود می‌برد. دوستش هم مقداری به او داد تا به ایشان برساند. زمانی که خدمت آیت الله شیرازی رسیدند قبل از این که مطلبی گفته باشند ایشان می‌گوید از هدیه شما و دوستتان متشکر هستیم. سپس به او می‌فرمایند چه می‌کنی؟ ایشان می‌گوید: بار فروش هستم و کشاورزان محصولات خود را به من می‌دهند و من با ده درصدی سود آن را به دیگران می‌فروشم، آیت الله می‌گویند سودت را کم کن، برکت آن با خداست. زمانی که پدر بزرگ به ایران برگشت دیگر سودی اضافه نمی‌کرد به طوری که همکاران به او اعتراض داشتند ولی او می‌گفت برکتش با خداست و تا آخر عمر با آبرو و سلامت زندگی کرد بدون این که محتاج باشد.

به نظر می‌رسد نتیجه چنین مراقبت‌هایی این بود که زندگی راحت، سالم و با آبرویی داشتند.

مَکر نکنیم

خوب است در پایان این بخش به آیه‌ی ۵۴ سوره‌ی آل عمران (۳) توجه کنیم:

وَ مَکروا وَ مَکَرَ اللهُ، وَ اللهُ خَیرُ الماکِرین

و (کافران) **مکر نمودند** (برای نابودی او نقشه کشیدند) **و خداوند نیز مکر نمود، و خداوند بهترین مکر کنندگان است.**

متأسفانه کسانی که مکر می‌کنند اول دامن خودشان را می‌گیرد، یعنی کلاه سر خود می‌گذارند بعد دامن نزدیک‌ترین افراد به آنان را، شما چند نفر از آقایان را سراغ دارید که با مکر می‌خواهند مهریه همسر خود را نپردازند و یا خانم هایی که می‌خواهند مهریه بیشتری بگیرند، یا چه تعداد خواهر و برادران را می‌شناسید که هر کدام سعی دارند با یک کلکی مقداری بیشتر سهم الارث نصیب خود کنند و شانه از زیر بار مسئولیت و تعهدات خود نسبت به هم خارج می‌کنند. اگر بررسی کنید متوجه می‌شوید با تمام زرنگی‌هاو مکرهایی که به کار می‌بردند به نتیجه‌ی دلخواه نرسیده‌اند. یعنی از مکر خود نتیجه‌ای نگرفتند در واقع مکر، یعنی کلاه گذاردن بر سر خود و سپس دوستان و آشنایان و مردمی‌که با ما در ارتباط هستند. مکر نکنیم تا زندگی خوبی داشته باشیم.

یک تذکر در مورد مَکر

کلمه مکر در فارسی به معنای حیله گفته می‌شود و اما در عربی **به معنای چاره‌اندیشی** است. که ممکن است خوب یا بد باشد.

اگر مکر با کلمه نیکو و پسندیده‌ای همراه باشد به معنای چاره‌اندیشی مثبت و خوب است.

وَ اللهُ خَیرُ الماکِرین (۳۰ انفال ۸) خداوند بهترین چاره‌اندیش است.

اگر مکر با کلمه مذموم و ناپسندیده‌ای همراه باشد به معنای چاره‌اندیشی منفی و زشت است.

وَ لا یَحیقُ المَکرُ السیئی اِلا بِاَهلِهِ (۴۳ فاطر ۳۵) و در بر نمی‌گیرد نیرنگ‌های بد (حقه‌ها و کلک‌های) نیرنگبازان مگر خود آنان را. یا دامی را که تنیده‌اند جز گریبان صاحبش را نمی‌گیرد.

به طور کلی اگر کلمه مکر در مورد افعال افراد با فضیلت به کار برود، به معنای حل مشکل از طریق پسندیده‌ترین راه ممکن است. و اگر در مورد افراد شرور و بد به کار برود به معنای حل مشکل از طریق حقه و کلک و حیله است.

یک جمله زیبا

در پایان این بخش مایل هستم یک جمله زیبا را که از بزرگان شنیده‌ام بنویسم و توضیح آن را به خودتان واگذار کنم.

از **چهار مستی** دوری کنید:

۱. مستی **قدرت**
۲. مستی **تعریف**
۳. مستی **جوانی**
۴. مستی **مال**

فصل سوم

کتاب متاجر

۹-۳ عقد بیع یا قرارداد خرید و فروش

۹-۳-۱ تعریف عقد

عقد در لغت به معنای گره بستن، عهد و پیمان است. و **در فقه** اعلان قبول تعهدی بین دو نفر یا بیش‌تر است.

عقد ممکن است دو طرف یا بیش‌تر داشته باشد، درآن صورت :

یک طرف باید نظر خود را اعلان کند و طرف یا طرف‌های دیگر باید آن را قبول کنند.

در خرید و فروش یک طرف فروشنده (بایع) است، و طرف دیگر خریدار (مشتری).

در وکالت یک طرف موکل است و طرف دیگر وکیل

در ازدواج یک طرف زوج است و طرف دیگر زوجه یا همسر

در حواله یک طرف حواله دهنده، طرف دیگر حواله گیرنده و طرف سوم عامل یا ارسال کننده‌ی حواله است که باید هر سه قبول کنند.

تفاوت عقد و ایقاع

در انعقاد و یا بستن قراردادها و یا هر قول و قراری که با دیگران می‌گذاریم چنان‌چه **نیاز به**

تأیید طرف مقابل داشته باشد به آن عقد می‌گویند؛ که خود به **عقد لازم** مانند خرید و فروش، صلح و ... و **عقد جایز** مانند وکالت و مضاربه ، عاریه و ... تقسیم می‌گردد.

چنان‌چه **نیاز به تأیید طرف مقابل نداشته باشد به آن ایقاع** می‌گویند مانند جعاله، (هر کسی اتومبیل مرا پیدا کرد به او صد تومان می‌دهم) طلاق، بخشیدن بدهی و ...

انواع عقود

در قانون مدنی براساس ماده ۱۸۳ به بعد عقود و معاملات را به پنج گروه مهم تقسیم کرده‌اند که عبارت‌اند از عقد لازم، عقد جایز، عقد خیاری، عقد منجز، و عقد معلق.

در کتاب‌های درسی عقود را براساس معیارهای مختلف تقسیم‌بندی کرده‌اند:

الف- براساس امکان فسخ آن:

عقد لازم: عقدی است که طرفین حق فسخ آن را ندارند مگر با رضایت هم مثل عقد بیع، عقد اجاره.

عقد جایز: عقدی است که یکی از طرفین هر زمان بخواهد می‌تواند آن را فسخ کند مانند عقد وکالت، عقد عاریه.

عقد خیاری: عقدی است که در آن برای طرفین یا یکی از آنان و یا برای شخص ثالثی اختیار فسخ وجود داشته باشد، عقد بیمه

ب- براساس تأثیر آن:

عقد منجز: یا قطعی، عقدی است که در زمان انعقاد تأثیر آن موقوف به امر دیگری نبوده و قطعی است. مانند خرید و فروش‌های جاری

عقد معلق: یا مشروط، عقدی است که تاثیر آن وابسته به امر دیگری باشد مانند معامله‌ی فضولی

ج- براساس نوع عقد

عقد معوض: یا **عقد معاوضه** که قدیمی‌ترین نوع عقد است و براساس آن دو نفر دو کالا را با هم عوض می‌کنند بدون استفاده از پول و بدون توجه به قیمت خرید و فروش آن‌ها و در آن یک کالا را مبیع و دیگری را ثمن می‌گویند و در این نوع معاوضه اگر دو کالا یکی باشند حتماً

باید تمام شرایط آن یکی باشد و الا شبههٔ ربا در آن ایجاد می‌گردد. (۲-۹-۹)

عقد رایگان: عقدی که بدون تعهد طرف دیگری انجام می‌شود مانند وقف، هبه.

عقد بیع: عبارت است از قرارداد خرید و فروش که آن چه فروخته مبیع می‌گویند و آن چه در عوض آن داده می‌شود به آن ثمن گفته می‌شود که باید به شرایط عقد بیع توجه نمود.

د- براساس آثار آن

عقد معین: عقدی است که قانون‌گذار آثار آن را مشخص کرده است مانند عقد خرید و فروش

عقد نامعین: عقدی است که قانون‌گذار اثر آن را در اختیار طرفین قرار داده است مانند عقد صلح

ه - براساس طرف‌های عقد

عقد فردی: عقدی است که بین دو نفر انجام می‌شود، مانند عقد ازدواج

عقد جمعی: عقدی است که بین چند نفر منعقد می‌گردد، کارهای دسته جمعی

آیات

عقل به ما حکم می‌کند که به قراردادهای فی ما بین و یا به عهدهای خود وفا کنیم. در قرآن نیز آیات متعددی داریم که از آن‌ها می‌توان **مهم بودن وفای به عهد** را استنباط کرد، از جمله:

آیه‌ی ۱ سوره‌ی مائده (۵)

يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ ...

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به قراردادها[ی خود] وفا کنید ...

آیه‌ی ۳۴ اسراء (۱۷):

وَ أَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كانَ مَسئُولاً

و به پیمان [خود] وفا کنید، به درستی که از انجام تعهدات، پرسیده می‌شود.

آیه‌ی ۲ و ۳ سوره‌ی صف (۶۱) که می‌فرماید :

يَأَيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لا تَفْعَلُونَ

كَبُرَ مَقْتاً عِندَ اللَّهِ أَن تَقُولُوا مَا لا تَفْعَلُونَ

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، نگویید آن‌چه را که انجام نمی‌دهید؟
نزد خدا گناه بزرگی است که چیزی را بگویید و انجام ندهید.

تصور می‌کنم که آیات، کاملاً جدی و واضح است. خداوند عدم اجرای قراردادها و تعهدات را گناه بزرگ و جدی می‌داند. دلیلی نداریم که تصور کنیم این حکم خداوند فقط برای ارشاد است. بلکه یک حکم قطعی است و کسی که به آن عمل نکند حتماً مجازات سختی در انتظار اوست. آیات فراوانی در این مورد آمده است از جمله: ۴۰ و ۱۷۷ بقره (۲) – ۷۶ و ۷۷ آل عمران (۳) – ۱۵۲ انعام (۶) – ۹۱ – ۹۵ نحل (۱۶) و ...

آدم خوب کیست ؟

حتماً بارها از خود سئوال کرده اید، یا از شما سئوال کرده‌اند «آدم خوب کیست؟» و شما هم جوابی داده‌اید. خوب است جواب خود را با آیه‌ی ۱۷۷ سوره‌ی بقره (۲) که به صراحت پاسخ داده است مقایسه کنید آنجا که می‌فرماید:

.... وَ لَكِنَّ الْبرَّ مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ .... وَ الْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا ....

نیکوکاری آن نیست که به سوی مشرق و [یا] مغرب (برای عبادت) روی خود را بگردانید، **بلکه نیکی (عمل خوب) آن است که به خدا و روز بازپسین** و فرشتگان و کتاب [آسمانی] و پیامبران ایمان بیاورید، و از مال [خود] با وجودِ دوست داشتنش، به خویشاوندان و یتیمان و بینوایان و در راه ماندگان و سائلان و در [راهِ آزاد کردن] بندگان بدهید، و نماز را برپای دارید و زکات را بدهید، و **چون عهد می‌بندید، به عهد خود وفا کنید**؛ و در تنگدستی و سختی و به هنگام جنگ شکیبا و صبور باشید؛ چنین کسانی هستند که راست می‌گویند و هم این‌ها هستند که جزو پرهیزگاراند.

بنابراین خوبی به چند چیز است:

۱. ایمان به خداوند

۲. ایمان به روز قیامت

۳. ایمان به ملائکه و فرشتگان مقرب خداوند

۴. ایمان به کتاب و قرآن کریم

۵. ایمان به پیامبران و حضرت رسول اکرم

۶. دادن صدقات از مالیکه خود آن را دوست داریم.

به اقوام و خویشان، مانند زن و فرزند، و پدر و مادر .... و به یتیمان، و به بی چیزان و فقیران و مساکین و محتاجان، و به کسانی که از وطن خود به دور هستند، حتی اگر در وطن خود نیازمند نباشند، و کسانی که محتاج و درمانده هستند.

۷. نماز به پا داشتن

۸. زکات پرداختن

۹. به تعهدات خود وفا کردن

۱۰. کسانی که صبر می‌کنند در:

زمانی که بی چیز و بینوا هستند.

زمانی که بیمار و مریض هستند.

زمانی که گرفتار ناامنی و جنگ هستند.

۱۱. راست‌گو بودن

۱۲. پرهیزکار و درست‌کار بودن، و...

احادیث

در کلیه دستورات اخلاقی که از طرف پیشوایان دین مطرح گردیده است اجرای تعهدات و پایبندی به آن‌ها از مهم‌ترین دستوراتی بوده که به آن امر کرده‌اند:

به چند حدیث که از قول معصومین علیهم‌السلام مطرح گردیده اشاره می‌کنیم:

پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله: هر کس به خدا و روز قیامت ایمان دارد باید هر گاه وعده می‌دهد (به آن) وفا کند.

و نیز فرموده‌اند: مؤمنان به شرط‌های خود وفا می‌کنند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام: برترین امانت‌داری و بالاترین صداقت، وفاداری به پیمان‌ها است و

به دوستی کسی که به عهد خود وفادار نیست اعتماد مکن.

امام سجاد علیه‌السلام: در پاسخ به این سئوال که خلاصه دین چیست ؟ فرمودند : حق‌گویی، داوری عادلانه و وفای به عهد

امام صادق علیه‌السلام: سه چیز است که هیچکس در آن‌ها معذور نیست (و موظف است آن‌ها را به نحو احسن انجام دهد):

برگرداندن امانت به نیکوکار و تبه‌کار

وفای به عهد به نیکوکار و تبه‌کار

و خوش رفتاری با پدر و مادر نیکوکار و تبه‌کار

و در بیان دیگر می‌فرماید:خلف وعده سبب خشم خداوند می‌شود

نهج البلاغه نامه‌ی ۵۳:

و الخُلفَ یُوجِبُ المَقتَ عِندَاللهِ و الناسِ قال الله تعالی، کَبُرَ مَقتاً عِندَاللهِ ان تَقُولُوا ما لاتَفعَلُونَ.

خلاف وعده عمل کردن، خشم خدا و مردم را برمی‌انگیزاند، خدای بزرگ فرمود: دشمنی بزرگ نزد خدا آن است که چیزی را بگویید و به آن عمل نکنید.

عهد، عقد

عهد یعنی پیمان، میثاق، ملترم شدن. به گردن گرفتن

عهد در اصطلاح به پیمانی که مراعاتش لازم است گفته می‌شود. از آیه‌ی ۳۴ اسراء (۱۷) استفاده کرده‌اند **که برای حفظ ایمان باید به عهد خود وفا کنید**. و هم‌چنین از قول پیشوایان دین داریم، هر آن کس که به خدا و روز آخرت ایمان دارد چون وعده دهد به آن وفا می‌کند. پس عمل به وعده مشروع واجب است (مرحوم آیت الله منتظری)

عقد یعنی پیمان، گره بستن، محکم گره زدن و بستن.

عقد در اصطلاح شرع به معنای قرارداد و پیمان است که به استناد آیه‌ی ۱ مائده (۵) عمل به پیمان‌های صحیح را واجب می‌دانند.

تفاوت عقد و عهد

هر عقدی عهد است، اما هر عهدی عقد نیست.

در عقد شدت انجام عمل و یا التزام به انجام عمل شدیدتر از عهد است. عقد، بین دو نفر و یا بیشتر از دو نفر است. در حالی که عهد ممکن است یک طرفه باشد.

تعهد

در حدیث دیگری امام صادق علیه‌السلام فرموده‌اند: وعده‌ی مؤمن به برادرش مانند نذر است که اگر چه عدم اجرای آن کفاره ندارد اما اگر کسی به نذر خود عمل نکند شروع مخالفت با خداوند است، که سبب خشم خداوند نسبت به خود می‌شود. خداوند فرموده است ای مؤمنین چرا به آن‌چه می‌گویید عمل نمی‌کنید. آیه‌ی ۲ صف (۶۱). نکته‌ی ظریفی را از این بیان شریف می‌توان برداشت کرد و آن این که خداوند وعده‌ی بین مردم را مانند وعده‌ی مردم نسبت به خود قرار داده است.

و بالاخره در بیان دیگری از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل گردیده: هر کس به روز قیامت ایمان و اعتقاد دارد، باید به تعهدی که کرده و یا وعده‌ای که داده است، وفا کند.

تعهد چگونه ایجاد می‌شود

تعهد و وعده با عقد و قرارداد فرق دارد.

عقد، که به جمع آن عقود گفته می‌شود **عبارت است از تعهدی اختیاری**. که بین چند نفر جهت انجام و یا عدم انجام کاری منعقد می‌شود، اگر آن را یک طرفه نشود فسخ نمود به آن **عقد لازم** می‌گویند، چنان‌چه مانند وکالت بتوان یک طرفه فسخ نمود به آن **عقد جایز** گفته می‌شود.

اما **تعهد ممکن است** انجام یا عدم انجام کاری باشد که می‌تواند **اختیاری باشد** که معمولاً به آن عقد یا ایقاع می‌گویند و یا ممکن است **بدون اختیار و قهری باشد** مانند دستورات شرع که انجام آن بر ما واجب است مانند دفن میت و یا سنت‌هایی که در جامعه وجود دارد مانند احترام به بزرگترها و یا قوانینی که ما موظف به اجرای آن‌ها هستیم مانند حفظ محیط زیست. به هر حال هر فرد در جامعه موظف است تعهدات اختیاری و غیراختیاری خود را نسبت به

جامعه‌ای که در آن زندکی می‌کند، انجام دهد. که آن‌ها مشتمل بر واجب‌ها و مستحب‌ها هستند. (۹-۸-۴)

تعهد چگونه ساقط می‌شود

معمولاً ما انتظار داریم شخص با انجام تعهد خود نسبت به عهدی که بسته است وفا کند، تا تعهد از او ساقط گردد. اما تعهدات به دلایل دیگری هم از شخص ساقط می‌گردد که در قانون مدنی از ماده ۲۶۴ به بعد در مورد آن‌ها مفصل صحبت شده است:

۱ – به وسیله وفای به عهد، انجام تعهد
۲ – به وسیله اقاله. برگشت تعهد
۳ – به وسیله ابراء. صرف نظر کردن طلبکار
۴ – به وسیله تبدیل تعهد. قرارداد جدید
۵ – به وسیله تهاتر. پایاپای کردن
۶ – به وسیله مالکیت مافی الذمه. بدهی شخص برگردد به خودش (ارث)

۹-۳-۲ شرایط صحت هر عقد

به طور کلی هر معامله ای که جزو محرمات نباشد (قبلاً آن‌ها را برشمردیم ۱۴-۸) و از طرف دیگر نسبت به آن جهالت و سفاهت نداشته باشیم و در آن کلاه برداری و کلاه گذاری و مفت خواری نباشد صحیح است. شرع برای ایمنی خریدار و فروشنده بعضی از شرایط معاملات را ذکر کرده است. همان‌طور که ما به صرف راضی بودن فردی به انجام یک معامله، نمی‌گوییم معامله انجام شده، به دلیل عقد قرارداد هم نمی‌توانیم معامله را صحیح بدانیم مگر این که حداقل شرایط عقد قرارداد در آن رعایت شود. که در ماده ۱۹۰ قانون مدنی شرایط صحت هر معامله را بدین شرح آورده است ۱- قصد طرفین ۲- رضایت طرفین ۳- اهلیت طرفین ۴- مشخص بودن موضوع معامله ۵- مشروعیت افراد جهت معامله.(۳-۸-۹)

توجه به شرایط صحت عقد از این جهت حایز اهمیت است که اگر عقدی با رعایت آن‌ها بین افراد منعقد گردد، شرع آن را امضاء می‌کند. از این سخن در قراردادهای جدیدی که در جامعه منعقد می‌گردد بزرگان استفاده می‌کنند مانند قرارداد بیمه.

شرط انجام عقد

هر عقد یک **ایجاب** دارد و یک **قبول.**

ایجاب در لغت یعنی لازم گردانیدن، و لازم کردن بیع (در معامله) و در اصطلاح عبارت است از اعلان مشخصات و شرایط کالایی که اماده فروش گردیده است.

قبول در لغت، پذیرفتن، اجابت کردن و در اصطلاح عبارت است از پذیرفتن مشخصات کالا و شرایط فروشنده.

برای مثال، شخصی که می‌خواهد کالای خود را بفروشد آن را به نمایش می‌گذارد و یا مشخصات دقیق و شرایط فروش آن را اعلان می‌کند، به این عمل می‌گویند **ایجاب**، سپس شخص دیگری با پذیرفتن آن مشخصات و آن شرایط اعلان می‌کند که آماده است آن را خریداری کند. به این عمل می‌گویند **قبول**.

به بیانی نه تنها رضایت شرط است، بلکه در بیشتر موارد باید پیمان و عقد با زبان و یا با وسایل دیگر تأیید شود، مانند امضاء قرارداد یا ارسال نامه و یا گرفتن شاهد ...

اگر افرادی به قصد انجام معامله‌ای مدتی صحبت کنند مثلاً، در فروش و خرید خانه، تا زمانی که عقد بیع به قصد انشاء یا بیان لفظ صریح و یا امضاء اسناد انجام نشود از نظر شرع معامله صورت نپذیرفته است. یعنی مذاکرات چند ساعته یا چند روزه هیچ تعهدی برای طرفین ایجاد نمی‌کند. حتی دادن مال و گرفتن وجه آن بدون اجرای صیغه عقد دلیل بر فروختن و خریدن نیست و هر یک از طرفین می‌تواند معامله را فسخ کند، (غیر از معامله‌ی معاطات ۷-۳-۹) دلیل آن هم عدم اجرای صحیح صیغه‌ی عقد معامله است.

توجه داشته باشید که در قوانین جاری کشور برای اثبات این‌که مال غیرمنقولی (مانند زمین، خانه، آپارتمان) و یا بعضی از اموال منقول (مانند اتومبیل) را مالک هستید و یا خریداری کرده اید باید اسناد رسمی‌آن به نام شما باشد، حتی با اجرای شفاهی صیغه شرعی عقد قانوناً مالک آن نمی شوید. اگر چه شرعاً مالک هستید.

شرایط لازم در خریدار و فروشنده
یا شرایط عقد بیع یا شرایط معامله

گفتیم در قانون مدنی که از شرع مقدس اقتباس گردیده یکی از شرایط صحت عقد، مشروعیت افراد جهت معامله است. اکنون شرایط مذکور را در خریدار و فروشنده بررسی میکنیم. که آن‌ها عبات‌اند از:

۱ – عاقل ۲–بالغ ۳–رشید (سفیه نباشد) ۴–مالک ۵–مختار و راضی باشند
۶–ممنوع از معامله نباشند و ۷–از روی قصد معامله کنند.

۱. عاقل، عقل در مقابل جنون است، خریدار یا فروشنده باید عاقل باشند یعنی معامله با دیوانه صحیح نیست، تشخیص دیوانه با عرف است، و معمولاً به کسی می‌گویند که خوب و بد، یا نفع و ضرر خود را تشخیص نمی‌دهد.

۲. بالغ، در شرع چند مورد از نشانه‌های بلوغ ذکر شده که در رساله‌های عملیه آمده است از جمله در دختران بالای نه سال قمری و پسران بالای پانزده سال قمری که علائم بلوغ در آنان ظاهر می‌شود بالغ می‌گویند. چنان‌چه نوجوانی بالغ شود و سایر شرایط را داشته باشد معاملاتی که با او انجام می‌شود صحیح است. البته، در قانون مدنی ما فعلاً سن هجده سالگی را ملاک می گیرند اگر چه تغییراتی هم کرده است که باید به آن توجه شود.

در مورد بلوغ، حکما مطالب ظریفی را مطرح کرده اند که خوب است به آن توجه شود.

بلوغ یکی از شرایط شروع تکلیف به فرد است که در مسائل دینی از شناخت خدا شروع می‌شود و به اجرای تکالیفی که بر شخص لازم شده است می‌انجامد. (۳–۱۱)

یقیناً هر فردی جهت انجام اموری که لازم است انجام دهد باید آمادگی انجام آن کار را داشته باشد. در تقسیم بندی بلوغ شما به این نکته برخورد می‌کنید که ما **بلوغ‌های مختلفی** داریم از جمله:

۱–۲ بلوغ عقلی، برای مثال یک دختر در سن ده سالگی به بلوغ عقلی می‌رسد زودتر از پسران، لذا نماز را بر او واجب کرده اند و یک پسر در پانزده سالگی به چنین بلوغی می‌رسد.

۲–۲ بلوغ جسمی، برای مثال ممکن است یک دختر ده ساله که به بلوغ عقلی رسیده است از نظر جسمی‌آماده روزه گرفتن نباشد، لذا بعضی از بزرگان با توجه به منطقه و رشد جسمی افراد روزه گرفتن برای دختران را سن سیزده سالگی دانسته اند. چه بسا ممکن است یک نفر

دیرتر به این رشد برسد که در آن صورت همه می‌گویند چون توان جسمی‌ندارد، روزه بر او واجب نیست. این دستور شامل همه‌ی دستوراتی که نیاز به بلوغ جسمی‌دارد می‌شود و تمام بزرگان به آن توجه دارند و اگر فردی به دلیل عدم بلوغ جسمی بعضی از دستورات شرع را اجرا نکند، به او ایرادی وارد نیست.

۲-۳ بلوغ ازدواج، زمانی است که فرد به مرحله‌ای می‌رسد که نیاز به همسر دارد. در این مورد در میان دختران و هم‌چنین پسران تفاوت وجود دارد. یعنی شما نباید تصور کنید دختران وقتی به یک سن مشخص می‌رسند حتماً باید ازدواج کنند، چه بسا دو خواهر در دو سن متفاوت این آمادگی را داشته باشند.

۲-۴ بلوغ اقتصادی، زمانی است که فرد مصلحت اقتصادی خود را درست تشخیص بدهد. قبول داریم که این ویژگی در افراد مختلف فرق دارد، و چه بسا سن بلوغ اقتصادی بعد از بلوغ ازدواج باشد و یا قبل از آن. زمانی که فرد به بلوغ اقتصادی می‌رسد اجازه دارد در اموال خود تصرف کند. اگر به بلوغ اقتصادی نرسیده باشد حتی اگر به بلوغ‌های دیگر رسیده باشد نباید اموال او را در اختیارش گذارد. این موضوع یکی از مسائل حساس است که فقها به آن توجه دارند، یعنی ممکن است برای یک دختر یا پسر همسر انتخاب کنند و او نماز و روزه و سایر عبادات را هم انجام بدهد اما از این که اجازه تصرف در اموال خود را داشته باشد او را منع کنند و بگویند عقل معاش ندارد.

۲-۵ بلوغ‌های دیگر، تصور می‌کنم شما هم مثل من نام بلوغ‌های دیگر مانند **بلوغ سیاسی، بلوغ علمی، بلوغ اجتماعی** را شنیده باشید که چون این‌ها در مسائل دینی مورد نظر ما تاثیری نداشت درباره‌ی آن‌ها صحبت نکردم. اما تمام بلوغ‌ها در یک چیز مشترک هستند و آن این که **چنان‌چه شخصی در امری به بلوغ نرسیده باشد او را از دخالت در آن امر منع می‌کنند** و یا اجازه نمی‌دهند او در آن کار دخالت کند، و این قاعده در مسائل دینی هم جاری است.

۳- رشید، رشید بودن غیر از عاقل و بالغ بودن است، **رشید در مقابل سفیه است.** رشید به فردی می‌گویند که بین خوب و خوب‌تر بتواند خوب‌تر را تشخیص دهد، یا بین بد و بدتر، بد را بشناسد، خلاصه زود سرش کلاه نرود. **سفیه به فردی می‌گویند** که خیلی خوب

نمی‌تواند مصلحت خویش را تشخیص دهد و نتواند دادوستد عاقلانه انجام دهد به همین دلیل معامله با چنین شخصی را مشروع نمی‌دانند. دیده شده از این قانون الهی بعضی سوء استفاده کرده‌اند، مثلاً کالایی را فروخته‌اند، بعد از مدتی متوجه شده‌اند قیمت کالا افزایش قابل ملاحظه‌ای پیدا کرده، کوشیده‌اند اثبات کنند در زمان معامله سفیه بوده‌اند. این رویه خارج از اخلاق جامعه‌ی بشری و دینی ماست و نمی‌بایست انجام شود.

آیه ۵ سورهٔ النساء (۴):

وَ لا تُؤْتُوا السفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ ...

و اموال خود را -که خداوند آن را وسیله قوام [زندگی] شما قرار داده- به سفیهان ندهید (که نمی‌دانند اموالشان را در چه راهی خرج کنند)، و[لی] از [عواید] آن به ایشان بخورانید و آنان را پوشاک دهید و با آنان سخنی پسندیده بگویید.

آیه ۲۸۲ سورهٔ البقرهٔ (۲):

... فَإِن كانَ الَّذِی عَلَيْهِ الْحَقُّ سفِيهاً أَوْ ضعِيفاً أَوْ لا يَستَطِيعُ أَن يُمِلَّ هُوَ فَلْيُمْلِلْ وَلِيُّهُ بِالْعَدْلِ وَ استَشهِدُوا شهِيدَيْنِ مِن رِّجَالِكمْ...

... پس اگر کسی که حق بر ذمه اوست، سفیه (از نظر عقلی) یا ناتوان (مثل طفل و پیرمرد) است یا خود او نمی‌تواند بنویسد، در این صورت ولیّ او باید با [رعایت] عدالت، املا نماید. و دو شاهد از مردانتان را به شهادت بطلبید ...

۴ ـ مالک، مالک به کسی می‌گویند که صاحب مال باشد و یا از طرف صاحب مال اجازه داشته باشد معامله را انجام دهد. تصرف در کالایی که متعلق به فرد نیست صحیح نیست و غصب است.

۵ ـ مختار و راضی بودن به معامله، یعنی شخصی که می‌خواهد مالی را بفروشد یا می‌خواهد خریداری کند باید اختیار انجام یا عدم انجام معامله را داشته باشد، اگر به زور و جبر و بدون رضایت باشد، معامله باطل است.

توجه به این نکته لازم است که معاملاتی که براساس اجبار انجام می‌شود ممکن است به دلیل اکراه باشد یا اضطرار.

معاملاتی که از روی اجبار و با اکراه صورت می‌گیرد به آن **معامله اکراهی** می‌گوییم و این نوع **معاملات فاسد** است و به مجرد برداشته شدن اجبار خریدار یا فروشنده می‌تواند معامله را فسخ نماید و در صورت رضایت به آن **معامله صحیح** است.

معاملاتی که از روی اجبار و با اضطرار انجام می‌دهیم، یعنی در زمان انجام معامله اختیار انجام و یا عدم انجام معامله با ما بوده است اما به دلیل نیاز به پول و یا به دلیل نیاز به آن کالا آن را فروخته یا خریداری کرده ایم، به این نوع معاملات **معامله اضطراری** می‌گویند که **معامله صحیح** است و بعد از رفع اضطرار نمی‌توان معامله را فسخ نمود. (۷ –۳– ۹ معامله مهاباتی)

اما خوب است در اینجا به یکی از **فضیلت‌های‌اخلاقی** توجه نمود، یعنی زمانی که می‌دانیم کسی به پول نیاز دارد و یا فردی به کالایی نیاز دارد آن را به قیمت بفروشیم و از ارزان خریدن و یا گران فروختن خودداری کنیم، این موضوع یکی از صفاتی است که انسان‌های تربیت شده به آن توجه دارند و از آن غافل نیستند و با اجرای آن نه تنها جامعه بلکه افراد از آرامش خوبی برخوردار می‌شوند. (دیدار یار ۳–۲–۹)

۶ـ ممنوع از معامله نباشد، بعضی اوقات اشخاص به دلایل مختلف حق تصرف در اموال خود را برای مدتی ندارند، مثلاً به دلیل محکومیت جزایی، یا مال را در گرو کسی قرار داده‌اند، یا به دلیل ورشکسته شدن در امور تجاری حق معامله ندارند، در چنین وضعی معاملات او در اموالی که توقیف شده یا کنار گذارده شده صحیح نیست. (۳–۱۱)

۷ ـ قصد، یعنی فروشنده و خریدار واقعاً آمادگی انجام معامله راداشته باشند، چنان‌چه به شوخی بگویند می‌خرم و یا می‌فروشم و یا بگوید نصف قیمت می‌فروشم یا بگوید دو برابر قیمت خریداری می‌کنم معامله انجام نمی‌شود.

۳–۳–۹ شرایط فروش کالا، یا مبیع

شرایط خرید و فروش کالا

برای صحت عقد در معامله، علاوه بر شرایط خریدار و فروشنده (انسان‌ها) کالایی که فروش می‌رود (مبیع) باید **شرایط مناسب** را داشته باشد، که آن **غیر از حرمت کالا است.**

به بیان دیگر علاوه بر این‌که باید کالا مجوز شرعی فروش داشته باشد، مثلاً سگ یا خوک یا سایر معاملات حرام نباشد، باید معامله روی کالایی انجام شود که **حداقل شرایط** زیر را داشته باشد:

متعلق به فروشنده باشد یا اجازه‌ی فروش داشته باشد؛

عین مال باشد (وجود خارجی داشته باشد)؛
مقدار کالا مشخص باشد (وزن، حجم، تعداد و ...)؛
نوع کالا معلوم باشد؛
کالا را بتوان تحویل داد؛ ماهی در دریا فروشی نیست، مگر صید شود.
زمان تحویل کالا مشخص باشد؛
محل تحویل کالا مشخص باشد؛
منفعت حلال داشته باشد؛
بتوان منفعت مقصوده را به دست آورد (میوه خراب نباشد)؛

منفعت کالا و یا منفعت حاصل از عمل را نمی‌شود فروخت، **به طور کلی داشتن حق نسبت به چیزی فروشی نیست اما قابل مصالحه است**. می‌توان حق خود را به مبلغی با دیگری هبه یا صلح کرد. توجه داشته باشید که صلح یا هبه خرید و فروش نیست، بلکه یکی از عقود است که مسایل خود را دارد. (۵-۱۱) (۳- ۱- ۱۲)

کالا

که به آن متاع و اسباب و مال التجاره هم می‌گویند، محصول یا موادی است که یکی از نیازهای انسان را مرتفع می‌سازد. کالا برحسب محلی که از آن نام برده می‌شود تقسیم می‌گردد

مثلاً در خانه کالای ضروری و کالای تجملی داریم، کالای مصرفی و کالای ماندگار در صنعت کالای اساسی و کالای واسطه‌ای داریم. در کسب کالای پرفروش و کالای کم‌فروش یا کالای پرارزش و کالای کم‌ارزش داریم. در فقه کالای مثلی و کالای قیمی داریم (۴-۳) و یا کالای موجود (معین) و کالای آتی داریم. البته تقسیم بندی‌های دیگر هم می‌توان انجام داد.

وجه کالا یا ثمن

وجه کالا یا ثمن یا بهاء کالا عبارت است از چیزی که در مقابل دریافت کالا یا مبیع به صاحب کالا پرداخت می‌شود. و آن می‌تواند هر چیزی باشد، برعکس مبیع که فقط باید کالا باشد. بنابراین ثمن یا وجه کالا ممکن است وجه نقد و یا کالای دیگر و یا انجام خدمتی در عوض کالای دریافتی باشد.

تفاوت قیمت و ثمن

اگر چه در فارسی قیمت و ثمن را یکی می‌دانیم ولی در فقه بین قیمت و وجه کالا فرق است.

قیمت‌عبارت‌استازارزش واقعی کالا که‌ممکن‌است کالا را کم‌تر و یا بیش‌تر از آن معامله کنند.

ثمن عبارت است از مبلغی که بر آن توافق می‌کنند، یعنی خریدار آماده‌ی خرید و فروشنده آماده‌ی فروش به آن مبلغ هستند.

همیشه در مسائل شرعی بحث پرداخت ثمن از طرف خریدار (مشتری) به فروشنده (بایع) است مگر در مواردی که کالایی توسط شخصی تلف شود، در آن صورت شرع می‌گوید باید قیمت آن را پرداخت که ممکن است این قیمت بیش‌تر و یا کم‌تر از ثمن باشد. از جمله در پرداخت خمس شما باید عین کالا یا قیمت آن را خمس بدهید نه ثمن آن را.

ثمن قابل تقسیم نیست

نکته‌ی مهم، ثمن به شروط تقسیم نمی‌شود:

توجه به این نکته ضروری است که قیمت معامله یا ثمن کالا، اگر چه با توجه به مشخصات کالا معین می‌شود، اما نمی‌توان آن را به شروط تقسیم نمود، بلکه ثمن کالا با در نظر گرفتن همه‌ی مشخصات آن کالا تعیین و سپس اعلان می‌گردد و آن مبلغی است که خریدار و فروشنده حاضر به معامله با آن مبلغ هستند. مثلاً نمی‌شود گفت من این اتومبیل را ده میلیون خریداری می‌کنم که یک میلیون آن مربوط به سال ساخت است، یک میلیون مربوط به رنگ آن و یک میلیون مربوط به شرکت سازنده، یک میلیون مربوط به لوازم اضافی و یک میلیون ... است و در زمان تحویل چون رنگ تغییر کرده یک میلیون کم می‌کنم و سایر مشخصات به همین صورت. شما باید کالا (مبیع) را ملاحظه کرده و با توجه به مشخصات کالا آن را به قیمت مورد نظرتان خریداری کنید و اگر مشخصات کالا با آن‌چه شما مشخص کرده‌اید فرق داشت می‌توانید معامله را فسخ و یا تفاوت مورد نظر را از فروشنده دریافت کنید.

خلاصه، قیمت را نمی‌شود توزیع کرد به شرایط، اگر چه شرایط در قیمت تأثیر دارد.

۹-۳-۴ انواع قرارداد ها

در هر داد و ستدی و یا تحویل و تحولی و یا در خرید و فروش‌های مدت دار که نیاز به زمان ساخت دارد (ماشین آلات صنعتی) و یا کالاهای غیرقابل تحویل به علت حجم بالا (خرید چند

کشتی گندم) و یا غیر منقول بودن (زمین، ساختمان) و نیز کالاهای مهم (جواهرات) و یا معاملات نسیه که وجه کالا بعدا پرداخت می‌گردد و معاملات سلف که کالا بعداً تحویل می‌گردد لازم است در زمان صحبت و قبل از تحویل گرفتن کالا (مبیع) و پرداخت وجه (ثمن) آن‌ها طرفین شرایط و تعهدات خود را طی سندی مشخص، ثبت و امضا کنند، در قانون مدنی آن سندها نام‌های مختلف دارند (ماده ۳۳۸ به بعد) از جمله:

بیع: در اختیار گرفتن (تملیک) مالی درمقابل عوض مشخص. بیع از لغات اضداد است یعنی دو معنا دارد، (خرید یا فروش) از جمله‌ای که آن کلمه در آن مطرح می‌گردد مقصود را متوجه می‌شویم.

قرارداد: عبارت است از عهد، پیمان، قول، یا شروط معامله. و یا عبارت از ورقه‌ای است که شرایط خرید و فروش در آن مشخص است و یا عبارت از سندی است که افراد خود را ملزم به انجام امری می‌نمایند. قرارداد شامل هر عقد یا عهدی است که ممکن است مالی باشد یا غیر مالی، معوض داشته باشد یا نداشته باشد، و یا موافقت‌هایی که اثر بازدارنده دارند.

قول‌نامه: عهد و پیمان نوشته شده، و یا عبارت است از قرار داد کتبی که خریدار و فروشنده مسایلی را که مطرح نموده و آن‌ها را قبول دارند و یا شرایط خرید و فروش و مشخصات کالا (مبیع) و مبلغ (ثمن) کالایی را که می‌خواهند در آینده معامله کنند در آن ثبت می‌کنند. (قول انجام معامله در سند کتبی) به عبارتی **اگر قصد طرفین تعهد به انعقاد بیع** (خرید و فروش) **در آینده** باشد کلمه قول‌نامه را به کار می‌برند. معمولاً این سند را نزد واسطه یا دلال می‌گذارند تا به تعهد خود وفا کنند و در آن زیان عدم انجام تعهد را مشخص می‌کنند و در صورت عدم اجرا دادگاه خسارت را از کسی که به آن وفا نکرده مطالبه می‌کند.

بیع‌نامه: (مبایعه‌نامه) سند خرید و فروش است که طرفین خود را موظف به انجام آن چه در

آن تعهد نموده‌اند می‌دانند به عبارتی **اگر قصد طرفین، بیع** (خرید و فروش) **در زمان حال باشد کلمه مبایعه‌نامه را به کار می‌برند** که معمولاً زمان عقد بیع آن را تنظیم و خود را ملزم می‌کنند که اسناد رسمی آن را در زمان مشخص شده امضا کنند. اگر مبایعه‌نامه درست تهیه شده باشد در صورت عدم اجرا، دادگاه خاطی را به انجام معامله ملزم می‌کند.
در حال حاضر از نظر دادگاه‌های ایران مبایعه‌نامه بیشترین تاثیر را در اجرای تعهدات دارد و طرفین می‌توانند به استناد آن احقاق حق نمایند و معاملات بعد از تاریخ مبایعه‌نامه را باطل نمایند.

بیعانه: پیش‌پرداخت یا پول کمی که خریدار به فروشنده می‌پردازد تا کالا آماده شود و بقیه وجه کالا را زمان تحویل گرفتن کالا و یا تاریخی را که مشخص نموده‌اند می‌پردازند.

صلح نامه: ورقه ای است که در آن طرفین رضایت و شرایط واگذاری و یا آشتی خود را در مورد موضوعی با یکدیگر در آن مشخص می‌کنند. در عقد صلح ممکن است معوض داشته باشد یا نداشته باشد. اختلاف داشته باشند یا نداشته باشند.

موافقت نامه: عبارت است از سند کتبی که دو یا چند نفر خود را ملزم به رعایت آن چه در آن ثبت شده می‌نمایند که می‌تواند در مورد خرید و فروش نباشد بلکه مشخص کنندۀ قول و قرارهایی است که طرفین با هم گذارده‌اند. لذا ممکن است طرفین شرایط خریدار و فروشنده را نداشته باشند و یا براساس آن معامله‌ای صورت نگیرد.

ضمانت اجرای قرارها :

ضمانت عدم اجرای این تعهدات (قرارداد، قول‌نامه، مبایعه‌نامه، صلح‌نامه و موافقت‌نامه) همان مقداری یا چیزی است که در آن اسناد مشخص کرده‌اند. لذا در تنظیم و امضاء آن‌ها باید دقت کافی نمود تا جرائم معادل خسارت وارده به زیان دیده باشد نه کمتر و نه بیشتر، توجه داشته باشید که ممکن است طی این اسناد طرفین بعضی از اختیارات را از خود سلب و یا آن را به نفع خود تثبیت کنند.

وقف‌نامه: وقف‌نامه، هبه‌نامه، شرکت‌نامه و ... همگی قراردادهایی هستند که هر کدام برای موضوعی خاص که از نام آن‌ها مشخص است تنظیم می‌گردند، لذا در آن‌ها تعهدات و اهداف طرفین ثبت می‌گردد.

انواع واحد معاملات

توجه داریم که برای هر نوع کالا معیاری وجود دارد و برای این‌که خریدار یا فروشنده ضرر نکنند (غرری متوجه آنان نشود) کالا را به معیاری که در منطقه عرف است قیمت‌گذاری می‌کنند و طرفین براساس آن معیار خرید یا فروش را انجام می‌دهند، (معیار معاملات ۲-۹-۹)آن معیارها عبارت‌اند از

معیار وزنی یا کشیدنی، مانند خرید و فروش گندم یا آرد، که به کیلو و یا اجزاء آن معامله می‌شود.

معیار عددی، این روزها اغلب مصنوعات کارخانجات مانند یک جعبه پودر، یک شیشه گلاب، یک دستگاه اتومبیل یا یک دست میز و صندلی به تعداد خرید و فروش می‌شود.

معیار پیمانه‌ای، مانند شیر، بنزین و آب به لیتر گالن یا مترمکعب خرید و فروشمی‌شود.

معیار طول و سطح، مانند پارچه به متر و اجزای آن خرید و فروش می‌شود.

معیار سطح، مانند زمین به مترمربع و اجزای آن خرید و فروش می‌شود.

معیار مشاهده ای، مانند معامله اسب، که با دیدن قیمت آن را مشخص کرده و خرید و فروش می‌کنند.

معیارهای کیلو وات ساعت، مانند برق که براساس آن قیمت گذاری می‌شود.

معیارهای فروش خدمات اینترنتی که به کیلو بایت یا واحدهای دیگر خدمات ارائه می‌شود.

معیار ساعتی، مانند کرایه اتومبیل.

معیارهای دیگر مانند دقیقه ای، در مکالمات تلفنی و یا کیلومتری مانند کرایه‌ی اتومبیل و یا هر معیار دیگری که برای کاری لازم باشد و یا در منطقه‌ای متداول شده باشد.

معیارهای ترکیبی که از دو یا چند روش بالا استفاده می‌شود، مثلاً خرید یک انگشتر، هم وزن طلایی که در آن به کار رفته است در قیمت تأثیر دارد، هم تعداد نگین آن و هم مشاهده‌ی زیبایی ساخت آن روی قیمت تأثیرگذار است.

جدول برخی اوزان

هر کیلو	برابر	هزار گرم
هر گرم	برابر	هزار میلی گرم
هر گرم	برابر	هزار سوت
هر گرم	برابر	پنج قیراط (واحد سنگ جواهرات)
هر مثقال	برابر	۴/۶۰۸ گرم یا ۲۴ نخود
هر مثقال شرعی	برابر	۳/۴۶۰۰ گرم یا ۱۸ نخود
هر درهم	برابر	۲/۳ گرم نقره برابر نیم مثقال
هر دینار	برابر	۳/۴۵ گرم طلا
هر سکه آزادی	برابر	۸/۱۳۳ گرم طلا با عیار ۹۰۰
هر سکه اشرفی طلا	برابر	۲/۸۸ گرم طلا
هر سکه نقره عباسی اول	برابر	۷/۶ گرم نقره (دوم ۸/۱۲ گرم و سوم ۵/۴۳ گرم)
هر نخود	برابر	۱۹۲ سوت و برابر ۲ لپه و برابر ۴ گندم
هر انس معمولی	برابر	۲۸/۳۵ گرم
هر انس تراوی	برابر	۳۱/۱ گرم
هر سوت	برابر	یک هزارم گرم یا یک میلی گرم
هر قراط	برابر	۲۰۰ سوت

توجه داریم که تمام این واحدها که نام برده شده است اجزایی هم دارند، مثلاً کیلو به هزار گرم منقسم می‌گردد و یا هزار کیلو را یک تن می‌گویند، حتی اوزان دیگری مانند مثقال و نخود و قیراط که بیشتر در طلا و جواهر فروشی به کار می‌رود، مورد استفاده واقع می‌شود.

و یا برای فروش عددی، جین (۱۲ عدد) و قراص (۱۴۴ عدد) به کار می‌رود.

و یا برای پیمانه سانتی‌متر مکعب، دسی‌متر مکعب، لیتر و مترمکعب داریم.

و یا برای طول و مساحت از سانتی‌متر، متر ، کیلومتر، و جریب یا هکتار استفاده می‌شود.

هر کالایی باید طبق عرف منطقه معامله شود تا طرفین مغبون نشوند. یعنی خطری (غرری) در آن نباشد. اما اگر طرفین قبول کنند که بدون استفاده از معیارها معامله انجام شود مانعی ندارد و معامله صحیح است. مثلاً صلح یا خرید و فروش یک گونی گندم بدون وزن کردن به قیمت مشخص مانعی ندارد، حتی خرید و فروش می‌تواند محاباتی باشد (۷-۳-۹). ولی اگر گفت این گونی گندم را که وزن آن سی‌کیلو است به فلان قیمت فروختم، باید آن را وزن کرده و کم و یا زیاد آن را محاسبه کنند.

چند مسئله در خرید و فروش

۱.اگر شخصی به دلیل نابسامانی‌های اقتصادی و گرفتاری، مانند پرداخت بدهی یا مخارج بیماری اموال خود را ارزان بفروشد، معامله (**محاباتی**) او صحیح است و بعداً نمی‌تواند ادعایی نسبت به ارزان فروشی خود داشته باشد. به بیان دیگر مشمول غرر نیست، زیرا با آگاهی از قیمت واقعی معامله را انجام داده است. (۲-۳-۹ مختار و راضی بودن در معامله)

۲. اگر شخصی را مجبور به انجام معامله کنند معامله صحیح نیست ولی اگر بعد از معامله در حالی که اجبار ندارد رضایت داد، معامله صحیح است.

۳.در معامله نباید غَرر باشد، **غَرر عبارت است** از خطر و یا ضرر زیاد برای فروشنده یا خریدار. مثلاً به دلیل **عدم آگاهی از قیمت**، کالا را دو برابر قیمت واقعی خریداری کند، یا کالای خود را به نصف قیمت بفروشد، این معامله غَرر است و خریدار یا فروشنده هر کدام که مغبون شده باشند می‌توانند آن را به هم بزنند (استفاده از خیار غبن). به طور کلی **معاملات شانسی** به دلیل احتمال غرر در آن صحیح نیست و مانند قمار به حساب می‌آید.

۴.در خرید و فروش وقتی صحبت از مدت نشود، مقصود معامله‌ی نقد است.

۵.هر کالایی را که خریداری می‌کنند باید منفعت مقصوده از آن به دست آید. مثلاً روغن برای خوردن است و باید پاک باشد، میوه نباید خراب باشد، یک وسیله‌ی مکانیکی باید کار کند تا قابل استفاده باشد و اگر قابل بهره برداری نباشد معامله باطل است.

۶.نظر به اینکه هر فردی که کالایی را خریداری می‌کند، کالای سالم می‌خرد بنابراین حق امتحان کردن آن را دارد، مانند، دستگاه‌های برقی، که چنان‌چه سالم نباشد دستگاه دیگری را به جای آن تحویل می‌گیرد. اما اگر امتحان کردن باعث تغییر در کالا شود، مانند هندوانه یا تخم مرغ که با امتحان کردن شکل اولیه خود را از دست می‌دهد مسئله متفاوت است. اگر بعد از امتحان مشخص شد کلاً خراب است و هیچ ارزشی ندارد، فروشنده باید کل وجه خریدار را مسترد کند. اما اگر مبلغی ارزش داشته باشد باید ما به التفاوت را مسترد گرداند. به این مابه‌التفاوت **ارش** می‌گویند. اما اگر فروشنده قبل از فروش بگوید این کالا را به همین شکل می‌فروشم و اگر خراب بود پس نمی‌گیرم، معامله صحیح است و خریدار نمی‌تواند کالا را پس بدهد و یا خسارت بگیرد .

۷.مقدار هر کالا براساس معیار آن باید معلوم باشد، به عدد، یا وزن، یا طول و یا چنان‌چه با دیدن قیمت آن مشخص می‌شود، باید بتوان آن را مشاهده کرد. خرید و فروش مالی که مقدارش براساس هیچ معیاری مشخص نیست باطل است. مثلاً هر مقدار ماهی که من امروز گرفتم به فلان مبلغ به شما می‌فروشم، این معامله باطل است.

۸.کالاهایی را که با مشاهده کردن می‌شود خرید، مانند خرید پشم گوسفند روی گوسفندان زنده‌ای که مشاهده می‌کنند، و یا میوه‌ی روی درختان، بعد از مشاهده خرید و فروش آن مانعی ندارد.

۹.می‌توان کالایی را که موجود است اما در دسترس نیست با توصیف کردن فروخت، ولی باید حتماً آن چه را که وصف می‌کنند در آن باشد. مثلاً در فروش یک اتومبیل باید مشخص شود از کدام کارخانه، چه مدلی، و زمان ساخت و مقداری که کارکرده، و سایر مشخصاتی که در قیمت تأثیر دارد گفته شود و همه‌ی مشخصاتی که ذکر می‌شود باید در آن باشد زیرا هر کدام از اوصافی که گفته می‌شود اگر در کالا نباشد در قیمت آن تأثیر دارد. (معامله‌ی مشروط ۶-۳-۹-د)

۱۰.باید چیزی را که می‌فروشند (مَبیع)، قابل تسلیم باشد و نیز قیمت (ثمن) آن مشخص باشد، و هم‌چنین طریقه‌ی پرداخت و زمان پرداخت وجه کالا معلوم باشد. مثلاً نمی‌توان اتومبیلی را که دزد برده و معلوم نیست پیدا شود یا خیر و یا اسبی که فرار کرده و معلوم نیست بتوان آن را دوباره به دست آورد فروخت. در مورد زمان پرداخت وجه کالا نمی‌توان گفت اگر طلب خود را وصول کردم وجه را می‌پردازم.

۱۱.اگر معامله ای باطل باشد، مثلاً کالای وزنی را بدون کشیدن بفروشند و آن را تحویل خریدار دهند و فروشنده پول آن را هم دریافت کند، اگر چه معامله باطل است ولی اگر کالا از بین برود، مثلاً دزد ببرد، آتش بگیرد، خریدار نمی‌تواند معامله را برهم بزند و به دلیل باطل بودن معامله پول خود را از فروشنده طلب کند، زیرا وی ضامن کالا بوده است یا اگر پول در دست فروشنده از بین برود نمی‌تواند کالای خود را به دلیل باطل بودن معامله از خریدار مطالبه کند، زیرا او ضامن پول بوده است. به این نوع ضمانت، **ضمان معاملی**می‌گویند. (۴-۱۱)

۱۲.اگر کسی با معامله‌ی فاسد، (معامله‌ی کالای غصبی) کالایی را خرید و به آن کالا چیزی افزود و سپس صاحب کالا، کالای خود را درخواست کرد، او باید کالای او را پس بدهد. اگر می

تواند آن‌چه اضافه کرده بردارد ولی اگرنمی‌تواند، خریدار نمی‌تواند از صاحب مال وجه پرداختی را دریافت کند بلکه باید از فروشنده (کسی که بدون اجازه کالا را فروخته) وجه اضافه را بگیرد، مثلاً به باغ رسیدگی کرده و میوه آن زیاد شده است، فروشنده یعنی کسی که با او معامله کرده باید هزینه‌ی او را بدهد و اگر به کالا زیان رسیده خریدار باید زیان را جبران کند .

۱۳.اگر کالایی فروخته شد و بعد از **تحویل کالا** و **گرفتن وجه** بر سر قیمت اختلاف شد:

الف – اگر کالا موجود باشد هر چه فروشنده بگوید قبول است و خریدار باید مدارک گفتار خود را ارائه دهد.

ب – اگر کالا مصرف شده باشد هر چه خریدار بگوید قبول است و فروشنده باید مدارک گفتار خود را ارائه دهد.

۱۴. ثمن کالا که همان مبلغ مورد توافق خریدار و فروشنده است باید مشخص باشد، هم‌چنان که تعداد و یا مقدار و یا سایر مشخصات آن باید معلوم باشد.

۱۵.در فروش نسیه نمی‌توان کالایی را به مبلغی فروخت و تخفیف آن را از کالای دیگر در زمان سررسید قرار داد. مثلاً بگوییم این کالا را مدت شش ماهه به یک میلیون تومان منهای قیمت یک سکه بهار آزادی فروختم، و وجه آن را شش ماه دیگر دریافت می‌کنم، زیرا قیمت فروش بدلیل تغییر نرخ بهار آزادی در شش ماه دیگر معلوم نیست چه مبلغی است.

۱۶. یک **نکته مهم در معاملات**، بیشتر فقها نظر دارند که معامله باید بر آن کالایی باشد که نسبت به **مقدار آن یقین داریم**، و آن‌چه را که **در مقدار آن شک داریم** نمی‌باید معامله کنیم. مثلاً، شما شک دارید که موجودی آهن در انبار شما ۱۵۰ تن است یا بیشتر یا کمتر، اما یقین دارید که بیش از صد تن موجود دارید، به دو صورت می‌توان معامله کرد:

الف – ۱۵۰ تن آهن بفروشید و سپس شرط کنید هر چه اضافه بود خریدار مابقی وجه را بپردازد و اگر کم بود شما وجه اضافه ایشان را مستردکنید. این نوع فروش را تأیید نمی‌کنند.

ب – شما یکصد تن آهن را بفروشید، و سپس شرط کنید چنانچه آهن بیشتری بود مابقی وجه را دریافت کنید، این معامله تأیید می‌شود. در حالی که می‌دانیم اگر آهن موجود کمتر باشد شما بقیه وجه را مسترد خواهید کرد.

۱۷.شرایط پیش فروش آپارتمان

یکی از مسائل نسبتاً جدید، پیش فروش آپارتمان است، که ما با چند فرض آن را بیان می کنیم.

۱. آپارتمان مشخص و ساخته شده است، اما چند ماهی جهت تکمیل و تحویل آن کار دارد مثلاً رنگ نشده و یا کابینت و امثال آن وصل نشده است.
۲. اسکلت آپارتمان آماده است به بیان مهندسی سفت کاری تمام شده و نازک کاری آن از قبیل لوله کشی ها، دیوارهای فرعی داخل آپارتمان محوطه سازی و کارهایی از این قبیل باقی مانده که در کشور ما معمولاً بیش از یکسال طول می کشد تا آماده شود.
۳. جواز ساخت یک مجموعه آپارتمان چند طبقه ای اخذ شده نقشه آپارتمان موجود است فونداسیون آن آماده شده یا نشده است.
۴. یک زمین داریم و تصمیم داریم در آن چند آپارتمان بسازیم.

براساس نظر فقها پیش خرید آپارتمان‌های نوع اول و دوم مانعی ندارد، زیرا مال مشخصی را که مشاهده می‌کنید خریداری می‌نمایید اما زمان تحویل آن مدتی بعد است و ضمناً فروشنده متعهد گردیده پس از تکمیل و یا اضافه کردن وسایلی، آن را تحویل دهد که طبق دستور شرع و عرف مشخصات آن‌چه اضافه می شود باید کاملاً مشخص باشد تا اختلافی بین خریدار و فروشنده پیش نیاید و چنان‌چه طرفین به تعهدات خود عمل کنند معامله صحیح و بلامانع است.

اما در مورد معامله‌ی نوع سوم حتی اگر طرفین به تعهدات خود عمل کنند یعنی خریدار به موقع اقساط خود را پرداخت نماید و فروشنده هم به موقع آپارتمان را تحویل دهد، اغلب فقها این معامله را به دلیل این که روز اول عین مال موجود نبوده باطل می دانند، اگر چه روی نقشه و یا طبق جواز شهرداری مشخصاتی وجود داشته است (مسئله‌ی ۷ و ۱۰ و ۱۱)

برای این که پیش خرید (یا پیش فروش) آپارتمانی که هنوز ساخته نشده است به طور صحیح انجام شود به چند طریق می توان معامله کرد:

الف – جواز شهرداری را که هزینه ای برای آن پرداخت شده است به مبلغی می فروشند و بقیه کارها، مانند تکمیل آپارتمان جزء شرایط تحویل آن می شود.

ب – مقداری از متراژ زمین را که قرار است آپارتمان روی آن ساخته شود به مبلغی می‌فروشند و بقیه کارها مانند تکمیل آپارتمان جزء شرایط تحویل آن می شود.

ج – خریدار در کل پروژه برای تکمیل آپارتمان ها مشارکت می کند و به نسبتی که مشخص است پول می‌پردازد، در نهایت به اندازه‌ی سهم خود در کل مجموعه ساختمان به صورت مشاء شریک می شود و بعد از تکمیل آپارتمان را به او تحویل می‌دهند و با هم صلح می کنند.

د – وجهی را به صورت قرض الحسنه به سازنده می‌پردازند و بعد از تکمیل ساختمان با تحویل آپارتمان با هم صلح کنند.

و اما در مورد معامله‌ی نوع چهارم چنان‌چه فقط زمین است و هیچ کار اضافی مانند اخذ مجوز از شهرداری و تهیه‌ی نقشه و غیره انجام نشده در آن صورت خریدار مقداری از زمین را به صورت مشاء از مالک خریداری می‌کند و نسبت به ساخت آپارتمان طبق قراری که می‌گذارند عمل خواهند کرد، و در پایان هر کس به اندازه‌ی سهمی که پرداخته است، مالک آپارتمان ها می‌شود در آن صورت ساخت آپارتمان می تواند براساس قرارداد جعاله (۳–۱۰) باشد.

توضیح این که معامله‌ی نوع سوم و چهارم را می توان جزء معاملات آتی (۸–۳–۹) یا معاملات مشروط (۲–۴–۹ خیار شرط) و یا معامله‌ی سلف (۱۲–۹) قرار داد که در آن صورت انجام معامله قطعی نیست و پس از تکمیل آپارتمان و مشاهده و قبول آن توسط خریدار معامله قطعی می‌شود وچنان‌چه آپارتمان طبق مشخصات نبود خریدار با استفاده از خیار رویت (۱–۴–۹)، می‌تواند معامله را برگشت دهد.

در زمان ما که فرم های دقیقی از طرف دولت تهیه شده و طرفین بعد از امضاء موظف به اجرای تمام مفاد آن هستند و چنانچه هر یک در انجام تعهدات خود قصوری کنند مشخص است که چگونه باید جبران خسارت کنند؛ به نظر می‌رسد از نظر شرع مقدس انجام این نوع معاملات با آن شرایط مشکلی نداشته باشد. (از مجتهد خود سئوال کنید)

۵–۳–۹ امر و نهی

با توجه به این که در دستورات الهی و سخنان پیامبر اکرم ﷺ و ائمه اطهار علیهم‌السلام مرتب ما را **به انجام بعضی امور امر** و **از انجام برخی از امور نهی** کرده‌اند، لازم است کمی امرها و

نهی‌ها را در مسایل شرعی با هم بررسی کنیم تا علاوه بر شناخت آن‌ها بتوانیم از دستورات بزرگان دین بهره‌مند شویم.

تعریف امر و نهی

دستور انجام کار را به نام امر، و دستور بر عدم انجام کار به نام نهی گفته می‌شود، که خود به دو گروه عمده تقسیم می‌شوند:

الف: **امر یا نهی مولوی**

ب: **امر یا نهی ارشادی**

دستوراتی شامل **اوامر و نواهی مولوی**می‌شود که در شرع انجام آن **واجب** (اوامر مولوی) و یا **حرام** (نواهی مولوی) است. به دستوراتی **اوامر و نواهی ارشادی**می‌گویند که در شرع انجام آن **مستحب** (اوامر ارشادی) و یا انجام آن **مکروه** (نواهی ارشادی) شمرده شده است.

برای گروه زیادی از افعال ما مستقیماً دستوری نرسیده و شارع در مورد آن‌ها ساکت بوده است، آن‌ها همان دستوراتی است که ما در فقه انجام و یا عدم انجام آن را **مباح** می‌دانیم.

قابل توجه است که اجرای **اوامر و نواهی ارشادی** (کارهای مستحب و مکروه) و نیز آن‌چه را که درباره‌ی آن سکوت کرده‌اند، (کارهای مباح) را به **عقل** ما واگذار نموده‌اند. یعنی **شارع همان دستوری را می‌دهد که عقل بشر آن را تأیید می‌کند** اگر چه درباره‌ی برخی از آن‌ها در شرع توصیه‌هایی هم داریم، مانند قرض دادن، پرداخت صدقه به فقرا، انواع روابط اجتماعی مانند روابط بین همسایگان و یا قوانین شهرسازی و ... همه‌ی فقها معتقد هستند این توصیه‌ها ارشادی است، و مردم هر منطقه با توجه به نیاز خود می‌توانند روابط خود را براساس آن‌چه خود می‌پسندند انجام دهند. یا در کسب‌وکار بسیاری از دستورات رسیده ارشادی است و افراد جامعه با توجه به موقعیت پیش آمده می‌توانند از دستورات رسیده به صورت مطلوب استفاده کنند، با این باور که عقل بشر به آن منطقه راه دارد.

اجرای **اوامر و نواهی مولوی**(انجام کارهای واجب و حرام) مواردی است که شرع دستور داده و منتظر نظر عقل بشر نمانده است، اگر چه برخی از این دستورات را عقل بشر تأیید می‌کند مانند، دروغ نگفتن که هم عقل بشر تأیید می‌کند و هم شرع بر آن تأکید دارد. اما به برخی دیگر

از دستورات، عقل هنوز دسترسی پیدا نکرده است، مانند نماز صبح که می‌بایست دو رکعت بخوانیم به دلیل فرمان خدا. به اوامر و نواهی مولوی **حکم شرعی** نیز می‌گوییم.

نکته دیگری که باعث تفاوت دستورات مولوی و ارشادی می‌شود این است که اجرای دستورات مولوی ثواب و پاداش دارد و عدم اجرای آن‌ها گناه و عقاب دارد. در حالی که اجرای دستورات ارشادی اگر چه اختیاری است ثواب دارد اما عدم اجرای آن عقاب ندارد، ولی یقین بدانید که اجرای اوامر ارشادی و یا عدم اجرای نواهی ارشادی به نفع ماست و از اجرای آن دستورها به ما ضرری نمی‌رسد.

نکته دیگر: اوامر و نواهی مولوی و ارشادی هر یک به دو گروه عمده تقسیم می‌شوند:

۱ ـ عبادات ۲ـ معاملات

تاثیر اجرا یا عدم اجرای اوامر و نواهی مولوی در مورد عبادات و معاملات متفاوت است.

عدم اجرای اوامر و یا نواهی مولوی در مورد عبادات، باعث بطلان عبادت است و بطلان آن برای ما عقاب دارد، هم‌چنان که اجرای آن پاداش دارد و ما را به درجات عالی و کمال انسانی می‌رساند، بنابراین برای این‌که گرفتار آتش دوزخ نشویم و بتوانیم جای مناسبی در عالم وجود داشته باشیم باید حتماً به آن دستورات عمل کنیم.

اما عدم اجرای اوامر و نواهی مولوی در مورد معاملات به این گونه نیست، بلکه تأثیری در عمل ما دارد که با توجه به نوع معامله باید آن را بررسی کنیم:

۱ – معامله صحیح است ولی گناه کرده‌ایم، مانند: خرید و فروش در زمان اقامه نماز جمعه

۲ – معامله باطل است و گناه کرده‌ایم و باید معامله برگشت داده شود مانند: خرید و فروش مال دزدی.

۳ – معامله نه صحیح است نه باطل و نه گناه کرده‌ایم بلکه باید صبر کنیم تا نتیجه را بدانیم، مانند معاملات فضولی که تا زمان تأیید صاحب کالا شرع نظری ندارد و اثرات انجام معامله باید به تاخیر بیفتد.

تقسیم نواهی به اعتبارات گوناگون

نهی‌هایی را که در شرع داریم به اعتبارات گوناگون تقسیم بندی کرده‌اند:

الف – به اعتبار نهی کننده :

نهی مولوی: خداوند دستور داده است، نهی شرعی یا دستور الهی. مانند حرمت استفاده از گوشت خوک

نهی ارشادی: عقل حکم می‌کند، نهی عقلی مانند رعایت حق تقدم

ب – به اعتبار آن چیزی که نهی نسبت به آن انجام می‌شود (متعلق نهی)

نهی در عبادت، عبادت باطل است. با لباس غصبی نماز خواندن

نهی در معاملات،معامله فاسد است. معامله با سفیه

ج – به اعتبار مجری نهی

نهی تشریعی:شریعت آن را ممنوع کرده، اجرای آن مجازات الهی دارد، و یا باطل است مانند نماز مستحبی را به جماعت خواندن. پول گرفتن برای آموزش قرآن

نهی تکوینی: کاری که اگر انجام شود، خاطی را از انجام آن باز می‌دارند مثلاً از فروش شراب جلوگیری می‌کنند.دست دزد را قطع می‌کنند.

د – به اعتبار لفظ و ذات عمل

نهی لفظی: به ما گفته اند این کار را نکنیم، نزد نهی کننده عمل بدی است. مانند تعریف از کالای خود

نهی ذاتی: هر انسان عاقل قبول دارد که نباید آن کار را انجام دهد، مانند دزدی

ه – به اعتبار اهمیت نظر نهی کنند

نهی تنزیهی، یا کراهتی، در حمام نماز نخوانید، در زمان اقامه نماز معامله انجام ندهید.

نهی تنزیهی: نهی است که انجام آن حرام نیست، بلکه به خاطر تعالی خود انسان آن نهی انجام می‌گیرد مانند نهی حضرت آدم از استفاده از یک درخت خاص، که خداوند به این وسیله او را امتحان نمود. در بهشت چیز نجس و حرام نداریم که خداوند بخواهد حضرت آدم را نهی تحریمی بنماید، لذا گفته‌اند حضرت آدم با تخلف از فرمان خدا گناهی مرتکب نشده بلکه درجات

بالا را از دست داده است.

نهی تحریمی، ربا نگیرید، در محل غصبی نماز نخوانید.

۶-۳-۹ تقسیم بندی معاملات

با توجه به مسایل معاملات که پیش از این نوشتیم، مناسب است جهت آشنایی یک تقسیم‌بندی کلی از انواع معاملات را بیاوریم تا بتوانید، هر معامله‌ای را در جایگاه خودش‌قرار دهیم و سپس حکم آن را در طبقه‌ی مربوطه پیدا کنیم، سه گروه عمده آن عبارت‌اند از :

۱ – معاملات به اعتبارات گوناگون(۶-۳-۹)

۲ – معاملات براساس نوع معامله (۷-۳-۹)

۳ – معاملات براساس وجه معامله (۸-۳-۹)

تقسیم معاملات به اعتبارات گوناگون

معاملات را نیز به اعتبارات مختلف طبقه بندی کرده‌اند از جمله :

الف)معاملات حلال،معاملات حرام

معاملات حلال شامل اکثر معاملات می‌شود.

معاملات حرام تعدادش محدود است، مانند فروش خوک و سگ ولگرد که معامله آن‌ها باطل است و انجام آن گناه دارد.

ب) معاملات صحیح، معاملات ناصحیح

معاملات صحیح یا سالم یا مشروع معاملاتی است که طبق دستور شرع و با توجه به عرف جامعه انجام می‌پذیرد مانند اکثر معاملات جاری که شرع انجام آن را منع نکرده است.

معاملات ناصحیح یا حرام یا باطل یا فاسد معاملاتی است که شرع یا اجازه انجام آن را نداده است و یا همه‌ی نظرات شرع در آن رعایت نشده که آن‌ها را می‌توان به چهار گروه تقسیم کرد. (۳-۸-۹ انواع شرط در معاملات)

معاملاتی که ناصحیح و حرام است که شرع آن را تأیید و تجویز نمی‌کند مانند خرید و فروش شراب و یا اموال دزدی و یا معامله با دیوانه و سفیه.

معاملاتی که صحیح و حرام است که در این نوع معاملات باید طرفین توبه کنند ولی در معامله هیچ مشکلی وجود ندارد، برای مثال بعضی از فقها معامله در زمان قرائت نماز جمعه، را براساس آیه ۹ سوره جمعه (۶۲) حرام می‌دانند، اما معامله صحیح است و یا به قول بعضی فقها معامله باطل نیست اما کار حرامی انجام پذیرفته که طرفین باید از کار خلاف خود توبه نمایند.

مثال دیگر: اگر شخصی پولی را قرض دهد به شخصی که او دستگاه شراب‌سازی خریداری کند، عمل او حرام است و گناه دارد، اما قرض دادن او صحیح است و قرض گیرنده باید وجه او را به موقع برگشت دهد زیرا قرض دهنده مالک پول خود است.

معاملاتی که ناصحیح و باطل است و باید برگشت داده شود مانند، معامله کالای وزنی بدون وزن کردن یا فروش نسیه و سلف بدون این که زمان پرداخت وجه یا زمان تحویل کالا و یا مشخصات کالا مشخص شده باشد. در چنین صورتی بعد از مشخص شدن وزن یا زمان پرداخت و یا زمان تحویل کالا مجدداً باید براساس شرایط جدید صیغه‌ی معامله تکرار شود.

معاملاتی که ناصحیح و فاسد است و باید رفع اشکال شود تا معامله از نظر شرع رسمیت پیدا کند مانند، ازدواج بدون تعیین مهریه در ازدواج موقت، و یا قرض دادن به شرط گرفتن اضافه، و یا فروش کالا با شرط مرابحه (انواع سود ۶-۹) در حالی که خریدار قیمت واقعی را بیان نکرده باشد در چنین صوری بعد از مشخص کردن مهریه و یا حذف وجه اضافه و یا تعیین واقعی قیمت خرید کالای فروخته شده، معامله صحیح می‌شود و نیازی به اجرای صیغه‌ی مجدد عقد بیع نیست.(۲-۶-۹) (۳-۸-۹)

ج)معاملات آنی یا حال، و معاملات آتی یا آینده

معاملات آنی در زمان انجام معامله تکلیفش مشخص می‌شود و صحت انجام آن یا مورد تأیید است یا نیست.

معاملات آتی، برای مشخص شدن صحت آن باید صبر کرد، مانند معاملات فضولی، یا معاملاتی که بعد از رویت تکلیف آن مشخص می‌شود. به طور کلی کلیه**معاملات مشروط** شامل معاملات آتی می‌شوند، یعنی تکلیف معامله در آینده مشخص خواهد شد.

د)معاملات قطعی و معاملات مشروط یا منسوخه

معاملات قطعی معاملاتی است که انجام آن تمام شده و تمام تعهدات طرفین اجرا شده و

طرفین هیچ‌گونه رابطه دیگری با هم ندارند.

معاملات منسوخه، معاملاتی است مانند معاملات سلف (۱۲-۹) که پس از رویت کالا، معامله قطعی می‌شود و یا ممکن است به دلیل شرطی که با هم توافق کرده‌اند و یا یکی از اختیارات فسخ که طرفین حق استفاده از آن را دارند، برگشت داده شود.

ه) معاملات لازم و معاملات جایز

معاملات لازم، همه‌ی معاملات جاری ما هستند که براساس قاعده‌ی لزوم موظف به اجرای تعهدات خود هستیم.

معاملات جایز، معاملاتی هستند که طرفین و یا یکی از آنان طبق قانون شرع و یا توافق با هم حق دارند از اختیار فسخ استفاده کرده و معامله را لغو نمایند.

۷-۳-۹ تقسیم معاملات بر اساس نوع معامله

الف) معاملات محاباتی

محابات را به معنی یاری، کمک و نیز آسان گرفتن و گذشت کردن گفته‌اند.

معاملات محاباتی به معاملاتی گفته می‌شود که خریدار یا فروشنده با اطلاع از قیمت واقعی کالا آن را ارزان‌تر بفروشد و یا گران‌تر خریداری نماید.

این نوع معاملات با شرایطی از جمله اختیاری بودن و نیز در حال بیماری منجر به مرگ نبودن مورد تأیید شرع است. مثلاً ممکن است یک اتومبیل را در یک مزایده و یا برای کمک به یک مؤسسه به ده برابر قیمت خریداری کرد و یا فردی به خاطر علاقه و یا دینی که به فرد دیگری دارد خانه‌ای را به نصف قیمت و یا با شرایط بسیار خوبی به او واگذار کند.

ب) معاملات معاطات

معاملات بی‌لفظ را معاطات گویند. معاطات عبارت است از تسلیم عین کالا در مقابل دریافت عوض آن بدون این که سخنی بین خریدار و فروشنده رد و بدل شود. گفتیم برای صحت هر معامله ای باید صیغه عقد جاری گردد و ایجاب (اعلان فروش و مشخصات آن) و قبول (اعلان قبول کردن شرایط فروشنده و کالا) در آن اجرا گردد. اما:می‌توان اقداماتی انجام داد که بدون تکلم هم دلالت بر عقد بیع داشته باشد. مثلاً قیمت کالا با برچسب مشخص شده باشد،

خریدار بدون بیان هیچ لفظی، پول را می‌گذارد و کالا را بر می‌دارد و فروشنده هم بدون حرفی پول را برمی‌دارد که این عمل خود نشان دهنده‌ی رضایت طرفین و قبول معامله توسط آنان است. این معامله صحیح است. به این نوع معامله، معامله‌ی معاطات گفته می‌شود که برخی از فقها آن را در تمام عقود و روابط قابل قبول نمی‌دانند. یعنی در بعضی از عقود باید صیغه عقد جاری و طرف دیگر قبولی را اعلان کند، مانند عقد نکاح که بدون بیان منظور پذیرفته نیست. مگر این که ضرورت ایجاب کند، مانند این که یک شخص لال بخواهد عقد نکاح انجام دهد. در آن صورت او با اشاره می‌گوید. اگر چه برخی فقها طریقه‌ی معاطات را در امر نکاح هم جایز دانسته‌اند و فرموده‌اند، کسی که زبان دارد، ولی امکان گفتن نیست و یا در خرید و فروش ممکن است فروشنده و خریدار به دلیل سر و صدا، و یا دوری راه صدای یکدیگر را نشنوند مانند معاملات بورس، در چنین مواقعی می‌توان از راه‌های دیگر که حکایت از قبول عقد باشد اقدام کرد، مانند اعلان قبولی در سایت کامپیوتری با رعایت قوانین آن.

توضیح؛ به طور کلی فقها عرف منطقه و یا عرف طریقه‌ی معامله را در خرید و فروش و یا هر نوع دادوستدی مؤثر و قابل قبول می‌دانند.

در معامله‌ی معاطات چنان‌چه اختلافی پیش آید و مدرکی وجود نداشته باشد، قول فروشنده مقدم است.

ج) معاملات فضولی

هر معامله‌ای باید به وسیله‌ی صاحب مال، یا وکیل، یا ولی و یا نماینده‌ی قانونی او انجام گیرد. اگر شخصی مال دیگری را بفروشد **واز صاحبش اجازه نداشته باشد،** می‌گویند او **معامله‌ی فضولی** انجام داده است. اگر بعد از اطلاع صاحب مال به آن معامله، راضی شد و قبول کرد معامله به قوت خود باقی است والاّ معامله باطل و غیر نافذ است. (ماده ۲۴۷ قانون مدنی)

معاملات فضولی مسائل خاص خود را دارد که چنان‌چه کسی از طرف دیگری انجام دهد، باید مسائل آن را بداند، از جمله:

اگر صاحب مال قبول نکند، معامله باید برگشت داده شود، حتی اگر چند دست گشته باشد.

اگر کالا مصرف شده باشد و یا از بین رفته باشد خریدار (مشتری) مسئول است و باید آن را

جبران کند. ، یعنی اگر گوسفند مرده باشد باید صاحب آن را راضی کرد و اگر کالا زیاد شده باشد همگی متعلق به مالک است یعنی اگر گوسفند بره آورده باشد باید آن‌ها(گوسفند وبره) را تحویل مالک اولیه داد و مسائل فراوان دیگر.

مسئله: اگر شخصی که با دیگری در مالی شریک است کل آن مال را بفروشد، نسبت به سهم خود معامله‌اش صحیح است و نسبت به سهم شریک معامله فضولی کرده است، یعنی اگر شریک او معامله را قبول کرد کل معامله صحیح است والاّ معامله به نسبت سهم شریک باطل است و خریدار (مشتری) اختیار فسخ دارد یعنی می‌تواند معامله را قبول و یا فسخ کند.

اگر خریدار به مجرد اطلاع از فضولی بودن معامله اعلان نظر کند، فروشنده باید نظر او را اجرا کند. یعنی اگر خریدار گفت تمام کالا را پس می‌دهم، باید از او پس گرفت و پول او (ثمن معامله) را مسترد داشت و اگر قبول کرد، باید پولی که مربوط به سهم شریک است به خریدار پس بدهد و خریدار با کسی که سهم خود را نفروخته است شریک می‌شود، مشروط به این که مالک نخواهد از حق شفعه استفاده کند.

سعی کنید معامله فضولی انجام ندهید

توصیه این است که تا آنجا که ممکن است از معامله‌ی فضولی بپرهیزید، زیرا اگر صاحب کالا (مالک) رضایت ندهد، هر چه او بگوید انجام خواهد شد و چه بسا خریدار (مشتری) باید اجاره مدتی که کالا را در اختیار داشته است، بپردازد و یا فروشنده، شخصی که بدون اجازه مالی را فروخته، باید هزینه‌هایی را که مشتری برای کالا پرداخته است به خریدار بپردازد. چون مسائل پیچیده فراوانی در این مورد وجود دارد، توصیه می‌شود که از انجام آن خودداری کنید و در صورت نیاز باید به منابع معتبر مراجعه کنید.

تفاوت اذن با اجازه

اذن عبارت است از اظهار رضایت قبل از انجام عمل.

اجازه عبارت است از اظهار رضایت بعد از انجام عمل.

در مسایل شرعی ما باید اذن به انجام کاری داشته باشیم و سپس آن را انجام دهیم.

در معاملات ممکن است اذن انجام عمل را داشته باشیم، مانند یک وکیل یا قیم، یا ممکن است بعد از انجام عملی اجازه انجام آن را بگیریم مانند معاملات فضولی.

۸-۳-۹ تقسیم معاملات براساس وجه معامله

معاملات براساس ثمن یا وجه کالا و نوع پرداخت و چگونگی دریافت کالا به چند صورت تقسیم می‌گردد که عبارت‌اند از:

الف؛ معاملات نقد: ثمن (وجه معامله) نقد و موجود است و مبیع (کالا) نقد و موجود است و هر دو در زمان معامله تحویل و تحول می‌گردند، یعنی وجه پرداخت می‌شود و کالا دریافت می‌گردد.

اگر در این معامله لفظی ردّ و بدل نشود، می‌گویند معامله به صورت معاطات انجام شده، وجه را نقد گذارده و کالا را برده و صاحب کالا هم پول را برداشته است.

ب؛ معاملات نسیه: وجه کالا موجود نیست و کالا موجود است، و بعد از مدتی خریدار وجه را خواهد پرداخت.

ج؛ معاملات سلف : وجه کالا موجود است و کالا موجود نیست و فروشنده بعد از مدتی کالا را تحویل خواهد داد. که به آن معامله سلم هم می‌گویند.

د؛معاملات کالی به کالی: وجه کالا موجود نیست، کالا هم موجود نیست، هر دو در آینده تحویل می‌گردد، شرع آن را تجویز نمی‌کند و معامله باطل است.

ه ؛ معاملات صرف:وجه کالا (ثمن) و خود کالا (مبیع) هر دو از طلا یا نقره هستند، که فقط به صورت نقد و بدون تفاوت در وزن مورد قبول است، یعنی طلا به طلا و نقره به نقره باید هم وزن باشند و نقداً معامله شوند.

و؛ معاملات تهاتری: و یا معاملات متقابل؛ وجه کالا (ثمن) و کالا (مبیع) هر دو به صورت کالا با هم رد و بدل می‌شوند، اگر از دو جنس باشند می‌توان به صورت نقد، نسیه یا سلف معامله نمود. گندم می‌دهیم گوسفند می‌گیریم. اما اگر هر دو از یک جنس باشند و به صورت وزن یا پیمانه دادوستد شوند نباید در مقدار آن‌ها تفاوت باشد و یا مدت‌دار باشند. (نسیه و سلف نمی‌شود) گندم می‌دهیم و نقداً به همان مقدار گندم می‌گیریم.

ح؛ معاملات ثانویه : فروش کالایی که تحویل گرفته نشده به دیگری. در چنین معامله‌ای اگر کالا موجود باشد و یا زمان تحویل آن رسیده باشد انجام معامله مانعی ندارد، اما اگر کالا موجود نباشد و یا زمان تحویل گرفتن کالا نرسیده باشد، معامله باطل است.

ط؛ معاملات آتی: مانند، معاملات کالی به کالی است منتها دارای ضمانت اجرایی است و معمولاً در بورس انجام می‌شود.

توجه به این نکته حایز اهمیت است که معاملات آتی یکی از معاملات بزرگ و متداول زمان ماست از جمله فروش نفت دو سال بعد، در حالی که هنوز نفتی استخراج نشده و یا حتی چاه آنهم به بهره برداری نرسیده است. بسیاری از مواقع معاملات آتی با سایر معاملات مانند، معامله تهاتری یا معامله متقابل ترکیب شده‌اند، البته، چون در کشورهای اسلامی این نوع معاملات در اختیار دولت‌ها است، معمولاًبا تدوین قوانین و امضاء قراردادهای بسیار مفصل و پیچیده و تصویب آن در مجالس آن کشورها انجام می‌پذیرد، که از نظر شرع شاید مشکلی نداشته باشد اما از نظر سیاسی و وابسته نمودن ملت‌ها و مدیون نمودن یک ملت به سایر ملل بسیار مهم است بنابراین در تدوین این نوع قراردادها علاوه بر مسائل شرعی، مسائل سیاسی، وابستگی‌هایی که به وجود می‌آورد و اختیاراتی که خریدار در دخالت در جامعه پیدا می‌کند، مورد توجه علما و مجتهدان قرار دارد.

ی؛معاملات دیگر :در کسب‌وکار یا کتاب‌های روابط تجاری معاملات دیگری هم نام برده شده است که معمولاً نام دیگری از همین معاملات است و یا ترکیبی از این نوع معاملات است که بیش‌تر در مبادلات بین المللی به کار می‌رود. از جمله:

معامله‌ی جبرانی؛ یعنی کالا را به جای طلب به کسی دادن که خود ممکن است **معامله جبرانی تام** باشد، یعنی کالا در مقابل کالا و یا **معامله جبرانی غیر تام** یعنی کالا و وجه نقد در مقابل کالا باشد

و یا **معامله‌ی خرید مجدد**؛ یعنی معامله‌ای انجام شود و بعد از آن معامله‌ی دیگری انجام می‌پذیرد که در معاملات ربوی (راه‌های رفع مشکل ۳-۹-۹) مسائل آن آمده است و یا تضمین خرید محصول تولید شده از دستگاه‌های فروخته شده است.

و یا **معامله‌ی تبدیلی**؛ که قیمت کالای تحویلی به یک نوع ارز مشخص می‌گردد، سپس

به همان مبلغ کالای دیگر تحویل می‌گیرند.

و یا **معامله‌ی خرید متقابل**؛ که نوعی معامله‌ی تهاتری است.

۹-۳-۹ بورس

کلمه بورس از نام یک ثروتمند بلژیکی به نام **آقای وان دی بورس** گرفته شده است، او اشخاص ثروتمند و نیز اقتصاددان را جهت هماهنگی کارهای مالی و اقتصادی متداول در کاخ خود جمع می‌کرد و با توجه به نظرات آنان کارهای اقتصادی خود را انجام می‌داد.

بورس یا بازار بورسدر اصطلاح عبارت است از محلی که در آن سهام یا اوراق قرضه، به نام **بورس سهام و اوراق بهادار**، و کالای شرکت‌ها، به نام **بورس کالا**و محل قراردادهای بزرگ و اکثراً مدت‌دار به نام **بورس عقود و قراردادها**تقسیم می‌شود.

در **بورس** دارندگان سهام و یا صاحبان کالا و یا کسانی که پیشنهاد کار جدیدی را دارند، مانند تاسیس بانک یا تاسیس شرکت‌های بزرگ و فراملیتی، پیشنهادهای خود را عرضه می‌کنند و قیمت سهام به کارشناسان بورس ارائه می‌گردد و بعد از تأیید آن به عنوان قیمت پایه خریداران با مذاکره به همان قیمت و یا بیش‌تر آن را خریداری می‌کند و فروشنده موظف است به بالاترین قیمت آن را بفروشد و گاهی پس از مذاکره به قیمت کم‌تر هم می‌فروشند چیزی شبیه حراجی‌های سابق.

بازار **بورس سهام** در ابتدا برای جذب سرمایه‌های کوچک که مایل به خرید سهام شرکت های بزرگ بودند با حمایت دولت‌ها تشکیل شد و از این طریق سهام‌داران کوچک با استفاده از کارگزاران بورس اغلب بدون زیان می‌توانستند سرمایه خود را در شرکت‌های بزرگ به‌کار اندازند. امروز معاملات بسیار بزرگ هم در همان بازار بورس انجام می‌پذیرد.

غیر از خرید و فروش سهام، بازار بورس محل خرید نسیه و یا فروش سلف نیز هست. تجار و تولید کنندگان بزرگ با جلب اعتماد مردم از طریق بورس بسیار راحت می‌توانند در آن فعالیت کنند. زیرا سازمان بورس با اخذ مبلغ ناچیز و با تدوین مقررات دقیق، سرمایه خریداران و ثروت فروشندگان را تضمین می‌کند. به همین سبب شاهد هستیم که معاملات چند صد میلیون تومانی ظرف چند دقیقه انجام می‌شود.

البته وارد شدن به بورس و گرفتن تأیید آن سازمان جهت قیمت‌گذاری ارزش سهام شرکت چندان کار ساده ای نیست. از طرفی آشنایی و استفاده از مقررات مفصل و پیچیده آن هم تبحر می‌خواهد. به همین سبب سهام‌داران کوچک از وجود کارگزاران در بورس استفاده می‌کنند، اگر چه فروشندگان یا خریداران بزرگ هم صلاح خود را در آن می‌دانند که از اشخاص خبره‌ی بورس به نام کارشناسان و یا کارگزاران بورس استفاده کنند.

معاملات آتی در بورس

یکی از معاملات دوران اخیر که خود از چند نوع معامله به وجود آمده **معاملات آتی**است به این شرح: دو نفر به خرید و فروش کالا به صورت کالی به کالی اقدام می‌کنند، یعنی خریدار بعداً وجه یا ثمن معامله را می‌پردازد (معامله‌ی نسیه) و فروشنده هم کالا را بعداً تحویل می‌دهد (سلف). در عین حال همه‌ی شرایط معامله‌ی نسیه یعنی مبلغ، زمان پرداخت، چگونگی پرداخت روشن است و از طرف دیگر همه‌ی شرایط سلف یعنی مقدار آن، زمان تحویل، محل تحویل و مشخصات کالا و سایر شرایط مهم برای طرفین دقیقاً مشخص است. ضمناً در این معامله پیش‌بینی لازم جهت تاخیر در تحویل کالا و یا ناقص بودن آن شده است هم‌چنان که پیش‌بینی لازم در صورت عدم ایفای تعهد توسط خریدار هم شده است، اما فرق این معامله با سایر معاملات کالی به کالی در این است که یک مؤسسه‌ی ثالثی نسبت به تضمین این معامله با دریافت درصدی از معامله از طرفین، اقدام کرده است. یعنی هر کدام درصدی از وجه معامله را مثلاً ده درصد از آن را نزد سازمان بورس که حکم شخص ثالث را دارد می‌گذارند، که البته، او حق بهره‌برداری از آن را دارد (اباحه). و چنان‌چه هر یک از طرفین به تعهد خود عمل نکنند، آن مؤسسه اولاً وجه مذکور را ضبط می‌کند، در ثانی خسارت طرف دیگر را می‌پردازد (بیمه‌ی معامله)، در ثالث نسبت به الزام طرفی که در انجام تعهدات خود کوتاهی کرده اقدام می‌کند (وکالت پی‌گیری) و در حقیقت هیچ خطری متوجه خریدار یا فروشنده نیست زیرا خود را عملاً نزد شخص ثالث بیمه کرده‌اند.

نکته مهم این است که اسناد این نوع معاملات در اتاق‌های بازرگانی یا بازار بورس ممکن است براساس معاملات ثانویه به فروش برسد که مورد تأیید است. برای اطلاع از حجم این نوع

معاملات که مبالغ بسیار سنگینی را در بر می‌گیرد باید به بورس کالاهای اساسی مانند نفت مراجعه کنند. به این شرح که مثلاً میلیاردها دلار نفت که چند سال دیگر استخراج خواهد شد با مشخصات دقیق زمان تحویل فروخته می‌شود، و سپس اوراق آن تا زمان تحویل چندین بار معامله می‌شود.

مناسب است بدانید که در بورس عقود و قراردادها کالایی ارائه نمی‌گردد و فروش سلف است، و وجهی هم رد و بدل نمی‌گردد یعنی خرید نسیه است بعضی اوقات قیمت هم مشخص نمی‌شود و آن را به آینده موکول می‌کنند مثلاً، می‌گویند قیمت یک میلیون متر پارچه که شش ماه دیگر تحویل خواهم داد معادل سه برابر قیمت پنبه در چهار ماه دیگر در بورس خواهد بود. که طرفین این قرارداد را با نظارت بورس امضاء می‌کنند، اما در این قرارداد، تاریخ دقیق تحویل، توصیف دقیق کالا، سایر شرایط کاملاً روشن بوده و امکان تخلف از آن وجود ندارد. با این شرایط چنین معاملاتی از نظر فقها بلامانع است.

بورس بازی

اصطلاحاً به کسانی که شغل خود را خرید و فروش سهام در بورس قرار می‌دهند بورس باز می‌گویند، و بعضی به این نوع درآمد اشکال گرفته و می‌گویند کاری شبیه قمار است، که این سخن از نظر متخصصان و کارشناسان مورد تأیید نیست اگر چه توجه به این نکته حائز اهمیت است که در هر شغلی اگر شما رعایت ضوابط و قوانین و اخلاق حرفه‌ای آن شغل را ننمایید به شما ایراد وارد است خواه رشته پزشکی باشد یا مهندسی یا کسب‌وکار و یا انجام معامله در بازار بورس.

معاملات در بورس را با دو فرض می‌توان مورد تجزیه و تحلیل قرارداد:

۱. خرید و فروش سهام پس از بررسی منطقی سهام مذکور با ریسک کم در زیان دیدن.
۲. خرید و فروش سهام بدون بررسی برای فروش سریع با ریسک زیاد در سود و زیان آن.

در مورد معاملات **نوع اول** هیچ‌کدام از فقها ایرادی وارد نکرده‌اند.

برای نوع دوم معاملات بورس خوب است یادآوری کنیم در تجارت با دو حالت می‌توان کسب سود نمود:

الف– خرید کالا و نقل و انتقال آن از محلی به محلی دیگر و کسب سود (تجارت مادی)
ب– خرید امتیاز یا نقل و انتقال مالکیت اموال از یک نفر به نفر دیگر وکسب سود(تجارت قانونی)

در حقیقت در حالت دوم تجارت است که سرمایه نقش بیش‌تر پیدا می‌کند و کار و تلاش نقش کمتری در کسب سود دارد، بعضی از فقها به دلیل این که کار را مجوز کسب درآمد و سود می‌دانند، حتی در مسائل خرید و فروش بدون این که روی کالای خریداری شده کار شود فروش آن را مکروه می‌دانند لذا معاملات **نوع دوم** یعنی، نقل و انتقال امتیاز و مالکیت اموال از جمله سهام را در بورس جایز نمی دانند.

آیا بورس بازی، قمار است؟

نظر به این که در تعریف قمار به این صورت آمده است: قمار یک نوع شرطبندی و بازی با آلات مخصوص آن است، و در قمار یک نفر بازنده و طرف دیگر برنده می‌شود. هیچ‌یک از این شرایط در بورس نیست و بعید است بتوان حکم قمار را بر آن نهاد اگر چه بعضی از علمای اهل سنت نوع دوم را یک نوع قمار مانند لاتاری‌هایی که در اروپا قرار دارد می‌دانند و آن را منع کرده‌اند.

سوء استفاده از بورس ممنوع است

سهامداران جزء با توجه به اطلاعاتی که در بورس منتشر می‌شود سهام را خریداری می‌کنند، از طرف دیگر اطلاعات به وسیلهٔ مدیران به بورس داده می‌شود که در شرکت‌های بزرگ (نه خیلی بزرگ) صاحبان اصلی سهام هستند، اگر این اطلاعات خلاف واقع باشد مشمول تدلیس یعنی جلوه غیر واقعی دادن به ارزش سهام و یا غش به معنای مخفی نمودن اطلاعات صحیح می‌گردد، که این امر باعث ابطلال معامله می‌شود، متاسفانه در کشورهای عقب مانده که نظارت صحیحی در بورس وجود ندارد بورس رونق واقعی خود را ندارد زیرا سهام داران عمده که مدیران شرکت هستند هر زمان که بخواهند سهام خود را بفروشند ارزش دارایی‌ها و سود سهام را زیاد نشان می‌دهند و هر زمان که بخواهد سهام را از بازار جمع‌آوری کند ارزش سهام را پایین می‌آورند، که این کار سوء استفاده از اعتماد مردم و حرام است و علاوه بر مجازات به وسیله

خداوند قابل تعقیب حقوقی در دادگاه‌ها می‌باشد.

۱۰-۳-۹ بیمه

یکی از معاملات جدید، قراردادهای بیمه است که برخی از علمای اهل سنت بدلیل این که مشابه آن در زمان حضرت رسول اکرم ﷺ نبوده است آن را تایید نکرده‌اند، اما فقها و مجتهدان شیعه نسبت به عقد قرارداد بیمه اشکالی نمی‌بینند، و **اکثراً بیمه را یک عقد جدید و مستقل می‌دانند** اگر چه برخی آن را مانند جعاله و یا صلح و یا عقد ضمان گفته‌اند، برخی بیمه را مانند **ضمان جریر**، که در زمان پیامبر اکرم ﷺ وجود داشته است برشمرده‌اند در هر حال چنانچه طرفین نسبت به تعهدات خود عمل کنند مانعی در عقد چنین قراردادی نیست. (ضمان ۴-۱۱)

ضمان جریر عبارت از قراری بود که در قبل از اسلام بین اعراب وجود داشته است به این صورت که دو نفر با هم قرار می‌گذارند چنان‌چه اتفاقی برای یکی از آن دو رخداد و اموالش از بین رفت دیگری به کمک او بیاید در عوض از یکدیگر ارث می‌بردند. آیه‌ی ۳۳ نساء(۴) اشاره به این موضوع دارد و آن جا که می‌فرماید: **وَالَّذِينَ عَقَدَتْ أَيْمَانُكُمْ نَصِيبَهُمْ** با کسانی که پیمان بستید (براساس قانون شرع یا عرف) سهم ارث آنان را بدهید.

گروهی معتقد هستند کار بیمه شبیه کار افراد مسلحی می‌ماند که در زمان قدیم از کاروان‌ها مبلغی می‌گرفتند و آنان را از شهری به شهر دیگر با امنیت خاطر می‌رساندند. شاید به همین دلیل باشد که در عربی به بیمه، تأمین می‌گویند یعنی بوسیله بیمه شخص امنیت خاطر پیدا می‌کند.

در قرارداد بیمه دو طرف سود می‌برند، یک نفر درآمدی حاصل می‌کند (بیمه‌گر) که این درآمد قمار نیست، بلکه محاسبات علمی دارد و طرف دیگر (بیمه‌گزار) با پرداخت مبلغی (حق‌بیمه) با امنیت خاطر به کار خود مشغول است و چنان‌چه صدمه ای به او وارد شود توسط دیگری کمک خواهد شد.

در عقد قرارداد بیمه

متعهد را **بیمه‌گر** (شرکت بیمه)

طرف تعهد را **بیمه‌گزار** (کسی که خود یا مال خود را بیمه کند)

وجهی که بیمه‌گزار می‌پردازد را **حق بیمه** می‌گویند.

در بیمه طرفین باید شرایط معامله را داشته باشند.

فصل چهارم کتاب متاجر

۹-۴ خیارات یا اختیارات فسخ معاملات

۹-۴-۱ تعریف خیار

در فصل چهارم کتاب متاجر اختیارات فسخ معاملات بیان شده است.

خیار یعنی **اختیار بر هم زدن و یا فسخ معامله،** ۷ نوع خیار یا اختیار فسخ مشهور را بیشتر علما نام برده اند:

۱-خیار مجلس ۲- خیار حیوان ۳- خیار شرط ۴-خیار غبن

۵-خیار تأخیر ۶- خیار رویت ۷- خیار عیب

در تمام معاملات طرفین (خریدار و فروشنده) در زمان عقد قرارداد می‌توانند این اختیارات را از خود و یا طرف مقابل سلب کنند. یا براساس آن‌ها معامله را بر هم بزنند البته، تا چهارده خیار یا اختیار فسخ هم بعضی فقها از جمله شهید اول در لمعه برشمرده‌اند که ما آنها را می‌آوریم.(در قانون مدنی ایران مواد ۳۹۶ به بعد به این موضوع اختصاص یافته است).

در خرید دقت کنید

این طور نیست که شما چشم بسته خرید کنید و سپس بگویید گول خوردم و فروشنده را مقصر و خطاکار و یا گناه‌کار به حساب آورید و ادعا کنید که می‌خواهید از یکی از خیارات شرعی

استفاده کنید و معامله را بر هم بزنید. مثلاً مانعی ندارد فروشنده‌ای قطعه کوچکی و یا مقدار کمی کالا را در ظرف و یا جعبه ای بزرگ قرار دهد تا چشم گیر باشد و مشتری آن را خریداری کند، مشروط به آن که روی جعبه نوشته‌ای خلاف واقع نیاورده باشد.

به خاطر دارم در خارج از کشور، به علت گرانی میوه، فروشندگان قیمت آن‌ها را مقداری از کیلو مثلاً نیم کیلو می‌نوشتند. یک بار دوستم روی برچسب قیمت را دید و یک کیلو از میوه را خریداری نمود، وقت پول دادن متوجه شد که فروشنده با یک هنرنمایی قیمت ۱/۲کیلو را نوشته بود، سپس فروشنده با خنده به او گفت توانستم ترا تشویق به خرید کنم، یعنی کلکم به کار آمد، این کار نه حرام است و نه معامله را باطل می‌کند بلکه فقط دقت خریدار را می‌طلبد.

یکی از دوستان سئوال می‌کرد یک تولید کننده‌ی دستمال کاغذی، جعبه‌ی بزرگتری را برای دستمال‌هایش طراحی کرده است ولی روی آن همان مقدار واقعی را که در داخل آن قرار دارد نوشته است (کلمه ۲۰۰ دستمال دولا). زمانی که سازنده‌ی جعبه به او گفته این جعبه برای ۲۰۰ برگ بزرگ است گفته بود، مردم اول با چشم می‌خرند و بعد روی جعبه را نگاه می‌کنند. آیا این کار اشکال دارد؟ پاسخش این است که کار تولید کننده اشکالی ندارد، بلکه خریدار باید دقت لازم را بنماید.

دو حدیث در تأیید دقت در خرید

نقل است که ابوحنیفه به حضرت امام صادق علیه‌السلام عرض کرد: مردم تعجب می‌کنند که شما در خرید دقت می‌کنید تا کالا سالم باشد و گران نخرید. حضرت در پاسخ فرمودند «خداوند نمی‌پسندد که من در مال خود مغبون شوم».

حضرت رضا علیه‌السلام برای تشویق ما به درست معامله کردن و به قیمت خریدن و جنس خوب خریدن فرموده‌اند « مال باخته و زیان دیده نه مورد ستایش است و نه مستحق پاداش.»

البته، باید دقت کرد تا از طرف دیگر پشت بام نیفتیم یعنی در یک خرید آن‌قدر چانه نزنیم که فروشنده خسته شود، این رویه با بزرگواری افراد سازگار نیست.

۲-۴-۹ اختیارات فسخ

۱) اختیار بر هم زدن معامله در جلسه ی مذاکره، خیار مجلس

بطور کلی در هر جلسه مذاکره همان‌طور که خریدار و فروشنده در حین مذاکره ممکن است نظر خود را تغییر دهند، می‌توانند از انجام معامله انصراف دهند، مشروط به این‌که:

اولاً در شروع مذاکره این اختیار را از خود سلب نکرده باشند، در آن صورت نمی‌توانند از این اختیار استفاده کنند.

ثانیاً آنان را به زور از جلسه خارج نکرده باشند، البته در آن صورت این اختیار برای آنان باقی است.

ثالثاً در کالا تصرف نکرده باشند.

اگر وکیلی که وکالت فسخ ندارد و فقط وکیل خرید یا فروش است معامله را انجام دهد، اختیار مجلس را ندارد ولی در همان مجلس موکل او قبل از جدا شدن وکیل از مجلس می‌تواند از این اختیار استفاده کند.

۲) اختیار بر هم زدن معاملات حیوانات، خیار حیوان

خرید و فروش حیوانات (۱۱-۹) شرایطی دارد، که جزو اختیارات خریدار است از جمله:

۱-۲) به صورت معمول خریداران حیوانات تا سه روز می‌توانند معامله را فسخ کنند مگر شرط دیگری کرده باشند.

۲-۲) اگر از حیوان استفاده کنند اختیار فسخ منتفی می‌شود، شیر گاو را برای استفاده بدوشند، اسب را سوار شوند، پشم گوسفند را بچینند. مگر برای امتحان شیر را بدوشند و ...

۳-۲) اگر دو حیوان را با هم مبادله کنند برای هر دو اختیار فسخ هست.

۴-۲) اگر از حیوانی استفاده نکنند و در مدت سه روز (تا غروب روز سوم) تلف شود، فروشنده باید وجه دریافت شده را برگشت دهد.

۵-۲) اگر خریدار از حیوان پرستاری کرده باشد، ولی حیوان آسیب ببیند باز هم اختیار فسخ دارد.

۳) اختیار فسخ معامله طبق قرارداد معامله، خیار شرط

در هر معامله ای می‌توان شروطی را جهت فسخ مشخص کرد، به شرط این که مدت آن

مشخص باشد، مثلاً تا سه هفته دیگر، یا تا اول پائیز اختیار داشته باشند کالا را مسترد کنند و پول خود را بگیرند. اختیار شرط می‌تواند برای هر یک از طرفین و یا برای شخص سومی باشد، مثلاً معامله‌ای تمام شرایطش انجام شود، ولی آن را مشروط کنند به تأیید پدر یا همسر و یا غیره.

اختیار شرط می‌تواند برای فروشنده باشد، مشروط به اینکه وجهی را که فروشنده دریافت نموده نقداً برگشت دهد، در سایر خیارات می‌توان وجه را بعداً حاضر کرد و پرداخت.

۴) اختیار فسخ معامله به شرط مغبون شدن، خیار غبن

غبن فریب خوردن یا فریب دادن در معامله و یا همان مغبون شدن است به معنای اینکه سر خریدار یا فروشنده کلاه رفته باشد. (۴-۳) مثلاً کسی جنسی را گران‌تر از قیمت بازار خریده باشد و یا مال خود را به دلیل این‌که قیمت آن را نمی‌دانسته ارزان‌تر فروخته باشد، چنین افرادی اختیار فسخ معامله را دارند به شرط این که:

الف – بدون اطلاع از قیمت کالا معامله کرده باشند.

ب – قیمت معامله با قیمت واقعی کالا تفاوت فاحش داشته باشد.

مقدار غبن بستگی به نوع کالا دارد. برای مثال در خرید سکه طلا و یا دلار می‌توان گفت پنج درصد اختلاف زیاد است، در حالی که در خرید یک دست لباس تا بیست درصد تفاوت در خرید شاید زیاد نباشد، یعنی هر چه عرف بگوید مورد تأیید است.

توجه داشته باشیم که در شرع رعایت نفع خریدار به عهده‌ی فروشنده نیست، هم چنان که مراعات نفع فروشنده بر عهده‌ی خریدار نیست. یعنی خریدار یا فروشنده خود باید دقت کافی در تعیین قیمت داشته باشند مگر یکی بر عهده‌ی دیگری بگذارد و او قبول کند. اگر در این مورد فروشنده بیش از قیمت عادله از خریدار بگیرد وجه اضافی حرام است و خریدار مشمول نوعی غبن شده است که به آن **غبن حرام خواری**« **غَبنُ المُستَرسِلِ سُحت**» می‌گویند، زیرا خریدار راضی نیست و در تجارتی که خریدار راضی نباشد معامله باطل است، معامله فضولی است، مگر راضی شود و بسیاری از فقها مغبون کردن هر مؤمنی را حرام می‌دانند.

اما اگر خریدار قیمت عادله را به فروشنده واگذار نکرده باشد و بدون تحقیق کالایی را خریداری کند و مغبون شود، تقصیر با خود اوست، اما اختیار فسخ را دارد و اگر آگاه نشد و معامله

را فسخ نکرد، سود اضافی بر فروشنده حرام نیست. اما اگر قیمت اضافی بر مبنای تقلب و غش در معامله یا مذاکره باشد وجه اضافی حرام است والاّ در معاملات معمول که فروشنده کلک نزده و کالا همان‌طور که بوده نشان داده شده، ولی قیمت را بالاتر گفته و مشتری خریداری کرده است، سود اضافی حرام نیست امابی انصافی بد است، یعنی بی انصاف نباشید.

بی انصاف نباش !!

در کسب‌وکار نباید بی انصاف بود، به طوری که به دلیل حلال بودن تا آن‌جا که بتوانیم سود بگیریم. مرحوم حضرت **آیت الله شهیدی** یکی از علما تبریز، مانند مرحوم **آیت الله خوانساری** در بازار تهران، در میان کسبه‌ی تبریز مورد احترام بسیار بوده اند، داستانی به ایشان نسبت می‌دهند.

روزی یکی از مریدان متدین ایشان، سئوال می‌کند؛ کالایی را یکصد تومان خریده‌ام و دویست تومان فروخته‌ام، آیا کار حرامی‌انجام دادهام؟

مرحوم شهیدی می‌فرمایند کار حرامی انجام نشده و معامله صحیح است، ولی بی‌انصافی کرده‌ای.

سئوال کننده از اینکه سود بسیار خوبی از راه حلال کسب کرده خوشحال می‌شود. زمانی که بر می‌خیزد خداحافظی کند و برود، آقا متوجه می‌شود که این کاسب متدین متوجه مقصود ایشان نشده و می‌رود که از این نوع معاملات باز هم انجام دهد. او را صدا می‌زند و می‌گوید جواب سئوال خود را گرفتی؟ می‌گوید بلی حرام نیست اما بی انصافی است !!

آقا سئوال می‌کند بی‌انصافی چیست؟ مرد کاسب می‌گوید: بی‌انصافی یعنی اگر گران نمی‌فروختم بهتر بود ولی مانعی هم ندارد.

آقا می‌گوید: یزید امام حسین را شهید کرد. به آن نمی‌گویم بی‌انصافی، زیرا جنگی بود که امام در آن شهید شدند، اما بی‌انصافی این بود، که سر امام را از بدن ایشان جدا کرد. سر را از بدن جدا کردن بی‌انصافی است چه نیازی به این کار بود ! او می‌توانست این کار را نکند و پیروز جنگ هم باشد، آدم بی‌انصاف، کاسب بی‌انصاف کاری را می‌کند که یزید کرده است؛ بی‌انصاف نباش.

خداوند انصاف را روزی شما کند

بد نیست در همین جا یادی هم از مرحوم **حاج آقا دولابی** کنیم. ایشان که مردی وارسته و بی‌پیرایه بودند، جلساتی داشتند بسیار ساده و سخنان بسیار معمولی بر زبان می‌راندند. اما شاید بیش از هفتاد درصد از شرکت کنندگان در جلسات ایشان جوانان بودند. ایشان جملات زیادی دارند که به دل می‌نشیند، از جمله این‌که وقتی می‌خواستند کسی را دعا کنند، یکی از دعاهای ایشان این بود که خداوند انصاف را روزی شما کند، گویی انصاف مانند رزق انسان باید از آسمان بیاید و خواهنده باید منتظر و تشنه و گرسنه‌ی انصاف باشد تا آن را کسب کند.

یک حدیث از میزان الحکمه

حضرت رسول اکرم ﷺ به مردی فرمودند، ای مرد در میان قبیله شما مردانگی در چیست ؟

مرد گفت : ای رسول خدا به انصاف داشتن و اصلاح بین مردم.

حضرت رسول فرمودند: در میان ما نیز چنین است.

جامعه‌ای که مردم در آن منصف باشند، آرام و بسیار دوست داشتنی خواهد بود و هر کدام از ما در کار خود باید آن را رعایت کنیم.

در خصال صدوق (۴۲-۲) آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند کسی که با فقیران همدردی کند و با مردم با انصاف رفتار کند به درستی مؤمن است.

۵) اختیار فسخ معامله به دلیل تأخیر در پرداخت، خیار تأخیر

چنان‌چه مشتری (خریدار) کالایی (مبیع) را خریداری کرد و صیغه خرید و فروش اجرا شد، یعنی خریدار گفت خریدم و فروشنده گفت فروختم، سپس خریدار گفت می‌روم وجه (ثمن) کالا را بیاورم و مدت برای آوردن وجه مشخص نکردند، تا سه روز (غروب روز سوم) این کالا متعلق به خریدار است، چنان‌چه تا غروب روز سوم مشتری وجه را نیاورد فروشنده می‌تواند کالا را بفروشد، چه مشتری قبلاً وجهی (بیعانه) داده باشد چه نداده باشد. یعنی فروشنده به دلیل تأخیر در پرداخت وجه معامله، حق فسخ آن را دارد.

مسئله :اگر کالا در ظرف این سه روز از بین برود، خسارت با کیست؟

اگر مشتری کالا را از دست فروشنده گرفته و سپس گفته من این کالا را می‌خواهم، ولی

چون اکنون پول کم دارم، یا ندارم، نزد شما بماند تا وجه آن را بیاورم، در چنین فرضی خسارت با مشتری است، زیرا فروشنده امانت دار مشتری است.

اگر مشتری فقط سئوال کرده و یا کالا را مشاهده کرده و رفته است تا وجه آن را بیاورد خسارت با فروشنده است .

مسئله :اگر کالا فاسد شدنی باشد، مانند میوه یا گوشت، فقط تا یک روز باید صبر کنند، مقصود از یک روز تا غروب همان روز است نه تا بیست و چهار ساعت، هم چنان که مقصود از سه روز هم تا غروب روز سوم است.

۶) اختیار فسخ معامله بعد از رویت کالا، خیار رویت

بعضی کالاها را به دلایل مختلف، مثلاً حجم زیاد، دوری راه، قیمت بالا و ... با توصیف خریداری می‌کنند و بعد از پرداخت وجه، زمان تحویل گرفتن کالا، آن را رویت می‌کنند. در چنین معاملاتی، اگر خریدار در زمان تحویل گرفتن کالا آن را طبق وصف نیافت می‌تواند معامله را فسخ کند.

به بیان دیگر اگر آن‌چه وصف کرده‌اند در کالا موجود نباشد، خریدار اختیار فسخ معامله را دارد.

اگر فروشنده متوجه شود که کالای او از آن‌چه فکر می‌کرده و وصف نموده بهتر است و بیشتر ارزش دارد مانند این‌که درختان باغ او بسیار رشد کرده و بهتر از آن چه فکر می‌کرده شده، و یا ملکش مرغوب‌تر گردیده است، در چنین حالتی فروشنده اختیار فسخ معامله را دارد.

اگر اوصاف کالایی که می‌خواهند بفروشند پنهان باشد و فروشنده بداند باید آن را بگوید. مثلاً اتومبیلی چپ کرده و آن را تعمیر کرده اند به طوری که از ظاهرش مشخص نیست، فروشنده باید آن را اعلان کند والاّ غَش در معامله کرده، در چنین حالتی چنان‌چه خریدار بعداً بفهمد می‌تواند از خیار عیب استفاده کند و کالا را پس دهد و اگر به آن رضایت دهد معامله صحیح است.

۷) اختیار فسخ معامله بعد از ملاحظه عیب در کالا، خیار عیب

اگر در کالایی عیبی ملاحظه شد حق فسخ برای خریدار وجود دارد، که شرایط خاص خود را

دارد.

خرید هر کالایی برای مقصودی خاص می‌باشد که اگر از آن بر نیاید می‌گویند آن کالا عیب دارد. مثلاً اتومبیل برای سوار شدن است. اگر خراب باشد و راه نرود، به دلیل خیار عیب می‌توان آن را پس داد یعنی معامله را فسخ نمود. ولی گاهی همان اتومبیل را نه برای سوار شدن، بلکه برای اوراق کردن و فروختن قطعات آن خریداری می‌کنند. در چنین صورتی نمی‌توان به دلیل این‌که اتومبیل راه نمی‌رود آن را شامل خیار عیب دانست و معامله را فسخ کرد.

خرید عطر برای بوی آن است و اگر عطری خریدید که بو ندارد می‌توانید آن را پس بدهید.

خرید شربت برای شیرینی آن است که باید داشته باشد.

خرید میوه برای خوردن است و اگر خراب باشد مقصود حاصل نمی‌شود.

بنابراین وقتی می‌توان از خیار عیب و یا اختیار فسخ به دلیل عیب کالا استفاده کرد که کالا بهره مورد نظر را نداشته باشد. مثلاً اگر اتومبیلی را برای اوراق کردن خریده‌ایم و متوجه شویم تمام قطعات اصلی آن را قبلاً برده‌اند و غیر از یک اطاق چیزی از آن باقی نمانده و چیزی برای فروش ندارد، درآن صورت می‌توان آن را عیب دانست و معامله را فسخ کرد.

چند مسئله در خیار عیب

۱.در هر معامله ای چه شرط صحیح بودن کالا مطرح بشود چه نشود، مقصود صحیح بودن کالا برای منظوری است که خریداری می‌شود.

۲.اگر فروشنده قبل از فروش بگوید این کالا را به همین صورت که ملاحظه می‌کنید می‌فروشم، یعنی مسئولیت یا ضمانت صحیح بودن، سالم بودن و یا کار کردن دستگاه را از خود سلب کند، در آن صورت هر عیبی که داشته باشد به عهده‌ی مشتری است و به دلیل خیار عیب نمی‌توان معامله را فسخ کرد.

۳.اگر فروشنده از عیب کالا سخنی نگفته باشد، مشتری بعد از اطلاع، مختار است که معامله را فسخ کند و یا تفاوت آن را به نسبت عیبی که دارد، دریافت کند.

۴.اگر مشتری در کالای معیوبی تصرف نماید و عیب جدیدی در آن ایجاد شود نمی‌تواند معامله را فسخ کند، بلکه فقط می‌تواند تفاوت را دریافت کند، که به آن **ارش**می‌گویند.

۵.اگر مشتری عیب کالا را بداند و آن را خریداری کند، نمی‌تواند «ارش» تفاوت ارزش کالای سالم از کالای معیوب را مطالبه نماید.

۶.اگر دو کالا را با هم خریداری کنیم و یکی معیوب باشد و خواستیم معامله را فسخ کنیم باید هر دو کالا را پس بدهیم و یا هر دو را نگهداریم و تفاوت را بگیریم.

۷.اگر دو نفر با مشارکت کالایی را بخرند و کالا معیوب باشد باید هر دو نفر کالا را پس بدهند و معامله را فسخ کنند و یا تفاوت بگیرند.

۸. تصرف مشتری در کالا مانع از فسخ معامله می‌شود، مگر تصرف برای امتحان باشد مثلاً، گاوی خریداری نموده که پستان‌های بزرگ و پر شیر دارد، بعد از دوشیدن متوجه شود که چون چند روز او را ندوشیده بوده اند به نظر گاو پر شیری آمده در حالی که شیر چندانی ندارد، می‌تواند معامله را فسخ کند ولی باید شیرهای دوشیده شده و یا وجه آن را به صاحبش برگرداند.

۹. در کالاهای صنعتی که کالاها بهم شبیه هستند بعد از اولین مصرف اگر کالا خراب باشد باید به فروشنده اطلاع دهند و از اختیار فسخ و یا دریافت ارش (تفاوت قیمت) استفاده کنند، مثلاً شما مقداری رنگ خریداری نمودید، پس از استفاده سطل اول متوجه عدم کیفیت شدید، قبل از استفاده از بقیه رنگ‌ها باید تصمیم خود را بگیرید و با فروشنده وارد مذاکره شوید و رنگ‌ها را پس بدهید یا ارش آن را بگیرید و یا به همان صورت قبول کنید.

۱۰.اگر عیبی در کالا باشد و فروشنده بگوید در زمان فروش من گفتم این عیب را دارد و خریدار بگوید نگفته است، قول خریدار قبول است به شرط اینکه قسم بخورد.

۱۱.اگر خریدار بعد از تحویل گرفتن کالا مدعی شود که عیبی در کالا است که از قبل بوده ولی فروشنده مدعی باشد آن عیب زمانی که در اختیار خریدار بوده بوجود آمده، قول فروشنده قبول است به شرط اینکه حاضر باشد قسم بخورد.

دسته بندی اختیارات فسخ

اکثر فقها این هفت اختیار را در معاملات بر شمرده‌اند، و بقیه‌ی اختیارات فسخ را ترکیبی از این‌ها دانسته‌اند و آنها را در دسته‌های مختلفی قرار داده اند از جمله:

۱.یک اختیار، **در تمام معاملاتی** که مبنی بر مسامحه نباشد جاری است، و آن خیار غبن است.

۲.سه اختیار **تعبدی** داریم که شامل، خیار مجلس، خیار حیوان، خیار تأخیر هستند.

۳.سه اختیار مخصوص **خرید و فروش** است که شامل خیار مجلس، خیار حیوان و خیار شرط است.

۴.چهار اختیار در صورتی که در **مقصود طرفین نقصی** باشد قابل استفاده است که شامل خیار شرط، خیار غبن، خیار رویت و خیار عیب است.

۵.پنج اختیار به **ارث منتقل** می‌شود که شامل خیار حیوان، خیار غبن، خیار تأخیر، خیار رویت و خیار عیب است.

۳-۴-۹ اختیارات دیگر جهت فسخ قرارداد یا معاملات

۸) خیار تدلیس، یا اختیار فسخ به دلیل فریب، تدلیس یعنی پنهان کردن عیب چیزی. اگر کالایی را تزئین کرده باشند و مشتری گول خورده باشد می‌تواند معامله را فسخ کند. (۱۴-۸)

۹) خیار اشتراط، یا خیار تخلف از شرط: یا اختیار فسخ به دلیل عدم اجرای شرطی که در معامله بوده است. یعنی اگر خریدار یا فروشنده علاوه بر قیمت کالا و یا دریافت کالا، شرط دیگری در معامله قرار داده باشند و فروشنده یا خریدار آن را قبول کرده باشد ولی آن را اجرا نکند، طرف دیگر می‌تواند معامله را فسخ کند. فرق آن با خیار شرط (خیار سوم) این است که در خیار شرط، طبق شرط یکه کرده‌ایم می‌توانیم معامله را برگشت دهیم.

۱۰) خیار تَبَعُّضِ صَفَقَه؛

تبعض یعنی پاره پاره شدن، تجزیه شدن.

صفقه یعنی دست در دست دادن به عنوان خرید کالا، تمام کردن معامله، یا بیعت نمودن.

خیار تبعض صفقه در اصطلاح یعنی معامله دقیق و بر طبق قرارداد انجام نشده است، که به سه صورت ممکن است:

الف – مثمن یا مبیع یعنی کالای فروخته شده، کم یا زیاد باشد.

ب – ثمن یعنی وجه کالا، کاملاً پرداخت نشده باشد.

ج – فروشنده مالک تمام کالا نباشد.

الف – مشتری کالایی را خریداری نموده ولی تمام آن را به دست او نداده‌اند، یعنی کالا کم‌تر از مقدار خریداری شده باشد، او اختیار فسخ دارد و یا می‌تواند مابه التفاوت آن را بگیرد .

این اختیار در معاملاتی است که دو شرط در یک عقد جمع کرده باشند. یعنی بگویند کالایی را که رویت می‌کنید می‌فروشیم به شرط داشتن این مشخصات، اگر آن مشخصات در کالا نباشد، طرفین اختیار دارند آن را قبول و یا مسترد کنند و یا تفاوت آن را بگیرند.

مثال اگر یک جفت قالیچه را با هم بفروشیم و قبل از تحویل یکی از آن‌ها از بین برود خریدار می‌تواند معامله را فسخ نماید.

مثال دیگر: یک قطعه زمین را به شخص نشان می‌دهند و او آن را به این شرط که هزار متر مربع باشد می‌خرد، بعد از معامله، زمین را متر می‌کنند و هشتصد مترمربع در می‌آید، خریدار اختیار دارد:

زمین را به همان صورت قبول کند،

زمین را پس بدهد و پول خود را بگیرد؛

زمین را بردارد و تفاوت را بگیرد.

از طرف دیگر فروشنده اگر نمی‌دانسته این قطعه زمین هشتصد متر بوده است، اگر مشتری زمین را به همان صورت قبول ننماید اختیار دارد زمین را پس بگیرد و پول خریدار را مسترد کند و یا تفاوت را بپردازد.

اما اگر زمین بیشتر از هزار متر بود، فروشنده اختیار دارد:

زمین را به همان صورت بفروشد؛

تفاوت قیمت زمین را بگیرد؛

تفاوت مقدار زمین را بگیرد؛

از طرف دیگر در این حالت اگر فروشنده زمین را به همان صورت به خریدار واگذار نکند خریدار اختیار دارد تفاوت مبلغ را بپردازد و یا معامله را فسخ کند، یا زمین اضافی را به صاحبش مسترد دارد.

ب – اگر کالایی را نقد فروخته باشند و فروشنده (بایع) تمام پول (ثمن معامله) خود را نگرفته باشد و متوجه شود کسی که مال را از او خریداری کرده (مشتری) نمی‌خواهد و یا نمی‌تواند بقیه‌ی ثمن را بپردازد و عین مال (مبیع) هم موجود است، او می‌تواند مال خود را بردارد و هر مبلغی را

که از مشتری گرفته پس دهد.

ج– اگر دو کالا را با هم خریده باشند بعد مشخص شود یکی از آن‌ها متعلق به شخص دیگری است که مایل نیست کالای خود را در ازای آن مبلغ تحویل دهد، در چنین حالتی خریدار اختیار دارد، معامله را فسخ کند و یا قسمتی از وجه خود را گرفته و قسمتی از کالا را بردارد.

۱۱) خیار شرکت، یعنی کالایی را شما خریداری می‌کنید بعد متوجه می‌شوید قسمتی از آن کالا سهم شخص دیگری است، اگر شریک حاضر نباشد سهم خود را بفروشد، در چنان حالتی شما اختیار دارید تفاوت وجه را گرفته و با نفر دوم شریک باشید یا معامله را کلاً فسخ کنید.

مثال دیگر کالایی را خریداری می‌کنید، در زمان تحویل متوجه می‌شوید با کالای دیگر مخلوط شده و قابل تفکیک نیست، در این حالت اختیار دارید معامله را فسخ کنید و یا با نسبتی که مشخص می‌کنید با صاحب کالا شریک شوید.

۱۲) خیار تَعَذُّر تسلیم:

تعذر: یعنی دشوار شدن، عقب ماندن، عذر داشتن

تسلیم: تحویل دادن،

یعنی بعد از انجام معامله طرفین متوجه شوند که فروشنده امکان تحویل کالا را ندارد، مثلاً حیوان بوده فرار کرده، اتومبیل بوده دزد برده، اموالی در انبار بوده آتش گرفته، کالا در کشتی بوده و کشتی غرق شده، در چنین صورتی خریدار اختیار دارد معامله را فسخ کند و یا آن را با همان شرایط و یا با شرایط جدید بخرد، مثلاً تخفیفی از فروشنده بگیرد و بگوید هر چه از شرکت بیمه گرفتم مال من باشد.

۱۳) خیار تَفلیس: یا اختیار فسخ معامله به دلیل افلاس مشتری. اگر شما کالایی را به مدت فروخته‌اید و متوجه شوید خریدار ورشکست شده است و عین کالای شما موجود است، با این که زمان وصول مطالبات شما نرسیده است، شما می‌توانید اسناد و پولی را که گرفته‌اید به مشتری مسترد کنید و کالای خود را بردارید. اما بزرگان گفته‌اند اگر کالای شما ارزان شده باشد نمی‌توانید از مشتری تفاوت قیمت را طلب کنید اما اگر کالای شما افزایش قیمت پیدا کرده است باید مابه التفاوت اضافه را به او بپردازید .

۱۴) خیار تخلف شرط: مثلاً، جنسی را به دلیل خراب بودن ارزان بفروشیم، سپس معلوم

شود خراب نبوده است، فروشنده در این حالت می‌تواند معامله را فسخ کند.

به طور کلی در هر معامله‌ای آن‌چه در ضمن عقد شرط می‌کنند اگر تحقق پیدا نکند و باعث زیان به فروشنده یا خریدار شود، کسی که زیان می‌کند حق فسخ و بر هم زدن معامله را دارد. اما معامله باطل نیست زیرا ممکن است فروشنده یا خریدار با همان شرایط جدید و یا با تغییر در شرایط معامله، از اجرای عقد قرارداد راضی باشند.

وفای به عهد

حدیثی است مشهور از پیامبر اکرم ﷺ که فرموده‌اند «**اَلمؤمِنونَ عِندَ شُروطِهِم**» مؤمنین موظف هستند به شرایطی که گذارده‌اند و امضاء نموده‌اند پایبند باشند و این جمله با آیه قرآن کریم که می‌فرماید: به تعهدات خود وفا کنید، آیه ۱ سوره مائده (۵) «**اوفوا بالعقود**» تأیید می‌شود. (۱-۳-۹)

با استفاده از همین قاعده و قانون است که ما می‌توانیم بعضی از دستورات اختیاری را با هم توافق کنیم. از جمله در ازدواج هر خانمی می‌تواند اعلام نماید به شرطی حاضر به ازدواج است که همسر او از انتخاب زن دوم که از حقوق اوست، صرف نظر کند، چنان‌چه مردی این تعهد را نمود بعد از آن حق انتخاب همسر دیگر را ندارد. بسیاری از توافقات فی مابین به شرط این که دستورات خداوند (واجبات و محرمات) را تغییر ندهد امکان پذیر است.

در قراردادهای تجاری از این حدیث شریف و به استناد بیان دیگری از معصومین که می‌فرمایند؛ **تمام معاملات صحیح است مگر این که فساد آن مشخص شود**، زیاد استفاده می‌شود، از جمله در قراردادهای بیمه و یا سایر تعهداتی که طرفین برای خود ایجاد می‌کنند.

۹-۴-۴ برگشت معامله یا اقاله – یا فسخ دوطرفه

اقاله یعنی برگشت معامله با رضایت هم بدون کم و زیاد.

در اختیارات فسخ دیدیم چنان‌چه در هر معامله‌ای شرایط آن محقق نشود یکی از طرفین می‌تواند به استناد یکی از خیارات (اختیارات فسخ) آن را فسخ کند. اما اگر معامله‌ای هیچ اشکالی

نداشته باشد ولی خریدار یا فروشنده به دلایلی بخواهند آن را **با رضایت هم فسخ کنند** می‌گویند معامله را **اقاله** کردند. این یکی از کارهای مستحب است که شرع برای راحتی مردم جامعه به فروشنده و خریدار توصیه کرده است که در صورت تقاضای طرف دیگر با آن موافقت کند.

اقاله نه تنها در معاملات یعنی خرید و فروش، بلکه در هر عقدی مانند عقد وکالت، اجاره، مضاربه و ... امکان پذیر است غیر از عقد ازدواج که باید علاوه بر اجرای صیغه طلاق شاهد هم گرفته شود.

اقاله – داستان

داستان‌های زیادی در کسب و کار انجام شده در اقاله به خاطر دارم که بعضی از آنها باور نکردنی است، شاید یکی از دلایل توصیه اولیا خدا به قبول اقاله برای رفع چنین مشکلاتی از جامعه باشد.

شخصی به صاحب کالا اعلان نمود که به دلیل رکود بازار، کالاها را نتوانسته‌ام بفروشم از طرف دیگر گروهی بدهی‌های خود را نپرداخته‌اند، و لذا من هم نمی توانم اسناد خود را به موقع پرداخت کنم لذا می‌خواهم اجناس خریداری شده را پس بدهم و اسناد خود را بگیرم. فروشنده اجناس به دلیل رکود بازار و این که با پس گرفتن آن‌ها نمی‌تواند آن‌ها را بفروشد از قبول پیشنهاد خودداری نمود و در نتیجه بعد از کشمکش‌های بسیار یکسال که از چک های برگشتی گذشته بود با حکمیت بزرگترها مجبور شد اجناس خود را پس گرفته و اسناد خریدار را به او بدهد.

در یک مورد دیگر شخصی را در بازار می‌شناختم که به رحمت خدا رفته است او به مجرد این که خریدار کالایی را پس می‌آورد فوری از او می‌گرفت و پولش را می‌داد لذا افراد خیلی راحت از او خرید می‌کردند و می‌دانستند که اگر نتوانند کالا را بفروشند می‌توانند بیاورند و بدون دردسر وجه پرداختی را بگیرند البته او یک شرط هم در برگشت کالا می‌گذاشت به این صورت که هر کس کالای او را پس می‌آورد می‌گفت چند خریده‌ای می‌گفت ده تومان می‌گفت نمی‌توانی بفروشی، می‌گفت خیر، می‌گفت به من ده تومان می‌فروشی می‌گفت بله، دست می‌کرد ده تومان که در حقیقت همان قیمت کالا بود به او می‌داد، جلب است گاهی همان موقع مشتری دیگری

می‌رسید که همان کالا را می‌خواست، او می‌گفت این را ده تومان هم‌اکنون خریده‌ام اگر سودی هم بدهی خدا برکت دهد لذا همان کالا را به ده و یا حتی یازده تومان می‌فروخت و از انجام این دادوستد هم سود می‌کرد و هم مشتری راضی و راحت بود.

خلاصه کسانی که به کسب و کار رو می‌آورند باید به این حدیث بیشتر عمل نمایند.(نهج الفصاحه ۳۲۱۳) **یَسّرِوا ولا تُعَسِرُوا** **سهل گیرید و سخت مگیرید**

راحتی در معاملات

یکی از توصیه‌های دینی این است که در کلیهٔ امور سهل‌گیر باشیم، از جمله در معاملات و قبول برگشت معامله ای که طرف مقابل هیچ دلیل موجهی برای برگشت آن ندارد.

در حدیثی از قول معصوم ﷺ داریم **اکثَرُ اَهلِ الجنَه البُلها** که معنای بُله را گفته‌اند کسانی که نسبت به امر دنیا زودگذر هستند و نسبت به آخرت هوشیار، اگرچه ممکن است آنان را عاقل ندانند. کسانی که نسبت به امور این دنیا سخت گیر نیستند نه تنها در معاملات بلکه در همه امور گذشت دارند که همین گذشت باعث آرامش روح و روان و شادی آنان در زندگی می‌گردد و جایگاه آنان را در جهان آخرت مشخص می‌کند.

معنای کلمه بهلول: بهلول را به معنای مرد خنده رو، فرد شاد و شنگول گفته‌اند. اسم بهلول دانا را شنیده‌ایم، او در زمان هارون الرشید زندگی می‌کرده است معروف است که از بستگان حکومت ولی از شاگردان امام جعفر صادق ﷺ و شیعه بوده است، برای این که خطری از طرف حکومت او را تهدید نکند خود را به جنون زد، اما در مواقع حساس و لازم هم مردم و هم والیان حکومت را نصیحت می‌کرد. داستان‌های زیادی را به او نسبت داده‌اند از جمله؛ همسر هارون الرشید می‌بیند بهلول با عصای خود روی زمین خانه نقاشی می‌کند، از بهلول سوال می‌کند چه می‌کنی؟ می‌گوید در بهشت قصر می‌سازم. همسر هارون می‌گوید به من می‌فروشی؟ می‌گوید آری. و آن کاخ را به مبلغ خوبی به او می‌فروشد، بهلول از این راه‌ها گرفتاری مردم را برطرف می‌کرده است. در همان شب همسر هارون الرشید در خواب خود را در بهشت در کاخی که خریده است می‌بیند برای هارون الرشید تعریف می‌کند. فردا هارون الرشید به بهلول می‌گوید یکی از آن کاخ‌ها به من بفروش. او می‌گوید همسرت ندیده خرید، ولی تو بعد از دیدن می‌خواهی بخری، نمی‌فروشم. به همین دلایل بهلول را عارف و عالم، زاهد و از حکما می‌دانند و اشعاری را هم به او

نسبت می‌دهند.

مسئله

چنان‌چه در قرارداد اولیه در مورد شرایط اقاله سخن نگفته باشند، به مسائل زیر باید توجه داشت:

۱- اقاله با هر لفظی که مقصود را برساند، ممکن است.

۲- در اقاله باید عین مال و وجه آن مسترد شود، و کم یا زیاد دادن جایز نیست.

۳-مانعی ندارد مقداری از معامله را اقاله کنند اما نسبت برگشت وجه باید متناسب با کالای برگشت شده باشد.

۴- اگر چند نفر با هم کالایی را خریده باشند و بعضی بخواهند سهم خود را اقاله کنند، مانعی ندارد.

۵- اگر بخواهند معامله را اقاله کنند ولی ثمن یا مال تغییر کرده باشد می‌توانند معوّض آن را به یکدیگر بپردازند.

۶- در اقاله چنان‌چه چیزی به مال اضافه شده باشد، اگر آن اضافه متصل به مال باشد، مانند پشم گوسفند متعلق به مالک است و اگر منفصل باشد مانند بره گوسفند متعلق به مشتری است.

۷- در اقاله اگر برای مال خریداری شده هزینه‌ای کرده باشند مانند، رنگ زدن منزل هزینه آن را مالک باید به مشتری بپردازد.

۸- در اقاله اجرت دلال را نمی‌توان از او پس گرفت.

نکته مهّم در اقاله

در اقاله اگر فروشنده مبلغی از وجه را کم کند و کالای خود را پس بگیرد، سپس آن کالا را به دیگری به قیمت بیشتر بفروشد، مبلغ اضافی متعلق به خریدار اول است. در واقع اقاله واقع نشده است زیرا اقاله به معنای پس گرفتن کالا و برگشت وجه است بدون هیچ تغییری در آن‌ها.

اما اگر بدون کم کردن قیمت، کالا را پس گرفته باشد، اقاله صحیح است، و چنان‌چه کالا را به قیمت بیشتر بفروشد، مبلغ اضافی متعلق به فروشنده است.

چنان‌چه خریدار و فروشنده مایل به برگشت معامله حتی به قیمت کم‌تر باشند راه آن این است که فروشنده کالای فروخته شده خود را به قیمت کم‌تری خریداری کند. در آن صورت فروش کالا به شخص سوم به هر قیمتی بلا اشکال است.

فصل پنجم کتاب متاجر

۵-۹ عیب در کالا

در فصل پنجم کتاب متاجر مسایل مربوط به عیب یا نقص در کالا آمده است :

هر کالایی را می‌خرند، مقصود کالای سالم و بدون عیب است، و نیاز به شرط سالم بودن نیست. چنانچه در کالا عیبی باشد که نتوانند بهره مورد نظر را از آن کالا ببرند، خریدار می‌تواند آن را مسترد کند، به شرط این‌که قبلاً فروشنده اعلان نکرده باشد این کالا را به همین صورت که ملاحظه می‌کنید می‌فروشم. یعنی فروشنده از عیب تبّری نجسته باشد، در آن صورت خریدار می‌تواند از **خیار عیب** استفاده کند. (۴-۹)

بعضی مسائل و شرایط آن بدین شرح است

۱. اگر مشتری عیب کالا را نداند و آن را خریداری نماید، زمانی که متوجه عیب شد، می‌تواند کالا را پس بدهد و یا تفاوت قیمت سالم و معیوب (**ارش**) را از فروشنده بگیرد و یا کالا را به همان صورت قبول کند .

۲. اگر مشتری از کالا استفاده کرد و سپس متوجه عیب کالا شد، فقط حق دریافت مابه‌التفاوت قیمت سالم و معیوب کالا را از فروشنده دارد.

۳. اگر عیب کالا را بداند و بخرد، نه می‌تواند آن را پس بدهد و نه تفاوت بگیرد.

۴. اگر دو کالا را با هم بخرند و یکی از آنها معیوب باشد:

الف – اگر فروشنده راضی باشد می‌تواند معیوب را پس بدهد و سالم را نگهدارد و قیمت کالای معیوب را بگیرد.

ب – اگر فروشنده راضی نباشد، خریدار یا هر دو کالا را پس می‌دهد و یا تفاوت را می‌گیرد.

۵. اگر دو شریک با هم کالایی را بخرند و کالا معیوب باشد، یا تفاوت آن رامی‌گیرند و یا هر دو آن‌ها را پس می‌دهند، آن‌ها نمی‌توانند فروشنده را مجبور کنند که از یک شریک پس بگیرد و با شریک دیگر در کالا مشارکت کند.

۶. اگر کالایی را بخرند و از آن استفاده کنند و متوجه عیب آن شوند که اگر استفاده نمی‌کردند متوجه آن عیب نمی‌شدند،می‌تواند کالا را پس بدهند ولی باید هزینه یا اجرت‌المثل آن‌چه را که استفاده کرده‌اند را به فروشنده بپردازند. مانند این که دو روز از اتومبیل استفاده کرده و متوجه عیبی شده باشد که اگر از آن استفاده نمی‌کرد متوجه آن عیب نمی‌شد، در این صورت باید اجاره آن دو روز را به فروشنده بپردازد.

۷. اگر فروشنده بگوید من گفتم با هر عیبی که دارد کالا را می‌فروشم و خریدار قبول نکند، قول خریدار حجّت است با قسم.

۸. اگر خریدار بگوید مال خریداری شده قبل از تحویل گرفتن معیوب بوده است و فروشنده بگوید نزد خریدار معیوب شده، قول فروشنده حجّت است با قسم.

۹. اگر خریدار و فروشنده به ارش رضایت دادند باید درصدی که کالا معیوب بوده است از ثمن معامله (۳-۳-۹) برگشت دهند. مثلاً اگر فرشی دو میلیون تومان قیمت (۳-۳-۹) دارد اگر آن را به یک و نیم میلیون بفروشند، بعد متوجه عیبی شوند که ۲۰ درصد قیمت آن کسر می‌گردد باید سیصد هزار تومان برگشت نمایند و اگر دو و نیم میلیون معامله کرده باشند باید پانصد هزار تومان مسترد نمایند.

فصل ششم کتاب متاجر

۹-۶) مسائل نقد و نسیه و سود

۹-۶-۱ مسئله

در فصل ششم کتاب متاجر در مورد معاملات نقد، نسیه و مرابحه یا سود حاصل از خرید و فروش مسائلی آمده است از جمله:

۱- اگر در معاملات نامی‌از نقد و نسیه برده نشود، مقصود معامله نقد است و اگر نام مدت برده شده باشد مقصود نسیه است.

۲- اگر معامله نسیه باشد باید روز پرداخت وجه کالا (ثمن معامله) مشخص باشد (تاریخ مشخص شود). اینکه در تابستان می‌پردازم، یا زمانی که پسرم از مسافرت برگشت پرداخت می‌کنم صحیح نیست و **معامله باطل** است.

۳- اگر جنسی را نسیه بدون اینکه قیمت را مشخص کنند، به کسی که از قیمت کالا اطلاع ندارد، بفروشند **معامله باطل** است.

۴- اگر فروشنده برای یک کالا دو قیمت بگوید، مثلاً بگوید نقد صد تومان و نسیه صد و ده تومان اشکال ندارد.

۵- اگر خریدار بدون اینکه مشخص کند نقد می‌خواهد بخرد یا نسیه کالا را تحویل بگیرد و با خود ببرد **معامله صحیح نیست،** زیرا **در معامله نباید تردید در قیمت و زمان**

پرداخت وجه باشد. مناسب است مشتری اول بگوید نقد می‌خواهد یا نسیه، سپس فروشنده قیمت کالا را با همان شرایط بیان کند.

۶- اگر مشتری کالایی را نقدی خریداری نماید سپس مقدار دیگری از همان کالا را به صورت نسیه بخواهد و فروشنده قیمت بالاتری به او بگوید اضافه قیمت ربا محسوب نمی‌شود و معامله دوم هم صحیح است.

۹-۶-۲ معامله نا صحیح، معامله‌ی باطل و معامله‌ی فاسد

زمانی که می‌گویند **معامله صحیح نیست یا معامله باطل است و یا معامله فاسد است** به این معنا نیست که تمام معاملات یک حکم را پیدا می‌کنند بلکه هر معامله‌ی ناصحیحی حکم خاص خود را دارد که باید براساس آن عمل کرد. (۶-۳-۹-ب) و (۳-۸-۹) از جمله زمانی که می‌گویند به دلیل مشخص نبودن زمان پرداخت معامله ناصحیح است. به این معنا نیست که مشتری حق تصرف در آن مال را ندارد یا کار حرامی‌انجام شده است. یا اگر کالا در دست مشتری از بین رفت ضامن نیست، بلکه مقصود این است که کالا ملک مشتری نشده، ولی چون صاحب کالا اجازه داده او می‌تواند از آن استفاده کند، اما اگر به دلیلی صاحب کالا، کالای خود را مطالبه کند خریدار باید آن را پس بدهد. مثلاً اگر قیمت کالا ظرف چند روز ناگهان دو برابر شود فروشنده می‌تواند بگوید چون معامله را با من تمام نکرده‌اید، کالای مرا پس بدهید. یا اگر قیمت کالا نصف شود، خریدار می‌تواند کالا را پس بدهد و وجوهی را که پرداخت کرده مطالبه کند زیرا معامله به دلیل روشن نبودن زمان پرداخت وجه کالا یا سایر شرایط معامله شرعاً باطل یا فاسد یا ناصحیح بوده است.

۹-۶-۳ پرداخت وجه کالای نسیه

۱- اگر کسی که کالایی را نسیه فروخته، بعد از مدتی قبل از سر رسید مطالبات خود، نیاز به وجه آن پیدا نماید، مانعی ندارد که مقداری از طلب خود را کسر کند و پول خود را زودتر بگیرد.

۲- اگر کسی کالا را نسیه خریداری کند و سپس آنرا ارزان‌تر بفروشد مانعی ندارد حتی اگر آن کالا را به فروشنده‌ی آن بفروشد، مشروط به اینکه در معامله‌ی اول شرط معامله دوم نشده باشد.

۳- واجب نیست خریدار زودتر از موعد بدهی خود را بپردازد.

۴- فروشنده نمی‌تواند زودتر از موعد طلب خود را مطالبه کند.

۵- واجب است مشتری در سر رسید بدهی خود را پرداخت کند.

۶- واجب است فروشنده در سررسید وجه کالا را دریافت کند.

۷- اگر در سررسید مشتری بخواهد بدهی خود را پرداخت کند و فروشنده از دریافت آن خودداری کند و آن مال نزد مشتری تلف شود مشتری ضامن نیست. زیرا وجه مذکور از زمان سررسید به بعد به صورت امانت نزد مشتری باقی بوده است.

مثلاً ممکن است به علت بروز اغتشاش خریدار که احتمال می‌دهد اموالش از بین برود بخواهد قبل از موعد بدهی خود را بپردازد، از طرف دیگر فروشنده هم احتمال می‌دهد که اگر وجه را بگیرد نتواند آن را نگهداری کند، در چنین زمانی فروشنده می‌تواند بگوید در موعد مقرر طلب خود را خواهم گرفت و هم‌چنین عکس این موضوع زمانی که موعد پرداخت بدهی می‌رسد، برای خریدار صادق است.

۸- مالی را که نسیه می‌فروشیم حق نداریم قبل از رسیدن موعد پرداخت، وجه آن را از خریدار مطالبه کنیم، اما چنان‌چه خریدار فوت کند، فروشنده اختیار دارد وجه آن را از ورثه مطالبه کند و یا تا زمان رسیدن موعد پرداخت آن به ورثه مهلت دهد.

۹- اگر خریدار در زمان پرداخت نتواند وجه کالا را بپردازد، فروشنده می‌تواند معامله را فسخ کند و کالای خود را از او بگیرد و اگر کالای او موجود نبود مثل آن را بگیرد و یا به خریدار برای پرداخت دین خود مهلت دهد، در چنین حالتی بر خریدار واجب است هر مقدار از بدهی خود را که می‌تواند سریعتر بپردازد.

۴-۶-۹ حساب باز، حساب دفتری

یکی از روش‌های دادوستد که در بازار بین مغازه‌داران رواج دارد، حساب باز، یا حساب دفتری بین افرادی است که به هم اعتماد بیشتری دارند. معنای آن این است مشتری کالا را می‌گیرد و مشخص نیست وجه آن را چه زمانی خواهد پرداخت، این حساب از زمان‌های قدیم در بازار رسم بوده با این تفاوت که در آن ایام هر شب جمعه مردم حساب‌های خود را با هم صفر می‌کردند یا

حداکثر در آخر همان ماه؛ یعنی زمان پرداخت مشخص بود، اما این روزها وقتی فردی حساب باز دارد یعنی کالایی را می‌برد و چند ماه دیگر که زمان آن مشخص نیست وجه آن را خواهد پرداخت، این نوع معامله از نظر شرع اجازه داده نمی‌شود. برای این که بتوان روابطی را که در بازار رسم بوده و هست طبق قانون شرع انجام دهیم باید خریدار و فروشنده با هم توافق کنند که هر کالایی را که خریدار دریافت می‌کند مشخص باشد که این قرض است یا خرید. اگر قرض است مشخص باشد تا چه مدت دیگر آن را پس می‌دهد، و حداکثر تا آن تاریخ باید مثل آن کالا را پس بدهد، بدون کم و زیاد، و اگر کالا را خریداری می‌کند قیمت نسیه آن را مثلاً به مدت شش ماه برای هم مشخص کنند چنان‌چه خریدار زودتر از شش ماه وجه کالا را بپردازد، فروشنده به او تخفیف دهد و بر خریدار واجب است حداکثر در سررسید بدهی خود را تسویه کند.

توجه داشته باشید که شرع همیشه بر روشن بودن روابط اقتصادی تاکید دارد، لذا باید مشخصات دقیق کالا، زمان پرداخت وجه کالا، زمان تحویل کالا، و هر آن‌چه که سئوال برانگیز است روشن باشد. بعداً مشخصات را می‌گویم بعداً تعداد را می‌گویم، بعداً پول آن را می‌دهم، باعث باطل شدن یا فاسد شدن معامله می‌شود، که شرع جداً با آن مخالف است.

دوستی‌ها را به هم نزنید

یکی از مشکلاتی که متأسفانه بین دوستان نزدیک به هم بیشتر رواج دارد، عدم رعایت دستورات شرع و یا قانون معاملات تجاری به دلیل اعتماد و دوستی زیاد بین افراد است از آن جمله می‌توان انجام **معاملات نقد به صورت نسیه** را نام برد.

توضیح این که: معاملات یا نقد هستند و وجه آن نقداً پرداخت می‌گردد و یا نسیه که زمان پرداخت وجه آن مشخص است. اما گاهی معامله‌ای نقداً انجام می‌گردد ولی مقداری از وجه آن باقی می‌ماند که فروشنده به این امر راضی است، اشکال زمانی حاصل می‌شود که به دلیل دوستی زیاد بین فروشنده و خریدار زمان بازپرداخت تتمه وجه مشخص نمی‌گردد، در حقیقت **این نوع معاملات نه نقد است و نه نسیه.**

البته چون اصل معامله نقد بوده و فروشنده راضی به تأخیر قسمتی از وجه در زمان انجام آن بوده است معامله مشکلی ندارد، یعنی خریدار می‌تواند در کالا تصرف کند و فروشنده از وجه

دریافتی بهره‌مند گردد. اما اگر وجه پرداختی به تأخیر بیفتد و با افزایش قیمت‌ها یا کاهش ارزش پول فروشنده متضرر گردد، در چنین حالتی معمولاً گذشت دوستان نسبت به هم کم شده و شاهد اختلافات و سئوالات فراوان آنان هستیم، از جمله این که آیا معامله ما صحیح بوده و ... فقها در پاسخ فرموده‌اند:

۱ – معامله صحیح است

۲ – فروشنده هر زمان که خریدار وجه کالا را پرداخت نماید باید آن را دریافت کند

۳ – خریدار باید با درخواست فروشنده تتمه حساب خود را فوراً بپردازد

۴ – بهتر است خریدار به علت تأخیر در پرداخت بدهی خود با پرداخت مبلغ بیشتری رضایت فروشنده را کسب کرده و در این مورد با هم صلح کنند.

در این جا مناسب است کلام حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام که فرموده‌اند: **معامله کنید چون غریبه‌ها و معاشرت کنید چون دوستان** را یادآوری کنیم. و امید است که برای حفظ روابط دوستی خود با یکدیگر به این فضیلت اخلاقی توجه کنیم.

۵-۶-۹ انواع سود در معاملات

آیات

در آیات متعددی خداوند ما را به رعایت انصاف و دوری از تقلب برای افزایش سود سفارش فرموده است.

آیات ۸۵ و ۸۶ هود (۱۱)

وَ يَاقَوْمِ **أَوْفُوا الْمِكيَالَ وَ الْمِيزَانَ بِالْقِسطِ وَ لا تَبْخَسوا النَّاس أَشيَاءَهُمْ** وَ لا تَعْثَوْا فى الأَرْضِ مُفْسِدِينَ(۸۵)

بَقِيَّت اللَّهِ خَيرٌ لَّكُمْ إِن كنتُم مُّؤْمِنِينَ وَ مَا أَنَا عَلَيْكُم بحَفِيظٍ(۸۶)

«و ای قوم من، **پیمانه و ترازو (وزن) را به داد (عدل-صحیح)، تمام دهید، و از اجناس مردم (از دادوستد) کم مگذارید،** و در زمین تبهکارانه، فساد نکنید. »

«اگر مؤمن باشید، **باقیمانده [حلال] خدا برای شما بهتر است**(از آن‌چه از طریق کم

فروشی بدست می‌آورید)، و من بر شما نگاهبان نیستم.»

در مورد توضیح آیه‌ی ۸۶ سوره هود که فرموده است «**بقیةُ الله خیرلکم ...**»

آورده‌اند: که خداوند آن‌چه برای شما باقی می‌گذارد بهتر است، پس چه نیازی به تقلب و مکر و حیله در کسب‌وکار خود دارید؟ اگر چه در تقلب به ظاهر ثروت شما زیاد می‌شود اما برکتی در کار نیست، سود می‌کنید اما زندگی شما پسندیده نیست گرچه شما در آن راضی باشید.

ای مردم پیمانه‌ها را درست بدهید و کم فروشی نکنید، کم فروشان مانند دزدان و تبه‌کاران هستند که در زمین فساد می‌کنند. اگر به خدا ایمان دارید، بدانید که:

«بقیّةُ اللهِ خَیْرٌلکم»

آن‌چه خدا باقی گذارده بهتر است، در معاملات سود معقول و کسب آن از راه حلال درست است.

مناسب می‌دانم یادآوری کنم که مرحوم علامه طباطبائی در تفسیر المیزان نکته‌ای را متذکر شده‌اند و فرموده‌اند که **بقیةُ الله خیرٌ لکم** به این مطلب نیز اشاره داردکه: در میان انسان‌ها **بقیةُ الله** به کسانی گفته می‌شود که برای بشریت خیر می‌آورند و از سراپای وجودشان خیر عاید جامعه می‌گردد. در رأس آنان حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه قرار دارند. اگر در زمین فساد نکنیم از وجود او بهره مند خواهیم شد.

۶-۶-۹ یک درس کوچک تفسیر

مناسب است در این جا یادی کنم از مرحوم **علامه طباطبائی** فیلسوف، فقیه و عارف بزرگی که متأسفانه ما او را خیلی کم و آن هم فقط به دلیل **تفسیر کبیرش به نام المیزان**می‌شناسیم.

در آیه‌ی ۸۶ سوره‌ی هود (۱۱) خداوند متعال می‌فرماید: **بَقیَّتُ اللهِ خَیرٌ لَکُم ، «آن چه خداوند برای شما باقی می‌گذارد بهتر است»**. ظاهر آیه‌ی مذکور در مورد سودحاصل از کسب‌وکار است. و خداوند متعال زمانی که داستان قوم شعیب را تعریف می‌کند، می‌فرماید؛ حضرت شعیب علیه‌السلام از قوم خود خواست که انصاف را در کسب‌وکار رعایت کنند، و پیمانه‌ها را

درست بدهند، آن‌ها قبول نمی‌کردند حضرت شعیب علیه‌السلام در ادامه صحبت‌هامی‌فرماید، سود حلالی که خداوند از راه کسب‌وکار صحیح نصیب شما می‌کند هر چند کم باشد بهتر از آن سودی است که با تقلب به دست می‌آوردید.

خیر در مقابل شر به شیئی یا عمل سودمند و مورد علاقه عقلا گفته می‌شود و در قرآن معمولاً به عمل سودمندی گفته می‌شود که ماندگاری دارد. این بیان در حالی است که ما **بقیهٔ الله** را به امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه نسبت می‌دهیم.

و اما توضیح این مطلب: با برداشت از تفسیر المیزان در آخر سوره حمد.

برای تفسیر آیات ما تعاریفی داریم که به آن‌ها باید توجه نمود، از جمله:

ظاهر آیه: همان تنزیل یا شأن نزول است، موضوع خاصی که آیه به مناسبت آن نازل شده.

باطن آیه: همان تأویل و یا بیان آن آیه در غیر زمان و موضوع خاص نزول آیه است، و خداوند از آن آگاه است، تأویل به اذن خداوند فقط به وسیله پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و ائمه اطهار علیهم‌السلام بیان می‌گردد.

یکی از آیاتی که آن را برای ما تأویل نموده‌اند آیه **بَقِيَّةُ اللهِ خَيرٌ لَكمُ** است که توسط پیامبر اکرم و ائمه اطهار به امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه نسبت داده شده است .

در حدیثی از حضرت امام باقر علیه‌السلام آمده است، زمانی که حضرت قائم بعد از ظهورش می‌گوید من **بَقيَّتُ اللهِ** و حجت خدا و خلیفه خدا هستم، هر کس بخواهد با او سخن بگوید می‌گوید **السلام علیکم یا بَقيَّتُ اللهِ .** (در زیارت امام زمان در مفاتیح هم آمده است)

جَرْیْ: به معنای سیر و حرکت و یا جریان داشتن مفاهیم و مقصود آیه در طول زمان است. اگر ما در نقل قول‌های متفاوت از شیعه و سنی، و حتی در بین شیعیان احادیثی را ملاحظه می‌کنیم که برای زمان نزول و یا قرائت یک آیه تاریخ‌های متفاوتی بیان داشته اند به استناد قانون جری می‌تواند همه آن‌ها صحیح باشد زیرا براساس جری می‌توان قبول کرد حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله یک آیه را به چند مناسبت و در چند جا بیان کرده باشند.

به بیان دیگر ما معتقد هستیم جَری یا جریان داشتن آیات در طول زندگی بشر همان چیزی است که قرآن را جاودانه می‌کند، برای مثال زمانی که شما آیه ۱۶ سوره مائده (۵) را ملاحظه می‌فرماید که خداوند فرموده است: **یَهدی بِه اللهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضوانَهُ**، خداوند «به وسیله قرآن کسانی را که در پی کسب خشنودی خداوند هستند هدایت می‌کند». اگر چه این آیه در زمان گذشته و برای یک موضوع خاص آمده ولی شما تا روز قیامت برای هر فردی که چنین صفتی (ایمان به کتاب خدا) داشته باشد می‌توانید آن را قرائت کنید همچنان که اولیاء ما در هر موقع که مناسب بوده است از آن استفاده کرده‌اند.

با توجه به شأن نزول آیات و تاویل آن به وسیله اولیاء خدا و جریان داشتن مفاهیم آن است که ملاحظه می‌کنید آیه **بَقِيَّةُ اللّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ** اگر چه در مورد سود و کسب درآمد است اما در مورد امام زمان علیه‌السلام هم به کار می‌رود.

و یا در آیه تبلیغ آیه ۶۷ سوره مائده (۵) می‌خوانیم:

يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَيْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَاللّهُ يَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ إِنَّ اللّهَ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكافِرِينَ

ای پیامبر، آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، ابلاغ کن؛ و اگر نکنی رسالت او را نرسانده‌ای. و خدا تو را از [گزندِ] مردم نگاه می‌دارد. آری، خداوند گروه کافران را هدایت نمی‌کند.

در حالیکه این آیه در میان آیاتی است که در مورد مذاکرات حضرت رسول با اهل کتاب است ما شاهد هستیم که همه‌ی علمای شیعه و حتی بسیاری از اهل سنت آن را در فرموده‌های حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در روز عید غدیر برای تأیید جانشینی حضرت امیر علیه‌السلام آورده‌اند، که این خود یک جَری با سیر و حرکت آیه است، به این معنا که پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله ممکن است این آیه را در دو یا چند زمان بیان فرموده باشند. (بعضی از اهل سنت معتقدند در مکه نازل شده)

آیه دیگر آیه ۳ مائده (۵) (آیه‌ی اکمال) آمده است:

الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلامَ

دیناً

امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم، و اسلام را برای شما [به عنوان] آیینی برگزیدم.

این جملات در میان آیاتی است که مربوط به یک سری احکام شرعی مربوط به خوراکی‌های حرام و حلال است که علمای شیعه و سنی به آن‌ها اشاره نموده‌اند در حالی که برخی از بزرگان اهل سنت شأن نزول آیه را فقط در مورد مسائل فقهی می‌دانند اما برخی از علمای سنی و تمام مفسران شیعه به دلیل عقلی و شواهد نقلی می‌گویند کمال دین فقط تشریع احکام فقهی نیست، بلکه این آیات اشاره به تعیین جانشین و خلیفه بعد از پیامبر اکرم ﷺ دارد. و هیچ مانعی ندارد این آیه در چند زمان مختلف توسط حضرت رسول اکرم ﷺ بیان شده باشد. از این سنخ آیات زیاد داریم. (جَری)

بعضی از علمای دین، ماندگاری قرآن کریم را در این می‌دانند که بتوان با توجه به شان نزول‌های متفاوت قرآن، در دوران‌های آینده آیات آن را در امور دیگری که قبلاً در جامعه وجود نداشته و بعداً پیدا شده تسری داد. بنابراین چنان‌چه علوم مربوط به قرآن را بشناسیم و حق تسری دادن آیات را که همان اجتهاد است داشته باشیم. با بهره‌مندی از کلام حضرت امیر علیه‌السلام که می‌فرمایند: در زمان گرفتاری‌ها به قرآن پناه ببرید تا مشکلات بر شما آسان شود متوجه دامنه‌ی گسترده قرآن می‌شویم، البته، هر کس به اندازه ظرفیتش از قرآن بهره‌مند می‌شود و قبول خواهیم کرد کاربرد دستورات قرآن مربوط به چهارده قرن قبل نبوده، بلکه قرآن دوای درد دل تمامی انسان‌ها در تمامی اعصار است. با او مأنوس شویم تا از آن لذت ببریم، لازم نیست آن را حفظ کنیم یا فقط به جنبه‌های ادبی آن توجه کنیم، خوب است آن را تلاوت کنیم و همراه با تدبر به آن عمل کنیم تا متوجه شویم خداوند چگونه با ما سخن می‌گوید.

مشهور است که ائمه علیهم‌السلام فرموده‌اند:

اگر **می‌خواهید با خداوند متعال حرف بزنید، نماز بخوانید،**

اما اگر دلتان گرفته و **می‌خواهید خداوند متعال با شما حرف بزند قرآن بخوانید.**

امیدوارم وقتی را برای آن در نظر بگیرید.

۹-۶-۷ انواع سود

تفاوت قیمت خرید و فروش کالا سود یا زیان است.از محل سود افراد زندگی خود را اداره می کنند، فقها چهار طریقه کسب را نام برده اند که عبارتند از ۱-**مساومه** ۲-**مرابحه** ۳- **مواضعه** ۴- **تولیه یا تشریک** توضیح مختصر این که:

۱. اگر فروشنده و خریدار، در معامله توجهی به تفاوت قیمت خرید یا فروش کالا و این که فروشنده چه مبلغی سود کسب می‌کند، نداشته باشد به این طریق معامله «**مساومه**» می‌گویند که بهترین نوع معامله است، مانند اکثر معاملات جاری بین مردم.

۲. اگر فروشنده و خریدار در معامله به مقدار مشخصی از سود رضایت دارند، به این طریق معامله «**مرابحه**» می‌گویند. قیمت خرید دقیقاً مشخص و سود آن هم کاملاً مشخص است.

۳. اگر فروشنده و خریدار، در معامله کالا خبر دهند که کالا را به کمتر از قیمت تمام شده یا خرید معامله می‌کنند، به این طریق معامله «**مواضعه**» می‌گویند.

۴. اگر فروشنده و خریدار، در معامله خبر دهند که کالا را به قیمت تمام شده یا قیمت خرید معامله می‌کنند به این طریق معامله «**تولیه**» یا «**تشریک**» می‌گویند، (بعضی از فقها این دو نوع را از هم جدا کرده‌اند).

۹-۶-۸ مسایل سود:

۱ - **مرابحه** یعنی راس المال کردن، یعنی فروشنده قیمت خرید را در اختیار خریدار قرار دهد و سود خود را به آن بیفزاید. در این نوع معاملات فروشنده باید همه‌ی اطلاعات خرید را به خریدار منتقل کند، مثلاً، بگوید این کالا را به چه مدت خریده است، با چه نوع ارزی خریداری کرده، نرخ ارز چه مبلغی بوده، یا با کدام کالاها خریداری کرده است، اگر تمام اطلاعات را ندهد خریدار می‌تواند براساس خیار غبن معامله را فسخ کند.

۲ - مکروه است که فروشنده درصد سود یا زیان خود را به نسبت سرمایه مشخص کند، مثلاً بگوید هزار تومان خریده ام پنج درصد سود می‌گیرم. بلکه بهتر است بگوید هزار تومان خریده ام، هزار و پنجاه تومان می‌فروشم.

۳ - اگر صاحب کالا بگوید به همان قیمتی که خریده‌ام به شما می‌فروشم، به این

معامله**تولیه** می‌گویند و مانعی ندارد ولی اگر دروغ بگوید خریدار می‌تواند معامله را فسخ نماید، درعرف بازار به این نوع معاملات می‌گویند واگذاری معامله به دیگری.

۴ – اگر کالایی را بخرد و سپس روی آن کار کند، چنان‌چه اجرت کار را داده باشد می‌تواند آن هزینه را به خرید اضافه کند و قیمت تمام شده را معادل مجموع مبلغ خرید و هزینه‌ی پرداخت شده بگوید. اما اگر خودش روی آن کار کرده باشد و در آن تغییراتی داده باشد باید به تفکیک به خریدار اعلان کند. مثلاً، بگوید این اتومبیل را به ده میلیون خریده‌ام و یک هفته روی آن کار کرده ام که آن‌هم یک میلیون است و اکنون با این مقدار سود می‌فروشم.

۵ – اگر کالایی را بخرد، بعد به شکل صوری آن را به فرزند خود یا شخص دیگری بفروشد، سپس از او خریداری کند و به مشتری قیمت دوم را به عنوان خرید واقعی خود بگوید و کالا را به صورت مرابحه بفروشد، معامله صحیح است ولی کار حرامی‌کرده و اگر مشتری متوجه شود می‌تواند معامله را فسخ کند.

۶ – اگر مشخص شود در معامله‌ی مرابحه، فروشنده سهواً یا عمداً دروغ گفته است، معامله صحیح است اما خریدار اختیار دارد معامله را فسخ و یا آن را قبول کند.

۷ – اگر کسی کالایی را بخرد و سپس به دوست خود بگوید نصفش را برای تو خریده‌ام، معنای آن معامله به صورت **تولیه یا تشریک** است یعنی سودی از دوست خود نباید بگیرد.

فصل هفتم کتاب متاجر

۹-۷ فروش کالا و ضمیمه آن

در فصل هفتم کتاب متاجر مسائل فروش کالا و آن‌چه با آن و یا در آن وجود دارد مطرح گردیده از جمله:

چنانچه چیزی داخل کالای خریداری شده باشد، چه حکمی‌دارد ؟

۱ -اگر زمینی را بفروشند و تاسیساتی مانند چاه آب و یا درختانی متعلق به مالک یا شخص دیگری در آن باشد، حکم این ملک و آن‌چه در داخل آن است بستگی به قرارداد فی مابین دارد، مثلاً اگر فقط زمینی را بفروشند، معنایش آن است که غیر از زمین، بقیه اموال متعلق به فروشنده است، ولی اگر در قرارداد فروخته شدن تاسیسات و یا درختان موجود در آن، ذکر شده باشد معنایش این است که آن‌ها متعلق به خریدار است.

۲ -اگر باغی را بفروشند معنایش این است که زمین و درختان را کلاً فروخته‌اند و اگر می‌خواهند درختی از آن باغ را نفروشند باید آن را استثنا کنند و نام ببرند.

در معامله باغ اگر درختی استثناء شد صاحب درخت حق دارد در آن باغ رفت و آمد داشته باشد، در آن صورت باید به او مسیر بدهند و او از زمین زیر درخت هم می‌تواند استفاده کند.

۳ -اگر حیوانی را بفروشند آن‌چه با اوست مانند پشم یا بچه در شکم حیوان، آن را هم

فروخته‌اند، مگر شرط دیگری کرده باشند (۱۱-۹)

۴ -اگر محصول باغی را بفروشند باید رعایت مسایل آن بشود (۱۰-۹)

۵ -به طورکلی حکم آن‌چه ضمیمه‌ی کالا فروخته شده است به عرف منطقه و قراری که می‌گذارند ونوع کالایی که معامله می‌شود، بستگی دارد مثلاً در فروش یک اتومبیل چرخ زاپاس آن ضمیمه است و فروشنده نمی‌تواند برای آن وجه اضافه طلب کند، اما می‌تواند برای رادیو و ضبطی که فابریک یک اتومبیل نیست و فروشنده روی اتومبیل سوار کرده از مشتری جداگانه وجهی طلب کند و یا آن را بردارد و یا طی قرارداد فروش حق خود را به خریدار واگذار نماید.

۶ -در مورد فروش خانه می‌گویند آن‌چه از خانه جداشدنی است مانند لوسترها متعلق به فروشنده است ولی آن‌چه در منزل ثابت شده است مانند کابینت و یا کمدهای داخل دیوارها که برداشتن آن‌ها مستلزم خراب کردن منزل است متعلق به خریدار است. در عین حال عرف منطقه در این موضوع بسیار اهمیت دارد، برای مثال در یک منطقه ممکن است کولرها را متعلق به فروشنده بدانند و در منطقه دیگر آن را روی خانه حساب کنند و یا خط تلفن ممکن است ثابت روی منزل باشد و یا نباشد، چنانچه در موقع عقد قرارداد وضع این نوع اموال مشخص نگردد هر چه عرف بگوید حکم می‌کنند.

فصل هشتم کتاب متاجر

۱-۸-۹ تسلیم و قبض یا داد و ستد

تسلیم در مقابلش **قبض** است.

تسلیم یعنی دادن مال در اختیار دیگری.

قبض یعنی گرفتن مال از دیگری.

نظر به اینکه تحویل دادن (تسلیم) مال و تحویل گرفتن (قبض) آن در شرع و قوانین جاری برای طرفین تبعاتی را در بر دارد، باید روشن شود در چه صورتی می‌گویند کالایی تحویل داده شده یا تحویل گرفته شده است. آن‌چه قابل توجه است این که هر کالایی را به صورتی حکم می‌کنند، مثلاً :

۱ – خانه را زمانی که تخلیه می‌کنند و کلید آن را تحویل خریدار می‌دهند می‌گویند تسلیم کردند و تا زمانی که محل را خالی نکرده و کلید را تحویل نداده‌اند خریدار حق ندارد وارد منزل شود و اثاث مالک قبلی را جا به جا کند، زیرا هنوز خانه تسلیم او نشده است.

۲ – باغ را زمانی که خریدار بتواند داخل آن شود می‌گویند تسلیم کردند

۳ – زمین را وقتی نشان خریدار می‌دهند می‌گویند تسلیم کردند.

۴ – مال وزن کردنی را با کشیدن و مقابل خریدار قرار دادن می‌گویند تسلیم کردند و تا زمانی که فروشنده آن را از سایر اموال خود جدا نکرده و نکشیده است آن مال جزو

اموال فروشنده است و خریدار حق ندارد در آن تصرف کند، ولی زمانی که فروشنده آن را کشید و در مقابل خریدار قرارداد در حقیقت آن را تسلیم کرده است در آن صورت خریدار هم حق استفاده از آن را دارد و هم مسئول اتفاقات بعدی است.

۵ –حیوان را زمانی که از محل مالک و فروشنده بیرون می‌آورند و مقابل مشتری قرارمی دهند می‌گویند تسلیم کردند.

۶ –اموال دیگر مانند فرش و مبلمان زمانی که در مقابل خریدار قرار می‌دهند، می‌گویند تحویل یا تسلیم شد.

۷ – اگر طرفین به تسلیم و یا قبض کالا مطابق قراری (عقدی) که گزارده‌اند عمل نکنند حاکم می‌تواند آنان را مجبور به اجرای قرارداد کند.

۸ – کالای وزنی را قبل از تحویل گرفتن نباید فروخت.

۹ – غذای خریداری شده را قبل از تحویل گرفتن نمی‌توان به قیمت کمتر یا بیشتر فروخت.

۱۰ –اگر مشتری (خریدار) مدعی شد که مال وزن کردنی را کمتر به او تحویل داده‌اند، چنانچه درزمان وزن کردن حضور داشته است سخن فروشنده معتبر است و اگر در زمان وزن کردن خریدار حضور نداشته است سخن خریدارمعتبر است البته با قسم.

مالکیت اموال:

طبق قوانین جاری کشور، **اموال منقول** معمولی در دست هر کس که باشد مالک است و اگر دیگری ادّعای مالکیت آن را دارد باید مدارک کافی ارائه دهد اما بعضی اموال منقول مانند اتومبیل و هم‌چنین **اموال غیرمنقول**، مانند زمین، باغ، خانه، مغازه، کارخانه، متعلق به کسی است که اسناد آن به نام اوست خواه متصرف آن باشد و یا نباشد.

۲-۸-۹ شروط ضمن عقد

شرط کردن در ضمن عقد اگر خلاف شرع نباشد و اجرای آن ممکن باشد هر شرطی که باشد بلا مانع و وفای به آن واجب است.

شروط باید شرعی و قابل اجرا باشد

مردم در روابط زندگی خود با هم قرارهایی می‌گذارند که به آن‌ها پای‌بند هستند، این قرارها اگر توسط شرع تدوین شده باشد به آن‌ها **مسائل شرعی** می‌گوییم و اگر براساس رسم و عرف جامعه باشد به آن **سنت** می‌گوئیم و اگر براساس دستور حاکمان یا اندیشمندان تدوین شده باشد به آن‌ها **قانون**می‌گوییم.

در هر کشوری قوانین براساس سنت و آیین آن جامعه وضع می‌شود. در کشور ما این قوانین نباید مخالف شرع مقدس اسلام باشد، لذا هر قراری که مخالف شرع و قانون نبوده و در ضمن قابل اجرا باشد، محترم و طرفین موظف به اجرای آن هستند.

مثلاً شرع می‌فرماید تصرف در مال غیر، بدون اجازه‌ی صاحب آن حرام است. مگر این که شما به صورتی (ارث، هبه) مالک آن شده باشید یا آن را خریداری کرده باشید این امر (خرید کالا) براساس توافقی است که شما با صاحب کالا می‌کنید. مثلاً نقد می‌خرید، نسیه می‌خرید، با کالای دیگر معاوضه می‌کنید، سندی را امضاء می‌کنید، درصدی از آن را می‌خرید یا فقط به لفظ خریداری می‌کنید. نظر به این که تمام این راه‌ها را شرع و سنت جامعه امضاء کرده است قابل قبول است و می‌باید به آن عمل کرد.

حکم قانون مخالف شرع

اگر قانونی در کشور تصویب شود که مخالف شرع باشد، مجریان باید احتیاط بیشتری در اعمال آن بنمایند و حتماً لازم است نظر مجتهد خود را سئوال کنند، مثلاً هیچ مجتهدی تاکنون داشتن وسایل استفاده از ماهواره را حرام نکرده است بنابراین شما می‌توانید جهت استفاده سالم آن را خریداری کنید. اما در کشور ما چندی پیش قانونی تصویب کردند که داشتن ماهواره را ممنوع نمودند و هر از چند گاهی به استناد قانون به اموال مردم صدمه وارد می‌کنند. اگر کسی از شما سئوال کند حکم آن چیست باید بگویید که هر کس که می‌خواهد این قانون را اجرا کند اگر مسلمان است باید نظر مجتهد خود را سئوال کند، اگر مجتهد او بگوید داشتن وسایل ماهواره به استناد شرع حرام است و شما مجاز به صدمه زدن به اموال مردم هستید شما می‌توانید به این قانون عمل کنید و آن مجتهد در پیشگاه خداوند مسئول است اما اگر مجتهد شما بگوید داشتن

وسایل ماهواره حرام نیست، شما به صرف قانون حق صدمه زدن به اموال مردم را ندارید و اگر صدمه زدید، شرعاً مسئول هستید و باید خسارت وارده به اموال مردم را شخصاً جبران کنید یعنی حق الناس به گردن شماست. البته طبق قانون شرع می توانید خسارت پرداخت شده را از رئیس خود که شما را وادار کرده دستور خلاف شرع انجام دهید دریافت کنید. در اینجا مسئله نظر فقهای شورای نگهبان و شورای تشخیص مصلحت پیش می‌آید که مسئله را کمی پیچیده می‌کند، به همین سبب می‌گویم نظر مجتهد خود را جویا شوید و براساس آن عمل کنید.

۳-۸-۹ انواع شرط‌ها در معاملات

به طور کلی معاملات شرط‌هایی دارند که برخی اصلی هستند از جمله آن شروط که در مواد ۱۹۰ به بعد قانون مدنی آمده است عبارتند:

۱ -**قصد و رضا**، معامله به اجبار صحیح است.

رضا یا رضایت **در مرحله تصمیم‌گیری** است یعنی شخص با توجه به سود و زیان خود تصمیم می‌گیرد معامله‌ای را انجام دهد یا ندهد.

قصد در مرحله اجرا حاصل می‌شود یعنی بعد از داشتن رضایت با انجام دادن معامله نظر خود را به اجراء در می‌آورد.

۲ -**اهلیت**، هر فردی که تصمیم به انجام معامله‌ای را می‌گیرد باید شرایطی در او وجود داشته باشد از جمله عاقل، بالغ، رشید، مالک و ...

به طور کلی اهلیت را به دو گروه عمده تقسیم کرده‌اند

اهلیت تمتع (بهره‌مندی) و اهلیت استیفاء (طلب حق کردن).

اهلیت تمتع؛ با زنده به دنیا آمدن هر شخص، او حق بهره‌برداری از آن را دارد مانند استفاده از هوا، ارث بردن کودک دیوانه از والدین خود، نمی‌گویند چون دیوانه است سهم ارث ندارد، اما می‌گویند او نمی‌تواند معامله‌ای را انجام دهد زیرا او سفیه است و اهلیت جهت معامله ندارد (اهلیت استیفاء)

۳ -**معین بودن معامله**، مشخص نبودن کالا و صفاتی که در قیمت آن تاثیر دارد باعث باطل شدن معامله و قرارداد می‌گردد.

۴ -**مشروعیت معامله**، به بیانی معاملاتی را که شرع ممنوع کرده، مانند خرید و فروش خوک و یا سایر نجاسات قابل انجام نیست.

اگر معامله‌ای این شرط‌ها را رعایت نکند معامله فاسد است، یعنی معامله ای صورت نگرفته است.(۲-۳-۹)

اما افراد زمانی که معاملاتی را نسیه و یا سلف انجام می‌دهند شروطی را بین خود می‌گذارند، این شروط به دو دسته **شروط صحیح** و **شروط غیرصحیح** تقسیم می‌گردند.

شروط صحیح:

هر شرطی که مخالف دستورات شرع نباشد می‌تواند در قرارداد باشد، و آن‌ها را در سه گروه عمده تقسیم‌بندی کرده‌اند که عبارتند از: شرط فعل، شرط صفت و شرط نتیجه

۱ -**شروط انجام فعل**، عبارت است از شرطی که طرفین یکدیگر را ملزم به انجام عملی بعد از معامله می‌نمایند مثلاً فروشنده قبول می‌کند که خانه‌ای که می‌فروشد رنگ‌آمیزی نماید و یا خریدار قبول می‌کند بعد از خرید خانه صاحب اولیه مدتی در آن سکونت کند.

۲ -**شرط صفت**، که به آن شرط توصیف هم می‌گویند در معاملات سلف (تحویل کالا در آینده) بیشتر استفاده می‌شود، و در مورد کمیت و کیفیت کالا صحبت می‌کند و این غیر از شرط اصلی معامله است، مثلاً یک تن گندم خریداری کرده‌ایم که سه ماه دیگر تحویل بگیریم (شروط اصلی) ولی شرط می‌کنیم از چه نوعی و از کدام منطقه باشد.

۳ -**شرط نتیجه**، شروطی که ربطی به معامله ندارد و خارج از آن است، مثلاً اگر خانه‌ات را به من بفروشی، برادرت را یک ماه به زیارت می‌برم، و یا شوهر می‌گوید بعد از قبول ازدواج توسط خانم او را به زیارت حج ببرد، و یا در مبایعه‌نامه قبول می‌کنیم یک وکالت به خریدار جهت پی‌گیری امور بدهیم. ده‌ها شرط دیگر که همگی صحیح است و باید به آن توجه کرد و آنها را اجراء نمود.

اما در شرع بیشترین تذکرات در مورد شرط‌های غیرصحیح داده شده است.

شرط‌های غیرصحیح:

شرط غیرصحیح را به دو گروه عمده تقسیم می‌کنند:

۱ – شرط‌هایی که خود باطل هستند ولی معامله را باطل نمی‌کنند، **شرط غیر مؤثر** در معامله.

۲ – شرط‌هایی که خود باطل هستند و معامله را هم باطل می‌کنند، **شرط مؤثر** در معامله.

۱ – **شرط‌های باطل غیر مؤثر در معامله:** به سه گروه تقسیم می‌گردند

۱ ـ۱ شرط غیر مقدور، خانه‌ام را به تو می‌فروشم به شرط این که یک هفته آب‌نخوری، باغ را اجاره می‌کنم به شرط این که تمام شکوفه‌ها میوه شود.

۱ ـ۲ شرطی که نفعی ندارد، خانه‌ام را به تو می‌فروشم به شرط این که چند شب در قبرستان بخوابی

۱ ـ۳ شرط غیر شرعی، خانه‌ام را به تو می‌فروشم به شرط این که از آن استفاده نکنید، انگور را به تو می‌فروشم به شرط این که آن را شراب کنی، خانمی را عقد می‌کنیم به شرط این که مهریه نخواهد. صد تومان قرض می دهیم به شرط این که صدوده تومان برگشت دهید.

تمام این شرط‌ها باطل است، اما معامله صحیح است و می‌توان معامله را انجام داد و به شرط عمل نکرد.

۲ – **شرط‌های باطل مؤثر در معامله** به دو گروه تقسیم می‌گردند

۲ ـ۱ شرط خلاف مقتضای عقد، خانه‌ام را به تو می‌فروشم به شرط این که آن را تحویل ندهم

۲ ـ۲ شرط مجهولی که باعث ابهام در معامله شود. مقداری از زمین باغ خود را به تو فروختم، چه مقدار کدام قسمت معلوم نیست

اگر این شروط در معامله باشد معامله‌ای انجام نشده است تا فروشنده صاحب ثمن (وجه معامله) و خریدار صاحب کالا (مبیع) گردند و معامله کلاً باطل است.

۹-۸-۴ قول یا وعده

قول یا وعده دادن عبارت از شرطی است که در ضمن عقد نباشد. بلکه **قول یا وعده ممکن** است قبل از معامله یا بعد از معامله باشد، وفا نمودن به وعده‌ای که شخص می‌دهد براساس آیه قرآن (۲-۳ صف۶۱) واجب است اما علما عمل کردن به وعده خارج از عقد را مستحب می‌دانند لذا می‌گویند اگر کسی به وعده خود عمل نکند کار بسیار بدی کرده است ولی معامله‌ی او صحیح است.(۵-۱۱ انجام تعهد)

مثال: اگر کسی گفته باشد این مالی را که از تو می‌خرم به برادرت خواهم فروخت، اگر نفروشد نمی‌توان او را مجبور بفروش کرد، ولی او به دلیل عدم وفای به عهد خلاف رویه‌ی پسندیده‌ی اولیاء خدا عمل کرده است.

مثال دیگر: اگر در قرارداد خرید (عقد بیع) یا عقد دیگری، شرط فاسدی کنند مثلاً بگویند این پول را قرض می‌دهم که بعداً علاوه بر آن اضافه هم بپردازی، آن معامله ازاصل باطل است و اگر بعداز معامله شرط رابردارند، معامله صحیح است.بعضی از فقها شرط فاسد را مبطل معامله نمی‌دانند.

مثال دیگر: اگر شخصی کالایی بخرد و درآن شرطی گذارده باشد که آن شرط در آن محقق نشده باشد خریدار و یا فروشنده حق دارند معامله را فسخ کنند. مثلاً، پیراهنی را خریداری کند به شرط اینکه دو متر پارچه در آن مصرف شده باشد، وسپس معلوم گردد پارچه کمتری در آن مصرف شده، خریدار می‌تواند کالا را قبول کند و یا پس بدهد و یا تفاوت قیمت را به شرط این‌که فروشنده راضی باشد، از او بگیرد.اگر پارچه بیشتری در آن مصرف شده باشد و فروشنده از آن مطلع نبوده، فروشنده حق دارد معامله را قبول کند یا تفاوت را بگیرد و یا معامله رافسخ کند، دو طرف دارای اختیار هستند(خیار تبعض صفقه ۳-۴-۹).

۹-۸-۵ چند مسئله در دادوستد

۱- می‌توان **دو کالا را باهم** در یک معامله خریداری کرد بدون این که قیمت هر کدام مشخص باشد. مثلاً این اتومبیل را با این فرش به یک میلیون تومان می‌خرم. اما چنان‌چه معامله با اشکال مواجه شود، و خریدار و یا فروشنده راضی به معامله هر دو کالا با هم نشوند، باید کل معامله را

برگشت دهند، یعنی اختیار فسخ برای هر دونفر هم خریدار و هم فروشنده وجود دارد و البته، می‌توانند مجدداً با شرایط جدید معامله کنند.

۲- می‌توان **اجرت کار و قیمت مواد مصرفی در کالایی** را که بعداً می‌خواهند تحویل دهند مجموعاً مشخص کنند، به شرط این‌که نوع کار و مقدار مواد مصرفی در آن دقیقاً مشخص باشد. مثلاً می‌خواهیم فرشی را برای ما ببافند، می‌گوییم فرش را به شرط این که پنجاه کیلو الیاف در آن مصرف شده باشد و طبق این نقشه بافته شود، به صدهزار تومان خریدارم. و یا انگشتری با این شکل به شرط این که وزن طلای آن ۲۰ گرم طلای ۱۸ عیار باشد به یک میلیون تومان خریداری می‌کنم، این شرایط قابل قبول است.

در پیمانکاری‌ها معمولاً لوازم مصرفی و اجرت کار را با هم در یک قرارداد معین می‌کنند. در چنین قراردادهایی باید مشخصات لوازم مصرفی و چگونگی انجام کار دقیقاً مشخص باشد، و نیازی نیست که قیمت مواد مصرفی و اجرت کار به تفکیک مشخص باشد.(جعاله ۳-۱۰)

فصل نهم کتاب متاجر

۹-۹)ربا یا زیادی گرفتن در قرض ممنوع

۱-۹-۹ آیات

آیه‌ی ۲۷۵ بقره (۲):

الَّذِینَ یَأْکلُونَ الرِّبَوا لا یَقُومُونَ إِلا کَمَا یَقُومُ الَّذِی یَتَخَبَّطهُ الشیْطنُ مِنَ الْمَس ذَلِک بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَیْعُ مِثْلُ الرِّبَوا وَ أَحَلَّ اللَّهُ الْبَیْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبَوا فَمَن جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِّن رَّبِّهِ فَانتَهَى فَلَهُ مَا سلَف وَ أَمْرُهُ إِلى اللَّهِ وَ مَنْ عَادَ فَأُولَئک أَصحاب النَّارِ هُمْ فِیهَا خَلِدُونَ

کسانی که ربا می‌خورند، [در قیامت از قبرها] **برنمی‌خیزند مگر مانند برخاستنِ کسی که بر اثر تماس شیطان دیوانه و آشفته‌گردیده. این بدان سبب است که آنان گفتند: «داد و ستد قطعاً مانند رباست»** (هر دو حلال است) **و حال آنکه خدا داد و ستد را حلال، و ربا را حرام گردانیده است. پس، هر کس، اندرزی از جانب پروردگارش بدو رسید، و** [از رباخواری] **باز ایستاد، آن‌چه گذشته از آنِ اوست و کارش به خدا واگذار می‌شود، و کسانی که به رباخواری باز گردند، آنان اهل آتش‌اند و در آن ماندگار خواهند بود.**

آیه‌ی ۲۷۶ بقره (۲):

يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَوا وَ يُرْبِي الصدَقاتِ وَ اللَّهُ لا يُحِب كلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ

خدا ربا را با کاهش تدریجی از بین می‌برد، و بر صدقات می‌افزاید، و خداوند هیچ ناسپاسِ گناهکاری را دوست نمی‌دارد.

آیه‌ی ۲۷۸ و ۲۷۹ بقره (۲):

يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ ذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَوا إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا پروا کنید و اگر واقعاً ایمان آورده‌اید آن‌چه از ربا باقی مانده و طلبکار هستید واگذارید. (آن را ببخشید)

فَإِن لَّمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِّنَ اللَّهِ وَ رَسولِهِ وَ إِن تُبْتُمْ فَلَكمْ رُءُوس أَمْوَلِكمْ لا تَظلِمُونَ وَ لا تُظلَمُونَ

و اگر [چنین] نکردید، بدانید به جنگ با خدا و فرستاده وی برخاسته‌اید و اگر توبه کنید سرمایه‌های اصلی شما از آن خودتان است. و به این ترتیب نه ستم می‌کنید و نه ستم می‌بینید.

آیه‌ی۱۳۰ آل عمران (۳):

يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لا تَأْكلُوا الرِّبَوا أَضعَفاً مُّضعَفَةً وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ

ای کسانی که ایمان آورده‌اید ربا را با سود چندین برابر مخورید و از خدا پروا کنید، باشد که رستگار شوید.

آیه‌ی ۱۶۱ نساء (۴):

وَ أَخْذِهِمُ الرِّبَوا وَ قَدْ نهُوا عَنْهُ وَ أَكلِهِمْ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَ أَعْتَدْنَا لِلْكَفِرِينَ مِنهُمْ عَذَاباً أَلِيماً

و نیز بدان سبب که ربا می‌گرفتند، در حالی‌که از آن نهی شده بودند، و اموال مردم

را به ناروا می‌خورند (می‌گرفتند) و ما برای کافران عذابی دردآور مهیا کرده‌ایم

آیه‌ی ۳۹ روم (۳۰)

وَ مَا ءَاتَيْتُم مِّن رِّبًا لِّيرْبُوَا فى أَمْوَالِ النَّاسِ فَلا يَرْبُوا عِندَ اللَّهِ وَ مَا ءَاتَيْتُم مِّن زَكَوةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ فَأُولَئک هُمُ الْمُضعِفُونَ

و آن‌چه به قصد ربا می‌دهید تا در اموال مردم زیاد شود نزد خدا فزونی نمی‌گیرد ولی آنچه را از زکات در حالی که خشنودی خدا را خواستاریدمی‌دهید، پس آنان فزونی خواهند یافت، کسانی که چنین می‌کنند پاداشی مضاعف دارند.

آیه‌ی ۲ مائده (۵)

وَ تَعَاوَنُوا عَلى الْبرِّ وَ التَّقْوَى وَ لا تَعَاوَنُوا عَلى الاثْمِ وَ الْعُدْوَنِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شدِيدُ الْعِقَابِ(۲)

و باید در نیکوکاری و پرهیزگاری با یکدیگر همکاری کنید، و در گناه و تعدّی دستیار هم نشوید، و از خدا پروا کنید که خدا سخت‌کیفر است.

احادیث

حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام در پایان خطبه ۱۵۶ نهج البلاغه از قول حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل می‌فرمایند :

يا عَلى اِنَ القَومَ سَيُفتَنونَ بعدى بِاَموالِهِم، وَ يَمُنُّونَ بِدِينِهِم على رَبِهِّم، وَ يَتَمَنَّونَ رَحمَتَهُ، وَ يَأمَنُونَ سَطْوَتَهُ، وَ يَستَحِلّونَ حَرامَهُ بالشُّبُهاتِ الكاذِبَةِ، وَ الْاَهْواءِ السّاهِيَةِ، فَيَسْتَحِلّوَنَ الخَمرَ بِالنَّبيذِ، وَ السُّحْتَ بِالهَدِيَّةِ، والرِّبا بِالبَيعِ

قُلتُ : يا رَسُولَ اللهِ ، فَبِاَىِّ الْمَنازِلِ اُنْزِلُهُم عِندَ ذلِکَ ؟ اَبِمَنزِلَةِ رِدَّةٍ، اَم بِمَنزِلَةِ فِتنَةٍ

فَقالَ : بِمَنزِلَةِ فِتنَةٍ

ای علی،

همانا این مردم به زودی با اموالشان دچار آزمایش می‌شوند،

و در دین داری بر خدا منت می‌گذارند.

با این حال آرزوی رحمت او را دارند،

و از قدرت و خشم خدا، خود را ایمن می‌پندارند.

حرام خدا را با شبهات دروغین، و هوس‌های غفلت زا، حلال می‌کنند !!

شراب را به بهانه این‌که آب انگور است

و رشوه را به نام این که هدیه است

و ربا را به دلیل اینکه نوعی معامله است حلال می‌شمارند.

حضرت امیر علیه‌السلام می‌فرماید: سئوال کردم: ای رسول خدا، **در آن زمان مردم را در چه پایه ای بدانم ؟** در پایه ارتداد یا فتنه و آزمایش!

حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند: **آنان را در پایه ای از آزمایش بدان.**

میزان الحکمه:

قال رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله:

اِنَّ اللهَ لَعَنَ آکِلَ الرِّبا و مُؤْکِلَهُ و کاتِبَهُ و شاهِدَیْهِ

خداوند تبارک و تعالی رباخوار و ربا دهنده و کاتب (نویسنده معامله ربا) و گواهان آن را لعنت کرده است.

از معصومین علیهم‌السلام:

امام باقر : پلیدترین کسب‌ها رباست.

امام صادق : رباخوار از دنیا نرود تا آن که شیطان دیوانه‌اش کند.

در پاسخ به علت حرمت ربا فرمودند: تا مردم کسب‌وکار و تجارت را رها نکنند و زیادی مال خود را به هم قرض دهند و از احسان کردن به یکدیگر دریغ نورزند.

۲-۹-۹ حرمت ربا

تعریف ربا

ربا در لغت به معنی رشد و افزونی است و در اصطلاحی که ما به کار می‌بریم گرفتن اضافه به شرحی است که می‌آید:

ربا در شرع اسلام حرام است و حرمت آن از ضروریات دین است. (۷-۹-۹) ربا دو قسم است.

اقسام بدهی

قبل از ورود به بحث ربا (زیادی گرفتن) خوب است یادآوری کنیم اگر چه بدهی اختیاری به صور مختلف ممکن است ایجاد شود، مانند ضمانت، حوادث و ... اما اکثراً به دو صورت عمده ایجاد می‌گردد.

الف – خرید و فروش، **معاملات**.

ب – دریافت وجه نقد و یا کالا به عنوان **قرض** برای رفع مشکل.

الف – خرید و فروش ممکن است به یکی از چهار صورت زیر باشد:

۱ – نقد؛ کالا (یا مبیع) موجود است، وجه (یا ثمن) موجود است. (۸-۳-۹)

۲ – نسیه؛ کالا (یا مبیع) موجود است، وجه (یا ثمن) موجود نیست. (۱-۶-۹)

۳ – سلف؛ کالا (یا مبیع) موجود نیست، وجه (یا ثمن) موجود است. (۱-۱۲-۹)

۴ – کالی به کالی؛ کالا (یا مبیع) موجود نیست، وجه (یا ثمن) موجود نیست. (۸-۳-۹)

که نوع چهارم (۴-الف) در شرع تایید نشده و ما حق معامله‌ی چنین کالایی را نداریم.

ب – قرض، که این ممکن است به یکی از دو صورت زیر باشد:

۱ – قرض گرفتن کالا

۲ – قرض گرفتن وجه رایج، پول

انواع ربا:

گفتیم پرداخت اضافی یا ربا **به دو صورت ممکن** است ایجاد گردد:

۱ - **صورت اول** ربا در خرید و فروش و معاملات، بیع ربوی یا **ربای معاملی**

۲ - **صورت دوم** ربا در قرض گرفتن وجه نقد یا کالا است که به آن **ربای قرضی** هم می‌گویند

۱ -صورت اول ، ربای معاملی

ربا در خرید و فروش و معاملات یا بیع ربوی باعث می‌شود خریدار و فروشنده مالک کالایی را که دریافت می‌کنند شوند، **به دو شکل ممکن است** انجام شود :

شکل اول، ربا در مبادله و معاوضه‌ی دو کالای موجود (معامله نقد) که از یک جنس باشند به نام **زیادی عینی**

شکل دوم، ربا در نسیه و سلف: به نام **زیادی حکمی**

توضیح بیشتر

شکل اول، ربا در مبادله و معاوضه دو کالای موجود، زیادی عینی:

اگر در معامله‌ای کالایی را با کالای دیگر نقداً مبادله و یا معاوضه کنند چنان‌چه:

الف: آن دو کالا از یک نوع باشند

ب: کشیدنی و یا حجمی معامله شوند

ج: مقدار آن دو با هم تفاوت داشته باشد

این معامله مشمول ربا می‌شود و انجام آن حرام است.

مثلاً: صد کیلو گندم را با صدوبیست کیلو گندم دیگر معامله کنیم. و یا ده لیتر روغن حیوانی را با دوازده لیتر روغن حیوانی معامله کنیم، این معاملات اشکال دارد حتی اگر یکی از دیگری مرغوب‌تر باشد، اما کالاهایی که عددی و یا با معیارهای دیگر مبادله می‌شوند و وزن و حجم در قیمت آن‌ها تاثیر ندارد می‌توان با تفاوت در تعداد و مقدار حتی اگر از یک نوع باشند معامله نمود مثلاً یک اسب سواری را با دو اسب بارکش یا دو گوسفند چاق را با سه گوسفند لاغر می‌توان معامله نمود. اما اگر در منطقه‌ای گوسفند زنده کیلویی معامله شود باید وزن گوسفندها مساوی باشند و یا می‌توان یک اتومبیل مدل بالا را با دو اتومبیل مدل پایین معامله نمود. البته این نوع معاملات را خالی از اشکال ندانسته‌اند.

شکل دوم، ربا در نسیه وسلف، زیادی حکمی

چنان‌چه دو کالا را به صورت نسیه یا سلف با هم معامله (خرید و فروش) کنیم چنان‌چه در وزن و یا پیمانه به هر دلیل (مرغوبیت و ...) اختلاف داشته باشند مشمول ربا می‌گردد، حتی اگر در وزن اختلاف نداشته باشند به دلیل اختلاف در مدت (یک کالا امروز می‌خرید که عین همان کالا را دو ماه دیگر بفروشید) باز هم ربا می‌شود و اشکال دارد.

لذا به ما گفته‌اند اگر می‌خواهید دو کالای از یک نوع را با هم معامله کنید باید هم وزن، نقد و بدون مدت باشد. ولی چنان‌چه از دو نوع کالا باشد، لزومی ندارد که مقدار آن مساوی و یا نقد باشد، مثلاً می‌توان یک تن گندم تحویل داد که دو ماه دیگر صد کیلو گوشت گرفت.

اما در مورد طلا و نقره احتیاط بیشتری نموده‌اند و چنان‌چه بخواهیم این دو کالا را با هم معاوضه کنیم خوب است در همان مجلس بدون مدت انجام گیرد ولی اختلاف در وزن مانعی ندارد.

برای رفع مشکل خوب است حتی اگر دو کالای هم جنس را به صورت نسیه و سلف معامله می‌کنید، کالای موجود را خریداری کنید و کالایی را به صورت سلف بفروشید.

معیار معاملات (انواع واحد معاملات ۴-۳-۹)

در خرید و فروش هر کالایی معیاری را برای معامله آن کالا در نظر می‌گیرند، که ممکن است این معیار در مناطق مختلف فرق داشته باشد مثلا تخم مرغ در یک منطقه عددی و در منطقه دیگر کیلویی معامله شود.

در گذشته چهار معیار اصلی وجود داشت که در فقه هم روی آن‌ها صحبت شده است.

۱- حجمی یا لیتری، که با لیتر و اجزای آن معامله می‌شود مانند شیر یا مایعات دیگر

۲- وزنی که با کیلو و اجزای آن معامله می‌شود مانند گندم

۳- عددی یا معدود که با شمارش خرید و فروش می‌شود مانند حیوانات، بعضی خوراکی‌ها و مصنوعات بشری

۴- طولی یا سطحی، که براساس متر و اجزای آن مانند پارچه و یا متر مربع و اجزای آن مانند زمین معامله می‌شوند

برخی از علما طول و سطح را جزو محدودات به حساب آورده اند، لذا روی سه معیار صحبت کرده‌اند. در تمام این معیارها مشاهده نیز تأثیر گذار است. یعنی علاوه بر این که روغن را پیمانه می‌کردند و یا گندم را وزن می‌نمودند کیفیت و نوع آن را هم با چشم مشاهده و سپس نسبت به انجام اقدام می‌کردند.

اما امروز شاهد هستیم که واحدهای دیگری مانند دقیقه‌ای یا پالس در تلفن، کیلو بایت در کامپیوتر، کیلو وات در برق، ساعتی در کرایه اتومبیل، و ترکیبی از این‌ها نیز وجود دارد. (انواع واحد معاملات ۴-۳-۹)

در فقه مسایل ربا بیشتر روی کالاهای وزنی و کالاهای پیمانه‌ای صحبت شده و فقها ربا را در معاملات عددی جاری نمی‌دانند.

به عبارتی کالاهایی که با عدد و متر معامله می‌گردند چنانچه در مبادلات تجاری با یکدیگر مبادله کردند و تعداد آن‌ها متفاوت باشد یا داد و ستد آن‌ها در یک زمان نباشد مشمول ربا و زیاد گرفتن نمی‌شود، یعنی می‌توان صد عدد تخم مرغ را با یکصد و بیست عدد تخم مرغ معامله نمود یا می‌توان امروز صد عدد گردو داد و دو ماه دیگر یکصد و بیست عدد گردو گرفت.

البته با توجه به این که در زمان ما تمام معاملات با مشخص شدن قیمت کالا معامله می‌شود، یعنی مبادله دو کالای هم‌جنس کمتر معامله می‌شود، بسیاری از مسائل پیچیده ربای معاوضه‌ای و مبادله‌ای و نسیه و سلف حل شده و نیازی به آن نیست.

در واقع شما کالایی را به قیمتی مشخص به صورت نقد یا نسیه می‌خرید و کالای دیگری را به قیمت مشخص می‌فروشید، مثلاً انگور را نقد یا نسیه می‌خرید و کشمش را می‌فروشد که ممکن است فوری تحویل دهید و یا به صورت سلف باشد که هیچ شبهه‌ی ربا در آن وجود ندارد.

مسئله:

۱- تفاوت در صفات دو کالای هم‌جنس آن‌ها را دو کالا نمی‌کند، تا بتوان با تفاوت در وزن (کیلو) و یا پیمانه (لیتر) با هم معاوضه کرد. مثلاً، می‌توانید پنج کیلو گوشت گوسفند بدهید و ده کیلو گوشت گاو بگیرید، ولی نمی‌توانید پنج کیلو گوشت ران گاو بدهید و ده کیلو گوشت شکم گاو بگیرید.

برای این که شبهه‌ی ربا نباشد می‌توان پنج کیلو گوشت ران گاو را به ده هزار تومان

خریداری کرد و ده کیلو گوشت شکم گاو را به ده هزار تومان فروخت.

۲- اگر معامله جنس با جنس از طریق یکی از عقود شرعی نباشد و مشمول ربا شود، معامله باطل است و طرفین حق تصرف در اموالی را که گرفته‌اند ندارند. مثلاً، صد کیلو برنج خوب را داده و صد و بیست کیلو برنج نامرغوب گرفته‌اند، هیچ کدام حق تصرف مالی را که گرفته‌اند ندارند، مگر اینکه یقین داشته باشند با قطع نظر از این معامله، صاحب قبلی کالا راضی است.

۳- کالاهای وزنی و پیمانه‌ای با توجه به عرف منطقه حکم می‌شود. مثلاً، ممکن است تخم مرغ در یک منطقه وزنی معامله شود و در شهر دیگر عددی، در منطقه‌ای که وزنی معامله می‌شود مشمول مسائلی است که گفتیم.

۲-صورت دوم – ربای قرضی

ربا یا زیادی گرفتن در قرض که به آن قرض ربوی می‌گویند، همان زیادی گرفتن علاوه بر چیزی است که قرض داده شده چه از همان جنس باشد، چه نباشد. مثلاً اگر کسی صد تومان قرض بدهد، به شرط اینکه گیرنده مبلغ یکصد و ده تومان به او پس بدهد، این اضافه ربا و حرام است حتی اگر بگوید علاوه بر برگشت وجه صد تومان یک خدمتی هم برای او انجام دهد، این خدمت را هم ربا و اضافی می‌دانند و درخواست و انجام آن حرام است البته، قرض صحیح است، اما وجه اضافه ربا و از محرمات است که در قرآن کریم و احادیث شریف به وضوح از آن یاد شده است. و این مصداق واقعی ربا است. ربای قرضی به دو صورت **ربای استهلاکی** و **ربای انتاجی** مورد بحث قرار می‌گیرد.(۷-۹ – ۹)

ربای حلال یا شرایط اضافه کردن در قرض

ربا اضافه گرفتن و یا سود گرفتن در قرض است چنان‌چه شرط شود حرام است، اما اگر در قرض شرط اضافه نشود و قرض‌گیرنده خود علاوه بر وجه قرض‌گرفته اضافه‌ای پرداخت کند قرض دهنده را دعا کند یا کاری برایش انجام دهد این اضافه (ربا) حلال است. یعنی:

مانعی ندارد قرض گیرنده بدون درخواست قرض دهنده، چیزی اضافه بپردازد.

مانعی ندارد قرض دهنده برای برگشت آنچه قرض داده چیزی را گرو یا ضمانت بگیرد.

مانعی ندارد محل خاصی را برای برگشت قرض مشخص کنند.

مانعی ندارد زمان برگشت قرض را مشخص کنند و اگر زمان برگشت مشخص نشده باشد قرض گیرنده موظف است هر زمان که قرض دهنده طلب خود را مطالبه کند وجه را به او مسترد گرداند، هم‌چنان که اگر قرض گیرنده نداشته باشد، باید به او مهلت داده شود.

جملاتی از بزرگان و پیشوایان دین در مورد قرض گرفتن:

۱.سعی کنید قرض نگیرید، زیرا قرض گیرنده باید منت پذیر دیگران باشد.

۲.اگر قرض گرفتید خوب است مبلغی اضافه پرداخت کنید که نشانه‌ی تشکر است.

۳.اگر کسی نیاز نداشته باشد مکروه است که قرض بگیرد.

۴.قرض دادن به مؤمن محتاج،مستحب است.

۵.قرض گرفتن برای حفظ آبرو و یا حفظ جان واجب است.

۶.شرایط قرض دهنده و قرض گیرنده همان شرایط افرادی است که معامله می‌کنند.

۷.قرض باید عین کالا باشد و مقدار و موضوع آن کاملاً روشن باشد.

۸.قرض قراردادی است لازم الاجرا و طرفین باید به وعده‌ی خود وفا کنند.

۹.موضوع قرض باید مشروعیت داشته باشد، نمی‌توان مشروبات الکلی را قرض داد.

۱۰.تا زمانی که قرض گیرنده موضوع قرض را تحویل نگرفته باشد قرض محقق نمی‌شود.

۱۱.اگر در قرض مدت مشخص باشد قرض دهنده نمی‌تواند زودتر از موعد آن را طلب کند.

۱۲.اگر در قرض مدت مشخص نشده باشد هر زمان که قرض دهنده وجه خود را مطالبه کرد بر قرض گیرنده واجب است آن را بپردازد.

۱۳.اگر در قرض مدت مشخص نشده باشد و قرض دهنده وجه خود را مطالبه کند اما قرض گیرنده امکان پرداخت آن را نداشته باشد، باید به قرض گیرنده مهلت داده شود. البته بعضی از فقها چون قرض را هم‌ردیف صدقه می‌دانند لذا فرموده اند در هر حال باید مهلت داده شود.

مسئله

۱ – اگر از کسی قرض بگیریم و بدانیم که او به ما قرض داده است تا زیادتر (ربا) بگیرد. در

این‌باره فرموده‌اند:

الف- بهتر است از او قرض نگیریم.

ب- اگر نیت کنیم وجه اضافه را که او مطالبه می‌کند نپردازیم، حق نداریم در مال او تصرف کنیم. اما بعضی فقها اصل قرض را صحیح اما شرط را باطل می‌دانند لذا گفته‌اند تصرف جایز است و دادن اضافه به قصد انجام شرط حرام است.

ج-اگر نیت کنیم در مقابل قرضی که دریافت کرده ایم وجه اضافه ای را تبرعاً بپردازیم یعنی تصمیم بگیریم وجه اضافه را به او هبه کنیم، حق داریم در مال دریافتی تصرف کنیم.

۲ -ربا میان پدر و فرزند، و همچنین میان زن و شوهر مباح است (بلامانع است). البته فقها نامی از ربا بین مادر و فرزند نبرده‌اند در این مورد باید از مجتهد خود سئوال کنید.

۳ -مشخصات آن‌چه که قرض داده می‌شود باید کاملاً روشن باشد تا در صورت بروز اختلاف فرد ثالثی بتواند درباره آن بین طرفین حکم کند.

۴ -لازم نیست آن‌چه را که قرض می‌دهند اگر وزنی باشد وزنش مشخص باشد بلکه اگر مقدار آن با واحدهای دیگر، مشخص باشد کفایت می‌کند مثلاً، یک گونی گندم بدهند و بعداً همان گونی گندم را پس بگیرند.

۵ -اگر قرض‌دهنده به شرطی قرض بدهد که قرض گیرنده اضافه پرداخت نماید (شرط حرام) قرض گیرنده حق تصرف در آن چه قرض گرفته است را دارد، اما شرط باطل و انجام شرط حرام است.

۶ -اگر ندانسته معامله ربا انجام شده باشد و فروشنده یا بایع و خریدار یا مشتری مسئله را نمی‌دانسته‌اند، معامله صحیح است، اما باید زمانی که متوجه اشتباه خود شدند، از آن به بعد به آن صورت معامله نکنند. البته، بعضی از بزرگان فرموده‌اند باید اضافه وجه را برگشت دهند. حتی اگر خریدار یا پرداخت کننده وجه اضافه، فوت کرده باشد باید آن مبلغ را به ورثه او بدهند و اگر ورثه ندارد باید از طرف او صدقه بدهند. خلاصه باید به صورتی جبران خطای انجام شده، بشود.

خرید و فروش بدهی یا خرید دین

بیع دَین در مقابل بیع عین است.

بیع عین یعنی همین خرید و فروش‌های معمولی که گفتیم پول یا کالایی را می‌دهیم و در مقابل کالایی را می‌گیریم، **معامله نقد**، یا یک سند شش‌ماهه می‌دهیم و کالایی را خریداری می‌کنیم، **معامله نسیه**، و یا مبلغی می‌پردازیم که چند ماه دیگر کالایی را به ما تحویل دهند، **معامله سلف**.

بیع دین یعنی دو نفر قبلاً با هم معامله‌ای انجام داده‌اند، و فروشنده به جای وجه نقد اسنادی را از خریدار تحویل گرفته که مدت آن نرسیده است و نیاز به پول پیدا کرده است او همان اسناد را که حکایت از بدهی خریدار دارد که مبلغ و تاریخ پرداخت آن‌هم مشخص است به شخص دیگری (یا به صاحب اسناد) به مبلغ کمتری از آن‌چه در سند ثبت شده است می‌فروشد. به این عمل می‌گویند خرید بدهی یا بیع دین که اکثر فقها آن را اجازه داده‌اند مشروط به این که خریدار دین وجه آن را نقداً بپردازد، یعنی اجازه نداریم بدهی (دین) خود را به بدهی (دین) دیگری بفروشیم، معامله کالی به کالی، مگر این که دین دوم زمان بازپرداختش رسیده باشد.

۳-۹-۹ قرض الحسنه

قرض دادن یکی از کارهای بسیار پسندیده در کلیهٔ جوامع بشری است، و در اسلام نسبت به آن بسیار تأکید شده و کسی که به آن عمل می‌کند نزد خداوند پاداش دارد.(۱-۱۱)

حدیثی از قول حضرت امام صادق علیه‌السلام مشهور است که فرموده‌اند:

عَلی بابِ الجَنَّةِ مَکتُوبٌ القَرضُ بِثَمانِیَةَ عَشَرَ و الصَدَقَةُ بِعَشَرةٍ

بر در بهشت نوشته شده برای قرض هجده برابر و برای صدقه ده برابر پاداش خواهد بود.

آیات:

بزرگان از آیات متعدد از جمله از آیاتی که در سوره ماعون به آن اشاره شده (۶-۷ اهمیت

احسان) و همچنین از آیات ۱۱ سوره‌ی حدید (۵۶) و یا آیه‌ی ۲۴۵ سوره‌ی بقره (۲) که آمده است:

مَن ذَا الَذی یُقرِضُ اللهَ قَرضا حَسَنا فَیُضعِفَهُ

کیست آن که به خداوند قرض‌الحسنه دهد تا خدا آن را چند برابر افزون کند

بعنوان شعاری جهت تشویق مردم به دادن قرض‌الحسنه استفاده می‌کنند. در حالیکه برخی مفسرین آیات فوق را در مورد انفاق و صدقه به عنوان قرض نیکو می‌دانند.

نتیجه این که اگر می‌خواهید اگر می‌خواهید از پاداش اخروی استفاده کنید قرض بدهید و اضافه نگیرید اما اگر می‌خواهید از سرمایه خود سود کسب کنید، لازم نیست آن را در قالب قرض‌الحسنه، به دیگری پرداخت نموده و سپس از او سود مطالبه کنید، زیرا حتماً این کار اشکال دارد، بلکه راه صحیح این است با سرمایه خود در قالب یکی از عقود تجاری با کسی که نیاز به سرمایه دارد، مشارکت نمایید و در سود و زیان معاملات او شریک شوید.

با منت قرض ندهید !!

جمله‌ای است منتسب به حضرت امیر علیه‌السلام که می‌فرمایند: کسی که کار خوب نمی‌کند، در نزد خداوند مقرب تر است از کسی که کار خوب می‌کند و منت می‌گذارد.

منت گذاردن بد است، یا قرض بدهید و از قرض گیرنده هیچ اضافه‌ای حتی خواندن یک سوره قرآن، طلب نکنید تا مشمول آن همه پاداش‌هایی که وعده داده‌اند بشوید و یا با سرمایه‌گذاری و مشارکت در سود و زیان کارهای دیگران شریک شوید تا خلاف دستور خداوند عمل نکرده باشید.

پاداش ایثار ؟!

علت این همه پاداش‌هایی که به ما وعده آن را داده‌اند چیست ؟ به نظر می‌رسد علت آن رنج و زحمتی است که کمک کننده می‌بایست تحمل کند. کمک کردن به دیگران، وقت و نیرو و انرژی انسان را می‌گیرد. چه بسا کمک کننده باید از استراحت خود، از آبروی خود، و از ثروت خود، حتی از جان خود مایه بگذارد تا بتواند به دیگری کمک کند.

در قرض دادن که ما را به آن تشویق نموده‌اند حتماً به انسان صدمه ای وارد خواهد شد، که یکی از آن‌ها کاهش ارزش پول است. برای مثال شما امروز سیصد هزار تومان قرض می‌دهید و سال بعد آن را می‌گیرید، در حالی که در سال قبل می‌توانستید با آن یک تن گندم خریداری کنید و امسال باید مبلغی به آن اضافه کنید. این گذشت شما، این تحمل و فداکاری شما اجر و پاداش دارد که خداوند وعده داده و آن را به شما خواهد داد. ما نباید به بهانه‌ی کاهش ارزش ریال و یا تورم از وجهی که قرض می‌دهیم طلب اضافه کنیم، البته قرض گیرنده هم باید رعایت کند و در پرداخت بدهی خود متعهدانه عمل نماید.

قرض گیرنده توجه کند !!

در احادیث زیاد به ما توصیه کرده اند که قرض نگیریم مگر در مواقع ضروری، ولی متأسفانه این روزها مردم قرض می‌گیرند که کالایی را ارزان‌تر بخرند. در حالی که قرض گرفتن برای رفع حاجات ضروری زندگی است. مثلاً، اگر شخصی خودش یا خانواده‌اش به بیماری مبتلا شد که نیاز به مبلغی داشت و یا خانه مسکونی‌اش به ناگهان مشکل پیدا کرد، یا برای رفع گرفتاری‌های تحصیل بچه‌ها نیاز به وجه ضروری پیدا کرد، باید قرض بگیرد. اما اگر کسی برای ارزان تر خریدن اتومبیل خود قرض بخواهد و قرض دهنده بگوید سود می‌خواهم چه مانعی دارد؟ به نظر می‌رسد اگر قرض گیرنده آدم منصفی باشد، باید به قرض دهنده بگوید، مثلاً فروشنده‌ی اتومبیل مرا نمی‌شناسد و اتومبیل را اقساطی به من نمی‌دهد، شما آن را نقداً از او بخرید و آن را نسیه به صورت اقساطی با یک سود متعادل به من بفروشید در این صورت هم زیر بار منت قرض گرفتن نرفته‌است و هم کسی که پول دارد، با انجام یک معامله تجاری سود حلال و طیب کسب کرده است و هیچ شبهه ای در آن وارد نیست.

رفع مشکل در کشورهای دیگر

دوستی نقل می‌کرد در دوران دانشجوئی‌اش که در کشورهای شرق آسیا بود، زمانی پیش می‌آمد که پول از ایران برایش نمی‌رسید، به همین دلیل مجبور می‌شد به مغازه‌هایی که معروف

به (فایو سیکس) «پنج و شش» و یا (پون شاپ) است مراجعه کند، مغازه‌هایی مانند صرافی‌های خودمان. کار این مؤسسات مانند بانک رهنی قبل از انقلاب در ایران است اما با سرعت بیشتر. وقتی شخصی به پول نیاز پیدا کند به آنجا مراجعه می‌کند و وسیله‌ای را که ممکن است یک ساعت مچی یا اتومبیل زیر پایش باشد، رهن می‌گذارد. البته، آن‌ها کارشناسان خبره‌ای دارند که کالا را صحیح قیمت می‌گذارند و حدود نصف قیمت آن را وام می‌دهند، حتی ممکن است یک شیء با ارزش مجازی مانند پاسپورت یا کارت دانشجویی یک فرد باشد، وام گیرنده باید یک ماه بعد وام و سود آن را بپردازد و وسیله خود را دریافت کنند. چنان‌چه پول برای ما نمی‌رسید بعد از یک ماه با پرداخت سود ماه آن را تمدید می‌کردیم.

خوبی این کار برای ما اولاً مبلغ کم وام و در ثانی سرعت و سهولت آن بود که ظرف کم‌تر از یک ساعت مشکل حل می‌شد.

ما اگر نام این کار را قرض بگذاریم اضافه گرفتن را باید بر مسلمانان ربا و حرام بدانیم و برای غیرمسلمان چون در دین آنان ربا حرمت ندارد حرام نیست. ولی اگر آن را یک نوع خرید و فروش بدانیم به این صورت که مغازه دار وسیله‌ی ما را می‌خرد، و وجه آن را نقد می‌پردازد سپس به ما قول می‌دهد همان کالا را یک ماه دیگر با قیمتی که امروز مشخص است معامله کند (**بیع شرط**). ظاهراً نباید مانعی داشته باشد. این یکی از مشکلاتی است که مردم دنیا با توجه به اعتقادات و قوانین خود آن را حل کرده‌اند، و بر بزرگان ما است که با توجه به نیاز جامعه و اعتقادات و دستورات شرع راه حل آن را برای مردم پیدا کنند.

لیزینگ یا فروش اقساطی

یکی از راه‌های رفع مشکل در کشور ما لیزینگ است که چند سالی است مؤسساتی با همین نام شروع به کار نموده‌اند.

لیزینگ را می‌توان اجاره به شرط تملیک ترجمه کرد، یا فروش اقساطی. که به دو صورت وجود دارد:

۱ – مؤسساتی که کالایی را دارند و آن را با اقساط بلند مدت می فروشند که همان فروش نسیه است.

۲ – موسساتی که کالایی ندارند بلکه ما کالای مورد نظر خود را به آنان معرفی می کنیم و آنان آن کالا را خریداری و با شرایط اقساطی در اختیار ما قرار می‌دهند، و پس از پرداخت اقساط، اسناد آن کالا را هم در اختیار ما قرار می‌دهند، که شبیه **معامله جعاله** است.

از نظر فقها این نوع معاملات یک معامله حقیقی است و در انجام آن مانعی وجود ندارد و وجه اضافه مشمول ربا نمی‌گردد.

نکته: راه مثبت و راه منفی

پیدا کردن راه برای رسیدن به مقصود ممکن است به دو نیت صورت پذیرد:

الف:می‌خواهیم **راهی برای درست معامله کردن** و فرار از یک کار حرام پیدا کنیم، که به این روش **حیله شرعی**می‌گویند. توجه داشته باشید که کلمه حیله، در فارسی معنای منفی دارد و به معنای حقه و کلک به کار می‌رود، ولی **در شرع حیله به چاره‌اندیشی و روش صحیح کار می‌گویند.** مثلاً، کسی که روز اول ماه شوال یا آخر ماه رمضان که یوم الشک است به مسافرت برود تا مشکلی پیش نیاید و کار حرامی‌را که روزه نگرفتن ماه رمضان یا روزه گرفتن اول شوال است انجام ندهد، به این عمل حیله شرعی می‌گویند و کسی آن را منع نکرده است.

ب: اما اگر بخواهیم **راهی برای انجام دادن یک کار حرام از طریق شرع پیدا کنیم**، کار درستی نیست. مانند قوم یهود که ماهی گرفتن روز شنبه را خداوند بر آنان حرام نمود، ولی با درست کردن استخر مصنوعی کنار دریا هر شنبه ماهی‌ها را به دام می‌انداختند و روز بعد آنها را صید می‌کردند خداوند برای این عملشان آنها را مجازات کرد و به ما گوشزد کرده‌اند نافرمانی از دستورات خدا باعث غضب الهی خواهد شد و آثار آن را در زندگی خواهیم دید. بهتر است دنبال چنین راه‌هایی که شرع امضاء نمی‌کند نباشیم.

راه‌های رفع مشکل

برای اینکه بتوانیم گرفتاری افرادی راکه در امور تجاری نیاز به وجه نقد دارند برطرف کنیم و در ضمن دچار ربا هم نشویم راه‌های مختلفی وجود دارد ازجمله:

۱ – خرید و سپس فروش کالا توسط یک شخص، مشروط به این‌که صاحب کالا واقعاً به قصد فروش معامله را انجام دهد. مثلاً یک تن آهن که در انبار داریم نقد می‌فروشیم به صد هزار تومان (به قیمت واقعی روز) و وجه آن را از خریدار می‌گیریم، کسی که آهن را خریده است، حق دارد آن را حمل کند و یا آن را به دیگری بفروشد. در چنین صورتی اگر فروشنده اول هم جزو خریداران باشد، و یا تنها خریدار آن کالا باشد، و آن را شش ماهه به قیمت ده هزار تومان بالاتر که قیمت روز است خریداری کند مانعی ندارد و معامله صحیح است و مشمول ربا نیست، مشروط به این‌که، در معامله اول شرط انجام معامله دوم را نکرده باشند. اما اگر آهنی در کار نباشد، و یا فروشنده آهنی را بفروشد که در اختیار خودش نیست و یا اگر خریدار گفت می‌خواهم به دیگری بفروشم، به او اجازه ندهد، این معامله صحیح نیست.

۲ – راه دیگر، خرید اسناد تجاری است مانند معامله روی سفته و چک مدت دار، مشروط به اینکه صاحب آن اسناد، آنها را به دلیل انجام معامله‌ای صحیح کسب کرده باشد یعنی مسئولیت پرداخت آنها را شخص فروشنده اسناد به عهده نگرفته باشد. به این روش می گویند تنزیل یا اسکنت که با ربا و اضافه گرفتن از نظر مسائل حقوقی و شرعی فرق دارد و همه فقها آن را پذیرفته‌اند.

۳ – راه دیگر، اگر فردی اسناد مدت دار خود (مثلاً شش ماهه) را به فرد دیگری بدهد، از او طلبکار می‌شود. البته طلب او برای شش ماه دیگر است، سپس مطالبات خود را که موعدآن نرسیده است از او به مبلغ کم‌تری مصالحه کند، بعضی از فقها گفته‌اند این کار بلامانع است.

۴-۹-۹ بانک‌ها

تعریف بانک: بانک مؤسسه‌ای اقتصادی است که فعالیت آن در بازار سرمایه و واسطه‌گری مالی در بازار پول است. مردم وجوه نقد خود را در آن به امانت می‌گذارند و هر زمان بخواهند آن را دریافت می‌کنند. بانک‌ها برای جذب مشتری و سپرده‌گذاران خدمات مختلفی به مشتریان خود ارائه می‌دهند که برخی رایگان و برای بعضی کارمزد دریافت می‌کنند.

انواع بانک‌ها

توجه به این نکته لازم است که شرایط معامله با بانک‌ها با توجه به نوع بانک‌ها فرق دارد، مثلاً برای معامله با بانک‌های دولتی نظر به این که بیشترین سرمایه آن ها متعلق به جامعه (بیت المال)است لذا باید اجازه از فقیه گرفته شود، و یا گرفتن سود از بانک‌های غیراسلامی مانعی ندارد.

بانک‌ها را با معیارهای مختلف تقسیم‌بندی کرده‌اند از جمله؛

۱ – براساس نوع فعالیت بانک‌ها به بانک مرکزی، بانک مسکن، بانک کشاورزی، بانک صنعت و ... هر کدام در رشته‌ای خاص که قانون مشخص کرده فعالیت می‌کنند، برای مثال بانک مرکزی هر کشور وظیفه اصلی‌اش نظارت بر بانک‌ها و چاپ اسکناس و تنظیم حجم پول کشور است.

۲ – براساس محل ثبت بانک و یا تابعیت سهامداران بانک، به بانک‌های داخلی، بانک‌های خارجی و بانک‌هایی با سرمایه‌گذاری مشترک تقسیم شده‌اند.

۳ – براساس نوع مالکیت و صاحبان سهام بانک به بانک‌های دولتی، بانک‌های خصوصی و بانک‌های نیمه‌دولتی

کار بانک‌ها

بانک‌ها در زمان ما کارهای فراوانی را انجام می دهند و آنقدر مورد نیاز جوامع هستند که بدون حضور آن‌ها اقتصاد جامعه جریان نخواهد داشت. از جمله کلیه عملیات مالی، قبول سپرده‌ها، مشارکت در تولید، پرداخت اعتبار، انتقال پول، تبدیل پول کشورها به یکدیگر، تضمین‌های گوناگون، نگهداری امانات و اشیاء قیمتی و ...

عملیات بانک‌ها را می‌توان به این شکل خلاصه نمود:

۱- تأمین منابع مالی

۱-۱ سرمایه صاحبان سهام (دولتی، نیمه دولتی، خصوصی)

۱-۲ تأمین وجه از سایر بانک‌ها

۱-۳ سپرده مردم نزد بانک‌ها (جاری، پس انداز)

۲- مصرف منابع مالی

۲-۱ پرداخت قرض الحسنه

۲-۲ قراردادهای تجاری (فروش اقساطی، اجاره به شرط تملیک، معاملات سلف، خرید دین، جعاله).

۲-۳ قراردادهای مشارکتی (به صورت مشارکت مدنی، حقوقی، مضاربه، مزارعه، مساقات).

۲-۴ سرمایه گذاری مستقیم (تجاری، صنعتی، کشاورزی).

۲-۵ خرید و فروش اوراق بهادار و سهام در بورس.

۲-۶ خرید و فروش پول‌های خارجی (صرافی).

۳- خدمات بانکی

۳-۱ انتقال وجه از حسابی به حساب دیگر.

۳-۲ دریافت و پرداخت قبوض.

۳-۳ صدور ضمانت نامه‌های بانکی.

۳-۴ گشایش اعتبارات اسنادی.

۳-۵ وصول اسناد مشتریان.

۳-۶ حفظ امانات و وجوه که عیناً مسترد می‌شود.

۳-۷ اداره مؤسسات تجاری و صنعتی مشتریان (وکالت، کفالت امین)

توضیح:

یکی از کارهای بانک خرید دَین یا تنزیل اسناد است. اگر بانکی اسلامی باشد آن را طی یکی از عقود اسلامی انجام می‌دهد که اشکالی ندارد. اما ممکن است براساس قوانین و عرف موجود در منطقه به شکلی عمل کند که کارشان اشکال داشته باشد.

البته در بسیاری از کارهای بانک هیچ‌گونه شبهه ربا وجود ندارد از جمله:

۱ - نقل و انتقال پول است از یک شهر به شهر دیگر یا از یک حساب به حساب دیگر،

۲ - صدور ضمانت نامه برای مشتریان،

۳ - انواع مشارکت‌ها در خرید و فروش و تولید، و ساخت و ساز.

۴ - گشایش اعتبارات اسنادی که در حقیقت ضمانت خریدار داخلی را نزد فروشنده خارجی می‌کنند. در همین راستا بسیاری از مواقع در خرید کالا با خریدار مشارکت می‌کند سپس سهم خود را می‌فروشند.

مقصودم از طرح این مسائل این نیست که کار بانک‌ها را توضیح دهم زیرا آن‌ها کارهای فراوانی دارند که توضیح درباره آن‌ها خود یک کتاب جداگانه می‌طلبد بلکه می‌خواهم بگویم که

درآمد بانک‌ها فقط معاملات پولی و خرید دین نیست تا برخی به استناد ربوی بودن معاملات بانک، پرداخت حقوق به کارمندان آنها را خارج از قانون شرع به حساب آورند، بلکه آنها اگر درآمد ربوی هم داشته باشند چون درآمد غیر ربوی دارند، دریافت حقوق یا اجاره محل و یا معاملات جاری با آنان مانند فروش لوازم و وسائل مورد نیاز خالی از اشکال است و می‌توان هر نوع معامله شرعی با بانک‌ها داشت.

سفته

سفته، فته طلب، پته طلب، جواز طلب، ورقه‌ای است که نشان‌دهنده بدهی یک فرد به دیگری است، رسید بدهی است که بدهکار در اختیار طلبکار قرار داده است که در آن نام و آدرس بدهکار، مبلغ بدهی و زمان بازپرداخت آن مشخص است.

طبق نظر تمام فقها خرید این اوراق به وسیله صادر کننده آن به مبلغ کمتر از دارنده آن مانعی ندارد، اگرچه بیشتر فقها معامله روی آن را با مبلغ کمتر توسط اشخاص ثالث هم اجازه داده‌اند و یکی از کارهای عمده بانک‌ها خرید این اوراق است.(خرید و فروش و بدهی ۶-۱-۱۱)

چک و سفته دوستانه

در بازار رسم است دوستانی که به هم اعتماد بسیار دارند اسناد مالی تعهدآوری را امضاء کرده و در اختیار هم قرار می‌دهند در حالی که بدهی واقعی به یکدیگر ندارند، که اصطلاحاً به آن‌ها **اسناد دوستانه** می‌گویند. این رویه متأسفانه مشکلات زیادی در روابط دوستان ایجاد کرده و می‌کند به همین دلیل بهتر است انجام ندهید.

از این اسناد به دو صورت ممکن است در مؤسسات اعتباری استفاده شود:

الف- گیرنده‌ی چک یا سفته آن اسناد را به حساب خود در بانک واگذار کند بدون اینکه در ازای آنها وجهی از بانک دریافت کند. با این کار به اصطلاح اعتبار خود را نزد بانک بالا می‌برد و یا اسناد را ضمانت سایر اسنادی که قبلاً نزد بانک تنزیل کرده قرار می‌دهد، این قبیل استفاده از این نوع اسناد مانعی ندارد.

ب- گیرندهٔ چک یا سفته آن اسناد را نزد بانک تنزیل می‌کند که بعضی از فقها این کار را

حرام می‌دانند. ولی گروهی به دلیل این که ورقه امضاء شده هیچ ارزشی ندارد، اشکالی در آن نمی‌بینند.

توضیح: وقتی شیء یا اوراقی ارزش مالی دارد مانند کالا و اسکناس، چنانچه در دست فردی تلف شود تلف کننده مسئول است که خسارت را جبران کند این نوع از اموال اگر اولا به صورت قرض داده شود و ثانیاً کم یا زیاد گرفته شود مقدار اضافه ربا است. اما چنانچه چک و سفته در دست کسی تلف شود، چون مالیت (ارزش مالی) ندارد جبران آن معنا ندارد به همین دلیل می‌گویند چون ورقه چک یا سفته مالیت ندارد دادن آن به شخص و گرفتن مبلغی کم‌تر از آن‌چه روی آن نوشته شده مسئله‌ای ایجاد نمی‌کند. به بیان روشن‌تر وقتی شخصی چک یا سفته‌ای بابت بدهی خود به طلبکار می‌دهد بدهی او تسویه نمی‌شود، بلکه او موظف است در تاریخ مشخص شده بدهی خود را بپردازد و بعد از پرداخت دین یا پرداخت وجه چک و سفته بدهی او تسویه می‌شود و ذمه ای به گردن او نیست، توجه به این نکته لازم است که در عین حال که این اوراق مانند اسکناس و یا کالایی است که بدهی شخص را تسویه می‌کند با وجود این در صورت عدم پرداخت آن در سر رسید گرفتن وجه اضافه بعد از تاریخ آن که به نام هزینه تأخیر یا بهره‌ی مدت تأخیر معروف است جایز نیست. (۳-۱۲-۹) اما در سررسید شخص سوم به شخص اول که همان امضاء کننده اصل سند است مراجعه می‌کند چنانچه او وجه اسناد را نپردازد، شخص دوم به دلیل ضمانت شخص اول موظف به پرداخت وجه اسناد است. بعضی از فقها این نوع ضمانت را ضمانت شرعی نمی‌دانند.

۵-۹-۹ صرف

صرف یعنی خرید و فروش طلا به طلا، یا طلا به نقره و یا نقره به نقره. چنان‌چه درانجام معاملات آن‌ها دقت کافی نشود خیلی سریع مشمول مسائل ربای معاملی می‌گردد. (۲-۹-۹)

توجه به این نکته ضروری است که صرافی درشرع با صرافی‌هایی که ما امروز در معاملات تجاری می‌شناسیم فرق دارد. آن‌چه را در معاملات مکروه دانسته و به ما توصیه کرده‌اند تا کمتر به سمت آن برویم صرافی‌های شرعی است که فقط با طلا و نقره سر و کار داشته‌اند درحالی که **صرافی‌های امروز** اکثراً کاری به طلا و نقره ندارند بلکه دو کار مهم آن‌ها عبارت است از :

۱- خرید و فروش نقدی اسکناس‌های کشورهای دیگر

۲- خرید و فروش حواله ای اسکناس‌های کشورهای دیگر

این کار مانند بقیه‌ی کارهای تجاری مسائل خاص خود را دارد و اجازه داریم با رعایت مسائل آن، معاملات تجاری معمول را داشته باشیم.

در **خرید و فروش طلا به طلا و یا نقره به نقره**، باید به چند نکته توجه نمود:

۱- در معاملات طلا به طلا و نقره به نقره باید وزن و عیار آن‌ها یکی باشد.

۲- عیب در آن‌ها باعث نمی‌شود که بتوان با وزن متفاوت آن‌ها را با هم معامله کرد.

۳- باید نقداً معامله شوند و نمی‌تواند یکی نقد و دیگری نسیه باشد.

۴- خاک طلا را به طلا نمی‌توان فروخت ولی می‌توان آن را به نقره یا به پول رایج فروخت.

۵- وسائل، لوازم، ظروفی که از طلا یا نقره ساخته شده‌اند نمی‌توان به طلا یا نقره تنها فروخت، ولی می‌توان آن ها را به مقداری نقره و مقداری طلا فروخت و آن نیز مسائل پیچیده خود را دارد که امروزه با توجه به اینکه تمامی‌خرید و فروش‌ها به ریال یا وجه رایج هر کشوری محاسبه می‌شوند نیازی به دانستن آن‌ها نیست و خرید و فروش آن‌ها مانند سایر معاملات است.

۶- اگر مجبور شوید یا بخواهید حتماً معاملات شما طلا به طلا یا نقره به نقره باشد، باید:

اولاً: در همان جلسه مذاکره، داد و ستد انجام شود.

ثانیاً : در وزن و عیار مساوی باشند.

و اما غیر از راه خرید و فروش آن‌ها به اسکناس (وجه رایج در هر کشوری) که بسیاری از مسائل را حل می‌کند، راه‌های دیگری هم برای درست معامله کردن طلا به طلا یا نقره به نقره داریم از جمله:

۱- نقره یا طلا را به هم قرض دهند، سپس از طلب خود بگذرند **(ابراء)** یا آن را هبه کنند.

۲- نقره را با نقره ای معادل آن معاوضه کنند و نقره اضافی را که مثلاً، جهت اجرت کار انگشتر است، هبه کنند.

۳- با مبلغی که در اختیار دارند، با دست گردان کردن، معامله را پولی کنند.

۴- می‌توان کالای دیگری کنار نقره گذارد و آنها را با هم فروخت، مثلاً بیست گرم نقره را به یک انگشتر ده گرمی به اضافه‌ی یک طاقه پارچه معاوضه کرد.

۵ –میتوان طلا و نقره را در یک شهر قرض داد و در شهر دیگری کمتر گرفت و این اختلاف ربا نیست، زیرا تفاوت را می‌توان زحمت حمل کالا و ضمانت اجرت کار دانست.

۶-۹-۹ اوراق بهادار

اسکناس

رایج‌ترین و شناخته شده‌ترین اوراق بهادار اسکناس است. اسکناس عبارت از پول کاغذی است که به جای سکه‌های طلا و نقره که سالیان متمادی وسیله تبادلات مردم بوده است قرار گرفته، تفاوت اسکناس با سکه طلا در این است که ارزش اسکناس کاهش می‌یابد در حالی که سکه‌ها ارزش خود را از دست نمی‌دهند، به همین دلیل در قرض گرفتن اسکناس مسائل ربا یعنی اضافه گرفتن پیچیدگی خاصی پیدا کرده است اگرچه از نظر علما و فقها دور نمانده اما کاملاً وضع آن روشن نیست.

سایر اوراق بهادار

اکنون غیر از اسکناس، اوراق بهادار دیگری را می‌شناسیم که هر کدام مسائل خاص خود را دارند و باید به آن‌ها توجه کرد از جمله:

۱– اوراق مشارکت	۲– اوراق قرضه	۳– صکوک
۴– برگ سهام شرکت‌ها	۵– قراردادهای آتی	۶– حواله‌ی خرید اجناس
۷– قباله (سند منزل)	۸– چک و سفته	۹– ضمانتنامه‌های بانکی و ...
۱۰– تمبر پست	۱۱– بلیط هواپیما، قطار و...	۱۲– اجازه کار و ....

تمام این اسناد را اوراق بهادار می‌گویند. اگر آن‌ها حکایت از مقداری طلا و نقره کنند، در خرید و فروش آن‌ها باید دقت کرد که مشمول ربا نشوند. یعنی باید در همان مجلس داد و ستد شود و مقدار داد و ستد مساوی باشد که می‌گویند باید «صرف و تقابُض» یعنی تحویل دادن و تحویل گرفتن هر دو کالا در همان مجلس انجام شود ولی اگر شامل مقداری طلا و نقره نباشند، خرید و فروش آن به هر مبلغی جایز است، مثلاً: یک بلیط هواپیما را که صدهزار تومان خریده اند می‌توانند به مبلغ کمتر با بیشتر بفروشند. یک تمبر که روی آن ده تومان ارزش گذارده اند، حتی

باطل شده‌ی آن را می‌توانند به هر مبلغی که بخواهند خرید و فروش کنند.

یکی از مسائلی مهم و مشکل تغییر ارزش اسکناس است که هم در ربا مطرح است هم در صرف. فرض کنید شخصی صدهزار تومان از کسی طلبکار است، سپس در اثر تغییر حکومت آن پول بی‌ارزش شود، اگر بدهکار صدهزار تومان بدهی خود را از نوع پول‌های قدیمی بیاورد و تحویل دهد، چون آن‌ها ارزش دارایی سابق را ندارند و به کار نمی‌آیند، بدهی یا دین بدهکار با تحویل اسکناس‌های بی‌ارزش ادا نمی‌شود، باید مبلغی را بپردازد که برای قرض دهنده ارزش سابق را داشته باشد. برای مثال اگر با صدهزار تومان قبلاً می‌توانسته اند یک گرم طلا خریداری کنند، با پول جدید هم بتوانند همان مقدار طلا تهیه نمایند. و یا در مورد کاهش ارزش اسکناس‌ها، چنانچه کاهش نرخ آن ناگهانی و درصد کاهش چشم‌گیر باشد باز هم همین نظر را دارند. البته مسئله به این سادگی نیست و در این زمینه نظرات فقها مختلف است و علما در بحث‌های مستقل در کنار مسائل ربا آن را بررسی کرده و نظرات مختلفی را بیان داشته اند.

اوراق مشارکت

اوراق مشارکت جزء اوراق بهادار است و آن عبارت از سندی است که صادر کننده آن در ازاء وجهی که از دارنده آن دریافت کرده مشخص نموده برای چه منظوری از سرمایه مذکور استفاده خواهد نمود، ضمناً علی‌الحساب سود و زمان بازپرداخت آن را مشخص نموده است. اوراق مشارکت اکثراً جهت رشد و توسعه اقتصاد کشور توسط بانک مرکزی صادر و به وسیله دولت‌ها اصل و فرع آن تضمین شده است و بوسیله مؤسسات دولتی مانند بانک‌های دولتی توزیع می‌گردد و در کارهای زیربنایی جامعه مانند راه‌سازی و طرح‌های بزرگی که دولت حامی و ناظر اجرای آن است مصرف می‌گردد و خریداران آن ممکن است اشخاص حقیقی یا حقوقی باشند.

کاربرد اوراق مشارکت

هدف از انتشار اوراق مشارکت ممکن است یک یا چند منظور زیر باشد:

برای جمع‌آوری نقدینگی و کنترل تورم.

برای تاسیس و ساخت و تولید یکی از ضروریات جامعه.

برای تضمین سود سپرده‌گذارانی که نمی‌دانند از سرمایه هر چند اندک خود چگونه استفاده کنند.
برای اطمینان دادن به سپرده‌گذارانی که بخواهند با اطمینان خاطر البته با سود کمتر سرمایه‌های زیاد خود را به جریان بیندازند.

اوراق قرضه

اوراق قرضه از اوراق بهادار است که دارنده آن به موجب آن مبلغ مشخصی را به دولت یا مؤسسات خصوصی پرداخت نموده و سود و زمان بازپرداخت آن مشخص است.
معمولاً این اوراق برای تأمین کسری بودجه و یا پرداخت دیون دولت و یا مؤسسات بزرگ صادر می‌گردد.
شرایط اوراق قرضه در روی برگه آن مشخص است مثلاً درصد سود اوراق، زمان‌های پرداخت سود و یا چگونگی برگشت سرمایه.
تفاوت اوراق قرضه با سهام این است که چون سود آن تضمین شده و مشخص است صاحب آن سهمی در شرکت و یا مؤسسه نداشته و حق رأی در شرکت را ندارد.
این نوع اوراق به دلیل ثابت بودن سود مورد تایید فقها نیست لذا به جای آن اوراق مشارکت دیگری با علی الحساب سود با ویژگی و شرایط خاصی صادر می‌گردد که به نام **صُکوک** معروف است.

صُکوک یا اوراق بهادار اسلامی

صُکوک جمع کلمه صَک به معنای **چک** است و آن ورقه ای است که حکایت از مبلغ مشخص بدهی در زمان مشخص دارد، صک (سک) یا چک در زمان ائمه علیهم‌السلام رایج بوده و آن را خرید و فروش می‌نموده‌اند.

صُکوک اوراقی است که حکایت از مشارکت صاحب آن در دارایی‌های صادرکننده آن دارد، ضمناً سودی هم از طرف صادرکننده برای دارنده تضمین شده است با این تعریف صکوک جزو اوراق بهادار مانند اوراق قرضه قرار دارد منتها صکوک براساس عقود اسلامی تدوین گردیده است.
همان طور که برای اوراق بهادار انواعی را نام برده‌اند در صکوک هم همان نام‌ها وجود دارد،

از جمله صکوک اجاره، صکوک سلف، صکوک مرابحه، صکوک مضاربه که هر کدام تعریف و شرایط مخصوص خود را دارد.

تفاوت اوراق مشارکت و قرضه با صکوک در این است که ارزش اوراق صکوک با افزایش و یا کاهش دارایی‌های شرکت تغییر می‌کند در حقیقت مالک آن‌ها درصدی در شرکت سهیم است اگر چه حق رأی در شرکت را ندارد؛ اما علاوه بر دریافت سود تضمین شده در درصدی از سود و یا زیان شرکت شریک خواهد بود، برای مثال ممکن است فردی معادل یک در هزار از ارزش شرکتی را اوراق صکوک از آن شرکت خریداری نماید، بعد از تقسیم سود، شرکت سود بیشتری نموده باشد، یک هزارم آن سود را به صاحب صکوک نمی‌پردازند بلکه طبق قراری که گذارنده‌اند ممکن است ده درصد از سهم او را به او بپردازند و یا زیان شرکت را از سود کسر نمی‌کنند بلکه ممکن است طبق قراری که دارند ده درصد زیان را از او بگیرند.

اوراق صکوک چند سالی است در کشورهای اسلامی رواج پیدا کرده و بیشترین معامله در کشورهای عربی و مالزی روی آن انجام می‌شود.

۷-۹-۹ ربا و تورم

لازم است از انواع ربا که این روزها در حوزه‌های علمیه مورد بحث است به نام **ربای معاملی** و **ربای قرضی** بیشتر مطلع شوید. (۲-۹-۹)

ربای معاملی ربای جنس به جنس، عبارت است از قرض دادن کالا و دریافت کالای هم جنس با مقداری اضافه تحت عنوان **زیادی عینی** و **زیادی حکمی** (۲-۹-۹)

ربای قرضی عبارت است از قرض دادن وجه نقد و دریافت بهره یا سود، که برای دو منظور ممکن است باشد:

۱ - **ربای استهلاکی**، وام با بهره جهت پرداخت بدهی وام گیرنده که به آن **ربای مصرفی** هم می‌گویند.

۲ - **ربای انتاجی**، وام با بهره جهت تولید بیش‌تر و یا انجام معاملات تجاری برای کسب سود.

ربای استهلاکی یا قرض استهلاکی یعنی شخصی قرض بگیرد، جهت پرداخت بدهی‌های عقب‌افتاده و یا قرض بگیرد برای هزینه‌های جاری خود مانند ازدواج یا معالجه بیماری زن و فرزندش و

یا قرض بگیرد برای مشکلات ناخواسته‌ای که برایش پیش‌آمده و بابت این قرض اضافه هم بپردازد. ربای استهلاکی، از نظر تمام فقها مصداق واقعی ربا است که در قرآن و شرع آن را ممنوع کرده اندو ما اجازه چنین عملی را نداریم.

ربای انتاجی یا قرض استنتاجی، یعنی شخصی قرض بگیرد تا از آن نتیجه‌ای عایدش گردد، یا سودی نصیبش شود و یا در کار تولید مصرف کند تا درآمدش افزایش پیدا کند و سپس مقداری از سود آن را به قرض دهنده بپردازد.

بعضی از فقها ربای انتاجی را با شرایطی بلامانع دانسته‌اند هم‌چنان که در مورد تورم یا کاهش ارزش پول مطالبی دارند و براساس آن هر اضافه‌ای را در داد و ستد ربا نمی‌دانند، البته بهتر است محققین مردم را بیشتر در جریان نتایج تحقیقات و نظرات خود قرار دهند.

در زمان گذشته چنانچه کالایی را قرض می‌کردند، معمولاً از آذوقه یا مواد خوراکی مورد نیاز و مصرف بود. مثلاً صد کیلو یا صد پیمانه گندم می‌دادند و در موعد مقرر هم به همان مقدار تحویل می‌گرفتند که اگر بیشتر تحویل می‌گرفتند ربا بود.

اما اگر کالا را دانه‌ای می‌دادند مثلاً صد عدد گردو تحویل می‌دادند، می‌توانستند صدوده عدد گردو بگیرند زیرا گردو بزرگ و کوچک دارد. شما در هیچ حال نمی‌توانید یقین کنید که دقیقاً آنچه قرض داده‌اید گرفته‌اید مگر اینکه به قراری که می‌گذارید دو طرف راضی باشید. در همین جا این مسئله مطرح است که امروز نمی‌توان این قانون را در صنایع تسری داد، زیرا خوب می‌دانید که می‌توان صد عدد یخچال قرض گرفت و دقیقاً مشابه همان‌ها را تحویل داد. برخی از فقها می‌گویند اگر صد عدد بدهید و صد و ده عدد بگیرید، مقدار اضافه‌ی آن ربا است، که با گذشته فرق کرده است.

نکته دیگر که فقها مطرح کرده‌اند این است که در گذشته وجه رایج طلا و نقره بوده است، به بیانی هیچ زمان شما مسئله‌ای به نام کاهش ارزش پول نداشته‌اید، مثلاً، اگر شما گندم را کیلویی یک دینار خریداری کرده‌اید، ماه‌های بعد هم همین طور خواهد بود.

اما این روزها چنین نیست، چه بسا گندم در یکسال به دو الی سه برابر قیمت برسد به بیان دیگر اگر شما: امروز صد کیلو گندم بدهید و شش ماه دیگر صد کیلو گندم بگیرید قرض شما صحیح است و شما از نظر وزن گندم ضرر نکرده‌اید، خداوند هم به این قرض که بارها از آن به

خوبی یاد کرده پاداش می‌دهد.

اگر امروز دو سکه‌ی بهار آزادی به فردی قرض بدهید و دو سال بعد از او پس بگیرید، این هم مشمول مسئله‌ی بالا می‌شود.

اما اگر شما صد هزار تومان وجه رایج در کشور خود یا کشور دیگری را قرض دهید و یک سال دیگر از او پس بگیرید، اگر چه به ظاهر قرض است و او نباید اضافه یا کم بدهد، اما به تجربه دیده‌ایم که اکثراً شما نمی‌توانید با آن پول همان مقدار کالا را که قبلاً تهیه می‌کردید خریداری کنید. گویی کم‌تر از آنچه داده‌اید گرفته‌اید که این موضوع همان افزایش قیمت‌ها، به نام تورم یا کاهش ارزش پول است. یعنی اگر قرار باشد ربا ندهیم و نگیریم باید پولی را پس بگیریم که همان ارزش سابق را دارد، یعنی باید مبلغی معادل کاهش ارزش پول و یا مقدار افزایش تورم به پول اولیه اضافه کنیم. به همین سبب بعضی از فقها اضافه گرفتن معادل تورم را ربا نمی‌دانند، به بیانی می‌توان این‌طور فرض کرد قرضی را که شما گرفته‌اید اول به سکه تبدیل کرده‌اید و در زمان پس دادن همان سکه‌ها را داده‌اید اگر چه از نظر وجه رایج ممکن است بیشتر داده باشید. یعنی قدرت خرید پول خود را ثابت نگه‌داشته‌اید.

این مطالب را برای این توضیح دادم که اولاً بدانید نظرات مجتهدان متفاوت است، در ثانی دوستان متدین ما هر دادوستدی را مشمول ربا ندانند هم‌چنانکه نباید هر درآمدی را درآمد صحیح دانست. بلکه لازم است مسایل را دقیق‌تر بررسی کرد.

خلاصه ربا یا زیادی گرفتن

می‌توان زیادی گرفتن یا ربا را در جدول زیر نشان داد

۱– زیادی گرفتن در قرض:

الف) استهلاکی: اضافه گرفتن به فتوای همه فقها حرام است.

ب) استنتاجی: اضافه گرفتن به فتوای بعضی فقها بلامانع است.

۲– زیادی گرفتن در معاملات خرید و فروش:

الف) مبادله یا معاوضه‌ی فی‌المجلس (نقد)

۱–دو کالای متفاوت: اضافه گرفتن بلامانع است

۲–دو کالای مشابه:

۲–۱ طلا به طلا، نقره به نقره اضافه گرفتن حرام است

۲–۲ کالا به کالای هم‌جنس آن اضافه گرفتن حرام است

ب) معامله نسیه و سلف:

۱–دو کالای متفاوت، اضافه گرفتن بلامانع است

۲–دو کالای هم‌جنس اضافه گرفتن حرام است

عمل به احتیاط

با تمام این توضیحاتی که داده شد، برای این که یقین کنیم قرض پرداختی یا دریافتی اعم از کالا به کالا و یا وجه نقد آلوده به ربا نشده است، بهتر است هر چیزی (کالا، وجه، طلا ...) را که قرض می‌دهیم، عیناً همان را طلب کنیم یعنی قرض‌الحسنه بدهیم و قرض دهنده به پاداشی که خداوند برای او منظور می‌کند راضی باشد اگر چه بسیار به جاست که قرض گیرنده در زمان بازپرداخت چیزی به آن اضافه نماید. اما اگر قرض دهنده مایل است از سرمایه خود استفاده‌ای نصیبش گردد بهتر است از طریق یکی از عقود اسلامی مانند عقد مشارکت، یا مضاربه یا جعاله و غیره سرمایه خود را به کار انداخته و سود حاصل را کسب کند بدون این‌که در آن شبهه ربا باشد.

تعریف تورم

تورم از دیدگاه‌های متفاوت تعاریف مختلفی دارد، هر فرد با توجه به منظور خود یکی از آن تعاریف را به کار می‌برد، البته **تورم** از ریشه وَرَم، معنای لغوی آن آماس یا ورم کردن است. اما در مسایل اقتصادی**تورم یعنی:**

۱ – کاهش قدرت خرید مردم.

۲ – کاهش ارزش پول یا کاهش قدرت خرید هر واحد پول.

۳ – تولید پول (چاپ اسکناس) بدون افزایش تولید محصولات یا خدمات در جامعه.

۴ – افزایش قیمت محصولات و خدمات.

۵ – تغییر نامنظم و نامناسب قیمت‌ها.

۶ – کاهش تولید بدون کاهش هزینه.

۷ – عدم تناسب پول در گردش با خدمات و تولیداتی که در جامعه تولید می‌شود.

۸ – افزایش قیمت تمام شده‌ی محصولات و خدمات بدون افزایش درآمد حقوق بگیران به همان نسبت

تورم ممکن است **مهار شده** و طبق برنامه باشد که نه تنها مشکلی برای جامعه پیش نمی‌آورد، بلکه از آن برای پیش برد اهداف جامعه استفاده می‌کنند و ممکن است **مهار نشده** یا تورم بازباشد که باعث افزایش فقر فقرا از یک سو و افزایش ثروت ثروتمندان از سوی دیگر می‌شود.

مؤثرترین نیرویی که در ایجاد تورم در جامعه دخالت دارد حکومت‌ها و حاکمان بر جامعه هستند، که معمولاً آنان جهت تأمین بودجه و کسری درآمدهای خود با چاپ اسکناس یا توزیع درآمدهای جامعه بدون برنامه‌ریزی باعث بوجود آمدن تورم در جامعه می‌گردند. تورم منفی عکس تعاریف فوق را دارد یعنی افزایش قدرت خرید مردم.

در حال حاضر کشورهایی مانند ژاپن کمترین تورم را دارند در حدی که تقریباً می شود گفت تورم ندارند، یعنی پول آن‌ها مانند سکه های طلا ارزش داردو هر چه کشوری به اقتصاد آزاد نزدیک‌تر باشد تأثیر حکومتش در تورم کمتر است. و کشورهایی مانند آلمان و سایر کشورهای پیشرفته تورم حساب شده و با برنامه دارند، و کشورهای ضعیف‌تر سعی در کنترل تورم خود دارند، و حاکمان کشورهای عقب افتاده با خرج بی حساب از بیت‌المال (انفال) و یا چاپ اسکناس بدون پشتوانه (بدون داشتن طلای اندوخته در صندوق بانک جهانی و یا کار مناسب جهت تولید ثروت در کشور خود) موجب بوجود آمدن تورم‌های بسیار بالا در محدوده قدرت خود می گردند.

پول

وسیله مبادلات کالا بین مردم را پول می گویند، سالیان متمادی به سکه‌های گرانبها مانند طلا و نقره می‌گفته‌اند و چند قرنی است اسکناس جای آن را گرفته است که به وسیله دولت‌ها منتشر می‌شود و اخیراً هم پول الکترونیکی رایج شده است.

تفاوت اسکناس با سکه‌ها در این است که ارزش سکه‌ها کاهش نمی‌یافت، در حالی که اسکناس مرتب ارزش خود را از دست می‌دهد. پول در حال حاضر وسیله سنجش ثروت افراد است.

پول حلال و حرام

شرع ما را تشویق به کسب درآمد که نتیجه آن به دست آوردن پول برای امرار معاش می‌باشد نموده است. نظر به این که ما دو نوع عمده درآمد یعنی حلال و حرام داریم، لذا می‌توان گفت پول کسب شده یا حلال است یعنی از راه صحیح به دست آمده و متعلق به ما است و یا حرام است که در آن صورت حق استفاده از آن را نداریم. اما **در دنیای امروز طبقه‌بندی دیگری** داریم.

پول شوئی

هر اقدامی را که باعث شود مبدأ پولی‌هایی که از راه خلاف (حرام) به دست آمده مخدوش گردد را پول‌شویی می‌گویند.

توضیح بیشتر این‌که:

پول‌های در دست افراد را به چهار گروه تقسیم کرده‌اند:

۱–پول سفید یا پاک، ۲–پول خاکستری ۳–پول سیاه و ۴–پول کثیف

۱ – **پول سفید یا تمیز** عبارت از درآمدی است که مبدأ آن مشخص و دارنده‌ی آن نه تنها آن را از راه قانونی کسب کرده، بلکه همه‌ی هزینه‌ی کسب آن را از قبیل عوارض و مالیات مربوطه را هم پرداخته است.

۲ – **پول خاکستری** عبارت از درآمدی است که مبدأ و طریقه‌ی کسب آن قانونی است اما هزینه‌های کسب آن مانند مالیات آن پرداخت نشده و ردپای آن در سیستم حکومتی از بین می‌رود.

۳ – **پول سیاه** عبارت از درآمدی است که مبدا آن غیرقانونی است مانند درآمد حاصل از أخذ رشوه یا قاچاق کالا.

۴ - **پول کثیف** عبارت از درآمد حاصل از کارهای تبه‌کارانه است مانند فروش مواد مخدر، پول گرفتن برای آدم‌ربایی و ...

توجه به این نکته لازم است که انجام بعضی امور در برخی کشورها ممنوع است مثلاً، در کشور ما درآمد حاصل از فروش مشروبات الکلی یا درآمد حاصل از قمار پول سیاه یا کثیف است، در حالی که در بعضی کشورها منع نشده است. به طور کلی در کشورهای اسلامی به پول‌های سیاه و کثیف، درآمد از راه حرام گفته می‌شود. اگر بخواهیم آن‌ها را در این طبقه‌بندی قرار دهیم، درآمد از راه انجام واجبات و یا درآمد حاصل از سوء استفاده از مال یتیم و یا درآمد از راه قمار و یا رشوه گرفتن را که برای آن راه توبه وجود دارد، و شخص پشیمان با جبران ضرر تبرئه می‌شود پول سیاه می‌گوییم، و درآمدهای حاصل از فروش مواد مخدر، آدم کشی، فروش اسلحه به دشمن را درآمد کثیف می‌نامیم در این مورد توبه شخص خطاکار در جهان دیگر به نفع اوست و در این جهان باید مجازات شود.

اگر فردی سعی کند با جابه‌جا کردن پول سیاه و کثیف آن را به صورت پول خاکستری یا سفید درآورد، به کار غیر قانونی او **پول‌شویی** می‌گویند که تمام کشورها برای سامان دادن به وضع اقتصادی خود با آن مبارزه می‌کنند و در ایران در سال ۱۳۸۶ قانون آن به تصویب رسیده است.

فصل دهم کتاب متاجر

۱۰-۹) فروش میوه سر درخت

فروش میوه‌ی باغ قبل از این که کاملاً به ثمر رسیده باشد در جامعه مرسوم است و باغداران جهت تأمین مخارج باغ خود از قبیل سم، کود و حقوق کارگران نیاز به سرمایه دارند که با پیش فروش میوه باغ آن را تامین می‌کنند. درکتاب‌های فقه جهت جلوگیری از اختلاف بین باغدار وخریدار میوه مسائل فراوانی مطرح شده است که در زیر به آن‌ها اشاره می‌شود:

اگر بخواهند میوه باغی را بفروشند باید بعد از این که شکوفه‌ها به کمال رسیده و درختان چغاله بستند قرار داد ببندند اگر در زمان شکوفه و قبل از چغاله بستن آن‌ها را بفروشند احتمال آفت دیدن درختان که باعث زیان فراوان (غرر) برای خریداران است وجود دارد، اما بعد از چغاله بستن و یا رسیدن میوه، برای اهل فن مقدار بار مشخص می‌شود و احتمال تغییر و کاهش فراوان محصول نمی‌رود لذا می‌توان آن‌ها را فروخت.

با این حال چنان‌چه بخواهند قبل از چغاله و یا میوه شدن؛ محصول را بفروشند راه‌هایی برای جلوگیری از ابطال معامله وجود دارد، که عبارتند از:

۱- باغ را اجاره دهند، و مستأجر اجازه داشته باشد علاوه بر سکونت از تمام میوه‌هایش استفاده کند، در این صورت بسیاری از پیچیدگی مسائل آن مرتفع می‌شود.

۲- چغاله موجود روی درخت را فروخته و اجازه دهند هر موقع مستأجر خواست، آن‌ها را برداشت

کند. مثلاً؛ اختیار داشته باشد در مدت سه ماه آینده آن‌ها را برداشت کند.

محصول باغی را که شکوفه داده است ضمیمه‌ی معامله دیگری بفروشند. مثلاً؛ هر مقدار میوه به عمل بیاید را به اضافه یک اتومبیل به مبلغی بفروشند و یا میوه‌ی یک باغ را که فعلاً شکوفه دارد ضمیمه‌ی یک باغ دیگر که میوه‌ی آن رسیده است، بفروشند.

میوه‌ی سه سال باغ را بفروشند، تا اگر یک سال محصول باغ کم شد سال بعد جبران شود.

توضیح این که راه‌های شرعی پیشنهادی بزرگان برای این است که گاهی نیاز است اقدامی صورت گیرد تا مشکلی حل شود مانند؛ عقد صلح که یکی از عقود مهم در کسب وکار است. به نظر می‌رسد این پیشنهاد هم در همان مسیر باشد.

چند مسئله

۱ – می‌توان کشت را در مزرعه فروخت(۲–۱۰)، ولی باید شرایط معامله مشخص باشد مثلاً مدت برداشت یا تعداد دفعات چین در چند مرحله باشد.

۲ – می‌توان میوه‌های باغ و یا کشت را فروخت و بعضی درخت‌ها و یا محصول قسمتی از زمین را مستثنی کرد. مثلاً؛ غیر از این پنج درخت، و یا منهای این قسمت از باغ. در این صورت سهم دو طرف مشخص است و مشاع (یعنی مشترک درکل باغ) نیستند و اگر به آن چند درخت و یا آن قسمت باغ آفتی برسد صاحب باغ حقی در بقیه‌ی باغ ندارد. اما اگر در کل باغ مشاع باشند مثلاً مطرح شده باشدکه یک پنجم میوه‌ها به صاحب باغ تحویل داده شود، در آن صورت چنان چه قسمتی از محصول باغ آفتی ببیند صاحب باغ به نسبت در آن شریک است.

۳ – نمی‌توان میوه‌ی باغ یا کشت مزرعه را به مقدار مشخص از محصول آن اجاره داد، مثلاً باغ سیب را به پنج تن سیب اجاره داد، زیرا ممکن است محصول به آن مقدار نرسد .

۴ – می‌توان اگر درختی در منزل کسی داریم، آن درخت را به مقدار معینی از محصول آن درخت اجاره دهیم.

۵ – در باغ یا زمین‌های مشترک، یک شریک اجازه دارد (جایزاست) سهم بقیه را به مقداری از میوه و یا کشت همان زمین اجاره کند وگفته‌اند حکم صلح را دارد ولی اگر آفت رسید

و یا به دلایل دیگری مستأجر زیان کرد باید آن را به نسبت سهم بین شرکاء تقسیم کنند.

۶ – بعضی از فقها گفته‌اند می‌توان از میوه‌ی درختان سر راهی مقداری خورد، ولی نباید با خود برد و یا به درخت آسیب رساند. البته، بعضی از فقها این کار (**حق الماره یا حق راه**) را جایز نمی‌دانند.

حق‌الماره، حق طریق، حق راه

حق استفاده از درختانی که در مسیر حرکت افراد قرار دارند را **حق‌الماره** می‌گویند و در این‌باره در ضرب‌المثل فارسی می‌گویند: خوردن حلال، بردن حرام. که این هم شرایطی دارد که باید به آن ها توجه نمود.

درختانی که در مسیر حرکت مردم قرار دارند به دو صورت هستند:

۱ – درختانی که صاحب و مالک ندارند یا خودرو و در جنگل‌های طبیعی هستند مانند درختان بلوط و یا در شهرها کنار نهرهای آب، مانند درختان توت، استفاده از این‌ها برای افراد به شرط این که صدمه ای به آن‌ها وارد نشود مانعی ندارد، که می‌گوئیم میوه‌اش را خوردی شاخه‌اش را نشکن و قاعده سبق با حق تقدم (۳۶–۳) در این مورد قابل استناد است.

۲ – درختانی که مالک دارند اگر محصور باشند حتی با یک طناب یا ریسمان و سنگ‌چین کوتاه دور آن حق وارد شدن به ملک دیگری و استفاده از آن را نداریم اما اگر محصور نباشند و در مسیر حرکت هم باشد و یا شاخه آن از حصار خارج و در مسیر حرکت قرار گرفته باشد.

می‌توان با رعایت شرایط زیر از آن استفاده کرد:

۱ – درخت یا شاخه درخت در مسیر حرکت باشد، کسی حق ندارد مسیر خود را تغییر دهد تا به آن درخت برسد.

۲ – فقط حق خوردن از میوه آن را دارد، و حق بردن برای خود یا فروش را ندارد.

۳ – عبور اتفاقی باشد نه با برنامه‌ریزی، یعنی برای استفاده از میوه درخت حرکت نکرده باشد.

۴ – یقین نداشته باشد که صاحب باغ راضی نیست.

۵ – وسیله‌ای با خود نبرده باشد تا از میوه درخت استفاده کند مانند نردبان یا چوب‌های بلند برای

این که گردو را از شاخه‌های بالای درخت جمع کند.

۶ – به هیچ وجه به درخت صدمه‌ای وارد ننماید.

با تمام این احوال عرفا و معلمان اخلاق به ما توصیه کرده‌اند که حتی الامکان از این حق استفاده نکنیم.

نکته: قابل توجه همه ما، اگر شاخه درخت همسایه به منزل کسی آمده باشد ما می‌توانیم از صاحب آن بخواهیم آن را هرس کرده و جمع کند، اگر این کار را انجام نداد خود می توانیم انجام دهیم اما اگر رضایت دادیم و شاخه درخت همسایه به ملک ما وارد شد چنان‌چه میوه‌ای بدهد **بدون اجازه صاحب** آن درخت نمی‌توان از آن استفاده نمود.

فصل یازدهم کتاب متاجر

۱۱-۹) فروش حیوان

شما اختیار دارید(جایز است) هر حیوانی را که متعلق به شماست و یا اجازه آن را دارید بفروشید. اما حیوان فراری یا گم شده و یا دزدیده شده را نمی‌توان فروخت.(خیار حیوان ۱-۴-۹)

می‌توان در خرید حیوان به صورت مشاع شریک شد. مثلاً یک سوم آن را خرید.

می‌توان قسمتی از یک حیوان را خرید، به شرط اینکه بخواهند آن را ذبح کنند، مثلاً قبل از ذبح سر آن یا پوست حیوان را خرید و بعد از ذبح هرکس قسمت خود را بردارد، ولی اگر نخواهند آن را ذبح کنند خرید قسمتی از آن صحیح نیست.

در خرید حیوانات می‌شود سرمایه از یک نفر و نگه‌داری از فرد دیگر باشد و در منافع به نسبتی که با هم قرار می‌گذارند شریک باشند (پرواربندی ۲-۱۰). چنانچه زیان ببینند زیان به سرمایه تعلق می‌گیرد. مگر این که کارگزار طبق نظر صاحب سرمایه و براساس سیاست‌های او اقدام نکرده باشد.(مضاربه ۶-۱۰)

فصل دوازدهم کتاب متاجر

۱-۱۲-۹ سلف، یا پیش فروش کالا

سلف که به آن **سلم** هم گفته‌اند یعنی پیش فروش کالا، گرفتن وجه کالا نقداً و تحویل کالا بعد از مدت زمانی که مشخص می‌کنند.

انواع سلف : سلف ممکن است:

۱. طلا بدهند که بعداً طلا بگیرند، صحیح نیست.
۲. نقره بدهند که بعداً نقره بگیرند صحیح نیست.
۳. طلا و نقره بدهند که بعداً کالا بگیرند، بلامانع است.
۴. طلا بدهند که بعداً نقره بگیرند بلامانع است.
۵. نقره بدهند که بعداً طلا بگیرند بلامانع است.
۶. کالا بدهند که بعداً طلا و نقره بگیرند، بلامانع است.
۷. کالا بدهند که بعداً کالا بگیرند. بلامانع است.

توضیح این که: ظاهراً مقصود از طلا و نقره، درهم و دینار یعنی پول رایج زمان‌های قدیم که از طلا و نقره بوده است می‌باشد و بعضی از فقها با چنین دیدگاهی فرموده اند نمی‌توان پول رایج را پیش فروش نمود و بعداً از همان پول کم‌تر یا بیش‌تر گرفت. اما اگر مساوی باشند قرض می‌شود که بلامانع است، که دیگر سلف نیست منتهی مسئله تورم و کاهش ارزش پول باید جدی مورد توجه قرار بگیرد.(۷-۹-۹)

شرایط فروش سلف

۱. **مشخصات کالای فروخته شده** از قبیل وزن، مقدار، طول و عرض و هر مشخصه دیگری که در قیمت کالا تأثیر دارد از قبیل نام کارخانه، یا کشور سازنده و هم‌چنین هر صفتی که در آن منطقه باعث تغییر قیمت در کالا می‌شود مثلاً رنگ کالا، **باید مشخص باشد** تا در زمان تحویل کالا مشکلی پیش نیاید، یا چنان‌چه اختلافی پیش بیاید شخص ثالثی بتواند با توجه به شرایطی که مشخص کرده اند اظهار نظر کند.

۲. **کالاهایی را که با دیدن قیمت می‌گذارند**، مانند یک تابلوی نقاشی را نمی‌توان به صورت سلف خرید، ولی چنانچه تابلو موجود باشد می‌توان بعد از مشاهده آن را خرید و مبلغ آن را پرداخت ولی تحویل گرفتن آن را به زمان دیگر که مشخص می‌کنند موکول کرد.

۳. **درسلف وجه کالا** باید در همان جلسه پرداخت شود و فروشنده حق فسخ ندارد.

۴. **اگر خریدار مبلغ کم‌تری به فروشنده بپردازد**،اگر چه معامله به همان مقدار صحیح است ولی فروشنده حق فسخ کل معامله را دارد. اما اگر در جلسه مذاکره فروشنده موافقت کند که قسمتی از وجه کالا را نقد و بقیه را طی مدتی که مشخص است دریافت کند، مسایل خاص خود را پیدا می‌کند که خوب است نظر مجتهد خود را جویا شوید. در زیر توضیحاتی داده می‌شود.

توضیح این که: همان طور که مطرح گردید در معاملات مدت دار:

۱. چنان‌چه خرید **نسیه** باشد، باید کالا موجود باشد و خریدار آن را تحویل بگیرد، و وجه آن را طی مدتی که موافقت می‌کنند بپردازد.

۲. چنان‌چه خرید **سلف** باشد، باید پول کالا موجود باشد و به فروشنده پرداخت گردد، و کالا را در زمانی که مشخص می‌کنند تحویل بگیرد.

۳. چنان‌چه **غیر از این دو طریق** عمل شود معامله خرید و فروش که اصطلاحاً به آن **بیع و شراء** می‌گویند انجام نمی‌پذیرد و چنان‌چه انجام شود معامله باطل است، اما:

الف: چنان‌چه معامله را از طریق **صلح** انجام دهند و یا

ب: چنان‌چه معامله را از طریق **هبه** معوضه انجام دهند و یا

ج: چنان‌چه معامله را از طریق **جعاله** انجام دهند.

می‌توانند به نتیجه‌ی دلخواه خود یعنی خرید کالا در آینده و پرداخت قسمتی از وجه آن در زمان حال و بقیه‌ی آن در آینده برسند. البته این معامله دیگر دادوستد، یا خرید و فروش یا بیع و شراء نیست، بلکه از یکی از عقود دیگر استفاده شده که مسایل خاص خود را پیدا می‌کند. از جمله این که در صلح نمی‌توانند از خیارات متداول فسخ استفاده نمایند و ... و یا در هبه معوضه نمی‌توانند ایرادی به آنچه داده و گرفته‌اند وارد نمایند و ادعای غش در معامله کنند و

د: **راه دیگر** آن است که معامله سلف را در مقابل طلبی که پیدا می‌کنند از طریق یکی از عقود شرعی انجام دهند.به این صورت که خریدار قبل از خرید، مقداری پول و مقداری اسناد را در اختیار فروشنده قرار دهد در نتیجه مبلغی از او طلبکار می‌شود، سپس معامله‌ی خرید سلف انجام شود و فروشنده وجه کالای خود را از مطالبات خریدار کسر کند اگر این معامله از طریق خرید و فروش انجام شود، چون طلب خریدار حال نیست بعضی فقها به این معامله اشکال وارد می‌کنند، اما اگر طلب خود را در مقابل کالایی که چند ماه دیگر خواهد گرفت هبه کند نباید مشکلی باشد

ه: **راه دیگر**: راه حل دیگری برای معامله سلف (نسیه)که شرکت‌های بزرگ انجام داده‌اند، به این صورت است: مثلاً؛ شرکت فروشنده‌ی اتومبیل اعلام می‌کند تولیدات سال آینده خود را قسطی می‌فروشد و قیمت آن را در سه مرحله دریافت می‌کند، برای صحت در معامله آن را به این صورت انجام می‌دهند که: در یک قرارداد، هم قرارداد مشارکت و هم معامله سلف را با هم انجام می‌دهند؛ یعنی زمانی که شما قسط اول و دوم را می‌پردازید شما را در کل شرکت مشارکت می‌دهند، و سود تضمین شده‌ای را به حساب شما منظور می‌کنند زمانی که می‌خواهید قسط سوم را پرداخت کنید (معامله سلف) وجوه پرداختی قبل باضافه سود آن را به حساب شما منظور می‌کنند و بقیه وجه اتومبیل را اعلام و شما قسط سوم را می‌پردازید و زمانی که شما قسط سوم اتومبیل را پرداخت نمودید از آن تاریخ به صورت سلف اتومبیل را به شما می‌فروشد که این نوع معامله مورد تایید شرع است.

۵. **در معامله سلف باید زمان تحویل کالا** دقیقاً مشخص شود تا نتوان آن را کم و زیاد کرد، یعنی:

الف: برای خریدار و فروشنده باید مشخص باشد چند روز دیگر کالا تحویل داده خواهد شد.

ب: در معامله‌ی سلف می‌توان مدت کم باشد مثلاً یک روز، یا زیاد باشد مثلاً ده سال دیگر.

ج: اگر گفته شود یک ماه دیگر یعنی سی روز دیگر، اما اگر گفته شود ماه دیگر یعنی بعد از تمام شدن ماه جاری که ممکن است ده روز دیگر باشد .

د: زمان تحویل کالا باید موقعی باشد که امکان تحویل کالا وجود دارد، مثلاً در محصولات کشاورزی زمان برداشت محصول و در محصولات صنعتی باید مدت معقول برای ساخت و حمل آن را در نظر گرفت.

ه: محل تحویل کالا باید مشخص شود.

۲-۱۲-۹ چند مسئله در سلف

۱- اگر در زمان تحویل کالا، کالا نایاب شود و فروشنده نتواند آن را تهیه و تحویل دهد، چنان‌چه در قرارداد آنان پیش بینی چنین موضوعی نشده باشد، خریدار یکی از اقدامات زیر را می‌تواند انجام دهد.

۱- ۱خریدار حق فسخ دارد.

۱-۲ خریدار صبر کند تا فروشنده آن را تهیه کند.

۱-۳ خریدار کالای دیگری از فروشنده خریداری کند، قیمت کالای جدید به قیمت همان روزی است که معامله می‌کنند نه قیمت چند ماه قبل که فروشنده وجه را از خریدار دریافت کرده است.

۱-۴ خریدار می‌تواند کالای خود را که مدت تحویل آن رسیده است به فروشنده و یا شخص ثالثی بفروشد که قیمت آن قیمت روز است و ممکن است کم‌تر و یا بیش‌تر از قیمت خرید باشد.

۲- اگر محل تحویل کالا مشخص نشده باشد، محل تحویل همان مکانی است که قرارداد سلف را امضاء کرده‌اند.

۳- کالای سلف را تا زمانی که مدت تحویل آن نرسیده است نمی‌توان فروخت، اما بعد از مدت

حتی اگر تحویل نگرفته باشند می‌توانند آن را بفروشند (برخی فقها این فروش را مکروه می‌دانند).

۴- اگر فروشنده بخواهد کالا را قبل از موعد تحویل دهد اختیار با خریدار است که قبول کند یا خیر.

۵- اگر فروشنده بخواهد کالا را در موعد تحویل دهد واجب است که خریدار کالا را تحویل بگیرد.

۶- اگر فروشنده کالا را در زمان مقرر آماده کند و بخواهد آن را تحویل دهد و خریدار از تحویل گرفتن آن خودداری کند کالا به صورت امانت نزد فروشنده خواهد ماند، که آن مسایل خاص خود را پیدا می کند از جمله اگر کالا از بین برود، فروشنده مسئول آن نیست، زیرا امین مسئول نیست و یا هزینه‌هایی مانند هزینه انبارداری به عهده خریدار خواهد بود.

۷- اگر صفات کالایی را که در قرارداد قید کرده‌اند در کالا موجود باشد، خریدار باید کالا را تحویل بگیرد، ولی اگر از کیفیت پائین‌تر برخوردار باشد خریدار مختار است که کالا را تحویل بگیرد و یا تفاوت (ارش) آن را بگیرد و یا اصلاً کالا را تحویل نگیرد و اگر کیفیت بهتر باشد چنان‌چه مخالف شرط نباشد باید تحویل بگیرد اما اگر مخالف شرط باشد خریدار می‌تواند آن را قبول نکند.

۸- کالایی را می‌توان سلف فروخت که بتوان آن را وصف کرد، مانند تولیدات کارخانجات که شبیه هم هستند، ولی فروش یک تابلوی نقاشی و یا لباس‌های دست بافت و دست دوز را که تا آن‌ها را ملاحظه نکنید نمی‌توانید روی آن‌ها قیمت بگذارید نمی‌شود سلف فروخت مگر موجود باشد و خریدار پس از ملاحظه وجه آن را بپردازد، ولی زمان تحویل گرفتن آن را می‌توان به بعد موکول کرد. مثلاً تابلوی نقاشی آماده را ملاحظه می‌کنند و می‌خرند ولی زمان تحویل آن را دو ماه بعد قرار می‌دهند.

۹- هر شرط مباحی را در سلف می‌توان قید کرد.

۳-۱۲-۹ خسارت و جریمه

در این‌جا خوب است از چند کلمه‌ای که زیاد با آن سروکار داریم، صحبت کنیم که عبارتند از:

خسارت، جریمه، جبران خسارت، جریمه‌ی دیر کرد، جریمه‌ی تأخیر تأدیه،

خسارت یا زیان زدن و یا ضرر وارد کردن؛به صدمه‌ای می‌گویند که باعث زیان مالی، جنسی و حتی آبروی کسی شود این صدمه ممکن است عمدی باشد و یا سهوی، در هر صورت

باعث ضمان می‌گردد و جبران آن به عهده خسارت زننده است.

جریمه از کلمه جرم می‌آید که به معنای تاوان نقدی است که از مجرم می‌گیرند، به همین سبب برای افعالی که ترک می‌شود قانون مشخص می‌کند که چگونه باید جریمه یا مجازات شوند

تفاوت جریمه با خسارت در این است که در جریمه ممکن است به کسی صدمه و یا زیانی وارد نشده باشد ولی او موظف به پرداخت مبلغی می‌شود، در حالی که خسارت پرداخت مبلغی به فردی است که صدمه‌ای به او وارد شده است.

در شرع به جریمه نقدی، جبران خسارت، یا **دیه** می‌گویند و به جریمه غیرنقدی که مقدار آن را قاضی مشخص می‌کند **تعزیر** گفته می‌شود و به جریمه غیرنقدی که مقدار آن را شرع مشخص نموده **حدود** گفته می‌شود. (۷-۱۳)

جبران خسارت یا تأمین خسارت

جبران خسارت یعنی پرداخت وجهی معادل زیان وارد شده به فردی که خسارت دیده است توسط خسارت زننده،در فقه بیشتر کلمه جبران یا پرداخت خسارت داریم، که ممکن است در عبادات و یا معاملات پیش بیاید.

جبران خسارت در عبادات، بر مکلف است زکات و خمس واجب خود بر را به موقع بپردازد و درصورت تاخیر در پرداخت و بروز خسارت می‌بایست آن را از سایر اموال خود جبران کند.

جبران خسارت در معاملات، در باب تجارت، شرکت، مضاربه، دادوستدهای نسیه، جعاله، سلف و خلاصه هر نوع دادوستدی که بین زمان پرداخت ثمن (وجه کالا) و دریافت مبیع (کالای مورد نظر) و یا انجام تعهد فاصله باشد، ممکن است به طرفین خسارتی وارد شود که نیاز به جبران داشته باشد. چگونگی جبران آن طبق توافقی است که در قرارداد اولیه بین افراد مشخص شده است اگر در قرارداد سکوت شده باشد، باید به حاکم شرع مراجعه نمایند و بیشتر منجر به صلح در زیان وارده می‌شوند بنابراین تاکید می‌شود که **در قراردادهای مدت‌دار حتماً در مورد چگونگی جبران خسارت به وسیله طرفین مذاکره کرده و آن را مکتوب نمایند.**

جریمه دیرکرد، خسارت تأخیر

یکی از مسایل مهم پرداخت جریمه‌ی دیر کرد یا پرداخت خسارت تأخیر در بدهی به مردم و بانک‌ها و یا عدم پرداخت مطالبات دولت مانند شهرداری‌ها و قبض‌های جریمه‌است.

در مورد تاخیر پرداخت بدهی به مردم و بانک‌ها فقها به دلیل این که با عدم پرداخت به موقع بدهی، طلبکاران از انجام معاملات بعدی خود باز می‌مانند و به آن‌ها زیان وارد می‌شود لذا گفته‌اند در قرارداد می‌توان **جریمه‌ی تأخیر تأدیه بدهی** را مشخص کرد و گفته‌اند برای این که گرفتار مسایل ربا نشویم بهتر است مبلغ ثابت باشد. مثلاً؛ در مقابل یک میلیون تومان بدهی بگویند هر روز تاخیر یک هزار تومان جریمه‌ی تأخیر یا خسارت تاخیر، یا جریمه دیرکرد از بدهکار گرفته شود.

اما در مورد بدهی‌هایی که به علت مطالبات دولت از مردم وجود دارد، مانند عوارض شهرداری‌ها و یا جریمه‌های رانندگی، اجازه جریمه تاخیر را بیشتر فقها نداده‌اند. خلاصه:

۱ – عدم ایفای تعهد، گناه بزرگی است که باید از آن اجتناب کرد.

۲ – هر فردی هر خسارتی که به دیگری وارد نماید باید آن را جبران کند.

۳ – در قراردادها می‌توان چگونگی تامین خسارت عدم تعهد و یا تاخیر در انجام تعهد را مشخص کرد.

۴ – جریمه تاخیر پرداخت به مطالبات دولت را از مجتهد خود سئوال نمائید.

۴-۱۲-۹ دلالی، واسطه‌گری، کمیسیونری در معاملات

دلال، واسطه یا کمیسیونر فرد رابطی است بین فروشنده و خریدار که شاهد معامله نیز هست. معمولاً چنین شخصی نه فروشنده و نه مالک و نه خریدار کالا است، بلکه از طرف فروشنده اجازه دارد که برای کالا مشتری پیدا کند و یا از طرف مشتری در پی یافتن کالای مورد نیاز اوست.

در قانون تجارت ماده‌ی ۳۳۵ آمده است: **دلال کسی است** که در مقابل اجرت واسطه‌ی انجام معاملاتی شده ... و تابع مقررات راجع به وکالت است.

اجرت شخص ترازودار، بار فروش و دلالی که برای فروش کالا مشتری پیدا می‌کند با فروشنده کالا است.

اجرت کسی که از طرف خریدار در پی یافتن کالا برای اوست و یا بر کالا نظارت می‌کند تا مطابق نمونه و قرارداد باشد (سور و یانس) با خریدار است.

اگر شخصی بدون اینکه فروشنده یا خریدار از او خواسته باشند، دلالی کند، حقی از هیچ کدام ندارد.

اگر فروشنده بخواهد برای کالای او مشتری پیدا کنند و خریدار در پی کالایی باشد و بخواهد کالا را برای او پیدا کنند، هر دو باید اجرت دلال را بپردازند.

اگر دلال در خرید و یا فروش کالا سهیم باشد باید طرف مقابل از آن آگاه باشد.

اگر بر سر حق دلالی اختلاف پیدا شود و قبلاً مبلغ آن را مشخص نکرده باشند، عرف منطقه و اجرت المثل دلال را باید پرداخت.

دلال ضامن نیست زیرا او امین است که شرایط فروشنده و کالا را به خریدار و شرایط خریدار را به فروشنده بگوید و آن‌ها خود تصمم می‌گیرند که با هم معامله کنند یا نکنند اما اگر فروشنده بگوید من خریدار را نمی‌شناسم و نسیه نمی‌دهم و دلال ضامن او شود، در آن صورت اگر در طرح مسائل خلاف گفته باشد ضامن اعمال خود است.

اگر کالا در دست دلال تلف شود، یا ناقص درآید، دلال مسئول نیست مگر این که در نگهداری آن کوتاهی کرده باشد.

اگر فروشنده بگوید کالا را درست تحویل داده ام و دلال بگوید کالا را به همین صورت ناقص به من تحویل داده است، سخن دلال با قسم قبول است.

اگر دلال کار خود را درست انجام دهد و سپس به یکی از دلایل فسخ، معامله برگشت شود، حق دلالی او محفوظ است، مگر قبلاً شرط کرده باشند.

به معاملات ممنوعه حق دلالی تعلق نمی‌گیرد.

سمساری

شغلی داریم به نام سمساری، ریشه آن از سماسره گرفته شده و آن شغلی بوده که از زمان پیامبر اکرم ﷺ در میان مردم رواج داشته است و آن کار فردی بوده است که بین خریدار و فروشنده **کالاهای کارکرده (دست دوم)** آشنایی برقرار می‌کرده است. در همه‌ی جوامع همیشه گروهی فروشنده و گروهی هم خریدار لوازم و وسایل دست دوم و کارکرده هستند، افرادی باید

آنان را به هم معرفی نمایند و بابت این عمل خود حق الزحمه‌ای دریافت کنند، مسایل آن مانند دلالی است و تا زمانی که سمسار، عادلانه رفتار کند و بی جهت توصیف کالا نکند و یا ارزش کالا را پایین نیاورد و خود وارد معامله نشود کار او مورد تایید است در زمان ما این معرفی ممکن است به وسیله سایت‌های اینترنتی هم بشود.

سمسارها معمولاً دارای محلی (مغازه‌ای) جهت نمایش کالاهای دست دوم مردم هستند.

حق الزحمه سمسار ممکن است درصدی از معامله باشد و یا از محل افزایش قیمت فروش کالا به بیش از مبلغی که با فروشنده معین می‌کند تامین می‌گردد.

حق العمل کار

حق العمل کار کسی است که به نام خود اما برای دیگری و به دستور فروشنده (آمر) معاملاتی را انجام می‌دهد و درصدی از فروش و یا مبلغی ثابت و یا ترکیبی از آن دو را به عنوان حق‌الزحمه دریافت می‌کند. فرق حق العمل کار با دلال این است که دلال می‌بایست دو طرف را به هم معرفی کند و آن‌ها با هم معامله را تمام کنند اما در حق العمل کاری ممکن است فروشنده نخواهد او را بشناسند. در قانون تجارت در ماده ۳۵۷ به بعد مسایل آن آمده است.

در مسایل شرعی رابطه حق العمل کار با صاحب مال مانند مضاربه است که مسایل آن در مضاربه آمده است.(۶-۱۰)

۵-۱۲-۹ نمایندگی

نمایندگی یک رابطه‌ی حقوقی است که بین صاحب مال و یا حق، براساس قرارداد و یا قانون با طرف دیگر به عنوان نماینده ایجاد می‌شود.

نمایندگی ممکن است ۱- براساس حکم قضایی باشد ۲- براساس قانون باشد ۳- براساس قرارداد باشد.

نماینده‌ی قضایی

نماینده قضایی کسی است که براساس حکم دادگاه مسئول اجرای کاری و یا آوردن اطلاعاتی می‌شود و صاحب مال یا حق نقشی در انتخاب او ندارد مانند نماینده‌ی اطفال یتیم یا

مجنون که به او قیم می‌گویند، و یا نماینده‌ی اداره‌ی اموال شخص غایب که به او امین گفته می‌شود

نماینده‌ی قانونی

نماینده قانونی کسی است که براساس قانون معلوم گردیده است مانند نمایندگی پدر نسبت به طفل صغیر خود که به او ولی می‌گویند و یا نمایندگان دولت مانند وزراء و یا رؤسای ادارات و سازمان‌ها که از طرف دستگاه متبوع خود در مجامع حاضر می‌شوند و قراردادها را امضاء می‌کنند.

نماینده‌ی قراردادی

نماینده قراردادی: کسی است که براساس قراردادی بین او و طرف دیگر وظایف و مسئولیت او مشخص می‌شود، و معمولاً نماینده شرایط خریدار را برای فروشنده بیان می‌کند و شرایط فروشنده و یا مشخصات کالای عرضه شده و یا حق قابل واگذاری را از طرف فروشنده به خریدار اعلام می‌دارد.

شرایط نمایندگی قراردادی

در نمایندگی قراردادی با توجه به نوع قرارداد علاوه بر اهلیت طرفین برای معامله (عاقل، بالغ، مختار ...) و شرایط مخصوص همان کار،نیاز به شرایط عمومی خریدار و فروشنده نیز هست از جمله در قراردادها:

۱ – نام و مشخصات صاحب حق یا مال باید مشخص شود

۲ – نام و مشخصات نماینده

۳ – موضوع نمایندگی

۴ – مدت نمایندگی

۵ – وظایف و اختیارات نماینده

۶ – دایره نفوذ نمایندگی (شهر، کشور، منطقه، ...)

۷ – وظایف و تعهدات مالک و صاحب حق و یا مال و ...

در هر حال نمایندگی طی یکی از عقود اسلامی قابل قبول است، یعنی چنان‌چه وکالت باشد در وکالت (۷–۱۱) خرید و فروش باشد در تجارت، حقوق بگیر باشد در اجیر بودن، قرار می‌گیرد

که در هر حال قابل اجراست و نماینده حکم وکیل را دارد.

داستان- به جای شما می‌خوانم!!

دوستی نقل می‌کرد برای گرفتن نمایندگی با یک شرکت اروپایی وارد مذاکره شده بودم، بعد از چندین ماه مذاکره و رفت و آمد، قرارداد نهایی که روی تمام بندهای آن قبلاً به نتیجه رسیده بودیم آماده شد. در آخرین مرحله که آنان به ایران آمده بودند، قرارداد را برای آخرین بار از اول تا آخر مرور می‌کردیم، من قرارداد را به خصوص آن‌جا که مربوط به تعهدات نماینده بود به دقت خواندم و آماده امضاء شدم، دیدم طرف دیگر خیلی با دقت در حال بررسی جملات قرارداد است. بالاخره حوصله‌ام سرآمد و گفتم این قرارداد را که بارها با هم خوانده‌ایم آیا می‌خواهی چیزی به آن اضافه کنید!! در پاسخ گفت خیر. این بار قرارداد را **به جای شما می‌خوانم** و به تعهدات شما دقت می‌کنم، و بررسی می‌کنم که اگر من به جای شما باشم آیا می‌توانم این تعهدات را انجام دهم یا خیر!! اگر شدنی نیست خود را به زحمت نیندازیم، چیزی را امضاء کنیم که اجرای آن شدنی باشد.

دوستم گفت من به یاد جمله مشهوری افتادم که در میان ما رواج دارد ولی کمتر عمل می‌کنیم بزرگان گفته‌اند: **آن‌چه به خود نمی‌پسندی به دیگران نپسند.**

۶-۱۲-۹ حمل و نقل کالا

یکی از شغل‌های رایج زمان ما که بسیار درآمدزا و پر دردسر است مؤسسات حمل و نقل هستند که با توجه به تنوع آن زمینی، هوایی، دریایی قوانین متعدد و پیچیده‌ای دارد.

در رساله‌های موجود مسایل زیادی درباره‌ی آن مطرح نشده اما فقها عملیات آن را شامل چند نوع عقد از قبیل، وکالت، ضمانت، حواله و بیمه می‌دانند که در یک عقد جمع شده‌اند.

نظر به اینکه حمل و نقل ممکن است:

داخلی یا خارجی باشد

و یا حمل جاندار مانند انسان و حیوان و بی‌جان مانند اشیاء باشد،

و یا اشیاء ممکن است ماندگار مانند کالای صنعتی و یا فاسد شدنی مانند میوه باشد،

به این سبب مقررات بسیار مفصل و پیچیده دارد که در هر مورد باید به مقررات خاص آن مراجعه نمود.

در قانون تجارت ایران چند ماده‌ای از ماده‌ی ۳۷۷ به بعد درباره‌ی آن صحبت شده است که هر تاجری باید به آن اشراف داشته باشد.

فصل سیزدهم کتاب متاجر

۱۳-۹ حق شفعه یا حق تقدم

شفعه: یعنی همسایگی. **حق شفعه**حق تقدم شریک در ملک، و بعضی حق تقدم در هر شرکتی را گفته‌اند. در قانون مدنی از ماده ۸۰۸ به بعد در این مورد صحبت شده است.

اگر **دو نفر** شریک باشند، آنان حق شفعه نسبت به مالی که شریک هستند دارند، یعنی چنان‌چه یکی از شرکاءبخواهد سهم خود را بفروشد باید اول به شریک خود اطلاع دهد و اگر بدون اجازه او به دیگری واگذار کند، شریک او حق دارد همان مبلغ را داده و سهم شریک را هم تصاحب کند.

اگر در ملکی و یا کالایی چند نفر شریک باشند حق شفعه وجود ندارد.

شرایط شفیع

اگر یکی از دو شریک سهم خود را بفروشد، شریک دیگرکه شفیع نام داردمی‌تواند (حق دارد) پول خریدار را بپردازد و مال را تصاحب کند (به جای خریدار قرار بگیرد)**به چند شرط:**

۱- اموال قابل تقسیم نباشد، یعنی اگر دو نفر در مالی شریک باشند که قابل تقسیم نیست حق شفعه وجود دارد. مثلاً زمینی داریم ۱۵۰ متر مربع، می‌دانیم که می‌شود آن را به دو زمین ۷۵

متری تقسیم کرد، اما قانون شهرک سازی یعنی شهرداری منطقه اجازه‌ی تفکیک و تقسیم آن را نمی‌دهد، در این صورت حق شفعه وجود دارد. به بیانی اگر مالی قابل تقسیم باشد، آن را تقسیم می‌کنند و هر فرد سهم خود را بر می‌دارد و هر کاری مایل بود انجام می‌دهد، اما اگر قابل تقسیم نباشد و مجبور باشند با هم از آن استفاده کنند مانند مشارکت دو نفر در یک آپارتمان و یا در یک انگشتر گران‌بها، حق شفعه در آن‌ها وجود دارد. البته، بعضی از فقها در این مورد نظر دیگری دارند از جمله شفعه را فقط در مال غیر منقول قبول دارند، باید از مجتهد خود سئوال کنید.

۲- سهم شریک از طریق معامله به شخص یا اشخاص دیگر منتقل شده باشد، نه به دلایل قهری مانند ارث و یا مهریه و یا هبه. اگر به دلایل قهری سهم شریک به شخص دیگری منتقل شود، حق شفعه برای شریک دوم وجود ندارد.

۳- ملک فروش رفته به صورت مشاع باشد، نه تفکیک شده.

۴- ملک فروش رفته در نهر و راه با بقیه ملک مشترک باشند.

۵- شریک دوم استطاعت پرداخت داشته باشد.

۶- شریک دوم بعد از اطلاع از معامله فوری اعلان کند که او مایل است از حق شفعه استفاده کند. مشهور است که **فوری بودن** با توجه به عرف منطقه مشخص می‌شود که برای آن **چهار شرط** قائل شده‌اند:

۱- شریک دوم از انجام معامله آگاه باشد.

۲- شریک دوم بداند که چنین حقی را دارد.

۳- شریک دوم بداند که باید هر چه سریعتر (فوری) نظر خود را اعلان کند.

۴- شریک دوم قدرت اعمال حق شفعه را داشته باشد.

یعنی چنان‌چه هر یک از این چهار شرط را نداشته باشد حق شفعه خود به خود تأخیر خواهد افتاد، حتی ممکن است به سال‌ها بعد منتقل شود.

چند مسئله

۱- اگر یک مؤسسه در ملکی یا مالی شریک باشد، حق شفعه برای او پابرجاست.

۲- اگر فروشنده بعد از عقد قرارداد فروش، مبلغ کم‌تری از خریدار دریافت کند (به خریدار تخفیف دهد) این تخفیف به شریک دوم (شفیع) منتقل نمی‌شود و او باید معادل مبلغ قرارداد را به خریدار بپردازد.

۳- اگر خریدار برای خرید ملک علاوه بر قیمت کالا هزینه‌های دیگری پرداخته باشد مانند پرداخت دلالی و یا واگذاری کالای قیمتی خود به قیمت کمتر به فروشنده، کل آن هزینه‌ها به عهده خریدار است و ربطی به شریک دوم ندارد.

۴- علاوه بر حق شفعه برای شریک دوم، ایشان حق استفاده از سایر اختیارات معمول فسخ (خیارات)، در معاملات را دارد.

۵- اگر شریک دوم (شفیع) گفت الان پول کالا را ندارم، باید به او سه روز مهلت داد و اگر گفت پولم در شهر دیگری است باید علاوه بر سه روز مدتی را برای انتقال وجه به آن سه روز اضافه کرد.

۶- اگر شریک غایب باشد حق شفعه‌ی او محفوظ است تا حاضر شود. در زمان حضور به مجرد اطلاع باید از حق شفعه‌ی خود استفاده کند و اگر استفاده نکرد، یعنی نمی‌خواهد از آن استفاده کند.

۷- اگر شریک دوم کودک یا دیوانه باشد حق شفعه‌ی برای ولی اوست. اگر ولی نداشته باشد تا زمان رفع کودکی و یا دیوانگی حق شفعه او محفوظ می‌ماند، ولی خریدار (مشتری) می‌تواند از ملک یا اموال خریداری شده استفاده کند و در زمانی که مالک شرعاً توانست تصمیم بگیرد نظر او اجرا خواهد شد.

۸- شریک دوم(شفیع) که حق شفعه دارد باید با کسی که ملک یا کالا را خریده است طرف شود، یعنی باید پول را به او بدهد و کالا را از او بگیرد و اگر به کالا صدمه خورده باشد جبران خسارت با مشتری یا همان خریدار است نه با شریک سابق و اگر مشتری مال را به شخص

دیگری فروخته باشد باید معاملات را برگشت دهد.

۹- اگر مشتری کالا را از شریک اول نسیه خریده باشد، شریک دوم(شفیع)می‌تواند به همان صورت کالا را از مشتری خریداری نماید و اگر مشتری شریک دوم را قبول نداشته باشد، می‌تواند از او ضامن بگیرد.

۱۰- اگر بین مشتری و شریک دوم اختلاف در قیمت باشد و دلیل قابل قبولی نداشته باشند، قول مشتری با قسم قبول است.

۱۱- حق شفعه به ارث منتقل می‌شود.

۱۲- اگر شریک دوم قبل از اینکه معامله انجام شده باشد گفته باشد من حق شفعه خود را واگذار کردم، مثلاً، سال قبل گفته من از حق شفعه‌ی خود گذشتم،می‌تواند نظر خود را تغییر دهد، اما اگر بعد از انجام معامله بگوید حق شفعه خود را واگذار کردم دیگر نمی‌تواند نظر خود را تغییر دهد و حق شفعه ندارد.

۱۳- بعضی از فقها حق شفعه را برای شخص مسلمان و افراد هم کیش می‌دانند.

۱۴-حق شفعه نسبت به کل سهم شریک است نه قسمتی از آن، یعنی شریک دوم نمی‌تواند بگوید من نصف سهم شریک اول را می‌خواهم.

ضمناً در کتاب منابع فقه شیعه (م.ف.ش) از حدیث ۳۴۹۷۲ الی ۳۴۰۳۹ در این‌باره صحبت شده است.

فصل دهم

کتاب اجاره، ودیعه و سایر قراردادهای استفاده از اموال دیگری و شرایط استفاده‌ی هر فرد در اموال دیگری

۱۰-۱) بخش اول : **اجاره و قرارداد کار** ۵۶۵

آیات. احادیث. تعریف اجاره. شرایط اجاره. مدت اجاره و شرایط آن در اشیاء، حیوان و انسان. اگر مال الاجاره شخص باشد. شرایط فسخ اجاره، قرارداد انجام کار

سرقفلی یا خلو. توجه به معنای قول مقدم، معنای ضمانت کار

۱۰-۲) بخش دوم:**مزارعه و مساقات** یا قرارداد کار در مزرعه و باغ..... ۵۷۵

تعریف مزارعه. شرایط عقد مزارعه. تعریف مساقات. شرایط مساقات، پرواربندی، قرارداد مزارعه

۱۰-۳) بخش سوم : **جعاله یا قرارداد کار شخص** ۵۷۹

تعریف جعاله. شرایط جعاله. عقد جعاله در بانک‌ها. جعاله ثانویه، گشایش اعتبارات اسنادی و جعاله. قرارداد جعاله، پیش پرداخت در جعاله

۱۰-۴) بخش چهارم : **رمایه و مسابقه** یا تیراندازی و اسب‌دوانی ۵۸۶

تعریف رمایه. جایزه یا پاداش. قرارداد در مسابقه، یادآوری به بزرگان جامعه

۱۰-۵) بخش پنجم : **شرکت یا قرارداد مشارکت و سرمایه گذاری** ۵۹۰

حدیث. تعریف شرکت، تقسیم‌بندی شرکت‌ها؛ الف- از نظر چگونگی ایجاد شرکت. ب- به اعتبار عین و منفعت مال. ج- به اعتبار نوع سرمایه و آورده‌ی افراد.

تقسیم سهام شرکت. طبق قانون شرع مشارکت کنید.

تقسیم سود و مقدار اختیار هر شریک در امور شرکت. عقد صلح، شرکت بدون اساسنامه. قرارداد مشارکت

۶-۱۰) بخش ششم : **مضاربه یا قرارداد مشارکت سرمایه و کار** ۶۰۰

تعریف مضاربه. چند شرط مهم در مضاربه. مشارکت شبه مضاربه. فسخ مضاربه. مدت مضاربه را مشخص کنید. مضاربه چند عقد است. انحلال مضاربه. قرارداد مضاربه

۷-۱۰) بخش هفتم : **ودیعه یا امانت** ۶۰۶

تعریف ودیعه. ارکان ودیعه. شرایط ودیعه و امانت

امانت مالکیه. امانت شرعیه. حدیث

۸-۱۰) بخش هشتم : **عاریه یا قرض دادن اموال** ۶۱۰

تعریف عاریه. فرق عاریه با امانت و اجاره و رهن، شرایط عاریه

۹-۱۰) بخش نهم : **لُقطه یا اشیاء و انسان پیدا شده** ۶۱۴

تعریف لقطه.بچه سرراهی.حیوان پیدا شده.مالی که پیدا می‌شود.اموال‌مجهول المالک.

۱۰-۱۰) بخش دهم : **غصب یا تصرف بدون اجازه‌ی مالک** ۶۱۹

آیات، احادیث، داستان حوض مسجد گوهر شاد،حکم تکلیفی و وضعی در غصب،

۱۱-۱۰) بخش یازدهم : **احیاء موات** ۶۲۶

تعریف. کاربرد مسائل احیاء موات. شرایط احیاء موات. شروع به آماده سازی، تحجیر. معادن. اقطاع یا امتیاز. خیابان و کوچه مشترک. دیوار مشترک همسایگان. عمل به قوانین و مقررات. حق ارتفاق.

فصل دهم

اجاره، ودیعه و سایر قراردادهای استفاده از اموال دیگران و...

۱-۱۰ بخش اول

اجاره و قرارداد کار

آیات:

آیه‌ی ۳۲ زخرف (۴۳)

اَهُمَ یَقسِمونَ رَحمَتَ رَبِکَ، نَحنُ قَسَمنا بَینَهُم مَعیشَتَهُم فی الحَیاتِ الدُنیا، وَ رَفَعنا بَعضُهُم فَوقَ بَعضٍ دَرَجاتٍ لِیَتَخِذَ بَعضُهُم بَعضاً سُخرِیاً وَ رَحمَتُ رَبِکَ خَیرٌ مِما یَجمَعُونَ

آیا آنان رحمت پروردگارت را تقسیم می‌کنند؟ در حالی که ما روزی (معاش یا معیشت) **آنان را در این دنیا میانشان تقسیم کردیم، و درجه‌های برخی از آنان را بر برخی دیگر بالا برده‌ایم تا بتوانند یکدیگر را به خدمت بگیرند و رحمت پروردگارت از آن‌چه آن‌ها گرد می‌آورند بهتر است.**

آیه‌ی ۲۶ قصص ۲۸

قالَت اِحدیهُما یا اَبَتِ استَاجِرهُ اِنَ خَیرَ مَنِ استَاجَرتَ القَوِیُ الاَمینُ

یکی از آن دو دختر به پدر گفت، پدر جان! آن مرد را اجیر کن، که بهترین کسی که اجیر می‌کنی آن کسی است که نیرومند و امین باشد (و این مرد چنین است).

احادیث

از قول حضرت امیر المؤمنین علی﵇ در مورد تفسیر آیه‌ی ۳۲ زخرف نقل است که این آیه اجازه اجیر کردن مردم جهت انجام کارها است. هر کدام از انسان‌ها باید کاری را پیشه خود قرار دهند تا زندگی دنیا به گردش درآید و انسان‌ها با افزایش تخصص و مهارت خود پیشرفت کنند. اگر هر کس بخواهد به تنهایی تمام کارهای شخصی خود را انجام دهد به آن‌ها نخواهد رسید.(منابع فقه شیعه ۳۴۷۸۶)

از پیامبر خدا ﷺ نقل است : مزد کارگر را کم نگذارید، مزد او را قبل از شروع کار مشخص کنید، مزد او را در زمان پایان کار فوری بپردازید.(م.ف.ش ۳۴۷۹۳)

خوب است انسان روزی خود را از خدا طلب کند و اگر امکان دارد به شغل آزاد بپردازد که برکت آن با خداوند است، زیرا گفته‌اند کسی که اجیر می‌شود روزی خود را فروخته است.(۳۴۷۸۴)

به ما توصیه کرده اند که اگر قراردادی جهت انجام کاری منعقد کردیم (پیمانکار شدیم)، چنان‌چه تصمیم گرفتیم آن را به دیگری واگذار کنیم مقداری از آن را خود انجام دهیم، یعنی صرفاً کار را نگیریم و به دیگران واگذار کنیم.

تعریف اجاره

اجاره یعنی واگذاری منافع یک دارایی به شخص دیگر در مقابل منفعتی که از او دریافت می‌شود (وجه نقد و یا منافع دیگر). آن‌چه را اجاره می‌دهندمی‌تواند اشیاء یا حیوان یا انسان باشد.(ماده ۴۶۶ به بعد قانون مدنی)

اگر مال مورد اجاره اشیاء یا حیوان باشد اجاره کننده را **مستأجر** و

اجاره دهنده را **موجر** یا مالک و

مال مورد اجاره را **عین مستاجره** و

مبلغ اجاره را **مال الاجاره** می‌گویند.

اما اگر مال مورد اجاره انسان باشد به او **اجیر** یا **مستخدم** و به اجاره کننده **کارفرما** و مبلغ اجاره را **اجرت یا مزد** می‌گویند.

شرایط و مسائل اجاره عبارت‌اند از:

۱. عقد اجاره عقد لازم است و دو طرف باید شرایط انجام معامله را داشته باشند، یعنی عاقل، بالغ، مالک، با قصد و رضایت و غیر محجور و مجاز به تصرف باشند.

۲. علاوه بر قصد انجام اجاره و رضایت، باید مقصود خود را اظهار کنند.

۳. مالی را که اجاره می‌دهند نباید به صورتی باشد که با استفاده از آن اصل مال از بین برود، مثلاً نان را نمی‌شود اجاره داد زیرا با استفاده از آن دیگر نانی باقی نمی‌ماند که به صاحبش برگردانند.

۴. استفاده از مال مورد اجاره ممکن باشد، مثلاً زمینی که آب ندارد نمی‌شود برای کشاورزی اجاره داد، یا مغازه ای را که شهرداری آن را پلمب کرده و اجازه استفاده نمی‌دهد، نمی‌توان اجاره داد.

۵. مال الاجاره معلوم و خصوصیات آن مشخص باشد، مثلاً، نمی‌توان گفت یکی از مغازه‌هایم را به تو اجاره دادم، بلکه باید مشخص شود کدام مغازه.

۶. تسلیم آن ممکن باشد، اتومبیل به سرقت رفته را نمی‌توان اجاره داد.

اگر اجاره شرایط بالا را نداشته باشد معامله باطل و تصرف در آن حرام است. یعنی موجر در منفعتی که گرفته و مستأجر در عین مال الاجاره نمی‌توانند تصرف کنند.

۷. اجرت و یا مال الاجاره باید مشخص و روشن باشد، اگر پول باشد باید مبلغ آن مشخص باشد ولی اگر کالا یا منفعتی در عوض مال الاجاره باشد باید به صورتی توصیف شود که مبهم نباشد. مثلاً «این اتومبیل را کرایه می‌کنم به یک ظرف روغن» صحیح نیست، زیرا ممکن است مقصود مستأجر ظرف سه کیلویی باشد و موجر تصور ۵ کیلویی داشته باشد. البته،می‌توان ظرف را نشان داد و گفت به این ظرف روغن، در چنین حالتی حتی اگر موجر تصور غلط از وزن آن داشته باشد، معامله صحیح است.

۸. مدت اجاره و شرایط آن باید مشخص باشد. مثلاً: در اشیاء، حیوان و انسان

الف:اگر مال الااجاره ملک و یا دیگر اشیاء باشد باید مدت زمان استفاده از آن مشخص باشد، مانند اجاره کردن یک خانه برای یک سال.

ب: اگر مال الاجاره حیوان باشد باید مشخصات بیشتری معلوم شود، مثلاً برای چه مدت، برای چه کاری، برای چه مسافتی؟ مثلاً اگر حیوانی را برای سواری کرایه می‌کنند نباید از او بارکشی کنند و یا مشخص باشد غذای حیوان چه مقدار است و سایر مشخصات.

ج: اگر مال الاجاره شخص باشد به سه صورت ممکن است:

۱- شخص را برای مدتی تمام وقت استخدام می‌کنند و حقوق روزانه یا ماهانه یا سالانه او را مشخص می‌کنند.

۲- شخص را برای چند ساعت کار در روز به استخدام در می‌آورند مثلاً روزانه دو ساعت.

۳- شخص را برای انجام کار مشخصی به استخدام در می‌آورند، مثلاً برای جابه جا کردن یک کالا.

در صورت اول شخص حق ندارد در آن ایام برای دیگری و حتی خودش غیر از کارهای معمول، مانند غذا خوردن، کاری انجام دهد. ولی در صورت دوم و سوم شخص حق دارد برای دیگران هم کار کند، منتهی اگر در قرارداد زمان پایان کار و تحویل آن مشخص باشد باید کار را در زمان تعیین شده به پایان برساند.

مدت زمان اجاره‌ی شخص و یا نوع و مقدار انجام عمل باید مشخص باشد. اگر در انجام عمل مدت مشخص نکنند، اجیر باید فوری دست به کار شود و کار را در اولین فرصت تمام کند.

مستحب است اجرت کارگر را قبل از شروع کار تعیین کنند.

در اجاره شخص، اگر مدت زمان اجاره مشخص نشده باشد، مدت آن همان مقدار زمانی است که حقوق آن را مشخص کرده اند. مثلاً اگر به کارگری گفته باشند حقوق روزانه‌ی شما چه مبلغی است یعنی قرارداد برای یک روز است. اگر حقوق ماهانه را مشخص کرده باشند یعنی برای یک ماه قرارداد منعقد شده است. اگر صحبت از حقوق سالانه باشد یعنی قرارداد برای یک سال بسته شده است.

چند مسئله

۱. اجاره دهنده باید صاحب مالی که اجاره می‌دهد (عین مستاجره) باشد و یا اجازه داشته باشد (وکیل،وصی، ولی و....).

۲. حق نداریم ملکی را برای کار حرام اجاره دهیم ولی اگر مستأجر بهره برداری حرام از مال اجاره داده شده کرد خود مسئول است.

۳. مستأجر امین است و اگر در نگهداری مال کوتاهی نکرده باشد و مال تلف شود ضامن نیست.

۴. درعقد اجاره،اولاً باید کل مبلغ اجاره مشخص باشد. ثانیاً باید زمان پرداخت آن مشخص باشد. اگر در چند نوبت پرداخت می‌شود مانند اجاره‌ی منزل یا اجرت ماهانه‌ی کارگر، باید حدود زمان پرداخت مشخص باشد، مثلاً اواخر ماه،که می‌تواند از بیست و پنجم ماه تا پنجم ماه بعد باشد، بر خلاف معامله نسیه که باید دقیقاً وقت پرداخت مشخص باشد. اگر زمان پرداخت اجاره مشخص نشده باشد، مستأجر باید بعد از عقد قرارداد کل مبلغ اجاره را پرداخت کند. بعضی گفته‌اند در پایان هر عمل باید اجرت آن پرداخت شود، مثلاً کارگران روزمزد در آخر روز و کارگران قراردادی بعد از انجام کار و اجاره‌ی ملک که معمولاً ماهانه است در پایان هر ماه.

۵. مستأجر نمی‌تواند ملک را به دیگری اجاره دهد، یا اجیر نمی‌تواند کار را به دیگری واگذار کند مگر اینکه مالک اجازه داده باشد، یا قراین و شواهد حاکی از آن باشد. مثلاً وقتی از هنرمند ماهری می‌خواهند کاری را انجام دهد معلوم است از او خواسته اند نه از دیگری، مانند خوشنویسی یک قطعه زیبا توسط یک خطاط مشخص یا عمل جراحی توسط پزشکی که با او صحبت شده است.

۶. اگر مالی را در اختیار کسی بگذارند تا او از منفعت آن استفاده کند می‌تواند آن منفعت را در اختیار دیگری قرار دهد. مانند این که باغی را در اختیار کسی بگذارند تا از میوه‌های آن استفاده کند. اما اگر مالی را در اختیار کسی بگذارند که خود از آن مال استفاده کند مانند اجاره منزل، گیرنده‌ی مال نمی‌تواند آن مال را در اختیار دیگری قرار دهد، مانند مالی که عاریه از کسی گرفته شده است، مگر این‌که در عقد اجاره و یا عاریه موضوع دیگری شرط شده باشد که به آن شرط می‌توان عمل کرد.

۷. اگر شخص ثالثی مال اجاره ای (عین مستاجره) را به زور از دست مستأجری خارج کند، نسبت به مالک برای ملک و نسبت به مستأجر برای پرداخت مال الاجاره ضامن است.

۸. اگر بین مالک و مستأجر اختلاف در اجاره و عدم اجاره باشد، قول آن کس که منکر است مقدم است و آن کس که می‌گوید اجاره داده ام یا اجاره کرده ام باید دلیل بیاورد.

۹. اگر در مبلغ مال الاجاره اختلاف باشد، قول مستأجر مقدم است.

۱۰. اگر در تفریط یعنی صدمه زدن به مال اجاره‌ای (عین مستاجره) و یا بهره بیش‌تر بردن از آن، یا عدم نگه‌داری صحیح آن اختلاف باشد، قول مستأجر که می‌گوید تفریط نکرده ام مقدم است، اگر تفریط هم کرده باشد، و اختلاف در مبلغی که به ملک صدمه خورده است باشد، باز هم قول مستأجر مقدم است.

۱۱. اگر مستأجر بگوید موضوع اجاره را برگشت داده ام و مالک بگوید برگشت نداده قول مالک معتبر است و مستأجر باید دلیل بیاورد.

۱۲. اگر در مقدار اجاره اختلاف باشد مثلاً، مستأجر بگوید تمام ملک را اجاره کرده‌ام و مالک بگوید نصف آن را اجاره داده‌ام قول مالک مقدم است.

۱۳. اگر مالی را اجاره کنند و تحویل بگیرند ولی از آن استفاده نکنند، باید اجاره‌ی آن را بپردازند.

۱۴. اگر ملکی را فقط برای کار حرام اجاره کرده باشند معامله فاسد است و چنانچه مال‌الاجاره را مستأجر نپردازد مالک نمی‌تواند از طریق قانون شرع آن را وصول کند. توجه داشته باشید اگر معامله فاسد باشد، مستأجر امین مالک نیست بلکه در مقابل مالک ضامن است. مثلاً اگر فرشی را برای کار حرامی‌اجاره کند و از آن‌هم نگهداری کند اما دزد آن را ببرد باید قیمت آن را به مالک بپردازد.

۱۵. اگر شخصی به اجاره‌ی باطل استخدام شده باشد و حتی صیغه‌ی صحیح نخوانده باشند یا در عقد قرارداد خود مدت معین نکرده باشند با این حال اجیر مستحق اجرت است، اما اگر آن شخص بی اذن موجر در مال او تصرف کند مستحق اجرت نیست.

۱۶. اجاره‌ی ملک چند شریک (ملک مشاع) جایز است و اگر یکی از شرکا اجازه ندهد مستأجر می‌تواند معامله را فسخ کند و یا با شرایط شریک موافقت کند.

شرایط فسخ اجاره

در چند صورت اجاره فسخ می‌شود:

۱. مدت اجاره تمام شود، خود به خود فسخ می‌شود.

۲. کار مورد اجاره تمام شود، اجاره خود به خود فسخ خواهد شد.

۳. دو طرف رضایت دهند، اجاره فسخ می‌شود.

۴. اگر مال اجاره داده شده را تسلیم مستأجر نکند اجاره باطل می‌شود.

۵. اگر مستاجر در پرداخت مال الاجاره تأخیر کند موجر حق دارد آن را فسخ کند.

۶. اگر مورد اجاره‌ای را که برای انتفاعی خاص اجاره کرده اند از انتفاع ساقط شود، در حالی که مستأجر کوتاهی نکرده باشد، اجاره فسخ می‌شود و مستاجر به نسبتی که از آن مال استفاده کرده مدیون است و باید اجاره‌ی آن را بپردازد. مثلاً اگر وسیله‌ای را برای مدت ده روز اجاره کرده باشند و بعد از چهار روز خراب شود، مستأجر فقط باید اجاره‌ی چهار روز را پرداخت کند.

۷. اگر قرارداد اجاره صحیح نباشد و اجاره باطل شود، اجرت المثل اجاره جای آن را می‌گیرد و مستأجر باید آن را بپردازد. مثلاً خانه‌ای را کسی اجاره کرده است، بعد معلوم شده خیلی گران به او اجاره داده اند، او با استفاده از خیار غبن، می‌تواند معامله را برگشت دهد. باید برای مدتی که از ملک استفاده کرده اجاره معمول و متعارف آن را بپردازد. اگر مالک اجاره‌ی معمول را قبول کرد او حق فسخ و برگشت معامله را ندارد. البته، بعضی بزرگان گفته‌اند اگر بیش از قراری که گذارده‌اند از مال الاجاره استفاده نکرده است باید برای مدت استفاده، اجاره را طبق قرارداد بپردازد و بقیه‌ی مدت را می‌تواند فسخ کند.

قرارداد انجام کار

گفتیم اگر مورد اجاره انسان باشد شرایط و روابط مالک و مستأجر فرق کرده و تابع قوانین خاص خود است اگر چه در کلیات همان مسائل اجاره در مورد آن‌ها صدق می‌کند.

معمولاً در شرکت‌ها و یا مؤسسات و کارخانجات بزرگ قراردادی بین کارگر و کارفرما منعقد می‌شود تا در پایان دوره‌ی خدمت مشکلی پیش نیاید. در آن قراردادها تمام شرایط و مسائلی که مورد علاقه دو طرف است و یا در منطقه معمول است باید روشن شود از جمله:

مشخصات کارفرما و کارگر، آدرس و سایر امکانات تماس با کارفرما و کارگر، موضوع و نوع کار، تاریخ شروع کار، مدت کار، ساعات کار، محل کار، حق الزحمه یا مبلغ قرارداد هم‌چنین چگونگی فسخ قرارداد و یا شرایط انجام کار و پرداخت اجرت در زمان بروز اتفاقات غیر قابل پیش بینی (غیر منتظره، فورس ماژور) و حتی نوع و فرم لباس، مقدار تأخیری که یک نفر مجاز است داشته باشد، نوع برخورد با سایر افراد و برخی تذکرات آیین نامه ای که برای صاحب کار مهم است.

آن‌چه مهم است این که تمام موضوعاتی که مطرح شده و توسط طرفین امضاء می‌شود از طرف شارع لازم الاجرا است و آن‌چه مطرح نشده است طبق عرف منطقه و قانون شرع خواهد بود. البته، تمام این‌ها از نظر شرع در صورتی قابل اجرا است که مخالف دستورات شریعت نباشد یعنی حرامی‌را حلال و یا حلالی را حرام نکرده باشند.

سرقفلی

سرقفلی – خُلُو

خلو: خالی بودن شیء را از چیزی می‌گویند. در اصطلاح به سرقفلی می‌گویند.

اهل سنت : بعضی از علمای اهل سنت حق سرقفلی را استفاده مال به صورت باطل (اکل مال بالباطل)می‌دانند و آن را اجازه نمی‌دهند.

سرقفلی: حق پیشینه، حق آب و گل، در حال حاضر یکی از موضوعات جدید فقهی است، و آن عبارت است از : حق اولویت مدت زمانی که مستأجر می‌تواند از محل مورد اجاره استفاده کند. ممکن است این حق اولویت اجاره کردن محل کسب یا زندگی به دلیل قراردادی باشد که برای چند سال منعقد کرده اند یا در مقابل پول اضافه ای باشد که در اول پرداخت شده است (غیر از مبلغ اجاره). البته واگذاری حق اولویت هر فرد در هر موضوعی به دیگری در مقابل اخذ وجه یا هر خدمت دیگر، در فقه مطرح بوده است، مانند حق واگذاری محل نشستن فرد در مسجد.

اگر ملک را اجاره کنند مثلاً برای بیست سال و حق واگذاری استفاده‌ی آن را به دیگری داشته باشند، می‌توانند این حق خود را بادریافت مبلغی (سرقفلی) به دیگری واگذار کنند، حتی منزل مسکونی را هم می‌توان چنین کرد.

در قانون **حق پیشه** (معروف شدن مغازه) را قبول دارند، حتی اگر مستأجر وجه اضافه بر اجاره پرداخت نکرده باشد.

این حق پیشه که در ایران و بعضی کشورهای دیگر معمول گردیده به این دلیل است که شخص حق را برای مدت زمانی که در محل کسب‌وکار مشغول بوده است برای خود قائل است و با واگذاری محل کار خود به دیگری عملاً سود حاصل از معروفیت محل کسب خود را به دیگر واگذار می‌کند. شرع هم آن حقوق را با شرایطی که خود تعریف کرده است، تأیید می‌کند که باید به آن‌ها توجه داشت.

چند مسئله

۱- اگر کسی محلی را برای سکونت یاکسب‌وکار اجاره کند، حتماً باید مدت اجاره را مشخص کرده باشد. در پایان مدت مستاجر موظف است محل را تخلیه کند و به مالک تحویل دهد. تصرف اضافه بر آن مدت بدون رضایت مالک حرام است و اگر مدت اجاره باقی مانده باشد در صورتی می‌تواند به دیگری واگذار کند که در اجاره نامه چنین توافقی شده باشد.

۲- اگر محلی را برای کسب‌وکار اجاره دهند و در قرارداد شرط کنند که در پایان مهلت اجاره مجدداً محل را به همین مستأجر اجاره دهند، در چنین صورتی مالک موظف است به قرارداد خود عمل کند و اجاره را هر ساله تمدید کند. معمولاً مالکان در زمان عقد چنین قراردادی مبلغی را از مستأجر دریافت می‌کنند، که این مبلغ برای مستأجر ایجاد حق می‌کند و این حق را حق سرقفلی می‌گویند. مستأجر می‌تواند این حق خود را با دریافت وجه کم‌تر و یا بیش‌تر به شخص ثالثی واگذار کند، مگر این‌که در قرارداد اجاره شرط شده باشد که مستأجر بدون جلب رضایت مالک حق واگذاری ملک را به دیگری ندارد، در آن صورت مستأجر باید رضایت مالک را به دست آورد، در عرف جاری کشور ما با پرداخت درصدی از ارزش سرقفلی، مالک رضایت می‌دهد.

۳- مالک می‌تواند برای محل مورد اجاره هر مبلغی بخواهد سرقفلی مطالبه کند. مستأجری که سرقفلی پرداخت کرده است می‌تواند به هر مبلغی که تمایل داشته باشد محل را به دیگری واگذار کند.

۴- اگر مستأجر محلی را برای مدت طولانی به مبلغ ثابتی اجاره کند (مثلاً بیست سال) و

اجاره‌ها بالا رود، مستأجر می‌تواند با دریافت مبلغی (سرقفلی) محل را برای مدت باقی مانده به دیگری اجاره دهد.

معنای قول مقدم

در قضاوت شرعی زمانی که می‌گویند قول فردی مقدم است یعنی:

حرف او را قاضی می‌پذیرد به شرط این‌که قسم یاد کند. اگر قسم یاد نکرد، طرف دیگر می‌تواند قسم یاد کند و حرف او برای قاضی حجت است.

البته، قسم در زمانی محقق می‌گردد که طرفین دلیل و مدرک کافی برای اثبات ادعای خود نداشته باشند و براساس مدارک کتبی موجود و یا شاهدان قضیه حقانیت برای قاضی مشخص نشده باشد اما اگر اسناد و مدارک کافی باشد نیازی به قسم نیست. اگر قرار گردد قاضی براساس قسم حکمی را صادر کند باید توجه داشته باشد که قسم زمانی ارزش دارد که مردم پایبند اخلاق باشند و دروغ قسم نخورند، زیرا در جوامعی که مردم قسم را مانند یک حرف لغو می‌دانند کار قاضی مشکل است و باید بیش‌تر تحقیق کند و سپس حکم صادر کند.

معنای ضمانت کار

هرکس ضامن چیزی است که برای آن استخدام شده است، مثلاً اگر قصاب حیوان را به اشتباه ذبح کند که حرام شود، مسئول است و اگر صنعت‌گری دستگاهی را که جهت اصلاح و تعمیر گرفته است خراب کند مسئول است و باید خسارت آن را بپردازد اما اگر کالا صدمه ای ببیند که ربطی به عمل او نداشته باشد، مانند این که دزد آن را ببرد، او ضامن نیست زیرا کالا برای تعمیر نزد تعمیرکار به امانت گذاشته شده است.

در کتاب منابع فقه شیعه از حدیث ۳۴۹۳۶ الی ۳۴۷۷۸ در باب اجاره اعم از اجاره اشیاء، حیوانات، زمین و باغ و حتی اجیر شدن انسان (کارگری – کارمندی) صحبت شده است.

۲-۱۰ بخش دوم

مزارعه،مساقات

مزارعه عبارت است از قرارداد بین صاحب زمین قابل کشت و کشاورز، براساس آن سهمی‌از محصول بابت اجاره‌ی زمین به مالک زمین و سهمی‌از محصول بابت حق‌الزحمه‌ی زارع به او تعلق می‌گیرد.(ماده ۵۱۸ قانون مدنی به بعد).

مزارعهعقد لازم است و یک طرفه نمی‌شود آن را فسخ کرد.

شرایط عقد مزارعه

۱. طرفین باید اهلیت آن را داشته باشند (عاقل، بالغ، با اختیار و ..... ۳-۳-۹).

۲. یک طرفه نمی‌شود آن را فسخ کرد مگر در قرارداد شرط کرده باشند.

۳. زمین از یک نفر است که او باید آن را آماده و قابل کشت کند و کار از دیگری خواهد بود. در مورد هزینه‌ها می‌توانند توافق کنند مثلاً، در مورد کود، سم، بذر، ابزار کار و غیره تصمیم بگیرند که یکی از دو نفر بپردازد و یا از محل محصول بردارند.

۴. مشخص باشد چه محصولی کاشته می‌شود و یا کاشت محصول در اختیار زارع باشد.

۵. محل زمین مشخص باشد.

۶. مخارجی را که هر کدام باید بپردازد معلوم باشد مثلاً، بذر از چه کسی، کود از چه کسی و یا اجرت کار را چه کسی باید پرداخت کند.

۷. مدت آن مشخص باشد، که حداقل آن یک دوره‌ی برداشت محصول است.

۸. محصول بین مالک و زارع به صورت مشاع تقسیم می‌شود مثلاً، اگر هم جو کاشته‌اند هم گندم، نمی‌توان گفت جو از آن یکی و گندم‌ها از آن دیگری، بلکه هر دو نفر در جو و گندم سهیم هستند.

۹. سهم هر یک به نسبت محصول از کل زمین مشخص شود، نه به مقدار ثابتی از محصول و یا محصول قسمت مشخصی از زمین.

چند مسئله

۱. اگر مزارعه باطل باشد، محصول از آن کسی است که تخم محصول را آورده است، یعنی اگر تخم از آن مالک بوده است، کشاورز مستحق اجرت المثل کار خود است و اگر تخم از آن کشاورز بوده است مالک مستحق اجرت المثل اجاره‌ی زمین است.

۲. نمی‌توان در مزارعه سهم مالک را به مقدار مشخصی از محصول همان زمین قرار دهیم، اگر زمین را به مقدار مشخصی از محصول همان زمین و یا مبلغ ثابتی به مزارعه بگذراند معنایش این است که زمین را اجاره داده اند، در آن صورت باید ضوابط اجاره را رعایت کنند.

۳. نمی‌توان در مزارعه علاوه بر درصدی از محصول که آن را سهم مالک قرارمی‌دهیم، مبلغی هم توسط زارع به مالک پرداخت نمود.

۴. اگر قبل از تحویل زمین به زارع، زمین از انتفاع بیفتد (مثلاً، سیل آن را خراب کند) مزارعه باطل است.

۵. اگر بعد از تحویل زمین به زارع، زمین از انتفاع ساقط گردد، مزارعه باطل نیست. اگر نتوان در آن کشت کرد تا پایان قرارداد زمین در اختیار زارع است و زارع اختیار دارد که مشارکت را فسخ کند و یا به همان صورت نگه‌دارد، در چنین صورتی هزینه‌ی تخم مصرف شده به عهده‌ی زارع است. اگر قسمتی از زمین کشت شود به همان نسبت مزارعه به قوت خود باقی است.

۶. مزارعه می‌تواند برای کشت سبزیجات باشد.

۷. اگر مالک خود شروع به کشت کرده باشد هر زمان می‌تواند عقد مزارعه را منعقد کند.

۸. پایان عقد مزارعه به اتمام کار آن است. مثلاً چیدن هندوانه و تمام شدن بوته، یا خارج کردن سیب زمینی از زمین و یا انبار کردن حبوبات، ولی برنج را از شلتوک در آوردن بر عهده‌ی زارع نیست.

۹. با مرگ مالک یا زارع قرارداد مزارعه به ارث به ورثه منتقل می‌گردد.

تعریف مساقات

مساقات یعنی عقد قرارداد بین صاحب باغ و باغبان که طبق آن سهمی‌از محصول باغ برای اجرت کار به باغبان داده شود و آن عقد لازم است، یعنی برای فسخ آن دو طرف قرارداد باید رضایت بدهند. چنان‌چه یکی از طرفین به تعهد خود عمل نکرده باشد، طرف دیگر حق فسخ و یا گرفتن خسارت را دارد.(ماده ۵۴۳ به بعد در قانون مدنی)

شرایط مساقات

مساقات همان شرایط مزارعه را دارد فقط سهم باغبان از محصول درختی است که ریشه‌ی آن چند سال در زمین می‌ماند، مانند درختان میوه، و یا بوته‌ی چای.

در مساقات: از میوه، برگ، ساقه، گل و شکوفه‌ی محصول استفاده می‌کنند.

کشت هندوانه را با شرایط مساقات نمی‌توان قرارداد بست، بلکه مزارعه است ولی برگ چای از طریق مساقات باید قرارداد بسته شود.

در مساقات رسیدگی به درختان مانندآبیاری، کود، سم، هرس باغ به عهده‌ی باغبان است ولی دیوارکشی و وسایل آبیاری و مالیات زمین (خراج) به عهده‌ی مالک است.

در هر موردی که عقد مساقات به دلیلی باطل باشد، تمام میوه‌ها متعلق به مالک زمین است و او باید اجرت المثل زحمات باغبان (عامل) را بپردازد، مگر در دو صورت:

الف – عامل در هنگام عقد به بطلان عقد قرارداد آگاهی داشته باشد.

ب – در عقد شرط کرده باشند که مالک سهمی‌از میوه‌ها ندارد.

در این دو صورت عقد مساقات باطل است و اجرت المثل به باغبان (عامل) تعلق نمی‌گیرد.

و آن ها جهت اجرت باغبان باید با هم صلح کنند.

اگر مساقات برای استفاده از چوب درخت باشد به آن **مغارسه** می‌گویند که باید قرارداد آن برای مدت چند سال باشد. مثلاً، نسبت به کاشت درخت تبریزی اقدام کنند و چند سال به آن‌ها رسیدگی کنند، سپس چوب آن را بفروشند بعضی فقها این کار را قبول ندارند و قرارداد صلح را پیشنهاد نموده‌اند، به خصوص اگر مقصود از انتفاع فقط برگ درختان باشد مانند برگ درخت توت.

پرواربندی

در فقه در مورد مشارکت برای پرواربندی گوسفند و غیره مانند پرورش زنبور عسل، مطلب مستقلی نیامده ولی تمام این‌ها مانند **مغارسه** (پرورش درخت) باید طبق شرایطی باشد که طرفین با هم قرار می‌گذارند. در اسلام هر تراضی مشروع در معاملات اگر قبل از شروع کار باشد صحیح و قابل استناد است به غیر از نکاح که باید صیغه عقد بر همان اساسی که در شرع گفته شده است جاری شود.

در مغارسه و کارهای مشابه مانند پرواربندی، زنبورداری، نوع مشارکت طبق توافقی است که انجام می‌دهند. اگر سرمایه از یک نفر و هزینه‌ها هم از او باشد و نگه‌دارنده حقوق بگیرد (به عامل یا نگهدارنده اجیر می‌گویند)، در این صورت مشارکت نکرده‌اند. اما اگر نگه‌داری از یک نفر و سرمایه از دیگری باشد باید هزینه‌ی نگه‌داری از محل درآمد کسر گردد و بقیه درآمد به نسبتی که قرار می‌گذارند تقسیم گردد. نبایدهزینه‌ها توسط یک نفر پرداخت گردد، زیرا ممکن است مبلغ آن بیش از سهم سود او شود. اما می‌توانند این‌طور قرار بگذارند که نگه‌دارنده از شیر حیوان استفاده کند و بقیه‌ی منافع، مانند اضافه وزن و یا زاد و ولد آن متعلق به صاحب سرمایه که هزینه‌ها را هم می‌پردازد، باشد.

قرارداد مزارعه و مساقات

این روزها فرم‌های آماده‌ای وجود دارد که طرفین آن را امضاء می‌کنند. توجه به این نکته لازم است: چنان‌چه قراردادی بین طرفین نباشد، براساس دستور شرع حکم داده خواهد شد. چنان‌چه قراردادی باشد، آن قرارداد محترم است و چنان‌چه اختلافی بین طرفین ایجاد شود حاکم و یا حَکَم براساس آن حُکم می‌کند.

حداقل مطالب قرارداد مزارعه و مساقات

مشخصات طرف اول قرارداد (صاحب زمین و یا باغ) و طرف دوم قرارداد (عامل) و مشخصات کامل مورد مزارعه (مزرعه) یا مساقات (باغ)، محدوده‌ی آن، مدت قرارداد، قدرالسهم یا سهم هر یک از سود حاصل، سایر شرایط مثلاً، چگونگی پرداخت هزینه‌های بذر یا اجرت کارگر، هزینه‌ی نگه‌داری باغ یا زمین، هزینه‌ی سم پاشی و چگونگی استرداد زمین و... است.

۳-۱۰ بخش سوم
جعاله

تعریف جعاله، جعاله قراردادن مالی در عوض کار معلومی‌است که باید انجام شود.

جعاله در اصطلاح عبارت است از عقد قرارداد بین دو نفر جهت انجام کار(مواد ۵۶۱ به بعد قانون مدنی). هر عمل حلال و عقلانی می‌تواند موضوع جعاله باشد. جعاله برای انجام کار حرام و یا کار واجب صحیح نیست.

در قرارداد جعاله چهار رکن وجود دارد که عبارت‌اند از :

۱-کارفرما، (**جاعل**) ۲- پیمانکار (**عامل**) ۳- اجرت کار (**جُعل**) ۴- کار مورد قرارداد (**جعاله**)

جعاله عقد جایز است یعنی کارفرما یا پیمان‌کار می‌توانند آن را یک طرفه فسخ کنند.

اما:

۱ -اگر در قرارداد مسئله فسخ پیش‌بینی شده باشد، می‌توانند طبق آن عمل کنند.

۲ -و اگر فسخ از طرف کارفرما باشد و پیمان‌کار هزینه‌ای کرده باشد باید هزینه به اضافه اجرت‌المثل کاری را که انجام داده به او بپردازند.

۳ -و اگر فسخ از طرف پیمانکار باشد و کارفرما هزینه‌ای کرده باشد و با عدم ادامه کار خسارتی به او وارد گردد باید آن را جبران کنند.

۴ -اگر کاری است که بعد از شروع آن پیمان‌کار باید خود آن را ادامه دهد (مانند عمل جراحی) باید کار را به پایان برساند.

اقسام جعاله:

جعاله خاص: هدف جاعل یا کارفرما انجام عمل به وسیلهٔ شخص و یا گروه خاصی است. اگر فرزندم نمره خوب بیاورد به او جایزه می‌دهم اگر فلان دکتر عمل کند این مبلغ می‌دهم اگر فلان شرکت کالای مرا حمل کند این مبلغ می‌پردازم.

جعاله عام: هدف جاعل انجام عمل است و فرقی نمی‌کند چه کسی کار را انجام دهد. هر کس اتومبیل مرا پیدا کند به او جایزه می‌دهم.

شرایط و مسائل جعاله

۱. جعاله ممکن است با یک نفر و یا با گروهی باشد.

۲. در قرارداد جعاله ایجاب، یعنی اعلان موضوع و اجرت آن (مبلغ جعاله) و سایر شرایط کار مورد نظر، توسط کارفرما باید به صورتی روشن بیان شود تا دیگران از ضمیر او آگاه شوند، بنابراین ایجاب (طرح موضوع) در آن شرط اصلی است.

۳. در جعاله لازم نیست دقیقاً اجرت کار و هزینه‌هایی که انجام می‌شود به تفکیک مشخص شود، بلکه باید مبلغ کل کار که شامل وسایل و لوازم و اجرت کار است مشخص گردد. مثلاً فردی بگوید؛ اگر کسی اتومبیل گمشده مرا پیدا کند به او صد هزار تومان می‌پردازم، ممکن است برای پیدا کردن اتومبیل یک نفر با یک تلفن آن را پیدا کند و صد هزار تومان را بگیرد، و دیگری چند هفته رفت و آمد کند و یا مبالغی هزینه کند تا آن را پیدا کند و صاحب صد هزار تومان شود. در داستان حضرت یوسف در قرآن، آن‌جا که نماینده‌ی امیر اعلان می‌کند پیمانه پادشاه مفقود شده و هر کس آن را پیدا کند پاداش می‌گیرد، یک قرارداد جعاله است.

۴. در جعاله می‌توان برای کار مورد نظر، زمان مشخص کرد مثلاً، اگر در مدت یک هفته اتومبیل را پیدا کنید، فلان مبلغ جایزه می‌دهم.

۵. در جعاله کارفرما می‌تواند قبل از اتمام کار و یا به نتیجه رسیدن اقدامات انجام شده، جعاله را فسخ کند و بگوید: لازم نیست پی‌گیری شود، یا لازم نیست کار را انجام دهید. مثلاً، قراردادی

جهت ساخت بنایی منعقد کرده، در حالی که سی درصد از کار انجام شده، منصرف شود، او می تواند معامله را بر هم بزند، ولی باید هزینه‌های پرداخت شده از طرف عامل و هم‌چنین اجرت آن مقدار از کاری که انجام شده است را بپردازد.

۶. اگر پیمان‌کار قبل از اتمام کار تصمیم گرفت که کار را رها کند،چنانچه در قرارداد پیش‌بینی نشده باشد،حقی نسبت به کاری که انجام داده است ندارد و باید با کارفرما در آن چه هزینه کرده صلح کند و ممکن است کارفرما هزینه ای پرداخت کرده باشد و از او مطالبه نماید.

۷. اگر پیمانکار کار را شروع کند، اصطلاحاً می‌گوییم آن کار را زخمی کرده، و سپس آن را رها کند و براساس عرف و یا با توجه به نوع کار شخص دیگری حاضر نباشد آن را تمام کند بر پیمانکار واجب است که آن کار را طبق قرارداد تمام کند.

۸. پیمانکار می‌تواند کار مورد قرارداد (جعاله) را به دیگری با مبلغ متفاوتی (کم‌تر یا بیش‌تر) واگذار کند. مگر این که در قرارداد چیز دیگری ذکر شده باشد.

۹. قرارداد جعاله می‌تواند با یک مؤسسه باشد، که شامل گروهی هستند و آن مؤسسه برای انجام کار با افراد مختلف قرارداد منعقد کند، که به آن قرارداد **جعاله‌ی ثانویه**می‌گویند.

۱۰. در جعاله منعی ندارد اجرت را به صفت مشخص کنند. مثلاً، بگویند اگر کتاب من را پیدا کنید یک خودکار خوب به شما می‌دهم. البته باید مشخص باشد چقدر خوب یا چه نوع خودکاری و اگر بر سر اجرت اختلاف شد، باید اجرت المثل آن کار را مشخص و پرداخت کرد.

۱۱. می‌توان در فروش کالا از جعاله استفاده کرد، مثلاً اگر خانه مرا بیش از ده میلیون بفروشید پنجاه درصد اضافه فروش را به شما می‌دهم. اگر چه اجرت معلوم نیست ولی بعد از مذاکره در مورد فروش ملک، کاملاً مشخص است که دلال چه مبلغی حق الزحمه دریافت می‌کند.

۱۲.در خرید کالا می‌توان از عقد جعاله برای خرید نسیه استفاده کرد. مثلاً این دستگاه را برای من تهیه کنید من آن را با این شرایط به این مبلغ خریداری می‌کنم. عامل می‌تواند دستگاه را ارزان‌تر تهیه کند و با شرایط و قیمتی که جاعل (کارفرما) گفته است به او بفروشد. این رویه بیشتر

مورد استفاده‌ی بانک‌ها و مؤسسات اعتباری است که گاهی کارفرما را وکیل خرید قرار می‌دهند.

۱۳. اگر عامل (پیمان‌کار) بدون تقاضای جاعل (کارفرما) کاری را شروع کند حقی نسبت به آن‌چه انجام داده است ندارد، حتی اگر کارفرما از شخص دیگری همان تقاضا را در مقابل پرداخت اجرت کرده باشد. مثلاً، متوجه می‌شوید یک کالای قیمتی از کسی گم شده است که در پی یافتن آن است، شما هزینه‌ای را متقبل می‌شوید و آن را پیدا می‌کنید و تحویل صاحبش می‌دهید، و بعد منتظر می‌مانید که هزینه و اجرت کار خود را از او دریافت کنید، ولی او چیزی نمی‌پردازد، در چنین صورتی شما از او طلبی ندارید زیرا او به دیگری گفته بوده و از شما تقاضایی نداشته.

۱۴. اشخاص ثالث می‌توانند از طرف کارفرما و یا به دلیل علاقه شخصی خود قرارداد جعاله را با پیمان‌کار منعقد کنند. هر کس قرارداد جعاله را منعقد کند مسئول پرداخت اجرت کار است. اما اگر فردی که از این قرارداد منتفع می‌شود، پرداخت اجرت را قبول کند، شخص ثالث مسئولیت ندارد. مثلاً اتومبیل همسایه‌ی شما گم شده است و شما اعلام می‌کنید هر کس آن را پیدا کرد به او فلان مبلغ می‌پردازید، شما در مقابل این بیان خود مسئول و متعهد هستید و باید بعد از پیدا شدن، آن را بپردازید مگر اینکه صاحب اتومبیل پرداخت وجه را قبول کند، که در آن صورت ضمانت شما منتفی می‌شود.

۱۵. لازم نیست فردی که قرارداد جعاله را منعقد می‌کند از آن قرارداد شخصاً منتفع گردد، مثلاً، هر کس به این بچه یتیم درس بدهد ده هزار تومان به او می‌پردازم.

۱۶. فایده‌ی جعاله می‌تواند فقط برای شخص عامل که کار را انجام می‌دهد باشد که اصطلاحاً به آن **جایزه** می‌گویند. مثلاً یک نفر بگوید هر کس نمره بیست اخذ کند به او ده هزار تومان می‌دهم و یا هر کس سریع‌تر بدود ده هزار تومان به او جایزه می‌دهم. فقها گفته‌اند هر موضوعی که فایده‌ی عقلانی داشته باشدمی‌تواند شامل این نوع جعاله بشود.

۱۷. پیمان‌کار یا عامل وقتی مستحق اجرت یا پاداش است که کار را تمام کند و اگر به اتمام نرسد حقی ندارد مانند، این‌که اتومبیل دزدیده شده را پیدا کند ولی قبل از این که آن را تحویل صاحبش دهد دزد دیگری آن را ببرد.

۱۸. اگر در جعاله قبل از شروع به کار عامل چند بار مبلغ توسط جاعل با تغییراتی اعلام گردد، آخرین مبلغ ملاک است.

۱۹. اگر کار را باید گروهی انجام دهند هر یک مستحق دریافت اجرت مقدار کاری هستند که انجام داده اند، مانند بافت یک فرش، یا ساخت یک بنا که کارهای مختلف دارد.

۲۰. اگر موضوع جعاله قابل تقسیم باشد هر مقدار از آن که انجام شود، عامل مستحق دریافت حق الزحمه است. مثلاً می خواهیم ساختمانی را بسازیم و هزینه ساخت هر قسمت مانند سفت‌کاری و تأسیسات و محوطه سازی آن مشخص شده، هر قسمت که انجام شود باید صاحب کار هزینه‌ی آن را بپردازد. مگر این‌که گفته شده باشد بعد از اتمام کار حق الزحمه را می‌پردازیم که در آن صورت عامل بعد از اتمام کار مستحق اجرت است.

۲۱. اگر عقد جعاله به صورتی باشد که عامل بعد از شروع کار باید خود کار را تمام کند بر او واجب است که کار را به اتمام رساند و عقد جعاله از طرف عامل لازم است و او بدون اجازه جاعل نمی‌تواند کار را رها کند. مثلاً بافنده فرش یا نقاش یک تابلو نمی‌تواند در اواسط کار بگوید اجرت نمی‌خواهم و کار را رها کند. بلکه بر او واجب است کار را تمام کند.

۲۲. اگر اختلاف پیش آید و کارفرما بگوید من پاداش یا اجرت را برای کار دیگری قرار داده‌ام و یا بدون درخواست من بوده و یا مبلغ پاداش، مبلغی نیست که عامل می‌گوید، در این صورت قول کارفرما با قسم قبول است و باید اجرت المثل آن کار را بپردازد. مگر آن‌چه را که عامل طلب می‌کند کم‌تر از اجرت المثل باشد.

۲۳. اگر اختلاف بر سر انجام کار باشد، پیمان‌کار یا عامل باید ثابت کند که کار کرده است.

عقد جعاله در بانک‌ها

این روزها کسانی که با صنعت و تجارت سر و کار دارند و جهت تأمین سرمایه به بانک‌ها مراجعه می‌کنند، یکی از کلماتی که زیاد می‌شنوند معامله براساس عقد جعاله است، که حکم شرعی آن به این صورت است:

صنعتگر برای ساخت تأسیسات خود (یا هر نیاز دیگر) با بانک قراردادی براساس عقد جعاله منعقد می‌کند. به این صورت که صنعت‌گر در حکم کارفرما و بانک در حکم پیمان‌کار جهت ساخت تأسیسات آن کارخانه که مبلغ (اجرت کار) آن مشخص است قرار می‌گیرند. بانک در این قرارداد چگونگی دریافت اجرت کار خود را با کارفرما مشخص می‌کند، مثلاً دو سال بعد از آماده شدن تآسیسات وجه را دریافت کند.

سپس بانک در **جعاله‌ی ثانویه** خود به عنوان کارفرما با پیمان‌کاری که کارش ساخت تأسیسات است قراردادی منعقد و اجرت کارهای او را نقداً می‌پردازد. تفاوت مبلغ این دو جعاله سودی است که نصیب بانک می‌شود. معمولاً بانک برای انعقاد جعاله ثانویه وکالت به کارفرمای خود می دهد و او طبق نظر بانک جعاله ثانویه را با اشخاص دیگر منعقد می‌نماید.

گشایش اعتبارات اسنادی و جعاله

یکی از کاربردهای قرارداد جعاله در بانک‌ها، گشایش اعتبار اسنادی برای تجار است. به این صورت که شما نزد بانک به نفع فروشنده خارجی اعتباری را باز می‌کنید، بانک با توجه به شناختی که از شما دارد با گرفتن تمام وجه کالا و یا گرفتن تضمین کافی، به فروشنده اعلام می‌کند که در صورت حمل کالا وجه آن را خواهد پرداخت. بعد از حمل، فروشنده وجه کالا را از بانک دریافت می‌کند. اگر بانک کل وجه را قبلاً از مشتری خود گرفته باشد، فقط کارمزد دریافت می‌کند، که از نظر قوانین شرعی مورد تأیید است. اما اگر از مشتری تضمین گرفته باشد در واقع کالا متعلق به صاحب سرمایه که بانک است می‌شود و او طبق یکی از عقود، از جمله عقد جعاله کالا را به صورتی که مشتری مایل است با اضافه کردن سود خود در اختیارش قرار می‌دهد.

قرارداد جعاله

چنان‌چه قرارداد جعاله ای بین دو نفر منعقد شود، حداقل این مسائل در آن مشخص خواهد بود. مشخصات طرف اول قرارداد (جاعل) و طرف دوم قرارداد (عامل)، مورد جعاله (کاری که باید

انجام شود)، مدت قرارداد، حق الزحمه یا هزینه ای که بابت کار انجام شده باید پرداخت شود، روشن نمودن سایر هزینه‌ها، مثلاً؛ اگر قرار است محلی را نقاشی کنند رنگ را باید طرف اول تهیه کند یا عامل و سایر مسائلی که مورد علاقه دو طرف می‌باشد از جمله چگونگی پرداخت هزینه‌ی انجام شده که ممکن است بعد از عمل به صورت اقساط باشد.

در کتاب منابع فقه شیعه (م.ف.ش) از حدیث ۳۴۹۴۰ الی ۳۴۹۲۷ در این باب صحبت شده است.

پیش پرداخت در جعاله:

در جعاله می‌توان قسمتی از اجرت کار یا جُعل را قبل از شروع کار دریافت نمود، اما باید در قرارداد مذکور مشخص باشد که اگر انجام کار (جعاله) به هر دلیلی به پایان نرسید وجه پیش پرداخت شده توسط کارفرما (جاعل) به پیمانکار (عامل) چه حکمی را پیدا می‌کند.

مثلاً شخصی به عنوان عامل یا پیمانکار تعهد می‌کند در ازاء دریافت جواز ساختمان مبلغ یک میلیون تومان اجرت کار خود را از صاحب زمین دریافت نماید. اما برای شروع کار مبلغ یکصد هزار تومان پیش دریافت طلب می‌نماید و کارفرما مبلغ مذکور را در اختیار پیمانکار قرار می‌دهد.

۱- چنانچه کار به پایان برسد، کارفرما موظف است بقیه وجه را طبق قرارداد به پیمانکار بپردازد.

۲- چنانچه پیمانکار نتواند کار را پیش ببرد و یا از ادامه کار منصرف گردد موظف است وجه دریافت شده را به کارفرما برگشت دهد.

۳- چنانچه کارفرما نخواهد پیمانکار کار خود را ادامه دهد باید پیمانکار را اراضی نماید یعنی ممکن است قسمتی از مبلغ پیش پرداخت را پس بگیرد و یا مبلغ دیگری علاوه بر آن به او بپردازد.

آنچه در این نوع قراردادها مهم و حائز اهمیت است این است که قبل از شروع کار شرایط کار و احتمالات مربوطه کاملاً مشخص باشد، اگر در قرارداد کلیه جوانب مشخص باشد، و موضوعی خلاف شرع در آن نباشد، قرارداد فی‌مابین کارفرما و پیمانکار به هر نحوی که باشد قابل اجرا است و بهترین طریقه فسخ قرارداد، قبل از پایان آن، صلح بین کارفرما و پیمانکار است.

۴-۱۰ بخش چهارم

مسابقه یا اسب‌دوانی و **رمایه** یا تیراندازی

تعریف

مسابقه یعنی جلو افتادن از کسی یا پیشی گرفتن.

در عرف جامعه، مسابقه یعنی مشخص شدن این که چه کسی سریع‌تر یا بهتر از دیگران کاری را انجام می‌دهد.

ولی در فقه به اسب دوانی **سَبق** (بر وزن فَرد) و به تیراندازی **رمایه**و به جایزه **سَبَق** (بر وزن حَسَن) می‌گویند.

جایزه: جایزه یعنی پاداش یا صله‌ای که به برنده مسابقه یا به کسی که کار خوبی انجام داده باشد می‌دهند.

به کسانی که سریع‌تر اسب (یا هر حیوان دیگر مانند شتر و ...) را برانند و یا تیر را بهتر به هدف بزنند جایزه می‌دهند.

بعضی از فقها پرداخت جایزه را در هر چیزی که باعث تقویت جسم فرد و یا باعث افزایش دقت او شود بدون اشکال می‌دانند، مانند شنا کردن، کشتی گرفتن، دویدن و ...

جایزه و پاداش

جایزه یا پاداش مسابقه ممکن است نقد باشد یا نسیه.

ممکن است توسط مسابقه دهنده باشد.

ممکن است توسط شخص دیگری باشد.

ممکن است توسط حکومت از بیت المال باشد.

البته گفته‌اند جایزه به شخص سوارکار یا تیرانداز تعلق می‌گیرد نه به صاحب اسب و یا صاحب تیر و کمان. این روزها که در بسیاری از مسابقات مانند مسابقات کامپیوتری به صاحب مال که سازنده رباط است جایزه تعلق می‌گیرد، در حقیقت همان مسابقه دهنده صاحب کالا هم است.

در مسابقه باید شرایط معلوم باشد. یعنی نوع مسابقه، کل مبلغ جایزه، جایزه هر مقام و رتبه، نوع وسیله و سایر شرایط، مثلاً در تیراندازی چند تیر به هدف اصابت کند، جایزه دارد و غیره .

جایزه می‌تواند برای یک نفر باشد یا برای یک گروه.

اگر برای مسابقه داور تعیین کنند، باید اجرت او را بدهند.

داور می‌تواند خود در مسابقه شرکت کند، و مانند دیگران جایزه دریافت کند.

قرارداد در مسابقه

مسابقه، عقد جایز است و می‌توان آن را فسخ کرد مشروط به این‌که اقدامی‌قبل از آن صورت نگرفته باشد.**در عقد مسابقه چهار رکن مشخص** می‌گردد: ۱- مسابقه دهنده ۲- ابزاری که با آن مسابقه می‌دهند ۳- پاداش مسابقه ۴- پاداش دهنده.

در مسابقات گفته‌اند حتی اگر جایزه مسابقه فاسد باشد باید اجرت المثل را پرداخت. یعنی اگر جایزه مسابقه متعلق به دیگری باشد، باید آن را جبران کنند یا مثل آن را تحویل برنده بدهند و یا قیمت آن را به او بپردازند. خلاصه کسی که اعلام کرده جایزه می‌دهد باید به عهد خود وفا کند و آن را بپردازد. به بیان امروزی اگر نپرداخت برنده می‌تواند از دست او به دادگاه شکایت کند و حق خود را بگیرد.

بعضی از فقها معتقدند جایزه را به زور نمی‌توان از جایزه دهنده گرفت به غیر از مواردی که مسابقه در کارهای رزمی باشد.

چنانچه مسابقه در تیراندازی به منظور بازی و سرگرمی هم باشد، قراردادن جایزه برای آن بلامانع است.

ورزش و تفریح

به نظر می‌رسد در جامعه ما کلمه تفریح مترادف با لهو و لعب به کار رفته، و کلمه ورزش با قمار در یک راستا قرار گرفته‌اند. در حالی که نه تفریح لهو و نه ورزش قمار است، اگر ما در بیانات پیشوایان صحبت از اسب‌سواری و تیراندازی داریم و حرفی از فوتبال و امثال آن زده نشده شاید به این دلیل بوده که در آن ایام فقط آن ورزش‌ها بوده و یا تفریح در همان‌ها خلاصه می‌گردیده لذا مناسب است ما تفریح‌های سالم و همچنین ورزش‌های مختلف را شناسایی و جهت پر کردن اوقات فراغت فرزندان خود به آنان آموزش داده و حتی آنان را تشویق کنیم.

مناسب می‌دانم از میان مطالب و احادیث فراوانی که در مورد ورزش و تفریح روایت شده است به دو مطلب که در کتاب مفاتیح الحیات آمده اشاره کنیم:

۱ – حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام در تفسیر آیه ۸۸ سوره قصص (۲۸)

لا تَنسَ نَصیبُکَ مِنَ الدُنیا

نصیب خود را از دنیا فراموش نکن

فرموده‌اند سلامتی، توانایی، فراغت، جوانی، نشاط، بی‌نیازی و ثروت خود را فراموش نکن و با بهره‌گیری سالم از آن‌ها در پی آخرت باش.

۲ – حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرمایند:

به سرگرمی و بازی بپردازید زیرا دوست ندارم سخت‌گیری و خشونت در دین شما مشاهده شود.

یادآوری به بزرگان جامعه

زمانی که به احادیث مسابقه و تیراندازی مراجعه کنیم (کتاب منافع فقه شیعه احادیث ۳۵۲۲۰ الی ۳۵۱۸۸) ملاحظه می‌شود یکی از افرادی که در مسابقات شرکت می کرده و جایزه می‌گرفته و یا جایزه می‌داده است پیامبر عظیم الشأن اسلام بوده است، در حالی که امروز ما تصور می‌کنیم مسابقه مخصوص یک گروه خاص از افراد عادی جامعه است و بزرگان حداکثر نظاره‌گر آن هستند.

موضوع دیگری که در احادیث رسیده مشاهده می‌گردد بیشتر بحث شترسواری و تیراندازی

است. اما در ادامه احادیث از اسب‌سواری، شنا، کشتی و هفت سنگ هم سخن به میان امده است.

لذا مجدداً حدیث بالا را یادآوری می‌کنم «**به سرگرمی و بازی بپردازید زیرا دوست ندارم سخت‌گیری و خشونت در دین شما مشاهده شود**» با دقت در این احادیث زندگی شادتری را نصیب جامعه خود خواهیم کرد.

۵-۱۰ بخش پنجم
شرکت، یا سهیم بودن و قرارداد مشارکت و سرمایه‌گذاری

حدیث

حکمت ۲۳۰ نهج البلاغه:

شارِکوُا الَّذی قَداَقبَلَ عَلَیهِ الرِّزقُ، فَاِنَّهُ اخلَقُ لِلغِنَی وَ اجدَرُ بِاقبالِ الحَظِّ عَلَیهِ

با آن کسی که روزی به او روی آورده مشارکت کنید، که او توانگری را سزاوارتر و روی آوردن روزگار خوش را شایسته تر است.

از قول پیامبر اکرم ﷺ داریم **یَدُ اللهِ مَعَ (علی) الجَماعه** (نهج الفصاحه ۳۲۱۱) به این مضمون که **یاری خداوند در آن‌جایی است که چند نفر با هم هستند.** و هم‌چنین گفته‌اند تا زمانی که دو شریک به هم خیانت نکنند شریک سوم خداوند با آنان است و زمانی که نسبت به هم خیانت نمایند، خداوند شرکت خود را با آنان قطع می‌کند.

شرکت

شرکت عبارت است از مالکیت دو یا چند نفر در تمام اجزاء یک مال (یاحق) به طوری که قابل تقسیم نباشد.

شریک به معنای سهیم بودن دیگری در مالی و یا امری است که به صورت مشاع در اختیار فردی قرار دارد.

اشتراک: شریک شدن، سهیم بودن دو یا چند نفر در امری به نسبتی که مشخص نموده اند.

مشاعیعنی چند نفر در همه قسمت‌های یک شئی با هم شریک باشند. مثلاً باغی را در نظر بگیرید که سه نفر در آن به صورت مشاع شریک هستند، معنای این سخن این است که از هر درخت آن باغ هر سه نفر سهم دارند و اگر یک قسمت باغ آفت ببیند همه از زیان آن متضرر می‌شوند.

افراز: اگر باغی متعلق به سه نفر باشد و آن را بین خود تقسیم کنند و سهم هر کدام مشخص باشد. می‌گویند باغ را تفکیک (یا افراز) کرده‌اند در چنین حالتی اگر یک قسمت باغ آفت ببیند زیان آن متوجه مالک همان قسمت است و دیگران در زیان آن سهیم نیستند.

تفکیک: تقسیم مال به صورتی که مدنظر مالک یا مالکین است، چنانچه مالکین متعدد باشند با رضایت تمامی آنان انجام می‌گیرد. معمولاً کلمات مشاع، افراز، تفکیک در مورد ملک به کار می رود و در سایر موارد مشارکت، سهیم بودن، شریک و تقسیم به کار می‌رود.

اگر دو نفر با هم در مغازه‌ای مشغول کار شوند به این صورت که مغازه از یک نفر و اجناس آن از نفر دیگر، به آن‌ها شریک نمی‌گویند. ولی اگر هردو به نسبتی در مغازه و سایر اموال سهیم باشند، آن‌ها را شریک می‌گویند.

به همین دلیل فرموده‌اند: **شرکت عبارت است** از حقوق مشترک دو یا چند نفر به صورت مشاع در هر امری که می‌تواند به هر لفظی باشد و آن عقد جایز است. یعنی هر کدام از افراد هر زمان بخواهند این اختیار را دارند که از مشارکت خارج شوند، مگر این‌که قبلاً این حق را از خود سلب کرده باشند. در قانون مدنی از ماده ۵۷۱ به بعد درباره آن صحبت شده است.

تقسیم بندی شرکت‌ها

در قانون تجارت از ماده‌ی ۲۰ به بعد شرکت‌ها را براساس نوع سرمایه و چگونگی آرای سهام‌داران در تصمیم‌گیری‌ها به ۷ نوع تقسیم نموده اند، آن‌ها عبارتند از: ۱- سهامی که خود به سهامی عام و سهامی خاص تقسیم می‌شود ۲- با مسئولیت محدود ۳- تضامنی ۴- مختلط غیرسهامی ۵- مختلط سهامی ۶- نسبی ۷- تعاونی.

جهت ثبت آن‌ها هر کدام مقررات خاص خود را دارند.

اما **در شرع**شرکت‌ها را براساس چگونگی ایجاد و نیز چگونگی تقسیم سود و همچنین نوع سرمایه‌گذاری یا آورده افراد تقسیم می‌کنند.

الف – تقسیم بندی شرکت‌ها از نظر چگونگی ایجاد شرکت

۱. شرکت اختیاری یا عقدی

شرکتی است که براساس قراردادی بین دو یا چند نفر منعقد می‌شود تا نسبت به خرید و فروش و اجاره و یا دریافت هبه مشارکت کنند. آنان به نسبت سرمایه و یا براساس قراری که گذاشته‌اند با هم شریک هستند.

۲. شرکت غیراختیاری(قهری) یاغیرعقدی

دو یا چند نفر بدون اختیار و یا برنامه منافعشان با یکدیگر جمع شود، از جمله:

۱-۲در اثر ارثی که به آنان رسیده در مالی شریک شده اند، مثلاً یک خانه به چند نفر به ارث برسد.

۲-۲اگر کالای دو نفر در هم مخلوط شود که امکان جدا کردن آن‌ها نباشد، مثلاً گندم دو نفر در یک کامیون حمل می‌شده با پاره شدن کیسه‌ها و درآمیختن گندم‌ها، آن‌ها با هم به نسبتی که گندم داشته‌اند شریک هستند و اگر کیفیت آن‌ها با هم فرق داشته است باید با هم صلح کنند.

۳-۲ دو نفر با هم کار می‌کرده اند تا مالی را به دست آورند، مانند جمع کردن علف بیابان برای حیوانات خود، اگر علف‌ها با هم مخلوط شوند آن دو نفر با هم شریک هستند، هم‌چنان‌که دو نفر با هم از چاه آب بکشند، یا باغی را آبیاری کنند. این افراد نیز خود به خود با هم شریک می‌شوند.

ب – تقسیم بندی شرکت‌ها به اعتبار عین و منفعت مال

دو یا چند نفر ممکن است در عین مال یا منفعت مال یا حقی شریک باشند، از جمله:

۱. مشارکت در عین مال: مثل این که دو نفر هر کدام ده میلیون گذارده‌اند و کالاهایی را خریده‌اند. آن‌ها در عین مال و سود حاصل از خرید و فروش به نسبت سرمایه‌ی خود شریک هستند «**مشارکت عنانیه**» **یا** «**عینیه**». در تجارت این نوع مشارکت مورد نظر است.

۲. مشارکت در منفعت: مثلاً دو نفر مکانی را اجاره کنند و از آن استفاده کنند «**مشارکت منافع**».

۳. مشارکت در حقوق: مثلاً شخصی کشته شده است. هر یک از ورثه در قصاص مقتول حق دارند «**مشارکت در حقوق**».

ج - تقسیم بندی شرکت‌ها به اعتبار سرمایه و اعتبار اشخاص

دو یا چند نفر ممکن است با آوردن وجه نقد و با استفاده از اعتبار شخصی خود با هم مشارکت کنند از جمله:

۱. شرکت عنان:چند نفر با آوردن سرمایه به صورت نقد یا کالا قرار می‌گذارند هر چه درآمد داشتند به همان نسبت با هم تقسیم کنند. مثلاً یک نفر ده تن گندم و دیگری پنج تن سیب و نفر سوم یک میلیون تومان سرمایه جهت شروع کار آورده و مشغول به کار می‌شوند.آنان به نسبت ارزش اولیه کالاها و وجه نقد آورده خود در سود و زیان شرکت، شریک هستند این نسبت در اول کار مشخص و تا پایان همان خواهد بود.

۲. شرکت ابدان یا شرکت در عمل: چند نفر بدون سرمایه‌گذاری نقدی قرار می‌گذارند هر چه درآمد و یا حقوق از کار خود به دست آوردند با هم تقسیم کنند.

۳. شرکت وجوه: چند نفر بدون سرمایه‌گذاری نقدی قرار می‌گذارند با استفاده از اعتبار و آبروی خود به خرید و فروش مشغول شوند و هر چه سود کردند با هم تقسیم کنند.

۴. شرکت معاوضه: چند نفر بدون سرمایه‌گذاری نقدی قرار می‌گذارند هر چه به دست آوردند با هم تقسیم کنند حتی اگر ارثی به یکی از آن ها برسد و یا یکی از آن‌ها گنجی پیدا کند و یا اگر به او وجهی را بخشیدن آن را نیز تقسیم کنند.

فقها **فقط نوع اول** را مشارکت صحیح می‌دانند و به سه نوع دیگر به عنوان شرکت اشکال وارد می‌دانند، مگر افراد با مشارکت کارهای دیگری انجام دهند و یا در آن صلح کنند.

توجه به این نکتهحایز اهمیت است که: این طور نیست که اسلام فقط سرمایه را ملاک مشارکت و شرکت قرار دهد و به اعتبار (آبرو) و یا کار افراد توجه نداشته باشد، بلکه آن نوع قراردادها را تحت عنوان شرکت قبول ندارد. و آن‌ها را در طبقه بندی‌های دیگر بیان کرده است

مانند مزارعه، مضاربه و ... مثلاً اگر فردی سرمایه داشته باشد و دیگری فقط شخص آبرومندی باشد آن‌هامی‌توانند براساس یکی از عقود شرعی سرمایه را به کار گیرند و با مشخص کردن سهم سود خود با هم صلح یا مصالحه کنند.

توصیه: طبق قانون شرع مشارکت کنید

طرفین می‌توانند با رضایت یکدیگر هریک از این انواع قراردادهای مشارکت را جهت همکاری مشخص و با هم کار کنند. در حقیقت با هم یک نوع صلح را امضاء کنند، ولی اگر به اختلاف برسند، باید طبق قانون شرع با هم توافق کنند.

مثال: اگر دو نفر دستمزد خود را به مشارکت بگذارند، اما یکی روزانه حقوق بگیرد و دیگری ماهانه، چند هفته اول نفردوم از حقوق نفر اول استفاده کند و در پایان ماه که حقوق خود را دریافت کرد، چنان‌چه آن را دراختیار نفر اول قرار دهد، براساس صلحی که با هم می‌کنند مانعی ندارد. اما اگر نفر دوم حقوق خود را در اختیار نفر اول قرار ندهد و اصطلاحاً زیر قول خود بزند، طبق قانون شرع، نفر اول فقط به اندازه‌ای که در طول این مدت پرداخت کرده از نفر دوم طلبکار است و نمی‌تواند بگوید چون من نصف حقوق خود را به او داده‌ام او هم باید نصف حقوق خود را به من بدهد.

مثال دیگر: اگر دو نفر یکی اعتبار خود و دیگری کار خود را به مشارکت بگذارند، اگر اختلاف بین آن‌ها پیش آید، سود معاملات انجام شده متعلق به فردی است که اعتبار آورده و نسیه خرید کرده است و نفر دیگر که فقط کار کرده حق اجرت المثل کار خود را دارد. اما اگر به اختلاف برخورد نکنند طبق همان قراری که تعیین کرده اند، می‌توانند سود را تقسیم کنند، به تعبیر دیگر آن‌ها با هم طبق قراری که دارند، صلح می‌کنند.

چگونه شریکی انتخاب کنیم؟

بد نیست در این جا از یک نکته قرآنی استفاده کنیم، آن جا که قرآن در آیه‌ی ۲۴ سوره‌ی ص(۳۵) می‌فرماید:

... وَإِنَّ كَثِيراً مِّنْ الْخُلَطَاء لَيَبْغِي بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا

الصَّالِحَاتِ وَقَلِيلٌ مَّا هُمْ.

و قطعاً بسیاری از معاشران و شریکان به یکدیگر ستم می‌کنند مگر کسانی که ایمان آورده و کار خوب و شایسته انجام می‌دهند و تعداد چنین افرادی کم است.

به عبارتی اگر می‌خواهید شریک انتخاب کنید و یا با کسی شرکت کنید حتماً با فردی همکاری را شروع کنید که مومن باشد (یعنی به خداوند و روز معاد و حساب و کتاب ایمان داشته باشد) و انجام کار خوب ملکه او باشد، کسی که همیشه کار خوب می‌کند و صادق است، به قول خود وفا می‌کند، حرف و عمل او یکی است. در غیر این صورت آماده باشید که او در مواقعی که سود خود را در جای دیگر می‌بیند زیر قول و قرار های خود بزند و کار را به اختلاف بکشد.

برای این کار به اختلاف نکشد به آیه ۲۸۲ بقره (۲) عمل کنید در این آیه که بلندترین آیه قرآن است به ما توصیه می‌کنند که قرارهای مدت‌دار خود را حتماً ثبت کنیم، ثبت کردن باعث می‌شود از فراموشی جلوگیری شود، بسیاری از مواقع طرفین تصور دارند که آن‌چه می‌گویند صحیح است و در حالی که تصمیم ندارند دروغ بگویند، سخنی را می‌گویند که قبلاً نگفته بوده‌اند، اگر ثبت کنید و به آن‌چه نوشته‌اید پایبند باشید سالیان دراز بدون مشکل در کنار هم می‌توانید به شرکت خود ادامه دهید.

شاید از این آیه به نتیجه برسید که خوب است با کسی شریک نشویم، هرگز چنین توصیه‌ای به کسی نمی‌شود، بخصوص در زمان ما که به علت عظمت کارها نیاز به سرمایه‌های فراوان است و معمولاً تامین آن از یک فرد یا یک خانواده برنمی‌آید، لذا می‌بایست با دیگران شریک شد، گفتیم، که اولاً شریکی پیدا کنید که به قول و قرار خود پایبند باشد ثانیاً آن‌چه قرار می‌گذارید ثبت کنید، اساسنامه کامل تهیه کنید اما نکته دیگری را هم اضافه کنم وقتی با دیگران شریک می‌شوید کمی از حق خود را به او بدهید دنبال این نباشید که تمام حقوق خود را به دست آورید، چه مانعی دارد که کمی بیشتر به دوست خود سود دهید در مقابل با او شرکت خود را ادامه دهید، در یک جمله گذشت را در زندگی فراموش نکنید.

تقسیم اموال شرکت

به طور کلی چه شرکت ادامه داشته باشد چه نداشته باشد، اموالی را می‌توان تقسیم نمود که

موجود باشد یعنی نمی‌توان بدهی افراد به شرکت را بین سهامداران به نسبت سهام تقسیم نمود به عبارت دیگر مطالبات از اشخاص قابل تقسیم نیست مگر بعد از وصول آن و یا این که سهامدارای که بدهی دیگران را به عنوان بخشی از مطالبات خود قبول می‌کند خود ضامن آن بدهی‌ها باشد و البته سهامداران می‌توانند در تقسیم بدهی‌های اشخاص با هم صلح کنند.

اگر بخواهیم اموال شرکت را تقسیم کنیم به یکی از سه حالت زیر ممکن است انجام شود:

۱. تقسیم مقداری یا اِفراز: یعنی تقسیم اموال یا کالایی که در آن مشارکت داریم. مثلاً صد کیلو گندم داریم و به نسبت شصت و چهل شریک هستیم. در این صورت یک نفر شصت کیلو و دیگری چهل کیلو بر می‌دارد. به این نوع تقسیم **افراز یا قسمت** می‌گویند.

۲. تقسیم ارزشی: تقسیم بر حسب ارزش. مثلاً دو ساختمان داریم که یکی شصت میلیون و دیگری چهل میلیون ارزش دارد و ما به نسبت شصت و چهل شریک هستیم، یک نفر ساختمان شصت میلیونی را بر می‌دارد و دیگر چهل میلیونی را. به این تقسیم بندی **تعدیلی یا ارزشی**می‌گویند.

۳. تقسیم باضمیمه: فرض کنید دو ساختمان داریم هر کدام پنجاه میلیون ارزش دارد ولی ما به نسبت شصت و چهل شریک هستیم، کسی که چهل درصد سهم دارد ده میلیون به نفر دیگر می‌پردازد و هر کدام یک ساختمان را بر می‌دارند. به این تقسیم **ضمیمه یارد** می‌گویند.

تقسیم سود و مقدار اختیار هر شریک در امور شرکت

۱ – در شرکت می‌توان درصد سود یک شریک را در حالی که سرمایه کمتری دارد بیشتر قرارداد.

۲ – در شرکت نمی‌توان شرط کرد که یکی از شرکا در نفع و ضرر شرکت سهیم نباشد. بعضی از فقها معتقد هستند که در مشارکت می‌توانند با هم قرار بگذارند که تمامی منافع حاصله متعلق به یکی از شرکاء باشد و یا یک شریک می‌تواند بگوید تمام ضررها را من قبول دارم، در این نوع موارد نظر مجتهد خود را جویا شوید.

۳ – در شرکت هر یک از شرکا به اندازه‌ای که اجازه دارند می‌توانند در اموال شرکت دخل و تصرف کنند. به بیان دیگرطبق اساسنامه مجاز به تصرف در اموال هستند.

۴ – در شرکت،هرسهامداری که کار اجرایی ندارد حق دارد اطلاعات سود و زیان را بگیرد و نسبت به سیاست‌های شرکت اظهارنظر کند و نظرات او باید مورد توجه قرار بگیرد (به نسبت سهم او).

۵ – مسئول انجام کارها در شرکت که معمولاً به نام مدیر عامل نامیده می‌شود حکم امین را دارد و اظهارات او در مورد سود و زیان و وضع شرکت مورد قبول است، مگر دلیل دیگری داشته باشیم.

۶ – اگر یکی از شرکا سهم خود را بخواهد، طبق توافق اولیه، یعنی اساسنامه شرکت، باید سهم او را پرداخت، اما اگر در اساسنامه پیش‌بینی نشده باشد و با پرداخت سهم شریک به شرکت صدمه وارد می‌شود، شریک باید دریافت سهم خود را به تأخیر بیندازد و یا آن را تقسیط کند. (مسئله ۴ در صفحه بعد)

۷ – اگر در تقسیم سود با اختلاف روبه‌رو شدند می‌توانند یک حَکَم از حاکم شرع بخواهند. یعنی جهت رفع اختلاف می‌توانند به دادگاه مراجعه کنند، که دادگاه‌ها هم طبق اساسنامه شرکت حُکم خواهند کرد.

۸ – به طور کلی قبل از شروع به مشارکت، شرکا می‌توانند هر قراری را که مخالف قوانین شرع نباشد بگذارند و به آن قرارها عمل کنند. مانند مشارکت کردن به صورت شرکت وجوه، یعنی یکی اعتبار و آبرو بگذارد و دیگری کار کند و سود حاصل را به نسبتی که قرار گذارده‌اند با هم صلح کنند، کار آن‌ها و تقسیم منافع آنان حلال است و مانعی ندارد زیرا از نظر شرع این دو نفر با هم به این طریق صلح کرده‌اند.

صلح در اسلام یک نوع عقد و قرار است که در حالت رضایت و بدون اجبار صحیح و مورد تأیید است. اما چنان‌چه شرکاء به اختلاف برخورد کنند شرع می‌گوید چون با هم صلح نمی‌کنید، نوع مشارکت شما را تأیید نمی‌کنم و سود را متعلق به سرمایه می‌داند و به کسی که کار کرده است می‌گوید شما مستحق حقوق ایام کاری خود یا اجرت المثل کار خود هستید، البته،چون نظر مجتهدان متفاوت است هر فرد باید از مجتهد خود سئوال کند.

در یک جمله اسلام می‌گوید همان‌طور که در صلح و صفا کاری را شروع می‌کنید اگر در صلح هم کار را تمام کنید،هر قراری که بگذارید چنان‌چه باعث حلال شدن حرامی‌نشود و یا حلالی را

حرام نکنید مانعی ندارد. اما اگر در صلح نباشید اسلام می‌گوید مشارکت شما از چه نوعی بوده و سهم هر کدام از شما در این مشارکت چه مبلغی از درآمد است.

شرکت بدون اساسنامه:

اگر دو یا چند نفر با هم شریک شوند هر قراری که با هم بگذارند چنان‌چه مخالف با قانون شرع نباشد قابل اجرا است اما اگر قراردادی بین آنان نباشد، یعنی توافق‌نامه‌ای یا اساسنامه ای ننوشته باشند، مقررات زیر درباره‌ی آنان جاری می‌شود:

۱. عقد مشارکت یک عقد جایز است، یعنی هر یک از شرکا هر زمان بخواهد می‌تواند تقاضای فسخ نماید.

۲. اگر شرکت برای انجام کار خاصی تأسیس شده و یکی از شرکا قبل از اتمام آن بخواهد جدا شود، باید زیان را جبران کند یعنی در این مورد شرکت یک عقد لازم است.

۳. با فوت یکی از شرکا، شرکت منحل می‌شود و شریک‌های دیگر حق تصرف در اموال شرکت را ندارند مگر ورثه اجازه دهند. در حالی که اگر اساسنامه داشته باشند در حقیقت اساسنامه بعد از فوت حکم وصیت را دارد وصی باید به آن عمل کند.

۴. در زمان انحلال شرکت باید اموال را تقسیم کنند، اگر اموال تقسیم شدنی نباشد و یا با تقسیم ارزش آن‌ها کم شود باید قیمت گذاری کنند و هر یک به اندازه‌ی سهم خود بردارند اگر شرکا در برداشتن سهم خود از اموال به توافق نرسند می‌توانند از طریق قرعه کشی سهم هر کدام را مشخص کنند، اگر بعضی شرکا راضی نیستند باید از حاکم شرع کمک بگیرند، یعنی به دادگاه مراجعه کنند.

۵. اگر یکی از شرکا تصمیم گرفت از شرکت خارج شود و اموال شرکت قابل تقسیم باشد چون توافق اولیه (اساسنامه) ندارند، باید آن را تقسیم و سهم اورا پرداخت کنند، حتی اگر مالک و یا سایر شرکا راضی نباشند.

توضیح این که در شرکت‌های بزرگ این مسائل کمتر مورد پیدا می‌کند، زیرا اوراق سهام آن‌ها در بورس قابل خرید و فروش است، در حقیقت مالکان خیلی سریع و راحت می‌توانند مبلغ حق سهم خود را دریافت کنند و از شرکت خارج شوند و در شرکت‌هایی هم که اساسنامه دارند

تکلیف سهامداران در آن مشخص است و مشکلات کمتری برای شرکا پیش می‌آید.

قرارداد مشارکت یا اساسنامه

معمولاً در اساسنامه‌هایی که در شرکت‌ها تهیه می‌کنند آن چه را که برای شرکاء مهم است مشخص می‌نمایند، در عین حال شما می‌توانید قبل از امضاء اساسنامه نظرات خود را مطرح ودر آن اعمال نظر کنید. **حداقل اطلاعات در اساسنامه** عبارت است از:

مشخصات سهام‌داران، موضوع مشارکت، مبلغ سرمایه،
سهم هر کدام از سهام‌داران، تابعیت شرکت، مرکز اصلی شرکت،
مدت مشارکت، وظایف هر یک از مدیران حق امضاء
چگونگی انتخاب مدیریت شرکت (هیئت مدیره) و مدیر عامل، و بازرس

و مسائل بسیاری دیگر که با توجه به مبلغ سرمایه و نوع کار و نیز محل ثبت شرکت فرم‌های آماده‌ای وجود دارد که سهام‌داران با تکمیل آن به خواسته‌های خود می‌رسند.

۶-۱۰ بخش ششم
مضاربه

تعریف مضاربه

مضاربه یا مشارکت سرمایه و نیروی کار یعنی سرمایه از یک نفر" صاحب مال"،کار از نفر دیگر "عامل". این دو در سود و زیان به نسبتی که مشخص می‌کنند شریک هستند. بنابراین **در مضاربه سه رکن داریم، سرمایه، کار، سود**، که باید تکلیف این سه دقیقاً در قرارداد مضاربه مشخص باشد. مواد ۵۴۶ به بعد قانون مدنی.

چند شرط مهم در مضاربه

اگر در مضاربه تکلیف زیان را مشخص نکرده باشند، زیان یا کسری سرمایه متعلق به صاحب سرمایه است.

مضاربه عقد جایز است، یعنی صاحب سرمایه یا عامل هر زمان بخواهند می‌توانند آن را فسخ کنند. امروز حق العمل کارها همین کار را می‌کنند.

فقهای گذشته معتقد بودند در مضاربه صحیح، آورده یا سرمایه باید طلا یا نقره مسکوک یعنی سکه طلا و نقره رایج باشد، و طلا و نقره‌ای که در پایان مدت به آن اضافه می‌شود سود واقعی شرکت است اما اگر اسکناس، یا کالا و یا مطالبات خود را به عنوان آورده‌ی نقدی بیاورند سود واقعی شرکت مشخص نمی‌شود. در چنین حالتی باید در مقدار سودی که تقسیم می‌کنند با هم

صلح کنند.و برخی فقها در وجوه نقدی که ارزش خود را از دست می‌دهند همین نظر را دارند. در زمان ما بیشتر فقها اسکناس را به جای سکه‌ی مسکوک، یعنی سکه‌ی در جریان، قبول دارند و تقریباً در هیچ جا با سکه‌ی طلا و نقره دادوستد نمی‌شود، بلکه دادوستد براساس اعتبار اسکناس‌های منتشره از طرف دولت‌ها است.

اگر کالایی را به عنوان سرمایه بیاورند، مثلاً صد تن برنج، و آن را فروخته و با وجه حاصل از فروش آن مضاربه کنند چنانچه اختلاف پیدا کنند،سود کسب شده متعلق به صاحب مال است و عامل اجرت المثل دورانی را که همکاری داشته است طلبکار است(**بضاعت**).

بضاعت:

یعنی مکنت و ثروت، کالاو مال التجاره، سرمایه و دارایی. و **در اصطلاح فقه** به معنای واگذاری سرمایه برای تجارت به دیگری بدون این که عامل، در سود شریک باشد.

مشارکت شبه مضاربه

اگر دقت بفرمایید، این روزها واژه مشارکت مضاربه‌ای فراوان به گوش می‌رسد، در حالی که وجه رایج یا اسکناس‌های موجود طلا و نقره نیستند،لذا مسائل حکم دیگری پیدا می‌کنند. در این موارد بعضی فقها معتقدند کاری که مردم می‌کنند مضاربه نیست، بلکه شبیه مضاربه است و یک نوع صلح و قرارداد بین افراد است. تا زمانی که به اختلاف برخورد نکرده‌اند، مشکلی وجود ندارد و می‌توانند بر اساس قراردادفی مابین عمل کنند. اما اگر با مشکل روبرو شدند و قراردادی به صورت کتبی (توافق‌نامه، شرکت‌نامه) و یا مذاکره ای به صورت شفاهی (عهد و پیمان) نداشته باشند فقه می‌گوید سود از آن صاحب مال است و عامل حق دارد اجرت المثل زحمات خود را دریافت کند (**بضاعت**). به بیان دیگر کاهش ارزش پول و یا نرخ تورم مد نظر بزرگان قرار دارد.

چند مسئله

۱. سهم صاحب سرمایه از سود باید درصدی از سود باشد.
۲. سهم کسی که کار می‌کند (عامل) از سود باید درصدی از سود باشد، اگر سهم عامل درصدی از فروش باشد به آن حق‌العمل کاری می‌گویند و اگرمبلغ مشخص یعنی حقوق

ثابت باشد به او مستخدم یا اجیر می‌گویند.

۳. عامل می‌تواند علی الحساب سهم سود خود را برداشت کند و یا به صورت علی الحساب سود، مبلغی به صاحب سرمایه در طول مدت قرارداد بپردازد تا در موعد مقرر سود محاسبه و تقسیم شود.

۴. عامل باید طبق نظر صاحب سرمایه عمل کند مثلاً:

۴-۱ اگر صاحب سرمایه گفته است جنس خاصی را معامله کند باید همان کار را انجام دهد.

۴-۲ اگرصاحب سرمایه گفته باشد با شخص خاصی معامله نکند، نباید معامله کند.

۴-۳ اگر عامل طبق نظر صاحب سرمایه عمل کرده باشد در زیان معاملات سهمی‌ندارد.

۵. اگر صاحب سرمایه اجازه دهد عامل خود تصمیم بگیرد به شرط این که سرمایه او را تضمین کند مانعی ندارد، یعنی تمامی زیان احتمالی متعلق به عامل باشد.

۶. مضاربه با فوت صاحب مال و یا عامل، فسخ می‌شود و با وارثان باید تجدید عقد کرد.

۷. مقدار سرمایه باید معلوم باشد تا بتوان سود را مشخص کرد، اگر صاحب مال مقداری پول به عامل بدهد و بگوید که نمی‌دانم چه مقدار بوده است هرچه عامل بگوید صحیح است.

فسخ مضاربه

۱. مدت در مضاربه شرط نیست و اگر مدّت گذاردند مضاربه عقد لازم می‌شود، که با رضایت هم می‌توانند قبل از پایان مدت،آن را فسخ کنند و یا بعد از آن ادامه دهند. اما چنانچه قبل از مدت یکی از طرفین بخواهد مضاربه را فسخ نماید می‌تواند، اصطلاحاً می‌گویند اگر در مضاربه شرط باطل بگذارند، مضاربه صحیح است اما می‌توان به آن شرط عمل نکرد مشروط به این که چنانچه از این فسخ خسارتی به طرف دیگر وارد گردد، فسخ کننده آن را جبران نماید.

۲. هر موقع مضاربه را فسخ کنند هر آن‌چه از دارایی‌ها باقی باشد مانند کالا و طلب از مشتریان همه را در اختیار صاحب سرمایه قرار می‌دهند.

۳. در زمان فسخ قرارداد مضاربه اگر فقط کالا باقی باشد به نسبتی که سود عامل است از کالا به او تعلق می‌گیرد.

۴. اگر اختلاف در مقدار سرمایه باشد سخن عامل مقدم است.

۵. اگر اختلاف در زیان و تلف کردن سرمایه باشد قول عامل مقدم است.
۶. اگر اختلاف در برگشت سرمایه باشد قول مالک مقدم است.

مدت مضاربه را مشخص کنید

خوب است برای تقسیم سود قطعی بین صاحب سرمایه و عامل، بعد از هر عمل سود آن عمل مشخص و بین عامل و سرمایه گذار تقسیم شود و مبلغ سرمایه صاحب مال را برای دوران بعد مشخص کنند. مثلاً بگویند هر شش ماه یک بار وضع سود و زیان را مشخص می‌کنیم، یا مدت مضاربه را دوران به ثمر رسیدن یک محصول کشاورزی که سه الی پنج ماه است قرار می‌دهند یا مضاربه را برای یک معامله‌ی خاص که ممکن است چند هفته باشد قرار دهند و بعد از تقسیم سود حاصل مجدداً مضاربه را شروع کنند. اگر این دوران را مشخص نکنند ممکن است بعد از چند سال همکاری در شش ماه آخر شرکت زیان کند و منافع این ایام از بین برود، در چنین صورتی عامل حق هیچ‌گونه برداشت یا اجرت نسبت به دورانی که کار کرده را ندارد، که عملاً این کار شدنی نیست.

مشارکت‌هایی که در حال حاضر بین مردم رواج دارد، ممکن است **مجموعی از چند نوع شرکت شرعی** باشد. مثلاً، با آوردن سرمایه دو یا چند نفر با هم مشغول کار می‌شوند و در سود و زیان شریک هستند، که به آن **مشارکت عنانیه** (شرکت معمول و شرعی) گفته می‌شود. سپس شخص سومی‌مبلغی در اختیار آنان قرار می‌دهد تا در سود آن شریک باشد که این مشارکت **مضاربه** می‌شود. با آن سرمایه باغی را اجاره می‌کنند و میوه آن را می‌فروشند، می‌شود **مساقات**. در عین حال در مقابل اشخاص دیگر متعهد می‌شوند، می‌شود **ضمانت**. تمام این کارها ممکن است در اساسنامه‌ی شرکت آمده باشد. یعنی طبق موافقت صاحبان سرمایه، عامل اجازه‌ی انجام آن‌ها را داشته باشد.

به بیان دیگر در مضاربه از چند نوع عقد استفاده می‌شود از جمله :

عامل، امین است پس مال به امانت نزد اوست (امین) و اگر از بین برود او ضامن نیست،
یا عامل وکیل است یعنی وکالت دارد در آن تصرف کند (عقد وکالت)،
یا عامل شریک است (مشارکت) و مقداری از سود متعلق به اوست
و یا در مقدار سود با هم صلح می‌کنید پس عقد صلح در آن جاری است.

مشخص نمودن سود مضاربه

اگر صاحب سرمایه بخواهد سود سرمایه‌اش تضمین شود امکان انجام این عمل وجود دارد؛ به این مثال توجه بفرمایید:

شخصی سرمایه‌ای در اختیار عامل قرار می‌دهد و به او اجازه می‌دهد هر معامله‌ای که در نظر دارد و با هر کس که مایل است انجام دهد مشروط بر این که در سال معادل بیست درصد سرمایه به او سود بپردازد، عامل می‌تواند آن را قبول کند و طریقه انجام آن به این طریق است،

فرض کنید که معاملات عامل حداکثر ۳۵ درصد و حداقل ۲۵ درصد سود کسب می کند (البته تاجران خود می دانند حدوداً چه مبلغی سود کسب می کنند) در این مضاربه عامل و سرمایه‌گذار قرار می‌گذارند که سود حاصل را پنجاه درصد هر کدام بردارند. در پایان قرارداد قبل از محاسبه دقیق سود عامل معادل بیست درصد سرمایه به صورت علی‌الحساب سود به سرمایه‌گذار می‌پردازد در زمان محاسبه سود معلوم می‌گردد که کلاً سی درصد سرمایه سود نصیب شرکت شده، پس عامل ۵ درصد از سرمایه‌گذار طلبکار می‌گردد، در چنین صورتی عامل ۵ درصد طلب خود را به سرمایه‌گذار می‌بخشد، یعنی با این که قرار بوده هر کدام ۱۵ درصد سرمایه سود برداشت نمایند ولی سرمایه‌گذار ۲۰ درصد (آن‌چه انتظار داشته) و عامل ۱۰ درصد نصیبش شده است و در صورتی که سود بیش از چهل درصد باشد سرمایه گذار طلب خود را به عامل می‌بخشد و در تقسیم سود به دست آمده با هم صلح می‌کنند.

سایر مسائل

۱. مخارج سفر و غیره که برای انجام فعالیت اقتصادی (کار)می‌شود جزو هزینه‌ها است مگر شرط دیگری کرده باشند.

۲. عامل خود باید کار کند و اگر از دیگری کمک گرفت حقوق او را عامل باید بپردازد مگر اینکه قبلاً در قرارداد مضاربه طریقه دیگری را مشخص کرده باشند. مثلاً عامل گفته باشد هزینه‌ی دفتر و اجرت کارگر را از سود کسر می‌کنم و بقیه را به نسبت سی درصد عامل و هفتاد درصد سرمایه تقسیم می‌کنیم.

۳. اگر عامل بخواهد جهت گسترش فعالیت اقتصادی مشارکت مضاربه، از محل اعتبار خود

خرید کند باید از صاحب سرمایه اجازه بگیرد.

۴. اگر مالک بخواهد عقد مضاربه را قبل از مدتی که مشخص کرده اند فسخ کند، باید سود را محاسبه کنند و هر کدام سهم خود را بردارد، اگر عامل راضی نشد باید مبلغی را که او مطالبه می‌کند یا اجرت المثل زحمات او را، هر کدام کم‌تر است، به عامل بپردازد.

۵. در مضاربه اگر عامل طبق دستور صاحب سرمایه عمل نماید ضامن سرمایه نیست مگر این که خلاف نظر آن‌چه صاحب سرمایه گفته است عمل کرده باشد.

۶. در مضاربه عامل امین است و امین ضامن نیست، به همین دلیل اگر سرمایه از بین برود نباید آن را جبران کند، مگر این‌که عامل خود اصل سرمایه را ضمانت کرده باشد.

موارد انحلال مضاربه

۱. با فوت صاحب سرمایه یا عامل.
۲. ناتوانی عامل در انجام کار.
۳. از بین رفتن سرمایه، در صورتی که عامل ضامن آن نشده باشد.

قرارداد مضاربه

چنانچه قرارداد مضاربه ای بین طرفین منعقد شود حداقل مسائل زیر در آن باید ثبت گردد:

مشخصات مالک و مضارب (طرف دوم یا عامل)، مبلغ سرمایه، سهم هر کدام از سود به دست آمده، مدت قرارداد، نوع تجارت، مکان شرکت، و مشخص کردن سایر شرایط مانند این که عامل حق دارد با سرمایه دیگری هم کار کند یا خیر و یا مشخص نمودن داور در صورت بروز اختلاف و ...

۷-۱۰ بخش هفتم

ودیعه ، امانت

آیات و احادیث

آیه ۵۸ نساء (۴)

اِنَّ اللّٰهَ یأمرکُم اَنْ تُودؤَا الاَ مانات اِلی اَهْلِها

خداوند امر نموده است که امانت‌ها را به صاحبان آن‌ها باز دهید.

حدیث

از قول امام باقر علیه‌السلام نقل است که ایشان فرمودند:

شما را توصیه می‌کنم به **چهار خصلت:**

ورع یعنی تقوی، رعایت حدود الهی.

اجتهاد یعنی کوشش، تلاش و کار در همه زمینه‌ها.

صدق در گفتار یعنی بیان راست، صادقانه سخن گفتن، راستگو بودن.

ادای امانت یعنی امانت را به صاحبش دادن، امانت را درست نگهداری کردن.

سپس ادامه می‌دهند؛ اگر قاتل جدم حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام، امانتی به من بسپارد و آن را از من مطالبه کند آن را بدون کم و کاست به او مسترد می‌کنم.

در مسائل کسب‌وکار داریم اگر از کسی طلبکار هستید که وعده آن رسیده و بدهکار آن را نمی‌پردازد، اگر شما به هر طریق به مال او دسترسی پیدا کردید می‌توانید آن را بابت طلب خود تصرف کنید، غیر از امانتی که شخص بدهکار نزد شما قرار می‌دهد، یعنی امانت را باید به امانت‌گذار برسانید حتی اگر به شما بدهکار باشد. برداشتن امانت به جای طلب خود کراهت دارد.

نکته دیگری که بزرگان ذیل همین حدیث می‌آورند، این است که امانت فقط پول و اموال دیگران نیست که ما مجبور هستیم از آن‌ها محافظت کنیم و آن‌ها را سالم به دست صاحبش برسانیم، بلکه؛

- **اعضاء و جوارح بدن ما امانت الهی است،** که باید از آن‌ها خوب محافظت کنیم.
- **اموال ماامانت الهی است،**که باید به بهترین وجه بدون اسراف از آن‌ها استفاده کنیم.
- **همسر و فرزندان ما امانت الهی هستند،**که باید در پرورش و تربیت آن‌ها کوشا باشیم.
- **و هر آن چه خداوند به ما ارزانی داشته است امانت و یا ودیعه‌ای الهی است،** که باید در حفظ و نگه‌داری آن‌ها به صورتی که لازم است حداکثر کوشش خود را بکار ببریم.

حدیث دیگر

در میزان الحکمه حدیث مشهوری را از قول حضرت رسول اکرم ﷺ آورده‌اند که ایشان می‌فرمایند:

عَلی الیَدِ ما اَخَذَتْ حَتّی تُؤَدِّیَهُ

هر دستی ضامن (برگرداندن) آن چیزی است که امانت گرفته است.

تعریف ودیعه

سپردن مال به دیگری جهت نگه‌داری مجانی، بدون استفاده از آن را **ودیعه یا امانت**

می‌گویند.

دادن یا گرفتن امانت (ودیعه) عقدی است جایز، یعنی هر کدام هر زمان خواستند می‌توانند آن را فسخ کنند.

ارکان ودیعه

به کسی که ودیعه را می‌گیرد امانت دار (**مستودع یا امین**) می‌گویند و کسی که ودیعه را می‌دهد امانت گذار یا صاحب امانت (**مودع**) و مال را هم **ودیعه**گویند. مواد ۶۰۷ به بعد قانون مدنی.

شرایط ودیعه و امانت

زمانی که عقد بسته شد و ودیعه تحویل شد امانت دار باید آن را به صورتی نگه‌داری کند که آن کالا اقتضامی‌کند.

اگر امانت گذار شرایطی برای نگه‌داری ودیعه‌ی خود گذارده باشد باید امانت دار همان شرایط را اجرا کند. مثلاً، اگر گفته باشد این جواهرات را در فلان صندوق آهنی خود بگذارد، او باید آن را در آن صندوق نگهدارد و اگر انجام ندهد و مال صدمه ببیند ضامن است.

اگر مال امانت خرج داشته باشد مخارج آن با امانت گذار است مثلاً حیوانی که باید به آن آب و غذا داد.

برگشت دادن مال امانت واجب است، زمانی که مالک فوت کند، باید آن را به ورثه‌ی اوتحویل بدهند.

اگر بدانند مال متعلق به دیگری است و امانت گذار آن را غصب کرده می‌توانند مال را به مالک اصلی بدهند و اگر مالک اصلی را نشناسند باید مانند مالی که پیدا کرده‌اند اقدام کنند.

اگر اختلاف در تلف شدن مال بین امانت گذار و امانت دار پیدا شود، سخن امانت‌دار پذیرفته است.

اگر مالک بگوید من کالای خود را ودیعه نداده ام، بلکه قرض داده‌ام قول مالک پذیرفته است.

امانت ممکن است به دو صورت نزد امین قرار گیرد:

۱.امانت مالکیه:یعنی مالک آن را به صورت امانت به دست کسی سپرده باشد.

۲. امانت شرعیه: یعنی حاکم شرع آن را به صورت امانت به دست کسی سپرده باشد.

توضیح این که در ودیعه، امانت گیرنده امین است که در شرع و قانون امین باید رعایت مسائل معمول در مورد نگه‌داری مال امانت‌گذار را بکند تا به آن امانت صدمه‌ای وارد نشود و اگر کوتاهی کند ضامن است، در حالی که اگر کوتاهی نکرده باشد و از بین برود، او ضامن نیست.

بزرگان ما به استناد احادیث و آیه ۹۱ سوره توبه (۹) که می‌فرماید:

. . . ما عَلَی المُحسِنین مِن سَبیل . . . ،

... بر نیکوکاران از هیچ طریقی زحمت و حرجی نیست، ...

فرموده اند امانت دار مسئولیتی ندارد. امین نمی‌بایست در مال امانت (ودیعه) هیچگونه تصرفی بکند مگر این‌که قبلاً اجازه‌ی آن را گرفته باشد.

در امانت اگر مالی خود به خود کاهش یابد امین مسئول نیست. هم‌چنان که اگر زیادشود، آن زیادی متعلق به صاحب مال است نه شخص امین.

اگر مالی را به زور از امین بگیرند او مسئول نیست و صاحب مال می‌تواند آن را از غاصب پس بگیرد.

هم‌چنان است اگر مال دیگری را بدون اطلاع و اجازه‌ی او به شخصی به امانت بسپارند و صاحب مال به امین مراجعه کند، امین باید مال را به صاحب اصلی بدهد و در مقابل ودیعه گذار اولی هیچ مسئولیتی ندارد.

مانعی ندارد امانت‌دار جهت نگهداری امانت از امانت‌گذار حق‌الزحمه مطالبه نماید.

۸-۱۰ بخش هشتم

عاریه

تعریف عاریه

عاریه دادن عبارت است از واگذاری شئی به کسی جهت استفاده‌ی مجانی از منافع آن؛مشروط به این‌که بعد از استفاده عیناً همان شئی را برگشت دهد. مواد ۶۳۵ به بعد قانون مدنی.

لفظ عاریه را بعضی از لغت عار گرفته اند به معنای ننگ و خجالت، شاید به خاطر این باشد که عاریه کننده خود را مدیون و شرمنده‌ی عاریه دهنده می‌داند، و در حالت عادی افراد از هم عاریه نمی‌گیرند.

ارکان عاریه

به عاریه دهنده **معیر** و عاریه گیرنده **مستعیر** و به مال عاریه **عین مستعاره** می‌گویند.

فرق عاریه با قرض

در**قرض، گیرنده از اصل آن‌چه قرض گرفته** استفاده می‌کند و سپس همان یا مشابه یا معادل آن را پس می‌دهد (۱-۱۱)، در حالی که **عاریه گیرنده از منفعت شئی** استفاده می‌کند، مثلاً گندم را قرض می‌گیرند آن را می‌خورند بعداً معادل آن گندم تهیه می‌کنند و گندم را پس می‌دهند (قرض). اما فرشی را عاریه می‌گیرند، مهمانی را برگزار می‌کنند بعداً همان فرش را پس می‌دهند (عاریه). نمی‌توان گندم را برای خوردن عاریه گرفت.

فرق عاریه با امانت

ودیعه یا امانت عبارت از سپردن مال به دیگری است بدون این‌که ودیعه‌گیرنده از آن مال استفاده کند،(۷-۱۰) اما در عاریه، گیرنده عاریه از مال استفاده می‌کند و سپس آن را برگشت می‌دهد.

فرق عاریه و اجاره:

اجاره آن است که انسان مال خود را جهت استفاده در اختیار دیگری می‌گذارد، و در عوض چیزی از اجاره کننده دریافت می‌کند. (۱-۱۰) در حالی که در عاریه دادن عوضی دریافت نمی‌کند.

فرق عاریه و رهن یا وثیقه:

در رهن انسان مال خود را جهت اطمینان کسی و یا ضمانت اجرای تعهدی یا برگشت مالی در اختیار دیگری قرار می‌دهد، رهن‌گیرنده طبق قرار ممکن است از مال مذکور استفاده بکند یا نکند. (۲-۱۱)

شرایط عاریه

مالی را می‌توان عاریه داد که:

اولاً قابل بهره برداری باشد.

ثانیاً با استفاده از آن تلف نشود، کم نشود.

ثالثاً خود به خود تلف نشود. مثلاًمیوه را نمی‌شود عاریه داد چون اگر استفاده کنند تلف می‌شود، اگر استفاده هم نکنند از بین می‌رود.

عاریه عقد جایز است و هر یک از طرفین می‌توانند آن را فسخ کنند مگر این که قبلاً برای آن شرایطی گذارده باشند که باید به آن‌ها وفا کنند.

چند مسئله

۱ - عاریه دهنده باید شرایط معامله را داشته باشد، عاقل، بالغ، مالک، با اختیار و با رضایت خود مال را عاریه دهد.

۲ - عاریه گیرنده مانند امانت‌دار است و اگر مال خود به خود از بین برود و یا دزد ببرد او

ضامن نیست مگر این‌که در نگه‌داری آن کوتاهی کرده باشد و یا از اول شرط کرده باشند که عاریه گیرنده ضامن است. مگر در عاریه گرفتن جواهرات که عاریه گیرنده حتی اگر شرط نکرده باشد ضامن است.

۳ – عاریه گیرنده نباید از مال بهره برداری غیر معقول بکند، مثلاً یک فرش گران‌بهایی را که عاریه گرفته نباید در محلی استفاده کند که معمولاً چنین استفاده‌ای از آن نمی‌کنند و اگر با استعمال مال عاریه به طور معمول چیزی کسر می‌شود، ضامن نیست.

۴ – عاریه گیرنده نمی‌تواند مال را به دیگری جهت بهره برداری بدهد مگر این که اجازه گرفته باشد.

۵ – اگر مالی را عاریه بگیرند بعداً متوجه شوند که این مال غصبی بوده است، عاریه گیرنده در مقابل صاحب اصلی مال ضامن است و صاحب مال می‌تواند از او جبران خسارت بخواهد و عاریه گیرنده آن چه را می‌پردازد می‌تواند از عاریه دهنده مطالبه کند. مثلاً فرشی را عاریه بگیرد و بعد متوجه شود این فرش مال دیگری بوده، باید صاحب مال را حتی اگر شده با پرداخت اجاره راضی کند، سپس همین وجه اجاره را می‌تواند از عاریه دهنده طلب کند، و عاریه دهنده باید این وجه را به عاریه گیرنده بدهد.

اما اگر عاریه گیرنده می‌دانسته که این فرش متعلق به عاریه دهنده نیست، در آن صورت نمی‌تواند وجهی را که پرداخت کرده از عاریه دهنده بگیرد.

۶ – اگر میان گیرنده و دهنده‌ی عاریه اختلاف باشد گفته گیرنده‌ی عاریه مورد قبول است و دهنده‌ی عاریه باید دلیل بر مدعای خود بیاورد.

۷ – اگر معلوم باشد که صدمه‌ای به مال رسیده است ولی در مقدار و مبلغ صدمه وارده اختلاف نظر دارند باز هم سخن گیرنده‌ی عاریه قبول است.

۸ – اگر در برگشت عاریه اختلاف باشد یعنی مالک بگوید عاریه را پس نداده است و گیرنده بگوید آن را پس داده‌ام سخن مالک قبول است، یعنی عاریه گیرنده باید دلیل بیاورد که کالا را پس داده است.

۹ – اگر مالی را عاریه بگیرند تا آن را در جایی گرو بگذارند، برای آن مدت عاریه عقد لازم می‌شود، یعنی عاریه دهنده نمی‌تواند آن را زودتر مطالبه نماید.

۱۰ +اگر مالی را عاریه بدهند، می‌توانند مدت زمان عاریه را مشخص کنند یا مشخص نکنند، چنان‌چه مدت را مشخص نکرده باشند هر زمان عاریه دهنده مال خود را طلب کند باید به او تحویل دهند. اما اگر عاریه گیرنده با پس دادن عاریه صدمه می‌بیند، عاریه دهنده باید به عاریه گیرنده مهلت بدهد. اگر چه اصل فسخ عاریه صحیح است،مثلاً اتومبیلی را جهت برگزاری مهمانی عاریه داده است، صاحب مال حق ندارد قبل از اتمام مهمانی آن را پس بگیرد.

۹-۱۰ بخش نهم

لُقَطَه

تعریف لقطه

هر مالی که صاحبش آن را گم کرده و در اختیارش نیست و یا پیدا کردن گمشده‌ی دیگری را لُقَطه می‌گویند که بر سه دسته عمده نقسیم می‌شود:

۱ – بچه سرراهی، انسان پیدا شده

۲ – حیوانی که پیدا می‌شود و صاحب آن معلوم نیست

۳ – مال بی نشانی که پیدا می‌شود و صاحب آن مشخص نیست

هر کدام از این گروه‌ها مسائل خاص خود را دارند. (قانون مدنی ماده‌ی ۱۶۲ به بعد)

۱ – انسان پیدا شده (بچه‌ی سرراهی)

در مورد **بچه‌ی سرراهی** که مهم‌ترین فصل لقطه است و به آن **لقیط**می‌گویند اگر چه مستقیماً به مسائل مالی مربوط نیست ولی چون بی تأثیر هم نیست مسائل مطرح شده آن را بررسی می‌کنیم :

۱. واجب کفایی است که کودک سرراهی را هر کس دید بردارد و از او سرپرستی کند.

۲. اگر نوجوانی که هنوز به سن تکلیف نرسیده یک بچه سرراهی پیدا کرد و برداشت، بر حاکم شرع است که او را از آن نوجوان گرفته و بزرگ کند تا به سن بلوغ برسد و یا او را به فردی که صلاحیت دارد جهت سرپرستی و تربیت بسپارد.

۳. کسی که بچه سرراهی را بزرگ می‌کند، ولی (سرپرست) او نمی‌شود بلکه ولی این نوع کودکان فقیه عادل است.

۴. اگر کودک در شهر مسلمان نشین یافت شود، هم آزاد محسوب می‌شود، و هم مسلمان.

۵. اگر کودک در شهر غیر مسلمان باشد، غیر مسلمان به حساب می‌آید، ولی اگر یک مسلمان ادعا کند که فرزند اوست از او بدون دلیل قبول می‌کنند.

۶. مخارج او با حکومت اسلامی‌است که از محل بیت المال پرداخت می‌شود.

۷. اگر شخصی سرپرستی و بزرگ کردن کودک سرراهی را تعهد کرد، می‌تواند مخارجی را که پرداخت کرده به عنوان قرض به حساب او منظور کند و بعد از این که آن کودک بزرگ شد از او بگیرد و یا مخارج آن را از محل خیرات یا زکات و یا از خزانه دولت دریافت کند.

۸. اگر پدر و جّد پدری کودک پیدا شود آنان می‌توانند کودک خود را از یابنده بگیرند و یا در اختیار او قرار دهند ولی یابنده می‌تواند آنان را مجبور به تحویل گرفتن کودک کند و یا با اجازه‌ی آنان از آن کودک نگه‌داری کند.

۹. اگر یابنده ای کودکی را پیدا کند و معلوم شود قبلاً کسی او را پیدا کرده و برداشته و دوباره رها کرده، یابنده‌ی دوم می‌تواند یابنده اول را مجبور کند که از کودک نگه‌داری کند. اگر هر دو خواستند از کودک نگه‌داری کنند حق تقدم با یابنده‌ی اول است. اگر اختلاف پیدا کردند، طبق نظر حاکم شرع باید اقدام کنند. اگر حاکم شرع هیچ کدام را صلاح ندانست می‌تواند کودک را گرفته و به نفر دیگری بسپارد.

۱۰. اگر مالی با کودک باشد ملک اوست و می‌توان از آن محل برای او خرج کرد.

۲ – حیوان پیدا شده

حیوانی را که پیدا می‌کنند و صاحب آن معلوم نیست در اصطلاح **ضاله**می‌گویند.

۱. گفته‌اند اگر حیوانی را نزدیک آبادی پیدا کردید بهتر است کاری به او نداشته باشید ولی اگر فکر می‌کنید ممکن است تلف شود، می‌توانید آن را نگه‌داری کنید تا صاحبش پیدا شود.

۲. اگر حیوانی را پیدا کردید باید به این نکات توجه کنید:

الف – لازم است آن را سه روز نگه‌داری کنید.

ب – لازم نیست یکسال آن را نگه‌دارید.

ج – بعد از سه روز مختار هستید آن را نگه‌دارید و یا آن را فروخته و قیمت آن را نگه‌دارید تا به صاحبش برسانید.

د – می‌توانید وجه آن را از طرف مالک، صدقه دهید و اگر صاحبش پیدا شد و به صدقه راضی نشد باید وجه آن حیوان را به او بپردازید.

۳. اگر گوسفندی را در بیابان بی آب و علف پیدا کردید می‌توانید آن را بگیرید و نگه‌داری کنید و از شیر آن استفاده کنید البته، نسبت به اصل مال ضامن هستید ولی از شیر و منافع دیگر آن جهت تأمین مخارج آن می‌توان استفاده کرد.

۴. اگر اسب و گاوی را که می‌توانند خود را حفظ کنند در جایی که آب و علف دارد یافتید نباید آنان را تصاحب کنید.

۵. اگر حیوان بیماری را که رها کرده‌اند پیدا کردید، می‌توانید آن را گرفته و مالک شوید.

۳ – مال پیدا شده

قبل از طرح مسائل آن مناسب است یادی از مردمی‌بکنیم که با رعایت حقوق دیگران ثابت می‌کنند هنوز هم انسان‌هایی در گوشه و کنار جامعه پیدا می‌شوند که **فضائل انسانی** را فراموش نکرده‌اند. همین چندی قبل بود که در روزنامه‌ها نوشتند که یک رفتگر در شهر بجنورد مبلغ یک میلیارد تومان وجه نقد پیدا می‌کند و مدتی وقت صرف می‌کند تا صاحب آن را پیدا کند و کلیه وجوه را به او تحویل می‌دهد. آیا این یک فضیلت‌گران بها نیست که باید در نگه‌داشتن آن کوشا باشیم؟

البته، نوشته بودند که صاحب پول با دادن مبلغ دویست هزار تومان دل او را شاد کرد. شاید لازم باشد به صاحب پول بگوییم انصافاً مبلغ کمی‌به او هدیه دادید؛ چه خوب بود چند میلیونی می‌دادی تا ضمن رفع بعضی گرفتاری‌های او باعث زنده ماندن این صفت در جامعه می‌شدید.

مالی که پیدا می‌شود در اصطلاح به آن **لقطه**می‌گویند.

۱. برداشتن مالی را که پیدا می‌کنید، مکروه است.

۲. اگر به مقدار (۱۲/۵ نخود نقره، ۲۴ نخود یک مثقال است، و یک مثقال ۴/۶ گرم است) کمتر از ۲/۵ گرم نقره (می‌توان در هر زمان قیمت یک گرم نقره را سئوال کرد) پیدا کنید می‌توانید از آن استفاده کنید و اگر بیشتر باشد باید یکسال در جستجوی صاحب آن باشید، اگر صاحب آن را پیدا نکردید می‌توانید:

الف – آن را برای صاحبش نگه‌دارید.

ب – آن را تصاحب کنید و چنان‌چه صاحبش پیدا شد وجه آن را به او بپردازید.

ج – آن را به نیت صاحبش صدقه دهید، اگر صاحبش پیدا شد و به صدقه راضی نبود باید وجه آن را به او بپردازید.

۳. اگر مال پیدا شده در طول سال تلف شود ضامن نیستید.

۴. برداشتن مال پیدا شده در مکه جایز نیست (به شعاع چهار فرسخی از خانه کعبه).

۵. اگر مال پیدا شده خراب شدنی باشد می‌توانید آن را مصرف کنید و قیمت آن را ضامن هستید.

۶. اگر عین مال پیدا شده را به حاکم شرع تحویل دهید ضامن نیستید.

۷. اگر مال پیدا شده را طبق دستور حاکم شرع خرج کنید ضامن هستید.

۸. اگر مالی را در خرابه ای پیدا کنید و یا در بیابانی که صاحبش دنبالش نمی‌رود مانند محل تخلیه زباله‌هامی‌توانید بردارید و لازم نیست یک سال در جستجوی صاحب آن باشید.

۹. مالی که در منزل یا مغازه‌ی کسی پیدا می‌شود باید به مالک و صاحب آن محل تحویل داده شود، اگر او گفت مال من نیست حکم مال پیدا شده را پیدا می‌کند.

۱۰. اگر مالی در شکم حیوانی که خریده‌اند پیدا شود با شرایطی مربوط به خریدار حیوان است.

۱۱. اگر مالی را کودک یا دیوانه‌ای پیدا کند و بردارد بر ولی اوست که جهت پیدا کردن مالک آن اقدام کند. مانند این که خودش پیدا کرده است.

۱۲. اگر کسی ادعا کرد مالی را که پیدا کرده‌اید متعلق به اوست باید دلیل کافی داشته باشد.

۱۳. کسی که مال پیدا شده را نگه‌داری می‌کند حکم امین را دارد و اگر بدون کوتاهی او مال تلف شود ضامن نیست.

اموال مجهول المالک

مالی را که صاحب آن معلوم نباشد مجهول المالک می‌گویند که معمولاً به دو گروه عمده تقسیم می‌شود:

گروه اول: اموالی که صاحبش به دلیل عدم نیاز دور ریخته است، مانند بسیاری از وسائلی که در شهر مشاهده می‌کنیم صاحبش آن را در کنار خیابان گذارده تا شهرداری آن‌ها را ببرد، و یا حیوانی که به علت بیماری و یا پیری صاحبش آن را رها کرده که این وسایل و یا این حیوان را هر کس نیاز داشته باشد می‌تواند از آن استفاده کند.

گروه دوم: کالاهایی است که صاحبش گم کرده و یا فراموش نموده و یا اطلاع از وجود آن‌ها ندارد، مانند پول و یا جواهراتی که از کسی جا می‌ماند و یا از کیفش می‌افتد و یا حیوانی که فرار می‌کند و یا وسائلی که جهت تعمیرات به محلی می‌برند و فراموش می‌کنند و هم‌چنین ابزار و وسائلی را که جا می‌گذارند و صاحبش را نمی‌شناسیم و یا ارثی که به کسی می‌رسد و او خبر از آن نداشته. از تمامی این اموال کسی حق استفاده ندارد و تمامی این‌ها حکم لقطه را پیدا می‌کند و باید مانند اشیاء پیدا شده سعی کنیم صاحب آن را پیدا کنیم.

اما اموالی که صاحب آن، از آن اطلاع ندارد مانند ساختمانی که مالک آن فوت کرده و می‌دانیم ورثه دارد ولی آن‌ها در خارج هستند، کسی حق تصرف آن اموال را ندارد مگر حاکم شرع که باید آن را نگه‌دارد تا صاحبانش بیایند و اگر نیامدند به نام ارث بلاوارث جزء اموال مجهول‌المالک می‌شود که متعلق به حکومت اسلامی است و در اختیار حاکم شرع قرار می‌گیرد.

۱۰-۱۰ بخش دهم

غصب

غصب عبارت است از چیرگی و در اختیار گرفتن حق دیگری به زور و از روی ظلم که شامل مالکیت اموال و مالکیت معنوی می‌شود و این عمل براساس حکم عقل و شرع ناپسند و حرمت آن از ضروریات دین است.

نکته: در قانون مدنی ایران در مورد غصب مطالب بسیار مختصری مطرح شده است، در حالی که علما و فقها در رساله‌ها بسیار کامل تر و مفصل تر آن را بیان کرده‌اند. به همین دلیل در محاکم قضایی هر کجا که قانون مسکوت است و یا کامل بیان نگردیده از نظر فقها بهره می‌گیرند.

در قرآن کریم آیات فراوانی داریم که به استناد آن نه تنها غصب را حرام می‌دانند، بلکه کمک کننده به غاصب را نیز مشمول مجازات الهی می‌دانند، از جمله آیات ۱۸۸ بقره (۲) و ۲۹ و ۳۰ و ۱۶۱ نساء (۴) و ۳۴ توبه (۹) و ۱۲۶ نحل (۱۶) و ۴۰ و ۴۲ شورا (۴۲) و آیات دیگر که هر کدام به نوعی با غصب و تقاص آن و نیز بخشش غاصب مربوط می‌شود.

احادیث

معصومین علیهم‌السلام در جملات فراوانی ما را از غصب اموال دیگران برحذر داشته‌اند، از جمله در (میزان الحکمه):

پیامبر اسلام ﷺ می‌فرمایند : کسی که مالی را به ناحق تصاحب (غصب) کند خداوند پیوسته از او روگردان است.

کسی که مالی را به ناحق غصب کند تا زمانی که توبه نکرده است حسناتش ثبتنمی‌شود.

حضرت امام مهدی (عج) فرموده‌اند:

بر هیچ کس روا نیست که بدون اجازه صاحب مال در مال دیگری تصرف کند.

حضرت امام علی امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرماید:

حتی یک سنگ غصبی هم در خانه شما باعث ویرانی آن می‌شود.(م.ف.ش ۳۴۹۵۳)

خلاصه، آن قدر در مورد مذمت غصب آیه و حدیث داریم که در بدی و خلاف شرع بودن آن کسی شکی ندارد. به یاد دارم:

داستان حوض مسجد گوهرشاد

در نوجوانی به مشهد مقدس رفته بودم. در مسجد گوهرشاد حوضی جهت وضو در وسط حیاط بود که شامل دو حوض می‌شد یکی کناری و دیگری در وسط آن. شخصی برای این‌که از آب تمیزتر استفاده کند با دراز کردن دست خود سعی کرد آب را از حوض میانی که کمی‌بالاتر بود بردارد. شخص دیگری که مسن بود به او گفت با آن آب نمی‌شود وضو گرفت. زمانی که علت را از او جویا شدند، گفت برای این در وسط مسجد حوض را درست کرده‌اند که آن قطعه زمین منزل پیرزنی بوده که آن را به گوهرشاد (همسر شاهرخ میرزا یکی از حکام تیموریان) نفروخته و آن را هم وقف نکرده، بعد از فوت آن پیرزن برای این که مردم در آن زمین نماز نخوانند آن‌جا را یک حوض یا آب نما درست کردند و برای این که مردم با آن آب وضو نگیرند این حوض دوم را درست کردند. البته آب نما هنوز هم بعد از پنجاه سال که من به خاطر دارم وجود دارد و چون شیر آب در کنار آن است کسی از آن وضو نمی‌گیرد و در آن محل هم نماز نمی‌خوانند.

انواع غصب

اکثر مردم غصب را در مال مادی می‌دانند مانند غصب خانه یا وسیله و یا پول فردی که به زور از او گرفته اند، در حالی که در شرع مقدس اسلام **غصب عبارت است**از **ممانعت افراد از هر حقی که دارند**. به بیان دیگر تصرف هر مال یا امتیازی که متعلق به دیگری است و یا

جلوگیری از بهره‌مندی مال و یا امتیاز هر فرد را غصب می‌گویند. مثلاً:

- سد معبر یک نوع غصب است، با این عمل اجازه‌ی عبور به افراد داده نمی‌شود.
- پارتی بازی کردن برای وارد شدن به دانشگاه و ضایع کردن حق افراد شایسته‌تر غضب است.
- کپی کردن فیلم و سخنرانی که صاحب آن اجازه نداده است غصب حقوق معنوی است.
- نپرداختن مهریه‌ی همسران (آیه ۴ نساء (۴)) غصب است.
- ندادن مال یتیم که در آیات ۳ و ۱۰ سوره نساء (۴) آمده خود نوعی غصب است.

خلاصه؛ غصب ممکن است عین مال یا منفعت مال باشد یا این که عین و منفعت مال هر دو باشد، اگر اموال کسی در اختیار دیگری باشد و اجازه ندهد صاحب مال از اموال خود استفاده کند به محروم کننده غاصب می‌گویند.

نکته‌ی ظریفی وجود دارد که بعضی از فقها به استناد دلایل عقلی و آیه‌ی ۷۹ سوره‌ی کهف (۱۸) غصب را برای حفظ مال و یا برطرف کردن مفسده‌ی بزرگ‌تر جایز می‌دانند.

غصب دو نوع حکم دارد

۱. **حکم تکلیفی**، یعنی غصب جرم است و حرام. و رد آن به صاحبش واجب است.

۲. **حکم وضعی**، یعنی غاصب ضامن عین مال و منفعت مال است، اگر مال غصبی در دست غاصب از بین رفت او موظف است خسارت آن را جبران کند (ضمان ید). اگر کالا قیمی باشد باید قیمت آن را بپردازد، اگر مثلی باشد باید مثل آن را تأمین کند.

در قانون مدنی غصب هم **حکم حقوقی** دارد یعنی باید مال را به صاحبش برگرداند و هم **حکم کیفری** دارد یعنی غاصب را باید به خاطر خطایی که کرده است مجازات کنند.

غصب کننده را **غاصب**

مال غصب شده را **مغصوب**

مالک مال را **مغصوب عنه** می‌گویند.

چند مسئله

۱. اگر فردی برای خود جایی بگیرد و شخص دیگری نگذارد او از آن محل استفاده کند یک نوع غصب حساب می‌شود.

۲. اگر مالی را غصب کنند و آن مال صدمه ببیند، باید خسارت آن را جبران کنند.

۳. خرید و فروش مال غصبی حرام است و اگر خریدار بداند که مال غصبی رامی‌خرد و صاحب اصلی مال آن را از او بگیرد، یا حتی مال خود را از او بدزدد، خریدار حقی از کسی ندارد، یعنی پول خود را از دست داده است.

۴. اگر از مال غصبی منفعتی به دست آورند، باید آن را به مالک مسترد کنند.

۵. اگر مالی را غصب کنند ولی از منفعت آن استفاده نکنند، مثلاً، خانه‌ای را غصب کرده باشند ولی آن را خالی نگهداشته باشند، باید اجاره‌ی آن را به مالک بپردازند.

۶. اگر برای نگه‌داری مالی که غصب کرده اند هزینه‌ای کرده باشند، حق دریافت آن را ندارند، مثلاً خانه غصبی را رنگ کرده باشند یا حیوان غصبی را آذوقه داده باشند.

۷. غصب در اموال غیر منقول ممکن است تصاحب تمامی‌آن باشد مانند بیرون کردن مالک از ملک خود، و یا تصاحب قسمتی از آن باشد، مانند عدم اجازه به مالک برای استفاده کامل از ملک خود.

۸. ممکن است غصب به تصاحب منافع مال باشد؛ مانند،اجاره‌ی ملک دیگری را به زور از مستأجر بدون رضایت مالک گرفتن؛ یاملکی را بدون رضایت مالک از مستأجر اجاره کردن.

۹. اگر کسی را توقیف کنند (به زور او را نگه دارند) تا مالش را دزد ببرد، یا حیوانش از دستش فرار کند، اگر چه مالی را از او غصب نکرده‌اند اما کار حرامی‌مرتکب شده‌اند.

۱۰. اگر مالک را توقیف و یا نگه‌دارند تا مال تلف شود ضامن هستند.

۱۱. اگر دو نفر با مشارکت هم مالی را غصب کنند، آن‌که قوی‌تر است مسئول تر است، حتی اگر فرد ضعیف‌تر مال را برده باشد و قوی تر فقط صاحب مال را نگه‌داشته باشد.

۱۲. اگر غاصبی از غاصب اول مالی را غصب کند، مالک می‌تواند از هر یک که خواست مال خود را طلب کند.

۱۳. اگر غاصبی شخص مکلفی را توقیف کند (غصب کند) و او فوت کند، اگر آفت الهی بوده

ضامن دیه او نیست ولی اگر او باعث مرگش شده باشد ضامن است، اما اگر کودکی را توقیف کند، به هر دلیل که کودک فوت کند او ضامن است.

۱۴. اگر شخص را توقیف کنند که او نتواند کار کند اگر چه کار حرامی کرده‌اند اما ضامن اجرت کار او نیستند ولی اگر از او به زور کار بکشند، باید اجرت او را بپردازند.

۱۵. اگر حیوانی را که صاحبش در قفس کرده و یا پای او را بسته است از قفس بیرون آورند و یا بند از پای او بردارند و حیوان فرار کند، مسئول و ضامن آن هستند.

۱۶. اگر کسی قفل در خانه را باز کند و دیگری دزدی کند، دزد ضامن است مگر این‌که بازکننده‌ی قفل رئیس دزدان باشد.

۱۷. اگر شراب غیرمسلمانی را که آن را پنهان کرده است، فردی غصب کند ضامن است، اما اگر پنهان نکرده باشد و یا مالک آن مسلمان باشد ضامن نیست.

۱۸. اگر مالی را غصب کنند، باید آن را به صاحبش برگردانند؛ اگر تلف شده باشد باید عین (مثل) آن را به او بدهند. اگر مثل نداشته باشد، باید قیمت آن را بپردازند و اگر در طول زمان غصب چند قیمت پیدا کرده باشد باید بالاترین قیمت را بپردازند.

۱۹. اگر غاصب چیزی به مال غصب شده اضافه کرده باشد که قابل جدا شدن باشد می‌تواند آن را بردارد، مانند اینکه اتومبیلی را غصب کرده و یک رادیو ضبط روی آن نصب کرده باشد اما اگر با برداشتن مال اضافه صدمه‌ای به مال غصبی وارد شود، یا نباید آن را بردارند و یا اگر برداشتند باید جبران خسارت کنند.

۲۰. اگر مالی را غصب کنند و سپس با مال خود که بهتر از آن بود مخلوط کرده باشند باید معادل آن مقدار که غصب کرده‌اند به صاحب مال بدهند. مثلاً، صد کیلو برنج معمولی غصب کرده و آنها را با برنج خوب خود مخلوط کرده، باید صد کیلو از برنج مخلوط شده را که بهتر است بدهند، ولی اگر با مالی که پست تر از مال غصبی است مخلوط کرده باشند باید مثل مال غصب شده را به صاحبش برگردانند.

۲۱. اگر از مال غصب شده فایده ای نصیب غاصب بشود باید آن را و یا وجه آن را به مالک بپردازد، مثلاً، اگر شیر حیوان را دوشیده است باید خود شیر و یا پول آن را به صاحبش بپردازد.

۲۲. اگر شخصی مالی را بخرد، بعداً مشخص شود که این مال غصبی بوده است، صاحب مال

می‌تواند علاوه بر اصل مال، هر آن‌چه در مدت غصب منفعت داشته از خریدار مال بگیرد و خریدار باید به غاصب مراجعه کند و اصل پول خود را باضافه آن‌چه اضافه به مالک پرداخته است از او مطالبه کند. اما اگر خریدارمی‌دانسته این مال غصبی است و آن را خریده است حقی نسبت به غاصب ندارد.

۲۳. اگر غاصب مال غصبی را ببخشد و مال تلف شود و صاحب آن به هدیه گیرنده مراجعه کند، هدیه گیرنده باید خسارت مالک را بپردازد و از غاصب بگیرد.

۲۴. اگر غاصب مالی را غصب کند و سپس عین آن مال یا منافع آن را بعنوان مال خود به مالک اصلی بدهد، باید خسارت مال را جبران کند. مثلاً گوسفندی را غصب کرده و سپس آن را به مالک خورانده است، غاصب باید وجه گوسفند را به مالک بپردازد.

۲۵. اگر غاصبی در زمین غصبی کشاورزی نماید و از آن محصول برداشت کند، محصول از آن زارع است و او اجرت المثل اجاره‌ی زمین را باید به مالک بپردازد.

۲۶. اگر غاصبی در زمین غصبی کشاورزی کرد، مالک می‌تواند محصول او را در هر مرحله‌ای که باشد، کنده و به دور بریزد، و می‌تواند به او تا برداشت محصول فرصت دهد.

۲۷. اگر مالی بی‌آن‌که غاصب مقصر باشد در اختیار غاصب قرار بگیرد، مالک برای پس گرفتن آن باید سعی کند کم‌ترین خسارت به غاصب وارد آید. مثلاً شخصی زمین بی صاحبی را شروع به آباد کردن کند، بعداً معلوم شود آن زمین صاحب داشته است و مالک بخواهد زمین خود را از او پس بگیرد، در حالی که در این زمین تأسیساتی توسط نفر دوم ایجاد شده است، در حالت غصب مالک می‌تواند آن‌ها را خراب کند ولی در این حالت باید کاری کنند که کم‌ترین خسارت را برای طرفین داشته باشد.

۲۸. هر کس در ملک خود هرگونه تصرفی می‌تواند انجام دهد، به شرط این که از آن بهره‌برداری به دیگری صدمه ای وارد نشود، مثلاً اگر آتش درست کرد و تمهیدات لازم را برای جلوگیری از سرایت آتش به خانه همسایه دیده بوده است در عین حال اگر ناگهان باد آتش را به خانه همسایه ببرد او مسئول نیست اما اگر احتیاط لازم را انجام نداده باشد مسئول است و یا اگر به علت مصرف زیاد آب به خانه همسایه صدمه‌ای وارد گردد، باید از مصرف آب خودداری کند، خلاصه باید استانداردهای جامعه را رعایت کند.

۲۹. اگر ملک وقفی را تصاحب کند که متولی می‌توانسته است از آن بهره‌برداری کند، مانند

مغازه و یا منزل مسکونی، غاصب باید اجاره آن را بپردازد. اما اگر مانند مسجد، یا مدرسه‌ای را غصب کند، با پرداخت اجرت المثل جبران نمی‌شود و باید توبه کند و یا منتظر عذاب الهی بماند.

۳۰. اگر کسی قطعه ای که از طلا ساخته شده غصب کرد، مثلاً، یک انگشتر ده گرمی‌که قیمت آن بیش از ده گرم طلاست، اگر نتواند آن انگشتر را پس دهد باید علاوه بر مقدار طلای آن، قیمت اجرت ساخت آن را هم بپردازد، که این اضافه ربا نیست.

۳۱. اگر شخصی جنسی را غصب کند و در زمان ادای آن بی قیمت باشد باید بالاترین قیمت آن را بپردازد، مثلاً،اگر در تابستان از کسی یخ او را غصب کرده و در زمستان بخواهند آن را ادانمایند، باید قیمت تابستان آن را بپردازد و تحویل یخ معنا ندارد.

۳۲. اگر مالی را غصب کند و به ظالمی‌هدیه دهد، غاصب مسئول است. ولی اگر به ظالم بگوید این مال از آن کیست، ضامن مال نیست ولی گناه غصب برگردن اوست.

۳۳. اگر بین غاصب و مالک اختلاف بر قیمت مال غصبی باشد قیمت کم‌تر، که معمولاً غاصب بیان می‌کند با قسم او قبول است.

در کتاب منابع فقه شیعه (م.ف.ش) از حدیث ۳۴۹۵۰ الی ۳۴۹۷۱ در این‌باره صحبت شده است.

۱۱-۱۰ بخش یازدهم

احیاء موات و معادن

تعریف

زمین موات، یعنی زمین بلاصاحب که آباد نیست. و جزو انفال و از اموال عمومی مسلمین و متعلق به حکومت اسلامی است و به کسی تحت عنوان ارث منتقل نمی‌گردد.

احیاء موات، یعنی آباد کردن زمین‌های غیرآباد یا زمین‌های بایر

زمین بایر: یعنی زمینی که هیچ تاسیساتی در آن نباشد در مقابل زمین دایر

کاربرد مسائل احیاء موات

شاید این روزها با توجه به نوع تملک زمین و زیاد شدن جمعیت هر منطقه و مقرراتی که دولت‌های حاکم بر هر کشور دارند احیاء موات به صورت قدیم چندان کاربردی نداشته باشد، زیرا تقریباً زمین مناسبی نیست که مالک نداشته باشد. حتی در کشور ما بسیاری از زمین‌ها را دولت تحت تملک خود درآورده است. سازمان جنگل‌ها و مراتع که کلیه منابع طبیعی را در اختیار دارد خود سازمان بزرگی است که آن‌ها را اداره می‌کند. اگر کسی بخواهد در آن زمین‌ها تأسیساتی ایجاد کند باید با اجازه دولت باشد. یا شنیده ام در آمریکا اکثر زمین‌ها مالک خصوصی دارد و هر زمینی ندارد تحت مالکیت دولت است و چنانچه کسی آماده باشد کاری روی آنها انجام دهد. بعد از ارائه برنامه و تصویب آن توسط دولت و موافقت مردم منطقه، باید ملک را از دولت بخرد سپس به اجرای برنامه خود بپردازد.

با توجه به این‌که رعایت قانون در هر کشوری جزو الزامات زندگی در آن منطقه می‌باشد و چنان‌چه در جایی قانون نباشد و یا قوانین ناقص باشند و یا در مواردی سکوت کرده باشد می‌توان از قانون شرع استفاده کرد که از جمله برخی مسائل آن عبارت‌اند از:

شرایط و مسائل احیاء موات

۱. هرکس زمین بایری را آباد کند متعلق به اوست، و احیاء کننده‌ی زمین می‌تواند این حق تقدم خود را به دیگری واگذار کند و یا آن را بفروشد. این حق بعد از وی به ارث به ورثه‌ی او منتقل می‌شود، ولی اگر زمین را رها کند، دیگری می‌تواند آن را مالک شود و از آن استفاده کند.

۲. نه تنها اجازه نداریم ملک دیگری را تصرف کنیم، بلکه حتی مسیر راه و مسیرآب هیچ ملکی را نمی‌توان سدّ کرد.

۳. اگر ملکی را جهت کشاورزی احیاء کنند، علاوه بر آن، هر مقدار زمین دیگری که جهت سایر نیازهای کشاورزی لازم است مانند زمین برای انبار نمودن محصول و یا حفر چاه، آن‌ها جزو ملک احیاء شده محسوب می‌کردد.

۴. شرایط ملک بایری که بتوان آن را برای آبادانی تصاحب کرد عبارت است از:

الف – ملک در محل‌های مقدس نباشد مانند صحرای منی و عرفات.

ب – مسیر دیگران نباشد.

ج – ملک، خاص دیگری نباشد.

د – امام آن را به کسی واگذار نکرده باشد.

ذ – کسی در آن شروع به تأسیسات نکرده باشد.

۵. برای جاده و چاه و نهر و سایر تأسیسات مشترک بین مردم حریم‌هایی را مشخص کرده‌اند، که ملاک آن نیاز جامعه است. باید آن حریم‌ها را رعایت کرد. اصطلاحاً مقررات و قوانین شهرسازی و یا ضوابط شهرداری یا ده‌داری و غیره باید مد نظر قرار گیرد، مثلاً، حریم قنات به حدی است که با حفر قنات دیگر به آن صدمه وارد نشود.

۶. سهم آب باران وآب رودخانه‌ها از زمین نزدیک به رودخانه شروع و سپس به زمین‌های بعدی تعلق می‌گیرد. و ما مجاز نیستیم با ایجاد سد و ذخیره کردن آب از دسترسی دیگران به آن

جلوگیری کنیم بلکه باید به اندازه‌ی نیاز زمین استفاده کنیم و بقیه را برای زمین‌های بعدی بگذاریم.

۷. چراگاه مخصوص حیوانات اگر عام نباشد و در ملک خاص باشد، دیگران بدون اجازه نمی توانند از آن استفاده کنند.

۸. اگر کسی اجازه داد تأسیساتی در زمین او ساخته شود، و تعهد کرد خدماتی هم به آن تأسیسات بدهد، بعداً نمی‌تواند بدون اجازه صاحب تأسیسات آن خدمات را قطع کند، مثلاً، بگوید شما این‌جا چاه بزنید من برق آن را تامین می‌کنم، بعداً نمی‌تواند نظر خود را عوض کند و بگوید من برق نمی‌دهم. همان طور که اگر زمینی برای دفن میّت در اختیار کسی بگذارد (عاریه بدهد)، چنان‌چه بعد از دو سال بگوید می‌خواهم در زمین خود خانه بسازم، چنین حقی را ندارد. اگرچه عاریه، عقد جایز است یعنی می‌تواند آن را یک طرفه فسخ کند، ولی باید مدت آن سپری شود.

۹. اجازه داریم آب قنات و نهر را بفروشیم اگر چه فرموده‌اند مکروه است. اگر فردی خواست سهم آب خود را بفروشد، بهتر است مدت زمان آن را مشخص کند.

۱۰. آب رودخانه از بالا به پایین متعلق به افرادی است که در کنار مسیر هستند و فروش آن مکروه است. گفته‌اند اجازه نداریم مسیری از رودخانه جدا کنیم و زمین بایری را آباد کنیم مگر این‌که آب رودخانه زیاد باشد و برای جلوگیری از هدر رفتن آب چنین کنیم.

۱۱. این روزها که بیشتر آب از چاه‌ها تأمین می‌شود و سهم هر کس از آب معادل سرمایه ای است که در حفر چاه خرج کرده است، فروش سهم آب به دیگری و یا اجاره دادن آن در طول سال مشمول مسئله بالا نیست یعنی او می‌تواند آب چاه خود را به زمین دورتر اجاره دهد.

۱۲. زمین و هر مالی را که صاحبش رها کند حکم اموال مباح را دارد و می‌توان آن را تملک و از آن استفاده کرد.

۱۳. آماده سازی زمین به تأسیساتی است که جهت انجام کاری که قصد آن را دارند انجام می‌شود؛ مثلاً:

آماده سازی زمین برای زراعت، یعنی سنگ و خاشاک آن را برداشتن و شخم زدن آن.

آماده سازی جهت یک کارخانه، یعنی ساختن سوله و دیوار کشی کردن زمین.

آماده سازی برای باغ، یعنی احداث نهرهای لازم و کاشتن نهال.

۱۴. اگر زمین را شروع به آماده سازی کنند و آن را رها کنند، به آن **تحجیر**می‌گویند. این کار مالکیت نمی‌آورد ولی اولویت برای کسی که زمین را تحجیر کرده است به وجود می‌آورد.

معادن

بعضی از فقها معادن را جزو انفال (۶-۶) می‌دانند و گروهی آن‌ها را جزو اموال تمام مسلمین مانند کوچه‌ها و خیابان‌های شهر یا پارک‌هامی‌دانند.

معادن را به دو دسته‌ی عمده تقسیم می‌کنند:

۱. دسته‌ی اول **معادن سطحی** که روی زمین هستند و استفاده از آن‌ها نیاز به سرمایه‌گذاری چندانی ندارد، مانند، معدن نمک، یاقوت، سنگ و شن، که آن‌ها به همه مسلمین تعلق دارند، بیت المال است، به همین دلیل اجازه نداریم که بهره برداری از آن‌ها را در انحصار یک نفر قرار دهیم بلکه آن‌ها را اجاره می‌دهند.

۲. دسته‌ی دوم **معادن زیر زمین**که استخراج از آن‌ها سرمایه و کار فراوان می‌طلبد این معادن را جزو**انفال**می‌دانند و حاکم شرع می‌تواند آن را اجاره دهد. کسی که آن را اجاره می‌کند طی قراردادی به دولت اجاره آن رامی‌پردازد، به این کار او در فقه، **اقطاع** می‌گویند معدن متعلق به کسی است که برای استخراج از آن سرمایه‌گذاری کرده و مشقت کشیده است.

اقطاع یا تیول (ترکی) به واگذاری زمین یا منافع آن و یا واگذاری محل کسب و به تملک و تصرف درآوردن ملک می‌گویند. مانند معادن زیرزمین، چراگاه‌ها و سایر امتیازات زمینی که شخص از دولت اجاره می‌کند و از درآمد آن زندگی می‌کند.

۳. اگر فردی برای بهره برداری از معدنی قراردادی منعقد نماید ولی شروع به کار نکند، امام او را مجبور به کار می‌کند؛اگر انجام ندهد، امتیاز او را لغو می‌کند.

۴. از معدن خراج نمی‌گیرند، ولی به آن خمس تعلق می‌گیرد. مستأجر پس از کسر اجاره و مخارج استخراج، هرچه برای او باقی می‌ماند باید خمس آن را بپردازد بدون این‌که مخارج زندگی شخصی خود را از آن کسر کند. ولی از زمین بایر که برای کشت آباد می‌کنند، خراج گرفته می‌شود.

خیابان و کوچه‌ی مشترک

این روزها که نقشه‌ی شهرتوسط شهرداری هر منطقه مشخص است، طبق همان ضوابط باید اقدام کرد ولی **در محل‌هایی که شهرداری نیست و ضابطه‌ی شهری ندارند**؛ مسائل کوچه و خیابان بدین شرح خواهد بود:

۱. اجازه داریم سایه بان و یا بالکن منزل را در کوچه و خیابان جلو بیاوریم به شرط این‌که سّد راه و مزاحم هیچ کس نباشد.

۲. در کوچه‌های بن بست باید این کار با اجازه ی همسایگان آن کوچه باشد.

۳. اگر در کوچه بن بستی خواستیم در جدیدی نصب کنیم، باید با اجازه‌ی همسایگان باشد ولی برای باز کردن پنجره نیاز به اجازه از همسایگان نیست.

۴. صاحبان کوچه بن بست، صاحبان املاکی هستند که به آن کوچه در دارند و رفت و آمد می‌کنند. املاکی که به کوچه بن بست در ندارند یا فقط پنجره دارند صاحب کوچه نمی‌شوند. صاحبان کوچه به ترتیب هرچه به اول کوچه نزدیک‌تر باشند سهم کم‌تری از کوچه دارند.

۵. در کوچه بن بست تغییرات باید با نظر مالکان باشد.

۶. حد مالکیت به کوچه بن بست، معادل حاجتی است که مالک به آن مسیر دارد.

۷. مالکیت کوچه بن بست خصوصی است ولی آن غیر از مالکیت معمول است. مثلاً، کسی را نمی‌توان از رفت و آمد در آن منع کرد؛ حق فروش آن را نداریم؛ حق تصرف قسمتی از آن را نداریم؛ حق جلوگیری از عبور دیگران را نداریم و یا برای عبور از آن، نیاز به اجازه سایر مالکان نیست حتی اگر صغیر یا مجنون در میان آن‌ها باشد.

۸. حق مالکیت کوچه بن بست، از متعلقات ملک است نه مالک. یعنی کسی که خانه اش دو در دارد نمی‌تواند ملک خود را بفروشد و بگوید مسیر کوچه بن بست را نمی‌فروشم و متعلق به خودم است، بلکه با فروش ملک، خود به خود حق مالکیت کوچه را هم واگذار کرده است. مانند مسیر آب باغ که با فروش باغ آن را نیز واگذار کرده است .

دیوار مشترک همسایگان

۱. اگر کسی خواست از دیوار همسایه برای قرار دادن سر تیر سقف منزل خود استفاده کند

باید از صاحب دیوار اجازه بگیرد و مستحب است که صاحب دیوار اجازه دهد.

۲. اگر فردی اجازه داد همسایه روی دیوار منزل او سر تیر بگذارد، تا زمانی که همسایه سر تیر را نگذارده و بنایی نکرده می‌تواند نظر خود را عوض کند، اما اگر همسایه تیر را گذاشت و ساختمانی بنا کرد و صاحب دیوار پشیمان شد،نمی‌تواند او را منع کند، مگر این‌که زیان همسایه را جبران کند.

۳. اگر دو نفر در مالکیت دیوار نزاع کنند و هیچ یک مدرک و دلیلی روشن نداشته باشند هر دو را تکلیف می‌کنند به قسم. اگر هر دو قسم یاد کردند یا هر دو قسم یاد نکردند دیوار بین آنان مشترک است.

اگر یکی قسم یاد کرد دیوار متعلق به اوست.

۴. اگر دیوار متصل به یکی از بناهاست، متعلق به اوست.

اگر سنگینی یکی از بناها به آن است، متعلق به اوست.

اگر ساختمان دو طبقه است، دیوار طبقه‌ی اول که بار طبقه‌ی دوم روی آن است مشترک است، یعنی مالک طبقه‌ی اول حق خراب کردن آن را ندارد.

۵. حیاط و مسیر حرکت طبقه‌ی دوم در حد نیاز با طبقه‌ی اول مشترک است.

۶. زیر پلکان در هردو مشترک است ولی روی پلکان متعلق به طبقه‌ی بالاست.

۷. اگر شاخه درخت همسایه به منزل دیگری رفت او می‌تواند آن را برگشت دهد و یا آن را ببرد و یا با موافقت همسایه از آن استفاده کند. نظرات مختلفی در این زمینه وجود دارد و خوب است هر کس نظر مرجع خود را سئوال کند.

عمل به قوانین و مقررات

توضیح این که: این مقررات مربوط به مناطق یا شهرهایی است که نه مقررات شهرسازی دارند و نه قراردادهای مکتوب بین خود، در چنین حالتی اگر اختلافی بین مردم رخ دهد و آنان بخواهند براساس نظرات شرع مسائل بین خود را حل کنند، باید طبق آن‌چه در بالا قسمتی از آن‌ها گفته شد که مفصل‌تر آن‌ها در کتاب‌های مراجع آمده است با یکدیگر توافق کنند، ولی در این دوران که مقررات شهرسازی وجود دارد و یا جهت سایر ارتباطات بین مردم قوانینی براساس

عرف جامعه وضع شده که مردم به آن‌ها رضایت دارند و با اجرای آن‌ها حلالی را حرام و یا حرامی را حلال نمی‌کنند عمل به آن‌ها از نظر شرع بلامانع است.

جهت بهره‌مندی از تاسیسات عمومی، در شرع مقدس و به تبعه آن در قانون مدنی حقوقی را برای شهروندان قایل شده‌اند به نام **حق ارتفاق**.

حق ارتفاق

ارتفاق حق بهره‌مندی از مباحات عمومی است یا حقی است برای شخص در ملک دیگری. مثلاً حق راه، و یا حق گذر جوی آب از ملک کسی برای ملک دیگری و یا حق استفاده از آب چشمه‌ای که در ملک شخصی وجود دارد برای دیگران یا حق بهره‌مندی از مساجد، خیابان‌ها، و پارک‌ها به طور کلی استفاده از اماکن عمومی. (در ماده ۹۳ به بعد قانون مدنی درباره ان صحبت شده است)

فصل یازده

کتاب دین یا بدهی و وام و آنچه وابسته به آن است

۱-۱۱ بخش اول : دین یا وام ۶۳۵

تعریف دین،آیات، قرض، عاریه، صلح

۲-۱-۱۱ قرض دادن، تشویق ما در مورد قرض دادن.....۶۳۶

با نور خود حرکت کنید

۳-۱-۱۱**نکوهش** وام گرفتن، تأثیر لقمه غذای نسیه در زندگی.....۶۳۹

۴-۱-۱۱وام می‌دهید رسید دریافت کنید. قرارداد دین و وام..... ۶۴۱

۵-۱-۱۱احکام قرض، چند توصیه به قرض دهنده و قرض گیرنده،

یک داستان، مسائل کلی قرض..... ۶۴۱

۶-۱-۱۱انواع بدهی. مدت دار، (موجل). بدون مدت (حال).

چند مسئله در بدهی، طلب و خرید و فروش بدهی.....۶۴۵

۲-۱۱ بخش دوم : رهن، وثیقه یا گرو گذاشتن.....۶۴۹

قرارداد رهن. شرایط رهن. چند مسئله

۳-۱۱ بخش سوم : حجر یا ورشکستگی.....۶۵۳

تعریف – کسانی که از تصرف در اموال خود منع شده‌اند. ورشکسته قاصر و مقصر. چند مسئله. سایر مسائل. احکام سایر موارد حجر

۱۱-۴ بخش چهارم : ضمان یا ضمانت دیگران و حواله و کفالت.....۶۵۹

حدیث. ارکان ضمانت. انواع ضمانت. دیه عاقله، مسئله. تنجیز و تعلیق حواله. ارکان حواله. مسئله.

کفالت. ارکان کفالت. مسئله. اتمام کفالت. سایر مسائل

۱۱-۵ بخش پنجم : صلح یا سازش و آشتی.....۶۶۹

سازش بهتر است! با کدام گروه‌ها باید صلح کرد؟ صلح یعنی چه؟ صلح در روابط اقتصادی. علت صلح. اکراه. عقد صلح. انواع و شرایط صلح. چند مسئله. انجام تعهد. چند نکته در صلح. صلح با اکراه.

۱۱-۶ بخش ششم : اقرار یا اعتراف.....۶۸۲

تعریف اقرار. ارکان اقرار. چند مسئله. اقرار به نسب و خویشاوندی.

۱۱-۷ بخش هفتم : وکالت.....۶۸۶

تعریف. مشاور. نوع وکالت. ارکان وکالت. چند مسئله

فصل یازدهم

کتاب دین یا بدهی و وام و آنچه وابسته به آن است

۱-۱۱ بخش اول

دَین، وام و قرض دادن یا وام و قرض گرفتن

۱-۱-۱۱ تعریف دِین و دَین

کلمه دِین (به کسر دال و سکون یا و نون) به معنای: شریعت، طاعت، روز حساب و جزاء است اما کلمه دَین (به فتح دال) به معنای: هر نوع بدهی است که می بایست آن را جبران نمود.

از کلمه دَین می‌توان دو مفهوم بدهی اعم از مالی و غیرمالی را استنباط کرد:

الف : دین یا **بدهی غیرمالی** شامل قول و قرارهای افراد می‌شود. مانند حقوق الهی از قبیل نماز، حج و ... و یا وعده‌ی کار نیکی که به مردم می‌دهیم و یا تعهدات که در امور تجاری برای خود ایجاد می‌کنیم و یا قسمی‌که می‌خوریم؛ مانند، قسم وکلای مجلس جهت رعایت مصالح مردم و ...

ب : دین یا **بدهی‌های مالی**، که خود ممکن است **به دو صورت** اختیاری یا بدون اختیار باشد.

۱ – بدهی یا **دَین اختیاری**، آن دسته از بدهی‌هایی است که در اثر انجام معاملات تجاری

و یا دریافت وجه نقد به عنوان قرض ایجاد می‌شود و طلبکار یا قرض دهنده انتظار دارد قرض گیرنده یا بدهکار به تعهد و وظیفه خود عمل کند.

۲ -بدهی یا **دَین غیراختیاری** مانند بدهی است که به دلیل انجام یک کار غیر ارادی ایجاد گردیده است که ممکن است مالی باشد و یا صدمه بدنی و جانی که در هر صورت باید خسارت وارده را جبران کرد و یا ممکن است قانون او را موظف به آن نموده باشد مانند وظیفه ولی و قیّم. بیشتر مسائل شرعی در زمینه دین یا بدهی مالی است. مواد ۶۴۸ به بعد قانون مدنی

فرق دَین، قرض و عاریه:

دین هرگونه بدهی است، خواه از راه **قرض** باشد یا **عاریه** یا **تجارت** مانند خرید و فروش، یا **اجاره**،یا **صلح** و یا غیره، که براساس آن شخص تعهدی را برعهده می‌گیرد.

قرض عبارت است از گرفتن چیزی و برگشت چیزی مشابه یا معادل آن، مثلاً پول را قرض می‌کنیم بدهی خود را می‌پردازیم یا مایحتاج خود را می‌خریم سپس معدل آن را برگشت می‌دهیم.

عاریه عبارت است از گرفتن چیزی و برگشت خود آن، مثلاً فرش را عاریه می‌گیریم سپس آن را برگشت می‌دهیم، اتومبیلی را عاریه می‌گیریم سپس آن را برگشت می‌دهیم.(۸-۱۰)

صلح

به معنای سازش، **عقد صلح** یکی از اقسام عقود است که شرایط مخصوص خود را دارد و براساس آن شخص مالک می‌شود و یا حق خود را به دیگری واگذار می‌کند. (۵-۱۱)

به بیانی خرید و فروش نسیه یا سلف، عاریه، رهن، صلح و هرگونه تعهدی که انسان قبول می‌کند از **مصادیق دین** هستند.

۲-۱-۱۱ قرض دادن

آیه ۲۸۰ بقره (۲):

وَ إِن كانَ ذُو عُسرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلى مَيْسرَةٍ وَ أَن تَصدَّقُوا خَيرٌ لَّكمْ إِن كُنتُمْ

تَعْلَمُونَ

و اگر فرد تنگدستی (در بین بدهکاران شما) **باشد، پس تا** [هنگام] **گشایش، مهلتی** [به او دهید]**؛ و** [اگر به راستی قدرت پرداخت ندارد،] **بخشیدن آن برای شما بهتر است اگر بدانید.**

تشویق ما در مورد قرض دادن

پیامبر اکرم ﷺ و ائمه طاهرین علیهم‌السلام نصایح زیادی در تشویق به قرض دادن و حتی مهلت دادن به شخصی که امکان پرداخت بدهی خود را ندارد فرموده‌اند، از جمله در میزان الحکمه :

حضرت رسول اکرم ﷺ

هر کس به اندوهگین که مالش را از دست داده وام دهد و به او مهلت دهد، گوئی زندگی خود را از نو شروع کرده است (زیرا خداوند از گناهان او در گذشته است)

کسی که بتواند به برادر مؤمن و نیازمند خود وام دهد و از او مضایقه کند بوی بهشت به مشام او نمی‌رسد !!

آن کسی که به تنگ‌دستی مهلت دهد، خداوند در روزی که هیچ سایه‌ای جز سایه‌ی او نیست وی را در پناه سایه خود درآورد.

هر کس می‌خواهد دعایش مستجاب و اندوهش برطرف شود به تنگ‌دست مهلت دهد. هم‌چنان که روا نیست بدهکاری که توان‌گرست در پرداخت بدهی خود تعلل کند، روا نیست بدهکاری را که تنگ‌دست است تحت فشار قرارداد.

حضرت امام علی علیه‌السلام به فرزند خود فرمودند: اگر توان‌گر بودی و کسی از تو وام خواست، وجود او را غنیمت دان تا خداوند در روز تنگ‌دستی آن را به تو بازپس دهد.

و یا: کسانی که قرض می‌دهند، تا زمان دریافت آن مورد رحمت الهی و ملائکه قرار دارند.

و یا: اگر می‌خواهید در روز قیامت زیر سایه‌ی چتر حمایت الهی قرار بگیرید، به بدهکار خود مهلت دهید.

با نور خود به سمت بهشت حرکت کنید:

سوره حدید (۵۷) هم مانند سایر سوره‌ها نکات قابل تأملی دارد، اگر به آیات ۹ به بعد توجه کنید به چند نکته اخلاقی در مورد انفال و قرض‌الحسنه اشاره شده است.(۳-۹-۹)

در آیه‌ی ۹ می‌فرماید : خداوند بر بنده خود رسول الله ﷺ آیات روشنی را فرو می‌فرستاد تا شما را از تاریکی‌ها به سوی نور بیرون آورد.

حتماً این سئوال مطرح خواهد شد آن آیاتی که ما را از تاریکی و جهل و بدبختی و فقر نجات می‌دهد چیست ؟

در جواب آیه ۱۰ می‌فرماید: چرا انفاق نمی‌کنید چرا دست دیگران را نمی‌گیرید، چرا در حالی که می‌دانید همه چیز متعلق به خداست، و فقط آن‌ها را برای چند روزی در اختیار شما قرار داده‌اند، با آن به کمک مستمندان و مستحقان نمی‌روید؟ ... و خداوند به هر یک (از کارهای خوب) وعده نیکو داده است و خدا به آن‌چه می‌کنید آگاه است.

و در ادامه، زمانی را یادآوری می‌کند که متأسفانه بیشتر ما آن را فراموش کرده‌ایم و آن **روز قیامت** است، روز هولناک،

روزی که انسان می‌گوید راه فرار کجاست (۱۰ قیامت ۷۵)،

روزی که انسان همه چیز را فراموش می‌کند و از همه کس فرار می‌کند تا فقط خود را نجات دهد (۳۷ عبس ۸۰).

روزی که هیچ مال و اولادی سود نمی‌دهد مگر کسی که با قلبی سالم (و به دور از خیانت و خباثت) به پیشگاه خداوند حاضر است. (۸۸-۸۹ شعرا ۲۶)

روزی که عذرخواهی ستمکاران سود ندهد، و برای آنان لعنت خدا و سرای سخت و بدی است. (۵۲ غافر ۴۰)

روزی که کسی از کسی نمی‌تواند عذابی را دفع کند و در آن روز فرمان و حکم از آن خداست (۱۹ انفطار ۸۲) و ...

در آن روز **شما مؤمنین، یعنی همان کسانی که اخلاق را فراموش نکرده‌اند**، و از مال خود **انفاق** کرده اند، و به **کمک انسانها** شتافته‌اند، و کسانی که مشمول این آیه می شوند در ایه ۱۱ می‌فرماید: کیست که به خدا وامی نیکو دهد تا خدا آن را برای او دوچندان کند و او را

پاداشی نیکو و باارزش باشد (آیه ۱۲) (این پاداش در) روزی است که مردان و زنان با ایمان را می‌بینی که نورشان پیش‌رو و از جانب راستشان شتابان حرکت می‌کند (به آنان می‌گویند) امروز شما را مژده باد به بهشت‌هایی که زیر درختان آن نهرها جاری است و در آن جاودانه زندگی می‌کنید این است آن کامیابی بزرگ.

خواهشمند است ادامه‌ی آیات را ملاحظه فرمایید که برای خودسازی و کمک به دیگران و آماده بودن برای روز حساب تأثیر قابل توجهی دارد.

۳-۱-۱۱ نکوهش وام گرفتن

بد نیست در این قسمت، از نظر پیشوایان دین در مورد قرض کردن یا وام گرفتن بهره ببریم:

اگر چه وام دادن را در آیات و احادیث مدح کرده و برای آن پاداش قرارداده‌اند، اما ما را از وام گرفتن و قرض کردن منع کرده‌اند.

بهتر است وام نگیریم و بدهی نداشته باشیم، و گرفتار قرض و خرید نسیه و یا فروش نسیه (سلف) نشویم.

از حضرت رسول اکرم ﷺ نقل است که فرموده‌اند:

از وام گرفتن بپرهیزید که آن اندوه شب است و خواری روز.

اگر کسی وام بگیرد و بتواند آن را بپردازد و از پرداخت آن خودداری کند، هر روز برای او گناهی مانند گناه شخص باج گیرنده نوشته می‌شود.

کسی که می‌تواند بدهی را بپردازد و نپردازد ظالم است.

حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرماید : بدهی زیاد راست‌گو را دروغ‌گو می‌کند و خوش قول را بد قول می‌کند.

و بالاخره قرآن کریم به ما توصیه کرده است، چون وام می‌دهیم آن را مکتوب کنیم و یا شاهد برای آن بگیریم ۲۸۲ بقره (۲) و یا زمان برگشت دادن امانت شاهد بگیرید ۶ نساء (۴). شاهد گرفتن از جمله دستورات اسلام در تنظیم اسناد تجاری است.

و بالاخره بزرگان گفته‌اند:

التماس به خلق شرمندگی است

اگر برآورده شود منت است.

اگر برآورده نشود ذلت است،

التماس به خدا شجاعت است

اگر برآورده شود رحمت است.

اگر برآورده نشود حکمت است.

داستان تأثیر لقمه غذای نسیه در زندگی

می‌گویند شیخ مرتضی انصاری در زمان طلبگی مدت‌ها با طلبه دیگری هم حجره و هم خرج بودند، و هر روز یک نفر از آن‌ها غذا تهیه می‌کرد. یکی از روزها که هم شاگردی شیخ رفته بود غذا تهیه کند، علاوه بر نان مقداری هم حلوا آورد. شیخ به او گفت حلوا از کجا رسیده، ما که فقط به اندازه نان پول داشتیم؟ دوستش می‌گوید از بقال نسیه گرفتم، او ما را می‌شناسد و از این که نسیه دهد حرفی ندارد. شیخ در پاسخ می‌گوید من فقط از نان استفاده می‌کنم و حلوا را نخورد.

سال‌ها بعد که شیخ رئیس حوزه‌ی علمیه نجف شده بود، دوستش به او نامه ای می‌دهد و از او سئوال می‌کند ما که هم درس بودیم، و شاید هم من از تو باهوش‌تر، چه شد که شما توانستید به درجات بالای علمی‌برسید، ولی من به عنوان یک طلبه‌ی معمولی باقی ماندم، شیخ در پاسخ می‌گوید؛ اثر همان حلوای نسیه است که شما استفاده کردید، و من استفاده نکردم.

وقتی تأثیر لقمه‌ی نسیه در زندگی چنین است لازم نیست در مورد تأثیر لقمه‌ی حرام چیزی بگوییم. فقط مواظب آن‌چه کسب می‌کنید و استفاده می‌کنید باشید.

در این‌جا مناسب می‌دانم یادی هم از استادم **علامه علی اصغر کرباسچیان** بکنم. ایشان می‌فرمودند:

روزی حضرت امیر المؤمنین ﷺ از بازار می‌گذشت، قصاب به او گفت یا ابوالحسن گوشت‌های خوبی دارم برای منزل بخر، حضرت فرمودند پول ندارم، قصاب گفت نسیه ببر، حضرت فرمود وقتی نسیه ببرم شرمنده تو می‌شوم و باید به تو بگویم صبر کن به جای آن بهتر می‌بینم به شکمم بگویم چند روز صبر کن و شرمنده تو نباشم.

۴-۱-۱۱ وام می‌دهید رسید دریافت کنید

آیه ۲۸۲ سوره بقره :۲

يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا تَدَايَنتُم بِدَيْنٍ إِلى أَجَلٍ مُّسمًّى فَاكتُبُوهُ...

ای کسانی که ایمان آورده‌اید هنگامی که بدهی مدت‌داری (به خاطر وام دادن یا معامله) به یکدیگر پیدا می‌کنید (مشخصات) آن را بنویسید.

نقل است از پیامبر اکرم ﷺ که فرمودند:**دعای سه گروه مستجاب نمی‌شود؛** (نهج‌الفصاحه ۱۲۵۴)

۱ – کسی که زن ناسازگار دارد و او را طلاق ندهد،

۲ – کسی که وام دهد شاهد و رسید نگیرد،

۳ – کسی که مال خود را به سفیه دهد و دعا کند که خدا مشکل او را حل کند.

سنت است که قرض گیرنده، گزارشی از وضعیت اقتصادی خود، دارایی‌ها و بدهی‌ها، به قرض دهنده بدهد و سپس قرض بگیرد و حتی بعضی از بزرگان فرموده‌اند: باید بگوید با چه کسانی همکاری و مشارکت دارند، چه بسا وام دهنده بعضی را مستحق وام نداند.

۵-۱-۱۱ مسایل و احکام قرض گرفتن

بدهی هر فرد ممکن است براساس عقد لازم باشد یا عقد جایز: (۱–۳–۹)

الف – عقد لازم است، اگر زمان بازپرداخت آن را مشخص کرده باشند، یعنی قراردادی دو طرفه است و در صورت تغییر در مدت آن باید دو طرف با اختیار و رضایت آن را دریافت و پرداخت یا فسخ کنند.

ب – عقد جایز است، اگر زمان بازپرداخت آن را مشخص نکرده باشند، در چنین حالتی هر زمان که طلبکار، طلب خود را مطالبه کند، بدهکار باید فوراً آن را بپردازد و یا هر زمان که بدهکار می‌تواند بدهی خود را بپردازد طلبکار باید آن را دریافت کند.

احکام قرض

۱– چند توصیه به قرض دهنده.

۲- چند توصیه به قرض گیرنده.

۳- مسائل کلی قرض.

۱- چند توصیه به قرض دهنده

۱,۱. قرض دادن مستحب است.

۱,۲. اگر فردی قرض دهد، کالا و یا وجه نقد، و شرط کند علاوه بر آن اضافه‌ای به او بدهند و یا خدمتی به او بکنند، آن اضافه را ربا می‌گویند و حرام است.

۱,۳. قرض دهنده می‌تواند برای قرضی که می‌دهد ضمانت بگیرد و یا محلی را برای بازگشت قرض مشخص کند، و قرض گیرنده باید به آن وفا کند.

۲- چند توصیه به قرض گیرنده

۲,۱. اگر کسی کالا و یا وجه نقدی وام گرفت واجب است قصد نماید آن را به موقع پرداخت کند.

۲,۲. گیرنده‌ی قرض خوب است علاوه بر برگشت دادن آن‌چه قرض گرفته است، چیزی یا مبلغی بیش‌تر بپردازد و یا خدمتی به قرض دهنده بکند.

۲,۳. اگر قرض دهنده اضافه بر آن‌چه داده است مطالبه کند، تصرف گیرنده‌ی قرض در آن مال حرام است، مگر این‌که بداند بدون توجه به اضافه، صاحب مال راضی به تصرف او است. البته بعضی مجتهدان معتقد هستند قرض صحیح است و قرض گیرنده می‌تواند در مال تصرف کند اما شرط باطل است.

۲,۴. قرض گیرنده باید بدهی خود را بنویسد تا فراموش نکند و وصیت کندتا از محل دارایی او بپردازند. بعضی از فقها وصیت کردن بدهکار را در مورد بدهی خود واجب می‌دانند.

۲,۵. اگر قرض دهنده فوت نماید، بدهکار باید بدهی خود را به ورثه او بپردازد، و اگر ورثه نداشت از طرف او صدقه دهد و یا به امام برساند.

۲,۶. قرض گیرنده باید بداند که **ادای دین واجب فوری** است، حتی گفته‌اند با مطالبه طلبکار نماز خواندن صحیح نیست. مگر این‌که نماز در حال قضاء شدن باشد. جالب است بدانید

برای نشان دادن اهمیت پرداخت به موقع دین، یا بدهی یا قرض به ما گفته‌اند حتی در حین نماز خواندن نمازی که در حال قضا شدن است. اگر می‌توانید بدهی خود را بپردازید پرداخت آن مانعی ندارد و نماز را باطل نمی‌کند

۲,۷. نیز فرموده‌اند اگر کسی بدهکار باشد، و موعد آن رسیده باشد و پول هم داشته باشد اما بدهی خود را نپردازد و به سفر برود، سفر او سفر معصیت است و باید نماز خود را کامل بخواند.

یک داستان که تعجب مرا برانگیخت

این داستان برای خودم پیش آمد، یکی از مشتریان متدین و خوش حساب یک روز زنگ زد و گفت ما یک چک چند میلیونی به تاریخ ده روز دیگر نزد شما داریم، گفتم بله، آن را خرج کرده‌ام، گفت مانعی ندارد، اگر برگشت خورد آن را نگهدارید از سفر عمره که برگشتم وجه آن را می‌پردازم. و از هم خداحافظی کردیم و التماس دعا گفتیم.

این یکی از اخلاق‌هایی است که در جامعه رواج دارد و با سنت جامعه سازگار نیست. خوب به خاطر دارم پنجاه سال قبل اگر کسی می‌خواست به سفر حج برود، بدهی‌های شرعی خود را می‌پرداخت و تمام بدهی‌هایی که به مردم داشت وضعش را معلوم می‌کرد، حلالیت می‌طلبید، و خلاصه خود را آماده‌ی یک سفر معنوی می‌کرد، اما اکنون آن فضیلت تغییر شکل داده و بدون هیچ دغدغه‌ای از خلف وعده (تاریخ سر رسید چک) از طلبکار می‌خواهیم که نگران عدم ایفای تعهد در زمان سررسید نباشد، و از ما به دلیل این که یادش بوده‌ایم و تلفن زده‌ایم سپاسگزار باشد.

اهمیت پرداخت بدهی

برای نشان دادن اهمیت ادایدَین یا پرداخت بدهی به نظر می‌رسد همین یک حدیث کافی باشدف لطفاً به آن توجه کنید:

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرموده‌اند: «کشته شدن در راه خداوند کفاره هر گناهی است به غیر از دَین، که هیچ چیز کفاره آن نیست مگر ادا شود و یا صاحب حق آن را ببخشد» (انیس التجار، باب قرض و دین، تهذیب الاحکام، وسایل الشیعه)

از این حدیث می‌توان اهمیت وفای به تعهدات و حق‌الناس را استنباط کرد، امید است با اجرای تعهدات خود جامعه ای اسلامی بسازیم تا پیامبر بزرگوار ما به آن افتخار کند.

۳- مسائل کلی قرض

۳,۱. مشخصات آن‌چه قرض می‌دهند باید روشن باشد تا چنان‌چه به اختلافی برخورد کنند، شخص ثالثی بتواند حکم کند، مثلاً، اگر یک کیسه گندم قرض داده است، باید کیسه مشخص باشد، در حالی که در فروش کالا باید وزن و سایر مشخصات کالا دقیق مشخص باشد.

آن‌چه قرض می‌گیرند در زمان برگشت آن:

الف – اگر مانند آن فراوان است باید عین آن را تهیه و تحویل دهند.

ب – اگر زمان قرض گرفتن مانند آن زیاد نبوده و پیدا کردن مثل آن مشکل بوده و اکنون خود آن کالا در دسترس نیست باید قیمت زمانی که آن را قرض گرفته اند، بپردازند.

ج – اگر زمان قرض گرفتن مثل آن مال زیاد بوده ولی اکنون کمیاب شده و پیدا کردن آن مشکل است باید قیمت زمانی که می‌خواهند قرض را اداء کنند بپردازند، و قیمت اضافی ربا نیست.

د – اگر زمان قرض گرفتن ارزش داشته است و زمان ادا ارزش ندارد، باید قیمت زمانی را که قرض گرفته‌اند بپردازد، مانند یخ که در تابستان ارزش دارد و در زمستان ارزش ندارد.

۳,۳. واجب نیست قرض گیرنده آن‌چه را قرض گرفته عیناً برگشت دهد، حتی اگر موجود باشد. و واجب نیست قرض دهنده حتی اگر عین مال او را پس دادند قبول کند. می‌گویند قرض عقد لازم است یعنی دو طرف قرض دهنده و قرض گیرنده باید به پرداخت و بازگشت آن راضی باشند.

۳,۴. در قرض زمان بازپرداخت شرط اصلی نیست، و اگر در آن مدت مشخص شده باشد، قرض دهنده می‌تواند زودتر از آن موعد تقاضای استرداد آن‌چه قرض داده بکند، و اگر قرض گیرنده امکان پرداخت نداشته باشد حتی در موعد خود، قرض دهنده باید صبر کند و به او مهلت دهد. گفته‌اند قرض مانند بدهی خریدار به فروشنده نیست، بلکه مانند صدقه و خیرات است.

۳,۵. یکی از دیونی که هر زمان طلبکار مطالبه کند باید آن را پرداخت، **صداق یا مهریه همسران است که جزو دیون ممتازه است.** که اولاً با مطالبه‌ی همسر باید آن را فوراً پرداخت که اصطلاحاً می‌گویند بدهی شوهر به همسرش حال شده است. ثانیاً بعد از فوت شوهر جزو یکی از دیون متوفی است.

۶-۱-۱۱ انواع بدهی

بدهی یا **مدت دارد** (مُؤَجّل) است و یا **بدون مدت** (حال) است:

الف – بدهی **مدت دار** (دَین مُوَجّل)، عبارت از بدهی که تاریخ آن نرسیده و طلبکار باید صبرکند تا موعد آن برسد. بدهی فرصت یا مهلت داده شده.

ب – بدهی **بدون مدت**(دَین حال)، عبارت از بدهی است که مدت ندارد و یا مدت آن به سر رسیده و بدهکار باید آن را سریعاً بپردازد.

بدهی حال به دلایل گوناگون ایجاد می‌شود، از جمله:

۱. معاملات یا خرید و فروش معمول که عبارت است از فروش کالای موجود به پول یا کالای موجود که هر دو قابل رویت و قابل تصاحب هستند، نه کالا و نه وجه کالا بدهی و دین نیست، به این نوع دادوستدها **معامله حال** یا **بیع عین**می‌گویند. که ما به آن **معاملات نقدی** می‌گوییم و اکثر معاملات کوچک و جاری ما در بازار به این صورت است.

۲. بدهی که در گذشته ایجاد شده و اکنون زمان پرداخت آن رسیده است و باید نقداً پرداخت شود.

۳. بدهی که زمان پرداخت آن مشخص نبوده ولی طلبکار آن را مطالبه کرده است مانند مهریه همسران و قرض بدون تاریخ.

چند مسئله در بدهی و طلب

۱- تقسیم مطالبات در شرکت به عنوان پرداخت قسمتی از سهم شریک قبل از وصول بدهی‌ها صحیح نیست، بلکه باید هر مبلغی که وصول می‌شود شرکاء بین خود تقسیم کنند و هر مقدار که وصول نشود زیان مشترک شرکاء است.

۲- فروش مطالبات مدت دار به نقد صحیح است ولی فروش مطالبات مدت‌دار به مدت صحیح نیست، یعنی معامله کالی به کالی صحیح نیست.

۳- فروش محصولی به صورت نقد به شرط خرید بعدی آن، صحیح نیست. مثلاً یک تن گندم بفروشد به هزار تومان به این شرط که بعد از شش ماه یک تن گندم را به دو هزار تومان بخرد. به معامله دوم هم کالی به کالی می‌گویند زیرا کالا (مثمن یا مبیع) و وجه آن (ثمن) هر دو

مدت دار است که معامله آن تجویز نمی‌شود.

۴- اجازه نداریم مالی را که از دیگری طلبکار هستیم به شخص سومی‌بفروشیم، به این شرط که وقتی مال خود را از نفر اول گرفتیم و تحویل نفر سوم دادیم پول آن را بگیریم.

۵- اگر شخص سومی‌بخواهد بدهی بدهکار را به عهده بگیرد باید با اجازه بدهکار و رضایت طلبکار باشد.

۶- اگر شخص سومی‌بخواهد بدهی بدهکار را از طلبکار بخرد مانعی ندارد.

۷- اگر دو نفر به هم بدهکار هستند و می‌خواهند آن‌ها را با هم تهاتر کنند، صحیح نیست دین را به یکدیگر بفروشند، بلکه خوب است با هم صلح کنند و یکدیگر را تبرئه کنند و یا هر کدام طلب خود را از دیگری بعد از نقد شدن هبه کند.

۸- اگر از کسی طلب مدت دار داشته باشیم و بخواهیم آن را نقد کنیم و کم‌تر بگیریم مانعی ندارد، به این کار تنزیل یا اسکُنت می‌گویند

۹- اگر از کسی طلب مدت دار داشته باشیم و با آن کالایی را بخریم که بعداً به ما تحویل دهند،می‌گویند صحیح نیست، زیرا دین را با دین معامله می‌کنیم (کالی به کالی) و یا خرید سلف به مدت است که آن هم صحیح نیست.

۱۰- اگر از کسی پولی طلبکار باشیم و بگوییم به شرط این‌که دو ماه دیگر، فلان کالا را به من بدهی تبرئه هستی، صحیح است.

۱۱- در مورد چک فرموده اند؛ چون بدهکار قبول کرده که طلبکار آن را به دیگری واگذار کند، پس می‌توان با آن، کالا خرید و یا آن را فروخت و یا بابت بدهی به دیگری واگذار کرد.

۱۲- اگر مسلمانی از یک غیر مسلمان که گوشت خوک می‌فروشد طلبکار باشد می‌تواند طلب خود را از او بگیرد، و این که آن غیر مسلمان این درآمد را از محل فروش گوشت خوک و یا فروش شراب به دست آورده ربطی به مسلمان طلبکار ندارد.

۱۳- اگر شخصی برای کار خاصی قرض بدهد ، باید از درآمدی که برای همان کار به دست می‌آید وجه قرض خود را دریافت کند، مثلاً کسی به خیریه ای قرض می‌دهد تا به یتیمان رسیدگی کنند، باید صبر کند تا خیّرین دیگر برای یتیمان به خیریه پول بدهند سپس او از آن محل طلب خود را بردارد، نمی‌تواند از مال مدیر مؤسسه و یا پولی که برای ساختمان مؤسسه می

دهند طلب خود را مطالبه کند.

۱۴- وارثی که از بدهی شخص فوت کرده به فرد خاصی اطلاع دارد و بدان اقرارمی‌کند در حالی که دیگر وراث قبول ندارند، خود او باید به نسبت سهم خود آن بدهی را بپردازد.

۱۵- اگر بدهکار فوت کند، تمام بدهی‌های مدت دار او حال می‌شود و وراث باید قبل از تقسیم ارث از محل آن‌چه از میت باقی است آن‌ها را بپردازند.

۱۶- اگر طلبکاری فوت کند، ورثه او باید صبر کنند تا مدت طلب برسد و از بدهکاران دریافت کنند.

۱۷- اگر پولی را که بدهکار قرض کرده است از اعتبار ساقط شود، پرداخت عین آن پول باعث تسویه بدهی او نمی‌شود، بلکه باید معادل ارزش آن‌ها از پول رایج جدید بپردازد.

۱۸- بعضی فقها گفته اند اگر ارزش پولی که قرض کرده اند نصف شود باید دو برابر آن را بپردازند. خوب است مسئولین دولتی و یا کارمندان شرکت‌های بزرگ توجه کنند که با تأخیر بی‌مورد در پرداخت مطالبات پیمانکاران موجب ضرر و زیان آنان نشوند که شخص آنان شرعاً مسئول هستند.

۱۹- می‌توان چک و سفته مدت دار را اسکُنت کرد و نقد گرفت چه از صاحب چک و سفته چه از شخص دیگر.

۲۰- اگر کسی طلب مُسَلم خود را مطالبه کرده و بدهکار در حالی که قدرت پرداخت آن را دارد، نپردازد و اتفاقاً مالی از بدهکار به دست طلبکار برسد، او می‌تواند آن را به جای طلب خود بردارد. مشروط به این که آن کالا را امانت نزد او نسپرده باشند و به این اقدام **تقاص**(۷-۱۳) می گویند. تصرف در امانت به جای طلب کراهت دارد.

۲۱- اگر طلبکار بداند که بدهکار بی چیز است، باید به او فرصت دهد تا امکان پرداخت پیدا کند.

خرید و فروش بدهی

و اما خرید و فروش دین یا بدهی به شش صورت است:

۱) فروش بدهی مدت دار به بدهی مدت دار دیگر : باطل است.

۲) فروش بدهی مدت دار به بدهی حال شده : اکثر فقها اجازه داده اند.

۳) فروش بدهی مدت دار به کالا و یا وجه موجود : اکثر فقها اجازه داده اند.

۴) فروش بدهی حال شده به بدهی حال شده دیگر : صحیح است.

۵) فروش بدهی حال شده به بدهی مدت دار دیگر : اکثر فقها اجازه داده اند.

۶) فروش بدهی حال شده به کالا و یا وجه موجود : صحیح است.

خلاصه؛ خرید بدهی مدت دار (چک، سفته و اوراق بهادار و ...) به مبلغ کمتر و یا بیشتر به وجه و یا کالای نقد از نظر فقها بلامانع است. (سفته، چک دوستانه ۴-۹-۹)

۲-۱۱ بخش دوم
رهن یا گرو گذاشتن یا وثیقه

قرارداد رهن

رهن، عقدی است که در آن بدهکار (وام گیرنده) برای اطمینان طلبکار (وام دهنده) طی قراردادی وسیله ای (گرویی) را در اختیار طلبکار قرار می‌دهد که از جمله‌ی **فَرِهانٌ مَقبوضَه** (گرو ای هایی بستانید) در آیه ۲۸۳ سوره بقره (۲) استفاده می‌کنند.

رهن عقدی است لازم از طرف بدهکار یا وام گیرنده، و جایز است از طرف طلبکار، یعنی طلبکار هر زمان بخواهد می‌تواند آن را فسخ و طلب خود را مطالبه نماید، اما بدهکار بدون رضایت طلبکار نمی‌تواند آن را فسخ کند. ضمناً باید با قصد انشاء به لفظ صریح ایجاب و قبول از طرف بدهکار منعقد شود تا در صورت پیش آمدن مشکل بتوان در مورد آن قضاوت کرد. زیرا چنان‌چه بدهکار مالی را در اختیار طلبکار قراردهد، و صریحاً مشخص نکند این مال به چه منظوری در اختیار طلبکار گذارده شده، چون ممکن است هر کدام منظور خاصی را از این داد و ستد برای خود در نظر بگیرند که با یکدیگر متفاوت باشد لذا ما را مقید نموده‌اند که موضوع کاملاً روشن باشد مواد ۷۷۱ به بعد قانون مدنی به این موضوع می‌پردازد.

وام گیرنده یا **بدهکار را راهن**

وام دهنده یا **بستانکار را مرتهن**

مال مورد وثیقه را مرهونمی‌گویند.

شرایط رهن

۱- اگر مالی را که باید رهن بگذارند، در اختیار طلبکار قرار ندهند، او می‌تواند رهن را بر هم بزند.

۲- می‌توان وسیله رهن را در اختیار شخص ثالثی قرار داد.

۳- می‌توان از پیمان‌کار برای انجام تعهداتش، مالی را گرو (رهن یا ضمانت) گرفت، و بعد از انجام تعهدش آن را به او پس داد.

۴- مالی را که وثیقه یا گرو می‌گذارند باید قابل تبدیل به پول باشد.

۵- مالی که گرو می‌گذارند باید وجود خارجی داشته باشد، یعنی نمی‌توان طلب خود را از دیگری به رهن گذاشت. زیرا ممکن است بدهکار دوم بدهی خود را نپردازد

۶- اگر قراراست کالایی یا سپرده‌ای را جهت ضمانت گرو بگذارند، باید مشخصات آن دقیقاً معلوم باشد.

۷- منافعی که از وثیقه حاصل می‌شود، متعلق به مالک است و اگر متصل باشد (چاق شدن گوسفند) نزد طلبکار می‌ماند تا زمان سر رسیدن رهن، اگر منفصل باشد (شیر گوسفند) به مالک تحویل می‌شود مگر این که قرار دیگری با هم گذارده باشند.

مسئله

۱- مستأجر می‌تواند از مالک ضمانت بخواهد تا او را قبل از قرار، از ملک خارج نکند.

۲- مالک می‌تواند از مستأجر ضمانت بخواهد تا اجاره‌ی خود را به موقع بپردازد و یا ملک را سر وقت تخلیه کند و یا به ملک صدمه ای وارد نکند ولی در مورد گرفتن وجه رهن از مستأجر به ما توصیه کرده اند که بهتر است در ضمن اجاره شرط کنند مستأجر مبلغی را به صورت قرض در اختیار مالک قرار دهد.

۳- می‌شود چک و سفته را که وصول آن آسان است به عنوان گرو و ضمانت در نزد طلبکار قرار داد.

۴- هر چیزی که طلبکار قبول کند و وصول و تبدیل آن به وجه نقد آسان باشد رهن گذاشتن آن بلامانع است.

۵- مال دیگران را نمی‌توان گرو گذارد مگر مالک اجازه دهد.

۶- اگر کسی دو بدهی دارد و برای اولی گرو قرار داده است وقتی بدهی اول را پرداخت طلبکار حق ندارد گرو او را برای بدهی دوم نگه‌دارد مگر بدهکار خود رضایت دهد.

۷- ولّی طفل و مجنون می‌تواند به نفع آنان مالی را گرو گذارد و برای آنان کاری انجام دهد.

۸- مال رهن گذارده شده قابل تصرف نیست مگر با اجازه‌ی صاحب آن.

۹- می‌توان شرط کرد اگر بدهکار بدهی خود را نپردازد طلبکار از محل فروش آن‌چه رهن گرفته است طلب خود را بردارد، این شرط مانند وکالت قابل فسخ نیست.

۱۰- برای این‌که طلبکار بعد از فوت بدهکار بتواند رهن را بفروشد و طلب خود را بردارد، باید در قرارداد فی مابین، بدهکار برای فروش آن‌چه در رهن طلبکار است او را وصی خود کند.

۱۱- اگر طلبکار فوت کند، وراث او حق فروش مال مورد وثیقه را ندارند، مگر در قرارداد قید شده باشد و اگر بین آنان اختلاف پیش آمد، می‌توانند از حاکم شرع کمک بگیرند.

۱۲- مال مورد وثیقه در دست طلبکار امانت است واگر خود به خود تلف شود مسئول نیست، ولی اگر تلف شد نمی‌تواند از بدهکار بخواهد مال دیگری را در رهن او بگذارد. مگر از اول شرط کرده باشند.

۱۳- اگر به دلیل کوتاهی طلبکار مال مورد وثیقه از بین برود یا صدمه بیند، او مسئول است و باید قیمت یا تفاوت آن را به بدهکار بپردازد. واگر در قیمت مال و یا تفاوت آن اختلاف باشد، نظر طلبکار مقدم است.

۱۴- اگر بدهکار ورشکست شود، طلبکار می‌تواند با فروش وثیقه طلب خود را بردارد اما

الف؛ اگر ارزش مال کم‌تر از طلب او بود برای بقیه‌ی طلب خود با سایرطلبکاران به صورت غرما در اموال بدهکار شریک است.

ب؛ اگر ارزش مال بیش‌تر از طلب او بود وجه اضافه را به سایر اموال بدهکار اضافه می‌کنند تا بین سایرین تقسیم شود.

ج؛ اگر ارزش مال بیش‌تر بود و او طلب دیگری از بدهکار داشت، حق برداشت ازآن اضافه را ندارد، بلکه باید اضافه را به سایر دارایی‌های بدهکار اضافه کنند و خود در **غرما** شرکت کند.(۳-۱۳)

۱۵- مالی که رهن یا وثیقه گرفته می‌شود امانت است و در امانت نمی‌شود تصرف کرد مگر

با اجازه صاحب آن، لذا گفته‌اند بدون اجازه‌ی مالک نمی‌توان در وثیقه تصرف کرد، اگر بدون اجازه‌ی بدهکار در مال وثیقه تصرف کنند، باید رضایت مالک را جلب کنند و اجرت المثل آن را بپردازند.

۱۶- اگر طلبکار مالی را که رهن گرفته است با اجازه‌ی بدهکار فروخت، حق تصرف در وجه گرفته شده را ندارد؛ به بیان دیگر وجه نقد مذکور در رهن طلبکار قرار دارد، اما اگر مدیون اجازه دهد و یا مدت رهن به سر بیاید او می‌تواند از وجه مذکور استفاده کند.

۱۷- آن‌چه در عرف اجاره به نام رهن معروف است درست نیست، چون رهن از متعلقات دین است راه صحیح این است که در ضمن عقد اجاره شرط کنند که مستأجر مبلغی به عنوان قرض‌الحسنه به موجر پرداخت کند.

۱۸- اگر بدهکار فوت کند و طلبکار یقین دارد اگر ماجرای رهن را به ورثه بگوید مال رهن را از او می‌گیرند و طلب او را نمی‌دهند، می‌تواند بدون این‌که به آنان بگوید مال را بفروشد، و طلب خود را بردارد، ولی اگر چنین یقینی ندارد حق فروش مال را ندارد.

۱۹- اگر مال در دست طلبکار باشد و طلبکار بگوید این گرو طلبی است که از بدهکار دارم، و بدهکار بگوید این امانت بوده است، سخن بدهکار با قسم (به نظر مشهور فقها) مقدم است.

۲۰- بدهکار حق فروش یا واگذاری مالی را که به رهن نزد دیگری گذارده است ندارد، مگر این که از این عمل او هیچ‌گونه ضرری به طلبکار وارد نگردد.

۲۱- یک مسئله حساس: اگر مالی را قرض بدهید، و سپس برای اطمینان از برگشت مال خود وسیله‌ای را به رهن (گرو، وثیقه) بگیرید آن مال امانت در نزد شماست و شما حق هیچ‌گونه تصرفی را در آن ندارد؛ اما:

الف: اگر بعد از قرض دادن و رهن گرفتن، از قرض گیرنده اجاه بگیرید که از آن امانت استفاده کنید بلامانع است، مثلاً اگر مال رهن گذارده شد فرش است اجازه بگیرید از آن در میهمانی و یا در اتاق خود استفاده کنید مانعی ندارد.

ب: اگر قرض دادن را مشروط کنید به این که مالی را به رهن بگیرید و از آن استفاده کنید این شرط را شرط اضافه گرفتن در قرض می‌دانند که ربا است، و ربا حرام است.

۳-۱۱ بخش سوم

حِجر

حجر (به کسر ح) مشمول افرادی می‌شود که از تصرف در اموال خود ممنوع هستند از جمله**فرد ورشکسته و مفلس.**

تعریف

ورشکسته به تاجری می‌گویند که به دلیل اشتباه در کسب و کار زیان دیده و نتواند بدهی‌های خود را بپردازد و اموال و دارایی‌هایش کم‌تر از بدهی‌های او باشد. **مفلس**، به شخص بی‌چیز، تنگ‌دست، درویش می‌گویند. چنانچه شخص ورشکسته یا مفلس از تصرف در اموال خود منع شده باشد به او **محجور**می‌گویند و **حِجر** یعنی بازداشتن شخص از تصرف در همه و یا قسمتی از اموال.، سایر کسانی که در شرع از تصرف در اموال خود ممنوع هستند در این فصل آمده است.

کسانی که از تصرف در اموال خود منع شده‌اند

شش گروه از افراد حق تصرف در اموال خود را ندارند که عبارت‌اند از:

۱- کودک، یا صغیر، یعنی طفلی که به حد بلوغ نرسیده باشد. بلوغ چند علامت دارد از جمله **بلوغ در پسران** تمام شدن ۱۵ سال قمری که ۱۶۳ روز از ۱۵ سال شمسی کمتر است و حدود ۱۴/۵ سال شمسی می‌شود با توجه به ظاهر شدن سایر علائم. **بلوغ در دختران** تمام شدن ۹

سال قمری که از ۹ سال شمسی ۹۷ روز کم‌تر است و ضمن این‌که باید **رشید** هم شده باشند. **رشد کودک** به آن است که ارزش پول را متوجه شود و فریب نخورد و تشخیص او درست باشد، و تا بالغ و رشید نشود از کودکی خارج نمی‌شود. (۲-۳-۹ شرایط لازم در خریدار و فروشنده)

۲- دیوانه، دیوانگان را به دو گروه تقسیم می‌کنند

گروه اول گاهی دیوانه هستند چنین افرادی در زمان سلامت می‌توانند در مال خود تصرف کنند.

گروه دوم همیشه دیوانه‌اند، که دخل و تصرف در اموال آنان توسط ولی آنان انجام می‌شود.

۳- سفیه، یعنی فرد ابله و کودن که زیاد فریب می‌خورد و صلاح مال خود را نمی‌داند، البته حاکم شرع باید سفاهت فرد را تأیید کند.قانون‌گذار جهت حمایت از این افراد آنان را از تصرف در اموال خود منع می‌کند.

۴- بنده و عبد، که در زمان‌های قدیم بوده است.

۵- شخص مریضی که سخت بیمار است و احتمال فوت او می‌رود، او حق ندارد بیش از یک سوم از اموال خود را ببخشد و یا هبه کند. همچنین حق فروش اموال گران‌بهای خود را به قیمت کم ندارد. اگر فرد مریضی بیش از یک سوم از مال خود را بخشید و در همان مرض فوت نماید ورثه او می‌توانند آن‌ها را از خریداران و یا کسانی که چیزی به آنان هبه شده پس بگیرند، اما اگر شخص مریض بهبود یابد، اختیار دارد معاملات را برگشت دهد و یا آن‌ها را تأیید کند. اگر تصمیم خود را عوض نکرد بخشش و فروش او صحیح و مورد قبول است.

۶- فرد ورشکسته یا مفلس در صورتی نمی‌تواند در اموال خود تصرف کند که **چهار شرط** زیر در او جمع باشد:

۱- بدهی او نزد حاکم شرع و قاضی مشخص و مسلم شود.

۲- زمان بازپرداخت بدهی‌های او رسیده باشد.

۳- اموال و دارایی‌های او، غیر از مستثنیات دین یعنی خانه و وسایل مورد نیاز او، کم‌تر از بدهی‌های او باشد.

۴- طلبکاران تقاضای عدم تصرف او را در اموالش داشته باشند.

قانون‌گذار برای حمایت از طلبکاران، فرد مفلس را از تصرف در اموال خود منع می‌کند و حاکم شرع شخصی را به عنوان قیم جهت فروش اموال و پرداخت دیون او مشخص می‌کند و در

شرکت‌ها مدیر تسویه حساب، کار قیم را انجام می‌دهد. ضمناً در قانون تجارت از ماده ۴۱۳ به بعد وظایف تاجر ورشکسته و مدیران شرکت ورشکست شده و وظایف طلبکاران به تفصیل آمده است.

انواع ورشکستگی

در یک تقسیم‌بندی ورشکسته را به دو گروه تقسیم می‌کنند:

۱- ورشکسته قاصر ۲- ورشکسته مقصر (۷-۱۳ جاهل قاصر و مقصر)

۱ - **ورشکسته قاصر**، فردی است که ورشکستگی او در اختیارش نبوده. مثلاً اموال او آتش گرفته یا دزد برده، مشتریان بدهی خود را نپرداخته‌اند، معمولاً می‌گویند کوتاهی کرده است خوب بود در کارهایش دقت بیشتری می‌نمود، در عین حال او را صددرصد مقصر نمی‌دانند.

۲ - **ورشکسته به تقصیر**، فردی است که مقصر اصلی ورشکستگی خودش است مثلاً مخارج جاری زندگی و یا محل کار او بیش از درآمدش بوده و او توجه نکرده، و یا در اموری که آشنایی نداشته وارد کسب و کار شده و در نتیجه زیان کرده و یا برای حفظ ابرو زمانی که امکان بازپرداخت بدهی را نداشته با انجام معاملات صوری و یا خرید نسیه و فروش نقد و یا تأمین پول از طریق معاملات ربوی باعث گردیده سرمایه خود و مبالغ قابل توجهی از سرمایه مردم را از دست بدهد.

مواد ۴۱۲ به بعد قانون تجارت مفصل درباره آن صحبت کرده است.

حفظ آبرو به چه قیمت ؟

در طول پنجاه سال زندگی تجاری افراد زیادی را دیده‌ام که در تجارت و صنعت موفق نبوده و سرمایه خود و مردم را ضایع نموده‌اند، که بعضی قاصر ولی تعدادی هم مقصر بوده‌اند، آنان که قصوری داشته ولی مقصر نبوده‌اند، نه تنها مشکل چندانی نداشتند بلکه همکارانشان به کمک ایشان آمده و بعد از یک دوره کوتاهی آنان توانسته‌اند روی پای خود به‌ایستند و به فعالیت خود ادامه دهند، امااشخاصی که مقصر بوده‌اند، وقتی به مشکل آنان رسیدگی شده معلوم گردیده ایشان چند سالی است که کسر سرمایه دارند، و یا با تأخیر مطالبات خود را دریافت نموده‌اند و آنان به خاطر حفظ آبرو به دریافت پول ربوی متوصل شده‌اند و یا با خرید نسیه و فروش نقد به مبلغ

کمتر خواسته‌اند کسی متوجه عدم توانایی آنان در مورد پرداخت بدهی‌هایشان نشود، در نتیجه بدهی ایشان فزونی پیدا کرده که گاهی به چند برابر دارایی آنان رسیده است. و بالاجبار اعلان ورشکستگی نموده‌اند. در حالی که اگر ماه‌های اول که متوجه مشکل خود شده بودند با معتمدین صنف خود و یا بزرگان فامیل مشورت می‌کردند و از آنان کمک می خواستند خیلی راحت‌تر مسئله حل می‌شد.

زمانی که سئوال می‌شود چرا چنین کردید آنان می‌گویند به دلیل حفظ آبرو از طرح مسئله خودداری کرده اند، سئوال این‌جا است **حفظ آبرو به چه قیمت**، جوانان قبول کنند با رعایت قوانین و دستورات شرع و استفاده از تجربه بزرگترها آبروی انان بیش‌تر محفوظ خواهد ماند.

غُرما:

غرما (به ضم غ و فتح ر) یعنی تقسیم کردن اموال بدهکار ورشکسته به نسبت مطالبات طلبکاران بین آنان. معمولاً زمانی که دارائی بدهکار کمتر از بدهی اوست و امکان فعالیت تجاری به دلایلی ندارد طلبکاران اموال او را به نسبت طلب خود بین هم تقسیم می‌کنند.

چند مسئله در مورد افراد ورشکسته

۱- حاکم شرع بعد از مشخص شدن ورشکستگی فرد با درخواست طلبکاران، تصرف فرد ورشکسته را در اموالش ممنوع می‌کند.

۲- تا زمانی که حاکم شرع حکم نکرده که فرد ورشکسته از ورشکستگی خارج شده است او حق تصرف در اموال خود را ندارد (ولایت مفلس با حاکم شرع است).

۳- اگر بعد از اعلان ورشکستگی اموالی را بخرد، یا نسیه بگیرد، معامله او صحیح است ولی فروشنده در اموال قبلی او شریک نمی‌شود.

۴- اگر بعد از اعلان ورشکستگی، مال کسی را تلف کند،صاحب مال در اموال او شریک می‌شود.

۵- اگر اقرار کند که دینی در گذشته داشته است، طلبکار در اموال او شریک می‌شود مانند سایر طلبکاران.

۶- اگر بعد از ورشکستگی اقرارکند که بعضی از اموال متعلق به افراد خاصی است از او قبول

نمی‌کنند، مگر اینکه صاحب مال یا فروشنده مدارک کافی داشته باشد، مثلاً یک هفته بوده که آن مال را در اختیار او قرارداده و هنوز هیچ قراردادی جهت پرداخت وجه آن منعقد نکرده‌اند یا این‌که کالایی به امانت نزد او بوده تا بعد از فروش پول آن را به صاحب کالا بپردازد و کارمزد دریافت کند.

۷- اگر قبل از مشخص شدن ورشکستگی ملک خود را با شرایطی ارزان‌تر فروخته باشد حتی اگر اختیار فسخ هم داشته باشد، طلبکاران نمی‌توانند او را مجبور به فسخ کنند، مگر خود آن را فسخ کند.

۸- اگر مشخص شود که شخصی پس از ورشکستگی معامله‌ی محاباتی انجام داده یعنی آگاهانه مالی را به قیمت کم‌تر واگذار کرده است، آن معامله برگشت داده می‌شود.

۹- اگر فرد طلبکاری عین مال خود را که وجه آن را دریافت نکرده است در اموال ورشکسته ملاحظه کند، می‌تواند آن را بردارد، ولی چنان‌چه آن مال افزایش قیمت پیداکرده باشد، آن افزایش متعلق به فرد ورشکسته است.

۱۰- اگر طلبکار دو کالا فروخته و وجه یکی را دریافت کرده و دومی‌را هنوز دریافت نکرده و کالای اول موجود باشد حق ندارد آنرا در ازای طلب خود بردارد بلکه باید در غرما شرکت کند.

۱۱- اگر ورشکسته مالی خرید و آن را با بدتر از آن مخلوط کرد. و هنوز وجه آن را نپرداخته باشد،مالک می‌تواند معادل مطالبات خود را از آن بردارد، اما اگر با بهتر از آن مخلوط کرده باشد نمی‌تواند.

۱۲- اگر فردی فوت کند و دارایی او کمتر از بدهی او باشد، طلبکاری که مالش موجود است نمی‌تواند مال خود را بردارد، بلکه با دیگران در مال فرد به صورت غرما شریک می‌شود.

۱۳- اگر ملکی متعلق به دو شریک است و یکی از آن‌ها سهمش را بفروشد و خریدار ورشکست شود هم فروشنده‌ی ملک و هم شریک او حق دارند معامله را برگشت دهند، و حق شفعه (حق شریک دوم) را مقدم می‌دانند.

۱۴-بعضی دارایی‌ها از مستثنیات دین است چه فرد ورشکسته قاصر باشد چه مقصر، مانند خانه‌ای که در حد شئونات زن و فرزند فرد ورشکسته است و آنان در آن زندگی می‌کنند و یا وسائلی که حاجت دست آنان است.

۱۵- اگر فردی ورشکسته شود، کل بدهی‌های او را در نظر می‌گیرند و بعد از انجام محاسبات بدهی‌های حال شده او را به نسبتی که در غرما مشخص شده است می‌پردازند، و بدهی‌های آینده

او باید باقی بماند تا سررسید آن‌هابرسد مگر اینکه او فوت کند که درآن صورت کلیه‌ی بدهی‌های او حال می‌شود.

۱۶- زمانی که ورشکستگی کسی اعلان شد و از تصرف در اموال محروم گشت تا زمانی که اموال تقسیم نشده است، مخارج عادی زندگی او را باید از آن اموال بپردازند و اگر فوت کرد هزینه‌ی کفن و دفن اورا از اموال او بر می‌دارند.

۱۷- بعد از این‌که غرما انجام شد، یعنی کلیهٔ اموال ورشکسته را به نسبت مطالبات طلبکاران بین آنان تقسیم کردند، او حق انجام معاملات جدید را دارد.

۱۸- اگر بعد از مشخص کردن سهم هر طلبکار اما قبل از تحویل آن‌ها به طلبکاران، معلوم شود شخص دیگری طلبکار است نسبت‌ها به هم می‌خورد و سهم او هم محاسبه می‌شود.

۱۹- در شرع چنان‌چه شخصی ورشکسته شود نه تنها مال التجاره‌ی او، بلکه کلیه‌ی اموال او را بین طلبکاران تقسیم می‌کنند، غیر از مستثنیات دین، در حالی که در قانون تجارت اگر شرکت ورشکسته شود فقط اموال شرکت بین طلبکاران تقسیم می‌شود، و هر شرکت برای خود شخصیت مستقلی نسبت به صاحبان سهام خود دارد. مگر شرکت تضامنی باشد که در آن صورت از سایر اموال شرکاء بدهی‌های شرکت را می‌پردازند.

احکام سایر موارد حجر

۱-ولایت بر کودک و مجنونی که از زمان تولد مجنون بوده است باپدر و جد پدری و یا وصی پدر و جد پدری است و اگرآن‌ها نبودند با حاکم شرع است.

۲-ولایت بر سفیه و کسی که جنون بر وی عارض شده است (در کودکی و نوجوانی دیوانه و سفیه نبوده) با حاکم شرع است.

۳-ولایت بر اموال غایبان با حاکم شرع است.

۴- فاسق نمی‌تواند ولی کودک یا مجنون باشد.

۵-اگر حاکم شرع نبود،یک یا چند نفر از مؤمنان باید به کار آنان رسیدگی کنند که اگر در میان آنان فقیه عادل باشد، او مقدم است.

۴-۱۱ بخش چهارم

ضمان یا ضمانت دیگران، حواله و کفالت

حدیث

حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام می‌فرمایند:

خود را زیر بار تعهد حقوق دیگران از جمله ضمانت، کفالت، امانت داری نبرید، و چنان‌چه گریبان‌گیر شما شد در آن پایداری کنید تا به بهترین وجه از عهده‌ی آن برآیید.

از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل است که فرمودند: اگر کسی برآوردن حاجت مؤمنی را تعهد کند تا زمانی که به تعهد خود عمل نکرده است خداوند به خواسته‌های او توجه ندارد.

حضرت علی علیه‌السلام: کاری را که از عهده تو ساخته نیست ضمانت نکن.

حضرت علی علیه‌السلام: طبیب و دام‌پزشک قبل از مداوای مریض یا حیوان باید از سرپرست مریض و یا صاحب حیوان اجازه بگیرد، والا چنان‌چه صدمه‌ای به مریض یا حیوان وارد شود، ضامن است.

حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام: کفیل شدن خسارت است، غرامت است، پشیمانی است.

ارکان ضمانت

سه رکن آن عبارت‌اند از:

ضامن، فردی که خود را **متعهد**می‌کند تا بدهی دیگری را بپردازد.

مضمونٌ لّه، طلبکار

مضمونٌ عنه، بدهکار یا مدیون

ضمان یا ضمانت دیگران، عقدی است بین ضامن و طلبکار، لازم نیست بدهکار (مدیون) از آن مطلع شود و یا تأیید کند و حتی ممکن است ضامن بدهکار را نشناسد، اما رضایت طلبکار شرط اصلی است. در مادهی ۴۰۲ قانون تجارت دربارهی آن صحبت شده است و در قانون مدنی از مادهی ۶۸۴ به بعد مفصل‌تر مطرح گردیده.

قراردادها و مسایل جدید اقتصادی مانند قرارداد بیمه را گروهی جزء عقد ضمان قرار می‌دهند. (بیمه ۹-۳-۹)

انواع ضمانت

ضمانت به چند صورت ممکن است ایجاد شود:

۱ - ضمانت اختیاری

۲ - ضمانت اجباری

۳ - ضمان معاملی

۱ - **ضمانت اختیاری**، ضمانتی است که شخص به اختیار خود آن را قبول می‌کند که در این صورت شخص باید شرایط معامله را داشته باشد که این ضمانت ممکن است ضمانت مالی باشد، یعنی تعهد پرداخت وجهی و یا ضمانت تحویل فردی که این نوع ضمانت به نام کفالت مشهور است.

۲ - **ضمانت اجباری**، ضمانتی است که قانون و شرع به عهدهی شخص گذارده است که به آن **ضمانت اضطراری و تکلیفی** هم می‌توان گفت، مانند ضمانت ولی کودک، یا ولّی سفیه که در آن صورت شخص متعهد به پرداخت غرامت است. یعنی اگر کودک یا سفیهی خسارتی وارد آورند ولی او باید آن را جبران کند.

هم‌چنین است در اعمال غیر ارادی اگر فردی باعث صدمه زدن به دیگری شود مانند، این‌که در خواب بی اختیار صدمه ای به فردی وارد آورد، و یا راننده ای به صورت غیر عمد باعث خسارت به دیگری شده باشد جبران خسارت بر خسارت زننده واجب است، یعنی او اجباراً ضامن جبران خسارت است.

۳ - **ضمان معاملی،** عبارت است از ضمانتی که ما به دلیل معامله‌ی باطل برای خود ایجاد می کنیم که ممکن است اختیاری باشد یعنی با آگاهی معامله باطل را انجام دهیم و یا اجباری و بدون آگاهی باشد در هر حال ضمانت ما به قوت خود باقی است.

ضمانتی که در دیه (۷-۱۳) به وجود می‌آید ممکن است به دو سبب باشد: **یکی اختیاری** و از روی قصد، مانند، این‌که فردی سنگی را برمی‌دارد و به سمت شخصی پرتاب می‌کند و به او صدمه ای وارد می‌کند. **یکی بدون اختیار** مانند تصادف، که در هر حال خسارت زننده ضامن است و باید جبران خسارت کند، و حتی در شرع پیش بینی شده است اگر بر فردی پرداخت دیه به دلیل خطای سهوی (یا خطای محض) واجب شد و او توان جبران آن را نداشته باشد، اقوام پدری او ضامن هستند و باید آن را جبران کنند. به این نوع دیه، **دیه‌ی عاقله**می‌گویند. (۷-۱۳)

مسئله

۱- شرایط ضامن همان شرایطی است که در انجام معاملات شرط است، یعنی عاقل، بالغ، اختیار دار و راضی باشد و همچنین به علت ورشکستگی از تصرف در اموال خود ممنوع نباشد.

۲- وقتی ضامن، ضمانت را به عهده گرفت و طلبکار قبول کرد، **بدهکار اصلی بری‌الذمه می‌شود**، یعنی او دیگر بدهکار نیست و طلبکار حق رجوع به بدهکار را ندارد و برای وصول طلب خود باید به ضامن مراجعه کند. (**قابل توجه کسانی که می‌خواهند کسی را ضمانت کنند**)

۳- اگر ضامن در ضمانت خود شرط بگذارد و بگوید چنان‌چه بدهکار وجه را نپرداخت من می پردازم، این ضمانت از نظر شرع باطل است و حکمی‌ندارد. زیرا ضمانت خود را **معلق** به عدم پرداخت صاحب بدهی نموده، در حالی که ضمانت باید قطعیت (**تَنجیز**) داشته باشد. لذا آن‌چه در بازار مرسوم است و پشت چک را به عنوان ضامن امضاء می‌کنند و می‌گویند در صورت عدم پرداخت صاحب چک من آن را می‌پردازم به معنای ضمانت شرعی نیست، بلکه تعهد مشروطی است که می‌تواند جزو عقود اسلامی‌باشد.

۴ –اگر ضامن فقیر بوده و طلبکار اطلاع نداشته است، زمانی که متوجه می‌شود، اختیار فسخ ضمانت را دارد، ولی اگر می‌دانسته فقیر است اختیار فسخ ندارد.

۵ –اگر مطالباتی حال شده و بدهکار توان پرداخت آن را نداشته باشد، می‌شود فردی ضامن او شود که بعد از مدتی بپردازد.

۶ –اگر سر رسید دینی نرسیده باشد، ضامن می‌تواند آن را زودتر بپردازد، مشروط به این که طلبکار آن را دریافت کند.

۷ –اگر فردی از دیگری بخواهد که ضامن او شود تا کالایی را بخرد، اگر ضامن وجه را بپردازد می‌تواند از بدهکار آن را مطالبه کند، ولی اگر بدهکار تقاضا نکرده باشد، ضامن نمی‌تواند وجه پرداختی را از بدهکار مطالبه نماید.

۸ –اگر طلبکار از ضامن مبلغ کم‌تری گرفت او هم باید از بدهکار همان مبلغ کمتر را بگیرد.

۹ –شخص ورشکسته می‌تواند ضمانت کند، ولی نمی‌تواند از اموال خود تا زمانی که از ورشکستگی خارج نشده است مبلغی را بپردازد.

۱۰ –ضامن باید مشخص کند چه مقدار از بدهی یا دین بدهکار را ضمانت می‌کند و لازم نیست بداند کل بدهی چه مبلغی است. بدهی یا دین باید مشخص و ثابت باشد مثلاً تا مبلغ یک میلیون تومان من او را ضمانت می‌کنم و نمی‌توان گفت هر مبلغی که بدهکار من است او را ضمانت می کنم البته بعضی از فقهاء ضمانت مجهول را صحیح می‌دانند.

۱۱ –ضامن فقط ضامن آن بدهی است که مشخص کرده نه هر دینی.

۱۲ –نمی‌توان قبل از این‌که کسی بدهکار شود ضامن او شد. مثلاً ضامن بگوید هر چه او خواست بدهید، من ضامن او می‌شوم، این ضمانت صحیح نیست. به طور کلی هر معامله‌ای که طرفین نسبت به آن جاهل باشند به دلیل غرر از انجام آن منع شده‌ایم.

۱۳ –اگر کسی وعده دهد، او ضامن نیست ولی باید بداند که اگر به وعده خود عمل نکند، اگرچه در این جهان با او کاری ندارند ولی از عذاب الهی مصون نخواهد بود. زیرا نه تنها او از مؤمنین نیست، بلکه به گفته پیشوایان دین منافق است زیرا یکی از علائم منافق این است که زمانی که وعده می‌کند خلاف آن عمل می‌کند.

۱۴ –اگر کسی پرداخت مزدی را بر عهده بگیرد (کارفرما) تا پس از انجام کار به فردی (پیمان‌کار) بپردازد، به این قرارداد جعاله می‌گویند، شخص سوم می‌تواند ضامن پرداخت اجرت کارفرما به

پیمان‌کار که مبلغ آن مشخص است شود و یا ضامن پیمان‌کار برای انجام تعهدات او طبق قرارداد شود.

۱۵ –می‌توان ضامن فرد غاصب، در مالی که غصب کرده شد.

۱۶ –می‌توان ضامن کسی شد که عاریه ای گرفته است، تا مال عاریه را سالم به صاحبش برگرداند.

۱۷ –خریدار می‌تواند از فروشنده جهت تحویل به موقع کالا و یا تحویل کالای سالم و اطمینان از این‌که کالا متعلق به فروشنده است از او ضمانت بخواهد.

۱۸ –اگر خریدار بگوید ممکن است کالا را لازم نداشته باشم و برگشت دهم، نمی‌توان ضامن برگشت وجه آن از طرف فروشنده به خریدار شد.

تَنجیز و تعلیق:

تنجیز یعنی بدون مشروط کردن انجام امری به امر دیگر، ضد آن **تعلیق** است،

تعلیق در لغت یعنی آویزان کردن، یا بلاتکلیف گذاردن امری بدون مشخص کردن زمان قطعی انجام آن. در آن صورت معامله‌ای انجام نشده یا تعهدی ایجاد نگردیده است. مثلاً:

۱ –در خرید و فروش؛ تنجیز؛ این کتاب را به صد تومان فروختم، این عقد بیع است و صحیح است تعلیق؛ این کتاب را به صد تومان فروختم به شرط این‌که برادرت بیاید اینجا، در این حالت عقد بیع انجام نشده.

۲ –در صیغه طلاق؛ اگر شرطی بگذارند معنایش این است که صیغه طلاق اجرا نشده است.

۳ –در ضمانت پرداخت بدهی؛ اگر شرطی گذارده شود ضمانت باطل است.

۴ –در وقف، زمانی وقف صحیح است که مشروط به چیز دیگری نباشد.

در تمام این موارد به دلیل **عدم قطعیت** یا **تعلیق** می‌گویند صیغه انجام نشده است.

حواله

حواله نوعی از ضمانت است، که سه نفر در آن دخالت دارند:

۱–بدهکار۲–طلبکار ۳–پرداخت کننده

در حواله، شخصی که به فرد دیگری بدهکار است از فرد سومی‌می‌خواهد بدهی او را به طلبکارش بپردازد.

ارکان حواله

حواله سه رکن دارد که عبارت‌اند از:

۱. **بدهکار** یا حواله دهنده، **محیل**

۲. **طلبکار** یا گیرنده‌ی حواله، **محتال**

۳. **پرداخت کننده** یا عامل، **محالٌ علیه**

حواله، عقد لازم است که رضایت هر سه طرف آن شرط است:

ـ بدهکار باید اعلان پرداخت کند (ایجاب).

ـ طلبکار باید اعلان قبولی کند (قبول).

ـ پرداخت کننده باید اعلان قبولی و ایجاب کند، قبولی در مقابل بدهکار و ایجاب یعنی اعلان پرداخت به طلبکار. مواد ۷۲۴ به بعد قانون مدنی

مسئله

۱.اگر حواله دهنده، به حواله گیرنده بدهکار نباشد ولی پرداخت وجهی را به او حواله کند، او در حقیقت حواله نکرده است، بلکه وکالت داده به شخص سوم که وجهی را از جانب او به گیرنده بپردازد.

۲. پرداخت کننده می‌تواند حواله را قبول نکند، حتی اگر به حواله دهنده شخصاً بدهکار باشد.

۳. پرداخت کننده می‌تواند حواله را قبول نکند، حتی اگر هم به حواله دهنده و هم به حواله گیرنده بدهکار باشد.

۴. زمانی که شرایط حواله شرعاً صحیح انجام گیرد، بدهکار بری الذّمّه می‌شود و پرداخت کننده یا عامل بدهکار می‌شود و طلبکار باید برای وصول طلب خود به محال علیه یا پرداخت کننده مراجعه کند.

۵. اگر طلبکار می‌دانسته پرداخت کننده فقیر بوده و قبول کرده، باید صبر کند تا او امکان پرداخت بدهی را پیدا کند ولی اگر نمی‌دانسته می‌تواند حواله را فسخ کند.

۶. اگر وجه حواله شود و بدهکار به پرداخت کننده بگوید این وجه در ازای طلب من از تو بوده است و دیگر حسابی نداریم، از او قبول نیست و سخن ارسال کننده مقدم است.

۷. اگر دو نفر معامله ای انجام دهند و قرار شود وجه آن را شخص سومی‌بپردازد،

اگر معامله از اول فاسد بوده حواله باطل است.

اگر معامله صحیح بوده بعداً فسخ شده حواله صحیح است.

در نتیجه **چهار فرض** داریم:

الف – مشتری، فروشنده را حواله دهد که وجه را از نفر سوم بگیرد در حالی که معامله باطل بوده است.

ب – مشتری، فروشنده را حواله دهد که وجه را از نفر سوم بگیرد در حالی که معامله صحیح بوده ولی فسخ شده است.

ج – فروشنده، به نفر سوم حواله دهد که وجه را از مشتری بگیرد در حالی که معامله باطل بوده است.

د – فروشنده، به نفر سوم حواله دهد که وجه را از مشتری بگیرد در حالی که معامله صحیح بوده ولی فسخ شده است.

در صورت اول و سوم حواله باطل است و در صورت دوم اشکال دارد و در صورت چهارم حواله صحیح است.

در هر چهار صورت نفر سوم، وجه حواله شده را از مشتری (کسی که کالا را گرفته است) می‌گیرد زیرا پرداخت او بابت حساب مشتری بوده است و ربطی به صحت یا اشتباه یا فسخ معامله ندارد.

کفالت

کفالت نوعی ضمانت است که به آن ضمانت تن هم می‌گویند. در کفالت ضامن یا متعهد را **کفیل**می‌گویند. و او ضمانت می‌کند هر زمان طلبکار یا قاضی فرد ضمانت شده را احضار کرد، اگر حاضر نشود کفیل می‌بایست او را تحویل دهد و یا بدهی او را بپردازد و یا به جای او مجازات شود. مواد ۷۳۴ به بعد قانون مدنی

ارکان کفالت

کفالت سه رکن دارد که عبارتند از:

الف- **ضامن (کفیل)**

ب-**بدهکار یا محکوم (مکفول)**

ج -**طلبکار یا صاحب حق (مکفول له)**

مسئله

۱. لازم نیست در عقد کفالت بدهکار راضی باشد، کافی است که طلبکار و کفیل قبول کنند.

۲. بهتر است برای احضار بدهکار به کفیل فرصت دهند، یعنی شرط کنند که اگر بدهکار خود نیامد ظرف یک هفته کفیل، او را حاضر کند. یعنی زودتر اگر توانست بیاورد ولی حداکثر یک هفته مهلت دارد.

۳. خوب است مدت کفالت مشخص باشد، مثلاً، تا یکسال اگر بدهکار را احضار کردند و او حاضر نشد، کفیل ضامن است او را حاضر کند، نه تا آخر عمر مدیون یا تا آخر عمر کفیل.

۴. باید مشخص باشد کفیل چه کسی را کفالت می‌کند.

۵. کفیل باید بدهکار را حاضر کند و یا بدهی او را بپردازد مانند، یک ضامن.

۶. کسی که بدهکاری را فراری دهد ضامن بدهی اوست، مانند کفیل، یعنی یا باید او را تحویل طلبکار دهد و یا عین بدهی او را بپردازد، مگر این که بدهی فراری به صورتی باشد که نتوان اداء کرد، مانند این‌که قاتلی را فراری دهد؛ در آن صورت او ضامن دیه ای است که به عهده‌ی فرد فراری است ولی او را اعدام نمی‌کنند.

اتمام کفالت یا خلاص شدن کفیل

مواردی که مسئولیت کفیل به پایان می‌رسد:

۱. بدهکار بدهی خود را بپردازد.

۲. بدهکار فوت کند.

۳. مدت زمان کفالت به سر آمده باشد.

۴. کفیل بدهکار را تسلیم نماید. اگر خواستند مجدداً او را آزاد کنند باید کفیل مجدداًکفالت او را قبول کند. یا قبلاً مدت زمان کفالت را مشخص کرده باشند.

۵. کفیل خود را به جای بدهکار تسلیم کند.

۶. کفیل بدهی بدهکار را بپردازد، جبران خسارت کند.

۷. طلبکار و صاحب حق، بدهکار و یا کفیل را ببخشد.

سایر مسائل

۱. اگر جای مشخصی را برای تسلیم کسی که او را کفالت کرده‌اند (مکفول) مقرر کرده باشند، باید در همان محل او را تحویل دهند.

۲. اگر جایی را مشخص نکرده باشند در همان محلی که عقد کفالت منعقد شده است، باید او را تحویل دهند.

۳. کفالت در اجرای حدود الهی مشروع نیست، یعنی اگر قرار است فردی شلاق بخورد و یا زندانی شود و یا باید از شهر اخراج گردد، شخص ثالثی نمی‌تواند کفیل او شود که او را بعداً بیاورد و یا به جای او مجازات شود.

۴. کفالت در حقوق مردم مکروه است، مثلاً، ثابت شده که شخصی طلبکار است و بدهکار بدهی خود را به او نپرداخته، و بعد از مدت‌ها طلبکار توانسته است بدهکار را پیدا کند، ما نمی‌توانیم بگوییم بدهکار را رها کنید هر زمان خواستید او را می‌آوریم. مگر این‌که بدهی بدهکار ثابت نشده باشد و ما کفیل او شویم تا وضع بدهی او روشن شود.

۵. کفالت اگر برای این باشد که مدیون برود مطالبات خود را جمع کند و یا ملک خود را بفروشد و امثال آن تا دین خود را بپردازد جایز است.

۶. کفالت برای این‌که بدهکار برود اسناد و مدارک خود را برای قاضی بیاورد که ثابت کند بدهکار نیست یا بی گناه است جایز است.

۷. در کفالت اگر بدهی جدیدی پیش آید بر ضمانت کفیل اضافه نمی‌شود. مثلاً، اگر کسی به فردی بدهکار بوده و شخص سومی کفیل او شده است ولی او فرار کند و معلوم شود، شخص چهارمی‌هم از او طلبکار است کفیل فقط در مقابل طلبکار اول ضامن است و باید طلب او را بپردازد. یا اگر در زمان کفالت مبلغ بدهی مشخص شده باشد و بعداً معلوم شود او مبلغی بیش از

آن بدهکار است کفیل فقط ضامن مبلغ تعیین شده است.

۸. کفیل نمی‌تواند بیش از آن‌چه کفالت کرده بپردازد و سپس از بدهکار بگیرد.

۹. طلبکار نمی‌تواند بیش از آن‌چه کفیل قبول کرده (بابت بدهی‌های بعدی و یا فراموش‌شده از بدهکار) از کفیل مطالبه کند.

۵-۱۱ بخش پنجم

صلح و سازش

سازش بهتر است!

آیه‌ی ۱۲۸ سوره‌ی نساء (۴):

و الصُّلْحُ خَيرٌ ، صلح بهتر است

آیه‌ی ۹ سوره‌ی حجرات (۴۹):

وَ إِنْ طائِفَتانِ مِنَ الْمُؤْمِنينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُما فَإِنْ بَغَتْ إِحْداهُما عَلَى الْأُخْرى فَقاتِلُوا الَّتى تَبْغى حَتّى تَفىءَ إِلى أَمْرِ اللّهِ فَإِنْ فاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُما بِالْعَدْلِ وَ أَقْسِطُوا إِنَّ اللّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطينَ

و اگر دو طایفه از مؤمنان با هم بجنگند، میان آن دو صلح برقرار کنید، و اگر [باز] یکی از آن دو بر دیگری تعدّی کرد، با آن [طایفه‌ای] که تعدّی می‌کند، بجنگید تا به فرمان خدا بازگردد. پس اگر باز گشت، آن‌ها را به عدالت سازش دهید و عدالت را برقرار کنید، که خدا عدالت پیشگان را دوست می‌دارد.

آیه‌ی ۱۰ سوره‌ی حجرات ۴۹

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَ اتَّقُوا اللّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ

در حقیقت مؤمنان با هم برادرند، پس میان برادرانتان صلح و آشتی برقرار کنید و از خدا پروا بدارید، امید که مورد رحمت قرار گیرید.

حدیث

نهج الفصاحه ۴۰۷

اَفْضَلُ الصَّدَقَةِ اِصْلاحُ ذاتِ البین

بهترین نوع صدقه آن است که بین دو شخص صلح و آشتی برقرار کنید.

نهج الفصاحه ۴۵۸

اَلا اُخْبِرُکُمْ بِاَفْضَلَ مِن دَرَجَةِ الصّیام و الصلوةِ و الصدقة؟

صَلاحُ ذاتِ الْبَیْنِ،

فَانَّ فَسادَ ذاتَ الْبَیْنِ هِیَ الْحالِقة

می‌خواهید شما را از چیزی که بهتر از روزه و نماز و صدقه است خبر دهم؟

آن اصلاح میان افراد می‌باشد

زیرا که فساد میان افراد مایه هلاکت است.

از حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام در میزان الحکمه نقل است که فرمودند:

اَلمُصلِحُ لَیس بِکاذِب، آشتی دهنده دروغ‌گو نیست.

به جرأت می‌توان گفت صلح کار خوبی است در همه جا و همه کارها، در کوچک‌ترین اجتماع، که خانواده است، و یا در بزرگ‌ترین اجتماع که روابط بین المللی است.

صلح را از کجا و با چه کسی شروع کنیم؟ اگر تعجب نمی‌کنید می‌گویم صلح یکی از عقودی است که بیش از سایر عقود در روابط ما انسان‌ها مؤثر است. چون این مسئله مهم است، اجازه می‌خواهم قبل از وارد شدن به بحث فقهی و مسائل شرعی صلح، این نکته را متذکر شوم که:

با کدام گروه‌ها باید صلح کرد ؟!

اولین کسی که باید با او صلح کرد **صلح هر شخص با خودش است،** اگر شما با خودتان در سازش باشید یقیناً بقیه مسیر را که می‌خواهیم با هم بررسی کنیم راحت تر خواهید پیمود. اما اگر با خود سر سازش و صلح نداشته باشید بدانید که خیلی مشکل پیش رو دارید؛ نه تنها با خود درگیر هستید، بلکه با دیگران نیز مشکلات فراوان دارید.

دومین گروهی که باید با آنان از در صلح و سازش درآمد **خانواده** هستند که از پدر و مادر شروع و به زن و فرزندان ختم می‌شود.کسانی که چنین صلح و آشتی را توانسته‌اند برقرار کنند زندگی خوب و شادی دارند.

سومین گروه، اجتماعی است که شما با آنان در ارتباط هستید، از اقوام و دوستان گرفته تا همکاران اداری و کاری و مردم کوچه و بازار، حتی با کسانی که کاری ندارید، ولی با هم بی‌ارتباط هم نیستید، باید با آنان نیز در صلح و سازش باشید.

چهارمین گروه، از مردمانی که باید با آنان در صلح باشید افرادی **هستند که با آنان روابط کاری دارید،** یعنی با کسانی که با شما کار دارند و یا مشتریان شما و یا فروشندگان کالا به شما. در فقه بیش‌ترین مسائل صلح در این رابطه مطرح شده است که مسائل آن را خواهیم دید و شما می‌توانید آن‌ها را در همه جا به کار ببرید.

پنجمین گروهی که باید با آنان صلح کنید، مربوط به **زمانی است که در جامعه مسئولیت اجتماعی بزرگی داشته باشید.** در آن صورت باید با مردمان آن چنان از در صلح و سازش درآیید که آنان شما را الگو قرار دهند و براساس آن با هم صلح و سازش داشته باشند. در این مرحله بستگی دارد به این که شما چه مسئولیتی داشته باشید، اگر رئیس یا مدیر یک شرکت هستید شما روی ده‌ها و یا صدها فردی که زیر نظر شما کارمی‌کنند تأثیرگذار هستید. اگر استاندار هستید در آن استان و اگر رئیس کشور هستید در آن کشور، و اگر شخصیت شما جهانی باشد می توانید صلح را به جهان تقدیم کنید !!

یادمان باشد که صلح به معنای این که ما راحت بخوابیم و دیگران کاری به ما نداشته باشند وجود ندارد، بلکه باید در سطح جهانی همیشه هوشیار باشیم ولی لازم نیست در جنگ باشیم، بلکه باید هوشیار باشیم، **گوستاولوبن** جمله ای دارد که دقت در آن مقصود مرا می‌رساند. او می‌گوید:

تنها فردای روز صلح است که جنگ‌های حقیقی ملل آغاز می‌شود، این جنگ‌ها که به صورت جنگ‌های اقتصادی، صنعتی و اجتماعی بروز می‌کنند، در تعیین سرنوشت ملل خیلی مؤثرتر از جنگ‌های نظامی‌است.

خلاصه صلح و سازش چیز کوچکی نیست که شما بخواهید آن را در یک حصار نزد خود و یا فقط در امر تجارت به کار ببرید !!

صلح یعنی چه ؟!

در مفردات راغب صلح را چنین معنا نموده؛ «صلح، ایجاد سازش و دوستی و نفی نفرت از میان مردم است».

صلح به معنای سازش و زندگی مسالمت آمیز بدون خشونت بین افراد است.

صلح یعنی انصاف، یعنی خود را به جای دیگران قراردادن؛ یعنی صداقت. اگر سئوال کنید حتی در مسائل بین المللی؟ می‌گویم آری، فقط فراموش نشود در مورد صلح سخن می‌گوییم نه در مورد کلک زدن یا کلک خوردن.

گفتیم صلح را از خودمان شروع کنیم تا زندگی مورد قبولی داشته باشیم. برای این‌که صلح در ما پایدار باشد باید دروغ نگوییم، حتی به خودمان. تصور می‌کنم اگر بتوانیم این صفت رادر وجود خود پرورش دهیم، بقیه انواع صلح راحت تر به دست می‌آید. اول حساب خود را با خود روشن کنیم و با خود صادق باشیم. شما یقین داشته باشید که نمی‌توانید دروغی بگویید که هیچ کس متوجه نشود در حالی که وجدان شما از آن کاملاً آگاه است؛ در چنین صورتی شما نمی‌توانید با فرد دروغ‌گو که یقین دارید خلاف می‌گوید صلح کنید. پس نمی‌توانید با خود صلح کنید، پس نمی‌توانید با همسر خود با والدین خود با فرزندان و با ... صلح کنید.

اگر در صلح باشید منفعت خود را در منفعت دیگران جستجو می‌کنید. آنان که فقط منفعت خود را می‌طلبند در حقیقت نمی‌دانند منفعت آنان در چیست و یا در کجاست. انسان‌های عاقل می‌دانند که دنیا کوچک است و زندگی سریع می‌گذرد و با هم با لطف و صفا زندگی می‌کنند و برای زیبا نمودن زندگی از خود گذشت و فداکاری نشان می‌دهند. زیرا یک معنای صلح عبارت است از گذشت از حقی که فکر می‌کنیم داریم، و اگر گذشت نکنیم صلح تحقق پیدا نمی‌کند. و

خداوند متعال فرموده‌است : «**اَلصُلحُ خَیر**» صلح بهتر است.

صلح در روابط اقتصادی

یکی از راه‌های رفع مشکل در روابط اقتصادی سازش یا **عقد صلح** است. معمولاً افراد در روابط تجاری خود با مشکلاتی روبه‌رو می‌شوند که باید آن را حل کنند و به کار خود با هم ادامه دهند. **صلح به معنای حل مشکل و دقیقاً به معنای آشتی است**. در صلح باید صداقت در گفتار و اجرای تعهدات به دور از نیرنگ و حقّه باشد. صلح خود یک معامله است، یک عقد است و مسائل خاص خود را دارد که باعث می‌شود مشکلات این جهان بین مردم برطرف شود. کسانی که به عهد خود در صلح وفا می‌کنند نه تنها در این جهان مورد احترام و قبول مردم هستند که در جهان باقی نیز مشکلی ندارند، پس باید به مسائل صلح بیشتر توجه کرد.

فرانکلینمی‌گوید **هیچ گاه جنگ خوب و صلح بد وجود نداشته است**.

حافظ می‌گوید:

یک حرف صوفیانه بگویم اجازت است　　ای نور دیده صلح به از جنگ و داوریست

و اما قرآن در آیه‌ی ۶۱ انفال (۸):

وَ إِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَها وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ

و اگر (دشمنان) به صلح و مسالمت تمایل داشتند، تو [نیز] مایل به صلح باش، و بر خدا توکّل نما که او شنوای داناست. (از این که ممکن است منافق باشند و دروغ بگویند و از پشت خنجر بزنند نترس که خداوند با شماست)

بعضی به استناد این آیه و آیات دیگر صلح را لازم می‌دانند.

در این نوشته صلح در امور مالی و حقوق عرفی بین مردم مطرح است نه قراردادهای سیاسی و بین المللی.

صلح بهترین عقد قرارداد:

بد نیست اضافه کنم که در اصطلاحات فقهی و دانشگاهی می گویند: **الصلح سیدالاحکام**؛

عقد صلح محکم‌ترین و بهترین عقد در عقود است، زیرا طرفین می‌توانند با اختیار و **بدون اکراه** بسیاری از شرایط معامله را حذف و یا شرایط خاصی برای خود قائل گردند و مشکل را به پایان ببرند و یا معامله را سریع انجام دهند.

در صلح اگر اکراه و اجبار باشد صحیح نیست اگرچه ممکن است در این دنیا کاری نتوان کرد ولی در آخرت باید پاسخگو بود.

اکراه:

اکراه به معنای ودار کردن دیگری به انجام یا ترک کاری که خود مایل به انجام آن نیست.

فرق اکراه و اجبار در این است که در اجبار شخص قصد و اراده‌ای ندارد، اما در اکراه شخص به خاطر جلوگیری از ضرر دیگری بدون رضایت ولی با اراده خود کاری را انجام می‌دهد.

فرق اکراه و اضطرار در این است که در اضطرار شخص به دلایل دیگری کاری را انجام می‌دهد، که علاقه ندارد و در حالت عادی انجام نمی‌دهد مثلاً چون برای بیماری فرزندش می‌بایست به دکتر وجهی را بپردازد ماشین خود را ارزانتر می‌فروشد.

در قانون مدنی ماده ۲۰۲ در باره اکراه صحبت شده و شخصی که از روی کراهت کار خلافی را انجام می‌دهد مجازات کمتری دارد.

زمانی که می‌گویند در معامله نباید اکراه باشد یعنی نباید مسایلی را پیش آورد که شخص مجبور به انجام معامله‌ای شود، که مایل به انجام آن نیست مثلاً اگر شخصی را بترسانند و او از ترس آبروی یا جان خود و یا بستگانش و یا از بین رفتن اموالش مجبور به انجام معامله‌ای شود آن معامله صحیح نیست، و یا اگر کسی را اجازه ندهند مال خود را بفروشد (به دلیل پست و مقامی که اجازه دهنده دارد) سپس آن مال را به قیمت ارزانتر از او خریداری نماید کاری که متأسفانه بعضی از رأسای شهرداری‌ها انجام می‌دهند این معامله اشکال دارد، در صلح هم نباید برای طرفین اکراه وجود داشته باشد البته اگر بعد از برطرف شدن اکراه طرفین به آن‌چه صلح نموده‌اند راضی باشند صلح صحیح است.

تقسیم بندی صلح

در یک تقسیم بندی ممکن است بین افراد در دو صورت صلح انجام شود؛

۱- **بعد از پیدا شدن اختلاف** بین دو نفر باشد، مانند صلح در مبلغ بدهی و طلب دو نفر از یکدیگر.

۲- **بدون اختلاف،** مانند واگذاری چیزی و یا تعهد انجام کاری برای فردی در حالی که انجام آن در شرع مباح است و کسی هم توقعی نسبت به انجام آن از دیگری ندارد مثلاً واگذاری یک دست لباس در مقابل یک قاب عکس.

در یک تقسیم بندی دیگر در فقه صلح به سه قسم تقسیم شده است؛

۱- صلح میان مسلمانان و غیر مسلمانان که بحث آن در مبحث جهاد آمده است.

۲- صلح میان زن و شوهر که در مبحث طلاق آمده است.

۳- صلح میان دو فرد که در روابط خود به اختلاف برخورده اند.

عقد صلح در معاملات

صلح یک عقد مستقل است که**شرایط مخصوص** به خود را دارد و تمام شرایط سایر عقود در آن قابل اجرا نیست. مثلاً اگر صلحی بجای خرید و فروش باشد، حق شفعه مانند خرید و فروش در آن وجود ندارد.

صلح **عقد لازم**است، یعنی رضایت دو طرف در آن شرط است، مانند این که دو نفر بخواهند بدهی و طلب خود را، از طریق صلح با هم تسویه کنند، در آن صورت دو طرف باید رضایت دهند. یعنی نیاز به ایجاب و قبول دارد. اگر کسی بگوید صلح عقد جایز است و نیاز به قبول ندارد و بخواهد مالی را بدون عوض صلح کند در پاسخ گفته می‌شود که نام آن صلح نیست، بلکه نام آن **هبه غیر معوضه** است.

در یک تقسیم‌بندی غلط صلح را به **صلح معوض** یعنی صلحی که در ازاء چیزی که می‌دهند یا می‌بخشند و چیزی به جای آن می‌گیرند و **صلح غیر معوض** یعنی در ازاء چیزی که می‌دهند یا می‌بخشند چیزی نمی‌گیرند تقسیم کرده‌اند که گفتیم به این دومی صلح نمی‌گویند بلکه **هبه** می‌گویند که شرایط خود را دارد و شرایط صلح بر آن مترتب نیست مثلاً می‌شود به آن

عمل نکرد.

در حالی که بعد از اجرای صیغه‌ی عقد صلح (صلح معوض) باید به آن عمل نمود و نمی‌توان از تمام اختیارات فسخ استفاده کرد، مانند خیار مجلس، حیوان، تاخیر و آن را بر هم زد و فسخ کرد، مگر در عقد صلح شرط شده باشد، یا هر دو طرف رضایت دهند. یعنی از طریق اقاله صلح را فسخ کنند.

شرایط کسانی که با هم صلح می‌کنند همان شرایط افرادی است که می‌توانند با هم معامله انجام دهند، یعنی بالغ، عاقل، مالک، با قصد و اختیار دار بوده و ممنوع از تصرف در آن مال نباشند.

صلح ممکن است سازش نسبت به مطالبات باشد و یا واگذاری حقی در مقابل حق دیگر و یا واگذاری مالی در مقابل انجام کاری.

صلح ممکن است مانند فروش باشد یا مانند اجاره و یا مانند هبه و یا هیچکدام. در تمام این مسائل صلح صحیح است. مواد ۷۵۲ به بعد قانون مدنی

انواع و شرایط صلح

صلح با اقرار، یعنی فردی ادعای طلبی دارد و بدهکار بدهی خود را قبول دارد، اما می‌گوید در حال حاضر امکان پرداخت ندارم، و طلبکار آن را به مبلغ کم‌تری صلح می‌کند. معمولاً این حالت در زمان ورشکستگی افراد در کسب‌وکار پیش می‌آید.

صلح با انکار، یعنی فردی ادعای طلبی دارد و طرف دیگر آن بدهی را قبول ندارد، ضمناً طرفین مدرک کافی برای اثبات ادعای خود ندارند. در آن صورت به مبلغی صلح می‌کنند. البته این صلح رفع دعوی دنیا را می‌کند اما اگر کسی حقی برگردن دیگری داشته باشد و بدهکار از بدهی واقعی خود خبر داشته باشد ولی با سوء استفاده از این که طلبکار مدارک کافی ندارد بدهی واقعی خود را نپردازد و از طلبکار بخواهد با هم صلح کنند، این صلح باعث رفع دین بدهکار نمی شود بلکه آن حق باقی می‌ماند و در آخرت بدهکار آگاه موأخذه خواهد شد.

در صلح نباید ابهام باشد که باعث ضرر طرفین شود، ولی می‌توانند بگویند هر چه با هم حساب و کتاب داریم در مقابل این مبلغ صفر شود یا همه‌ی حقوقی را که من در این باغ دارم به

این مبلغ صلح می‌کنم.

صلح می‌تواند بر سر هر موضوع مباحی باشد و عوض آن هم می‌تواند هر اقدامی باشد. ولی نمی‌توان با کسی صلح کرد که کار حرامی انجام دهد، مثلاً می‌توان صلح کرد به اینکه اگر دو روز در باغ من کار کنی از تو می‌گذرم ولی نمی‌توان صلح کرد به این‌که اگر شراب بخوری از تو می‌گذرم.

در صلح نمی‌توان حرامی‌را حلال کرد مثلاً، مال دزدی را با دیگری صلح کنیم. این صلح صحیح نیست.

چند مسئله

۱- در زمان فسخ شرکت می‌توان این گونه صلح کرد که یک نفر سرمایه خود را کامل بردارد و سود و زیان شرکت برای بقیه باقی بماند.

۲- شرکاء در شرایطی می‌توانند در ارزش سهام خود در شرکت صلح کنند که شریکی که از شرکت خارج می‌شود سهمی‌در سود و زیان آینده شرکت نداشته باشد. یعنی سود یا زیان از آن تاریخ به بعد را در صلح منظور کرده باشند.

۳- اگر کسی ادعای مالی را داشته باشد که در دست شخص دیگر است و با هم صلح کنند بعد معلوم شود مال او نبوده است باید آن‌چه را که در عوض صلح گرفته برگشت دهد.

۴- اگر در عوض صلح مالی را به طلبکار دادند و معلوم شد آن مال معیوب است باید آن را جبران کنند.

۵- صلح می‌تواند نسبت به عین مال باشد، برای مثال اتومبیل دیگری در اختیار من بوده و به آن صدمه وارد شده، پس:

الف – صدمه وارد شده را به مبلغی با مالک صلح می‌کنیم، اتومبیل از آن مالک خواهد بود.

ب – کل اتومبیل را به مبلغی صلح می‌کنیم، اتومبیل از آن من می‌شود.

۶- صلح می‌تواند نسبت به منفعت مالی باشد، مثلاً اتومبیل در اختیار من بوده است، نسبت به اجاره مدتی که آن را در اختیار داشته‌ام با مالک صلح می‌کنم.

۷- اگر کسی مبلغ واقعی طلب خود را بداند و کسی که می‌خواهد با او صلح کند مبلغ بدهی

خود را نداند ولی آماده باشد با مبلغ بیشتر باطلبکار صلح کند، طلبکار باید به او بگوید چه مبلغی از او طلبکار است. اگر بگوید و او صلح کرد مانعی ندارد، ولی اگر طلبکار نگوید و بدهکار صلح کند مبلغ اضافه برای طلبکار حرام است. مگر این که اگر مبلغ را می‌دانست باز هم صلح می‌کرد.

۸- اگر کسی مبلغ واقعی بدهی خود را بداند و کسی که می‌خواهد با او صلح کند مبلغ طلب خود را نداند ولی بخواهد با مبلغ کمتری صلح کند باید بدهکار مبلغ واقعی بدهی خود را به او بگوید. اگر او صلح کرد مانعی ندارد، اما اگر نگوید و او صلح کند کسری پرداخت را به طلبکار مدیون است. مگر این که اگر مبلغ صحیح را هم می‌دانست باز صلح می‌کرد.

۹- در صلح اگر چه اختیار فسخ نیست ولی اگر چیزی را که با هم صلح کرده اند از بین برود، صلح بر هم می‌خورد. مثلاً، من تمام طلب خود را صلح می‌کنم با صد هزار تومانی که شما می‌گویید در اتومبیل موجود دارید. شما می‌روید آن را بیاورید، متوجه می‌شوید سرقت شده است، در این حالت صلح باطل می‌شود مگر شما صد هزار تومان دیگر بیاورید و یا صلح را بر چیز دیگری قرار دهیم.

۱۰- اگر دو نفر به یکدیگر بدهی دارند ولی مبلغ دقیق آن را نمی‌دانند و با مبلغی با هم صلح کنند این صلح به دلیل کمی‌و زیادی مبلغ، ربا نیست و صحیح است.

۱۱- معاملاتی که مشمول ربا است با صلح نمی‌توان آن را حلال کرد و نمی‌توان مبلغی قرض داد و سپس با مبلغ بیش‌تری صلح کرد، این مشمول ربا می‌شود.

۱۲- می‌توان طلب مدت دار خود را به مبلغ نقد کم‌تری صلح کرد.

۱۳- در صلح اگر یکی از طرفین به تعهد و قرار خود عمل نکند نفر دیگر می‌تواند او را مجبور کند، یا از حاکم بخواهد که او را به انجام تعهد خود مجبور کند. یا صلح را فسخ کند (استفاده از خیار تخلف شرط)

۱۴- اگر در صلح به طلبکار وکالت بدهیم تا از محل فروش مالی مطالبات خود را بردارد، نمی‌توان او را از این وکالت عزل کرد، مثلاً در صلح به کسی وکالت داده‌ایم که اتومبیل ما را بفروشد و مطالبات خود را بردارد، در حقیقت بدهی خود را با آن اتومبیل صلح کرده‌ایم و سپس اگر اتومبیل گران شود، حق نداریم وکالت را از او سلب کنیم و قیمت سابق اتومبیل را به او بدهیم، هم‌چنان‌که اگر قیمت اتومبیل پایین بیاید طلبکار حقی ندارد.

۱۵- اگر طرفین در زمان عقد صلح وعده ای به هم بدهند و سپس به وعده‌ی خود وفا نکنند، نمی‌توان آن‌ها را مجبور کرد که به وعده‌ی خود وفا کنند، اگر چه وفای به عهد مستحب است.اما بعضی از فقها عمل به وعده‌ای را که ضمن عقد صلح به یکدیگر داده‌اند واجب می‌دانند.

مثلاً در مجلس صلح در حالی که طرفین نسبت به طلب و بدهی خود به مبلغی صلح می‌کنند یکی از طرفین به دیگری بگوید، بعداً من زمین‌هایم را می‌دهم تو بفروشی و از این راه عایدی خوبی نصیب تو می‌شود. اما بعد از مجلس صلح زمین‌ها را توسط دیگری بفروشد، یا اصلاً آن‌ها را نفروشد، او خلاف وعده عمل کرده که کار بسیار ناپسندی است، ولی نمی‌شود او را مجبور به انجام وعده‌ای کرد که در مجلس صلح تعهد کرده است.

انجام تعهد

مسئله‌ی مهمی‌که در صلح و سایر عقود، وجود دارد این است که هر کس عقدی را منعقد می کند باید متوجه آثار آن باشد و خود را به اجرای تعهدی که کرده است، ملزم بداند. مثلاً، وارد شدن هر کس به منزل شخصی خودش حلال است. اما زمانی که آن را اجاره می‌دهد حق وارد شدن به خانه‌ی خود را ندارد. به بیان دیگر مالک (موجر) به دلیل اجاره دادن ملک منفعت بردن در زمان اجاره را از خود سلب کرده و متعهد شده است بدون اجازه‌ی مستأجر وارد ملک خود نشود. یعنی مالک حلالی را با عقدی که شرع اجازه داده است برخود حرام کرده است، و اگر خلاف قرارداد عمل کند می‌شود او را ملزم به رعایت آن کرد، قابل توجه مالک.(۱-۳-۹ تعهد)

اما اگر قسمتی از خانه را اجاره دهد و قسمتی از آن را برای خود نگه‌دارد و تعهد کند که بدون اجازه‌ی مستأجر وارد خانه نشود، نمی‌توان او را قانوناً ملزم به رعایت این تعهد کرد، قابل توجه مستأجر.

چند نکته در صلح

۱- در صلح نباید زیان آن قدر باشد که طرف مغبون شود. به عبارت دیگر در صلح باید بدانند راجع به چه موضوعی و در چه حدی صلح می‌کنند:

مثلاً، یکی از صلح‌های باطل این است که کسی بگوید به مدت دو سال هر چه دارایی به

دستم آمد به تو صلح می‌کنم به ده میلیون تومان. در حالی که اگر او می‌دانست در ظرف آن دو سال یکی از بستگانش فوت می‌کند و چند صد میلیون نصیب او می‌شود چنین صلحی نمی‌کرد. این صلح درست نیست. هم‌چنان که اگر چیزی به دست نیاورد طرف دیگر مغبون شده است، این ضرر فاحش را نمی‌توان صلح کرد.

۲- در صلح باید موضوع کاملاً واضح و روشن باشد و معلوم باشد بر سر چه چیز صلح می کنند.

۳- ما می‌توانیم در مورد حق اختراع، یا حق التألیف و یا سایر امتیازاتی که قبلاً در جامعه وجود نداشته و در زمان ما رایج شده است، صلح کنیم.

۴- به طور کلی در هر کاری و موضوعی و امری که ما اجازه داریم از طریق یکی از عقود آن را به دست آوریم، می‌توانیم حقوق خود را در آن رابطه به دیگری منتقل و در مورد آن صلح کنیم، مشروط به این‌که حرامی‌را حلال و یا حلالی را حرام نکنیم.

می‌دانیم بدون رضایت مالک حرام است وارد ملک کسی شویم، ولی با خرید و یا اجاره و یا اجازه‌ی او می‌شود وارد ملک او شد. پس با صلح هم می‌شود وارد ملک او شد، اما باید کاملاً مشخص باشد که شرایط صلح تا چه مقدار بوده است. مثلاً تا چه مدت یا تا چه مقدار ... از ملک او می‌توانیم استفاده کنیم.

مثال دیگر: فروش مال مسروقه حرام است. این امر به هیچ وجه حلال نمی‌شود. پس با صلح هم نمی‌توان آن را به دیگری منتقل کرد.

۵- صلح در مقداری است که با هم اختلاف دارند. مثلاً، در قرض زیاده گرفتن ربا محسوب می‌شود و حرام است، پس با صلح نمی‌توان آن زیادی را حلال کرد.

مثال دیگر،دو میلیون تومان در صندوق است یک نفر مدعی است که همه آن‌ها مال اوست. نفر دیگر می‌گوید یک میلیون تومان از آن مال من است. پس اختلاف بر سر یک میلیون است. در این‌جا اول یک میلیونی که بر سر آن اختلاف نیست به مالک می‌دهند و در مورد یک میلیون دوم با مبلغی با هم صلح می‌کنند.

مثال دیگر، اگر دو نفر امانتی نزد کسی گذاشته باشند که علامت خاصّی نداشته باشد و مقداری از آن مفقود شود، باید در مورد تفاوت آنها صلح کنند، مثلاً یک نفر دو میلیون تومان و دیگری یک

میلیون تومان ودیعه به کسی سپرده اند و او در صندوق گذاشته و یک میلیون تومان آن را دزد برده است. در این حالت می‌گویند یک میلیون تومانی که مفقود شده به نسبت از هر کدام کسر می‌کنیم، مثلاً، یک سوم آن را از یکی و دو سوم آن را از دیگری کسر می‌کنند،چون یقین نداریم دزد اسکناس‌های کدام یک را برده است،لذا می‌گوییم در مورد این تقسیم با هم صلح کنید.

۶- اگر دو کس مال مشابه داشته باشند و با هم بفروشند و آخر وقت مقداری از مال باقی بماند، می‌توانند به نسبت از مال و پول بردارند، و یا توافق کنند و قرعه بزنند و مال را یکی بردارد و پول را به نسبت بقیه‌ی کالا تقسیم کنند و سپس به هر کدام از عقود که می‌خواهند با هم صلح کنند.

۷- اگر کسی ادعایی کرد و طرف او گفت بیا با هم صلح کنیم، دلیل بر قبول طلب او نیست، چه بسا خواسته است خود را از گرفتاری خلاص کند ولی اگر بگوید به من بفروش، یا مهلت بده تا حق تو را بدهم این‌ها به معنای اقرار به قبول بدهی است.

صلح با اکراه

چنانچه صلحی با اکراه و از روی اجبار باشد صحیح نیست. مثلاً شخصی مبلغ یک میلیون تومان از کسی طلبکار است و سندی که بتواند آن را از راه قانونی وصول کند مانند چک یا نوشته ای در اختیار ندارد و بدهکار که از موضوع آگاهی دارد می‌گوید آن را با مبلغ پانصدهزار تومان با من صلح کن و دست از مرافعه بردار، طلبکار صلح می‌کند این نوع از صلح صحیح نیست و اگر در آینده وجهی از بدهکار به دست طلبکار برسد می‌تواند آن را تصاحب کند و از طرف دیگر اگر طلبکار به تمامی حق خود نرسد بدهکار مدیون اوست و در جهان دیگر باید پاسخگو باشد. در قانون مدنی از ماده ۷۵۲ به بعد در مورد صلح مطالبی آمده است که در دادگاه‌ها به آن توجه می‌شود.

۶-۱۱ بخش ششم
اقرار یا اعتراف

تعریف اقرار

اقرار یعنی اعتراف کردن به حق دیگری، بیان حقیقت موضوعی که به شخص مربوط است از زبان خود او، در حالی که قبلاً بیان نکرده بوده و یا منکر آن بوده است. معمولاً در زمانی کلمه اقرار را بکار می‌برند که شخص به ضرر خود موضوعی را تأیید کند.

اقرار در مورد کارهای دیگران را **شهادت دادن** می‌گویند.

اقرار از نظر مسائل شرعی حجیت دارد، یعنی می‌توان به آن استناد کرد و زیان را از فرد مُقِرّ گرفت. اگر چه در جوامع عقب مانده گاهی اقرار به دلیل فقر و بیچارگی افراد به دروغ انجام می‌شود، یعنی یک فرد بی گناه محتاج با گرفتن مبلغی گناهی را بر گردن می‌گیرد تا مجازات دیگری را به او تحمیل کنند و او در مقابل این دروغ مبلغی از خاطی اصلی دریافت می‌کند. در تاریخ موردهایی بوده که افراد بی‌گناه اقرار به گناهی کرده‌اند و سال‌ها زندانی کشیده و یا حتی کشته شده‌اند تا موضوع خطای خطاکاران اصلی مخفی بماند. به همین دلیل در اخلاق دینی داریم برای کسانی که می‌خواهند اقرار کنند و یا شهادت دهند اول باید قاضی توضیحاتی بدهد تا آنان خدا را در نظر بگیرند و دروغ نگویند و سپس اعتراف به حقیقت بکنند.

به جرأت می‌توان گفت یکی از فضیلت‌های انسانی اعتراف و اقرار به حق است. آیات متعددی در مورد راستگویی و صداقت داریم، از جمله در آیه‌ی ۲۴ سوره‌ی احزاب (۳۳) خداوند می‌فرماید:

لِیَجزِی اللهُ الصادِقِیَن بِصِدقِهِم...

تا سرانجام، خداوند راست‌گویان را به سبب صداقتشان پاداش دهد ...

اگر اخلاق صداقت و راست‌گویی را از جامعه‌ای حذف کنند، اقرار به باطل و ناحق جایگزین آن خواهد شد. در آن صورت قضات جهت رسیدن به حقیقت با مشکلات فراوانی روبه‌رو خواهند بود. در حالی که اگر مردم جامعه راست‌گو و صادق باشند در آن جامعه است که اقرار جهت حل و فصل مشکلات و مسائل لاینحل جامعه کاربرد فراوانی خواهد داشت. در هر جامعه‌ای که از صداقت و راستی خبری نباشد، هیچ اقراری قابل اعتماد نیست و براساس آن به هیچ حکمی‌نمی توان اعتماد کرد.

با توجه به این که مردم سخنان اغراق‌آمیز زیاد می‌گویند، در اقرار باید توجه کرد تا به اقرار واقعی افراد برسیم.

ارکان اقرار

در اصطلاح حقوقی :

۱. **اقرار کننده** را **مقر.**

۲. کسی که **اقرار به نفع** اوست **مقرله.**

۳. اگر **اقرار به ضرر** کسی باشد او را **مقر علیه** می‌گویند.

اقرار کننده باید شرایط عقد بیع را داشته باشد یعنی عاقل، بالغ، مختار، و آزاد باشد.

اقرار، لفظ معینی ندارد حتی با اشاره هم می‌شود اقرار کرد.

چند مسئله

۱- اقرار باید صریح باشد. بنابراین اگر از شخصی سئوال کنند آیا بدهکار هستی؟ بگوید آری، این اقرار است. اگر از شخصی سئوال کنند آیا بدهکار نیستی؟ بگوید چرا، این اقرار است. اما اگر از شخصی سئوال کنند آیا بدهکار نیستی؟ بگوید آری، این اقرار نیست، زیرا مشخص نیست، که آری بدهکار است، یا آری بدهکار نیست.

۲- کسی که اقرار می‌کند مالک چیزی است باید اهلیت آن را داشته باشد. مثلاً اگر یک مرد

پنجاه ساله مدعی گردد که یک فرد چهل ساله فرزند اوست، از او نمی‌پذیرند.

۳- اقرار نباید مبهم باشد، مثلاً اقرار می‌کنم به او بدهکار هستم صحیح نیست، چون معلوم نیست به چه کسی و چه مبلغی، بدهکار است.

۴- اگر شخصی بدهکار است، ولی اقرار مبهم می‌کند باید او را نگه‌دارند (حبس) تا اقرار واضح او را بشنوند ولی حق ندارند او را شکنجه کنند.

۵- حق ندارند کسی را که اقرار نکرده است برای این‌که اقرار کند حبس کنند.

۶- اگر اقرار کننده سخن مبهمی‌بگوید دیگران حق تفسیر آن را ندارند، بلکه باید از خود او مقصودش را سئوال کنند.

۷- اگر اقرار کننده بگوید که من هزار بدهکارم و پنج تومان، عدد هزار را هم تومان می‌گیرند نه ریال یا واحد دیگری. به طور کلی، الفاظ در تمام معاملات و امور حقوقی حمل بر معنای رایج آن در جامعه می‌شود. مگر به صراحت خلاف آن تصریح شود.

۸- اگر اقرار کننده بگوید که من بدهکار هستم اما قرار بوده دو سال دیگر بپردازم، بدهکاری او ثابت می‌شود و برای مدت زمان پرداخت باید دلیل بیاورد و اگر نیاورد هر چه طلبکار بگوید با قسم می‌پذیرند.

۹- اگر اقرار به بدهکاری خود بکند و سپس بگوید این به خاطر معامله‌ی باطل بوده است مثلاً، بگوید بدهی من به علت خرید شراب از او است، اقرار او در مورد بدهی قبول است ولی سخن دوم او پذیرفته نیست مگر دلیل کافی بیاورد.

۱۰- اگر اقرار کند این بدهی در مقابل کالایی بوده که تحویل نشده باید دلیل بیاورد.

۱۱- اگر اقرار کند به این که بدهی در مقابل معامله‌ای بوده که فسخ شده، باید دلیل بیاورد.

۱۲- اگر بگوید صد تومان بدهکار بوده‌ام منهای سی تومان، از او هفتاد تومان پذیرفته می‌شود.

۱۳- اگر در مورد موضوعی چند اقرار و یا اقرارهای مبهم کند باید خودش توضیح دهد.

۱۴- اگر شخص اقرار کند و سپس بگوید متوجه نبودم چه می‌گفته‌ام و یا سابقه‌ی سفاهت و جنون داشته باشد مجدداً از او توضیح می‌خواهند و از او دلیل با قسم را می‌پذیرند.

۱۵- اگر بگوید به اجبار و شکنجه مرا به اقراری وا داشته‌اند از او پذیرفته می‌شود و مجدداً از

او سئوال می‌کنند و با قسم از او می‌پذیرند.

۱۶- اگر به قرینه متوجه شوند شخص به استهزاء و قصد شوخی اقرار کرده، اقرار او پذیرفته نیست.

۱۷- در اقرار نظر قاضی معتبر نیست، بلکه قصد اقرار کننده مهم است، بنابراین باید روشن و واضح باشد.

اقرار به نسب و خویشاوندی

به طور کلی چون اقرار به نسب باعث تأثیر بعضی حقوق شرعی دیگر می‌شود در قبول آن شرایط سخت تری را تعیین کرده‌اند.

کسی که طفل صغیری را بگوید فرزند من است از او به چند شرط می‌پذیرند:

الف – امکان تولد فرزند از او باشد

ب – طفل نسبت دیگری با کسی نداشته باشد

ج – کسی مدعی طفل نباشد

بعد از اقرار چنان‌چه نسبتی ثابت شود بقیه‌ی فروع هم به تبع آن ثابت خواهد شد.

اگر شخصی فرد بالغی را بگوید فرزند من است، باید آن فرد هم بپذیرد مگر فرد بالغ مجنون یا مرده باشد.

اگر دو نفر به خویشاوندی هم اقرار کنند و یکی از آن‌ها فوت کند، اگر نفر دوم در طبقه ای قرار دارد که ارث به او می‌رسد، باید سایر وراث آن نسبت را قبول داشته باشند و الاّ ارثی به او نمی‌رسد.

اگر یکی از وراث خویشاوندی فرد دیگری را که ارث به او می‌رسد قبول کند، باید از محل سهم ارث خود سهم او را بدهد؛ البته، بستگی دارد در چه طبقه ای باشد. برای مثال اگر برادر میت اقرار کند که این شخص پسر میت است باید تمام ارثی که به او رسیده به پسر بدهد و اگر بگوید این هم برادر دیگر متوفی است، باید سهم ارث او را در مال خود محاسبه و به او مسترد کند.

۷-۱۱ بخش هفتم

وکالت:

شاید به نظر برسد داشتن وکیل یکی از کارهای دنیای جدید است، اما این طور نیست. زیرا در زمان‌های قدیم چون مردم تا این اندازه گرفتار نبودند و یا چون با هم تا این اندازه مراوده و کار نداشتند و یا چون تعداد کارها بسیار محدود بوده و هر فردمی‌توانسته است تمام کارهای خود را شخصاً انجام دهد و تصمیم بگیرد، لذا کار وکلا به این وسعت نبوده است. اما در زمان ما که هم کارها متنوع و فراوان شده و هم مردم شناخت کم‌تری نسبت به قوانین دارند، و هم افراد کمتر یکدیگر را می‌سناشند، لذا برای حفظ سرمایه و منفعت خود نیاز به افراد متخصص در هر رشته محسوس است تا ما را راهنمایی کنند که در تصمیمات خود اشتباه نکنیم و یا بعضی کارها را که ما فرصت انجام آن را نداریم دیگری به جای ما انجام دهند. به این فرد **وکیل** می‌گویند که به **وکالت** از طرف ما کارها را انجام می‌دهد.

مشاور

مشاور یعنی فردی که طرف مشورت قرار می‌گیرد و می‌تواند ما را راهنمایی کند که از چه مسیری کارهای خود را پیش ببریم تا به اهداف خود برسیم. در مورد وظایف و شرایط آن در فقه چیزی نگفته‌اند، اما نظر به این‌که به ما توصیه کرده اند به هیچ عنوان دروغ نگوییم، مشاور باید

فرد امینی باشد و اگر چیزی را نمی‌داند باید بگوید نمی‌دانم و طرف مشورت خود را به اشتباه نیندازد. مشاور معمولاً کار اجرایی ندارد بلکه به دلیل تجربه نظرات خود را مطرح می‌نماید.

انواع وکالت

وکالت ممکن است **جنبه‌ی مثبت** انجام عملی را داشته باشد. یعنی وکیل بخواهد کاری را به جای موکل خود انجام دهد. برای مثال به وکالت از طرف موکل خود کالایی را بخرد، خانه‌ای را به نام او کند، چیزی را از طرف او بفروشد و یا به دیگری منتقل کند که معمولاً به دلیل اشتغال و یا عدم حضور صاحب سرمایه و یا صاحب کالا، صاحب اصلی که همان موکل است فرصت ندارد به آن کار رسیدگی کند و وکیل از طرف او کارها را انجام می‌دهد.

وکالت ممکن است **جنبه‌ی منفی** جهت جلوگیری از انجام کاری، تبرئه‌ی فردی و یا احقاق حقوق از دست رفته موکل داشته باشد. یعنی وکیل موظف است ثابت کند فلان خطا را موکل او انجام نداده و یا اگر انجام داده است طبق قانون بوده و یا می‌خواهد ثابت کند حقوق قانونی موکل او توسط شخص ثالثی ضایع شده و او سعی در احقاق حقوق از دست رفته موکل خود دارد.

در مورد اول معمولاً مشکلی پیش نمی‌آید، و کار به درستی و سرعت و چه بسا به دلیل آگاهی وکیل صحیح تر و شرعی تر انجام می‌شود.

اما در مورد دوم مسائل بسیاری پیش می‌آید، یعنی **اگر در جامعه‌ای اخلاق** حاکم نباشد، وکلا سفید را سیاه نشان می‌دهند، و روز را چون شب تار می‌کنند، حق را ناحق می‌کنند تا بتوانند به اهداف خود که رضایت موکل است، برسند. در چنین جامعه‌ای هر کس فساد می‌کند و زمانی که مجازات قانون را به او گوشزد می‌کنید، او با کمال افتخار تجربیات وکیل خود را مطرح می‌کند و می‌گوید چگونه او توانسته است موکلان خود را از زیر شلاق عدالت خارج نماید.

در این نوع کشورها شما وکیلان پول‌دار را می‌بینید که با ترفندهای مختلف ثروت‌های کلان دارند که از محل کمسیون‌هایی که حق را نا حق کرده‌اند و نرخ آن چندین برابر تعرفه‌های معمول وکالت است به دست آورده‌اند. در این نوع کشورها، قضات یا باید از وکیلان بترسند و بلرزند و یا این که با آنان در فسادشان مشارکت کنند.

یکی از دوستان می‌گفت در اروپا اگر پرونده‌ای به دادگاه ارجاع شود و متهم وکیل نداشته باشد

قضات سعی می‌کنند به پرونده او رسیدگی نکنند و زمانی که وکیلی روی پرونده‌ای معرفی می‌شود، قضات نفس راحتی می‌کشند. علت را سئوال کردم، گفت چون در آن جوامع وکیل قانونی حرف می‌زند و زمانی که پرونده‌ای وکیل دارد در حقیقت قاضی یک دستیار خوب دارد که موضوع را به طور کامل و از همه‌ی جوانب با هم بررسی می‌کنند و به هر نتیجه‌ای که برسند کاملاً قانونی است. در حالی که در جوامعی که اخلاق حکم نمی‌کند قاضی باید مانند یک شطرنج باز مواظب باشد مات نشود، زیرا ممکن است وکیل او را به اشتباه انداخته و حکم مورد نظر را از او بگیرد در حالی که سایر قضات که حواس خود را جمع کرده‌اند،نظر دیگری بدهند.

به نظر می‌رسد اگر در کشوری پول و ثروت، خدای وکلای آن سرزمین شود، یکی از فاسدترین کشورهای روی زمین می‌شود. زیرا در آن کشورها دزدان را پاکان جامعه می‌نامند و نیکان آنان محکومان جامعه خواهند شد. خوشا به حال مردمانی که خردمندان و خداترسان و عابدان و زاهدان واقعی آنان به عنوان وکلا و معتمدان مردم آن سرزمین خدمت می‌کنند.

اکثر کسانی که معاملات مالی زیادی دارند برای امور خود وکیل می‌گیرند. کار عمده وکیل دفاع از موکل خود است که بیش‌تر مشکلاتش مالی است یا تنظیم قراردادهایی که به فعالیت مالی متصل می‌شود و یا مراجعه به مراجع قانونی از طرف موکل خود جهت پی‌گیری امور یا پاسخگویی به سئوالاتی که از موکل او دارند و ... .

ارکان وکالت

به طور کلی **وکالت** عقدی است جایز، که هر یک از طرفین می‌توانند آن را فسخ کنند، در موارد خاص، وکالت عقد لازم است و نمی توان آن را فسخ کرد ، مانند وکالت در انجام عملی که درباره‌ی آن قبلا صلح کرده‌ایم یا وکالتی که در ضمن عقد لازم شرط شده باشد.

موکل، کسی است که شخصی را از طرف خود معین می‌کند تا برای او و یا از طرف او کاری را انجام دهد.

وکیل، کسی است که انجام کاری را از طرف دیگری قبول می‌کند.

موضوع وکالت، کاری است که باید از طرف وکیل برای موکل انجام شود.

موکل و وکیل باید شرایط عقد معامله را داشته باشند یعنی، عاقل، بالغ، با اختیار بوده و حق

تصرف در اموال مورد بحث را داشته باشند. مواد ۶۵۶ به بعد قانون مدنی.

مستحب است مردم آبرومند در مرافعات خود وکیل بگیرند و خود وارد دعوا نشوند.

چند مسئله

۱- موکل باید کاری را به وکیل ارجاع دهد که در زمان ارجاع خود می‌توانسته است انجام دهد. مثلاً به وکیل اجازه دهد باغی را که تحت تملک اوست بفروشد. این وکالت صحیح است. ولی این که شخصی را وکیل کند که هر موقع باغی خرید آن را بفروشد، صحیح نیست زیرا او در زمانی که وکالت داده است خود نمی‌توانسته آن باغ را بفروشد.

۲- می‌توان کسی را وکیل کرد و سپس خواست از ماه آینده کار را شروع کند.

۳- نمی‌توان به کسی گفت از ماه آینده وکیل من هستی.

۴- در دادن وکالت و قبول آن هر لفظی قبول است.

۵- اگر موکل موضوع وکالت را فسخ کرد، از زمانی که به وکیل خبر برسد او حق دخالت ندارد.

۶- اگر چه موضوع وکالت عقد جایز است و هر زمان طرفین می‌توانند آن را فسخ کنند اما می‌توان موضوع وکالت را به عقد لازم قرار داد، در آن صورت بدون اجازه وکیل نمی‌توان او را عزل کرد. مانند وسیله‌ای که رهن می‌گذاریم و مرتهن (کسی که پول از او گرفته‌ایم و وسیله نزد او است) حق دارد چنان‌چه مدت زمان رهن سرآمد و مدیون موضوع رهن را برگشت نداد آن را بفروشد، بنابراین نمی‌توان او را از وکالت عزل یا وکالت او را فسخ کرد. هم‌چنین در صلح ممکن است یک نفر دیگری را وکیل کند که مالی را بفروشد و طلب خود را بردارد در چنین حالتی هم نمی‌توان وکیل را عزل کرد.

۷- وکیل می‌تواند خود را عزل کند اگر چه موکل حضور نداشته باشد و یا راضی به این امر نباشد.

۸- وکالت با فوت موکل و یا وکیل باطل می‌شود، هم‌چنین در زمان محجوریت و بیهوشی باطل است و اگر موکل عاقل شد یا به هوش آمد باید مجدداً وکالت دهد، ولی در خواب و مستی باطل نمی‌شود.

۹- وکالت در کاری جایز است که شارع انجام آن را واجب نکرده باشد، مثلاً: نمی‌توان برای نماز خواندن وکیل گرفت. یا نمی‌توان برای قسم خوردن در دعواها وکیل گرفت.

۱۰- نمی‌توان به وکالت از طرف میّت اقدامی‌نمود ولی می‌توان از طرف وصی جهت انجام کارهای میّت، نیابت را پذیرفت.

۱۱- اگر کسی از طرف میّت وصی باشد، باید نسبت به اجرای وظایف موصی دقّت کند و نمی‌تواند اصل مسئولیت را با گرفتن وکیل از خود سلب کند اما اگر صلاح دید می‌تواند برای پی‌گیری بعضی از کارهای میّت وکیل انتخاب کند. در حقیقت وصی به جای خود وکیل می‌گیرد.

۱۲- حاکم شرع می‌تواند از طرف خود وکیل برای انجام امور و رسیدگی به مال یتیم و سرپرستی آنان قرار دهد. هم‌چنین می‌تواند با انتصاب قیم تمام امور یتیم را به شخصی واگذار کند که این امر رایج تر است.

۱۳- وکیل باید طبق نظر موکل خود کار کند.

۱۴- اگر کسی بگوید تو را وکیل کردم در همه امور خود صحیح است، ولی اگر او را برای یکی از کارهای خود وکیل کند و آن را مشخص نکند، صحیح نیست.

۱۵- می‌توان یک نفر را وکیل کرد و به او اختیار داد تا یکی از چند کاری را که مایل است انجام دهد، مثلاً، خانه را یا بفروشد یا اجاره دهد و یا آن را بازسازی کند.

۱۶- وکیل نباید کالا را به قیمت کم‌تر از قیمت روز بفروشد، مگر با اجازه‌ی موکل.

۱۷- وکیل باید معامله را نقد انجام دهد، و کالای بی عیب بخرد.

۱۸- وکیل با اجازه موکل می‌تواند وکیل دیگری برای کار خود بگیرد (**حق توکیل**).

۱۹- حاکم شرع می‌تواند برای صغیر و سفیه وکیل انتخاب کند. در حقیقت آنان وکیل حاکم شرع هستند نه وکیل آن افراد.

۲۰- اگر مالی در دست وکیل تلف شود و او کوتاهی در نگه‌داری آن نکرده باشد، مسئول نیست.

۲۱- اگر در اتلاف مال بین وکیل و موکل اختلاف شد، قول وکیل با قسم پذیرفته است.

۲۲- اگر در زمان اطلاع از عزل وکیل اختلاف باشد قول وکیل پذیرفته است.

۲۳- اگر اختلاف شود که مال موکل که در دست وکیل بوده است برگشت داده شده است یا خیر، دو حالت دارد:

الف) اگر وکیل مجانی باشد قول وکیل مقدم است.

ب) اگر وکیل با اجرت باشد قول موکل مقدم است.

۲۴- اگر بین وکیل و موکل بر سر این‌که وکیل بوده است یا خیر اختلاف شود، هر یک که منکر وکالت باشند قولشان با قسم مقدم است.

۲۵- اگر وکیل بگوید کالا را به قیمتی فروخته ام که موکل اجازه داده بوده و موکل بگوید اجازه نداده بوده ام، قول موکل مقدم است، بنابراین اگر متاع موجود باشد آن را برگشت می‌دهند، اگر نباشد قیمت یا مثل آن را باید به موکل بدهند.

۲۶- اگر وکیل همسری برای موکل خود عقد کرد و موکل منکر شد، وکیل باید مهر او را بپردازد و او را رها کند.

۲۷- اگر موکل دونفر را وکیل کرد، آن دو باید مشترکا تصمیم بگیرند.

۲۸- وکالت با شهادت دو مرد عادل ثابت می‌شود.

۲۹- اگر وکیل مال موکل را به او ندهد، در مقابل آن ضامن است و می‌توان از او شکایت کرد تا قاضی او را مجبور به اجرای وظیفه خود کند.

در کتاب منافع فقه شیعه (م.ف.ش) از حدیث ۳۴۹۴۹ الی ۳۴۹۴۱ در ابن باب صحبت شده است.

فصل دوازدهم

کتاب هبه و آنچه وابسته به آن است

۱-۱۲ بخش اول - هبه و صدقه یا انفاق.....۶۹۵

درآمدهای اختیاری دولت. آیات انفاق. اعتدال در انفاق، احادیث انفاق.

۲-۱-۱۲انواع صدقه و انفاق، تعریف صدقه، چند مسئله،..... ۷۰۰

۳-۱-۱۲تعریف هبه، ارکان هبه، انواع بخشش. چند مسئله.....۷۰۱

۴-۱-۱۲رد مظالم، حق الناس، حق الله، انواع مظلمه، چند مسئله،.....۷۰۵

۵-۱-۱۲چرا حق الناس به گردن ما نباشد،.....۷۰۸

بهشت و جهنم، عالم دنیا، عالم برزخ، عالم قیامت، بهشت و جهنم کجاست

۶-۱-۱۲موقعیت ما در جهان دیگر، حرص نزنیم و راضی باشیم.....۷۱۴

۲-۱۲بخش دوم – وقف.....۷۱۶

تعریف وقف، شرایط وقف،

تعریف حبس، تعریف وقف خاص، تعریف وقف عام، چند مسئله،

حق انتفاع، انتفاع موقت یا وقف مدت دار، عمری، رقبی، سکنی،

حبس، انتفاع از اموال بلاصاحب.

۳-۱۲بخش سوم – وصیت..... ۷۲۲

آیات، احادیث، تعریف وصیت، ارکان وصیت،

انواع بدهی، جلوگیری از اختلاف خانوادگی، چند مسئله،

بخشش در زمان بیماری

فصل دوازدهم

کتاب هبه و آنچه وابسته به آن است

۱-۱۲ بخش اول

۱-۱-۱۲ هبه و صدقه یا انفاق

درآمدهای اختیاری دولت‌ها

گفته شد زکات، خمس و انفال از منابع درآمدهای حتمی‌دولت‌های اسلامی‌است. علاوه بر آن، دولت‌های اسلامی‌درآمدهای دیگری هم جهت کمک به بودجه‌ی خود دارند، مانند: وقف، نذر، عهد، کفارات، ارث بدون وارث و سایر خیرات که مسلمانان به اختیار خود انجام می‌دهند که کمک خوبی است به دولت‌ها. اگر چه مبلغ کارهای خیر و اختیاری مشخص نیست ولی چون اکثراً به دست مردم اجرا می‌شود، جامعه‌ی اسلامی‌را از بسیاری از گرفتاری‌های پنهان خلاص می‌کند.

آیات انفاق

در قرآن کریم کلمه انفاق به معنای بخشیدن با رضایت، بیشتر به کار رفته است و آن شامل انواع صدقات، هبه، وقف و هر عمل نیک دیگر می‌شود.

آیه‌ی ۲۶۷ بقره (۲) می‌فرماید :

يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَنفِقُوا مِن طَيِّبَتِ مَا كسبْتُمْ .... وَ لا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ

تُنفِقُونَ ....

ای مؤمنین، از دست‌آوردهای نیکو و مرغوب خویش و از آن‌چه برای شما از زمین رویانده‌ایم، انفاق کنید، و برای انفاق کردن به دنبال اموال نامرغوب و ناپاکی که خودتان هم حاضر نیستید آن‌ها را بگیرید جز با اغماض و بی رغبتی، نروید و بدانید که خداوند، بی‌نیاز و ستودنی است.

به ما توصیه شده از چیزهایی که دوست داریم انفاق کنیم، کسانی که مستحق دریافت انفاقات ما هستند، انسان‌های آبرومندی هستند که با مشکل روبه‌رو شده‌اند.

در آیه‌ی ۹۲ آل عمران (۳) می‌فرماید :

لَن تَنَالُوا الْبِرَّ حَتی تُنفِقُوا مِمَّا تحِبُّونَ وَ مَا تُنفِقُوا مِن شیْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِیمٌ

هرگز به نیکی (بهشت یا تقوای الهی) **نخواهید رسید تا از آن‌چه (خود) دوست دارید انفاق کنید؛ و از هر چه انفاق کنید قطعاً خدا بدان داناست.**

اعتدال در انفاق

در حالی که در انجام خیرات، انفاق و صدقات توصیه‌های فراوانی نموده‌اند در عین حال از ما خواسته‌اند که اعتدال را حفظ کنیم، آیات ۲۶ و ۲۹ سوره‌ی اسراء (۱۷) می‌فرماید :

وَ ءَاتِ ذَا الْقُرْبی حَقَّهُ وَ الْمِسکِینَ وَ ابْنَ السبِیلِ وَ لا تُبَذِّرْ تَبْذِیراً

و حق خویشاوند و مستمند و در راه‌مانده را ادا کن و هرگز تبذیر (ریخت و پاش و ولخرجی و اسراف) **مکن.**

وَ لا تَجْعَلْ یَدَک مَغْلُولَةً إِلی عُنُقِکَ وَ لا تَبْسُطْهَا کُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُوماً مَحْسوراً

و دستت را به گردنت زنجیر مکن (که چیزی به کسی ندهی) **و بسیار** [هم] **گشاده‌دستی**

نکن (که هر چه داری بدهی) **و در نتیجه ملامت‌بشوی و حسرت زده** (در خانه) **بنشینی.**

در همین رابطه حضرت امیر المؤمنین علیه‌السلام می‌فرماید:

نهج البلاغه حکمت ۱۴۰

ما عالَ مَنِ اقتَصَد

آن کسی که میانه روی کند تهیدست نمی‌شود.

و همچنین قرآن به ما توصیه می‌کند **در هر شرایطی انفاق کنیم.**

آیه‌ی ۲۷۴ بقره (۲):

الَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمْوَالَهُم بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ سِرًّا وَ عَلانِيَةً ....

کسانی که اموال خود را در شب و روز، نهان و آشکارا، انفاق می‌کنند، پاداش آنان نزد پروردگارشان برای آنان محفوظ خواهد بود؛ و نه بیمی در آخرت بر آنان است و نه اندوهگین می‌شوند.

همچنین به آیات ۱۰۴ و ۱۰۳ توبه (۹) و ۲۷۳ و ۲۷۱ و ۲۶۴ بقره (۲)مراجعه کنید و نیز به بخش(۵-۱ اعتدال بالاترین فضیلت)

اثر انفاقبه خود انسان برمی‌گردد

آیه‌ی۲۷۲ بقره (۲)

وَ ما تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلِأَنْفُسِكُمْ

و هر آن‌چه را از خوبی‌ها انفاق کنید، برای خود شماست

انفاق موجب جذب قلوب مردم، برطرف شدن بغض و کینه و عداوت و در یک کلام موجب انتشار امنیت خواهد شد.

انفاق موجب پاکی روحو روان انسان می‌شود

آیه‌ی۱۰۳ توبه (۹)

خُذْ مِنْ أَمْوالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِها وَصَلِّ عَلَيهِم ...

از اموال آنان صدقه بگیر تا به این وسیله آن‌ها را پاک و منزه‌سازی و (حسنات و اموالشان رازیاد کنی) **و برای ایشان دعا کن** زیرا دعای تو مایه آرامش آن‌ها است و خدا شنوا و

داناست.

توجه به این نکته اخلاقی هم مهم است و آن این که کسانی که کمک می شوند، کمک‌کنندگان را دعا کنند.

انفاق علاوه بر پاداش دنیوی **موجب آمرزش گناهان** است

آیه‌ی ۱۷ تغابن (۶۴)

إِنْ تُقْرِضُوا اللّهَ قَرْضًا حَسَنًا يُضاعِفْهُ لَكُمْ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ وَ اللّهُ شَكُورٌ حَليمٌ

اگر خدا را وامی نیکو دهید، آن را برای شما چند برابر می‌گرداند و گناهان شما را می‌بخشد، و خدا بسیار شکر کننده و حق شناس و نیز بردبار و دیر کیفر است.

احادیث انفاق

پیشوایان دین ما را به دادن صدقه و انفاق به مستمندان تشویق کرده‌اند از جمله:

حکمت ۴۲۵ نهج البلاغه:

اِنّ لِلّهِ عِباداً يَختَصُّهُم اللهُ بالنِّعَمِ لِمَنافِعِ العِباد، فَيُقِرُّها فِی ايدِيهِم ما بَذَلُوها، فَاِذا مَنَعُوها نَزَعَها مِنهُم، ثُمَ حَوَّلَها الی غيرِهم،

خدا را بندگانی است که آنان را برای منافع دیگر بندگان به نعمت‌ها اختصاص می‌دهد؛ تا زمانی که گروه اول دست بخشنده دارند آن نعمت‌ها در اختیار آنان است، و زمانی که از بخشش دریغ کنند از آنان سلب می‌کند، سپس آنها را در اختیار دیگران قرار میدهد.

نهج البلاغه حکمت ۱۴۶:

سُوسُوا ايمانَكُم بالصَّدَقَةِ، وَ حَصِّنُوا اموالَكم بِالزَّكاةِ، وَ ادفَعُوا امواجَ البَلاءِ بِالدُّعاءِ

ایمان خود را با **صدقه** حفظ کنید،

مال خود را با **زکات** نگاه دارید،

امواج **بلا** را با **دعا** دفع نمایید.

در حدیثی داریم که از **پنج طریق** ممکن است **صدقه**داده شود:

۱- از **مال** با **بخشیدن** قسمتی از دارایی‌های خود به مردم.

۲- از **آبرو** با **شفاعت** کردن مردم برای خلاصی آنان به خاطر خدا.

۳- از **عقل** با **مشورت** دادن به مردم.

۴- با **زبان** از راه **اصلاح بین مردم.**

۵- از راه **علم** با **آگاهی دادن** به مردم.

تمام اینها را فرموده اند، می‌تواند در شب باشد یا در روز، آشکار باشد یا پنهان، به هر صورت که باشد خوب است، اما هر چه بیش‌تر در راه خدا و به خاطر خدا باشد بهتر است.

نهج البلاغه حکمت ۳۳:

كُن سَمَحاً وَلاتَكُن مُبَذِّرا وَ كُن مُقَدِّراً وَ لاتَكُن مُقَتِّراً؛

بخشنده باش اما ریخت و پاش نکن، حسابگر باش اما سخت گیر مباش.

در حدیثی از قول حضرت زهرا علیها السلام است که ایشان فرموده‌اند، من از دنیای شما به سه چیز علاقه دارم:

۱. خواندن قرآن
۲. نگاه کردن به صورت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله
۳. انفاق در راه خدا

و در بیانی از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نقل می‌کنند که ایشان فرمودند: شخصی نزد رسول اکرم صلی الله علیه و آله آمد و سئوالاتی کرد و حضرت پاسخ فرمودند، از جمله این‌که آن شخص پرسید:

یا رسول الله من چه کنم که:

خداوند مرا دوست داشته باشد؟ حضرت فرمودند تقوی پیشه کن.

مردم مرا دوست داشته باشند؟ حضرت فرمودند به آنها احسان کن، خیر به مردم برسان.

مال من زیاد شود؟ حضرت فرمودند زکات خود را بپرداز.

بدنم سلامت باشد؟ حضرت فرمودند صدقه بده.

عمرم طولانی گردد؟ حضرت فرمودند صله رحم به جا آور.

در آخرت با شما محشور شوم؟ حضرت فرمودند سجده طولانی داشته باش.

از قول ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام نقل است؛ در حالی که میان بستگان و ارحام شما مستحق و محتاج به صدقه وجود داشته باشد، نباید آن را به سایرین بپردازید.

۲-۱-۱۲ انواع صدقه و انفاق

هر کار خوبی که به خاطر خدا باشد صدقه است. حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید: «هر کار نیکی که درباره ثروتمند یا فقیری انجام دهی صدقه است» (نهج الفصاحه ۲۱۷۲ و ۲۱۴۶) اما صدقات مالی را در اسلام به دو دسته عمده تقسیم کرده‌اند:

صدقات واجب که عبارت‌اند از خمس و زکات که شامل زکات مال و زکات تن (فطریه) می‌شود و هم ردیف نماز در قرآن از آن یاد شده و جزو فروع دین و از ضروریات است.

صدقات مستحب که ما به آن انفاق، صدقه، نذر و عهد می‌گوییم. ممکن است شخصی صدقات مستحب را با نذر و عهد شرعی به خود واجب کرده باشد.

تعریف صدقه

صدقه عبارت است از بخشش مال به خاطر خدا، بدون هیچ گونه چشم داشتی از بندگان خدا. یعنی به قصد نزدیک شدن به خداوند متعال (قرب الهی)، اگر برای خدا نباشد، صدقه و انفاق نیست، بلکه کمکی است که شخص به هم‌نوعان خود کرده است که کار بسیار خوبی است.

چند مسئله

۱. صدقات واجب مانند زکات به خاندان نبی اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله یا سادات نمی‌رسد مگر این‌که صدقه دهنده سید باشد.

۲. یکی از انواع صدقه، هبه است.

۳. شرط صحت صدقه، گرفتن (قبض) آن از طرف گیرنده است که باید با اجازه مالک باشد.

۴. اجازه نداریم صدقه را از گیرنده آن پس بگیریم.

۵. هر عطا و بخششی حتی اگر به قصد قربتاً الی الله باشد صدقه نیست، ممکن است هدیه را به قصد نزدیک شدن به خداوند (قربتاً الی الله) به کسی پرداخت.

۶. صدقه را به کافر ذمی‌می‌شود پرداخت.

۷. صدقه را به فرد ثروتمند می‌شود پرداخت.

۸. صدقه می‌تواند آشکار باشد یا پنهان، ولی بهتر است پنهانی باشد مگر مصلحتی در آشکار کردنش ببینیم.

۹. صدقه را بدون لفظ ایجاب و قبول می‌شود پرداخت.

۱۰. اگر کسی چیزی را نذر کسی کند، تا زمانی که آن را تحویل نداده، گیرنده مالک نیست و حق اعتراض هم ندارد، اگر چه بر نذر کننده واجب است به نذر خود وفا کند.

۱۱. حتی اگر صیغه‌ی صدقه خوانده شود تا مالک مال را به تصرف دیگری در نیاورد، کسی حق ندارد مال را از او بگیرد.

۱۲. هدیه، تحفه، نذر، ولیمه و ... برای بنی‌هاشم جایز است، ولی صدقات واجب مانند زکات به آنان نمی‌رسد و بر آنان حرام است که از آن‌ها استفاده کنند.

۱۳. مانعی ندارد که فرد سیدی با وکالت از طرف پرداخت کننده، صدقات واجب را از صدقه دهنده بگیرد و به دیگران که از بنی‌هاشم نیستند برساند.

۳-۱-۱۲ هبه، هدیه

تعریف هبه

هبه یعنی بخشیدن و دادن مال خود به دیگری.

هبه به عین مال می‌گویند نه به منفعت مال.

مقصود از هبه، ممکن است بخشش بدون عوض و رایگان باشد و یا در مقابل عوض و دریافت هبه ای از هبه گیرنده باشد. در فارسی به آن هدیه، غلامانه، پیشکش، شاگردانه، تحفه، چشم روشنی، ارمغان، انعام، صله، و غیره می‌گوییم.

احادیث

پیامبراکرم ﷺ می‌فرمایند: به یکدیگر هدیه دهید زیرا هدیه محبت را افزون می‌کند و دل‌گیری‌ها را از میان می‌برد. (نهج‌الفصاحه ۱۱۹۳)

امام باقر علیه‌السلام می‌فرماید: به یکدیگر هدیه دهید زیرا هدیه کینه ها را به آرامی ریشه‌کن و بغض و دشمنی و حسد را بیرون می‌کند.(منابع فقه شیعه جلد ۲۲ ص ۷۹۷)

هدیه گرفتن کارمندان

هدیه گرفتن کارمندان در کشورهای پیشرفته ممنوع است و مشهور است در آمریکا به هر کارمندی که هدیه می‌دهند او موظف است آن را به خزانه دولت بدهد، حتی رأسای جمهور آنان که به سایر کشورها سفر می‌کنند هدایای دریافتی را به خزانه می‌دهند و خزانه هدایای تاریخی و قیمتی را نگهداری می‌کند و بقیه را به فروش می‌رساند.

و اما خوب است به بیان حضرت رسول اکرم ﷺ که پانزده قرن قبل فرموده‌اند توجه کنیم (نهج الفصاحه ۵۳۹ – باب هدیه)

اما بعد چرا کسی که ما (حضرت رسول اکرم ﷺ) کار بدو می‌سپاریم وقتی از مأموریت خود باز می‌گردد می‌گوید این‌ها را برای شما وصول کردم و این‌ها را به من هدیه داده‌اند، چرا در خانه پدر و مادر خود نشستند تا ببینند هدیه‌ای به او می‌دهند یا نه؟

در حدیث دیگری از پیامبر اکرم ﷺ نقل است که فرموده‌اند (نهج الفصاحه ۱۰۷) هدیه گرفتن امر نارواست، و رشوه گرفتن قاضی کفر است.

به بیان دیگر گرفتن هدیه توسط مأمورین دولت به هر عنوان که باشد ممنوع است و آنان هر چه هدیه می‌گیرند باید به خزانه بدهند زیرا آن را شبیه رشوه می‌دانند (۱۴–۸)

بهترین هدیه

در حدیثی از رسول اکرم ﷺ آمده است چه نیکو هدیه‌ای است یک کلمه حکمت آموز (۳۱۳۲ نهج الفصاحه)

در حدیث دیگری از پیامبر اکرم ﷺ نقل است که فرموده‌اند: هدیه گرفتن امیر نارواست و رشوه گرفتن قاضی کفر است (۱۰۷ نهج الفصاحه)

ارکان هبه

هبه عقد جایز است و می‌توان آن را پس گرفت، اما در چهار صورت هبه عقد لازم است و نمی‌توان آن را فسخ کرد مگر با رضایت هبه گیرنده، آن‌ها عبارت‌اند از :

اول؛ هبه گیرنده یکی از ارحام باشد.

دوم؛ هبه ای که در مقابل هبه‌ی دیگر داده شده است.

سوم؛ هبه‌ای که در آن تغییر داده شده یا خرج شده باشد.

چهارم؛ هبه‌ای که به قصدقربة الی‌الله بوده است.

هبه یک عقد است و شرایط عقد باید در آن رعایت گردد، یعنی ایجاب و قبول برای صحت آن باید تحقق یابد، و تا زمانی که هبه به گیرنده تحویل نشده باشد عقد هبه تحقق پیدا نکرده است.

هبه دهنده را **واهب**

هبه گیرنده را **متهب**

موضوع هبه را **عین موهوبه**می‌گویند.

هبه دهنده (واهب) باید شرایط یا اهلیت معامله را داشته باشد، یعنی عاقل، بالغ، راضی، مختار و مالک مال باشد و حق تصرف در آن را داشته باشد. مواد ۷۹۵ به بعد قانون مدنی

انواع بخشش

اگر فردی غیر از مال چیز دیگری را ببخشد، اگر چه مانند هبه و انفاق است ولی نام‌های دیگری روی آن گذاشته‌اند از جمله:

ابراء: بخشیدن بدهی بدهکار توسط طلبکار، اگر کسی طلب خود را به بدهکار خود ببخشد به آن **ابراء** می‌گویند. و حکم ابراء ذمه (بخشیدن بدهی دیگری) در آن جاری است؛ یعنی قبولی بدهکار شرط نیست و بدهکار مبری می‌گردد.

حواله: اگر کسی طلبی را که از شخص ثالثی دارد به فرد دیگری واگذار کند به آن **حواله** می‌گویند. البته اگر آن طلب عین مال باشد آن نیز مشمول هبه می‌گردد که احکام هبه بر آن جاری است. (۴-۱۱)

عاریه: اگر استفاده از وسیله و یا منافع مالی را مجانی در اختیار کسی قرار دهند به آن **عاریه** می‌گویند. که احکام عاریه را دارد.(۸-۱۰)

اسقاط: واگذاری حق خود نسبت به موضوعی به دیگری است، مانند حق شفعه بعد از انجام معامله، که در آن شریک قبلی بعد از انجام معامله می‌تواند از حق شفعه استفاده کرده و یا از حق خود صرف نظر کند و یا آن حق را از خود ساقط نموده و به خریدار جدید واگذار کند.

اعراض: یعنی روی گرداندن از مالکیت شئی، یا بخشیدن شئی مثلاً زمین بایری را آباد کرده‌ایم بعد آن را رها کرده به دیگر واگذار کنیم و یا وسایل اضافه منزل را در کنار خیابان می‌گذاریم هر کس خواست برمی‌دارد. (لقطه ۹-۱۰)

اما **اعراض با اکراه** هم داریم، مثلاً برای نجات از غرق شدن کالای خود را از کشتی به دور می‌ریزیم (اعراض با اکراه) در این صورت گفته‌اند کالا متعلق به صاحب آن است چه به ساحل برسد و یا در دریا فرو رود (قانون مدنی ۱۷۸)

نثار: هدایایی که در مجالس شادی بر سر عروس داماد ریخته می‌شود، مثلاً سکه، پول یا اشایء دیگر به آن نثار می‌گویند که حکم اسقاط را دارد.

صلح: عبارت است از هر نوع سازش و موافقت بر انجام و یا عدم انجام کاری و یا مطالبات از یکدیگر (۵-۱۱)

ولیمه: ولیمه عبارت از غذایی است که در شادی‌ها می‌دهند، مانند جشن عروسی یا فرزند دار شدن یا خانه خریدن یا بازگشت از سفر زیارتی یا سفر طولانی. در تاریخ آمده است که حضرت رسول اکرم ﷺ برای ازدواج خود و همچنین در ازدواج حضرت زهرا سلام الله علیها ولیمه داده‌اند.

چند مسئله

۱. هبه می‌تواند از مال مشاع باشد، یعنی هبه دهنده قسمتی از مال خود را که با دیگری شریک است به هبه گیرنده بدهد.

۲. عقد هبه را می‌توان فسخ کرد، یعنی آن‌چه را که هبه داده‌ایم (عین موهوبه) از هبه گیرنده پس بگیرد، مگر این‌که:

الف – هبه گیرنده آن مال را مصرف کرده باشد و عین مال موجود نباشد یا عین مال تغییر کرده باشد، سکه طلا را فروخته و با آن فرش خریده است و یا یک سکه هدیه را داده و چهار ربع سکه گرفته است. در این صورت هبه عقد لازم است و دو طرف باید رضایت به برگشت آن بدهند.

ب – هبه گیرنده خویشاوند باشد، خویشاوند کسی است که از طریق مادر و پدر با فرد نسبتی دارد. اما در مورد همسر بین فقها اختلاف است و هر فرد باید به مجتهد خود مراجعه نماید.

ج – هبه در عوض هبه دیگری داده شده باشد.(**هبه معوضه**)

د – اگر هبه دهنده مطالبات خود را به هبه گیرنده بخشیده است نمی‌تواند هبه را پس بگیرد.

ه – اگر گیرنده مفلس شده باشد و موضوع هبه را رهن گذارده باشد نمی‌تواند هبه را پس بگیرد.

و – اگر هبه گیرنده مال را به دیگری بخشیده و از دستش خارج شده باشدنمی‌تواند هبه را پس بگیرد.

۳. اگر مال هبه (عین موهوبه) اضافه شده باشد و هبه دهنده بخواهد پس بگیرد، اگر مال اضافه شده، جدا از هبه باشد هبه گیرنده می‌تواند آن را پس ندهد مانند، شیر گاو، ولی اگر با هبه باشد مانند چاق شدن گاو آن را باید پس دهد.

۴. اگر مال بخشیده شده (عین موهوبه) معیوب شده باشد حق گرفتن خسارت از هبه گیرنده را ندارند.

۵. هبه دهنده می‌تواند در مقابل هبه ای که داده است از هبه گیرنده بخواهد به او خدمتی کند، یا چیزی به او هبه کندولی در قرض نمی‌تواند.

۴-۱-۱۲ حق الله و حق الناس

حق الله: شرک نورزیدن به خداوند متعال و انجام عباداتی که دستور داده است حق الله است و باید آن‌ها را اجرا کرد.

حق الناس: بدهکاری‌ای که افراد نسبت به هم پیدا می‌کنند و آن را تسویه نمی‌کنند حق الناس است، چه آگاهانه باشد چه غیرآگاهانه، چه صاحب حق شناخته شده باشد چه ناشناخته، چه خسارت مادی باشد چه معنوی، به بیان دیگر اموالی که از دیگران در اختیار ما قرار می‌گیرد و ما

بدون اجازه آنان از آن استفاده می‌کنیم و یا آن را نزد خود نگه می‌داریم حق الناس است. غیبت نمودن در مورد افراد حق‌الناس است، در هر حال باید صاحب حق را راضی کنیم. (۲-۲-۹)

تصور می‌کنم برای توجه دادن ما به **اهمیت حق الناس** این حدیث از قول نبی اکرم ﷺ کفایت کند. (نهج الفصاحه ۱۶۲۶ و ۱۶۲۴)

گناهی است که بخشیدنی نیست، گناهی است که از آن چشم‌پوشی نکنند، و گناهی هست که می‌توانند ببخشایند. اما گناهی که بخشیدنی نیست شرک به خداوند است و گناهی که از ان (ممکن است) چشم‌پوشی کنند عملی است که میان خود و خدا کرده‌ایم و گناهی که از آن چشم‌پوشی نکنند ستمی است که به برادر خویش کنی.

نکته: فقها به استناد احادیث رسیده از ائمه اطهار علیهم‌السلام از جمله این کلام حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام (غرر الحکم ص۴۸۰) که فرموده‌اند:

خدای سبحان حقوق بندگانش را بر حقوق خویش مقدم کرده است. رعایت حقوق مردم به ادای حقوق خدا خواهد انجامید. حق‌الناس را مقدم بر حق الله دانسته‌اند.

اگر صاحب حق را نشناسیم به آن **مَظالِمِ عِباد** می‌گویند. و جبران نمودن آن بدهی یا دین را **رد مظالم** گفته‌اند.

مظالم:

مظالم جمع مظلمه، **مظلمه** عبارت است از حقی که دیگران در اموال ما دارند، و یا دینی که بر گردن ما قرار گرفته به دلیل **خطای غیر عمد** و ناخواسته‌ای و یا به دلیل جهلی که نسبت به موضوعی داشته‌ایم. به بیان دیگر مالی که حق ما نبوده در اختیار ما قرار گرفته و از آن استفاده کرده‌ایم. یا خسارت غیر عمد به دیگری وارد کرده‌ایم و مدیون او شده‌ایم و آن را جبران نکرده‌ایم.

رد مظالم: جبران نمودن خسارت وارده به دیگری است. در حالتی که صاحب خسارت را نمی‌شناسیم و یا مقدار آن را نمی‌دانیم.

انواع مظلمه

چنان‌چه حقی از مردم در اموال ما وجود داشته باشد ممکن است صاحب آن رابشناسیم و یا نشناسیم، او زنده باشد یا فوت کرده باشد، مبلغ بدهی یا خسارت وارده را بدانیم و یا ندانیم. در هر

یک از این حالات طریقه‌ی جبران حق مردم فرق می‌کند.

الف – صاحب حق را می‌شناسیم و مبلغ آن را می‌دانیم. مثلاً، اگر متوجه شویم معامله ای را که انجام داده‌ایم ربوی بوده، و سود آن هم مشخص است، در این صورت باید مبلغ اضافی را به صاحب آن مسترد کنیم، در این حالت می‌گویند حق الناسی به گردن شما بوده است آن را جبران کرده‌اید، ورد مظالم معنا ندارد.

مثال دیگر: اگر در کودکی شیشه کسی را شکسته و فرار کرده‌ایم و یا در عالم کودکی از مال کسی بدون اجازه‌ی او استفاده کرده‌ایم، می‌توانیم اکنون که بزرگ شده ایم معادل آن را به صورتی به او بپردازیم و خود را از بدهی بری کنیم برای جبران این نوع خسارت‌ها فقها گفته‌اند لازم نیست به صاحب حق بگویید به چه دلیل آن وجه را به ایشان می‌پردازید. اگر صاحب حق فوت کرده باشد به ورثه او بدهیم و اگر آن‌ها رانمی‌شناسیم از طرف او صدقه دهیم. در این صورت میگویند شما دین خود را پرداخت کرده‌اید.

ب – صاحب حق را می‌شناسیم ولی مبلغ را نمی‌دانیم:

در چنین حالتی باید با صاحب حق صحبت کنیم و از طریق عقد صلح از او حلالیت بطلبیم.

ج – صاحب حق را نمی‌شناسیم:

اگر حقی از دیگری در مال ما وجود دارد که صاحب آن را نمی‌شناسیم، به سه صورت ممکن است باشد :

۱- مبلغ آن را می‌دانیم، باید همان مبلغ را از طرف او به عنوان رد مظالم صدقه دهیم. بعضی از فقها فرموده‌اند مبلغی را که صدقه می‌دهید اگر صاحب حق بعداً مشخص شد و صدقه را قبول نکرد، بدهکار باید مطالبات او را پرداخت کند.

۲- مبلغ آن را بین دو مبلغ شک داریم، در این حالت فرموده‌اند مبلغ بیشتر را احتیاطاً به عنوان رد مظالم صدقه دهید و پرداخت مبلغ کم‌تر واجب است.

۳- مبلغ آن را نمی‌دانیم، به بیان دیگر اموال دیگران که آن‌ها را نمی‌شناسیم بدون اجازه‌ی آن‌ها اختیاری یا جبراً وارد اموال ما شده، در نتیجه همه مال متعلق به ما نیست، در آن صورت باید خمس یعنی بیست درصد از اموالی را که با اموال دیگران مخلوط شده به عنوان رد مظالم بپردازیم. استحقاق دریافت آن را کسانی دارند که خمس به آنان تعلق می‌گیرد.

مسئله

رد مظالم چون به معنای تصرف در مال مجهول المالک است، باید با نظر حاکم شرع باشد و یا با اجازه مجتهدی که از او تقلید می‌کنید آن را به فقرا پرداخت کنید.

نکته: بسیار مناسب است در پایان سال مالی خود که خمس و سایر وجوهات شرعی خود را حساب می‌کنیم مبلغی را هم به عنوان رد مظالم صدقه بپردازیم تا چنان‌چه در طول سال صدمه‌ای ناخواسته به دیگری وارد کرده ایم به آن وسیله جبران کرده باشیم.

۵-۱-۱۲ چرا فکر می‌کنیم نباید حق‌الناس به گردن ما باشد؟

مردم را به دو گروه عمده تقسیم کنیم، **گروه اول** کسانی که معتقد هستند بعد از این جهان حساب و کتاب وجود ندارد **گروه دوم** کسانی که به جهان دیگر اعتقاد دارند و می‌گویند که در آن دنیا باید پاسخگوی آنچه انجام داده‌اند باشند.

گروه اول خود به **دو دسته** عمده تقسیم می‌گردند:

دسته اول، که به هیچ چیز پایبند نیستند و اصلاً بویی از اخلاق نبرده‌اند. این دسته در حالی که ممکن است در مقابل مردم افرادی منطقی و صادق و درستکار و حتی دیندار و موحد جلوه کنند ولی تمام اعمال آنان ریاکارانه و جهت اغفال مردم است، یعنی هر کجا که بتوانند از اموال مردم سوء استفاده می‌کنند، زندگی با آنان سخت و جامعه‌ی آنان وحشتناک است.

دسته دوم، در عین این که جهان دیگری را قبول ندارند اما به قانون که خود یکی از فضایل اخلاقی است پایبند هستند و سعی دارند تمام کارهای آنان منطقی و قانونی باشد، به نظر این دسته همه چیز باید در همین دنیا تمام شود و اگر کسی به حق خود نرسد، بازنده است لذا در این جوامع چیزی به نام گذشت معنا ندارد و گذشت به معنای خسارت غیرقابل جبران است، از این منظر این جوامع خشک و خشن به نظر می‌رسند و هر کس حق دارد تمام حقوق خود را مطالبه می‌کند و قانون هم برای گرفتن حق او به کمکش می‌آید. اما این جوامع مردمانی آرام و قابل قبول دارد که می‌توان در کنار آنان با آرامش روزگار را سپری نمود.

گروه دوم به جهان دیگر معتقد هستند آنان معتقد هستند که باید قانون را رعایت کنند و حقوق مردم را بدهند و اگر با استفاده از راه‌هایی بتوانند حق مردم را پایمال کنند و مردم متوجه نشوند و یا زورشان نرسد در جهان دیگر این حق از آنان مطالبه می‌شود و یا اگر خودشان به حقشان نرسند در جایی هست که بتوانند حقوق خود را مطالبه کرده به آن برسند، در این جوامع گذشت و بخشش برای دریافت پاداش در جهان دیگر رایج است. یعنی آن‌ها به مکانی به نام بهشت جهت پاداش به کارهای نیک و به مکانی به نام جهنم جهت مجازات مجرمان معتقد هستند. به این دلیل نباید بدهکار مردم باشند یا حق‌الناسی به گردن آنان باشد. حال سئوال این است این بهشت و جهنم کجاست و چگونه است؟

انسان موحد و خداشناس معتقد به حساب و کتاب، و بهشت و جهنم در پس از مرگ است، واقعیتی که بعد از مرگ به آن خواهیم رسید، درباره آن پیشوایان دین و دانشمندان، اعم از علما، عرفا و فلاسفه سخن فراوان گفته و حقیقت آن‌ها را از راه‌های مختلف به اثبات رسانده‌اند. لازم می‌دانم به صراحت بگویم ورود به این مطلب نه ارتباط با موضوع این کتاب دارد و نه من صلاحیت و توان علمی بحث درباره آن را دارم، اما من نیز مانند میلیاردها انسان دیگر به آن معتقد هستم، و مانند هر پدری که نظرات و اعتقادات خود را برای فرزندان خود می‌گوید من نیز علاقه دارم در این‌باره هر چند بسیار مختصر اعتقادات خود را بیان کنم تا فرزندانم از آن آگاهی یافته و با مراجعه به منابع علمی اعتقادات خود را کامل کنند.

برای درک بهشت و جهنم راه‌های متعددی وجود دارد از جمله:

۱ – آیات قرآن کریم.

۲ – روایات و فرمایشات پیامبران و ائمه دین.

۳ – مکاشفات و بیانات عرفا و علمای دین.

۴ – تفکر و تعقل با مراجعه به نظرات دانشمندان و فلاسفه.

به طور خلاصه تنها با اندیشیدن و تفکر است که می‌توانیم به ادراک بهشت و جهنم و فهم علل وجودی آن دست بیابیم، چرا که خلقت بی‌سرانجام عقلانی نیست و از خداوند به دور است که جهانی با این عظمت را فقط برای زندگی چند روزه دنیا به وجود آورده و بعد از چند ده سال

زندگی، ما را رها کرده و هیچ محل رسیدگی یا حساب و کتابی برای اعمال ما در کار نباشد، لذا باید علاوه بر این دنیا جایی باشد که اعمال خود را مشاهده و نتیجه آن را لمس کنیم اگر چه با تفکر و تعقل، از نوع و چگونگی آن نمی‌توانیم آگاهی پیدا کنیم اما با استفاده از بیانات دانشمندان و فرمایشات معصومین و آیات قرآن کریم می‌توانیم مسیر آینده خود را تا حدودی مجسم کنیم.

به بیان دیگر **بحث در مورد جهان آخرت یک موضوع عقلی است**که با استدلال به آن می‌رسیم، نه با لمس آن. لذا برای این که هر فرد بتواند خود را به بهشت موعود نزدیک کرده و از جهنم خود ساخته دور کند می‌بایست به حقوق مردم (**حق‌الناس**) و حقوق خدا (**حق‌الله**) توجه نموده و آن‌ها را رعایت کند، و در صورت عدم توجه به آن‌ها یقیناً خود را در آتش دوزخ گرفتار خواهد کرد.

سئوال اینجاست که بسیاری از مردم را می‌شناسیم که بدون اعتقاد به حقوق خداوند و آگاهی ازجهان آخرت در حال زندگی هستند، و زندگی سالم، خوب و قابل قبولی در کنار هم دارند، آنان چه جایگاهی خواهند داشت؟

در پاسخ به این سئوال پیشوایان دین فرموده‌اند ما سه عالم داریم **عالم دنیا**، **عالم برزخ** و **عالم قیامت**.

عالم دنیا

عالم دنیا از قبل از تولد ما شروع و تا زمان مرگ ادامه پیدا می کند، از آن اطلاع دقیق داریم و روز به روز هم به حقایق بیشتری از آن آگاهی پیدا می‌کنیم، به نظر می‌رسد در آینده بشر همه چیز آن را در اختیار خود بگیرد و آن را بهر مسیری که مایل باشد هدایت کند و به همان صورتی که علاقه دارد آن را بسازد.

عالم برزخ

عالم برزخ از بعد از مرگ شروع می‌شود، عالمی است که در آن از آن‌چه در این جهان آگاهی پیدا نکرده‌ایم آگاهمان خواهند کرد، در حقیقت ما در آن عالم به مسیر زندگی خود برای قیامت ادامه خواهیم داد،

سئوال این است ما شاهد هستیم بسیاری از مردم جهان به دلایلی از حق الله اطلاع پیدا نمی‌کنند، و یا حق‌الله را به آنان به اشتباه تفهیم نموده‌اند، آنان در عالم قیامت چه جایگاهی دارند،

در پاسخ گفته‌اند نظر به این که در عالم برزخ محدودیتی وجود ندارد، آنان بعد از اطلاع از حق‌الله اختیار دارند آن را بپذیرند و یا نپذیرند، در حقیقت عالم برزخ مکمل عالم دنیا برای آنان خواهد بود و سپس آنان مانند کسانی که در این جهان از این واقعیت اطلاع پیدا کرده مورد سئوال و جواب قرار خواهند گرفت و منزلگاه همیشگی آنان مشخص خواهد شد.

سخن این است پس کسانی که از حقوق مردم و خداوند در این جهان آگاهی دارند، ولی در مورد آن‌ها کوتاهی کرده‌اند در عالم برزخ با توجه به این که متوجه موضوع خواهند شد مسیر صحیح را انتخاب نموده در نتیجه مانند بندگان صالح مسیری را پیش خواهند گرفت که جایگاه آنان بهشت است و هم‌ردیف کسانی که در این جهان حقوق مردم و خدا را رعایت کرده‌اند می‌شوند، پس چه فرقی بین افراد خوب و بد خواهد بود.

در پاسخ به این ایراد از قول اولیاء خداوند برای ما نقل شده است، در عالم برزخ که همه به آن وارد خواهند شد،کسانی که در این جهان صداقت و راستی را پیشه خود قرار داده‌اند در آن جهان با آگاهی از واقعیات جهان هستی با کمال میل آن حقیقت را می‌پذیرند و مسیر افکار خود را همین طور که در این جهان به سلامت ادامه داده‌اند در آن‌جا نیز ادامه خواهند داد و چنان‌چه به دلایلی در این عالم نتوانسته‌اند حقایقی را درک کنند و یا امکان رسیدن به حقایقی از جهان هستی را نداشته‌اند در عالم برزخ به آن آگاهی پیدا کرده و مسیر تکامل زندگی و آگاهی را ادامه می دهند. و اما کسانی که در این جهان زندگی را با دغل‌کاری و حقه و کلک گذرانده‌اند، و هر چه توانسته‌اند از حق مردم سوء استفاده کرده‌اند، در آن جهان هم به تصور این که خوابی بیش نمی‌بینند از افکار شیطانی خود رها نخواهند شد و در آن حالت هم حاضر به اعتراف به خطاهای خود و پوزش از تضییع حقوق مردم و توبه از نادیده گرفتن حقوق خداوند نمی‌شوند و از کرده‌های خود در این جهان اظهار پشیمانی نمی‌کنند، لذا مسیر این دنیا را در عالم برزخ ادامه خواهند داد که مسیر آنان به جزء دوزخ جای دیگری نیست.

عالم قیامت

عالم قیامت بعد از پایان این جهان شروع می‌شود، و در آن هر کس نتیجه اعمال خود را ملاحظه خواهد کرد. انسان‌های وارسته وارد بهشت می‌شوند و انسان‌های خطاکار عذاب دوزخ و جهنم را خواهند چشید. که البته بعضی برای مدتی و گروهی همیشه در جهنم خواهند ماند.

بهشت و جهنم کجاست؟!

با توجه به این‌که در این نوشته زیاد از ثواب و گناه، بهشت و جهنم نام می‌بریم، سئوال این است که بهشت و جهنم کجاست و اگر بهشت و جهنمی وجود نداشت آیا ما حق داشتیم افراد بی‌فضیلتی بودیم؟ آیا افرادی که به بهشت و جهنم اعتقادی ندارند حتماً جهنمی هستند؟ در حالی که ما شاهد هستیم بسیاری از مردم جهان که اعتقادات ما را ندارند در عین حال در کنار هم با رعایت فضایل انسانی خوب زندگی می‌کنند. در پاسخ می‌گویند همه‌ی انسان‌ها در پی یک زندگی ایده‌آل یا مدینه‌ی فاضله هستند. زندگی ایده‌آل در تمام ادیان الهی در مکانی است به نام بهشت، و سخت‌ترین زندگانی در محلی بنام جهنم ادامه پیدا می‌کند، برای این که جهنم را بشناسیم خوب است به این جمله از قول پیشوایان دین توجه کنیم که فرموده‌اند جهنم را خود می‌سازیم، همچنان که قرآن در آیه‌ی ۲۴ بقره (۲) می‌فرماید:

فَاتَقوا النارَ اَلّتی وَقُودُها الناسُ وَ الحِجارَهُ ، ....

پس بپرهیزید از آتشی که هیزم آن مردم بدکار و سنگ‌های خارا است ....

و یا در آیه‌ی ۱۰ آل عمران (۳) می‌فرماید:

...وَ اولئِکَ هُم وَقُود اُلنَارِ،

و آنان خود آتش افروز جهنمند.

و یا در آیه‌ی ۶ تحریم (۶۶) می‌خوانیم:

...وَقُودُها الناسُ وَ الحِجارَه،

آتشی که هیزم آن مردم و سنگ‌ها هستند.

۵۴ عنکبوت (۲۹)

يَستَعْجِلُونَک بِالْعَذَابِ وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةُ بِالْكَفِرِينَ

(و این کافران) **از تو به تعجیل عذاب می‌طلبند در صورتی که شراره عذاب جهنم به کافران احاطه نموده است.**

به بیان دیگر خداوند جهنمی خلق نکرده و تصمیم ندارد در آینده هم آن را خلق کند، بلکه این ما هستیم که با اعمال خود آن را می‌سازیم و یقیناً وقتی آن را ساختیم در آن حضور خواهیم داشت و سپس آن را با وجود خود شعله‌ور می‌کنیم و از این حضور خود رنج می‌بریم.

و اما مدینه فاضله یا بهشت که زندگی ایده‌آل را در آن ادامه خواهیم داد و آن را زیاد یادآوری کرده‌اند کجاست؟! وقتی می‌گویند اگر می‌خواهید به بهشت بروید باید چنین و چنان کنید فوری نگویید کسی بهشت را ندیده است. بلکه بدانید بهشت را خداوند آماده کرده است.

آیه‌ی ۱۳۳ آل عمران (۳) می‌فرماید:

... أُعِدَت لِلمُتَقين ... ،

(بهشت را) برای پرهیزکاران آماده کرده‌ایم.

یعنی اکنون وجود دارد، و این ما هستیم که در آن زندگی را ادامه می‌دهیم و یا آن را با نافرمانی خود خراب می‌کنیم.

توجه به آیات ۵۲ –۵۳ انفال (۸) که می‌فرماید:

قوم فرعون و حتی اقوام قبل از آن‌ها رسمشان بر این بود که با دستورهای ما مخالفت و نافرمانی کنند که نتیجه آن کیفری بود که دیدند (آیه ۵۲) سپس در آیه ۵۳ می‌فرماید:

ذلِکَ بِأَنَّ اللّهَ لَمْ يَکُ مُغَيِّراً نِعْمَةً أَنْعَمَها عَلى قَوْمٍ حَتّى يُغَيِّرُوا ما بِأَنْفُسِهِمْ ...

این (کیفر) **بدان سبب است که خداوند نعمتی را که بر قومی ارزانی داشته تغییر نمی‌دهد، مگر آن که آنان آن‌چه در دل دارند تغییر دهند،** و خدا شنوای داناست.

به این دلیل خداوند آنان را مجازات نمود و نعمت‌ها را از آن‌ها پس گرفته شد که خداوند **تا زمانی که مردم خوب باشند و تغییر نکنند نعمت‌های خود را** (پس نمی‌گیرد) **تغییر نمی‌دهد،** مگر این که خودشان تغییر کنند (و نافرمانی خداوند را بنمایند)

و هم‌چنین در آیه‌ی ۱۱ رعد (۱۳) می‌فرماید: ... **خداوند سرنوشت هیچ قومی را** (از خوب به بد) **تغییر نمی‌دهد مگر آن‌ها خود آن را تغییر دهند.**

به بیان دیگر خدا وضعیت و موقعیت هیچ قوم، گروه ، یا انسان‌هایی را تغییر نمی‌دهد، خراب نمی‌کند، از بین نمی‌برد از بهشت بیرونشان نمی‌کند. مگر این که آنان خود این کار را بکنند.یعنی همان‌طور که خداوند انسان را به بهترین شکل ممکن خلق کرده بهترین چیزها را هم برای او خلق کرده که بزرگ‌ترین نعمت آن عقل است. اگر کسی عقل، این نعمت خدادادی را تعطیل کند و بگوید نیازی به آن ندارد دیگر چه نیازی به سایر نعمت‌های خداوند دارد و خداوند هم آن‌ها را از او خواهد گرفت، چون دامنه این بحث وسیع است چنان‌چه علاقمند هستید کتاب‌های دانشمندان اهل فن را مطالع فرمایید.

۶-۱-۱۲ موقعیت ما در جهان دیگر

و اما به این حدیث که در المیزان از قول حضرت رسول اکرم ﷺ آمده است توجه بفرمایید

کَما تَعیشُونَ تَموتُون، کَما تَموتُونَ تُبعَثُون

همان‌طور که زندگی می‌کنید خواهید مرد و همان‌طور که می‌میرید دوباره زندگی خواهید کرد.

خلاصه، چیزی در این جابه‌جایی عوض نمی‌شود، همان‌طور که زندگی می‌کنید، زندگی شما ادامه پیدا می‌کند، حضرت رسول اکرم ﷺ می‌فرمایند: «**مردم مطابق پندارهای خود محشور می‌شوند**» (نهج الفصاحه ۹۴۸) یعنی نه تنها اعمال بلکه افکار شما مورد توجه است. و در قرآن کریم می‌خوانیم: آیه ۱۳ اسراء (۱۷)

وَ کلَّ إنسانٍ أَلْزَمْنَهُ طئرَهُ فی عُنُقِهِ وَ

و ما مقدرات و نتیجه اعمال هر انسانی را طوق گردن او ساختیم (که ملازم و قرین همیشگی او باشد) و روز قیامت کتابی (که نامه اعمال اوست) بر او بیرون آریم در حالی که آن نامه چنان باز باشد که همه اوراق آن را یک مرتبه ملاحظه کند.

به عبارتی هر گلی بزنید بر سر خودتان زده‌اید، مواظب اعمال خود باشید که آنها برای همیشه در کنار شما هستند.

خوشا به حال کسانی که با داشتن یک زندگی خوب و سالم در این جهان آینده خود را در جهان دیگر زیبا می‌سازند.

و اما چگونه؟ در راهنمایی‌هایی که اولیای خدا به ما گوش‌زد کرده‌اند، فرموده‌اند سخت‌ترین و دقیق‌ترین موضوعی که به آن رسیدگی می‌شود **حق الناس** است یا **ذمه‌ی مردم** به گردن ما یا **مطالبات مردم** از ما که در پرداخت آن کوتاهی کرده‌ایم، پس بیاییم حقی از مردم نسبت به خود ایجاد نکنیم، یادمان نرفته باشد که **حق الناس فقط بدهی ریالی نیست** (۲-۲-۹ حق‌الناس). برای این که حقی از مردم به گردن ما نباشد کافی است به این داستان که از قول بزرگان دین برای تفهیم موضوع نقل کرده‌اند توجه کنیم:

حرص نزنیم و راضی باشیم:

شخصی وارد بهشت شد، بهشتیان از او سئوال کردند:

چه مدت برای پاسخ به سئوالات معطل شدی؟ گفت سئوالی نکردند تا معطل شوم!

آیا آتش جهنم را دیدی؟ گفت در مسیر من جهنم نبود تا آن را ببینم!

آیا از روی پل صراط گذشتی؟ گفت مسیر من پل نداشت تا از آن عبور کنم!

در دنیا چه کرده بودی که سریع به این‌جا آمدی گفت نمی‌دانم!!

ندا آمد دو صفت داشت که او را مستغنی از این سئوال و جواب‌ها کرد!

۱ -در دنیا **حرص نمی‌زد**

۲ -در دنیا **راضی بود به آنچه به دست می‌آورد**.

چه خوب است ما تاثیر این دو صفت را در رفتار و کردار و گفتار و حتی اندیشه خود بررسی کنیم. قبول خواهید کرد که بسیاری از خطاها، دروغ‌ها، نافرمانی‌ها، خیانت‌ها تجاوز به حقوق مردم که باعث می‌شود انسان به دیگران بدهکار بشود، یکی وجود **حرص** و دیگری **عدم قناعت** (۳-۱) در وجود انسان است کسانی که حریص نیستند و به آنچه خداوند در اختیارشان قرار داده قانع هستند، بسیار آرام زندگی می‌کنند و نه تنها بی‌حساب و کتاب وارد بهشت می‌شوند؛ بلکه بهشت آنان از همین جا شروع شده است.

۲-۱۲ بخش دوم

وقف

تعریف وقف

وقف در لغت به معنای ایستادن در حالت آرامش است ودر **اصطلاح** یعنی حبس کردن اصل مال و قرار دادن منافع آن در راه خدا. برای همیشه و یا برای مدت محدود. در قانون مدنی از ماده ۵۵ به بعد مفصل در مورد وقف صحبت شده است.

شرایط وقف و واقف

۱. در وقف عام پس از جاری شدن **صیغه وقف**، وقف تحقق پیدا می‌کند. به همین دلیل می‌گویند وقف محتاج لفظ است، حتی اگر مسجدی ساخته شود تا صیغه وقف خوانده نشود وقف انجام نشده است، کلمه صریحی که باید به کار ببرند **وَقَفتُ یا وقف کردم**، است و لازم نیست عربی باشد. اما در وقف خاص با تصرف کسانی که وقف برای آنان انجام پذیرفته وقف محقق می‌شود و نیاز به لفظ نیست.

۲. صیغه‌ی وقف فقط به **ایجاب** (تقدیم وقف کننده) نیاز دارد و قبولی آن یا گرفتن آن به خصوص در ساختمان‌ها و مکان‌های عمومی‌یا عام المنفعه مانند مساجد لازم نیست، ولی آن‌چه را برای کودک و یا سفیه وقف می‌کنند باید ولی او آن را بگیرد.

۳.**وقف خاص**؛ مصرف درآمد حاصل از موقوفه برای فرد یا محل مشخص را می‌گویند.

۴. **وقف عام؛** مصرف درآمد حاصل از موقوفه برای عموم مردم را می‌گویند.

۵. **وقف خاص عام** یعنی، مصرف درآمد حاصل از موقوفه را به گروهی با مشخصات خاص اختصاص دادن، مثلاً درآمد این ملک خرج عزاداران امام حسین علیه‌السلام شود یا خرج سالخوردگان گردد. در چنین صورتی اگر واقف جزو استفاده کنندگان از وقف باشد، مانعی ندارد.

۶. **قصد قربت در وقف خوب است.**

۷. **وقف باید صریح و بدون وابستگی به چیزی و همیشگی باشد**، اگر همیشگی نباشد صحیح است اما وقف نیست، مثلاً اگر بگوید فقط برای اولاد بلا فصل خود یا برای این حکومت وقف کردم، چون هیچ یک از آن‌ها ماندنی نیستند به این عمل وقف نمی‌گویند، بلکه **حبس می‌گویند**. بعد از اتمام دوره‌ی مشخص شده، مال حبس شده به وارث شرعی مالک اولیه برمی‌گردد، نه به تولیت و جانشین موقوفه.

۸. **وقف باید از اصل مالی که ماندنی است** باشد نه منافع آن، کالای مصرفی را وقف نمی‌کنند بلکه آن را **نذر** می‌کنند، مثلاً کسی نذر می‌کند که صد کیلو برنج به فقرا بدهد.

۹. این‌که میوه‌های باغ را وقف می‌کنند صحیح است زیرا منافع باغ را وقف کرده‌اند نه خود میوه را و از آن منافع کارهایی که واقف خواسته است انجام می‌دهد.

۱۰. وقف از ملک مشاع می‌تواند باشد.

۱۱. واقف باید شرایط انجام معامله را داشته باشد، عاقل، بالغ، مختار و مجاز به تصرف باشد.

۱۲. مالی را که وقف می‌کنند باید دارای شرایط زیر باشد:

الف) موجود باشد.

ب) قابل مالک شدن باشد.

ج) منفعت آن مباح باشد.

۱۳. شخصی که فرزند ندارد نمی‌تواند ملکی را وقف اولاد خود کند.

۱۴. واقف باید متولی و اداره کننده‌ی موقوفات را مشخص کند. اگر مشخص نکرد و یا آنان فوت کردند و یا دست از اداره کشیدند، حاکم شرع باید اقدام کند.

۱۵. متولی باید **طبق شرایطی که واقف** مشخص کرده است مانند یک امین عمل کند.

۱۶. واقف بعد از وقف نمودن شئی هیچ تغییری در نظر خود و یا شئی نمی‌تواند بدهد یعنی صیغه وقف قابل برگشت نیست مگر طبق شرایط وقف باشد.

۱۷. اگر برای موقوفه متولی مشخص نکرده باشند حاکم شرع آن را اداره خواهد کرد. برای رهایی از بسیاری از سردرگمی‌ها در وقف، واقف باید قبل از اجرای صیغه وقف به کلیه مسایل آن آگاه باشد سپس اقدام نماید.

وقف در وصیت:

بر طبق قانون مدنی به دلایل متعدد نمی‌توان برای بعد از مرگ خود چیزی را وقف نمود، زیرا وقف زمانی صحیح است که واقف مالک باشد در حالی که شخص مرده مالک نیست، و یا وقف باید نسبت به موضوعی مشخص و از مالی مشخص باشد، که در وصیت معنایش این است که بعداً این کار انجام شود که معلوم نیست در زمانی که فرد فوت می‌کند آیا آن مال همچنان موجود است یا خیر و دلایل بسیار دیگر که از مواد ۵۶ به بعد قانون مدنی این استنباط را می‌کنند.

اما در شرع راهی جهت وقف بعد از مرگ وجود دارد و آن این که شخص اول وصیت کند که ثلث مالش در اختیار وصی قرار گیرد این مال متعلق به او و طبق نظر او خرج خواهد شد سپس وصیت کند که آن را به صورتی که می‌خواهد (وقف مورد نظر) خرج کنند، در چنین حالتی اگر موضوع وقف منتفی شده باشد مال بین ورثه تقسیم می‌گردد.

چند مسئله

۱. اگر مالی را وقف فرزندان خود کرد، دختر و پسر سهم مساوی می‌برند.

۲. اگر مالی را وقف کار خاصی و یا وقف گروهی کرد، باید به استادان آن فن و یا آن گروه بدهیم که در آن فن کار می‌کنند. مثلاً اگر مالی را وقف طلاب کردند، یعنی وقف کسانی شده که تمام وقت در حوزه درس می‌دهند، و یا کاری به غیر از درس خواندن ندارند. اگر کسی هفته‌ای چند ساعت درس بدهد و یا درس بخواند شامل او نمی‌شود.

۳. اگر مالی را وقف قرآن خواندن کنند، یعنی باید به افرادی پرداخت کرد که قرآن را صحیح می‌خوانند.

۴. اگر مالی را وقف خواندن دعا یا اذان گفتن کنند، کافی است دعا بخوانند و اذان بگویند.

۵. اگر مالی را وقف چاپ کتاب خاصی کردند، باید کتاب اصلی را به هر زبانی که هست چاپ کرد.

۶. اگر غیر مسلمانی مالی را برای مکان‌های مقدس خود وقف کند، صحیح است.

۷. مسلمان نمی‌تواند مالی را وقف کفار کند.

۸. اگر مالی را کسی وقف فقرا کرد باید به فقرای هم دین و هم آئین واقف بدهیم مگر قرینه‌ای غیر از آن در اختیار داشته باشیم.

۹. اگر موضوع وقف تمام شود، با نظر متولی می‌توان آن را در راه خیر دیگری مصرف کرد، مانند این که درآمد ملکی که برای خرید علوفه حیواناتی که مردم را به زیارتگاهی می‌آورده اند وقف کرده باشند، اکنون که با حیوان سفرنمی‌کنند، می‌توانند آن درآمد را به مصرف دیگری برسانند. که به مصرف اولی نزدیک باشد مثلاً تامین کرایه زوار و یا دادن بنزین مجانی به زوار.

۱۰. اگر مالی را وقف گروه مشخصی بکنند باید خرج همان گروه شود .

۱۱. واقف می‌تواند برای موقوفه برنامه ای بدهد. مثلاً بگوید تا بیست سال این محل مدرسه باشد، بعد آن‌جا را پاساژ کنند و اجاره دهند.

۱۲. واقف نمی‌تواند بگوید با مال موقوفه هر کاری خواستید انجام دهید و یا هر کس را خواستید از شمول آن خارج کنید. مثلاً بگوید این مال را وقف دانشجویان شهرستانی کردم، به هر صورت که خواستید عمل کنید، سپس متولیان آن را بفروشند و خرج ساخت دانشگاه کنند، چون اصل وقف صحیح نیست نباید این کار رابکنند.

۱۳. می‌توان وسیله ای را وقف کرد، اگر وقف خاص باشد می‌توان هزینه‌ی آن را واقف قبول کند، اگر وقف عام باشد هزینه‌ی آن از محل موقوفه است، مثلاًمی‌توانیم اتومبیلی را وقف معلولین کنیم، وقف خاص، و هزینه‌ی بنزین آن را هم پرداخت نماییم.

۱۴. اگر چیزی را وقف اولاد خود کند، مشمول فرزندان دختر و پسر می‌شود، ولی اگر بگوید کسانی که با من نسبت دارند، فقط شامل فرزندان پسر می‌شود.

۱۵. هر چه واقف بگوید مانند وصیت باید عمل کرد و در آن تغییر نباید داد.

۱۶. اگر ملکی را برای ساخت مسجد وقف کردند، اما بانی برای ساخت آن نبود، باید زمین

بماند تا بانی برای ساخت آن پیدا شود.

۱۷. اگر از درآمد موقوفه مسجد فرش بخرند می‌توانند آن را تبدیل کنند و چیزدیگری بخرند، اما اگر فرشی را وقف مسجد کردند، تا زمانی که فرش موجود است باید از آن استفاده کنند.

۱۸. اگر ملکی را وقف کنند همه چیز آن وقف است، و اگر خراب شود نمی‌توانند بفروشند ولی اگر باعث اختلاف شود، متولی وقف طبق مصلحتی که تشخیص می‌دهد می‌تواند عمل کند.

حق انتفاع

حق انتفاع حقی است که به موجب آن شخص می‌تواند از مالی که متعلق به او نیست و در عین حال مالک خاصی ندارد استفاده کند. (ماده ۴۰ قانون مدنی)

انتفاع موقت

استفاده‌ی مدت دار از اموال دیگران را انتفاع موقت می‌گویند که به چند صورت ممکن است ایجاد گردد: (ماده ۴۱ قانون مدنی)

۱- عُمری. ۲- رُقبی. ۳- سُکنی. ۴-حَبس.

عُمری: عقدی است که نیاز به ایجاب و قبول دارد. معنای آن این است که مالی منقول یا غیرمنقول در اختیار کسی باشد که از آن استفاده کند، تا زمانی که صاحب مال و یا فردی که از آن منتفع می‌شود و یا شخص ثالثی زنده هستند. بعد از فوت هر یک از این اشخاص مال به صاحبش یا ورثه او بر می‌گردد.

رُقبی: رقبی عقدی است مانند عمری، اما مدت آن مشخص شده است. مثلاً مالی یا خانه‌ای را در اختیار فردی قرار می‌دهیم که پنج سال از آن استفاده کند.

سُکنی: اگر حق انتفاع مختص به سکونت در محلی باشد به آن حق سکنی می‌گویند که ممکن است از طریق عقد عمری باشد یا عقد رقبی.

حَبس: اگر مالی را جهت استفاده در اختیار فردی قرار داده باشند اما مدت برای حق انتفاع مشخص نکرده باشند به آن حبس می‌گویند که تا زمان زنده بودن مالک است و اگر او زودتر

بخواهد می‌تواند پس بگیرد.

هیچ کدام از این عقود باعث انتقال مالکیت مال نمی‌شود و بعد از تمام شدن مدت و یا موضوع عقد، اموال مجدداً در اختیار مالک یا وارثان او قرار می‌گیرد.

چون در این عقود مدت مشخص است، این عقد را عقد لازم می‌گویند، یعنی باید صبر کرد تا مدت آن به سرآید و چنان‌چه بخواهیم زودتر در آن تغییراتی بدهیم باید با رضایت استفاده کنندگان باشد.

اگر ملکی طی یکی از این عقود در اختیار کسی باشد، می‌توان آن را فروخت به شرط این‌که خریدار شرایط موجود را قبول کند.

اگر کسی که از مال منتفع می‌گردد در نگه‌داری آن کوتاهی نکرده باشد و مال از بین برود، مسئول نیست.

در صورت تلف شدن مال و یا چنان‌چه انتفاعی که عرفاً از مال می‌برند غیر ممکن باشد، موضوع آن عقد هم منتفی می‌شود. مثلاً خانه ای را از طریق عقد عمری در اختیار کسی قرار داده بوده‌اند، قبل از این‌که شرط اتمام عقد محقق شود خانه خراب شود و استفاده کننده در محل دیگر ساکن شود، در این صورت مالک می‌تواند از آن ملک استفاده‌ی دیگری بنماید.

مخارج نگه‌داری مالی که به صورت این عقود در اختیار دیگری است با مالک است مگر این که شرط دیگری کرده باشند.

استفاده کننده موظف است نسبت به نگه‌داری مالی که در اختیار دارد در حد متعارف اقدام کند.

انتفاع از اموال بلاصاحب

اموال بلاصاحب را به دو دسته عمده می‌توان تقسیم کرد:

۱. اموالی که در اختیار فردی بوده و از آن استفاده کرده و اکنون نیازی به آن ندارد و آن‌ها را رها کرده که مسائل آن در قسمت لقطه آمده است (۹-۱۰).

۲. اموالی که در جامعه وجود دارد و تاکنون کسی از آن بهره نبرده و جزو انفال است مانند استفاده از دریاها، جنگل‌ها و ... استفاده از این اموال با رعایت مقررات و مصالح جامعه بلامانع است. (۶-۷ طریقه انتقال مالکیت)

۳-۱۲ بخش سوم

وصیت

آیات

آیه‌ی ۱۸۰ بقره (۲):

كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْت إِن تَرَكَ خَيراً الْوَصِيَّةُ لِلْوَلِدَيْنِ وَ الأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقاًّ عَلى الْمُتَّقِينَ

بر شما مقرر شده است که چون مرگ یکی از شما فرا رسد، اگر مالی بر جای گذارد، برای پدر و مادر و خویشاوندان [خود] **به طور پسندیده وصیت کند؛** [این کار] **حقی است برعهده‌ی پرهیزگاران.**

و آیات ۱۰۶ مائده (۵) و نیز آیات ۱۱ و ۱۲ نساء (۴).

احادیث

از پیامبر اکرم ﷺ نقل است که فرموده‌اند (میزان الحکمه):

وصیت کردن وظیفه هر مسلمان است.

از رحمت خدا محروم می‌شود کسی که از وصیت کردن محروم شده است.

سزاوار نیست شبی بر مسلمانی بگذرد که وصیت نکرده باشد.

از حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام نقل کرده‌اند که:

ستم و حق کشی در وصیت از گناهان کبیره است.

کسی که درست وصیت کند گویی که آن مال را صدقه داده است.

امام باقر علیه‌السلام می‌فرمایند: برای نزدیکانی که از شما ارث نمی‌برند چیزی را وصیت کنید تا از معصیتی جلوگیری کرده باشید.

امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: برای اینکه به وارثان خود صدمه و زیان وارد نکنید کم‌تر از یک سوم دارایی خود را وصیت کنید.

حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرماید:(حکمت ۲۵۴):

یَا بنَ آدَمَ کُنْ وَصِیَّ نَفسِکَ فی مالِکَ

وَ اعْمَلْ فِیه ما تُؤْثِرُ اَن یُعْمَلَ فِیهِ مِن بَعدِکَ

ای فرزند آدم خود را وصی مال خود کن، و امروز به گونه ای عمل کن که دوست داری بعد از خودت عمل کنند. خلاصه هر کاری دوست داری بعد از خودت با مال تو برایت انجام دهند، خودت در زمان حیاتت انجام بده.

تعریف وصیت

وصیت به معنای پیوند و وصل است و عرفا به معنای اندرز، نصیحت، پند و سفارش گفته‌اند و در اصطلاح به سفارشی که شخص برای اجرای بعضی از امور بعد از فوت خود می‌کند، می‌گویند.

ارکان وصیت

وصیت کننده را، **موصی.**

کسی را که وصیت به نفع اوست ، **موصی له.**

چیزی را که به آن وصیت شده ، **موصی به یا مال الوصیه.**

کسی را که به او اجرای وصیت سفارش شده است **وصی**می‌نامند.

وصیت کننده (موصی) باید بالغ، عاقل و مختار باشد. وصیت سفیه قبول نیست.(مواد ۸۲۵ به

بعد قانون مدنی)

وصیت در شرع بر هر کس که بدهی دارد واجب است، اگر اصلاً بدهی ندارد مستحب است .

وصیت می‌تواند کتبی (وصیت نامه) یا شفاهی و حتی می‌تواند با اشاره باشد.

وصیت باید در مورد انجام کار مشروع و جایز باشد.

اگر شخصی وصیت کند مقداری از ثلث مالش را به ورثه فقیر او بدهند، و بعد از فوت ورثه فقیر نداشته باشد آن مال را بین همه‌ی ورثه تقسیم می‌کنند.

کسی نمی‌تواند وصیت کند که به ورثه‌ی قانونی او ارث ندهند.

وصیت کننده حداکثر تا ثلث مال خود را می‌تواند در انجام اموری که در شرع ممنوع نشده است وصیت کند، و اگر بیش از یک سوم از دارایی خود را وصیت کند، وراث بیش از یک سوم را می‌توانند اجرا نکنند، و اگر فردی وصیت به کار خلاف شرع بنماید، وصی و ورثه نباید آن را اجرا کنند.

اگر کسی ثلث مال خود را وصیت کند، ولی در زمان فوت دارایی او از بین رفته باشد، وصیت او در حد ثلث مالی که در زمان موت داشته است نافذ است.

با فوت موصی همه‌ی بدهی‌های مدت دار او حال می‌شود، یعنی وصی و یا ورثه او باید قبل از تقسیم مال بین ورثه اول بدهی‌ها را بپردازند. اما مطالبات او از مردم در سررسید باید وصول شود.

مالیات بر ارث از اموالی کسر می‌شود که دولت از آن مالیات اخذ می‌کند. اگر میت از مال نقد خود وصیت کرده باشد و به آن مالیات تعلق نگیرد، باید طبق وصیت عمل شود اما اگر میت ثلث خود را از محل ملکی وصیت کرده باشد و دولت مالیات مطالبه کند از ثلث مذکور به نسبت مالیات کسر خواهد شد.

انواع بدهی وصیت کننده

وصیت کننده دو نوع بدهی ممکن است داشته باشد:

۱- **بدهی‌های تعهدی**، مانند مطالبات مردم، چک، سفته و مهریه همسر.

۲- **بدهی‌های شرعی** مانند حج، خمس و زکات و نماز و روزه قضاء.

بعد از فوت باید:

۱. مخارج واجب را که عبارت از مخارج کفن و دفن میت است از مال او می‌پردازند و چنان‌چه مالی باقی ماند راجع به آن تصمیم می‌گیرند. توجه داشته باشید خرج‌های اضافی مانند مخارج سوم، هفتم و چهلم از محل دارایی او برداشت نمی‌شود، بلکه اگر وصیت کرده باشد از محل ثلث موصی پرداخت می‌شود و اگر وصیت نکرده باشد، باید هر کدام از ورثه که مایل به انجام آن‌ها هستند آن را بپردازند.

۲. بدهی‌های تعهدی او پرداخت گردد.

الف – اگر دارایی میت کافی باشد آن‌ها نیز اولویت بندی شده. اولین بدهی او مهریه‌ی همسر اوست که کامل پرداخت می‌شود،

ب – اگر دارایی او کافی نباشد کلیه بدهی‌های تعهدی او به صورت غرما به نسبت پرداخت خواهد شد.

۳. بعد از پرداخت بدهی‌های تعهدی چنان‌چه اموالی از او باقی باشد اول باید دیون شرعی مالی مانند خمس و زکات او پرداخت شود، به بیان دیگر بر ورثه واجب است اول آن‌ها را بپردازند.

۴. چنان‌چه مالی باقی بماند و موصی وصیت کرده باشد از محل وصیت که حداکثر تا ثلث مال او است سایر دیون شرعی غیر مالی، مانند هزینه‌ی نماز و روزه و حج قضا شده‌ی میت، کفارات، نذرها پرداخت می‌شود.

جلوگیری از اختلاف خانوادگی !!

یکی از راه‌های جلوگیری از اختلافات خانوادگی، وصیت متوفی برای بعد از خود است. چه بسا بسیاری از کارها را در زمان حیات خود هم بتواند انجام دهد؛ مانند، واگذاری قسمتی از اموال خود به شخص مورد نظر خود به شرط این که در زمان حیاتش در اختیار خودش باشد (۲–۱۲).

اگر به فرمایشات معصومین توجه بفرمایید فرموده‌اند، کمتر از ثلث مال خود را وصیت کنید، تا یقین داشته باشید که حقی از ورثه ضایع نشده و یا فرموده‌اند، از محل ثلث خود به اقربا و آشنایان و دوستان و خدمه و کارکنانی که با شما حشر و نشر دارند مبلغی بپردازید تا آنان نیز از این که در کنار شما بوده‌اند احساس رضایت کنند و یا فرموده‌اند، در وصیت ظلم نکنید، اگر شما از اموال خود

مالی را به یکی از فرزندان بخشیده‌اید، کار مشابهی هم برای فرزند دیگر خود بنمایید تا موجب اختلاف بین اولاد خود نشوید. و بالاخره اگر وصیت شما صحیح و طبق موازین شرع و قانونی و کامل باشد باعث می‌شود، اختلافی بین ورثه شما رخ ندهد، و چه بسا آنان و فرزندان ایشان را به هم نزدیک کند که این خود یکی از باقیات الصالحات است که باید به آن توجه کنید.

چند مسئله

۱. لازم نیست وصی عادل باشد کافی است شخصی باشد که مورد اطمینان وصیت کننده باشد.

۲. اگر فرد عادلی را وصی قرار دهند، بعد او فاسق شود وصیت باطل می‌شود، ولی اگر از اول فاسق بوده وصیت او باطل نمی‌شود.

۳. می‌توان زن را وصی قرار داد.

۴. می‌توان کودک را وصی قرار داد ولی باید تا سن بلوغ او کسی را مشخص کرد .

۵. اگر شخصی دو نفر را وصی کند، آنان باید با نظر هم کار کنند و اگر اختلاف پیدا کردند با نظر حاکم شرع اقدام کنند.

۶. می‌توان دو وصی مشخص کرد که هر کدام مستقلاً کار کنند، بهتر است آن‌ها کارها را بین خود تقسیم کنند .

۷. چنان‌چه شخصی وصیت خود را پس بگیرد، اگر در زمان حیاتش خبر به وصی او برسد دیگر او وصی نیست ولی اگر خبر به وصی او نرسد وصی باید به وصیت کننده عمل کند.

۸. جایز نیست وصی، وصیتی را که قبول کرده رد کند.

۹. اگر وصی به وصیت عمل نکند حاکم شرع می‌تواند فرد دیگری را به جای او قرار دهد.

۱۰. اگر اموال در دست وصی تلف شود چنان‌چه کوتاهی نکرده باشد مسئول نیست، چون او امین است .

۱۱. اگر وصی از وصیت کننده طلبکار باشد، می‌تواند از اموال او معادل طلب خود را بردارد به شرط اینکه موصی ورشکست نباشد اگر ورشکست بود باید در غرما شرکت کند.

۱۲. وصی می‌تواند برای زحمات خود حقوق دریافت کند یا حق المشاوره بگیرد؛ البته، گفته‌اند اگر وصی فرد متمکنی است و نیاز به چنین پولی ندارد بهتر است اجرت نگیرد و یا اگر اجرت

المثل بیش از نیاز او است بهتر است به اندازه نیاز بگیرد .

۱۳. وصی نمی‌تواند کار را به دیگری واگذار کند، مگر اینکه وصیت کننده اجازه داده باشد.

۱۴. وصی می‌تواند در صورت نیاز وکیل انتخاب کند اما نباید به او وکالت بدون عزل دهد.

۱۵. اگر کسانی که برای آنان وصیت شده از دریافت سهم الارث خودداری کنند و یا از بین رفته باشند یعنی موضوع وصیت منتفی شده باشد، آن مال به مال کلی ورثه اضافه می‌شود و بین بقیه‌ی آنان طبق دستور شرع تقسیم خواهد شد.

۱۶. اگر وصیت کننده درباره ی دیگران وصیت کرده باشد که چیزی به آنان بدهند، باید با توجه به آبروی وصیت کننده و نیاز وصیت شده از محل ثلث مقداری بپردازند.

۱۷. اگر وصیت کننده بیش از ثلث خود را وصیت کرده باشد مقدار اضافه بر ثلث را بدون اجازه ورثه نمی‌توان پرداخت، و اگر بعضی از ورثه قبول دارند، می‌توان به اندازه‌ی سهم آنان از ارث آنان کاست و به همان نسبت به وصیت عمل کرد.

۱۸. اگر وصیت کننده راجع به چند امر خیر وصیت کرده که مخارج آن‌ها بیش از ثلث باشد، به ترتیب نسبت به اجرای وصیت اقدام می‌کنند و هر مقدار از وصیت را که امکان داشته باشد، عمل می‌کنند.

۱۹. اگر کسی وصیت‌های متفاوتی کرده باشد که جمع بین آن‌ها ممکن نباشد وصیت آخری معتبر است.

۲۰. اگر در یک وصیتنامه دو وصیت متناقض کرده باشد دستور دوم را اجرا می‌کنند.

۲۱. اگر وصیت کتبی نباشد به دو شاهد مرد و یا چهار شاهد زن نیاز است. شاهد غیر مسلمان هم ممکن است، تعیین شخص وصی فقط با دو شاهد مرد قابل قبول است. البته قابل ذکر است که در حال حاضر طبق رویه جاری در کشور ما، اختلاف بیش از یک میلیون تومان (یا مبلغ دیگری) با شهادت کسی مورد قبول دادگاه نیست بلکه باید مدارک کتبی هم موجود باشد، بنابراین وصیت کننده باید نظرات خود را کتبی و حتی محضری کند.

۲۲. می‌توان در مورد مالی که هنوز به دست نیامده وصیت کرد، مثلاً اجاره‌ی فلان منزل خرج بیمارستان شود .

۲۳. وصی طفل صغیر توسط پدر یا جد پدری او مشخص می‌شود.

۲۴. بر وصی واجب است طبق وصیت عمل کند و در آن تغییر ندهد اگر عمل نکند می‌توان از حاکم شرع خواست او را مجبور کند (یا به دادگاه شکایت کرد) (۱۵–۸)

بخشش در زمان بیماری

یکی از مسائلی که در قسمت ارث مطرح است بخشش صاحب مال در زمانی است که او مریض است و شخص با آن مرض فوت می‌کند. به طور خلاصه هر چه را در ایام بیماری منجر به فوت، بخشش و هبه و یا وقف کند، جزء ثلث او محسوب می‌کنند و اگر بیشتر باشد به آن عمل نمی‌کنند و یا از گیرندگان آن پس می‌گیرند.

۱. بخشش تمام اموال در حال سلامت باطل نیست اما مکروه است و ما نباید ورثه خود را از ارث محروم کنیم.

۲. بخشش مال در حال بیماری که به مرگ منتهی شود تا یک سوم مال صحیح است و بیش از آن با موافقت ورثه صحیح است والاّ باطل است.

۳. اگر شخص در حال فوت وصیت کند که مالی را که مدت‌ها است در اختیار دارد متعلق به دیگری است و یا دین جدیدی را مطرح کند، از ثلث ارث او حساب می‌شود.

۴. اگر وصیت کننده مبلغی را برای کار خاصی مشخص کند، و مبلغ مذکور کمتر از نیاز باشد و نتوانند به وصیت عمل کنند وجه را بین ورثه تقسیم می‌کنند ولی اگر بیش‌تر باشد، اضافه را به ورثه برگشت می‌دهند. مثلاً دویست هزار تومان کنار گذاشته و گفته است یک گوسفند بخرید و خیرات کنید، چون گوسفند سیصد هزار تومان کم‌تر نیست اگر ورثه اجاز دهند از سایر دارائی او کسری را برداشت نموده و به وصیت عمل می‌کنند و اگر ورثه اجازه جبران کسری را ندهند مبلغ دویست هزار تومان را بین ورثه تقسیم می‌کنند. اما اگر یک میلیون تومان کنار گذارده بود، یک گوسفند می‌خرند و بقیه را بین ورثه تقسیم می‌کنند.

فصل سیزدهم

قسمتی از مسائل مالی سایر کتاب‌های تبصره که در ارتباط با این جزوه می‌باشد

بخش اول

۱-۱۳ **کتاب نکاح** (ازدواج).....۷۳۱

مهریه زنان. آیات، تعریف مهریه یا صداق، انواع مهریه، زمان پرداخت مهریه، مقدار مهریه، توضیح دینار و درهم. مهر السنه. هر چیزی می‌تواند مهریه باشد ! تعریف مهرالمثل. چند نکته. نفقه. قابل توجه بعضی پدران و شوهران

بخش دوم

۲-۱۳ **کتاب الایمان** (قسم، سوگند).....۷۳۸

قسم یا سوگند. آیات، سوگند دروغ نخورید!، حدیث. انواع قسم، شرایط قسم. چند مسئله

بخش سوم

۱۳-۳ **نذر – عهد**.....۷۴۴

آیات، تعریف نذر و عهد، چند مسئله

بخش چهارم

۱۳-۴ **کفّارات**.....۷۴۸

تعریف کفارات، انواع کفارات، چند مسئله

بخش پنجم

۱۳-۵ **ارث**و ارث برندگان.....۷۵۱

آیه، الباقیات الصالحات. برای استحکام خانواده بعد از خود.آیات دیگر،تعریف‌ارث.تقسیم‌ارث،محرومان از ارث، تقسیم‌بندی وراث. ارث قابل تقسیم، سهم هر یک از ورثه

بخش ششم

۱۳-۶ **قضاء یا قضاوت** ۷۵۸

آیات. احادیث. شرایط قاضی، آن‌چه باید قاضی مراعات کند. همه‌ی ما داوری می‌کنیم!، قضاوت در مورد حقّ الله و حقّ الناس، حق را حمایت کنید!

بخش هفتم

۱۳-۷ **حّد، تعزیر، قصاص و دیه**.....۷۶۲

آیات، احادیث، تعریف حد، تعزیر، قصاص، دیه،علت تعلق دیه، مدت زمان پرداخت دیه، انواع خطاها، دلایل تعلق دیه، موارد پرداخت دیه ، پرداخت دیه‌ی غیر عمد، جاهل قاصر و جاهل مقصر

فصل سیزدهم

قسمتی از مسائل مالی سایر کتاب‌های تبصره که در ارتباط با این جزوه می‌باشد

۱-۱۳ بخش اول

نکاح

مهریه زنان

چون مهریه و نفقه‌ی زن و فرزندان یکی از تعهدات مالی است که در جامعه زیاد با آن سر و کار داریم، مختصری از مسائل مربوط به آن را بیان می‌کنیم.

آیه‌ی ۲۰ نساء (۴):

وَ إِنْ أَرَدْتُمُ اسْتِبْدالَ زَوْجٍ مَكانَ زَوْجٍ وَ آتَيْتُمْ إِحْداهُنَّ قِنْطاراً فَلا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئاً أَ تَأْخُذُونَهُ بُهْتاناً وَ إِثْماً مُبيناً

و اگر خواستید همسری [دیگر] **به جای همسرِ خود جایگزین کنید در حالی که مال فراوانی** (به عنوان مهر) **به او پرداخته‌اید، چیزی از آن را پس مگیرید، آیا می‌خواهید آن** [مال] **را با توسّل به بهتان و گناهِ آشکار بگیرید؟**

تعریف مهریه

مهریه یا صداق،که در فارسی به آن **کابین** می‌گویند مالی است که در شرع اسلام زن بر اثر ازدواج، مالک آن می‌شود و شوهر باید آن را به همسر خود بپردازد.(در قانون مدنی از ماده ۱۰۳۴ به بعد بسیار مفصل قوانین آن آمده است)

در اسلام ازدواج بدون مهریه جائز نیست، اما زن می‌تواند بعد از مشخص شدن (مهریه خود) آن را به شوهر خود ببخشد.

اگر در عقد شرط کنند بدون مهریه ازدواج کنند، شرط فاسد است، (۳–۸–۹) یعنی عقد ازدواج صحیح است، اما زن مهریه را از شوهر خود طلبکار است، و اگر اختلافی بروز کند و زن به دادگاه شرع مراجعه کند دادگاه برای او مهریه مشخص کرده و مرد را مجبور به پرداخت آن می‌کند.

اگر بعد از عقد، زن مهریه‌ی خود را ببخشد، دیگر حقی ندارد.

اگر زن به مهریه کم رضایت داده باشد بعد از ازدواج نمی‌تواند اضافه بخواهد، هم‌چنانکه اگر مهریه‌ی او زیاد باشد، شوهر موظف به پرداخت آن است. آیه‌ی ۴ نساء (۴)

انواع مهریه یا صداق

مهریه می‌تواند:

۱. مال مشخص خارجی باشد، مانند یک خانه.
۲. منفعت مالی باشد، اجاره خانه.
۳. مالی که شوهر از دیگری طلب دارد باشد.
۴. مبلغی را شوهر بر ذمه خود بگیرد، مانند اکثر مهریه‌های جاری که مرد مبلغی را به عنوان مهریه قبول می‌کند بپردازد.
۵. آموزش دادن علمی‌یا هنری که در شرع منعی نداشته باشد، مانند یاد دادن قرآن و یا هنر خطاطی.

مهریه هر چه باشد، باید کاملاً برای طرفین مشخص باشد تا هیچکدام بعداً ادعا نکنند که فریب خورده‌اند.

زمان پرداخت مهریه

۱. **مهریه نقد:** در زمان انجام عقد ازدواج پرداخت می‌شود، و زن بعد از دریافت مهریه موظف به تمکین وظایف زناشویی است.

۲. **مهریه بر ذمه:**

ذمه؛ عهد، پیمان، بر عهده گرفتن، تعهد داشتن

الف – ممکن است پرداخت **مهریه به صورت عندالمطالبه** باشد یعنی هر زمان زن تقاضا کرد شوهر موظف به تأمین آن است، مانند اکثر مهریه‌های جاری.

ب – ممکن است پرداخت **مهریه به صورت عندالقدرت و الاستطاعت** باشد، یعنی هر زمان شوهر امکان داشت آن را پرداخت کند.

در هر حال گفته شده مهریه یکی از بدهی‌هایی است که هر زمان طلبکار (زن) مطالبه کند، بدهکار (شوهر) باید آن را بپردازد، و آن را جزو دیون ممتازه به حساب می‌آورند. و اگر شوهر ورشکسته شود زن مانند یکی از طلبکاران در دارائی شوهر خود به صورت غرما شریک است و باید درصد مهریه او را محاسبه و پرداخت کنند و اگر شوهر فوت کند، از محل دارایی‌های او مهریه همسر را می‌پردازند. بنابراین به مردان توصیه می‌شود در زمان عقد ازدواج تابع احساسات نشوند و زیر بار تعهدات سنگین نروند.

مقدار مهریه

مقدار مهریه در شرع حدی ندارد، چه کم باشد چه زیاد، حتی قرآن می‌فرماید:

علاوه بر آیه‌ی ۲۰ نساء (۴): که قبلاً گذشت در آیه‌ی ۴ نساء (۴) می‌فرماید:

وَءَاتوا النِساءَ صَدُقاتِهِنَ نِحلَةً

و مهر همسران خود را با خوشدلی و مهربانی به ایشان بپردازید

مهریه هر مقدار زیاد هم که باشد (قنطار = مال هنگفت) چنان‌چه مرد قبول کرده باشد، باید آن را بپردازد. آن هم نه از روی اکراه بلکه با طیب خاطر و مهربانی.

مبادا برای عدم پرداخت مهریه به زنان خود تهمت بزنید، البته یادمان باشد که این روزها ممکن است تهمت مانند گذشته نباشد، در زمان جاهلیت خیلی راحت و سریع به زنان خود نسبت

ناروا می‌دادند ولی در زمان ما تهمت‌های دیگری رواج دارد مانند گفتن این که ضعف اعصاب دارد یا حواسش جای دیگری است یا به شوهرش نمی‌رسد و یا ضعف‌های دیگری که در هر کس باشد بد است نباید به او نسبت داد.

مهرالسنه:

در مورد مقدار مهریه به ما توصیه کرده‌اند بهتر است مهرالسنه باشد و آن برابر است با**پانصد درهم** که ۲۶۲/۵ مثقال (۱۲۵۰ گرم) نقره است و یا **پنجاه دینار** که آن نیز ۱۷۵ گرم طلا است.

توضیح درهم و دینار : در قدیم هر دینار ده درهم بوده و وزن درهم ۲/۵ گرم نقره و وزن دینار ۳/۵ گرم طلا بوده است. در آن زمان‌ها قیمت ۲۵ گرم نقره معادل ۳/۵ گرم طلا بود. لذا اگر شما محاسبه ای را به درهم و یا دینار انجام می‌دادید فرقی نمی‌کرد.

هر چیزی می‌تواند مهریه باشد!

مهریه می‌تواند یک مال مشخص باشد. لازم نیست مانند خرید و فروش مقدار و وزن آن دقیقاً مشخص باشد، اما باید نوع آن مشخص باشد. مثلاً : مهریه می‌تواند به یک دسته اسکناس که نشان داده می‌شود باشد، ولی باید معلوم باشد اسکناس‌ها هزار تومانی است یا ده هزار تومانی. یا می‌تواند یک اتومبیل باشد ولی باید مشخص باشد کدام اتومبیل یا چه نوع اتومبیلی، توجه داریم که انواع آن‌ها با هم تفاوت زیاد دارند.

اگر مهریه را مشخص نکرده باشند، اکثر فقهامی‌گویند اگر اختلاف پیدا شود، پرداخت مهرالمثل آن زن بر همسرش واجب است، و برخی فرموده‌اند از مهرالسنه نباید کمتر باشد، **مهرالمثل** یعنی خانم‌هایی با مشخصات او با چه مهریه ای در شهر آنان به عقد همسران خود در آمده‌اند.

اگر همسرانی که برای خود مهریه مشخص نکرده اند قبل از ازدواج بخواهند از هم جدا شوند، خوب است مرد با توجه به فراخور حال زن و خانواده‌ی او مبلغی به او هبه کند که از او دلجویی شده باشد و اگر مهریه مشخص کرده باشند باید نصف آن را بپردازد، و خوب است زن مقداری از

آن را به مرد ببخشد و مرد هم سعی کند علاوه بر آن چیزی هبه کند.

می‌توان تعیین مقدار مهر را به عهده‌ی یکی از همسران گذاشت، اگر زن گفت هر چه مرد بگوید، مرد خوب است حداقل مهرالسنه و بیش‌تر هر چه خواست بگوید. اگر مرد گفت هر چه زن بگوید، زن خوب است بیش از مهرالمثل نگوید و کمتر از آن بگوید.

صداق یا مهریه‌ی همسر جزو دیون ممتازه است؛ بنابراین

الف – با مطالبه‌ی زن بدهی حال می‌شود و شوهر باید آن را فوراً پرداخت نماید.

ب – با فوت شوهر باید قبل از بدهی‌های شرعی با سایر دیون تعهدی آن را پرداخت کرد.

چند نکته

۱. مهریه هدیه‌ای است از طرف شوهر به همسر خود، به علامت عشق و علاقه نسبت به او باید مقدار آن مناسب شخصیت زن باشد در عین حال نباید میزان آن بر دوش مرد سنگینی کند، و باعث شود شوهر یک عمر در ضمیر ناخودآگاه خود از مقدار آن رنج ببرد.

۲. در صدر اسلام مهریه به سکه طلا و نقره بوده است، به همین سبب برخی از بزرگان معتقد هستند اگر مهریه به وجه رایج کشور باشد، باید آن را با گذشت زمان تغییر داد. مثلاً اگر مهریه خانمی‌در پنجاه سال قبل سی هزار تومان بوده و اکنون شوهر او فوت کرده و ورثه می خواهند مهریه‌ی همسر را بپردازند باید بگویند مثلاً سی هزار تومان در آن زمان صد سکه می‌شده است اکنون هم به او صد سکه بپردازند. البته، وزارت دارایی جدولی دارد براساس سال ازدواج و مبلغ مهریه سهم همسر را از اموال باقی مانده متوفّی مشخص می‌کند.

۳. چنان‌چه مهریه نقد پرداخت نشود و عندالمطالبه باشد، زن هر زمان می‌تواند از شوهر خود بخواهد مهریه او را بپردازد، به همین دلیل توصیه کرده اند که آقایان از تعهد مهریه سنگین اجتناب کنند و به خانم‌ها توصیه شده که مهریه سنگین خوشبختی نمی‌آورد.

۴. چنان‌چه شوهر از پرداخت مهریه بعد از تقاضای همسر سر باز زند، در ایران و طبق قوانین جاری کشور زن می‌تواند:

الف) به دادگاه خانواده، یا به دادگاه محل ثبت ازدواج، یا دادگاه محل زندگی شوهر

مراجعه کند.

ب)به دوایر ثبتی مراجعه کند.

ج) می‌تواند به هر دو مراجعه کند، ولی باید مهریه‌ی خود را تقسیم کند که مجموع آن بیش از کل مهریه نشود.

د) اگر مهریه‌ی خانمی‌انجام تعهدی باشد، مثلاً قرار بوده است شوهر هنری را به او آموزش دهد و یا اگر مال منقولی بوده، مثلاً قرار بوده اتومبیلی را به او واگذار کند، زن برای دریافت مهریه خود باید اول به دفترخانه‌ای که ازدواج را ثبت کرده است مراجعه کند.

ه) اگر مهریه خانمی‌مال غیر منقولی بوده، مثلاً زمین مشخصی را قرار بوده مهریه او قرار دهند و شوهر آن را نپرداخته باشد، باید به اداره ی ثبت محل مال غیرمنقول مراجعه کند.

و)اگر شوهری به دادگاه مراجعه کند برای **طلاق** همسر خود، همسر او باید به همان دادگاه درخواست تقاضای مهریه خود را بدهد.

نَفَقِه

بعد از تحقق عقد نکاح، رابطه زوجیت بین زن و مرد برقرار می‌گردد و از آن تاریخ تکالیفی برای آنان ایجاد می‌گردد. از جمله وظایف مرد پرداخت مهریه (کابین) و نفقه (مخارج زندگی) زن است و در مورد پرداخت‌های دیگر مانند اجرت‌المثل (حق‌الزحمه خدمات بیش از وظایف زن به مرد) و نِحله (بخشش مال توسط مرد به زن بیش از آن‌چه تعهد نموده) معمولاً در زمان طلاق به آن توجه می‌شود.

نفقهدر لغت به معنای هزینه و خرجی است و **در اصطلاح** به مالی گفته می‌شود که برای ادامه زندگی زن و فرزندان و خویشان لازم است و شامل خوراک، پوشاک، مسکن می‌گردد.

نفقه‌ی زن بر شوهر واجب است و مقدار آن بستگی به شئونات همسر دارد، چنان‌چه خانمی در خانه‌ی پدر مستخدم داشته که خدمت او را می‌کرده است، شوهرش باید برای او مستخدم بگیرد، مگر اینکه بدون مستخدم زن رضایت دهد. هم‌چنین است در مورد نوع لباس و تهیه‌ی وسائل زندگی که باید مناسب حال همسر باشد. گفته‌اند مقصود از خوراک فقط نان نیست باید غذا بدهد، ودر نفقه‌ی بیماری زن گفته اند هر کاری مرد در بیماری خود می‌کند واجب است برای زن

خود انجام دهد. توجه داشته باشید بر پدران لازم است دختران خود را به مردان هم شأن آن‌ها شوهر دهند تا در این نوع موارد مشکلی پیش نیاید.

نفقه‌ی فرزند بر پدر واجب است. اگر پدر نباشد در صورت نیاز فرزند بر پدر پدر و اگر اجداد پدر نباشند، بر مادر و اگر مادر نباشد بر پدر و مادر و اجداد مادر واجب است نیاز فرزند را تأمین کنند. اگر آن‌ها نباشند خوب است خاله و عمه، دایی و عمو، هزینه‌های زندگی کودک مستحق را تامین کنند و اگر آن‌ها نباشند بر حکومت اسلامی‌لازم و واجب است که مخارج کودکان را تا رسیدن به سن کار تأمین کند.

نفقه‌ی پدر و مادر، اگر پدر و مادر و پدران و مادران آن‌ها درآمد نداشته باشند و امکان کار کردن برای آنان نباشند بر فرزند واجب است که زندگی آن‌ها را تأمین کند.

نفقه‌ی چهار پایان، بر صاحب حیوانات واجب است آب و غذای آن‌ها را تأمین کند، اگر آن‌ها را آب و غذا ندهد تا بمیرند، مسئول است و حاکم شرع می‌تواند او را مجبور به این کار کند، و یا اگر گوشت آن‌ها قابل خوردن است آن‌ها را ذبح کند و یا آن‌ها را آزاد کند.

حتی گروهی **نفقه‌ی درختان** را واجب شمرده اند، یعنی یا باید به آن‌ها رسیدگی کنند و یا آن‌ها را در اختیار دیگران بگذارند که به آنان رسیدگی شود.

قابل توجه بعضی پدران و شوهران

وقتی در دستورات دینی ما را موظف می‌کنند که به حیواناتی که در اختیار داریم رسیدگی کنیم، به بیان دیگر حقوقی برای آنان قایل هستند و اگر کوتاهی کنیم مجازات می‌شویم، چگونه است که بعضی شوهران و یا پدران از دادن خرجی و تأمین زندگی زن و فرزندان خود کوتاهی می‌کنند؟ یقیناً چنین افرادی را در جهان باقی مجازات خواهند کرد همچنان که در این جهان او را به انجام وظیفه‌ی خود اجبار می‌کنند.

مناسب است به این سخن پیامبر گرامیﷺ بیش‌تر توجه کنیم که می‌فرماید:

نهج الفصاحه ۶۰۴:

اِنَّ اَکبَرَ الاِثمِ عِندَاللهِ اَن یُضیعَ الرَجُلُ مَن یَقُوتُ

بزرگترین گناهان در نظر خدا آن است که مردی نان خور خود را سرگردان گذارد.

۲-۱۳ بخش دوم

از کتاب اَلاَیمان یا قَسم

قَسَم یا سوگند

قسم را به عربی یمین می‌گویند، ایمان جمع یمین به معنی دست راست است ، قبل از اسلام وقتی به هم دست می‌دادند گویی پیمانی با هم می‌بستند که گسستنی نبود، یعنی کار قسم را می‌کرد. در قرآن هم از کلمه ایمان برای قسم استفاده شده است.

آیات

آیه‌ی ۲۲۴ بقره (۲):

وَ لا تجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضةً لأَیْمانِکُمْ ....

و نام خدا را دستاویز سوگندهای خود قرار مدهید، تا بدین بهانه از نیکوکاری و پرهیزگاری و سازش‌دادن میان مردم باز ایستید، و خدا شنوای داناست.

آیه‌ی ۲۲۵ بقره ۲

لا یُواخِذُکم الله باللغوا فی ایمانکم و ...

خداوند شما را به سبب سوگندهای بیهوده تان بازخواست نمی‌کند...

آیه‌ی ۸۹ مائده (۵):

لا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فى أَيْمَنِكُمْ وَ لَكِن يُؤَاخِذُكم بِمَا عَقَّدتُّمُ الأَيْمَنَ فَكَفَّارَتُهُ إِطعَامُ عَشَرةِ مَساكِينَ ... ذَلِک كَفّارَةُ أَيْمَنِكُمْ إِذَا حَلَفْتُمْ وَ احْفَظوا أَيْمَنَكُمْ ...

خدا شما را به خاطر سوگندهای بیهوده‌تان (قسم‌هایی که بدون اراده به زبان شما جاری است) **مؤاخذه نمی‌کند، ولی به سوگندهایی که** [از روی اراده] **محکم می‌کنید** [و می‌شکنید] **شما را مؤاخذه می‌کند. و کفّاره‌اش** (قسم محکمی‌که شکسته‌اید) **خوراک دادن به ده بینواست،** از غذاهای معمولی که به خانواده خود می‌خورانید، یا لباس پوشانیدن آنان یا آزاد کردن بنده‌ای. و کسی که [هیچ یک از این‌ها را] نیابد، [باید] سه روز روزه بدارد. **این است کفّاره سوگندهای شما وقتی که سوگند خود را می شکنید**پس سوگندهای خود را حفظ کنید. این گونه خداوند آیات خود را برای شما بیان می‌کند، باشد که سپاس‌گزاری کنید.

سوگند دروغ نخورید !!

هیچ وقت نباید دروغ گفت، اما هرگز نباید به دروغ قسم خورد. شاید کم‌ترآیه‌ای به این محکمی‌ما را از یک کار خلاف منع کرده باشد، خواهشمند است به آیه دقت بیش‌تری بفرمائید:

آیه‌ی ۹۴ نحل (۱۶):

و لا تَتَخِذُوا اَيمانِكم دَخَلاً بَينَكُم فَتَزِلَّ قَدَمٌ بَعدَ ثُبوتِها وَ تَذُوقوا السُّوءَ بِما صَدَدتُم عَن سَبيلِ اللهِ وَلَكُم عَذابٌ عَظيم

و با قسم دروغ، نا حق (باطل، دغل کاری، خیانت) **را ، حق** (صحیح) **جلوه ندهید. تا آنان که ثابت قدم هستند** (و به سخن شما اعتماد دارند) **به اشتباه بیفتند** (و از مسیر درست خارج شوند)، **و شما به دلیل دروغی که گفته اید و باعث شده اید، دیگری از راه صحیح، که راه حق است، خارج شود به عذاب دنیا گرفتار شوید. و یقیناً عذاب آخرت که بسیار شدیدتر است برای شما مهیامیشود.**

به بیانی قرآن کریم به صراحت به ما می‌گوید:

با قسم دروغ که معمولاً آب و روغنی هم به آن می‌دهند باعث نشوند که مردم باطل را حق حساب کنند، و با اعتمادی که به گوینده دارند، به اشتباه افتاده صدمه ببینند. بالاخره دروغ آشکار می‌شود و آبروی گوینده می‌رود و این باعث خسارت و زیان به عنوان عذاب کوچک در این دنیا است، و بدانید عذاب سخت‌تر و بزرگ‌تر در جهان باقی در انتظار دروغگویان است، چرا؟ چون با قسم دروغ می‌خواهند به مقصود شیطانی و غیر واقعی خود برسند.

تصور می‌کنم دقت شما در آیه سودمندتر از توضیحی است که می‌دهم، لطفاً با توجه به حدیثی که در میزان الحکمه آمده که معصوم می‌فرماید: خداوند فرموده است: **من رحمت خود را شامل حال کسی که سوگند دروغ بخورد نمی‌گردانم**، بیش‌تر در مورد آن تأمل بفرمایید.

وای به حال مردمی که ...

با توجه به ایات و احادیث رسیده که دروغ‌گویی را بسیار مذموم می‌دانند و اگر با قسم همراه باشد دنیا و آخرت خود را خراب کرده‌اند، اکنون وضعیت مردمی را تصور کنید که گروهی در میان آنان شغل‌شان قسم خوردن برای قاضی باشد، و قاضی به صرف این‌که دو نفر قسم جلاله خورده‌اند حکم صادر کند، تصور می‌کنم نیاز به توضیح بیشتر برای این رذیله اخلاقی نیست فقط باید بگوییم وای به حال مردمی که قسم دروغ می‌خوردند زیرا نه دنیا دارند نه آخرت.

حدیث

نهج الفصاحه (۳۲۲۶)

اَلیَمینُ الکاذِبَةُ مُنفِقَةٌ لِلسِّلْعَةِ مُمْحِقَةٌ للکَسْبِ

قسم دروغ کالا را تلف می‌کند و کسب را از میان ببرد.

بسیار قسم خوردن مکروه است.

قسم خوردن برای امور دنیا مکروه است.

قسم وقتی محقق می‌شود که به نام خدا باشد.

ولی خدا به هر چه بخواهد قسم می‌خورد.

میزان الحکمه:

امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید:

راست یا دروغ به خدا سوگند مخورید و هر که سوگند خورد و بداند که دروغ می‌گوید، به جنگ خدا رفته است. از این حدیث شریف نتیجه گرفته‌ایم که: **دروغگو دشمن خداست.**

انواع قسم

قسم یا سوگند را به سه گروه عمده تقسیم کرده‌اند:

۱. سوگند برای خبر دادن یا باور کردن موضوعی توسط شنونده، مربوط به گذشته یا حال است مانند به خدا قسم بدهکار نبوده‌ام یا بدهکار نیستم، بیشتر در دعواها و محاکم مالی مطرح است.

۲. قسم برای تأکید و سئوال است. ترا قسم می‌دهم جواب من را بده، یا تو را قسم می‌دهم مبلغی به من ببخش، که اجابت آن واجب نیست.

۳. قسم جهت تعهد و التزام است که انسان در آینده عملی را انجام دهد یا آن را ترک کند، مانند نذر و عهد که اگر به آن عمل نکنیم باید کفاره بدهیم. قسم می‌خوریم که دیگر سیگار نکشیم، قسم می‌خوریم که به موقع بدهی خود را بپردازیم.

شرایط قسم

قسم یا سوگند در صورتی تعهدآور و مؤثر در مرافعات است که شرایط آن رعایت شود؛ شرایط قسم عبارت است از:

۱. قسم باید به نام یکی از اسمایی که مختص خداوند است باشد، مانند گفتن «والله»، «تالله» و «بالله» و اگر کسی که باید قسم بخورد لال باشد با اشاره قبول است.

۲. اگر به بیزاری اولیای خدا از خود قسم بخورد صحیح نیست، مثلاً ابوالفضل به کمرم بزند اگر چنین کاری را بکنم.

۳. کسی که قسم می‌خورد باید مکلف، عاقل، بالغ، با قصد و اختیار باشد.

۴. اگر قسم را به مشیت الهی موکول کنند و یا به اجازه‌ی دیگری، قسم محقق

نمی‌شود.

۵. قسم جهت تمام شدن دعوا و صدور حکم است و بعد از قسم قاضی حکم را صادر می‌کند.

چند مسئله

۱. قسم پیروان ادیان دیگر می‌تواند به کتاب و مقدسات خودشان باشد.

۲. قسم وظیفه منکر است نه کسی که مدعی حقی است، به بیانی با قسم حق کسی ثابت نمی‌شود، ولی با قسم بی گناهی فرد ثابت خواهد شد.

۳. متهم می‌تواند قسم نخورد و آن را به طلبکار یا مدعی برگرداند. در آن صورت معنایش این است که به طور ضمنی به بدهی یا خطای خود اقرار کرده است و در چنین حالتی مدعی با قسم، صاحب حق می‌شود.

۴. مستحب است قبل از قسم، قاضی آنان را موعظه کند و از قسم دروغ بترساند.

۵. قسم باید در مجلس دادگاه باشد و بر یقین قسم بخورد نه به حدس و گمان.

۶. اگر بدهکار بگوید بدهی خود را پرداخت کرده، با قسم سخن او ثابت نمی‌شود زیرا او خود مدعی است نه منکر.

۷. اجازه نداریم از طرف شخص دیگری قسم بخوریم.

۸. در دعوای مالی می‌توان به یک شاهد و قسم فردی که مدعی طلبی است اکتفاء کرد، به شرط این‌که شاهد قبل از قسم شهادت دهد.

۹. قسم برای کارهایی که انجام آن بر طبق عادت ممکن نیست،بلکه محال به نظر می‌رسد صحیح نیست. مثلاً، کسی قسم بخورد که هر سال پیاده برود مکه و یا هر شب تا صبح جهت عبادت بیدار باشد و عبادت خدا کند.

۱۰. اگر قسم بخورد که درآینده کاری را انجام می‌دهد و آن را انجام ندهد بر او کفاره واجب می‌شود.

۱۱. اگر قسم به دروغ بخورد که در گذشته کاری را انجام داده گناه کبیره انجام داده و خداوند او را مؤاخذه خواهد کرد.

۱۲. اگر قسم بخورد کار خوبی انجام دهد، سپس کار بهتری پیش بیاید باید به قسم خود

عمل کند، مثلاً، قسم خورده باشد که مبلغی را برای ساخت بنای مسجدی خاص بدهد، نمی‌تواند آن پول را برای تعمیر مسجد پیامبر ﷺ و یا بنای کعبه بپردازد. چنان‌چه بخواهد کار بهتر را انجام دهد باید کفاره شکستن قسم را بپردازد.

۱۳. قسم باید برای انجام کار مستحب یا مباح و یا برای ترک کار مکروه باشد. مثلاً قسم بخورد که دیگر سیگار نکشد. اگر قسم بخورد که کار واجبی را انجام ندهد و یا کار حرامی‌را انجام دهد، قسم او صحیح نیست.

۱۴. اگر قسم بخورد که در آینده کاری را انجام بدهد یا کار خلافی را انجام ندهد و به قسم وفا نکند کفاره دارد، ولی اگر قسم دروغ در مورد گذشته خورده باشد گناه کرده و کفاره ندارد.

۱۵. قسم، (و نذر) با بیان صریح لفظ منعقد می‌شود و نیت در دل کافی نیست.

مقدار کفاره شکستن قسم یا به دروغ قسم خوردن

فقها به استناد آیه‌ی ۸۹ مائده (۵) که می‌فرماید:

...فَكَفَّارَتُهُ إِطْعَامُ عَشَرَةِ مَسَاكِينَ مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعِمُونَ أَهْلِيكُمْ أَوْ كِسْوَتُهُمْ أَوْ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ فَمَن لَّمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ ذَلِكَ كَفَّارَةُ أَيْمَانِكُمْ إِذَا حَلَفْتُمْ وَاحْفَظُواْ أَيْمَانَكُمْ ...

پس کفاره آن (شکستن سوگند یا به دروغ قسم خوردن) اطعام ده مستمند است از غذاهای متعارفی که به خانواده خود می‌دهید یا پوشاندن آن‌ها یا آزاد کردن بنده ای و اگر امکان نبود سه روز روزه گرفتن، این کفاره سوگندهایی است که یاد می‌کنید و آن‌ها را می‌شکنید (نه سوگندهای بیهوده و بی‌توجه) به سوگندهای خود عمل کنید و آن‌ها را حفظ کنید.

بخش سوم

۳-۱۳ نذر و عهد

آیات

آیه‌ی ۲۷۰ بقره (۲):

وَ مَا أَنفَقْتُم مِّن نَّفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُم مِّن نَّذْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُهُ وَ مَا لِلظَّلِمِينَ مِنْ أَنصار

و هر مالی را که (در گذشته) **انفاق، یا هر نذری را که عهد کرده‌اید، قطعاً خداوند آن را می‌داند، و برای ستمکاران** (که با آزار و منت انفاق می‌کنند) **هیچ یاوری نیست.**

آیه‌ی ۷ انسان (۷۶)

يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَ يخَافُونَ يَوْماً كانَ شرُّهُ مُستَطِيرا

[همان بندگانی که] **به نذر خود وفا می‌کنند، و از روزی که عذاب آن فراگیرنده است می‌ترسند.**

آیه‌ی ۲۹ حج (۲۲):

ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَ لْيُوفُوا نُذُورَهُمْ وَ لْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ

سپس باید آلودگی (ظاهری و باطنی) **خود را بزدایند و به نذرهای خود وفا کنند و بر گِرد آن خانه‌ی کهن** [کعبه] **طواف به جای آورند.**

آیه‌ی ۳۵ آل عمران (۳):

إِذْ قالَتِ امْرَأَتُ عِمْرانَ رَبِّ إِنِّی نَذَرْتُ لَکَ ما فی بَطْنی مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنّی إِنَّکَ أَنْتَ السَّمیعُ الْعَلیمُ

(به یاد آوردید آن‌گاه که) **همسر عمران گفت:** «**پروردگارا، من نذر کرده ام آن‌چه در رحم خود دارم برای تو آزاد شده** [از مشاغل دنیا و پرستش‌گر تو] **باشد؛ پس، از من بپذیر که براستی تو شنوای دانایی.**

تعریف نذر و عهد

نذر و عهد عبارت است از وعده دادن به خیر یا شر.

در شرع مقدس کار خوبی را که قبلاً بر شخص واجب نبوده بر خود واجب کردن و یا تصمیم گرفتن به ترک کار مکروهی که بر او حرام نبوده را نذر یا عهد می‌گویند. به بیان دیگر قراری را که شخصی با خدای خود می‌گذارد تا در صورت برآورده شدن حاجتش و یا قبل از این‌که حاجت او برآورده شود کار خیری انجام دهد، نذر و عهد می‌گویند.

در آیات ۵ الی ۱۰ دهر (انسان) (۷۶) ضمن تأیید نذر به ما مژده داده‌اندکسانی که به نذر خود وفا می‌کنند پاداش خوبی می‌گیرند.

با توجه به آیه‌ی ۸۷ مائده (۵) که می‌فرماید:

یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لا تُحَرِّمُوا طَیِّباتِ ما أَحَلَّ اللّهُ لَکُمْ وَ لا تَعْتَدُوا إِنَّ اللّهَ لا یُحِبُّ الْمُعْتَدینَ

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چیزهایِ پاکیزه‌ای را که خدا برای استفاده شما حلال کرده، برخود حرام نکنید و از حدود الهی تجاوز نکنید، که خدا از حدّگذرندگان را دوست نمی‌دارد.

بزرگان در مورد نذر فرموده‌اند: در نذر نبایدخود را به زحمت بیندازید، یعنی اعمالی را که

خداوند بر شما واجب نفرموده بر خود واجب نکنید تا از کار خوب خسته نشوید.

و نیز نذر می‌تواند از مال باشد که نفعی برای دیگران داشته باشد مانند دادن صدقه و اگر امکان آن نباشد می‌تواند انجام یک عبادت مانند روزه گرفتن باشد.

چند مسئله

نذر و عهد مسائل فراوانی دارد که مهم‌ترین آنها عبارتند از:

۱ – اگر نذری کردیم و در زمان اجرای آن امکان انجامش نبود، می‌توان آن را به تأخیر انداخت تا امکان انجام آن برای نذر کننده میسر شود، و اگر عمداً انجام آن را ترک کند کفاره آن مانند کفاره روزه ماه رمضان است.

۲ – نذر کننده باید عاقل، بالغ و مختار بوده و قصد انجام نذر خود را داشته باشد (شوخی نباشد) .

۳ – اگر زنی خواست نذر کند چنان‌چه از حقوق شوهر در آن نذر حقی باشد واجب است قبل از این که نذر کند از شوهر خود اجازه بگیرد. چنان‌چه هیچ گونه حقی اعم از مادی و معنوی از شوهر ضایع نگردد باز هم توصیه کرده‌اند با اجازه‌ی شوهر باشد.

۴ – به دلایل مختلف ممکن است نذر کرد، از جمله:

الف)چون خدا کار خیر را دوست دارد و حاجت نیکوکاران را برآورده می‌سازد.

ب) به دلیل شکرگزاری از نعمت‌هایی که خدا به کسی داده است.

ج)خود را برای دوری از گناه به زحمت انداختن، مثلاً نذر می‌کند اگر غیبت کرد یا اگر نماز اول وقت را ترک کرد، صدقه بدهد.

د) به دلیل رفع مشکل موجود خود نذر کند و بعد از رفع مشکل به نذر خود عمل کند.

۵ – اگر نذر برای خدا نباشد، اجرای آن واجب نمی‌شود.

۶ – کاری را که نذر کننده باید انجام دهد باید مشروع و در اطاعت دستورات خدا باشد.

۷ – اگر موضوع نذر را مشخص نکند، هر عمل خیری را می‌تواند انجام دهد. در حقیقت نذری بر او واجب نیست. ولی خوب است دو رکعت نماز بخواند یا یک روز را روزه بگیرد و یا مبلغی را صدقه دهد.

۸ –اگر زمان نذر را مشخص نکرده باشد، هر موقع خواست می‌تواند انجام دهد.

۹ –اگر در زمان اجرای نذر به دلیل عذری نتواند به نذر خود به آن صورتی که نذر کرده بود وفا کند، به هر صورت که می‌تواند باید انجام دهد و لازم نیست آن را قضا کند.

۱۰ –عهد و نذر و قسم، با بیان صریح لفظ منعقد می‌شود و نیت در دل کافی نیست.

۱۱ –نذر به هر زبانی می‌تواند باشد، به شرط اینکه گفته شود برای خدا بر من واجب است که فلان کار را انجام دهم یا فلان مبلغ را در راه خیر بدهم.

۱۲ –اگر مالی را نذر کرد مثلاً، خانه‌ای را نذر کار خیری کرد،می‌تواند آن را بفروشد و وجه آن را در آن کار خیر صرف کند.

۱۳ –اگر مالی را برای کاری یا محلی، نذر کرد نمی‌تواند آن کار و یا آن محل را عوض کند، باید طبق نذر عمل کند.

۱۴ –اگر نذر کند که عین شیء را در نذر صرف کند (مثلاً فرش را در مسجدی پهن کند) باید همان را به مسجد ببرد و نباید تبدیل کند.

۱۵ –اگر یقین کند مالی را که برای محلی نذر کرده ، در آن محل استفاده صحیح و مشروع از آن نمی‌شود، می‌تواند آن را تسلیم نکند و با آن کار خیر دیگری انجام دهد.

۱۶ –اگر مالی را نذر کسی کند تا آن را نپرداخته است، کسی حق ندارد آن مال را از مالکیت او خارج کند و یا آن را تصرف کند، یعنی رضایت مالک (نذر کننده) در تصرف دیگری در آن شیء شرط است حتی حاکم شرع هم نمی‌تواند او را مجبور به ادای نذر کند.

۱۷ –اگر بگوید مبلغی برای کاری می‌پردازم و مقدار آن را مشخص نکند هر مبلغی بپردازد به نذر خود عمل کرده، اما فرموده اند مبلغی را که انتظار است یک ثروتمند بپردازد با مبلغی که از یک فرد فقیر مورد انتظار است، فرق می‌کند.

۴-۱۳بخش چهارم

تعریف کفارات

کفاره صیغه مبالغه است، به معنی بس پوشاننده، و در اصطلاح شرعی عبارت است از انجام عملی و یا پرداخت مالی برای جبران کسری اعمال واجبی که عمداً انجام نداده‌ایم و یا خطایی که از ما سر زده است و پرداخت کفاره باعث پوشاندن گناه می‌گردد، شاید بتوان کفاره را نوعی **جریمه** برای کسانی که عبادات خود را انجام نمی‌دهند و یا قانون‌شکنی می‌کنند دانست.

انواع کفارات

کفاره را به پنج گروه تقسیم کرده‌اند:

کفاره‌ی معین- کفاره‌ای است که فقط انجام یک عمل باشد، مثلاً، برخی نظر دارند کفاره‌ی فردی که قبل از خواندن نماز عشا بخوابد و نماز او قضاء شود این است که روز بعد روزه بگیرد (علمای قدیم واجب می‌دانستند).

کفاره‌ی مرتبـ یعنی یکی از چند کار را به ترتیب می‌تواند انجام دهد، مثلاً، کسی اشتباهاً فردی را بکشد. غیر از پرداخت دیه به صاحب خون، کفاره آن این است که اول بنده آزاد کند، اگر بنده نبود شصت روز پی در پی روزه بگیرد، اگر نتوانست شصت مسکین را سیر کند.

کفاره‌ی مخیر- یعنی یکی از چند کار هر کدام را مایل بود انجام دهد مثلاً، اگر کسی روزه ماه رمضان را افطار کند می‌تواند یک بنده آزاد کند و یا شصت روز روزه بگیرد و یا شصت مسکین

را غذا دهد.

کفاره ای که هم مرتب است و هم مخیر- کفاره قسم دروغ و یا عدم اجرای نذر و عهد مشمول این کفاره است، یعنی می‌تواند (مخیر است) یک بنده را آزاد کند یا ده مسکین را طعام دهد و اگر نتواند این کارها را انجام دهد کار بعدی (مرتب) باید سه روز پی در پی روزه بگیرد.

کفاره‌ی جمع آن است که هم بنده آزادکند و هم دو ماه پی در پی روزه بگیرد و هم شصت مسکین را سیر کند و این کفاره بر کسی واجب است که مؤمنی را عمداً بکشد و صاحب خون از او دیه گرفته و او را قصاص نکنند.

فدیه: فدیه به معنای جبران کردن، عطا کردن جریمه ارتکاب بعضی از محرمات گفته‌اند.
در اصطلاح فقه به پرداخت مالی مشخص برای جبران عباداتی است که شخص به دلیلی نتوانسته است انجام دهد.
تفاوت فدیه و کفاره، فدیه مال است جهت جبران اعمال، در حالی که کفاره به عنوان عقوبت اعمال که در آن خطا کرده‌ایم و ممکن است مال یا غیره مال باشد.

کاربرد فدیه:

در روزه؛ کسی که گرفتن روزه برایش مشقت دارد، در ازای هر روز یک یا دو **مُد** طعام باید بدهد.
در حج؛ در ازای انجام بعضی محرمات مانند گرفتن ناخن، اصلاح مو، شکار کردن و... در زمان احرام باید بپردازد.
در جهاد؛ به گرفتن مال در ازای آزادی اسیر گفته می‌شود که جزء غنایم می‌شود.
در طلاق؛ پرداخت مال از طرف شوهر به زن و یا زن به شوهر برای جلب رضایت همسر برای طلاق می‌گویند.

مُد:

عبارت است از دو کف دست غذا که می‌گویند حدود ۷۰۰ گرم از غذا است که کفاره روزه را گفته‌اند یک (یا دو) مد از غذایی که مصرف می‌کنید باید بپردازید.

چند مسئله

این‌که چه خطاهایی کفاره دارد و کفاره‌ی آن‌ها چه مقداری است باید به مسائل خاص آن موضوع و به رساله مرجع تقلید خود مراجعه کنید، مثلاً:

۱ – مشهور ترین کفاره، کفاره روزه است. چنانچه شخصی به دلایل شرعی در ماه رمضان روزه نگیرد و تا رمضان سال بعد هم قضاء آن را انجام ندهد باید کفاره آن را که معادل یک وعده غذای معمول است بدهد، چنانچه عمداً نگیرد شصت وعده غذا برای هر روز و باید آن غذا را به فقرا بدهد، و مسائل زیاد دیگر در این رابطه.

۲ – عدم اجرای نذر و عهد کفاره دارد اگر شخصی نذر کرده باشد روز خاصی روزه بگیرد و آن را عمداً انجام ندهد علاوه بر گرفتن یک روز روزه باید کفاره آن را بپردازد.

۳ – اگر به علت وارد آمدن مصیبتی بر کسی، او برخود صدمه وارد کند مثلاً سیلی محکم به خود بزند باید کفاره آن را که معادل کفاره‌ی قسم است بپردازد. البته نظر فقها مختلف است خوب است نظر مجتهد خود را سئوال کنید.

۴ – قسم دروغ خوردن یا شکستن قسم کفاره دارد. گفته‌اند کفاره آن ده فقیر را سیر کردن یا آنان را لباس دادن است، و اگر نتواند سه روز روزه پی در پی گرفتن است.

۵ – کشتن یک انسان چه عمداً باشد و چه سهواً علاوه بر سایر مجازات‌ها کفاره دارد.

۶ – کشتن حیوان حلال گوشت که باعث حرام شدن آن شویم، مثلاً در تصادف باعث کشته شدن گوسفند شویم کفاره دارد

۷ – صید کردن در حال احرام و اشتباه در اجرای اعمال مراسم حج کفاره دارد.

۵-۱۳ بخش پنجم

ارث و ارث برندگان

الباقیات الصالحات

خوبی‌هایی که (از انسان) باقی می‌ماند یا ارزش‌های پایدار و شایسته چیست؟

آیه‌ی ۴۶ الکهف (۱۸):

الْمالُ وَ الْبَنُونَ زِينَةُ الْحَياةِ الدُّنْيا وَ الْباقِياتُ الصّالِحاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوابًا وَ خَيْرٌ أَمَلاً

مال و فرزندان زیور زندگی دنیا هستند

ولی نیکی‌های ماندگار از نظر پاداش نزد پروردگارت بهتر و امید بخش تر است.

برای باقیات الصالحات، مصادیق فراوانی فرموده‌اند از جمله ...

نمازهای روزانه یکی از باقیات الصالحات است.

و یا گفتن تسبیحات اربعه، یعنی؛ سبحان الله **(تسبیح)** والحمد لِلّه **(تحمید)** و لا اله الاّ الله **(تهلیل)** و الله اکبر **(تکبیر)**

و یا گفتن لا حول و لا قوه الاّ بالله **(حوقَله)** باقیات الصّالحات است، ولی اعمال خوب به این‌ها ختم نمی‌شوند و بزرگان ما به طرق مختلف ما را به انجام کار خوب تشویق و راهنمایی کرده‌اند.

مشهور است باقیات الصالحات عبارت‌اند از:

۱ – تربیت فرزندان خوب.

۲ – تألیف یک اثر ارزشمند برای جامعه.

۳ – تأسیساتی که فرد برای استفاده عموم از خود باقی می‌گذارد.

خلاصه،اگر فرزند دارید در تربیت آن کوشا باشید تا نفعی به جامعه برساند.

اگر سواد و معلومات دارید آن را نشر دهید تا مردم از آن بهره مند شوند.

اگر پول‌دارید خیر آن را به مردم برسانید.

اگر هیچ کدام را در اختیار ندارید، با انجام کارهای مثبت جهت کمک به مردم و نیز دعا و نیایش و یاد خدا بودن برای خود خیر و خوبی باقی بگذارید.

برای استحکام خانواده در بعد از خود

یکی از معضلات و مشکلاتی که باعث فاصلهٔ بین خانواده‌ها می‌گردد چگونگی تقسیم ارث است. متأسفانه با این که ورثه با دریافت ارث ثروتمند می‌شوند ولی در بعضی موارد به دلیل اختلاف بر سر مقدار آن باعث جدایی خانواده‌ها از یکدیگر می‌شود. چه خوب است ورثه به جملات زیبای پیشوایان دین توجه کنند، از جمله می‌فرمایند:

اگر مقام، مال، جاه، ثروت و قدرت ماندنی بود به تو نمی‌رسید.

یا فرموده‌اند؛ دنیا مانند عروس زیبارویی است که هر زمان خود را در اختیار کسی می‌گذارد. خوشا به حال کسانی که به گذر سریع زمان توجه دارند و از این که حق را ناحق کنند تا لحظاتی بیشتر در کنار این زیبا روی هر جایی باشند دوری می‌کنند. حتماً شما هم اختلافاتی را به خاطر دارید که دعوا بر سر ارث بوده که متأسفانه به هیچ یک از طرفین وفا نکرده است.

یکی از راه‌های پیش‌گیری از اختلافات خانوادگی در این موارد این است که وصیت کننده، صحیح و عاقلانه و قانونی تکلیف اموال خود را در زمان حیاتش روشن کند، هم چنین او باید سعی کند وصیِ واجد صلاحیت انتخاب کند و به اموری وصیت کند که صحیح باشد تا از مشکلات بعد از خود بکاهد.

موضوع دیگری که باعث کاهش اختلاف خانوادگی می‌شود این است که ورثه تقسیم ارث را

سریع‌تر انجام دهند. نگویند هنوز غسل و کفن مرده خشک نشده. بعداً به وصیت عمل می‌کنیم.

شاید بهترین موقع مذاکره بین ورثه بعد از هفت و قبل از چهلم میت باشد بهتر است در آن مدت تکلیفِ کلیِ اموال را معلوم کنند. البته، برای تقسیم بعضی از اموال لازم است کارهای اداری انجام شود و یا بعضی مواقع تمام میراث مشخص نیست. خوب است تکلیف آن چیزهایی که معلوم است با توجه به وصیت روشن شود.

موضوع دیگری که باعث رفع شبهات و مشکلات و اختلافات خانوادگی می‌شود این است که ورثه به سخنان وصی توجه کنند و به آن رضایت دهند.

موضوع دیگر که خوب است به آن توجه کنند گذشت مالی ورثه نسبت به یکدیگر است که در استحکام روابط خانوادگی مؤثر است و منافع آن بیش از ثروتی است که از دست می‌دهند.

و بالاخره با توصیه‌ی قرآن، حفظ حق السهم یتیمان بر ورثه ضروری است و باید از آن به خوبی نگه‌داری کنند.

آیات دیگر

آیات ارث متعدد و مفصل است، از جمله: آیات ۷ الی ۱۲ و ۲۳ و ۳۲ و ۱۲۷ و ۱۷۶ سوره نساء (۴) و هم‌چنین آیات ۵ و ۶ مریم (۱۹) و آیه‌ی ۱۶ سوره نمل(۲۷) و ... فقها به استناد آیات و احادیث رسیده نسبت به روشن کردن مسائل ارث اقدام کرده‌اند.

تعریف ارث

ارث به معنای بقاء یا استحقاق یا نصیبی است که به ورثه می‌رسد و در اصطلاح به آن‌چه از میت باقی مانده است می‌گویند و یا مالی است که بعد از فوت شخص به‌دلیل خویشاوندی سببی یا نسبی به شخص دیگر تعلق می‌گیرد.

وارث به معنای باقی است و در اصطلاح به شخصی که دارایی میت به او می‌رسد می‌گویند. (مواد ۸۶۱ به بعد قانون مدنی)

تقسیم ارث

در مورد ارث و تقسیم آن با توجه به فرض‌های مختلف، مجتهدان و علما مسائل فراوانی را مطرح کرده و پاسخ داده اند. حتی در کتاب شرایع اول مقداری ریاضیات و روابط اعداد را با یکدیگر مطرح و سپس وارد بحث ارث شده است. و در تحریر الوسیله خیلی دقیق و مفصل سهم هر یک از ورثه تعیین شده است.

محرومان از ارث

شرایط و مواردی که باعث می‌شود ارثی به وارث تعلق نگیرد، عبارت‌اند از:

۱. کفر– یعنی کافر از مسلمان ارث نمی‌برد.

۲. قتل– اگر شخصی به دست دیگری عمداً به قتل برسد و قاتل جزو وراث مقتول باشد، به او ارث تعلق نمی‌گیرد.

۳. بنده و عبد– از صاحب خود ارث نمی‌برد.

۴. فرزندی که از زنا متولد شده باشد ارث نمی‌برد، و پدر و مادر او هم از او ارث نمی‌برند.

۵. اگر پدری قسم بخورد که این شخص فرزند من نیست از پسرخود ارث نمی‌برد، اما فرزند از او ارث می‌برد.

شرایط و مواردی که تمام ارث تقسیم نمی‌شود و یا افرادی ارث نمی‌برند.

الف: فرزندی که متولد نشده و یا ورثه غایب، باعث می‌شوند، سهم آنان کنار گذارده شود و بین سایرین تقسیم نشود تا به دنیا بیایند و یا وضع آنان مشخص شود. اگر زنده بودند ارث به آنان داده می‌شود و اگر مرده باشند ارث بین وراث قانونی تقسیم می‌شود.

ب: اگر **طبقه‌ای** جلوتر باشد به طبقه بعد ارث نمی‌رسد، اگر فرزند باشد به خواهر و برادر ارث نمی‌رسد. طبقات در ارث عبارت‌اند از:

طبقه‌ی اول، پدر، مادر و فرزندان.

طبقه‌ی دوم خواهران و برادران و فرزندان آنان

طبقه‌ی سوم عمه، عمو، خاله و دایی و فرزندان آنان.

ج: اگر **درجه‌ای** جلوتر باشد درجه بعد ارث نمی‌برد، مانند اگر فرزند باشد به نوه‌ها ارث

نمی‌رسد. درجات هر طبقه در ارث عبارت است از:

الف- افراد آن طبقه،

ب- فرزندان آنان،

ج- نوه‌های همان طبقه

شرایطی که باعث می‌گردد قسمتی از ارث تقسیم نشود:

الف: قتل خطایی، اگر قاتل از وراث باشد از دیه‌ی مقتول سهم نمی‌برد.

ب: بزرگ‌ترین فرزند پسر، از بعضی از لوازم مانند شمشیر و انگشتر و ... ارث می‌برد و این نوع از دارایی‌ها بین ورثه تقسیم نمی‌شود.

ج: وجود فرزند باعث می‌شود پدر و مادر حداقل ارث را ببرند یعنی اگر فرزند نباشد پدر و مادر نصف و ربع ارث می‌برند اما با وجود یک فرزند پدر و مادر یک چهارم و یک هشتم ارث می‌برند.

د: زوجین حداقل ارث را می‌برند یعنی اگر کسی ورثه نداشته باشد شوهرش نصف مال او را می‌برد اما با وجود وارث سهم او یک چهارم می‌شود.

جهت تقسیم ارث فرض‌های زیادی وجود دارد که بهتر است به تحریرالوسیله و یا رساله‌ی مرجع محترم خود مراجعه کنید.

تقسیم بندی وراث

در یک تقسیم بندی **وراث به دو گروه** عمده تقسیم می‌شوند:

گروه اول :وراث اگر سببی باشند همیشه ارث می‌برند، خواه دیگران باشند یا نباشند، مانند همسران از یکدیگر و یا آن‌چه وصیت شده از محل ثلث وصیت کننده.

گروه دوم :وراث نسبی که به سه طبقه تقسیم می‌گردند و با بودن حتی یک نفر از طبقه‌ی قبل به طبقه‌ی دیگر ارثی نمی‌رسد.

طبقه‌ی اول : پدر، مادر، فرزندان اگر یک نفر از این طبقه باشد به طبقه بعدی ارثی نمی‌رسد. اگر تمامی فرزندان فوت کرده باشند به درجات بعدی یعنی اولاد فرزندان می‌رسد.

طبقه‌ی دوم: اگر شخصی فوت کند و از طبقه‌ی اول کسی را نداشته باشد، اموال او به خواهر، برادر، اجداد اومی‌رسد و اگر خواهر و برادران او فوت کرده باشند به درجات بعدی آن‌ها یعنی اولاد

آنها می‌رسد.

طبقه‌ی سوم: اگر شخصی فوت کند و از طبقه‌ی اول و دوم کسی را نداشته باشد اموال او به عمو، عمه، دایی، خاله، می‌رسد اگر آن‌ها فوت کرده باشند به درجات بعدی آن‌ها یعنی اولاد آنها می‌رسد.

اگر هیچ‌کدام از این‌ها نباشند بعد از عمل به وصیت آن‌چه باقی می‌ماند به عنوان ارث بلا وارث در اختیار حاکم قرار می‌گیرد.

ارث قابل تقسیم

از محل آن‌چه از میت باقی می‌ماند:

اول، هزینه‌های معمول کفن و دفن میت پرداخت می‌شود.

دوم، بدهی‌های او به مردم، و مهریه‌ی همسر او.

سوم، ثلث مال او را طبق وصیت کنار می‌گذارند، تا براساس وصیت میت عمل کنند اگر وصیت نکرده باشد ثلثی به او تعلق نمی‌گیرد.

ثلث در لغت به معنای یک سوم است و در اصطلاح فقه **ثلث در ارث** عبارت است از یک سوم مال که هر شخص می‌تواند برای بعد از خود طریقه مصرف آن را مشخص کند.

چهارم، آنچه باقی می‌ماند ارث قابل تقسیم است، که اول سهم زن یا شوهر را با توجه به این‌که فرزند داشته باشند یا نداشته باشند بر می‌دارند سپس باقی‌مانده را طبق جدول‌هائی که وجود دارد تقسیم می‌کنند.

سهم هر یک از ورثه

اگر مردی فوت کند و غیر از همسر، هیچ وارث دیگری نداشته باشد، یک چهارم ارث را همسر او می‌برد و بقیه در اختیار حاکم شرع قرار می‌گیرد. ولی اگر فقط از طبقه اول اولاد نداشته باشد یعنی پدر و مادر داشته باشد یک چهارم از دارایی وی به همسر او تعلق می‌گیرد، و اگر فرزند داشته باشد یک هشتم از دارایی متعلق به خانم اوست، بقیه‌ی آن به سایر افراد طبقه‌ی اول یا دوم یا سوم می‌رسد.

اگر خانمی‌فوت کند و غیر از همسر هیچ وارث دیگری نداشته باشد همه‌ی ارث او را همسرش می‌برد ولی اگر فقط از طبقه اول اولاد نداشته باشد، پدر و مادر داشته باشد، یک دوم از دارایی او به شوهرش تعلق می‌گیرد و اگر فرزند داشته باشد یک چهارم از دارایی متعلق به شوهر است. و بقیه بین سایر طبقات تقسیم می‌شود.

خویشاوندان زن و شوهر ارث نمی‌برند.

بعد از مشخص شدن ارث همسر، بقیه ی دارایی به این شرح تقسیم می‌شود:

اگر یک نفر از طبقه‌ی اول باشد همه‌ی مال به او می‌رسد.

اگر فقط پدر و مادر باشند یک سوم مادر و دوسوم پدر ارث می‌برند.

اگر اولاد داشته باشد یک ششم پدر، ارث می‌برد یک ششم مادر و بقیه بین اولادها به نسبت پسرها دو برابر دخترها تقسیم می‌شود.

اگر یک پسر داشته باشد و پدر یا مادر یکی از آن‌ها باشند، یک ششم به پدر یا مادر و بقیه به پسر می‌رسد.

اگر یک دختر داشته باشد و پدر یا مادر یکی از آن‌ها باشد، یک چهارم به پدر یا مادر و بقیه به دختر می‌رسد.

اگر چند دختر و پدر یا مادر باشند، یک پنجم به پدر یا مادر می‌رسد و بقیه بین دختران تقسیم می‌شود.

توضیح این‌که تقسیم ارث در طبقات بعدی بسیار زیاد و دقیق است که چنان‌چه نیاز باشد باید به رساله‌های عملیه مراجعه فرمایید.

۶-۱۳ بخش ششم

قضاء یا قضاوت و داوری

آیات

آیه‌ی ۶۰ نساء (۴):

.... يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحاكَمُوا إِلَى الطّاغُوتِ ....

آیا ندیده‌ای کسانی را که می‌پندارند آن‌چه به سوی تو نازل شده و [به] آن‌چه پیش از تو نازل گردیده، ایمان آورده‌اند [با این همه]**می‌خواهند برای داوریِ نزد طاغوت بروند،** با آنکه قطعاً فرمان یافته‌اند که بدان کافر شوند، و شیطان می‌خواهد که آنان را گمراه کند، گمراهیِ دور.

آیه ۴۲ مائده (۵):

.... فَإِنْ جاؤُكَ فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ .... وَ إِنْ حَكَمْتَ فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ ....

این‌ها به دروغ‌های پیشوایان خود به خوبی گوش فرا می‌دهند و (نیز) بسیار مال حرام (مثل رشوه ...) می‌خورند. **پس اگر نزد تو آمدند میان آنان داوری کن**و یا (اگر خواستی) از آن‌ها روی برگردان و اگر روی گرداندی (نگران مباش که) هرگز به تو زیان نخواهند رساند**و اگر میانشان داوری می‌کنی (پس) به عدالت و انصاف داوری کن**که به راستی خداوند عدالت پیشگان را دوست می‌دارد.

و نیز از آیات ۵۸ و ۶۵ و ۱۰۵ سوره نساء (۴)* و ۸ مائده (۵) و ۲۴ انفال (۸) و ۵۱ نور (۲۴) در رابطه به مسئله قضاوت سخن رفته است.

احادیث

احادیث زیادی در مورد موضوع داوری بین مردم داریم، چه آن‌چه در مورد قاضی مطرح کرده‌اند، چه در مورد مراجعه‌ی مردمان به قاضی، چه در مورد روابط افراد با یکدیگر جهت برطرف کردن مشکلات از طریق مراجع قانونی، از جمله:

در مورد قضات فرموده‌اند: از داوری کردن به پرهیز که کار پیامبران واولیای اوست.

قاضی باید دانا باشد و در میان مسلمانان به عدالت حکم کند.

و فرموده‌اند بهترین مردم قاضیان برحق‌اند.

هر کس قضاوت خود نزد طاغوت و حاکم جور برد، حتی اگر حق خود را بگیرد چون به حکم طاغوت گرفته حرام است.

و نیز امام صادق علیه‌السلام فرموده‌اند: مبادا نزد حاکم ظالم و جور بروید، بلکه شما پیروان حقیقی ما باید از میان خود افرادی که با نظرات ما آشنا هستند پیدا کنید و نزد آن‌ها بروید (شیعیان به دستگاه ظلم و جور حتی برای گرفتن حقوق قانونی خود از یکدیگر مراجعه نمی‌کنند).

نامه‌ی ۵۳ نهج البلاغه به مالک اشتر

... ثُمَّ اخْتَرْ لِلْحُكْمِ بَيْنَ الناسِ اَفْضَلَ رَعِيَّتک فی نَفسِکَ مَمَّنْ لا تَضيقُ به الاُمورُ، و لا تُمَحِكُهُ الْخصومُ و لايَتَمادی فی الزَّلَّة ...

... برای قضاوت میان مردم، آن فرد از رعیّت خود برگزین که در نزد تو بهترین است، آن کس که کارها بر او سخت جلوه نکند، و دو طرف نزاع، نظر خود را با لجاجت بر او تحمیل نکنند، در اشتباه خود پافشاری نکند و چون حق را شناخت در بازگشت بدان در نماند و نفس او به طمع ننگرد ... و بیش از همه سراغ دلیل و برهان رود ...

شرایط قاضی

شرط است که قاضی؛ عاقل، بالغ، عادل، و با ایمان و حلال زاده و مجتهد باشد و بهتر است، عالم و باهوش بوده و فراموش کار نباشد و بیشتر فقها مرد بودن قاضی را بیان نموده‌اند.

آن‌چه باید قاضی مراعات کند

در کتاب تبصره و نیز سایر کتب فقهی در مورد قضاوت مطالب مفصلی مطرح شده است، که ما قسمتی از آن را که مناسب با این کتاب است بیان می‌کنیم:

از جمله قاضی باید:

۱. به سخنان طرفین گوش دهد.
۲. مهمان یکی از طرفین دعوا نباشد.
۳. برخورد مساوی با آن‌ها داشته باشد.
۴. صدای خود را بالا نبرد.
۵. دلش جای دیگر نباشد و به سخنان توجه کند.
۶. در حال خشم نباشد.
۷. گرسنه و تشنه نباشد.
۸. اندوهناک و شاد نباشد.
۹. مطالبی را نباید به یکی از طرفین تلقین کند.
۱۰. بین زن و مرد، شریف و غیر شریف فرق نگذارد.

این‌ها را برای این آوردم، چون همه ما به یک نوعی قاضی هستیم.

همه ما داوری می‌کنیم؛ از حضرت امام صادق علیه‌السلام نقل است که کودکانی نزد حضرت امیر علیه‌السلام رفتند و خط خود را نشان دادند تا حضرت بفرمایند کدام خط زیباتر است، حضرت امیر فرمودند این خود یک داوری و قضاوت است.

براساس این فرموده ما که بین فرزندان، اقوام و یا همکاران خود رفع اختلاف می‌کنیم باید در زمان اظهار نظر شرایط قاضی را داشته باشیم. یعنی حداقل در امور مربوط به خود بصیر و دقیق و منصف باشیم. صفات یک مجتهد را در آن محدوده کسب کنیم.

قضاوت قاضی در مورد حق الله و حق الناس

نکته‌ی بسیار زیبا و حساسی است به آن توجه بفرمایید:

بزرگان ما معتقد هستند اگر قاضی می‌خواهد **در مورد حق الله** قضاوت کند که مجازات آن حدود الهی است باید دلیل کافی از جمله شاهد داشته باشد، یعنی یقین شخص قاضی کارایی ندارد، اما **در مورد حق الناس یقین قاضی کافی است** و باید هر چه سریع‌تر حق مردم را وصول و به آنان مسترد دارد.

توضیح این که: اگر قاضی بداند شخصی به گناه زنا آلوده شده و غیر از او کسی نداند چون چهار شاهد ندارد نمی‌تواند مجرم را مجازات کند، اما اگر یقین دارد شخصی به دیگری بدهکار است و طلبکار مدرک کافی ندارد می‌تواند حکم کند و از اموال بدهکار طلب دیگری را بپردازد.

حق را حمایت کنید!

داستانی را شنیده‌ام که بی مناسبت نمی‌دانم آن را بیان کنم. می‌گویند روزی مردی بادیه نشین به مدینه آمد، و در حالی که پیامبر خدا ﷺ حاکم بر مدینه بود به ایشان با عصبانیت گفت، خرمایی را که از من قرض گرفته بودید به من فوری برگردان، اصحاب که در اطراف پیامبر حضور داشتند عصبانی شدند و خواستند با مرد اعرابی برخورد کنند که پیامبر خدا برآشفت و فرمود: شما باید طرف صاحب حق را بگیرید. من برای رعایت همین نکات مبعوث شده ام تا هر کس بتواند حق خود را از حاکم بدون کوچک‌ترین ترس و واهمه‌ای مطالبه کند.

۷-۱۳ بخش هفتم

حد، تعزیر، قصاص، دیه

آیات

آیه‌ی ۱۷۹ بقره (۲):

وَ لَكُمْ فِي الْقِصاصِ حَياةٌ ...

و ای خردمندان،**برای شما در** (حکم) **قصاص زندگانی است،** باشد که تقوا پیشه کنید.

آیه‌ی ۱۹۴ بقره: (۲)

... وَ الْحُرُماتُ قِصاصٌ فَمَنِ اعْتَدى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدى عَلَيْكُمْ ...

ماه حرام در برابر ماه حرام است، **و** [هتک] **حرمت‌ها** (نیز) **قصاص دارد. پس هر کس بر شما تعدّی کرد، همان گونه که به شما تعدّی کرده، به او تعدّی کنید و** (در هر حال) از خدا پروا بدارید (و از حد نگذرانید) و بدانید که خدا با تقواپیشگان است.

آیه‌ی ۴۵ مائده (۵)

وَ كَتَبْنا عَلَيْهِمْ فيها أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَ الْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَ الْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَ الْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَ السِّنَّ بِالسِّنِّ وَ الْجُرُوحَ قِصاصٌ فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفّارَةٌ لَهُ وَ مَنْ لَمْ

يَحْكُمْ بِما أَنْزَلَ اللّهُ فَأُولئِکَ هُمُ الظّالِمُونَ

و در [تورات] بر یهودیان **مقرّر کردیم که** (در قصاص) **جان در مقابل جان، چشم در برابر چشم، بینی در برابر بینی، گوش در برابر گوش، و دندان در برابر دندان می‌باشد؛ و زخم‌ها** [نیز به همان ترتیب] **قصاص دارند. و هر کسی از آن** [قصاص] **درگذرد، پس آن، کفّاره‌ی** [گناهان] **او خواهد بود و کسانی که به موجب آن‌چه خدا نازل کرده داوری نکنند، آنان خود ستم‌گرند.**

آیه‌ی ۹۲ نساء (۴) (آیه دیه)

...وَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلى أَهْلِهِ...فَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ...

وهیچ مؤمنی را سزاوار نیست که مؤمنی را –جز به اشتباه– بکشد. و هر کس مؤمنی را به اشتباه کشت، باید بنده مؤمنی را آزا د**و به خانواده او خونبها پرداخت کند؛** مگر این که آنان گذشت کنند. و اگر [مقتول] ازگروهی است که دشمنان شمایند و [خود] وی مؤمن است، [قاتل] باید بنده مؤمنی را آزادکند [و پرداخت خونبها لازم نیست]. و اگر [مقتول] از گروهی است که میان شما و میان آنان پیمانی است، **باید به خانواده وی خونبها پرداخت نماید** و بنده مؤمنی را آزاد کند. وهرکس [بنده] نیافت، باید دو ماه پیاپی –به عنوان توبه‌ای از جانب خدا– روزه بدارد، و خدا همواره دانای سنجیده‌کار است.

احادیث

داستان مشهوری است که پیامبر اکرم ﷺ در آخرین هفته‌های زندگی خود در مسجد فرموده‌اند: ای مردم ممکن است من به بدن شما صدمه‌ای زده باشم هر کس حقی بر من دارد آماده هستم تا مرا قصاص کند.

از این حدیث شریف معلوم می‌شود قصاص تا چه حد باعث احیاء جامعه‌ی اسلامی‌است و حتی بزرگ‌ترین شخصیت اسلامی‌اگر خطا کرد باید مجازات شود، یقیناً اگر چنین باشد آیه‌ی ۱۷۹ بقره که مطرح شد کاربرد دارد، یعنی مجازات باعث ادامه‌ی حیات انسانی جامعه است نه باعث کُشت و کُشتار.

حضرت امیر علیه‌السلام می‌فرماید: **سنگ از هر کجا که آمد به همان جا برگردانید** چرا؟ که شر را جز شر دفع نمی‌کند.

تعریف حد، تعزیر، قصاص و دیه

کسانی که در انجام وظایف عبادی و یا روابط اجتماعی (۴-۴ ابواب فقه – شریعت) خطا و یا کوتاهی می‌کنند چه این امر عمدی باشد یا سهوی باید اشتباه خود را جبران کنند و یا مجازات شوند که چگونگی جبران خسارت و یا میزان مجازات خطاکار با توجه به نوع خطا و نیز مقدار صدمه‌ی وارده و هم‌چنین علت انجام آن و آگاه یا جاهل بودن انجام دهنده خطا بستگی دارد.

در قوانین جاری کشور مجازات‌هایی که مشخص گردیده است شامل: ۱- حدود ۲- قصاص ۳- دیات ۴- تعزیرات ۵- مجازات‌های بازدارنده است.

در شرع، **حد و تعزیر**مجازات مجرمانی است که دستور دین را رعایت نکرده اند. و **قصاص و دیه** برای مجازات کسانی است که خطایی مرتکب شده اند و از آن خطا دیگری صدمه خورده است.

خطاهایی که در شرع مجازات آن‌ها معلوم است به دو دسته تقسیم می‌گردند:

حد: حد به معنای مانع بین دو چیز که از اختلاط آن دو جلوگیری کند و **در شرع** حد به مجازات هر خطایی که مقدار و نوع آن مشخص است می‌گویند. مانند مجازات سرقت، سحر، زنا، نوشیدن مشروبات، کافر شدن مسلمان و بعضی گناهان دیگر.

تعزیر:تعزیر به معنای نصرت و یاری توأم با تأدیب است، یعنی بوسیله تعزیر کمک می‌کنیم خطا کار دیگر خطا نکند. مجازات برخی خطاها دقیقاً مشخص نشده و مقدار آن را در اختیار حاکم شرع قرارداده‌اند به **آن‌ها تعزیر می‌گویند.** البته، مقدار تعزیر مشخص است که باید کم‌تر از صد تازیانه باشد.

تعزیر را معمولاً در جایی اجرا می‌کنند که مجازات گنهکار به مقداری نرسد که لازم باشد حد جاری کنند مثلاً شخص سفیه یکی از گناهانی را که حد بر آن جاری است انجام دهد و یا شاهدان کافی نباشند که در آن صورت مجازات تعزیر با نظر حاکم و یا قاضی تأیید می‌شود. یا فردی به شخصی صدمه زده و صاحب حق از حق خود می‌گذرد، ولی حاکم شرع به دلایلی صلاح

می‌داند مجرم را ادب کند، تعزیر کند، که ممکن است این کار را با زندانی کردن مجرم و یا مجازات‌های دیگر انجام دهد.

قصاص

قصاص در خطای عمدی است و **دیه** در خطای شبه عمد و یا بعد از گذشت صاحب حق از مجازاتِ قصاص است.(۷-۵)

قصاص، خونخواهی با کشتن قاتل، عبارت از مجازات غیر نقدی مجرم است، حداکثر آن معادل و مشابه همان صدمه ای است که مجرم عمداً به دیگری وارد کرده، یعنی اگر دندان کسی را شکسته است می‌توان دندان او را شکست. کسی که صدمه دیده، می‌تواند قصاص کند یا دیه دریافت کندو یا از مجازات بگذرد. (۱۹-۳)

تقاص

تقاص یعنی قصاص کردن، تاوان گرفتن، معامله به مثل کردن.

معمولاً زمانی که بدهکار بدهی خود را به دلیل طلب خود نمی‌پردازد تقاص می‌گویند به عبارتی حق خود را به زور از بدهکار وصول کردن است.

دیه

دیه یا خون بهاء، عبارت است از جریمه‌ی نقدی (مالی است) که مجرم به جای مجازاتی که در خطای عمدی باید بشود آن را به صاحب حق می‌پردازند و صاحب حق با دریافت آن از قصاص صرف نظر می‌کند. به شرط این که مجرم قبول کند.

علت تعلق دیه:

هر فردی که خطایی انجام دهد و یا در انجام خطایی مشارکت کند و یا وسایلی را برای انجام خطایی آماده کند که باعث صدمه زدن به دیگری شود باید دیه پرداخت کند.

در **خطای شبیه عمد** (قصد خطا نبوده) یا **خطای محض**، (خطای اتفاقی) مجازات

قصاص نداریم بلکه فقط دیه پرداخت می‌شود. به بیان دیگر دیه در **خطای عمد** با رضایت صاحب حق است ولی در خطای شبیه عمد یا خطای محض تنها راه است.

دیه یکی از مسائل مالی زمان ماست که بسیاری از زندانیان به دلیل عدم توانایی تأمین آن گرفتار هستند.

دیه مرد مسلمان آزاد چنان‌چه به عمد کشته شود صد شتر یا دویست گاو یا دویست زوج حله بردیمانی یا هزار گوسفند یا هزار دینار طلا یا ده هزار درهم نقره است (حدود سی کیلو نقره). توجه دارید که قیمت این اجناس امروز با هم تفاوت فراوان دارد. در حالی که در زمان رسول اکرم ﷺ ارزش این اقلام با هم برابر بوده و بدهکار هر کدام را که در اختیار داشته است می‌پرداخته. اما در حال حاضر در کشور ما مسئولان قضایی دیه را به مبلغی ثابت مشخص کرده‌اند که چون صاحب حق به آن رضایت می‌دهد مشکلی وجود ندارد، اگر چه ممکن است کم‌تر از قیمت صد شتر یا بیشتر از ده‌هزار درهم نقره باشد که شرع مشخص کرده است.

مدت زمان پرداخت دیه

دیه‌ی خطای عمدی باید ظرف یکسال پرداخت شود ولی دیه خطای محض یا سهو که با توجه به نوع جرم و مبلغ آن از یک سوم تا یک پنجم دیه کامل است، ظرف مدت سه سال باید پرداخت شود.

انواع خطاها و مجازات آنها

خطای عمد: قصاص و دیه به آن تعلق می‌گیرد. و آن خطایی است که خطاکار به قصد صدمه زدن یا کشتن کسی با وسیله‌ای که جهت صدمه زدن یا کشتن است اقدام کند و به شخصی صدمه بزند یا او را بکشد.

خطای شبیه عمد: فقط دیه دارد. و آن خطایی است که خطاکار بدون قصد صدمه زدن و یا کشتن کسی با وسیله‌ای که جهت صدمه زدن یا کشتن

است اقدام کند و به شخصی صدمه بزند یا او را بکشد.(۶-۳)

خطای محض: فقط دیه دارد که بر عهده‌ی عاقله‌ی خطاکار است. و آن خطایی که خطاکار بدون قصه صدمه زدن و یا کشتن کسی با وسیله‌ای که جهت صدمه زدن یا کشتن کسی نیست به شخصی صدمه بزند یا او را بکشد.

شرایط تعلق دیه

شخص به سه دلیل ممکن است مجبور به پرداخت دیه گردد:

۱ -انجام یک جنایت.

۲ -مباشرت و مشارکت در انجام یک جنایت.

۳ -به سبب فراهم نمودن وسائل جنایت، که بدون حضور او جنایت انجام شود.

موارد پرداخت دیه:

الف) انجام یک کار خطا که باعث دیه شود در روزگار ما فراوان است به همین دلیل باید به آن توجه کرد.

اگر پزشکی با عمل جراحی خود و یا با تجویز داروی غلط باعث شود شخصی فوت کند ضامن دیه‌ی اوست مگر این‌که قبل از عمل جراحی از خود سلب مسئولیت کند. این روزها با گرفتن امضاء از مریض، پزشک این مسئولیت را از خود سلب می‌کند، بنابراین ضامن نیست و اگر مریض در زمان عمل جراحی فوت کند، لازم نیست پزشک دیه بپردازد.

اگر باری را کسی حمل کند و از روی سرش یا ماشین او بیفتد و کسی را تلف کند ضامن است. که در زمان ما با بیمه نمودن کار خود این مشکل را حل کرده‌اند.

اگر کسی از بلندی و یا حتی در خواب روی دیگری بیفتد و او فوت کند ضامن است.

اگر کسی را از بلندی بیندازند و او روی دیگری بیفتد، کسی که او را انداخته ضامن است.

اگر کسی در حال خراب کردن یا ساختن بنایی باشد وکسی تلف شود ضامن است.

اگر چرخ ماشین در رود و یا وسیله نقلیه چپ شود وکسی تلف شود راننده مسئول است.

البته، این‌ها در صورتی است که حادثه در محلی رخ دهد که حادثه دیده حق حضور در آن محل را داشته باشد، یعنی اگر در خط عابر پیاده به او صدمه رسید و ....

مثال دیگر اگر دزدی وارد خانه‌ای شود و صاحب خانه چیزی را به سمت او پرتاب کند و اتفاقاً آن باعث صدمه خوردن به دزد شود، صاحب خانه ضامن نیست، زیرا دزد غاصبانه در آن محل بوده است.

مثال دیگر در موسسات تولیدی و کارخانجات، چنان‌چه کارگری به دستور کارفرما کاری را انجام دهد و به او صدمه ای برسد، کارفرما مسئول است، اما اگر کارگر خود کاری را بدون نظر کارفرما انجام دهد و اتفاقاً به او خسارت وارد شود کارفرما مسئول نیست و یا چنان‌چه کارگر در محلی غیر از محل مشخص شده‌ای که کارفرما گفته است حضور پیدا کند و صدمه ببیند مسئولیت با خود اوست و یا چنانچه کارگر از وسایلی که کارفرما برای محافظت او تهیه کرده استفاده نکند و صدمه ببیند مسئولیت با خود اوست.

ب)آماده کردن وسائلی که باعث پرداخت دیه می‌شود.

مثلاً اگر شخصی در زمین خود که دیگران حق ندارند بدون اجازه‌ی او وارد آن شوند چاهی حفر کند و کسی به درون آن بیفتد و صدمه ببیند، اگر آن شخص با اجازه یا دعوت صاحب زمین وارد شده باشد صاحب زمین مسئول است و باید دیه‌ی او را بدهد. اما اگر بدون اجازه‌ی مالک آمده باشد مسئولیتی متوجه مالک نیست اما اگر این چاه را در زمینی که متعلق به او نیست برای خود حفر کرده باشد و کسی به واسطه آن صدمه ببیند مسئول است، به این عمل می‌گویند آماده کردن وسیله ای که جنایت توسط آن انجام شده است.

مثال دیگر: اگر کسی پوست میوه را در محل عبور مردم بیندازد و باعث شود به کسی و یا چیزی و صدمه وارد گردد، شخص مسئول است و باید خسارت وارده را جبران کند.

پرداخت دیه‌ی غیر عمد

پرداخت دیه‌ی خطای عمد و خطای شبیه عمد با خطاکار است اما **دیه خطای سهوی که به آن خطای محض می‌گویند با عاقله است**.

عاقله عبارت‌اند از اقوام پدری و یا مولا و صاحب بنده، یا ضامن و یا امام و حکومت. اگر چه

این حکم امروز اجرا نمی‌شود و در زمان حاضر اکثر فقها آن را واجب نمی‌دانند ولی چه خوب است اقوام به کمک نزدیکان خود که خطای سهوی انجام دادهبه خصوص اگر برای اولین بار است بروند و او را از گرفتاری نجات دهند.

اقوام پدری کسانی را که با خطا کار نسبتی دارند **عاقله گویند** که در پرداخت دیه هر یک سهمی‌دارند، به غیر از زنان و کودکان نابالغ و سفیهان.

عاقله ضامن جنایت عمدی و یا کوچک و یا صدمه حیوان به دیگری نیست، بلکه در صورت خطای سهوی شخص به دیگری باید به کمک او بیایند و دیه را بپردازند.

جاهل قاصر و جاهل مقصر

جاهل، کسی که به حکمی آگاهی نداشته باشد. در مسایل شرعی و عبادی از دو نوع جاهل نام می‌برند.

جاهل قاصر، کسی که امکان یادگیری و اطلاع از دستورات و قوانین برای او مقدور نبوده و او به موضوع دسترسی نداشته است، لذا عذر او در عدم انجام دستورات شرع پذیرفته است.

جاهل مقصر، کسی که امکان یادگیری و اطلاع از دستورات و قوانین برای او مقدور بوده ولی او کوتاهی کرده است، عذر چنین شخصی در عدم اجرای دستورات شرع پذیرفته نیست.

در محاکمه حقوقی در اجرای حکم نسبت به افرادی که جاهل قاصر بوده‌اند و یا جاهل مقصر تفاوت قایل می‌شوند. (ورشکسته قاصر و مقصر۳-۱۱)

فصل چهاردهم

فهرست

فهرست الفبایی

شامل:

اعلام: آقای...

آیت‌الله...

شیخ...

ماخذ: کتاب

عنوان‌ها: مهمترین عنوان‌هایی که در فهرست هر فصل و همچنین در متن کتاب آمده است.

فهرست الفبایی

آ

آباد کردن زمین — احیاء موات ۶۲۲
آپارتمان پیش فروش ۴۵۱
آتش جهنم — بهشت و جهنم ۷۰۷
آداب تجارت — کسب و کار ۴۱۱
آدم خوب کیست ۴۳۲
آرامش با کسب و کار ۴۱۴
آرایش کالا — تدلیس ۳۵۳
آرایش مردان ۳۵۶
آسانی در اراده خداوند ۱۵۷
آسانی در دین ۱۶۰
آقای ابوعلی سینا ۲۱۳
آقای ارسطو ۲۱۰
آقای افلاطون ۲۱۰
آقای دکتر رضا داوری ۰۸۸
آقای دکتر سروش ۰۸۶
آقای دکتر شریعتی ۱۰۹
آقای دولابی ۴۷۳
آقای دولاروش ۳۱۲
آقای رنه دکارت ۱۳۵
آقای سقراط ۲۱۰
آقای سهروردی ۲۱۳
آقای شیخ رجبعلی خیاط ۰۹۷
آقای علی اکبر غفاری ۰۶۱
آقای کربلایی کاظم ۲۷۷
آقای گالیله ۳۱۲
آقای گاندی ۰۹۷
آقای گی ریف ۰۳۳
آقای ماهاتیر محمد ۰۸۳

آقای محمدبن زکریای رازی ۲۰۰
آقای ولتر ۳۱۲
آنچه خود شاهد بودم – داستان ۰۴۶
آوازخوانی – غنا ۳۶۷
آیت الله امام خمینی – روح الله ۲۲۱
آیت الله بروجردی – سید حسین ۲۲۰
آیت الله جناتی– محمد ابراهیم ۱۱۵
آیت الله حاج شیخ عبدالکریم حائری ۲۱۹
آیت الله حسنعلی اصفهانی – نخودکی ۳۱۷
آیت الله حق‌شناس ۱۵۹
آیت الله خوانساری ۱۱۵–۴۷۲
آیت الله خویی ۲۱۴
آیت الله راشد – حسین علی ۱۳۳–۴۲۷
آیت الله سید جمال الدین اسدآبادی ۰۲۱
آیت الله سیستانی ۳۶۶
آیت الله شهید اول – شیخ شمس‌الدین ۲۰۶
آیت الله شهید ثانی ۲۱۷
آیت الله شهیدی (تبریزی) ۴۷۲
آیت الله شیخ انصاری ۲۱۹
آیت الله شیخ بهایی ۲۱۷–۳۶۴
آیت الله شیخ حر عاملی ۲۱۸
آیت الله شیخ صدوق – ابن بابویه ۰۶۱–۲۰۰
آیت الله شیخ طوسی ۲۰۱
آیت الله شیخ عبدالکریم حائری ۲۱۹
آیت الله شیخ کلینی ۲۰۱
آیت الله شیخ مرتضی انصاری ۰۶۱–۲۱۹
آیت الله شیخ مفید ۱۲۹
آیت‌الله‌صاحب‌جواهرشیخ محمدحسن نجفی ۲۲۰
آیت الله صادقی تهرانی ۱۱۵–۳۷۶
آیت الله صانعی ۱۱۵
آیت الله علامه جعفری – محمد تقی ۱۸۴
آیت الله علامه حلی ۲۰۶
آیت الله علامه طباطبایی ۴۹۱
آیت الله علامه علی اصغر کرباسچیان ۰۶۸–۶۳۷
آیت الله گلزاده غفوری – علی ۳۴۸
آیت الله محقق حلی ۱۲۹–۲۰۳
آیت الله محمدبن ادریس ۱۲۹
آیت الله مرعشی نجفی ۲۰۰
آیت الله مطهری – مرتضی ۱۱۷
آیت الله ملا احمد نراقی ۲۱۹
آیت الله ملا مهدی نراقی ۲۱۹
آیت الله ملاصدرا ۲۱۳

الف

ابراء – بخشش – هبه ۶۹۷
ابن بابویه – شیخ صدوق ۲۰۰
ابواب فقه ۲۰۴–۲۱۸
ابوسعید ابوالخیر ۲۲۶
ابوعلی سینا ۲۱۳
اتلاف ۱۷۷
اتمام کفالت ۶۶۱
اجارات ۳۲۸
اجاره – فسخ اجاره ۵۶۷
اجاره – قرارداد کار ۵۶۲
اجاره باغ ۵۷۱
اجاره شخص – اجیر ۵۶۲
اجاره معدن – اقطاع ۶۲۶
اجازه – اذن و تفاوت آن‌ها ۴۶۰

اجازه سب – نهی ناسزاگویی	۳۶۲	اخلاق	۱۲۳
اجبار و اکراه	۶۷۰	اخلاق – انواع اخلاق	۰۳۸
اجتهاد	۱۰۹	اخلاق – عقاید – احکام	۳۴۸
اجتهاد بر ما واجب است	۱۱۰	اخلاق – فضایل اخلاقی	۰۶۱
اجتهاد هر کس – خود استنباط کنیم	۱۰۹	اخلاق اجتماعی	۰۴۵
اجرای حدود الهی – قاعده حدود	۱۸۷	اخلاق پسندیده – مکارم اخلاق	۰۵۲
اجرت از حاکم ظالم	۴۰۳	اخلاق توصیفی	۰۴۴
اجماع – عقل ...	۱۲۸–۱۵۵	اخلاق حرفه‌ای	۰۴۶
اجیر – کارفرما – مستاجر	۵۶۲–۵۶۷	اخلاق حکومتی	۰۸۳
احترام به مقررات – قاعده عرف	۱۸۵	اخلاق حلال مشکلات	۰۹۹
احتکار	۳۲۵	اخلاق در کسب و کار	۴۱۱
احتیاج مردم به ما = ماعون	۲۷۴	اخلاق در ملل دیگر	۰۹۱–۵۵۳
احساس مسئولیت در کار	۳۰۸	اخلاق در مناسبات اقتصادی	۰۸۳
احسان به‌هم‌نوعان–ماعون–اهمیت احسان	۲۷۴	اخلاق دستوری	۰۴۴
احکام	۲۰۵	اخلاق دولتمردان – سفارش به دولتمردان	۰۸۳
احکام – سه رکن دین	۰۷۹–۳۴۸	اخلاق دینی، عرفی، حرفه‌ای	۰۴۵
احکام – عقاید – اخلاق	۳۴۸	اخلاق را چگونه درس دهیم	۰۸۲
احکام تکلیفیه، وضعیه	۳۴۹	اخلاق عملی	۰۴۲
احکام خمسه	۱۲۵	اخلاق فردی، اجتماعی	۰۴۴
احکام خمسه تکلیفیه	۳۱۴	اخلاق فطری، قراردادی	۰۴۳
احکام فقهی	۱۲۲	اخلاق معنوی	۰۴۳
احکام قرض	۶۳۷	اخلاق نظری، عملی	۰۴۱
احکام و اخلاق	۱۲۴	اخلاق و رابطه ثروت	۰۹۰
احکام، قواعد	۱۲۱	اخلاق و رابطه علم – رابطه علم	۰۸۵
احیاء موات – آباد کردن زمین	۶۲۲	اخلاق و رابطه قانون	۰۸۶
اختیار برگشت معامله – خیارات	۴۶۸	اخلاق و فقه	۰۵۰
اختیارات فسخ – خیارات	۴۶۸	اخلاق و قانون	۰۴۸
اختیاردار فروش – مختار	۴۴۰	اخلاق و قوانین دینی – قوانین دینی	۰۸۵
اخلاص – شرک	۳۴۱	اداره آگاهی – امور حسبیه	۲۴۳

ادای دین — قرض — پرداخت بدهی ۶۳۸
اذن — اجازه و تفاهت آن‌ها ۴۶۰
اراده‌ی تکوینی، تشریعی ۱۵۷
اراده‌ی خداوند ۱۵۷
اراضی صلح ۲۴۹
اراضی طوع، مفتوحه، صلح، فی، اقطاع ۲۴۹
اراضی موات –زمین موات ۲۴۹
ارث — تقسیم ارث ۷۴۷
ارث قابل تقسیم ۷۵۲
ارزش علمی تمثیل ۱۴۰
ارسطو ۲۱۰
ارش — تفاوت قیمت ۴۸۴
اساس دین — سه رکن اصلی دین ۰۷۹
اساسنامه شرکت ۵۹۵
اسب سواری - مسابقه ۵۸۲
الاستبصار — کتاب شیخ طوسی ۲۰۱
استجابت دعا ۳۱۹
استحسان — کنار گذاردن حکم قبلی ۱۴۶
استصحاب — احتیاط تکلیف ۱۵۳
استقراء ۱۳۹
استقراء — منطق ۱۳۵
استنباط — قدرت تشخیص ۱۳۵
اسرائیلیات — داستان‌های ساختگی ۳۸۶
اسراف ممنوع - اخلاق در ملل دیگر ۰۹۵
اسکناس — سهام — اوراق مشارکت ۵۲۲
اسلام به ذات پاک خود ۰۲۱
اسلام دین اعتدال ۱۶۰
اسلام و پست مدرنیسم ۰۸۹
اسم بد به هم ندهید — نام بد ۳۶۳
اشاعره ۲۱۳
اشتباه شیطان ۱۴۰
اشیاء گم‌شده یا پیدا شده ۶۱۰
اصالت الاباحه ۱۸۰
اصل احتیاط ۱۵۳
اصل استصحاب، احتیاط ۱۵۳
اصل برائت ۱۵۳
اصل تخییر ۱۵۳
اصل تکلیف، تخییر ۱۵۳
اصل تلازم عقل و شرع ۱۳۰
اصول استنباط ۱۶۴
اصول دین و مذهب ۱۲۲
اصول عقلیه ۱۶۳
اصول عملیه ۱۶۳–۱۵۲
اصول فقاهتی ۱۶۴
اصول فقه ۱۶۳
اضطرار در فروش — اکراه ۴۴۱
اضطرار و اکراه ۶۷۰
اعتدال بالاترین فضیلت ۱۰۶
اعتدال در انفاق ۶۹۵
اعتدال در ورزش ۳۷۶
اعتراض به بزرگان ۲۱۳
اعتراف — اقرار ۶۷۸
اعتماد بین مردم ۰۳۵
اعراض - اسقاط ۷۰۰
اعمال مستحب در کسب ۴۱۲–۳۱۹
افراد ممنوع از تصرف اموال خود ۶۴۹
افلاطون ۲۱۰
اقاله یا برگشت معامله ۴۸۰

اقتصاد اسلامی	۰۳۵	انحلال مضاربه	۶۰۱
اقرار – اعتراف – شهادت دادن	۶۷۸	انسان واقعی	۲۲۶
اقرار به خویشاوندی	۶۸۱	انصاب، بت	۳۵۶
اقسام جعاله	۵۷۶	انصاف	۴۷۲
اقسام ربا	۵۱۰	انفاق – اثر انفاق	۶۹۱
اقسام قیاس	۱۳۷	انفاق – هبه – صدقه	۶۹۱
اقطاع – اجازه دولت - امتیاز	۶۲۶-۲۴۹	انفال	۲۴۷
اکراه	۶۷۴	انواع اجتهاد	۱۰۹
اکراه در معامله – معامله اضطراری	۴۴۱	انواع اخلاق	۰۳۸
اکراه و اجبار	۶۷۴	انواع امانت	۶۰۲
اکراه و اضطرار	۶۷۴	انواع اوراق بهادار	۵۲۸
اماره – راه رسیدن به حکم شرعی	۱۵۵	انواع بدهی	۶۴۱
امام خمینی	۲۲۱	انواع بدهی وصیت کننده	۷۲۰
امام محمد غزالی	۲۳۳	انواع بلوغ	۴۳۸
امانت – ودیعه	۶۰۲	انواع تجارت	۳۱۴
امانت شرعیه – مالکیه	۶۰۳	انواع حق الناس	۴۱۵
امر به معروف نهی از منکر	۲۳۳	انواع حقوق انسان	۲۵۵
امر و نهی، مولوی، ارشادی و غیره	۴۵۲	انواع خطاها	۷۶۲
اموال بلاصاحب	۷۱۷	انواع خیارات یا اختیارات فسخ	۴۶۸
اموال مجهول المالک	۶۱۴	انواع دروغ	۳۷۹
اموال مشمول خمس	۲۷۹	انواع ذکر	۰۷۳
اموال مشمول زکات	۲۶۶	انواع ربا – ربای معاملی – ربای انتاجی	۵۳۱
امور حسبیه	۲۴۳	انواع سود	۴۹۵-۴۹۰
امید - توکل	۰۶۸	انواع شرط در معاملات	۵۰۲
امین – قاعده احسان	۱۸۶	انواع شرک	۳۴۲
انتفاع – وقف	۷۱۲	انواع شرکت	۵۸۶
انتقال مالکیت – طریقه انتقال	۲۵۷	انواع صبر	۰۵۶
انجام تعهد	۶۷۵	انواع صدقه – انفاق – بخشش	۶۹۶
انحصارات	۰۳۳	انواع صلح – شرایط صلح	۶۷۲-۶۶۹

انواع ضمانت ۶۵۶
انواع عقود ۴۳۰
انواع غصب ۶۱۶
انواع فقه ۱۱۵
انواع قراردادها ۴۴۳
انواع قسم ۷۳۷
انواع قیاس ۱۳۷
انواع کافران ۳۴۰
انواع کسب و کار ۳۲۸
انواع کفارات ۷۴۴
انواع مالکیت ۲۵۲
انواع مالکیت زمین، ۲۴۹
انواع مظلمه ۷۰۲
انواع معاملات ۴۵۶
انواع مهریه ۷۲۸
انواع نهی‌ها ۴۵۳
انواع واجبات ۴۰۰
انواع واحد معاملات ۴۴۶
انواع ورشکستگی ۶۵۱
انواع وقف ۷۱۳
انواع وکالت ۶۸۲
انواع هبه ۶۹۷
اوراق بهادار — اسکناس — سهام ۵۲۲
اوراق قرضه ۵۲۹
اوراق مشارکت ۵۲۹
اوقات خود را تقسیم کنید ۱۰۷
اومانیسم ۰۸۷
اهل سنت و مذاهب آنان ۱۱۱
اهمیت احسان ۲۷۴
اهمیت کار ۳۰۵–۴۱۸
ایا طرز فکر ما عوض شده ۲۱۴
ایجاب — قبول ۴۳۶
ایقاع — عقد ۴۲۹
ایقاعات - شریعت ۲۰۵
ایمان — قسم — سوگند ۷۳۴
ایمان و عمل صالح ۱۰۰
ایهام — توریه — سخن پوشیده ۳۸۴

ب

باربری — حمل و نقل ۵۵۳
بازار سیاه — نجش ۳۹۵
بازار مسلمین — قاعده سوق ۱۹۲
باطن آیه — تفسیر — ظاهر آیه ۴۹۱
باغداری — مساقات — فروش میوه ۵۷۱
باقیات الصالحات ۷۴۷
بالغ — عاقل ۴۳۸
بانک — انواع بانک — کارهای بانک ۵۲۲
بانک - گشایش اعتبار و جعاله ۵۸۰
بانک و عقد جعاله — جعاله ۵۷۹
بت سازی — مجسمه‌سازی ۳۵۶
بچه سرراهی - لقطه ۶۱۰
بحث عقلی — قاعده ملازمه ۱۷۳
بخشش — هبه - ابراء ۶۹۷
بخشش در زمان بیماری ۷۲۴
بخشندگی - سخاء ۰۶۰
بدگویی — تهمت - مباحته ۳۶۹–۳۸۶
بدهی — خرید و فروش بدهی ۶۴۳
بدهی — وام — دین — قرض گرفتن ۶۳۱

بدهی خود را پرداختم - داستان ۴۲۴
بدهی سرمایه ای — بدهی هزینه زندگی ۲۸۴
بر هم زدن معامله — خیارات — اختیار فسخ ۴۶۸
برد و باخت - قمار ۳۷۴
برداشت غلط از دین ممنوع ۱۵۷
برداشت غلط ممنوع ۰۷۸
بردباری ۰۵۹
برزخ — عالم برزخ - قیامت ۷۰۶
برکت در کسب و کار ۴۲۱
برگشت دادن معامله — خیارات ۴۶۸
برگشت معامله — اقاله ۴۸۰
برند — نام تجاری ۰۹۰
برو چیزی نمی‌شوی - داستان ۰۲۰
بشکه را به جهنم بیندازید - داستان ۳۸۲
بضاعت — واگذاری سرمایه به شریک ۵۹۷
بقیت الله ۴۹۱
بلوغ — بالغ ۴۳۸
بلوغ در معامله ۶۴۹
بلیط بخت آزمایی - قمار ۳۷۷
بورس — بورس بازی — انواع بورس ۴۶۳
بورس، آیا بورس قمار است ۴۶۵
بهتان، تهمت، غیبت ۳۶۹-۳۸۶
بهترین هدیه ۶۹۸
بهره انسان از اموال ۲۵۴
بهشت کجاست ۷۰۷
بهشت، جهنم و عالم برزخ ۷۰۵
بیاییم به دستور قرآن عمل کنیم ۲۱۵
بیت المال ۲۹۲
بیع ۴۴۴
بیع دین— بیع عین — خرید و فروش بدهی ۵۱۷
بیعانه ۴۴۵
بیع‌نامه ۴۴۴
بیمه — ضمان جریر ۴۶۷

پ

پاداش — جایزه مسابقه ۵۸۳
پاداش ایثار ۵۱۸
پاک بودن اشیاء — قاعده طهارت ۱۹۲
پاک و نجس ۳۳۸
پرداخت بدهی — قرض ۶۳۸
پرواربندی — مساقات ۵۷۳
پرهیز از تنبلی ۳۱۲
پست مدرن ۰۸۷
پست مدرنیسم و اسلام ۰۸۹
پلیدی - رجس ۳۳۶
پنج‌اختیارفسخ معامله به ارث منتقل می‌شود ۴۷۵
پنج اصل اصول دین ۱۲۱
پنج امکان مالکیت زمین ۲۴۹
پنج حالت افعال‌ما ۱۲۵
پنج حالت کسب ۳۱۵
پنج دقت در فروش ۳۰۵
پنج گرفتاری بعد از پنج عمل ۲۶۴
پنج گروه کارهای حرام ۳۳۲
پنج گروه معاملات در قانون مدنی ۴۳۰
پنج نوع صبر تکلیفی ۰۵۶
پنج نوع کفاره ۷۴۴
پوزیتیویسم — پست مدرن ۰۸۸
پوشاندن عیب کالا — تدلیس ۳۵۴

پوشش مردان – زینت مرد ۳۵۶
پول – پول حلال – پول سفید ۵۳۵
پول حرام ۵۳۵
پول کثیف ۵۳۶
پول‌شویی – انواع پول ۵۳۵
پیدا شده‌ها – گم شده – لقطه ۶۱۱
پیش پرداخت در جعاله ۵۸۱
پیش فروش - سلف ۵۴۳
پیش فروش آپارتمان ۴۵۱
پیش گفتار ۰۱۱
پیمان - عهد ۱۸۵

ت

تئوری جدید اقتصادی ۰۳۲
تاثیر تصمیم در معاملات ۳۳۴
تاثیر عناوین ثانویه ۳۳۵
تاثیر قصد در معاملات ۳۳۴
تأثیر نظرات علما بر یکدیگر ۲۱۱
تاخیر تادیه – جریمه – خسارت ۵۴۷
تاریخ ۲۰۸
تامین خسارت – جریمه ۵۴۸
تجارت ۳۲۸
تجارت - آیات ۳۰۱
تجارت – متاجر ۲۹۹
تجارت با یاد خدا ۳۰۲
تجارت در کنار عبادات ۳۰۰
تجارت سرگرمی ۳۰۴
تجارت یا مکاسب ۱۰۸
تجمل – رفاه ۳۹۱
تحجیر – شروع به اباد کردن ۶۲۵
تحویل و تحول ۴۹۹
تخصص در کار ۳۰۹
تداوم در کار ۳۰۹
تدلیس – تزیین ۳۵۴
ترازوداری – تطفیف ۳۵۷
تردستی – شعبده‌بازی ۳۶۵
تزیین کالا – تدلیس ۳۵۴
تسبیح ۷۴۷
تسلیط – قاعده مالکیت ۱۸۱
تسلیم و قبض ۴۹۹
تشبیب – مدح زیادی ۳۵۶
تشخیص هویت – قیافه ۳۷۸
تشکر از مالیات دهنده ۲۷۷
تشویق به وام دادن ۶۳۳
تشویق و تحریک به کار ۳۱۱
تصرف با زور – غصب ۶۱۵
تطفیف - ترازوداری ۳۵۷
تعادل در زندگی ۱۰۶
تعدی ۱۷۸
تعریف اجاره ۵۶۲
تعریف احکام فقهی ۱۱۵
تعریف اخلاق ۰۳۹
تعریف اصول فقه ۱۱۵
تعریف اقتصاد ۰۳۱
تعریف بانک ۵۲۲
تعریف برند ۰۹۰
تعریف تکفیری ۱۱۲
تعریف تورم ۵۳۱-۵۳۴

تعریف رافضی ۱۱۱
تعریف ربا ۵۱۰
تعریف زکات ۲۶۵
تعریف سلفی ۱۱۲
تعریف سنی ۱۱۱
تعریف شرکت ۵۸۶
تعریف شیعه ۱۱۱
تعریف قاعده ۱۷۳
تعریف قواعد اصولی ۱۱۶
تعریف قواعد فقهی ۱۱۶
تعریف کسب ۴۱۲
تعریف مؤمن در قرآن ۰۷۵
تعریف ناصبی ۱۱۱
تعزیر ۲۴۴
تعزیر – دیه – حد ۷۶۰
تعزیرات ۲۴۴
تعهد – عهد – عقد ۴۳۴
تعهد چگونه ایجاد و یا ساقط می‌گردد ۴۳۵
تفاوت انسان و حیوان ۱۳۳
تفاوت حکم و موضوع – شناخت موضوع ۱۵۶–۲۳۸
تفاوت خمس و زکات ۲۸۲
تفاوت عقد و عهد ۴۳۵
تفاوت فتوا و حکم ۲۴۲
تفاوت قیمت – ارش ۴۸۴
تفاوت کتب اربعه و صحاح سته ۲۰۳
تفریط ۱۷۸
تفسیر ۴۹۱
تفسیر بیان ۲۱۴
تفسیرالمیزان ۱۹۱
تقاص – قصاص – دیه ۷۶۱
تقریر معصوم – قول معصوم ۱۲۸
تقسیم ارث ۷۴۷
تقسیم امر و نهی ۴۵۵
تقسیم اوقات روز ۱۶۰
تقسیم بندی اخلاق ۰۴۱
تقسیم بندی شرکت‌ها ۵۸۷
تقسیم جهان از نظر اقتصادی ۰۳۰
تقسیم سود در مضاربه ۵۹۹
تقسیم سود شرکت ۵۹۱
تقسیم سهام شرکت ۵۹۱
تقسیم مال باقی مانده – غرما ۶۵۲
تقسیم معاملات به اعتبارات مختلف ۴۵۶
تقسیم نواهی و اوامر ۴۵۵
تقسیم واجبات به اعتبارات مختلف ۴۰۰
تقسیم‌بندی احکام فقهی ۱۵۰
تقسیم‌بندی رزق ۱۰۴
تقسیم‌بندی قواعد فقهی ۱۶۵
تقسیم‌بندی وراث ۷۵۱
تقصیر ۱۷۸
تقلب – تدلیس ۳۵۴
تقلب – غش ۳۶۵
تقلید ۱۲۱–۱۴۷
تقوی ۰۷۲
تکبیر – الله اکبر ۷۴۷
تکفیری ۱۱۱
تمثیل ۱۳۹
تمثیل – منطق ۱۳۵
تمدن – مکتب – فرهنگ ۰۲۸

تنجیز – قطعیت ۶۵۹
تنجیم – ستاره‌شناسی ۳۵۷
تنقیح مناط – قیاس ۱۴۳
توجه به کیفیت ۲۸۱–۳۱۰
تورم –تعریف آن ۵۳۱
تورم و ربا ۵۳۱
توریه – سربسته سخن گفتن ۳۸۴
توسعه تمدن ۰۲۸
توصیه حضرت رسول (ص) – عقل ۱۳۳
توکل ۰۶۶
تولیه – مرابحه – مساومه ۴۹۵
تهذیب الاحکام ۲۰۱
تهلیل – لا اله الا الله ۷۴۷
تهمت، بهتان ۳۷۰
تهور – بی‌باکی ۰۶۰
تیراندازی – رمایه ۵۸۲

ث

ثبت معاملات ۲۷۰
ثبت شرکت – قرارداد مشارکت ۵۴۲
ثروت – بضاعت ۵۴۴
ثروت تکنولوژی و غیرتکنولوژی ۰۳۴
ثروت عمومی – انفال ۲۴۷
ثروت معنوی – مادی ۰۳۴
ثروت و اخلاق ۰۷۵
ثمن معاملات ۴۴۳
ثمن، قیمت، وجه ۴۴۳
ثواب و عقاب ۰۶۱

ج

جادو – سحر ۳۶۴
جایزه و پاداش – مسابقه ۵۸۲
جایگاه عقل ۱۳۳
جبران خسارت – جریمه ۵۴۸
جبران زیان همیشه ممکن نیست – داستان ۱۸۴
جبران می‌کنم – اخلاق در ملل دیگر ۰۹۶
جدول برخی اوزان ۴۴۸
جری – جریان داشتن ۴۹۲
جریمه – خسارت – تاخیر تادیه ۵۴۷
جزای دروغگو نخریدن است–اخلاق در ملل‌دیگر ۰۹۴
جزیه، خراج، مقاسمه ۲۹۳
جسم – روح ۲۲۳
جعاله – قرارداد انجام کار ۵۷۵
جعاله – معامله از طریق جعاله ۵۴۵
جنس اعتماد بین مردم ۰۳۵
جوانمردی – مروت ۰۶۰
جود – بخشندگی ۰۶۰
جهاد ابتدایی و دفاعی ۲۴۲
جهنم – بهشت ۷۰۷

چ

چرا معاملات حرام می‌شود ۳۳۱
چک سفته – چک دوستانه ۵۲۵
چگونه دروغ بگویم – اخلاق در ملل دیگر ۰۹۳
چگونه شریک انتخاب کنیم ۵۹۰
چند دعا ۳۱۷

چند مفهوم در این نوشته ۰۱۵
چهار باب ابواب فقه ۲۰۵
چهار خصلت مؤمن ۶۰۲
چهار روش اتلاف وقت - دولاروش ۳۱۲
چهار شرط حق شفعه ۵۵۶
چهار شرط وجوب امر به معروف ۲۳۶
چهار شرط ورشکسته ۶۵۰
چهار طریقه کسب درآمد ۳۲۸
چهار قسمت کردن روز ۱۰۷
چهار کتاب معتبر شیعیان ۲۰۱
چهار گروه سود – انواع سود ۴۹۵
چهار گروه نجاسات ۳۳۹
چهار مرحله خودسازی ۰۶۹
چهار مستی ۴۲۸
چهار منبع اصلی فقه – مبنای صدور احکام ۱۳۴
چیزی از خود به دین اضافه نکنیم ۱۰۱

ح

حاج آقای دولابی ۴۷۳
حالات فقه ۱۱۴
حبس – سکنی – رقبی – عمری ۷۱۶
حجاب ۰۵۱
حجت استقراء ۱۳۹
حجت استقراء، تمثیل، قیاس ۱۳۵
حجت تمثیل ۱۳۹
حجر – مفلس – ورشکسته ۶۴۹
حد – تعزیر – قصاص – قضاوت ۷۶۰
حد نصاب زکات ۲۶۷
حدود ۲۴۴
حدود الهی ۱۸۷
حرام - حلال ۱۶۱
حرام تسخیری ۱۶۲
حرام تکلیفی ۱۶۲
حرام خدا را حلال نکنید ۱۰۲
حرام قهری ۱۶۲
حرج ۱۷۵
حرص نزنیم ۴۱۲
حرمت اشیاء ۳۳۳
حرمت تکلیفی یا ذاتی یا نفسی ۳۳۳
حرمت ربا ۵۱۰-۳۰۴
حرمت رشوه - رشوه ۳۵۹
حرمت فروش قرآن ۴۰۲
حرمت وضعی یا عرضی ۳۳۴
حرمت وضعی، تکلیفی ۳۳۳-۱۵۱
حساب باز – حساب دفتری ۴۸۸
حسادت ۰۷۵
حسرت – یا غبطه ۰۷۵
حُسن - قبح ۱۳۲
حُسن خلق – خوش‌خویی ۰۵۹-۰۵۲
حفظ آبرو به چه قیمت - داستان ۶۵۱
حق ارتفاق – حق شخص در ملک دیگری ۶۲۸
حق العمل کاری - پیمانکاری ۵۵۱
حق الله ۷۰۱
حق الماره – حق راه ۵۴۰
حق الناس ۴۱۵
حق الناس – انواع آن ۴۱۵
حق الناس – حق الله ۷۰۱
حق الناس – قاضی – قضاوت ۷۵۷

حق الیقین - یقین ۰۵۴
حق انتفاع ۷۱۶
حق پیشه — سرقفلی ۵۶۸
حق تقدم — شفعه ۵۵۵
حق دیگران در اموال ما ۲۵۵
حق راه ۵۴۰
حق شفعه — حق شریک ۵۵۵
حقوق اکتسابی، طبیعی ۲۵۶
حقوق مردم نسبت به هم ۴۱۷
حقوق و اجرت از حاکم ظالم ۴۰۳
حکم - فتوا ۲۴۲
حکم — موضوع ۱۵۶-۲۳۸
حکم اولیه، ثانویه ۱۵۵
حکم تکلیفی، وضعی ۱۵۱
حکم حکومتی ۱۵۵
حکم شرعی ۱۵۲
حکم شرعی واقعی، شرعی ظاهری ۱۵۵
حکم قطعی — حکم ظنی ۱۴۴
حکم و موضوع ۲۳۸
حکما و فلاسفه ۲۱۲
حلال - حرام ۱۶۱
حلال خدا را حرام نکنید ۱۰۲
حلم ۰۵۹
حمل و نقل کالا - باربری ۵۵۳
حواله — کفالت — ضمانت ۶۵۵
حوقله — لا حول ولاقوه ۷۴۷
حیازت مباحات ۲۵۷
حیله — مکر ۴۲۸
حیله شرعی — راه شرعی ۵۲۱
حیوان پیدا شده ۶۱۱

خ

خاطره خانم مترجم - اخلاق در ملل دیگر ۰۹۲
خدا تو را دوست دارد — داستان ۴۲۴
خداوند آسانی را می‌خواهد ۱۵۸
خدمات بانک ۵۲۳
خراج — جزیه ۲۹۳
خرید — دقت در خرید ۴۶۸
خرید و فروش — دادوستد مسئله ۵۰۴
خرید و فروش — مسایل آن ۴۴۸
خرید و فروش بدهی ۶۴۳
خرید و فروش بدهی یا دین ۵۱۷
خرید و فروش نجاسات ۳۴۵
خریدار قلابی — نجش ۳۹۵
خزانه — بیت‌المال ۲۹۲
خسارت — جریمه ۵۴۷
خطای عمد — شبه عمد — محض ۷۶۱
خلاص شدن کفیل ۶۶۱
خَلق - خُلق ۰۳۸
خُلو — سرقفلی ۵۶۸
خمس — چند حدیث ۲۸۹
خمس — زکات ۲۶۱-۲۸۱
خمس — سه نکته در آن ۲۹۰
خمس — محاسبه آن ۲۸۳
خمس — معیار محاسبه آن ۲۸۳
خمس و تفاوت آن با زکات ۲۷۹
خواب مصنوعی - هیپنوتیزم ۳۶۵
خوب بودن انسان — آدم خوب ۴۳۲

خود استنباط کنیم بهتر است – اجتهاد ۱۰۹
خودسازی ۲۲۴
خوش‌خویی — حسن خلق ۰۵۲–۰۵۹
خیابان و کوچه مشترک ۶۲۶
خیارات – اختیارات فسخ ۴۶۸

د

دادوستد — خرید و فروش مسئله ۵۰۴
داستان — اخلاق در ملل دیگر ۰۹۱
داستان — اسراف ممنوع ۰۹۵
داستان — انچه خود شاهد بودم ۰۴۶
داستان — بار را از روی شتر بردار ۴۱۶
داستان — بدهی خود را پرداختم ۴۲۴
داستان — برکت در کسب ۴۲۳
داستان - برو چیزی نمی‌شوی ۰۲۰
داستان — بشکه را به جهنم بیندازید ۳۸۲
داستان — به جای شما می‌خوانم ۵۵۳
داستان - بی‌انصاف نباش ۴۷۲
داستان — تاثیر لقمه حلال ۴۲۶
داستان — تاثیر لقمه غذای نسیه ۶۳۶
داستان — تعجب مرا برانگیخت ۶۳۸
داستان— جبران زیان همیشه ممکن نیست ۱۸۴
داستان — جبران می‌کنیم ۰۹۶
داستان — جزای دروغگو ۰۹۴
داستان — چرا سید جمال‌الدین ۰۲۱
داستان — چگونه دروغ بگویم ۰۹۳
داستان — حفظ آبرو به چه قیمت ۶۵۱
داستان — حق را حمایت کنید ۷۵۸
داستان — حوض مسجد گوهر شاد ۶۱۶
داستان — خاطره خانم مترجم ۰۹۲
داستان — خدا ترا خیلی دوست دارد ۴۲۴
داستان — خدا رحمت کند ۰۲۱
داستان–خداوند انصاف را روزی شما بنماید ۴۷۳
داستان — در خرید خود دقت کنید ۴۶۸
داستان — درآمد کار خوب برکت دارد ۴۲۳
داستان — درباره مصرف زکات ۲۷۰
داستان — دروغ چیست ۳۸۲
داستان — دعا بعد از عمل ۳۱۸
داستان - دو برابر مؤمن ۲۲۵
داستان — دو سکه قرض پیامبر (ص) ۴۲۲
داستان — دو صد گفته ۰۸۰
داستان — دیدار یار ۴۱۹
داستان — دیوار بایست ۰۷۴
داستان — سحر زمان شاه عباس ۳۶۴
داستان — سود پول ۰۹۲
داستان - کار قبل از دعا ۳۱۸
داستان — کربلایی کاظم ۲۷۷
داستان — کسب اطلاعات ۰۹۱
داستان — کمک به جای جریمه ۰۹۷
داستان — گندم خوب بفروشیم ۴۲۶
داستان — معلمی که جلسه امتحان را ۳۴۸
داستان — مفردات خوب است ۳۸۸
داستان — مکر نکنیم ۴۲۷
داستان — نمی‌دانم چگونه دروغ بگویم ۳۸۳
داستان — هر کجا طمع کردم ضرر کردم ۴۲۵
داستان - هر کس در مقابل وجدان خود ۰۹۶
داستان — همکاری با دولت ۰۹۴
داستان — یک درس از شهید مطهری ۱۱۷

داستان — یک عمل مستحب ۴۱۴
داستان – یک قدم جلو بگذارید ۰۲۱
داستان —کلک نزنید ۴۲۲
داستان - معرفی فقیه ۱۱۶
دانستن حکم و موضوع ۲۳۸
دانستن مسایل شرعی به چه کار می‌آید ۲۲۲
داوری - قضاوت ۷۵۴
در کار عجله نکنید ۳۰۸
درآمد اتفاقی ۲۸۰
درآمد دولت اسلامی ۲۴۷
درآمد واجب، حرام، مستحب ۳۱۵
درآمدهای حکومت ۲۵۱
درجات و مراتب بهشت ۲۲۴
درس‌های حوزه علمیه ۱۴۸
درمان جسم و روح ۲۲۳
دروغ ۳۷۸
دروغ جایز — مصلحتی ۳۷۹
دروغ مصلحتی ۳۸۱
دستورات دینی و اخلاقی ۰۸۵
دستورات، احکام، قواعد ۱۲۱
دسته‌بندی اختیارات فسخ ۴۷۶
دعا ۳۱۷
دعا برای اصلاح خود ۲۱۶
دعا در زمان انجام معامله ۳۱۸
دعا در زمان حرکت به سمت کار ۳۱۷
دعا در زمان خروج از محل کار ۳۱۹
دعا در زمان ورود به محل کار ۳۱۸
دعای مکارم اخلاق ۰۵۳
دقت در خرید ۴۶۸
دکارت ۱۳۵
دکتر رضا داوری ۰۸۸
دکتر سروش ۰۸۶
دکتر علی شریعتی ۱۰۹
دلالی — واسطه‌گری ۵۴۹
دلالی رشوه ۳۵۹
دلالی کار حرام — قیادت ۳۷۷
دلایل عقلی ۱۲۸
دلیل اجتهادی — اماره ۱۵۵
دلیل اعتماد تاجران گذشته ۰۳۴
دنیا — عالم دنیا ۷۰۶
دو پهلو حرف زدن — توریه ۳۸۴
دو صد گفته چون نیم کردار ۰۸۰
دو نکته در مالکیت ۲۵۸
دور در منطق ۱۴۱
دوری از لهو ۳۸۷
دوستی‌ها را به هم نزنید ۴۸۹
دیرکرد - جریمه ۵۴۸
دین — بدهی — وام — قرض گرفتن ۶۳۱
دین سخت نیست ۱۶۰– ۳۴۶
دیوار بایست - داستان ۰۷۴
دیوار مشترک ۶۲۶
دیه ۲۴۴
دیه — قصاص ۷۶۰
دیه عاقله ۷۶۴
دیه غیر عمد ۷۶۴

ذ

ذکر - ذاکر ۰۷۲

ذم – بدگویی ۳۶۹-۳۹۷

ر

رابطه ثروت و اخلاق ۰۸۹
رابطه علم و اخلاق ۰۸۵
رابطه قانون و اخلاق ۰۸۶
راسیونالیسم – پست مدرن ۰۸۸
راشد – آیت الله ۱۳۳-۴۲۷
رافضی ۱۱۱
راه اصلاح جامعه ۰۴۸
راه شرعی – حیله شرعی ۵۲۱
راه های رفع مشکل - حیله شرعی ۵۲۱
راه‌های کسب درآمد ۳۲۸
ربا – تعریف – حرمت – اقسام ۵۱۰
ربا – زیادی در قرض ۵۰۶
ربا حرام است ۳۰۴
ربا در قرض ۵۱۱
ربا در معامله – در معاوضه ۵۱۱
ربا و تورم ۵۳۱
ربای استهلاکی ۵۳۱
ربای انتاجی ۵۳۱
ربای قرضی ۵۳۱
ربای معاملی ۵۱۱-۵۳۱
رجس – پلیدی ۳۳۶
رحمت خدا وسیع است – نا امید نباشید ۳۸۹
رد مظالم ۷۰۲
رزق - روزی ۱۰۳
رشد – شرایط معامله ۴۳۹
رشوه ۳۵۹
رشید – بالغ – عاقل - رشد ۴۳۹-۶۴۹
رفاه – تجمل ۳۹۱
رفع مشکل در کشورهای دیگر ۵۱۹
رقابت کامل اقتصادی ۰۳۳
رقبی– عمری–سکنی– حبس–حق انتفاع ۷۱۶
رقص – غناء ۳۶۷
رمالی – خبر از روی کائنات ۳۸۶
رمایه – مسابقه اسب‌سواری ۵۸۲
رنه دکارت ۱۳۵
روابط و مناسبات افراد ۰۲۷
روح – جسم ۲۲۳
روز خود را تقسیم کنید ۱۰۷
روزی ما در اختیار خداست - رزق ۱۰۲
روش قرآن در تربیت جامعه – یک درس ۱۲۷
رهن – گرو گذاشتن – وثیقه ۶۴۵

ز

زاهد ۰۷۲
زبان خود را حفظ کنید ۳۶۴
زکات - خمس ۲۶۱
زکات حیوانات، غلات، طلا و نقره ۲۶۷
زکات در همه چیز ۲۶۴
زکات فطره – تن ۲۷۸
زکات نافله یا مستحبی ۲۷۱
زکات و مصارف آن ۲۶۹
زمین بدون کشت و کار - موات ۲۴۹
زمین موات ۲۴۹
زندگی متعادل ۱۰۶
زهد ۰۷۲

زیان زدن ممنوع – قاعده لاضرر ۱۷۹
زینت مرد ۳۵۶

س

سازش در کسب و کار ۶۶۵
سایر درآمد حکومت اسلامی ۲۵۱
سب – هجر - فحش ۳۹۷
سب کردن – فحش دادن مؤمن ۳۶۱
ستاره‌شناسی – تنجیم ۳۵۷
سحر- جادو ۳۶۴
سحرخیزی ۳۱۰
سخاء - بخشندگی ۰۶۰
سختی در دین نیست ۳۴۶
سخن چینی – غیبت کردن ۳۶۹-۳۹۷
سخن دل ۰۱۱
سربسته سخن گفتن توریه ۳۸۴
سرقفلی – حق پیشه ۵۶۸
سفته دوستانه ۵۲۵
سقراط ۲۱۰
سقراط – سه ملاک ۳۷۳
سکنی – حبس – رقبی – عمری ۷۱۶
سکوت- سلوک ۰۶۸
سکوک یا اوراق بهادار ۵۳۰
سکولاریسم ۰۸۸
سلف – پیش فروش ۵۴۳
سلف – سلم – معامله نسیه ۵۱۱
سلفی ۱۱۱
سلوک – تخلیه – جلا دادن– آراستن- فنا ۰۶۹
سمساری – فروش کالای دست دو ۵۵۰
سنت ۱۲۸
سنت – قرآن ... ۱۲۸-۱۵۵
سنن ابو داود ۲۰۲
سنن ابوماجد ۲۰۲
سنن ترمذی ۲۰۲
سنن نسایی ۲۰۲
سنی ۱۱۱
سود – انواع سود ۴۹۰
سود – نقد - نسیه ۴۸۶
سود پول – اخلاق در ملل دیگر ۰۹۲
سود ثابت در مضاربه ۵۹۹
سود در شرکت ۵۹۱
سوگند – ایمان – قسم ۷۳۴
سوگند دروغ ۷۳۵
سه اصل مهم در روابط تجاری ۴۱۲
سه پایه دین ۰۷۹
سه چشمه جوانمردی ۰۶۰
سه حالت تقسیم شرکت ۵۹۱
سه حجت در منطق ۱۳۵
سه حرکت خردمند ۱۶۱
سه خصلت مؤمن از سه کس ۰۵۷
سه خلاف که مؤمن انجام نمی‌دهد ۱۸۵
سه دسته اشیاء گمشده ۶۱۰
سه رکن اصلی دین ۰۷۹-۳۴۸
سه صورت استخدام شخص ۵۶۲
سه قسمت شبانه‌روز ۱۰۷
سه گروه دانشمندان دینی ۲۱۲
سه مرتبه یقین ۰۵۴-۰۶۴
سه ملاک سخن گفتن سقراط ۳۷۳

سه نوع سخن ۳۸۰
سه نوع صبر ۰۵۷
سهام شرکت – تقسیم سهام ۵۸۹
سهروردی ۲۱۳
سهم امام- سهم سادات ۲۸۲
سهم ما در نواوری ۰۱۷
سهم هر یک از ورثه ۷۵۲
سهمین – سهم امام – سهم سادات ۲۸۲
سیر و سلوک ۰۶۹

ش

شادی – احادیث ۳۹۱
شادی – حد شادی ۳۹۱
شادی – فرح – مرفه ۳۸۹
شانسی – معاملات ۴۴۸
شاه کلید امر به معروف ۲۴۱
شبانه‌روز خود را سه قسمت کنید ۱۶۰
شبهه یا مشتبه ۳۴۹
شجاعت - دلیری ۰۶۰
شجاع‌ترین عالمی که شناختم ۲۰۷
شرایط احیاء موات ۶۲۳
شرایط انجام عقد ۴۳۷
شرایط برگشت معامله – خیارات ۴۶۸
شرایط پیش فروش آپارتمان ۴۵۱
شرایط تحویل گرفتن کالا ۴۹۹
شرایط تعلق دیه ۷۶۳
شرایط جعاله ۵۷۶
شرایط حق شفعه ۵۵۶
شرایط رهن ۶۴۶
شرایط صحت عقد ۴۳۶
شرایط صلح ۶۷۲
شرایط ضمن عقد ۵۰۰
شرایط عاریه ۶۰۷
شرایط فروش کالا ۴۴۱
شرایط فسخ اجاره ۵۶۷
شرایط فقیه ۱۴۷
شرایط قاضی ۷۵۶
شرایط قسم ۷۳۴
شرایط قسم - سوگند ۷۳۷
شرایط لازم در معاملات ۴۳۸
شرایط مجتهد جامع الشرایط ۱۴۸
شرایط مضاربه ۵۹۶
شرایط وجوب امر به معروف ۲۳۶
شرایط وجوب زکات ۲۶۵
شرایط ودیعه ۶۰۴
شرایط وقف ۷۱۲
شرح لمعه - کتاب ۲۱۷
شرط باطل ۵۰۲
شرایط در معاملات ۵۰۲
شرط صحیح، غیرصحیح، مؤثر، فاسد ۵۰۲
شرط غیر مؤثر در معامله ۵۰۲
شرط فاسد در معامله ۵۰۲
شرطبندی – قمار ۳۷۶
شرطهای معاملات ۵۰۲
شرک – اخلاص ۳۴۲
شرک خفی ۳۴۲
شرک در ذات – صفات ۳۴۲
شرکت – انواع شرکت ۵۸۶

شرکت – مشارکت – مشاع ۵۸۶
شرکت ابدان – وجوه – معاوضه ۵۸۷
شرکت اختیاری – عقدی – قهری ۵۸۷
شروط معاملات ۵۰۲
شریعت – عبادات ۲۰۵
شریک خوب کیست؟ ۵۹۰
شعبده‌بازی ۳۶۵
شغل مکروه ۳۲۷
شفعه – حق شفعه –حق شریک ۵۵۵
شکر ۰۵۸
شناخت حکم، موضوع ۱۵۶
شناخت موضوع - حکم ۱۵۶
شهادت دادن – اقرار ۶۷۸
شهوت ۰۷۰
شهید اول ۲۰۶
شهید ثانی ۲۱۷
شهید مطهری ۱۱۷
شیخ ابوالسعید ابوالخیر ۲۲۶
شیخ بهایی ۲۱۷-۳۶۴
شیخ حر عاملی ۲۱۸
شیخ حسنعلی اصفهانی - نخودکی ۳۱۶
شیخ رجبعلی خیاط ۰۹۷
شیخ زین‌الدین – شهید ثانی ۲۱۷
شیخ صدوق – ابن بابویه ۰۶۱-۲۰۰
شیخ طوسی ۲۰۱
شیخ عبدالکریم حائری ۲۱۹
شیخ کلینی ۲۰۱
شیخ محمد حسن نجفی – صاحب جواهر ۲۲۰
شیخ مرتضی انصاری ۰۶۱-۲۱۹
شیخ مفید ۱۲۹
شیعه ۱۱۱
شیوه اجتهاد ۱۱۴

ص

صاحب جواهر– آیت الله شیخ محمد حسن ۲۲۰
صاحب نظر شوید ۱۱۲
صبر – انواع صبر ۰۵۶
صحاح سته ۲۰۱
صحیح بخاری ۲۰۱
صحیح مسلم ۲۰۲
صداق - مهریه ۷۲۷
صدقه – هبه – انفاق ۶۹۱-۶۹۶
صرف –صرافی – خرید و فروش طلا ۵۲۶
صفات خوب در قرآن ۰۷۵
صکوک یا اوراق بهادار ۵۳۳
صلح – سازش در معاملات ۶۶۵
صلح با اکراه ۶۷۷
صندوق قرص‌الحسنه ۲۷۴-۵۱۷
صنعت ۳۲۸
صنعت یا کا ر با دست ۳۰۳
صنعت‌گران ۳۰۷

ض

ضرر زدن ممنوع – قاعده ضرر ۱۷۹
ضمان ۱۷۷
ضمان اختیاری – اجباری – معاملی ۶۵۶
ضمان جریر – بیمه ۴۶۷
ضمان معاملی ۴۴۹

ضمانت – ضمان – حواله – کفالت ۶۵۵
ضمانت اجرا ۴۴۵
ضمانت امین – قاعده الامین ۱۸۶
ضمانت بدون اختیار – دیه عاقله ۷۶۴
ضمانت پرداخت خسارت – قاعده اتلاف ۱۷۷
ضمانت دیه ۷۶۳
ضمیمه کالای فروش رفته ۴۹۷

ط

طالع بین – تنجیم – ستاره‌شناس ۳۵۷
طبقه‌بندی اعمال ۱۲۵
طبقه‌بندی حرمت اشیاء ۳۳۳
طبقه‌بندی عقل ۱۳۴
طریقه امر به معروف ۲۴۰
طریقه انتقال مالکیت ۲۵۷
طریقه انفاق ۶۹۱

ظ

ظالم نباشیم ۰۸۱
ظالم و معاون او ۳۹۵
ظاهر آیه ۴۹۲

ع

عارفان – صوفیان شیعه ۲۱۲
عاریه ۷۰۰
عاریه – قرض ۶۰۶
عاقل – بالغ – رشید ۴۳۸
عالم برزخ – چرا بدهکار نشویم ۷۰۶
عالم دنیا ۷۰۶
عالم قیامت ۷۰۷
عبادات – عقود ۲۰۵
عدم آگاهی از قیمت کالا – غرر ۴۴۸
عدم هماهنگی در جامعه ما ۰۳۶
عرف – قاعده عرف ۱۸۵
عرفا – ابوسعید ابوالخیر ۲۲۶
عرفا – سهروردی ۲۱۳
عرفان ۳۵۲–۰۷۱
عقاید – احکام – اخلاق ۳۴۸–۰۷۷
عقد – انواع عقد – ایقاع ۴۲۹
عقد – عهد ۴۳۴
عقد بیع – قرارداد معامله ۴۲۹
عقد جعاله در بانک ۵۷۹
عقد صلح در معاملات ۶۶۹
عقد فردی، جمعی ۴۳۱
عقد لازم، جایز، خیاری ۴۳۰
عقد معوض، رایگان ۴۳۰
عقد معین، نامعین ۴۳۱
عقد و شرایط ضمن آن ۵۰۰
عقل ۱۲۸
عقل – قرآن ... ۱۵۴
عقل نظری، عملی ۱۳۴
عقود – ایقاعات ۲۰۵
علامه جعفری ۱۹۰–۱۸۴
علامه جعفری در مورد عقل ۱۳۰
علامه حلی ۲۰۶
علامه طباطبایی ۴۹۱
علامه کرباسچیان ۶۳۷–۰۶۸
علت تعلق دیه ۷۶۱

علت صلح ۶۶۸
علت ظهور پست مدرن ۰۸۸
علم اخلاق ۰۴۰
علم اصول فقه ۱۶۳
علم درایه ۱۴۹
علم کلام ۱۴۸
علم متعلق به تمام افراد ۲۰۹
علم منطق ۱۳۶– ۱۴۸
علما و بزرگان شیعه ۲۱۲
علم‌الیقین - یقین ۰۵۴-۰۶۴
علمای اخباری ۱۳۰
علمای اصولی ۱۳۰
عمری – رقبی – سکنی – جبس ۷۱۶
عمل خوب – عمل صالح ۱۰۵
عمل صالح ۱۰۵
عمل مکروه ۳۲۲
عنوان اصلی علوم حوزه ۱۴۸
عهد – پیمان – وفای به عهد ۱۸۵
عهد – عقد ۴۳۴
عهد – نذر ۷۴۰
عیب در کالا ۴۷۶-۴۸۴
عیب‌جویی کردن ۳۶۳
عین الیقین – علم الیقین ۰۵۴-۰۶۴

غ

غبطه - حسرت ۰۷۵
غرر – عدم آگاهی از قیمت ۴۴۸
غرما – تقسیم مال باقی مانده ۶۵۲
غش در معاملات – تقلب ۳۶۶
غصب – تصرف بدون اجازه ۶۱۵
غضب ۰۷۰
غفلت - لهو ۳۸۷
غمگین نباشید - شادی ۳۸۹
غناء – موسیقی ۳۶۷
غنیمت ۲۴۹
غیبت کردن – سخن‌چینی ۳۶۹
غیرت ۰۶۰
غیرمستقلات عقلی ۱۲۸

ف

فاصله احکام و اخلاق ۱۲۴
فال ۳۶۶
فتوا - حکم ۲۴۲
فحاشی –سب - نفرین ۳۶۱
فحش – هجر - سب ۳۹۷
فدیه ۷۴۵
فرح – مرفه – شادی ۳۸۹
فرق حکم و موضوع ۱۵۶–۲۳۸
فرمایشات حضرت امیر در مورد تاریخ ۲۰۹
فروش اقساطی - لیزینگ ۵۲۰
فروش حیوان ۵۴۲
فروش سلف – سلف ۵۴۳
فروش کالا و ضمیمه آن ۴۹۷
فروش میوه سردرخت ۵۳۸
فروش و خرید و مسایل آن ۴۴۸
فروع دین ۱۲۲
فرهنگ – تمدن - مکتب ۰۲۸
فساد ۳۴۱

فسخ اجاره ۵۶۷
فسخ مضاربه ۵۹۸
فصل ۰۱ - کلیات ۰۲۳
فصل ۰۲ – دستورات احکام ۱۱۹
فصل ۰۳ – قواعد فقهی ۱۷۱
فصل ۰۴ – شرح مختصری از کتب فقهی ۱۹۷
فصل ۰۵ – امربه معروف نهی از منکر ۲۲۹
فصل ۰۶ – درآمدهای دولت اسلامی ۲۴۵
فصل ۰۷ – زکات خمس ۲۵۹
فصل ۰۸ – داد و ستد، تجارت، اهمیت کار ۲۹۵
فصل ۰۹ – دادوستد،تجارت، تعریف و مستحبات ۴۰۷
فصل ۱۰ – اجازه، مزارعه، جعاله مشارکت ۵۵۹
فصل ۱۱ – بدهی، وام، رهن ... ۶۲۵
فصل ۱۲ – هبه، صدقه، انفاق، وقف ۶۸۹
فصل ۱۳ – نکاح، سوگند، نذر، عهد ۷۲۵
فصل ۱۴ – فهرست‌ها ۷۶۷
فضایل اخلاقی ۰۶۱
فعل معصوم – قول - تقریر ۱۲۸
فقه ۱۱۳
فقها - علما ۲۱۲
فقیه ۱۱۶
فقیهان متخصص ۱۱۰
فلاسفه و حکما ۲۱۲
فلسفه اخلاق ۰۴۰
فهرست تبصره ۲۳۱
فی ۲۴۸

ق

قاصر – مقصر – ورشکسته ۶۵۱
قاضی – شرایط قاضی ۷۵۶
قاعده‌ی اتلاف و ضمان ۱۷۷
قاعده‌ی احسان و الامین لایضمن ۱۸۶
قاعده‌ی احوال شخصیه ۱۹۰
قاعده‌ی استحسان ۱۴۶
قاعده‌ی اقدام ۱۸۰
قاعده‌ی اقرار ۱۹۱
قاعده‌ی الزام ۱۹۱
قاعده‌ی بینه ۱۹۴
قاعده‌ی تسلیط مالکیت ۱۸۱
قاعده‌ی تلازم عقل و شرع ۱۷۳
قاعده‌ی تلازم مالکیت شئی و اقرار ۱۹۱
قاعده‌ی تلف ۱۹۲
قاعده‌ی توبه ۱۸۷
قاعده‌ی جب ۱۹۴
قاعده‌ی حدود ۱۸۷
قاعده‌ی حکم بر اساس دستورات ۱۹۰
قاعده‌ی حل ۱۹۲
قاعده‌ی دم المحترمه ۱۸۸
قاعده‌ی سبق ۱۹۳
قاعده‌ی سوق ۱۹۳
قاعده‌ی شبهه ۱۹۴
قاعده‌ی شهادت ۱۹۰
قاعده‌ی صحت ۱۷۶
قاعده‌ی طهارت و طیب ۱۹۲
قاعده‌ی عرف ۱۸۵

قاعده‌ی علی الید ۱۹۲
قاعده‌ی غَبن ۱۹۳
قاعده‌ی غرر ۱۹۴
قاعده‌ی فراغ ۱۹۰
قاعده‌ی قرعه ۱۸۸
قاعده‌ی قصاص ۱۸۹
قاعده‌ی قضاوت به حق ۱۹۰
قاعده‌ی لاحرج ۱۷۵
قاعده‌ی لاضرر ۱۷۹
قاعده‌ی لزوم در عقود ۱۸۳–۱۹۱
قاعده‌ی مقاصه نوعی ۱۹۱
قاعده‌ی ملازمه ۱۷۳
قاعده‌ی میسور ۱۷۸
قاعده‌ی نفی رکون ۱۸۲
قاعده‌ی نفی سبیل ۱۸۲
قاعده‌ی نفی ولایت کفار و نفی ولا ۱۸۳
قاعده‌ی ید ۱۹۱
قانون مدنی شیعه ۲۰۷
قُبح – حسن ۱۳۲
قبض – گرفتن – تسلیم ۴۹۹
قبول ایجاب ۴۳۸
قدرت تشخیص ۱۳۵
قرآن – سنت ... ۱۲۶
قرآن یک الگوی کار مستحب ۴۱۴
قرارداد ۴۴۴
قرارداد انجام کار – اجیر ۵۶۷
قرارداد انجام کار مشخص – جعاله ۵۷۵
قرارداد باغداری – مساقات ۵۷۱
قرارداد بیمه ۴۶۷
قرارداد جعاله – انجام کار مشخص ۵۸۰
قرارداد در مسابقه ۵۸۳
قرارداد گشت – مزارعه ۵۷۱
قرارداد مشارکت ۵۹۰–۵۹۵
قرارداد مضاربه ۶۰۱
قرارداد معامله – عقد بیع ۴۲۹
قرض استنتاجی ۵۳۱
قرض استهلاکی ۵۳۱
قرض الحسنه ۵۱۷
قرض دادن – وام – قرض گرفتن ۶۳۲
قرض دهنده توجه کند – با منت ۵۱۸
قرض گیرنده توجه کند ۵۱۹
قرض و مسایل آن ۶۴۰
قرعه کشی – قاعده قرعه ۱۸۸
قسم – ایمان – سوگند ۷۳۴
قصاص ۲۴۴
قصاص – حد – دیه ۷۶۱
قصد در معاملات – شرط لازم ۴۳۸
قضاء – قضاوت – داوری ۷۵۴
قضاوت ۷۵۴
قضاوت به حق – قاعده‌ی قضاوت ۱۹۰
قمار – میسر ۳۷۴–۳۷۶
قناعت ۰۵۵
قواعد اصولی ۱۶۳
قواعد امضایی، تأسیس، سلبی ۱۶۷–۲۰۵
قواعد تصویبی، شرعی، منعی ۱۶۷–۲۰۵
قواعد جزا ۱۶۷
قواعد حقوقی ۱۶۸
قواعد فقهی ۱۲۲–۱۶۴

قواعد قضایی ۱۶۸
قواعد مدنی ۱۶۷
قواعد، احکام ۱۲۱
قوانین دین - اخلاق ۰۸۵
قوانین شرعی، امضایی، سلبی ۲۰۵
قول – وعده ۵۰۳
قول معصوم – بیان معصوم ۱۲۸
قول مقدم – معنای آن ۵۷۰
قولنامه ۴۴۴
قیادت – ارتباط حرام ۳۷۷
قیاس – منطق – انواع قیاس ۱۳۵
قیاس اقترانی ۱۳۸
قیاس و مسایل شرعی ۱۴۲
قیافه – شناسایی از روی شکل ۳۷۸
قیامت – عالم قیامت ۷۰۷
قیمت کالا، وجه کالا ۴۴۳
قیمی - مثلی ۱۷۷

ک

کار امروز را به فردا نیفکن ۳۱۰
کار بادست – صنعت ۳۰۶
کار باید مورد علاقه باشد ۳۰۶
کار برای دانشجویان حوزه‌ها ۰۱۸
کار تولیدی – صنعت ۳۰۶
کار در کنار جهاد ۳۰۱
کار در کنار حج ۳۰۰
کار در کنار نماز ۳۰۰
کار عبادت است ۴۱۹
کار قبل از دعا ۳۱۶
کار لهو – کار بیهوده ۳۷۵
کار و روش پیشوایان دین ۴۱۸
کار واجب، حرام، مستحب ۳۱۹
کارگری– کارمندی – اجاره شخص– اجیر ۵۶۲
کارهای مستحب، مباح، مکروه ۳۲۰
کافر – محارب ۳۴۰
کافر قاصر، مقصر ۳۴۳
کافی ۲۰۱
کالا و ضمیمه آن ۴۹۷
کالای دست دوم – سمساری ۵۵۰
کتاب الاستبصار ۲۰۱
کتاب الکافی ۲۰۱
کتاب اللمعه ۲۰۶
کتاب انیس التجار ۲۱۹
کتاب تبصره المتعلمین ۲۰۶
کتاب تجارت - متاجر ۲۹۹
کتاب تحریر الوسیله ۲۲۱
کتاب تحفهٔ العقول ۳۳۰
کتاب تفسیر المیزان ۴۹۱
کتاب تفسیر بیان ۲۱۴
کتاب تهذیب الاحکام ۲۰۱
کتاب ثواب اعمال و عقاب اعمال ۰۶۱
کتاب جامع احادیث الشیعه ۲۲۰
کتاب جامع عباسی ۲۱۷
کتاب شرایع الاسلام ۲۰۳
کتاب شرح لمعه ۲۱۷
کتاب صحیح بخاری ۲۰۱
کتاب فضیلت‌های فراموش شده ۴۲۷
کتاب لمعه ۲۰۶

کتاب م.ف.ش – کتاب منابع فقه شیعه ۲۲۱
کتاب م.م.ح– کتاب منتخب میزان الحکمه ۲۲۰
کتاب متاجر ۲۳۱
کتاب مفاتیح الیحاة ۲۲۱
کتاب مکاسب محرمه ۲۱۹
کتاب من لایحضر الفقیه ۱۹۹
کتاب منابع فقه شیعه ۲۲۱
کتاب منتخب میزان‌الحکمه ۲۲۱
کتاب وسایل الشیعه ۲۱۸
کتاب‌های حدیث اهل سنت ۲۰۱
کتاب‌های فقه ۱۹۹
کتب اربعه ۲۰۱
کتب صحاح سته ۲۰۱
کتب ضاله ۳۵۸
کربلایی کاظم ۲۷۷
کسانی که ازتصرف‌دراموال خودمنع شده‌اند ۶۴۹
کسب اطلاعات از راه غیرمعمول – اخلاق در ملل دیگر ۰۹۱
کسب و کار ۴۱۲
کسب و کار – آداب تجارت ۴۱۱
کسب و کار و آرامش ۴۱۴
کسب واجب، حرام، مستحب ۳۱۶
کسب‌های حرام ۲۲۱
کفارات ۷۴۴
کفاره جمع – مرتب – معین ۷۴۴
کفاره قسم – سوگند ۷۳۹
کفاره معین – مخیر – جمع ۷۴۴
کفالت – حواله – ضمانت ۶۵۹
کلک در معامله – غش ۳۶۶
کلک نزنید – داستان ۴۲۳
کمک به جای جریمه ۰۹۷
کمک به ظالم ۳۹۵
کمیت – کیفیت ۲۸۳
کمیسیونری – دلالی ۵۴۹
کهانت – رمالی ۳۸۶
کیفیت – کمیت ۳۱۱
کیفیت در کار ۳۰۹

گ

گاندی – یک جمله از او ۰۹۸
گران فروشی ممنوع – غرور ۴۴۸
گرو گذاشتن – رهن – وثیقه ۶۴۵
گشایش اعتبار ۵۲۴
گم شده‌ها – پیدا شده‌ها ۶۱۱
گول خوردن – غرور یا غرر ۴۴۸
گول‌زدن – نجش – بازار سیاه ۳۹۵

ل

لعن – هجر – نفرین ۳۹۷
لقطه پیدا شده یا گم‌شده ۶۱۰
لمعه – کتاب ۲۰۶
لهو – غفلت ۳۸۹
لهوالحدیث، سخن پوچ ۳۷۱
لیزینگ – فروش اقساطی ۵۲۰

م

ماعون = مایحتاج زندگی ۲۷۵
مالک – مختار ۴۴۰

مالک انفال ۲۵۱
مالکیت ۲۵۱
مالکیت اموال ۵۰۰
مالکیت حقیقی، اعتباری، خصوصی، عمومی ۲۵۳
مالکیت محترم است – تسلیط ۱۸۱
مالکیت و دو نکته در آن ۲۵۸
مالی که پیدا شده ۶۱۰
مباح ۱۲۵
مبانی صدور احکام ۱۲۶
مباهته – بهتان ۳۸۶
مبنای صدور احکام ۱۲۶
مبیع – کالا ۴۴۱
متاجر – کتاب تجارت ۲۹۹
متجزی – مجتهد متجزی ۱۱۰
متنجس – نجاست عارضی ۳۳۹
متوکل - توکل ۰۶۶
مثلی – قیمی ۱۷۷
مجتهد ۱۰۹
مجتهد متجزی ۱۱۰
مجسمه‌سازی – بت سازی ۳۵۶
مجهول المالک – اموال ۶۱۴
محاباتی – معاملات ۴۵۸
محارب - کافر ۳۴۱
محاسبه خمس ۲۸۳-۲۸۹
محجور – ممنوع المعامله ۶۴۹
محرمات – حکم شرعی– کسب‌های حرام ۲۲۱
محرومان از ارث – وارث ۷۵۰
محقق حلی ۱۲۹-۲۰۴
محمدبن ادریس ۱۲۹
مختار – شرایط معامله ۴۳۸
مد طعام ۷۴۵
مدت مضاربه ۵۹۹
مدح زیادی – تشبیب ۳۵۶
مدح و ذم ۳۹۵
مدرنیسم – مکتب ۰۸۷
مذاهب اهل سنت ۱۱۱
مرابحه – انواع سود ۴۹۵
مراتب بهشت ۲۲۴
مراحل امر به معروف ۲۴۰
مراحل توکل – توکل ۰۶۶
مراحل خودسازی – خودسازی از دو طریق ۲۲۴
مرتد ۳۴۱
مرفه – شادی - فرح ۳۸۹
مروت – جوان‌مردی ۰۶۰
مزارعه – مساقات – قرارداد گشت ۵۷۱
مژده به زکات دهندگان ۲۷۶
مسابقه – رمایه ۵۸۲
مسابقه بزرگان – یک توصیه ۵۸۴
مساقات – قرارداد باغ ۵۷۱
مساومه، مرابحه، مواضعه، تولیه ۴۹۵
مسایل فقهی ۱۲۲
مستاجر – موجر – مال الاجاره ۵۶۲
مستحب ۱۲۵
مستحبات تجارت، کسب و کار ۴۱۲
مستقلات عقلی ۱۲۸
مسخره کردن - سب ۳۶۳
مشارکت با اعتبار خود ۵۸۷

مشارکت بدون اساسنامه ۵۹۴
مشارکت براساس قانون شرع ۵۹۰
مشارکت در عین مال – در منفعت ۵۸۷
مشارکت عنانیه – منافع – حقوق ۵۸۹
مشاع – مشترک در چیزی ۵۸۶
مشاور – وکالت ۶۸۲
مشتبه یا شبهه ۳۵۱
مصرف انفال ۲۵۲
مصرف خمس ۲۸۲
مصرف زکات ۲۶۹
مضاربه – مشارکت سرمایه و کار ۵۹۶
مضاربه و تقسیم سود ۵۹۹
مطالب اصلی دین و فرعی ۱۲۱
مظالم – مظلمه – حق الناس ۷۰۲
معادن ۶۲۵
معاملات – انواع معاملات ۴۵۶
معاملات آتی در بورس ۴۶۴
معاملات آتی، آنی ۴۵۷
معاملات ثانویه، اتی ۴۶۲
معاملات حرام ۳۲۷-۳۳۰
معاملات حرام – کار بیهوده ۳۴۹
معاملات حرام – محرمات ۳۵۲
معاملات حرام – نجاسات ۳۳۶
معاملات حرام به دلیل قصد حرام ۳۴۷
معاملات حلال حرام ۴۵۶
معاملات شانسی ۴۴۸
معاملات صحیح و حرام ۴۵۷
معاملات صحیح و ناصحیح ۴۵۶
معاملات صرف – تقسیم معاملات ۴۶۲
معاملات قطعی و مشروط ۴۵۶
معاملات کالی به کالی، نسیه ۴۶۱
معاملات محاباتی، معاطات، فضولی ۴۵۸
معاملات نجاسات ۳۱۲
معاملات نقد و نسیه ۴۸۹
معاملات نقد، نسیه، سلف ۴۶۱
معاملات و ضمائم آن ۴۹۷
معامله اضطراری ۴۴۱
معامله اکراهی – فاسد – صحیح ۴۴۰
معامله با ظالمان ۳۲۶
معامله باطل ۴۸۶
معامله سلف – پیش خرید ۵۴۳
معامله فاسد – ناصحیح ۴۸۶
معامله فضولی، محاباتی، معاطات ۴۵۹
معامله کنید چون غریبه‌ها ۴۹۰
معامله نسیه – سلف – سلم ۵۱۱
معتزله ۲۱۳
معرفی آدم خوب با آیات ۴۳۲
معرفی فقیه - داستان ۱۱۶
معروف – منکر ۲۳۶
معنای سنی، شیعه، ناصبی ۱۱۱
معنای ضمانت کار ۵۷۰
معنای قول مقدم ۵۷۰
معیار محاسبه خمس ۲۸۹
مفردات خوب است – داستان ۳۸۸
مفلس – ورشکسته – حجر ۶۴۹
مفهوم اخلاق ۰۱۵

مفهوم توکل ۰۶۶
مفهوم دین ۰۱۶
مفهوم کسب و کار ۰۱۶
مقاسمه – جزیه به نسبت محصول ۲۹۳
مقایسه - قیاس ۱۳۶
مقصر – قاصر - ورشکسته ۶۵۱
مکارم اخلاق ۰۱۵-۰۵۲
مکاسب محرمه ۲۱۹
مکاسب یا تجارت ۱۰۸
مکتب – تمدن – فرهنگ ۰۲۸
مکتب اومانیسم ۰۸۸
مکتب پوزیتیویسم ۰۸۸
مکتب راسیونالیسم ۰۸۸
مکتب سکولاریسم ۰۸۸
مکتب مدرنیسم ۰۸۷
مکر – حیله ۴۲۸
مکر نکنیم ۴۲۷
مکروه ۱۲۵
ملا احمد نراقی ۲۱۹
ملا مهدی نراقی ۲۱۹
ملاصدرا ۲۱۳
ملاک کارهای مکروه ۳۲۲
ممنوع المعامله – ورشکسته ۶۴۹
ممنوع المعامله بودن ۴۴۱
من لایحضره الفقیه ۲۰۱
مناط – تنقیح مناط ۱۴۳
منافق ۳۴۱
منبع اخلاق ۰۴۵
منبع درآمد دولت اسلامی ۲۴۷
منطق ۱۳۶
منکر - معروف ۲۳۶
موات – احیاء موات ۶۲۲
موارد پرداخت دیه ۷۶۳
مواضعه – انواع سود ۴۹۵
موافقت نامه ۴۴۵
موسیقی - غنا ۳۶۷
موضوع علم اخلاق ۰۴۰
موضوع فقه ۰۱۶
موضوع و حکم ۱۵۶-۲۳۸
موقعیت ما در جهان دیگر– بهشت و جهنم ۷۱۰
مهرالسنه – مهریه – مقدار مهریه ۷۲۸
مهرالمثل ۷۲۸
مهریه – صداق – نکاح ۷۲۷
میسر – قمار ۳۷۴
میوه سر درخت ۵۳۸
میوه سر راهی ۵۴۰

ن

نا امید نباشید – رحمت خدا وسیع است ۳۸۹
ناسزاگویی ۳۶۱
ناصبی ۱۱۱
نافله – زکات مستحبی ۲۷۱
نام بد، اسم بد به هم ندهید ۳۶۳
نام تجاری - برند ۰۹۰
نجاسات – انواع ۳۳۸
نجاسات، ذاتی، عارضی ۳۳۹

نجاست روح و فکر ۳۴۰
نجس – رجس ۳۳۹
نجش – بازار سیاه ۳۹۵
نجوم – تنجیم ۳۵۷
نذر – عهد ۷۴۰
نسیه – سلف ۵۱۲
نسیه – نقد – سود ۴۸۶
نصاب زکات ۲۶۷
نفرین – سب ۳۶۱
نفرین – لعن ۳۹۷
نفقه– مهریه ۷۳۲
نقد – نسیه – سود ۴۸۶
نکاح – مهریه ۷۲۷
نکوهش وام گرفتن ۶۳۵
نمایندگی – نماینده قانونی – قراردادی ۵۵۱
نمی‌دانم چگونه دروغ بگویم – داستان ۳۸۳
نوآوری ۰۱۷
نواختن موسیقی – غنا ۳۶۹
نواهی، انواع ۴۵۵
نوحه خوانی ۳۹۶
نوع تقسیم سهام شرکت ۵۹۱
نهی – انواع آن ۴۵۳
نهی تشریعی و تکوینی ۱۸۲
نهی مولوی، ارشادی و غیره ۴۵۵
نهی ناسزاگویی – اجازه سب ۳۶۲
نهی و امر ۴۵۲
نهی، تحریمی، تنزیهی و غیره ۴۵۶
نیرنگ در معامله – غِش ۳۶۶
نیروی انتظامی ۲۴۳

و

واجب – انواع واجب – بیست نوع واجب ۴۰۰
واجب – حرام ۱۶۱
واجب عینی، کفایی ... ۴۰۰
واجبات – تقسیم واجبات – ده نوع ۴۰۰
واحد معاملات ۴۴۷
وارث – ارث – محرومان از ارث ۷۴۷
واسطه‌گری – دلالی ۵۴۹
وام – دین – بدهی – قرض گرفتن ۶۳۱
وام گیرنده و وام دهنده توجه کنند ۶۳۲
وام می‌دهید رسید بگیرید ۶۳۷
وثیقه – رهن ۶۴۵
وجه کالا – ثمن ۴۸۶
وجه کالا، ثمن کالا، قیمت کالا ۴۴۳
ودیعه – امانت ۶۰۳
ودیعه شامل چه چیزهایی است ۶۰۳
ورزش – اعتدال ۳۷۶
ورزش – مسابقه ۵۸۳
ورزش و تفریح ۵۸۴
ورشکسته – مفلس – حجر ۶۴۹
وصیت ۷۱۸
وعده – قول ۵۰۳
وفای به عهد ۴۸۰
وفای به عهد – قاعده لزوم در عهد ۱۸۳
وقف – انواع آن ۷۱۲
وکالت –مشاور ۶۸۲

وکیل ۰۶۶
ولیمه ۷۰۰

ه

هبه – صدقه – انفاق – بخشش – هدیه ۶۹۱-۶۹۷
هجر و سب، فحش ۳۹۷
هجو مؤمن – بدی مؤمن را گفتن ۳۹۷
هدیه – هبه ۶۹۷
هدیه گرفتن کارمندان ۶۹۸
هر کجا طمع کردم ضرر کردم – داستان ۴۲۵
هر کس در مقابل وجدان خود - داستان ۰۹۶
هزینه‌های سربار ۰۳۳
همت بلنددار ۰۲۰
همدستی با فروشنده – نجش ۳۹۵
همراهی عقل و دین = قاعده ملازمه ۱۷۵
همکاری با دولت - اخلاق در ملل دیگر ۰۹۴
همه چیز پاک است – همه چیز حلال است ۱۹۲
همه موظف به اجرای تعهدات خود هستند ۱۸۳
همه موظف به رعایت قانون هستیم ۴۱۷
هیپنوتیزم – خواب مصنوعی ۳۶۵

ی

یقین ۰۶۱
یقین– علم‌الیقین–عین‌الیقین – حق الیقین ۰۵۴-۰۶۴
یک تذکر در مورد مکر ۴۲۸
یک تست خودشناسی ۲۷۳
یک توصیه به بزرگان - مسابقه ۵۸۴
یک جمله از گاندی ۰۹۸
یک جمله زیبا – دوری از مستی دنیا ۴۲۸
یک حدیث در بزرگداشت عقل ۱۳۳
یک درس از قرآن ۱۲۷
یک درس از مرحوم مطهری ۱۱۷
یک درس تفسیر – علامه طباطبایی ۴۹۱
یک درس در سکوت ۰۶۹
یک عمل مستحب - داستان ۴۱۴
یک قدم به جلو برویم - داستان ۰۱۵
یک قدم به سمت عرفان ۳۵۱